



تاریخ معاصر ایران

از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه

نوشته‌ی: پیتر آوری (استاد تاریخ در دانشگاه کمبریج)

ترجمه‌ی: محمد رفیعی مهرآبادی



پرفسور پینر آوری

تاریخ معاصر ایران

از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه

ترجمه :

• محمد رفیعی مهرآبادی



این اثر ترجمه ایست از:

MODERN IRAN

By

PETER AVERY

FREDERICK A. PUBLISHERS

NEW YORK. WASHINGTON, 1967



مؤسسه انتشارات عطایی

تهران ۱۵۱۶۷ - خیابان دوم گاندی - تلفن ۲۲۶۱۶۵۷

فاکس و ضبط تلفنی: ۸۸۸۵۸۶۹

تلفن مرکز پخش: ۳۱۱۲۴۲۴ - ۳۱۱۸۸۹۹

تاریخ معاصر ایران

پتر آوری / محمد رفیعی مهرآبادی

چاپ سوم، دو هزار نسخه، چاپخانه حیدری

تهران- ۱۳۷۳

ISBN 964-313-017-7

شابک ۹۶۴-۳۱۳-۰۱۷-۷

۱۷۰۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	دیباچه مترجم
۲۵	پیشگفتار نویسنده
۲۹	فصل اول- سرزمین ایران
۴۸	توضیحات فصل اول
۵۳	فصل دوم- آغاز روابط با اروپا
۵۳	آغاز تاریخ معاصر ایران
۶۰	نقش مذهب در حکومت صفویه و افشاریه و زندیه
۶۷	به قدرت رسیدن آغا محمدخان قاجار
۷۱	زمینه‌های مساعد نفوذ غرب در ایران
۷۸	توضیحات فصل دوم
۸۹	فصل سوم- استقرار روابط جدید با اروپا
۸۹	سلطنت محمد شاه
۹۱	زمینه‌های تاریخی و سیاسی جنگ هرات
۹۶	معاهده ترکمانچای و اهمیت سیاسی ایران
۱۰۱	ماجرای قتل گریبایدوف
۱۰۷	حمله محمد شاه به هرات

۱۰۹	توضیحات فصل سوم
۱۱۹	فصل چهارم- میراث ناصرالدین شاه
۱۱۹	تحلیل عملکرد صدارت حاجی میرزا آغاسی
۱۲۱	دوران صدارت امیر کبیر
۱۲۷	امیر کبیر و مشکل فتنه باب
۱۳۰	قتل امیر کبیر
۱۳۲	توضیحات فصل چهارم
۱۳۹	فصل پنجم- ناصرالدین شاه خود حکومت میکند
۱۳۹	سوگواری ماه محرم ازدیدگاه اسطوره شناسی
۱۴۱	نقش ایران در جنگ‌های کریمه
۱۴۴	جدا شدن هرات از ایران و قرارداد ۱۲۷۱ (۱۸۵۷) پاریس
۱۴۸	توضیحات فصل پنجم
۱۵۱	فصل ششم- تزلزل قدرت ناصرالدین شاه و نیاز به پول خارجی
۱۵۱	نظر مردم ایران نسبت به پادشاهان
۱۵۴	اهمیت طبقه بازرگانان
۱۵۷	وضع قشون
۱۵۸	جمعیت ایران در دوره قاجاریه
۱۶۰	تجارت خارجی ایران در دوره صفویه و قاجاریه
۱۶۱	نقش پول در اقتصاد قاجاریه
۱۶۴	تأسیس تلگرافخانه در ایران
۱۶۵	تأسیس کابینه (شورای وزیران) و صدارت سپهسالار
۱۷۰	عصر امتیازات به خارجی‌ان
۱۷۵	روابط ناصرالدین شاه با مذهب‌یون
۱۷۹	توضیحات فصل ششم
۱۸۷	فصل هفتم- امتیاز تنباکو و لغو آن
۱۸۷	آغاز جبهه گیری روحانیون علیه دولت
۱۹۵	اوضاع اقتصادی- اجتماع، کشور پیش از امتیاز تنباکو
۱۹۸	نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در مبارزات روحانیون و ماجرای امتیاز تنباکو

صفحه	عنوان
۲۰۱	توضیحات فصل هفتم
۲۰۹	فصل هشتم- مقدمات انقلاب مشروطه
۲۰۹	نظر مردم ایران نسبت به نفوذ انگلستان در ایران
۲۱۴	زمینه‌های انقلاب مشروطه
۲۱۶	نقش انجمن‌های مخفی در نهضت مشروطه
۲۲۰	پیدایش فراموشخانه در ایران
۲۲۶	دولت انگلیس و انقلاب مشروطه ایران
۲۲۷	قتل ناصرالدین شاه
۲۳۴	توضیحات فصل هشتم
۲۴۳	فصل نهم- انقلاب مشروطیت
۲۴۳	بست نشینی و پیروزی مشروطه خواهان
۲۴۶	ماجرای به‌توپ بستن مجلس
۲۴۷	مبارزه مطبوعات با محمدعلی شاه
۲۴۹	حواداران مشروعه
۲۵۱	استبداد صغیر محمد علی شاه
۲۵۳	قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه
۲۵۶	تصرف تهران و خلع محمد علی شاه از سلطنت
۲۶۲	توضیحات فصل نهم
۲۶۹	فصل دهم- سازگاری مجدد و استخدام مستشاران خارجی
۲۶۹	کارشکنی‌های روس و انگلیس در کار مشروطه خواهان
۲۷۳	نیابت سلطنت ناصرالملک و وضع احزاب در مجلس
۲۷۵	ورود شوستر به ایران
	موضع گیری احزاب و گروه‌های سیاسی و انجمن‌ها در زمان ورود
۲۷۸	شوستر
۲۸۱	نظام مالیه ایران پیش از آمدن شوستر
۲۸۷	توضیحات فصل دهم
۲۹۳	فصل یازدهم- زوال امید
۲۹۳	اصلاحات مالی شوستر
۲۹۶	بازگشت محمد علی شاه به ایران

۳۰۳	دلایل رفتن شوستر از ایران
۳۰۹	توضیحات فصل یازدهم
۳۱۵	فصل دوازدهم- نیابت سلطنت ناصرالملک و کابینه بختیاری‌ها
۳۱۵	اقتدار بختیاری‌ها
۳۱۹	عملکرد مورنارد در سمت خزانه‌دار کل
۳۲۱	وضع نظامی ایران در سال ۱۹۱۲
۳۲۳	وضع ژاندارمری
۳۲۵	فتنه صمدخان و سالارالدوله
۳۲۸	حوادث مهم در کابینه بختیاری‌ها
۳۳۲	تعلیم و تربیت و مشکلات ناشی از اعزام محصل به خارج از کشور
۳۳۴	اصلاحات اداری و تأسیس وزارتخانه‌های جدید
۳۳۷	توضیحات فصل دوازدهم
۳۴۳	فصل سیزدهم- ایران در جنگ اول جهانی
۳۴۳	اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ اول جهانی
۳۴۵	فعالیت نفتی انگلیس در ایران
۳۴۹	نقض بی‌طرفی ایران
۳۵۲	فعالیت آزادیخواهان در خارج از کشور
۳۵۴	وضع اصناف، دموکراتها و سایر گروه‌ها
۳۶۰	فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران
۳۶۳	مهاجرت آزادیخواهان از تهران و تشکیل دولت ملی در کرمانشاه
۳۷۰	پلیس جنوب و عملیات نظامی بریتانیا در باکو
۳۷۴	آغاز تماسهای سیاسی ایران و شوروی
۳۷۶	عدم شرکت ایران در کنفرانس صلح ورسای و قرارداد ۱۹۱۹
۳۷۶	و ثوق الدوله با انگلستان
۳۸۳	مسافرت احمد شاه به اروپا و موضوع قرارداد ۱۹۱۹
۳۸۵	انصراف انگلستان از قرارداد ۱۹۱۹
۳۸۸	توضیحات فصل سیزدهم
۴۰۵	فصل چهاردهم- طلوع قدرت رضاخان
۴۰۵	وحدت ملی و جاه طلبی رهبران محلی

۴۱۰	سرکوب نهضت كوچك خان
۴۱۷	سرکوب نهضت خيابانى
۴۲۰	طرح مسأله تجاوز بلشويك ها به ايران در جامعه ملل
۴۲۲	كودتای ۲۹ حوت ۱۲۹۹ رضاخان- سيدضياء
۴۳۶	توضيحات فصل چهاردهم
۴۴۷	فصل پانزدهم- ميراث رضاخان
۴۴۷	اوضاع اقتصادى واجتماعى ايران در سال هاى پس از كودتای ۱۲۹۹
۴۵۲	عقايد سيدضياء و رضاخان در مورد ترقى ايران
۴۵۶	شيلات خزر
۴۵۶	صادرات تريك و وضع صنايع و كشاورزى در دوران سلطنت رضا شاه
۴۵۷	صنعت ابريشم
۴۵۷	منابع معدنى
۴۵۹	صنعت آهن و فولاد
۴۵۹	صنعت نفت
۴۶۱	نظام انحصارات دولتى
۴۶۴	وضع روستاها
۴۶۴	سرشمارى جمعيت
۴۶۶	توضيحات فصل پانزدهم
۴۶۹	فصل شانزدهم- انقراض سلسله قاجاريه
۴۷۰	امضای قرارداد ۱۹۲۱ ايران و شوروى و تحولات ناشى از آن
۴۷۱	عهدنامه مودت بين دولتين ايران و جمهورى روسيه شوروى
۴۸۶	سقوط كابينه سيدضياء و علل آن
۴۸۹	كابينه قوام السلطنه واقدامات او
۴۹۰	سرکوبى نهضت كلنل پسيان
۴۹۰	اصلاح دستگاه ادارى
۴۹۲	امتياز نفت خوشناريا
۴۹۵	استحكام قدرت نظامى رضاخان
۴۹۸	شگردهاى سياسى رضاخان
۵۰۰	سياست امريكا و مأموريت ميلسپودر ايران

عنوان

صفحه

۵۰۴	رئیس الوزرای رضاخان
۵۰۶	زمزمه جمهوریت و مجلس پنجم
۵۰۹	انقراض سلسله قاجاریه
۵۱۰	توضیحات فصل شانزدهم

ضمائم

۵۱۹	اسامی نخست وزیران ایران در دوره قاجاریه
۵۲۱	اسامی وزیران امور خارجه ایران در دوره قاجاریه
۵۲۳	نمایندگان سیاسی ایران در روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) در دوره قاجاریه
۵۲۶	نمایندگان سیاسی ایران در انگلستان در دوره قاجاریه
۵۲۸	نمایندگان سیاسی انگلیس در دوره قاجاریه
۵۳۰	نمایندگان انگلیس مقیم بوشهر در دوره قاجاریه
۵۳۲	ماموریت های مخصوص نمایندگان انگلیسی
۵۳۴	متن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹
۵۳۶	متن قرارداد ۱۹۰۷
۵۳۹	فرمان تنباکو و توتون
۵۴۵	قرارداد داری
۵۵۵	نقشه های نظامی
۵۶۱	فهرست اعلام
۵۶۷	

دیباچه

«می‌خواهم به شمال مملکت بروم، سفیر انگلیس اعتراض می‌کند!
می‌خواهم به جنوب بروم، سفیر روس اعتراض می‌کند!
مرده شوی این سلطنت را ببرد که شاه حق نداده به شمال و جنوب
مملکتش برود...»^۱

این گفته - بدون چون و چرا - بایستی در عصر پرهیاهوی بی‌خبری یا عصر امتیازات،^۲ بر زبان شاه قاجار آمده باشد؛ گفته‌ای که از واقعیتی تلخ حکایت دارد. چنین واقعیت‌هایی، با وجود سپری شدن سال‌های سال از آن دوران نکبت‌بار، هنوز هر ایرانی پاك نهادی را می‌آزارد؛ چرا که یادآور ۱۴۴ سال از حیات مصیبت‌زده و پرآذاتاریخی ایران زمین است که در سیطره ستمگرانه شاهان قاجار سپری شد. خفقان آمیزترین سال‌هایش که بر چهل و نه سال و شش ماه بالغ می‌شود به سلطنت ناصرالدین شاه تعلق داشت؛ شخصیت سست و بی‌اراده این شاه، گرفتار او، کردار او، و کارنامه حکومت طولانی‌اش با همیاری سیاستمداران بیگانه دوست، بخشی از تاریخ ما را می‌سازد، که بیش از دیگر دوره‌ها، بر سرنوشت ایران و ایرانیان، تأثیر گذاشته است، تأثیری که عوارض منفی‌اش، پس از ناصرالدین‌شاه،

۱ - منسوب به ناصرالدین شاه قاجار

۲ - عنوان کتابی از ابراهیم تیموری

بیشتر امکان تجلی یافت.

آری شاه حق نداشت به شمال و جنوب کشورش برود، چون سفیران انگلیس و روس را پسند نمی آمد! چرا؟ پاسخ را باید همراه با سیری کوتاه در حیات مردم ایران در دوران ۱۴۴ ساله سلطنت قاجاریه سراغ گرفت.

سیمای ایران در دوره قاجاریه

در شرایط تاریخی پیشین ایران، عوامل تأسیس و انقراض قاجاریه، ریشه دارد؛ و در این رهگذر، اوضاع و سیاست جهانی به عنوان يك عنصر سرنوشت ساز در زوال قاجاریان، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

بایجاد دولت مذهبی- ملی صفویه، پراکنندگی حکومت در ایالات مختلف از بین رفت و ایران يك پارچه شد و این وضع تا زمان حمله محمود افغان به اصفهان ادامه یافت. از سقوط اصفهان به دست محمود افغان تا به سلطنت رسیدن نادرشاه افشار، کشور بر اثر ضعف شدید حکومت و طغیان های پیاپی داخلی دستخوش نا بسامانی، و در حدنهایی موقتاً دچار تجزیه گردید. تلاش های نادر برای احیای يك پارچگی کشور، در دوران سلطنتش نتیجه بخشید، اما با کشته شدنش در فتح آباد خبوشان، کشور بار دیگر با آشفتگی و جنگ های داخلی رویاروی شد و در شرایطی که زندیه قلمرو خود را به صفحات جنوب کشور محدود کرده بودند، بازماندگان نادر به حکومت محتضرانه خود برخاسته ادامه می دادند. پس از مرگ کریم خان زند و در بحبوحه رقابت شدید جانشینانش برای دستیابی به تخت سلطنت و اریکه قدرت، چهره آغامحمدخان قاجار در افق نظامی- سیاسی کشور نمایان شد. به قدرت رسیدن آغامحمدخان را بایستی یکی از مراحل اقتدار قبایل در قبضه کردن قدرت ملی دانست.^۱ آغامحمدخان، این خواه تاجدار، که

۱- دکتر علی شریعتی: تشیع صفوی و تشیع علوی

۲- علی اصغر شمیم: تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجاریه، صفحات ۳-۱۸

ماجرای قتل پدر به دست محمد حسن خان دولو، و هدیه بردن سرپدرش به نزد کریم خان زند راهر گز از یاد نبرده بود، با استعداد وزیر کی نظامی خویش دست به کار شد تا براریکه قدرت جای گیرد. این خواجه تاجدار در سایه سنگدلی، چشم در آوردن‌ها و ساختن مناره‌هایی از سر آدم‌ها، توانست کشور را به زیر سلطه خویش در آورد و بر رقیبانش پیروز شود. آنگاه به سراغ قفقاز و گرجستان رفت و چنان با سنگدلی به قتل عام مردم آنجا دست زد که تاوان گران جنایات او را فتحعلی شاه قاجار در جنگ‌های ایران و روس پرداخت.^۲

آغا محمد خان سرگرم تثبیت مرزهای شمالی ایران و روسیه بود که در قلعه شوشی به قتل رسید و سرنوشتی مشابه سرنوشت نادر گریبانگیرش شد.^۳ قدرت آغا محمد خان در شرایطی اوج گرفت که روسیه تزاری از مدتی پیش چشم طمع به قفقاز و گرجستان دوخته بود و به بهانه حمایت از آرامنه این نواحی، در منطقه پیشروی می‌کرد. اما آوازه آغا محمد خان به عنوان يك فاتح سفاک، کاترین ملکه روسیه را از رویا روئی با وی منصرف کرد و نیروهای روسی از قفقاز و گرجستان عقب نشستند. در این هنگام، انگلستان با تسلط بر شبه قاره هند در صحنه سیاست جهانی عملاً به رقابت با روسیه تزاری و فرانسه پرداخته بود. عثمانی سرگرم تحکیم فتوحات خویش در منطقه بالکان بود، و کشورهای آن سوی مرزهای غربی ایران، - یعنی کشورهای کنونی عربی- را، در سلطه خود داشت. در این میان، ایران نقش مؤثری در شدت بخشیدن به رقابت دولت‌های اروپائی در صحنه سیاست استعماری بین المللی به عهده داشت. فتحعلی شاه قاجار جانشین بلا فصل آغا محمد خان در نظر سیاستگران جهانی مهره‌ای کارساز به شمار می‌آمد که می‌توانست زمینه

۱- ژان گوره: خواجه تاجدار، ترجمه ذبیح الله منصوری، جلد اول

۲- همان منبع، جلد دوم

۳- لکهارت: دولت نادر شاه افشار

مناسبی را برای انجام هدف‌های دول اروپائی فراهم سازد.^۱
 فتحعلی شاه قاجار، نه بصیرت سیاسی آغامحمدخان را داشت و نه قدرت نظامی‌اش را. در رهبری کشور ضعیف بود و از اوضاع و احوال دنیا بی‌خبر. با این حال مرکزیت مملکت را حفظ کرد تا این که پای سیاست‌های اروپایی به ایران باز شد. سلطه کامل بریتانیا بر شبه‌قاره هند، و احساس خطر از حمله احتمالی فرانسه به هند، انگلیس را به سوی ایران کشاند.

تماس‌های بازرگانی و محدود ایران با دولت‌های اروپائی تا پیش از مرگ آغامحمدخان، در زمان فتحعلی شاه به ایجاد مناسبات سیاسی با انگلیس و فرانسه و روسیه انجامید. مشکلات داخلی افغانستان، پای انگلیسی‌ها را به ایران گشود. شکست ایران در دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه و امضای معاهده گلستان، عاملی بود که پای فرانسه را هم باز کرد. فتحعلی شاه جنگ باخته، که آوازه شهرت دلاوری‌ها و فتوحات ناپلئون بناپارت را شنیده بود، برای پس گرفتن نواحی از کف رفته کشور، دست یاری به سوی فرانسه دراز کرد و معاهده فین کن اشتاین را بست. اما، این امیدشاه نقش بر آب شد، چرا که بناپارت در پی قرارداد «تیلیست»، با تزار روس کنار آمد. خشم مردم از معاهده ننگین گلستان و غیرت دینی روحانیون از سلطه کفار بر قلمرو اسلامی، کشور را به دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه کشاند که منجر به معاهده‌ای ننگین‌تر یعنی ترکمانچای شد.

روس‌ها امتیازات سیاسی و اقتصادی مهمی (از جمله حق کاپیتولاسیون) به دست آوردند که انگلستان ظاهراً به بهانه اصل «دول کامله الوداد» و در واقع، با سیاست بازی و اعمال فشار آنرا نصیب خود کرد. در واقع، دوران ۳۸ ساله سلطنت خاقان مغفور! آغاز ضعف سیاسی- نظامی ایران و گشوده شدن دروازه‌های کشور به روی کالاهای خارجی بود. روس‌ها سلطنت عباس میرزا را تضمین کردند، و همین موضوع، یعنی موافقت رسمی دولت‌های انگلیس و روسیه برای سلطنت

۱- دکتر بینا: تاریخ دیپلماسی ایران، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران

پادشاهان قاجار، تا احمد شاه قاجار ادامه یافت. روزی که فتحعلی شاه دیده به روی زندگی فرو بست، ثمره ۳۸ سال سلطنتش، سوای شکست‌های نظامی و سیاسی، وجود صدها فرزند پسر و دختر و نواده بی‌خاصیت بود، «و از او ۷۵ پسر، ۴۶ دختر، ۲۹۶ نوه پسر، ۲۹۲ نوه دختری و ۱۵۶ همسر باقی ماند»^۱

دوران سلطنت ۱۴ ساله محمدشاه، فرزند عباس میرزا، را باید به دو مرحله متفاوت تقسیم کرد: دوران کوتاه صدارت قائم مقام فراهانی که در این دوران مملکت از نظم و سامان نسبی برخوردار بود و سیاست «موازنه منفی»^۲ وی کارگر افتاد. اما، در پی قتل قائم مقام و صدارت حاجی میرزا آغاسی، شرایط ضعف از نو فراهم شد. محمدشاه، به تحریک روس‌ها، به هرات یورش برد، اما بر اثر تهدیدات نظامی انگلیس، ناکام و سرخورده بازگشت و پیروزی تبدیل به شکست گردید. شدت ناکامی محمد شاه را می‌توان از نامه وی خطاب به سربازان شرکت کننده در جنگ هرات دریافت.^۳ محمد شاه از این جنگ نه تنها طرفی بر نیست بلکه سبب ضعف دولت مرکزی گردید و بردامنه نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلیس و روسیه در ایران افزود و مهم‌تر از آن، به رجال قاجاریه آموخت که برای رسیدن به قدرت، باید از «پشت گرمی» خارجی‌ان برخوردار شوند!

ناصرالدین میرزای ۱۶ ساله، که بایاری میرزاتقی خان فراهانی (امیر کبیر) بر تخت سلطنت نشست، در آستانه جشن پنجاهمین سال سلطنت خویش با گلوله میرزارضای کرمانی در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم کشته شد. این دوران طولانی از سلطنت ناصرالدین شاه، شاهد تحولات مثبت و منفی بسیار در حیات مردم ایران بود که تأثیری متقابل در یکدیگر داشتند.

اگر از دوران کوتاه صدارت امیر کبیر و اصلاحات بنیانی و سیاست

۱- عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، صفحات ۸۰۸-۸۰۹

۲- همین سیاست بعدها بوسیله «امیر کبیر» و «دکتر محمد مصدق» نیز دنبال گردید

۳- دکتر محمود خواجه نوری: تاریخ دیپلماسی ایران، دانشکده حقوق، تهران ۱۳۴۱

«موازنه منفی» وی بگذریم، عصر ناصری، دوران واگذاری امتیازات بزرگ اقتصادی به دولت‌های خارجی بود. ظاهراً شاه با آگاهی از پیشرفت‌های مادی غرب، تصور می‌کرد که راه نجات مملکت در دادن امتیازات به خارجی‌ان است! از این روست که می‌بینیم امتیازات بزرگی مانند روتر، به خارجی‌ان اعطا می‌شود و در واقع ثروت کشور را در بست در اختیار بیگانگان می‌گذارد؛ از نفت گرفته تا دخانیات و راه آهن و نظایر آن‌ها.^۱ از سوی دیگر، عصر ناصری دوران تجدیدخواهی و غرب زدگی بود که با ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران سازگاری نداشت. این دو عامل عمده منفی، خود بر انگیزاننده عوامل مثبتی در حیات جامعه ایرانی گردید: نهضت تنباکو^۲، بیداری مردم برای داشتن حکومت قانون و مجلس^۳، که در واقع نشانگر مخالفت ریشه‌دار مردم با شیوه حکومت به‌شمار می‌رفت. در سیر این فرآیند کنش و واکنش اجتماعی، تعادل رابطه دین و دولت به سود روحانیون تغییر کرد و روحانیت پیشرو توانست در مبارزه سیاسی بر سر امتیاز تنباکو و برکناری سپهسالار از مقام صدارت، بر شاه پیروز شود؛ و این پیروزی پیش‌درآمدی بود بر پیروزی روحانیون در انقلاب مشروطه^۴.

شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران در دوره ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطه را در بطن خود پرورش می‌داد، و از این رو شاید بتوان گفت که شباهت‌های زیادی با اواخر سلطنت محمد رضا شاه پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی دارد.^۵ بنابراین، تحقق انقلاب مشروطه در زمان مظفرالدین شاه قابل توجیه می‌نماید.

- ۱- ابراهیم تیموری: عصر امتیازات یا عصر بی‌خبری، تهران، انتشارات اقبال
- ۲- ابراهیم تیموری: تحریم تنباکو، تهران، کتابهای جیبی
- ۳- ادوارد براون: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه احمد پژوه، انتشارات معرفت
- ۴- حامد الگار: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۶، فصلهای دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم
- ۵- ویلیام باندی: امریکا چگونه متحدان نیرومند خود را از دست داد؟، مجله

دوران سلطنت ۱۱ ساله مظفرالدین شاه نیز شاهد واگذاری برخی امتیازات به بیگانگان مانند امتیازداری بود؛ در این زمان، از قدرت سیاسی شاه قاجار در برابر دودولت بزرگ انگلیس و روسیه کاسته گردید. مشروطه نیم‌بند، که حاصل خون صدها آزادیخواه بود، با سلطنت محمدعلی شاه موقتاً تعطیل شد و به استبداد صغیر انجامید. اما آزادیخواهان دست روی دست نگذاشتند بلکه همتی والا به خرج دادند و با شهادت و دلاوری تهران را فتح کردند و به حکومت محمدعلی شاه پایان دادند.^۱

سپس نوبت به احمد شاه قاجار، آخرین شاه این سلسله رسید. احمد شاه را باید ناکام‌ترین سلطان قاجار دانست چرا که، نخست، پدرش را به او دساقبید کرده بودند؛ دوم، سال‌های نخست سلطنت احمد شاه به دلیل کم سن و سالی وی، با نیابت سلطنت عضدالملک و سپس ناصرالملک سپری شد؛ سوم، بروز جنگ اول جهانی و اشغال ایران از سوی نیروهای انگلیس و روسیه و عثمانی به شدت پایه‌های حکومت احمد شاه را سست کرد؛ پیروزی انقلاب روسیه و فشار سیاسی انگلیس برای رسمیت دادن به قرارداد معروف ۱۹۱۹؛ و بالاخره کودتای مشترک سیدضیاء و رضاخان در سوم حوت [اسفند] ۱۲۹۹ پیش آمد، و همه این عوامل، دست به دست هم دادند و به سقوط سلسله قاجاریه در تاریخ ۲۵ جمادی الاول ۱۳۴۴ انجامیدند.^۲

سیمای اقتصادی و اجتماعی ایران در دوران سلطه قاجاریه شایان بررسی است. در آستانه تشکیل سلسله قاجاریه، ویژگی‌های عمده اقتصادی و اجتماعی ایران فهرست‌وار به صورت زیر بود:

الف- نظام اقتصاد کشاورزی سنتی ارباب و رعیتی.

ب- وجود صاحبان حرف و صنایع سنتی و بومی.

۱- دکتر عبدالحسین نوائی: فتح تهران

۲- حسین مکی: زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار، تهران، چاپ امیرکبیر؛

و تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول و دوم، تهران، نشر ناشر

- پ- قشر بازرگان قدرتمند برخوردار از حمایت دولت.
- ت- تقسیم متعادل قدرت بین روحانیون و شاه.
- ج- بی نیازی از کالاهای خارجی و حفظ زندگی سنتی.
- ح- وجود نوعی تعادل اقتصادی از لحاظ دخل و خرج مملکت و پیوند بین ارگانها و بخشهای اقتصادی.
- این فرآیند از اواسط دوره قاجاریه (از اواخر فتحعلی شاه) دچار تزلزل گردید و دیگر گونیهای زیر در آن انجام گرفت:
- (۱) تولید محصولات کشاورزی، در چارچوب سیاست استعماری انگلیس و روسیه، وارد محتسوی بازار بینالمللی تقسیم کار گردید، و سیاست صدور محصولات کشاورزی به کار گرفته شد.
- (۲) صاحبان حرف و صنایع به صورت کارگران مزدبگیر درآمدند.
- (۳) قشر بازرگانان از آزادی عمل زیادی برخوردار شدند.
- (۴) قدرت به سود روحانیون، و برزبان سلاطین قاجاریه، تغییر جهت داد.
- (۵) ایران به صورت یک صادرکننده مواد اولیه صنعتی، و واردکننده کالاهای مصرفی انگلیس و روسیه درآمد.
- (۶) تعادل اقتصادی جای خود را به بحران اقتصادی و استقرار از کشورهای خارجی داد.
- (۷) نوگرایی ایران، در شرایطی که امکان مالی آن وجود نداشت، به دادن امتیازات بسیاری به خارجیان انجامید.^۱

۱- علی اصغر شمیم، همان منبع، صفحات ۲۸۴ به بعد؛ ن.آ. کوزنتسوا: اوضاع سیاسی و اقتصادی- اجتماعی ایران، ترجمه سیروس ایزدی، نشر بین الملل، تهران، ۱۳۵۸؛ دکتر احمد اشرف: موانع تاریخی توسعه بورژوازی در ایران، انتشارات M.A.Cook، ۱۹۷۰، چاپ امریکا؛ دکتر سید قدرت الله اتابک: مرحله ماقبل سرمایه داری در ایران، دانشگاه نانترن فرانسه

تاریخ نگاری دوره قاجاریه

مشکل عمده در تاریخ نگاری دوره قاجاریه، هم برای تاریخ نویسان ایرانی و هم برای تاریخ نگاران خارجی، این است که بسیاری از حقایق و زوایای این دوران در پرده ابهام باقی مانده، و از این رو، نویسندگان دست به دامان افسانه و حدس و گمان شده‌اند. چرا چنین است؟ پاسخ را باید در محدودیت منابع تاریخی در شرح رویدادها و تحولات سراغ گرفت؛ و این محدودیت خود از سیاست بسازی‌های پشت پرده و اندرونی و نیرنگ بازی‌های رجال دوره قاجاریه نشأت می‌گیرد. مورد قابل طرح دیگر که بستگی به هدف‌ها و انگیزه‌های تاریخ نویسان دارد این است که آیا آن‌ها مانند گذشتگان خود، به شرح وقایع [واقع‌نگاری] بسنده کرده‌اند، یا این که فراتر رفته و پرده ابهامات را دریده‌اند؟ و آیا در کار تاریخ نویسی از آزادی عمل برخوردار بوده‌اند و تعصبات شخصی و قومی را نادیده گرفته‌اند؟

به بیان دیگر، شیوه تاریخ نگاری این دوران از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده است؟ این پرسشی است درخور توجه که بایستی پاسخی استوار، علمی و قانع کننده به آن داد. اگر در سده‌های گذشته تاریخ نویسی در «ادبیات شرح حال نویسی» به صورت‌های هفت گانه (۱) معجم‌های تراجم احوال؛ (۲) مواد تراجم احوال در تاریخ‌های محلی؛ (۳) مواد تراجم احوال در معجم‌های جغرافیائی؛ (۴) مواد تراجم احوال در تاریخچه‌ها و تاریخ‌های سلسله‌ای؛ (۵) تراجم احوال اشخاص؛ (۶) تراجم احوال خاندان‌ها و یاطوایف؛ (۷) حسب حال‌ها [اتوبیو گرافی] خلاصه می‌شد،^۱ از اواسط دوره قاجاریه تاریخ نگاری نوین ایران، دوشادوش تاریخ نویسی سنتی، وارد میدان ادبیات تاریخی گردید و در یک فرآیند درازمدت، با تفاوت‌های کیفی، کم و بیش تا کنون تداوم یافته است. به بیان ساده‌تر، سبک

۱- تاریخ نگاری در ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۰

تاریخ نویسی ایرانیان تا اوان سده نوزدهم میلادی نوعی شیوه تصنعی و مطول بود که به شرح وقایع بسنده می کرد و شامل داستان دلخراش جنگ ها، قتل عام ها، بیرحمی ها و زندگی خصوصی سلاطین و شاهزادگان بود. «مأثر السلطانیه» و «روضه الصفا» و «ناسخ التواریخ» را باید نمونه این شیوه تاریخ نویسی به شمار آورد. تاریخ نویسی به شیوه علمی را باید مدیون ترجمه کتاب های تاریخی و ادبی و علمی دانست که از زبان های اروپائی برگردانده شدند و به تدریج جائی برای خود باز کردند. به بیان دیگر، روندی که با ترجمه آثار مولیر و مقالات روزنامه های اروپائی آغاز گردید، در حد نهایی به شیوه نوینی از تاریخ نویسی انجامید. «آئینه سکندری» اثر میرزا آقاخان کرمانی را باید نخستین تجلی از این تأثیر دانست.^۱

اگر بخواهیم از تاریخ نویسان ایرانی دنباله رو این شیوه جدید نام ببریم، به نام های بسیاری برخورد می کنیم: ناظم الاسلام کرمانی با نوشتن «تاریخ بیداری ایرانیان» اولین تاریخ مستند و معتبر را از رویدادهای ایران به دست می دهد؛ و احمد کسروی نیز با دنبال کردن راه وی، به ارائه دواثر جالب «تاریخ مشروطه ایران» و «تاریخ هجده ساله آذربایجان» موفق شده است. خاطرات سیاسی امین الدوله که حاوی رویدادهای مهم ایران، و به ویژه زندگی شخصی ناصرالدین شاه می باشد، از اهمیت خاصی برخوردار است. عبدالله مستوفی در سه جلد کتاب خود با نام «شرح زندگانی من» به شرح اوضاع ایران در دوره قاجاریه، به عنوان يك ناظر بی طرف، پرداخته است. یحیی دولت آبادی، با نثری شیوا و تحلیلی زیبا، مسائل را در اثر خود تحت عنوان «حیات یحیی»، با دیدگاه گسترده تری به بررسی می کشاند. «ایران در جنگ بزرگ» اثر مورخ الدوله سپهر، بیانگر بخشی از تاریخ ایران است که به جنگ اول جهانی مربوط می شود. «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» نگارش محمد تقی بهار [ملك الشعراى بهار]، به لحاظ شیوه نگارش و پژوهش، از جمله مراجع معتبر به شمار می رود. اما از آنجایی که ملك الشعراى بهار دست اندر کار

سیاست و در جریان رویدادها بود و خود در حزب دمکرات عضویت داشت، از این روترز برخوردار وی با رجال سیاسی وقت و تحلیل او از رویدادهای می تواند کاملاً بی طرفانه باشد. «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران» اثر سعید نفیسی در سه جلد، شرح فضالانه و ادیبانه‌ای از اوضاع این دوران است. حسین مکی با نوشتن «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» اطلاعات پرارزشی را ارائه می‌دهد، اما این کتاب از لحاظ تحلیل سیاسی ضعیف است و بیشتر به نوعی واقعه‌نگاری شباهت دارد. عباس اقبال، مورخ بزرگ معاصر، بانگارش «تاریخ مفصل ایران» و «زندگی میرزا تقی خان امیر کبیر» و ترجمه چند کتاب تاریخی، سهم بزرگی را در شرح و تحلیل تاریخ قاجاریه به عهده گرفته است.

دکتر فریدون آدمیت، بانثری استوار و شیوه‌ای نوین، به سراغ تاریخ قاجاریه رفته و آثار برجسته‌ای مانند «امیر کبیر و ایران»، «اندیشه ترقی و حکومت قانون» و «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران» و «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجاریه» را ارائه کرده است. مرتضی راوندی در چهار جلد از «تاریخ اجتماعی ایران» به شرح و تحلیل تفصیلی اوضاع ایران در دوره قاجاریه می‌پردازد. احسان طبری در کتاب «ایران در دوسده واپسین» بابتش مسلكی خاص خود، به تحلیل دوره قاجاریه پرداخته و در نگارش این کتاب از «تاریخ نوین ایران» اثر ایوانف بسیار بهره گرفته است. «ایران در دوره سلطنت قاجاریه» اثر علی اصغر شمیم، شاید، بهترین و جامع‌ترین کتاب درباره تاریخ قاجار باشد.^۱ همچنین، بجاست که از چند اثر بزرگ دیگر نیز نام ببریم؛ آثاری که به زندگی علماء و روحانیون سرشناس دوره قاجاریه اختصاص دارد: «قصص العلماء»، اثر محمد بن سلیمان تنکابنی و «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» از محمد باقر خوانساری در شمار مأخذی است که علاوه بر اعتبار و سندیت، بیانگر اوضاع دوران اولیه از

تاریخ قاجاریه است.^۱ چند اثر تحقیقی از ابراهیم صفائی بانام «رهبران مشروطه» و «نخست وزیران ایران» و «اسناد مشروطه»؛ و «فتح تهران» تألیف دکتر عبدالحسین نوائی، در شمار دیگر آثار معتبر مربوط به این دوران است. جای آن دارد که یادی از اسماعیل رائین و آثار خوب او مانند «حقوق بگیران انگلیس در ایران» و «فراماسو نری یا فراموشخانه در ایران» شود. و بسیاری آثار دیگر که در پنج سال اخیر در همین زمینه به رشته تحریر درآمده اند.^۲ نویسندگان خارجی که درباره قاجاریه و اوضاع ایران آن روزگار، آثاری را به رشته تحریر درآورده اند - چنانچه ملیت آنان را مبنای قرار دهیم - چهار گروهند: انگلیسی، فرانسوی، روسی و امریکائی.

نویسندگان انگلیسی: نویسندگان انگلیسی را بایستی پیش از تاریخ - نویسان خارجی در ایران دانست، چرا که با توجه به اهمیت «جغرافیائی - سیاسی» ایران در حفظ شبه قاره هند، و نزدیکی جغرافیائی با ایران، زودتر از سایر اروپائی ها به شناخت جامعه ایرانی دست یازیدند. سر جان ملکم با نوشتن کتاب معروف «تاریخ ایران»، آغاز گر این گونه تاریخ نویسی به شمار می رود. ملکم در این اثر کوشیده است تا به شیوه ای کلاسیک، ایران را به اروپا بشناساند، و در ورای الفاظ آن، بر اهمیت ایران برای حفظ دروازه هند مهر تأکید بگذارد. سرپرسی سایکس، تاریخ نویس دیگر انگلیسی، چندی بعد، همین شیوه را، منتهی بسادرایت و ذکاوت بیشتر، دنبال کرده است.^۳ در فاصله زمانی بین این دو کتاب، باید از آثار متعددی مانند «تاریخ قاجاریه» اثر گرانت واتسن و «ایران و مسأله ایران» اثر لرد کرزن و «حاجی بابای اصفهانی» اثر جیمز موریه و «انقلاب ایران» و «یکسال در میان ایرانیان» اثر ادوارد براون و «انگلیسی ها در ایران» اثر سردنیس رایت نام برد. برخورد این نویسندگان با تاریخ ایران، عینی و پژوهشگرانه و موşkافانه بوده اما خالی از تعصبات قومی نمی باشد.

۱- همان منبع، صفحه دوازده (مقدمه)

۲- کتاب شناسی موضوعی تاریخ ایران: انتشارات مهرداد، ۱۳۶۲

۳- تاریخ نگار، ۸، داران، بخش، صفحات: ۱۳۷ - ۱۵۱

نویسندگان فرانسوی : برخورد نویسندگان فرانسوی با تاریخ ایران
بیشتر از حاشیه سیاست صورت گرفته و شکل خاطرات و سفرنامه را دارد. خاطرات
دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه و سفرنامه مادام دیولافوا نمونه‌های
خوبی از این طرز برخورد می‌باشند.^۱

نویسندگان روسی : از میان نویسندگان روسی معاصر که در باب تاریخ
ایران در دوره قاجاریه به انتشار آثار جالبی دست زده‌اند، باید از «ایوانف»^۲ و «پاولویچ»^۳
و «گورکو»^۴ و «کریاژین»^۵ و «سلطان زاده»^۶ و «عبدالله‌یف»^۷ و «کوزنتسوا»^۸
و «ملیکف»^۹ نام برد. این نویسندگان، با توجه به بینش خاص مارکسیستی خود،
به شرح و تحلیل تاریخ ایران در دوره قاجاریه پرداخته‌اند و ویژگی‌های خاصی
برخوردارند.^{۱۰}

نویسندگان امریکائی: نویسندگان امریکائی که به شرح و تحلیل تاریخ
معاصر ایران پرداخته‌اند، خیلی دیرتر از سایر نویسندگان غربی وارد میدان تاریخ-
نویسی ایران شدند. «اختناق ایران» اثر شوستر^{۱۱} و «نگرشی بر تاریخ نوین ایران»

۱- مقدمه عباس اقبال بر ترجمه فارسی خاطرات دکتر فوریه (سه سال در دربار ایران)
و ترجمه فارسی کتاب سه سال در ایران از گوینو (ترجمه ذبیح‌الله منصوری)

۲- ایوانف: انقلاب مشروطیت، ترجمه کاظم انصاری، تهران، ۱۳۵۴، کتابهای
جیبی؛ تاریخ نوین ایران، ترجمه فارسی، ۱۳۵۶، چاپ مسکو

۳- تاریخ نگاری در ایران، پیشین، صفحات ۱۶۹ به بعد

۴- فتح‌الله عبدالله‌یف: گوشه‌ای از تاریخ ایران، ترجمه غلامحسین متین، انتشارات

ستاره، تهران، ۱۳۳۶

۵- ن.آ. کوزنتسوا: پیرامون تاریخ نوین ایران، ترجمه سیروس ایزدی، نشر

بین‌الملل، تهران، ۱۳۵۸

۶- ا. س. ملیکف: استقرار دیکتاتوری رضاخان، ترجمه سیروس ایزدی، کتاب‌های

جیبی، تهران، ۱۳۵۸

۷- تاریخ نگاری در ایران، پیشین

۸- شوستر: اختناق ایران (ترجمه فارسی)، با مقدمه اسماعیل رائین، انتشارات صفی‌علیشاه

اثر جوزف آپتون^۱ را باید در شمار آثار خوب این نویسندگان برشمرد. همچنین باید از دواثر دیگر در همین زمینه نام برد که عبارتند از: تاریخ اقتصادی ایران در سال‌های ۱۸۰۰-۱۹۱۴، اثر چارلز عیسوی^۲ و روابط بازرگانی ایران و روسیه در سال‌های ۱۸۲۸-۱۹۱۴ اثر ماروین انترو^۳.

درباره کتاب حاضر

کتابی که ترجمه فارسی آن، با همت انتشارات عطائی، به خوانندگان ایرانی تقدیم می‌شود، در واقع آخرین اثر پژوهشی است که به وسیله یک نویسنده انگلیسی درباره تاریخ معاصر ایران به رشته تحریر درآمده است.

نویسنده کتاب (پرفسور پیترو آوری) استاد ایران شناس دانشگاه کمبریج می‌باشد. وی چند سالی در ایران بوده، و سوای آشنائی با زبان و ادبیات فارسی (و عربی)، با برخی از رجال و شخصیت‌های کتاب نیز محشور بوده است.

این کتاب دوره‌ای پراهمیت از تاریخ ایران را در بر می‌گیرد: از تأسیس سلسله قاجاریه در ۱۱ جمادی‌الآخر ۱۲۰۰ تا ۱۳۴۲ شمسی، یعنی ۱۸۳ سال پیاپی از تاریخ ایران. این کتاب شامل ۳۰ فصل نسبتاً طولانی است. چون گنجاندن همه آن‌ها در یک جلد امکان پذیر نبود، لذا به صورت سه جلد انتشار می‌یابد. جلد اول (افصل ۱-۱۶) شامل تاریخ ایران از تأسیس تا انقراض قاجاریه، جلد دوم از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد و جلد سوم از کودتا تا اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲ شمسی می‌باشد.

۱- جوزف ام. آپتون: نگرشی بر تاریخ ایران، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۵۹

۲- باهمین نام، بوسیله آقای یعقوب آژند به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات گستره به چاپ رسیده است

۳- در مورد ویژگی‌های آثار نویسندگان امریکائی، نگاه کنید به:

تاریخ نگاری در ایران، پیشین، صفحه ۱۹۶ به بعد

نویسنده از منابع متعدد فارسی و انگلیسی و فرانسه در کار نگارش کتاب بهره گرفته است، و این گستردگی منابع، خود، موجب ابعاد وسیع کتاب گردیده است. شیوه کار نویسنده همان روال تاریخ نویسی علمی است.

نویسنده به گوشه‌ها و ظرایفی از تاریخ ایران اشاره می‌کند که به‌ندرت در دیگر آثار مشابه دیده می‌شود؛ تأثیر وضعیت جغرافیایی ایران در شکل‌گیری سیاست داخلی و بین‌المللی کشور و گرایش‌های منطقه‌ای؛ نظر مردم ایران نسبت به مفهوم «پادشاه» و «دربار»، و اعتقادات استوار آنان به اصول و عقاید دینی و مذهب شیعه؛ ریشه‌یابی انقلاب مشروطه؛ تحول تدریجی حیات اقتصادی و اجتماعی ایران از صفویه به این سو؛ خلیات و روحیات ایرانیان در رابطه با خارجی‌ان و غیره. با وجود این، نویسنده، همچون دیگر نویسندگان خارجی، در برخی موارد دچار تعصبات قومی خویش گردیده و مطالبی را عنوان می‌کند که نیاز به بررسی مختصر و پاسخ‌گوئی دارد. به برخی از این مطالب در پای‌نویس کتاب پاسخ گفته شده است، لکن بعضی از این مطالب که جنبه اساسی دارد در زیر می‌آید:

۱- به موضوع بسیار مهم جدا کردن قسمتی از بلوچستان ایران و الحاق آن به قلمرو امپراتوری هند بریتانیا (که اینک به بلوچستان پاکستان معروف است)، و نیز به امتیاز نفتی که به ویلیام ناکس داریسی داده شده و پایه استعمار نفتی بریتانیا در ایران را گذارده اشاره‌ای نشده است.

۲- نویسنده تلاش کرده تا سیاست استعماری انگلیس در ایران (مانند قرار داد ۱۹۱۹) را طوری توجیه نماید که گوئی این نوع قراردادها به سود و صلاح مردم ایران بوده است. واقعیت این است که سیاست انگلیس نسبت به ایران در دوسده اخیر از موضع يك قدرت بزرگ جهانی در قبال يك کشور ضعیف و نیمه مستعمره نشأت می‌گیرد. این سیاست در رابطه با حفظ امنیت دروازه‌های هند، جلوگیری از نفوذ گسترده فرانسه و روسیه، و در مرحله بعد، امریکا و شوروی در ایران، طرح‌ریزی و پیاده شده است. زمینه‌های اقتصادی استعمار انگلیس نیز به همان

اندازه از اهمیت برخوردار است.

۳- درمورد جدا کردن هرات از ایران و الحاق آن به قلمرو امپراتوری بریتانیا در افغانستان بر طبق معاهده پاریس ۱۸۵۷، حقایق راواژ گونه نشان می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که گوئی این سرزمین به ایران تعلق نداشته و صرفاً ایران به خاک هرات تجاوز نموده است! در این مورد اسناد و مدارک تاریخی بی‌شماری وجود دارد که خلاف این ادعا را ثابت می‌نماید.^۱

۴- نویسنده در داوری خود درباره ایرانیان، پاره‌ای اوقات دچار خطا می‌شود. گاه آنان را مردمی نا آگاه و ظاهر بین و ناشایست برای پیشرفت و آزادی می‌داند؛ و گاه وطن دوستی وزیر کی آنان را می‌ستاید.

این تضاد گوئی- که ناشی از شناخت محدود نویسنده از خلیقات ایرانیان می‌باشد- عملاً بر حسب موارد ابراز شده است. به عبارت دیگر، ایستادگی یا عدم ایستادگی مردم در برابر منافع بریتانیا در ایران در مقاطع متعدد تاریخی، و بر اساس منافع آن دولت، مورد انتقاد یا ستایش قرار گرفته است، که منظور واقعی نویسنده را به خوبی توجیه می‌نماید. فقط به این نکته اشاره می‌شود که سیاست استعماری بریتانیا همواره بر این اصل استوار بود که مردم مشرق زمین در خواب غفلت باقی بمانند، و هر گونه بیداری آنان با توجه به منافع امپراتوری بریتانیا صورت گیرد.^۲ و ما در سیر تاریخ ایران می‌بینیم که همین مردم به ظاهر نا آگاه و ظاهر بین در مقاطع حساس زمانی دست به قیام‌ها و انقلابات بزرگ زده‌اند.

۵- نویسنده می‌نگارد که مردم ایران درباره نفوذ انگلیس در ایران غلو می‌کنند و هر حادثه‌ای را «زیر سر انگلیسی‌ها» می‌دانند. این حرف درست است، اما گوئی نویسنده با نوعی تجاهل العارف دست پنهان سیاست انگلیس در ایران

۱- دکتر محمود خواجه نوری، پیشین، محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

۲- کالین کراس: چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گرائید؟، ترجمه امیرشاپور زندنیا، انتشارات ایران زمین، تهران، ۱۳۶۰

را ندیده می‌گیرد. نیازی نیست که به‌دوران آقاخان نوری و اتابک برگردیم، چرا که فقط در برهه زمانی ۱۳۲۵ - ۱۳۲۹ شمسی بسیاری از مشکلات داخلی ایران ناشی از سیاست انگلیسی‌ها به‌ویژه در رابطه با موضوع نفت بود. رجال طرفدار انگلیس، همواره، مشاغل حساس را به‌دست داشتند و منافع انگلیس را در سمت‌های گوناگون خود حفظ می‌کردند. ماجرای فراموشخانه در ایران - که تا چند سال پیش در ایران فعالیت داشتند - نشان می‌دهد که این طرز تفکر مردم ایران چندان هم نادرست نبوده است.^۱

۶- در مورد کودتای مشترك سيدضياء الدين طباطبائي و رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹، نویسنده تلاش می‌کند تا از دخالت انگلیس در این ماجرا طفره برود. دیگر نویسندگان انگلیسی نیز چنین کرده‌اند. اما واقعیت سیاسی آن است که سیاست خارجی بریتانیا در پی مخالفت مردم با قرارداد ۱۹۱۹ از يك سو، و پیش‌بینی زوال حتمی سلسله قاجاریه از سوی دیگر، و نگرانی‌اش از اوضاع جدید روسیه را بایستی عواملی دانست که فلسفه وجودی این کودتا را تشکیل می‌داد. سیاست کلی بریتانیا در این زمان متوجه حفظ منافعش در خاورمیانه بود که به‌صورت به‌قدرت رسیدن آتاترك در ترکیه، رضاخان در ایران (و سپس پادشاهی وی) و ایجاد نظام سلطنتی در عراق شکل گرفت. در واقع کارگردان اصلی این کودتا سيدضياء بوده است، اما سيدضياء به دلیل تندروی زیاد و مصلحت بین نبودن، عملاً از صحنه خارج شد و میدان را در اختیار رضاخان گذارد.^۲

۷- نویسنده کتاب به نکته جالبی اشاره می‌کند. وی می‌نویسد که اختلاف اساسی سيدضياء با رضاخان در این بود که وی می‌خواست از ایران يك کشور کشاورزی بسازد، در حالی که رضاخان تمایل به صنعتی کردن کشور داشت. واقعیت

۱- اسماعیل رائین: فراماسونری و فراموشخانه در ایران

۲- دولت آبادی: حیات یحیی، جلد سوم؛ ملك الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب

این است که این حرف‌ها عملاً دیدگاه اجتماعی و سیاسی دو گروه از رجال وقت انگلستان بود. یعنی جناح محافظه‌کار انگلیس عقیده داشتند (و هنوز هم عقیده دارند) که برای ادامه سلطه سیاسی - اقتصادی بر کشورهای کوچک نباید به ترکیب اجتماعی و ساخت اقتصادی این کشورها دست زد چرا که تعادل موجود را کاملاً متزلزل می‌سازد. برعکس، جناح مترقی رجال انگلیس در آن زمان معتقد بودند که با توجه به خطرات احتمالی از جانب شوروی، بایستی نظامیان را بر سر کار آورد و اقدامات اصلاحی را در زمینه توسعه صنایع زیربنایی انجام داد تا موجب حفظ بقای رژیم گردد. ظاهراً، در قضیه رضاخان و سیدضیاء، گروه دوم پیروز شدند و سیدضیاء تا گزیر به ترک ایران شد.^۱

۸- در همین رابطه، نویسنده موضوع اصلاحات رضاخان (رضاشاه) را عنوان می‌کند. در این که اصلاحاتی صورت گرفته حرفی نیست، اما باید دید که این اصلاحات با چه هدفی صورت گرفته و چه بهایی به خاطر آن پرداخت شده است؟ پاسخ را از زبان کسی بشنویم که خود شاهد این دوران سرنوشت ساز در تاریخ ایران بوده و با اندیشه‌های رضاخان آشنائی داشته است. دکتر مصدق در این زمینه، در نهم آبان ۱۳۲۲، در مجلس شورای ملی گفت:

«... دیکتاتور با پول ما، و به ضرر ما، راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما، تدارک مهمات دید. عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد. املاک مردم را ضبط، فساد اخلاق را ترویج، و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد. برای بقای خود، قوانین ظالمانه وضع نمود. چون به کمیت اهمیت می‌داد، بر عده مدارس افزود. و چون به کیفیت اعتقاد نداشت سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت [محصّلین اعزامی] به اروپا فرستاد. نخبه آنان را ناتوان و معدوم کرد. رفع حجاب از زنان پیروبی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟

۱- ج. د. ب. میلر: ماهیت سیاست، فصل چهارم [تحلیل رژیم‌های خودکامه رضاخان

و آتاترک]، ۱۹۵۸، نیویورک

اگر خیابان‌ها آسفالت نمی‌بود، چه می‌شد؟ و اگر عمارت‌ها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود، به کجا ضرر می‌رسید؟ من می‌خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم: خانه‌ای در اختیار داشتن به از شهری است که دست دیگران است. ... بر فرض که ما با هواداران این رژیم موافقت کنیم و بگوئیم که دیکتاتور به مملکت خدمت کرد، [اما] در مقابل آزادی که از ما سلب کرد، چه برای ما کرد...؟ هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسیده است. آن‌ها که دوره بیست ساله را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده‌ایم، مقایسه می‌کنند، و نتیجه منفی می‌گیرند، در اشتباه اند زیرا سال‌ها لازم است که به عکس العمل دوره بیست ساله خاتمه داده شود. « آنچه که در رابطه با برخی از بینش‌ها و عقاید نویسنده گفته شده لزوماً به معنای بی‌اهمیت بودن کتاب نیست، بلکه این نوع پاسخگوئی بر اهمیت آن می‌افزاید. چرا که این اثر، همان گونه که در پیش آمد، از مزایای زیادی برخوردار است. و مسائل اجتماعی ایران را در رابطه با اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور با مشکافی دنبال می‌کند. نتیجه گیری‌های نویسنده در اکثر موارد درست و منطقی است. و مهم‌تر از همه، بر شایعات تکیه نکرده و در جستجوی واقعیات عینی است. شاید برخی از نظرها و حقایق گفته شده در این کتاب خواه درست خواه نادرست، به ذائقه ما ایرانیان خوش نیاید، ولی گفته خواجه شیراز را فراموش نکنیم که می‌فرماید:

حافظ، از خصم خطا گفت، نگیریم براو

و ربحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

درباره شیوه ترجمه کتاب

در این زمینه، مترجم لازم می‌داند که چند توضیح کوتاه زیر را یاد آور شود:

۱- شیوه نگارش نویسنده ادیبانه و سنگین و از نوع نشر کلاسیک تاریخ-

۱- عبدالله راستگو: یادى از مصدق، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۷۹-۸۰

نگاری در اروپا می‌باشد. از این رو، دربر گرداندن آن به فارسی، تلاش شد ضمن رعایت امانت در ترجمه، بر گردان متن به گونه‌ای باشد که برای خوانندگان ایرانی کاملاً قابل فهم باشد.

۲- در مورد نام اشخاص و اعلام جغرافیایی، املاي لاتین آن در داخل پرانتز آورده شده است.

۳- مطالب نوشته شده در داخل قلاب [کروشه] از مترجم می‌باشد. این توضیحات بیشتر مربوط به تاریخ‌های ایرانی، عنوان درست اشخاص و اماکن و قراردادها و... می‌باشد.

۴- توضیحات کتاب که به وسیله مترجم نوشته شده است، موضوعاتی است که آگاهی از آن‌ها برای درک و فهم کتاب ضرورت داشته است. از این رو، در موارد مهم، منابع آن نیز ذکر شده است تا مسأله‌ای پیش نیاید.

۵- مجموعه قراردادهای ایران با دولت‌های خارجی، در رابطه با موضوعات کتاب، در قسمت اسناد آورده شده است تا خواننده از امکان بیشتری در تحلیل تاریخ قاجاریه برخوردار شود.

۶- عنوان‌های فرعی (سوتیترها) هر فصل، در متن اصلی نیست و مترجم به منظور جدا کردن مطالب از یکدیگر و مشخص نمودن آن‌ها به این کار مبادرت کرده است.

۷- متن کتاب به طور کامل ترجمه شده و فقط قسمت‌هایی از آن که مربوط به تبلیغات نادرست بابیگری می‌باشد، در ترجمه فارسی حذف شده است.

يك راهنمائي در مورد تبديل تاريخ

باتوجه به این که همه تاریخ‌های کتاب، تاریخ میلادی می‌باشد، لذا تبدیل برخی تاریخ‌های مهم به تاریخ‌های هجری قمری و هجری شمسی به وسیله مترجم صورت گرفت. لذا برای مواردی که این کار انجام نگرفته است، قواعد زیر آورده می‌شود تا خوانندگان خود به راحتی بتوانند این کار را انجام دهند.

۱- ماه‌های شمسی سابق، یعنی حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت، طبق قانون سال ۱۳۰۴ به‌ماه‌های فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، امرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند تبدیل گردید.

۲- برای تبدیل سال قمری به‌سال شمسی، بساید سال قمری را بر عدد ۳۴ تقسیم کرد و خارج قسمت آنرا (صرف نظر از مانده) از سال قمری کسر نمود.

۳- برای تبدیل سال شمسی به قمری باید از سال ۱۲۳۴ تا ۱۲۵۱ شمسی، عدد (۳۷)؛ و از سال ۱۲۵۱ تا ۱۲۸۲، عدد (۳۸)؛ و از سال ۱۲۸۲ تا ۱۳۰۵، عدد (۳۹)؛ و از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۵۳، عدد (۴۱) را بر سال شمسی بیفزائیم.

۴- برای تبدیل سال شمسی به میلادی باید عدد (۶۲۱) را بر آن اضافه کنیم.

۵- برای تبدیل سال میلادی به شمسی باید عدد (۶۲۱) را از آن کسر کنیم.

۶- برای تبدیل سال هجری قمری به میلادی بساید سال قمری را به شمسی تبدیل کنیم و سپس میلادی آنرا بدست آوریم.

۷- چون نیمه دوم هر سال قمری در سال بعد شمسی خواهد بود، از این رو تاریخی که به دست می‌آید ممکن است يك سال جلو یا عقب باشد.

در پایان، وظیفه خود می‌دانم از کسانی که به نحوی از انحاء در موجودیت یافتن ترجمه این کتاب، نقشی به عهده داشته‌اند، یعنی از مدیر مؤسسه مطبوعاتی عطایی، مهندس «بهروز عطایی» که تشویق‌ها و یاری‌های ایشان، انگیزه اصلی من در ترجمه کتاب حاضر بود و دیگر، زحماتی که کادر فنی به خصوص مدیریت حروفچینی «شاهین» متقبل شده‌اند، به ویژه از آن همکار گرامی که در ویرایش این متن مرایاری کرده‌اند تشکر کنم.

تأثیری که این تشویق‌ها و یاری‌ها، در هر چه بهتر عرضه شدن کتاب، برجای گذاشته‌اند، قابل انکار نیست، از این رو بار دیگر سپاس صمیمانه‌ام را تقدیم ایشان می‌کنم.

محمد رفیعی مهرآبادی

پیشگفتار

در نگارش کتابی که اصولاً برای همگان برشته تحریر درمیآید - و نه بصورت يك اثر كاملاً تخصصی و دانشگاهی - برای نگارنده دشوار بود تا درباره تلفظ اسامی و عناوین فارسی و غیره بزبان انگلیسی تصمیم بگیرد. زیرا مسئله تلفظ اسامی و عناوین خارجی این روزها مورد اختلاف نظر است. بسیاری از ایرانیان و برخی از پژوهشگران انگلیسی نوعی از تلفظ اسامی و عناوین را ترجیح میدهند که با امانت ارائه شده و منعکس کننده تلفظ کنونی آن در ایران باشد.

اخيراً انجمن سلطنتی جغرافیائی (Royal Geographical Society) با همکاری مقامات نقشه کشی امریکا (American Cartographical Authorities)، با تحمل رنج بسیار به انتشار يك فهرست روشنگرانه از تلفظ اسامی و عناوین خارجی به طرز صحیح دست زده است، لذا میتوان امیدوار بود که در آینده این فهرست بصورت يك کار معیاری درآید. اگرچه نگارنده اقدام انجام شده را قویاً تأیید می نماید، اما مآلاً شیوه قدیمی ارائه تلفظ اسامی و عناوین را - هر چند که تا حدودی دارای اشتباه است - برای تلفظ اسامی و عناوین، و بویژه برای عناوین کامل و افراد در گذشته، برگزیده است. با این وجود، تا حدی که به شخصیت های زنده مربوط میشود، بویژه

شخصیت‌هایی که نگارنده با آنان (وعقاید آنان درباره تلفظ نامشان) آشنائی دارد، حتی الامکان سعی گردید تلفظ واقعی نام آن‌ها ارائه شود. گاه دشوار بود تا این شیوه را در ارائه تلفظ اسامی محلها بکاربرد چرا که منجر به تلفظ بسیار دور از نامی می‌شد که به شنیدن آن عادت داشته‌ایم.

با استفاده از فرصت پیش آمده، نویسنده در مورد تاریخ ابتدای عصر قاجاریه جانب احتیاط را از دست نداده است. به نظر نگارنده چنین میرسد، که به استثنای يك اثر منتشر نشده، توجه به جزئیات تاریخ این دوره اخیراً از سوی يك یا دو نفر از پژوهشگران جوان، بر حسب معمول، آغاز گردیده است. این گفته بدان معنی است که شاید بزودی پژوهشگران جوان نه تنها به روشن کردن بسیاری از زوایای این کتاب بپردازند که نگارنده از سر کنجکاوی به شرح آن پرداخته است، بلکه بطور یقین حقایق بیشتری را نیز آشکار سازند. البته چون هدف این کتاب نشان دادن خطوط گسترده تاریخ ایران می‌باشد، شاید بتوان امیدوار بود که پژوهشگران آینده در مسائل مربوط به ایران در نیمه اول سده نوزدهم میلادی، هم خود را شدیداً مصروف ثابت کردن اشتباهاتی ننمایند که به لحاظ تأکیدات مورد اختلاف است.

نگارنده خوشوقت است که مراتب سپاس فراوان خود را به کسانی ابراز دارد که در کار نگارش این کتاب وی را یاری کرده‌اند، از جمله خانم کاترین کلارک (Catherine Clark)، خانم ولف (H. E. Wulff)، خانم اودری اسکات (Aūdry Scott)، آقای نیجل هانکوک (Nigel Hancock) از کتابخانه دانشگاه کمبریج، دکتر هامبلی (G. R. G. Hambly)، آقای وید (N. M. L. Wade) و دکتر جیمز گارگیل تامپسون (James . Gargil. Thompson). و باتشکر بسیار از مساعدت‌هایی که به من شد، و افراد بلند همتی که در سال ۱۹۶۳-۶۴ در ساختمان U – Staircase کالج کینگ، که بخاطر دوستی و علاقه‌شان، بیشتر از آنچه خود تصور می‌کردند، به ترغیب نگارنده، در نگارش این کتاب کمک کردند. یاد دوستان ایرانی و تجربه نگارنده از ایران بایستی باندازه کافی روشن کرده باشد که اساساً بسیار مدیون‌شان

هستم، و نیز دست کم پنج اروپائی که با یکدیگر در ایران بودیم؛ که آوردن نامشان موجب اطاله کلام می گردد، از اینرو ذکر نمیشود.

پیتر آوری

کالج کینگ دانشگاه کمبریج

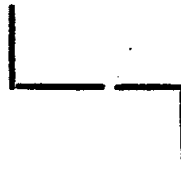
ژانویه ۱۹۶۵

سلسله قاجاريه

۱. آغا محمد خان (۱۲۱۱-۱۲۰۰ ه. ق)



۲. فتحعلیشاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ ه. ق)



عباس میرزا



۳. محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه. ق)



۴. ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه. ق)



۵. مظفرالدین شاه (۱۳۲۴-۱۳۱۳ ه. ق)



۶. محمد علی شاه (۱۳۲۷-۱۳۲۴ ه. ق)



۷. احمد شاه (۱۳۴۳-۱۳۲۷ ه. ق)

سلسله پهلوی

۱. رضا شاه (۱۳۲۰-۱۳۰۴ ه. ش)

۲. محمد رضا شاه (۱۳۵۷-۱۳۲۰ ه. ش)

فصل اول

سرزمین ایران

ایرانیان سرزمین خود را ایران و زبان زیبای خود را فارسی مینامند و با این نامگذاری خاطرهٔ استان باستانی هخامنشیان، یعنی استان جنوبی که امروزه فارس نامیده میشود، زنده نگاه میدارند. نبردهای هخامنشیان و یونانیان از جنگهای بزرگ آن دوران بود. به سال ۵۴۹ پیش از میلاد، هخامنشیان دست به تشکیل يك امپراتوری زدند که مدت زمانی مصر نیز در قلمرو آن بود و از سمت غرب تا لیبی گسترش یافت، و از شرق به کوههای هندو کش و سند^۱ رسید. اما یونانیان توانستند پیشروی ایرانیان را بسوی اروپا متوقف سازند. یونانیان حریف رزم خود ایران را بدلیل زم ایالتی که هخامنشیان از آنجا برخاسته بودند پارسی نامیدند و به همین جهت اروپائیان ایران را پرشیا (Persia) و مردم آنرا پرشین (Persian) مینامند. این نامها در ترجمه مجاز کتاب مقدس^۲ نیز آمده است.

از سال ۱۹۵۷ [۱۳۳۶ شمسی] دولت ایران به بیگانگان اجازه داد تا نام «پرشیا» را که در دوران رضاشاه بکار بردن آن ممنوع شده بود از نو بکار برند. با این

حال، در روزگار کنونی بصورت نامی باستانی درآمده و دنیای خارج تمایل زیادی به استفاده کردن از این نام را ندارد، لکن کلمه «پرشیا» هنوز نشانگر مرادفات فرهنگی با اروپا است و اروپائیان به آسانی نمیتوانند آنرا نادیده انگارند. در این کتاب کلمه «پرشیا» در جای مناسب خود بکاررفته است.

ایران معاصر با مساحت ۶۲۸۰۰۰ میل مربع^۲ متجاوز از پنج برابر مساحت بریتانیای کبیر میباشد؛ این مساحت بمراتب کمتر از تمام مساحت ایران باستان است که از ارمنستان و قفقاز در شمال غربی تا منتهی الیه سند در جنوب شرقی ادامه داشت و در جنوب غربی از حوزه رودخانه دجله و فرات تا رود سیحون^۴ در آسیای مرکزی امتداد می یافت و از محدوده های شرقی آسیای صغیر در غرب تا منتهی الیه هندو کش در شرق میرسید. بدین ترتیب منطقه ای که میتوان آنرا قلمرو ایرانیان بشمار آورد بین مناطق آسیائی و مدیترانه، و بین عربستان و دریای خزر قرار گرفته است. البته با نگرشی دیگر، بین هند و دریای سیاه نیز قرار دارد. این موقعیت درمیانه واقع شدن ایران اثرات زمین شناسی و جوی را در ایران معاصر بجسای گذارده است. تشکیل صخره های قاره ای یک مرز زمین شناسی را در ایران بوجود آورده بطوریکه در غرب آن دریاها و در شمال آن جلگه های پهن و بزرگ، و اقیانوس هند و صحرای عربستان، در جنوب و جنوب غربی آن بایکدیگر درمی آمیزند تا آب و هوای خاصی برای این کشور به وجود آورند. عامل مؤثر دیگر عبارتست از مجموعه ای از تأثیرات متقابل سیاسی و فرهنگی با کشورهای همجوار که در شخصیت مردم ایران اثر گذارده است. ساکنان ایران در گذشته قدرت سیاسی و نفوذ فرهنگی خویش را عمیقاً در مناطق مجاور خود بجای گذارده اند و متقابلاً دستخوش هجوم کشورهای مجاور گردیده، در معرض آزمون دشوار تاخت و تاز بربرها قرار گرفتند، و از اینرو غالباً ناگزیر بودند تا در برابر پذیرفتن شیوه زندگی ملت های دیگر به ستیز برخیزند. این موضوع همراه با موقعیت تنگ زمین سخت ایران و آب و هوایی که از بخشندگی خویش دریغ میورزد، سرسختی ایرانیان را شدت بخشیده و آنانرا در روابط با

دیگر کشورها زیرك و تیزفهم ساخته است.

مرزهای کنونی ایران در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی بوجود آمده است. پیمان‌هایی که با روسیه تزاری در اوایل سده نوزده به امضاء رسید^۵ منجر به تثبیت مرز شمالی بین آذربایجان ایران و جایی که امروز آذربایجان شوروی نامیده میشود، گردید. در پایان همان سده، روسیه با آرام کردن اوضاع در منطقه ماوراء خزر توانست مرز طولانی خود را با ایران در شرق دریای خزر بوجود آورد و از ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۵ برای تثبیت مرزهای مشترک ایران با افغانستان و بلوچستان تلاش کند. به سال ۱۹۱۲ يك كمسیون مشترك مرزی با عضویت هیأت‌های ایران و عثمانی و انگلستان و روسیه تلاش‌های گذشته خود را برای علامت گذاری مرز ترکیه و ایران از سر گرفت و در اکتبر ۱۹۱۴ اینکار را با کامیابی پایان رسانید و چون این موفقیت مقارن با بروز جنگ اول جهانی بود لذا افسران انگلیسی و روسی با شتاب خاک عثمانی را ترك گفتند. مرزهای زمینی ایران که بسیار طولانی است دارای وضع روشنی بوده و از ثباتی برخوردار است که ثمره عملیات مرزبندی بالامیباشد. امروزه تنها سه موضوع مهم مرزی حل و فصل نشده است. مسئله مرز ایران و عراق در دهانه شط العرب [اروند رود] اولین مشکل به شمار می آید، مشکل رودخانه هیرمند که از کوهستانهای افغانستان سرچشمه گرفته و به استان سیستان ایران^۶ میریزد مسئله دیگر را تشکیل میدهد. هر دو مشکل از علل اقتصادی آشکاری مایه میگیرد که در واقع مشکل سوم یعنی ادعای ایران بر بحرین را^۷ بوجود می آورد که در زمان کنونی يك تولید کننده عمده نفت است. مسئله بحرین همراه با اختلاف مرزی ایران و عراق این شك را بوجود می آورد که در وراء این مسائل يك بازی و فریب سیاسی مطرح است و ما بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

روابط ایران با حکومت جدید عراق که جانشین امپراتوری عثمانی در ایالات بین النهرین گردید گاهی به تیرگی میگرداید زیرا کمسیون مرزی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۲ خط تالوک^۸ یا خط القعر و رودخانه شط العرب را بعنوان مرز دو کشور انتخاب

نکرد بلکه خط منصف رودخانه رامنا قرار داد و این موضوع سبب شد که دریانوردی در مسیر منتهی به بندر ایرانی خرمشهر عملاً در قلمرو دریائی عراق قرار گیرد.^۹

بحران بر سر رودخانه هیرمند زمانی آغاز شد که افغانها شروع به ساختن سدی در بالای رودخانه نمودند و آبرسانی به قسمت ایرانی رودخانه از جهت آبیاری مزارع به مخاطره افتاد. در این بحران هیچگونه علت سیاسی در کار نیست و صرفاً پای مرگ و زندگی کشاورزان در استان سیستان در میان است. با این حال، مناسبات ایران و افغانستان در سالهای اخیر توسعه زیادی یافته^{۱۰} و مذاکرات بردبارانه و آرام سالهای اخیر نوید از امکان تحقق يك درایت سیاسی در سیاست شرق نزدیک^{۱۱} میدهد.

با توجه به منظور این کتاب، اهمیت وضع جغرافیائی ایران بلحاظ اثرات سیاسی آن مد نظر بوده، و بر قابت انگلیس و روس در ایران در سده نوزدهم مربوط میشود. این رقابت در شکل گیری طرز تلقی های سیاسی ایران معاصر نقش عمده ای داشته است، در حالیکه همجواری جغرافیائی ایران با روسیه در سده بیستم موجب جلب توجه تدریجی و مرحله ای و روبه افزایش ایالات متحده نسبت به ایران شده است. علاوه بر این موضوع، نتیجه دیگری که از موقعیت ایران در بین قاره ها^{۱۲} و فعالیت های منطقه نفوذی قدرتهای بزرگ بدست آمد این بود که ایران آلوده دو جنگ جهانی شد. دولتهای متخاصم ناگزیر به دخالت در امور داخلی ایران شدند زیرا موقعیت جغرافیائی این قدرتها ایجاب میکرد که از گذشته تا زمان کنونی به عنوان يك قدرت غالب با ایران رفتار نمایند.^{۱۳}

سواى مرزهای سیاسی، ویژگیهای جغرافیائی نیز در توجیه دولت جدید ایران مؤثر است. در شرق، کسوههای هندو کش را میتوان به عنوان دورترین مرز شرقی بحساب آورد. اگرچه دامنه های آن دیگر به قلمرو ایران نمیرسد، لکن تپه ها و دره ها و بخصوص خشکی اقلیمی موجود بین ایران امروز و افغانستان هنوز يك منطقه مرزی را در بر میگیرد که به اندازه کافی موجب تشویش است.

در جنوب، از مبدا خلیج عمان و در آنجا که مرزها به پاکستان منتهی میشود،

سرزمین ایران از کوهستانها و دره‌های پرپیچ و خم تشکیل می‌گردد و چشم‌انداز آن در بخش‌های مکران در شرق و داخل سرحد^{۱۴} با خشکی خارق‌العاده‌ای روبرو می‌باشد. دو آتشفشان بزرگ بسمان (با ارتفاع ۱۱۰۰۰ پا) و کوه هنوز فعال تفتان (با ارتفاع ۱۳/۲۶۲ پا) مشخصات عمده این منطقه را تشکیل می‌دهند. اگر کمی بسوی شمال تفتان پیش رویم به منطقه دلتای هیرمند میرسیم که مرز شرقی ایران را بنوعی در پوشش خود قرار داده و غالب دلتاهای باتلاقی آن در خاک ایران می‌باشد.

در وراء این دلتا که «هامون» نامیده می‌شود، مرز ایران از میان زمین‌های خشک و بی‌پناه گذشته و به هریرود واقع در شمال رودخانه هرات می‌رسد. بالاخره در سرخس با چرخش شتابان بسمت غرب میرود تا مرز ترکستان شوروی و خراسان را تشکیل دهد. سپس براه خود ادامه داده و بسواحل شرقی خزر و دهانه رودخانه اترک میرسد.

تفاوت آشکار مختصات زمین در سمت مرز ایران و شوروی یکی از بارزترین تمایزات ایران و همسایه شمالی‌اش را پدید می‌آورد؛ دامنه مرتفع کوهستانی نجد^{۱۵} ایران شدیداً مشرف بر گسترش هموار زمین در ترکستان است. در پیشروی بیشتر آن بسمت غرب، و در آنجا که حاشیه نجد از زمین‌های مرتفع البرز ساخته می‌شود، تفاوت آشکار دامنه‌های سرازیر و شیب‌دار کوهستان از سطح دریای خزر مشهود می‌باشد. در غرب البرز، رودخانه ارس (Araxes River) مرز طبیعی ایران و شوروی را تشکیل می‌دهد و در جنوب آن، کوه‌های آذربایجان سر به آسمان کشیده‌اند.

این کوه‌ها امتداد رشته کوه‌های البرز در شرق هستند که پس از ورود به آسیای صغیر بر روی يك محور شمال غربی - جنوب شرقی، مرکز ایران را می‌پوشانند. قسمت جنوبی این رشته کوه‌ها شیب‌های تند جنوب نجد ایران را پدید می‌آورد و در شمال مشرف بر رودخانه دجله و فرات است.

نجد ایران، غرب و شمال کشور را در مثلثی^{۱۶} قرار می‌دهد که کوه‌های البرز در شمال آن و زاگرس در جنوب آن قرار دارند. ارتفاع نجد بین چهار تا شش هزار پا

متغیر است. نجد در مسیر شمال غربی - جنوب شرقی دارای برجستگی‌هایی است که ارتفاعات آن کمتر از رشته کوه‌های شمالی و جنوبی می‌باشد و قادر نیست به منطقه غربی نجد، آن « دره‌های بارور و دشتهای بلند واقع بین رشته کوهستانها را ارزانی داشته و به صیانت نژادی دلیر و تندرست بپردازد » که هرودوت (Herodot) از احوالشان آگاه بود. در جنوب شرقی نجد يك فرورفتگی وجود دارد. خشك شدن تدریجی رودخانه‌های داخل این بخش از نجد که از دامنه‌های بلند جلگه سرآزیر میشوند، این فرورفتگی را تبدیل به يك کویر نمك مینماید، که با توجه به وضع واقعی به دو منطقه زمین‌های غیر قابل عبور و لم یزرع تقسیم کرده‌اند و اصطلاحاً آنرا دشت کویر و دشت لوت^{۱۷} نامیده‌اند. بجز رودخانه‌های کارون و کرخه که با چند رود انگشت‌شمار دیگر از زاگرس سرچشمه گرفته و به خلیج فارس میریزند، و رودخانه‌ها و سیلابهای کوهستانی که بدریای خزر میریزند، بیشترین خشکی نجد در این صحراهای نمك می‌باشد. وجود آب و هوای بسیار خشك به تبخیر آبهای کند - روی جاری پرداخته و حرکت و جنبش را از این آبها سلب میکند، و سرانجام ضایعات نمکزارها از راه میرسند و برای همیشه باقی میمانند. این نمکزارها به ایران چیزی را میدهند که میتوان آنرا به يك قلب مرده تشبیه کرد، و چون تقریباً دو سوم سرزمین ایران را شامل میشوند طبعاً بر توزیع جمعیت و ارتباطات اثر عمیقی بجای میگذارند.

خشکی نجد ایران را میتوان به سه عامل نسبت داد: اول زمین‌های مرتفع البرز و دروهله دوم زمین‌های بلند آذربایجان، سدی را در برابر بارندگی در منطقه دریای سیاه بوجود می‌آورند. باریکه ساحلی خزر از باران بسیاری برخوردار است که از خاک تشنه جنوب البرز دریغ شده است. برآمدگیهای زاگرس جلوی حرکت ابرهای بارانی را میگیرند که از تبخیر آبهای خلیج فارس پدید می‌آیند. استان جنوبی خوزستان و منطقه شیخ نشین‌ها از نعمت تسریبی^{۱۸} برخوردارند که مناطق شمالی و شرق چین‌های کوهستان از آن بی‌نصیب مانده‌اند. سوم زمین‌های مرتفع افغانستان، صحراهای بلوچستان و فاصله زیاد، ایران را از مزایای موسم باران محروم می‌سازد،

بارانی که در نقطه پایان خود دره‌های جنوبی هندو کش را مرطوب میکند. صرف نظر از سواحل خزر و خلیج فارس، آذربایجان نیز (در شمال غربی) باران کافی برای آبیاری مصنوعی دارد که نیازی بدان ندارد. در منطقه خلیج فارس از دسامبر تا ژانویه [از آذرماه تا دیماه] بارندگی میشود، لکن مقدار باران آن در مقایسه با نوار باریک و شیب‌های شمالی رشته کوه‌های البرز در جنوب خزر کفایت نمیکند. در منطقه اخیر در سراسر سال بارندگی ادامه دارد. بعلاوه ارتفاع این منطقه از غالب نقاط ایران کمتر است و بر همین مبنا از لحاظ جوی نیز با سایر نقاط ایران تفاوت دارد. در این منطقه جنگل‌های هیرکانی^{۱۹} قرار دارد که دارای درختان بزرگ و تپه‌هایی می‌باشد و بوته‌های کوچک در زیر درختان بزرگ می‌رویند.

در نجد ایران، تفاوت درجه هوا در تابستان و زمستان بسیار است. این افزایش و کاهش درجه هوا بر اثر بادهای شدید و مکرر، بسویژه در جنوب شرقی، تشدید میشود. علاوه بر این نجد ایران کلاً از لحاظ بارندگی فقیر است. بارندگی در نجد بعلت وجود برآمد گیها و ایجاد گردبادها در سطح شیب‌دار زمین متنوع بوده و خطر بارندگی زیاد را بر خطرات زندگی در روستاهای ایران می‌افزاید. يك رعد و برق و طوفان در تپه‌ها میتواند منجر به جاری شدن شتابان سیلاب گردد که پس از پشت سر گذاردن کناره‌های تپه‌های برهنه به دشت خشکیده زیرین میرسد. در زمان خشکسالی میتوان با کندن بستر سیلاب، آب بدست آورد و به این جهت روستاها غالباً در نزدیکی این سیلابها، و حتی در بستر آن، ایجاد شده‌اند. نتیجه این وضع آنست که جاری شدن يك سیلاب تازه، روستاها را از هستی ساقط می‌کند.

پس از بروز چنین مصیبتی، يك روستا را میتوان از نو در جای دیگری بوجود آورد. متعلقات و مایملک ساکنان آن را که از جعبه‌های اشیاء گرانبها و فرش و لحاف تشکیل میشود و دستخوش سیلاب شده است میتوان از نو بدست آورد. زیان بدتر این سیلابهای خطرناک و عجیب آنست که در نقاطی که نیاز شدیدی به آب وجود دارد و شیوه آبیاری خاص دارند به این شیوه آبیاری آسیب می‌رساند. بر اساس این شیوه،

آب در پایین تپه‌ها و در عمق رسوبات فرو میرود و در نقاط قابل کشت از طریق مجرای که «قنات» نامیده میشود مورد استفاده قرار میگیرد. بنابراین گرمای سطح زمین از تبخیر آب جلوگیری کرده و سرانجام به قسمتی از جلگه میرسد که در آنجا ارتباطات و نوع خاک برای سکنی گزیدن مناسب میباشد. در این قسمت، قنات يك روستا که دارای مجاری آب پیچیده میباشد، این مجاری را با خود متصل میکند. در هر صد یاردی^{۲۰} که در طول قنات قرار گرفته است، در هنگام حفاری و کشیدن آب و ورود مقنی‌ها به چاه، به قنات میرسند. پس از اینکه سیلاب نقب چاه را پر کرد انجام تعمیرات لازم است زیرا اطراف چاه را خراب کرده و چاه‌ها را محو میسازد. در این موقع است که روستائیان ماتم میگیرند و مقنی‌ها با دلوهای چرمی خود و چرخهای چوبی و وظیفه دشوار بیرون کشیدن گل ولای و محکم کردن دیوارهای چاه را بعهده میگیرند. از داخل يك هواپیما میتوان سرچاه‌ها را دید که در سراسر سطح زمین امتداد دارند و نشانگر مسیر قنات‌ها در محل‌های مسکونی، از کوچکترین روستاها تا شهرها، هستند. در هر جا که مسیر قنات‌ها به يك محل ویران شده میرسد، نشانه‌های این ویرانی یا نداشتن آب و یا بی‌پولی است، لکن غالباً بی‌پولی غلبه دارد زیرا احداث قنات و نگاهداری آن کار پرخرجی است. بعلاوه بنیه مالی ثروتمندان بیشتر متوجه مالکیت مطلق زمین بوده است تا تأمین آبیاری. ناپایداری این شیوه آبیاری، مانند هر روش آبیاری مصنوعی، ناشی از ایمن نبودن در برابر رویدادهای طبیعت است که نیاز به بالاترین درجه ایمنی را ایجاب میکند. برای فهم شخصیت ایرانیان لازم است درك شود که وابستگی مردم به نظام کشت و زرعشان تا چه اندازه میباشد، زیرا هنگامیکه بر اثر جنگ یا برونزسیل، کشاورزی وابسته به این نظام نابود میگردد، طبعاً امیدهای زندگی نیز از میان میرود و آنچه را که چند نسل کامل کرده‌اند میتواند در مدت چند ساعت یا چند دقیقه بر اثر يك تغییر ناگهانی که از سوی انسان یا طبیعت نشأت میگیرد منهدم کند، و ایرانیان بارهای متوالی با این حوادث روبرو شده‌اند. بادر نظر گرفتن عوامل یادشده، شرایط جغرافیائی و جوی ایران موجب تعادل

مناسبتی بین ارتزاق و نداشتن معیشت است. این موضوع یکی از ویژگی‌های مهم جغرافیای انسانی کشور را تشکیل می‌دهد: در کنار کشاورزان مستقرو ساکن، يك اقلیت كوچك از کشاورزان سرگردان و مهاجر بچشم می‌خورد. هر جا كه كشت و زرع در سرتاسر سال مقدور است، امکان طبیعی اصلاحات ارضی نیز وجود دارد. هر جا كه آب به اندازه کافی و به شكل دائمی وجود دارد، باغهای میوه یافت میشوند و شهرها ساخته شده‌اند. در مناطقی كه تنها مراتع وجود دارد و پس از خشكیدن يك چراگاه به چراگاه دیگر می‌روند، حالات روستائی (Pastoralism) غالب است. در ایران، چادرنشینی (Nomadism) كه جزئی از سازمان قبیله‌ای میباشد، با برخی اصلاحات صورت گرفته در آن، وجود دارد. شرایط ایران معاصر تدریجاً به اصلاح بیشتر نظام قبیله‌ای متمایل است. ایران دارای صحرای بزرگ و قابل عبوری مانند عربستان نیست و فاقد جلگه‌های وسیع آسیای مرکزی است كه متناسب با چادرنشینی قبیله‌ای كامل میباشد. افراد قبایلی كه در گذشته از مناطق عربستان و آسیای مرکزی به ایران یورش آوردند، دیر یا زود ناگزیر شدند تا خود را با شرایط جغرافیائی ایران سازگار سازند. این شرایط از جمله شامل مكان تجمع قبایل برای كشت و كار در نقاطی در طول راههای مهاجرشان بود. بدین ترتیب آنان تا حدودی بصورت كشتكاران ذرت و نیز دامداران درآمدند. آنها در منطقه‌ای می‌زیستند كه بر اساس مدارك و شواهد مذهبی و قابل استفاده به ثبوت رسیده است كه معتقد به انجام اصلاحات ارضی و استقرار دائمی در اراضی بودند و تمایلی به نظام قبیله‌ای مهاجر نداشتند. با این حال، چادرنشینان به زندگی چادرنشینی در ایران ادامه داده‌اند زیرا با اینکه از باران کافی برای كشت و زرع در گرمترین فصلها در نقاط كوهستانی و آبهای زیرزمینی برخوردار بودند لکن درهمه جا شرایط اصلاحات ارضی مساعد نبود. از اینرو در ایران دو گروه از مردم كشاورز بوجود آمد كه عبارت بودند از كشاورزان مستقرو ساكن و چادرنشینان كه با مشكلات سخت و بسیار روبرو بودند. همچنین سرزمین ایران در مقایسه با جلگه‌های پهن و صحراهای عربستان و آسیای مرکزی به اندازه

کافی مطبوع و دلپذیر بود تا بتواند زمینه هجوم اعراب از جنوب غربی و ترکان و مغولان از آسیای مرکزی را فراهم کند.

بنظر نمیرسد که چادر نشینان طالب زندگی مستقر در ایران باشند که تاحدودی میتواند چیزهای زیادی چون مراتع بهتر و همجواری با شهرها را، که همواره برای چادر نشینان جاذبه داشته است، ارزانی دارد. از شهرها، کاروانهای کالا به مقصد مناطق چادر نشینی بر اه می افتد تا دقیقاً آنها را سر کیسه کنند یا بنوبه خود آنها را بچاپد. همچنین خریداران شهری پشم و پوست و فرش و روغن را هی دیار چادر نشینان میشوند تا این کالاها را با ابزار، وسایل لو کس و اسباب بازیهای خود مبادله نمایند. مهاجمین بر بر آسیای مرکزی، که از لحاظ نفرات بر مهاجمین عرب برتری داشتند، پس از ورود به ایران با ساکنان محلی آن یکسان^{۲۱} شدند. آنان بعنوان سرباز آمدند و عادات جنگجوئی خود را حفظ کردند. سلسله هائی را در ایران تأسیس کردند و بدون شك بیشتر از سنت شهر نشینی و استقرار مکانی اجداد ایرانیان تقلید کردند و از مشورتهای وزیران ایران در شیوه های اداره يك جمعیت کشاورز و غیر قبیله ای برخوردار شدند. با این حال، طرز تفکر^{۲۲} آنان که زائیده شرایط جلگه های پهن بود، در برابر سنت های ایرانیان شدیداً مقاومت کرد.

هجوم بزرگ اعراب در سده هفتم پس از میلاد موضوع دیگری بود که عمدتاً الهام بخش آن مذهب اسلام بود. با اینکه پرچم اسلام بوسیله مردان صحرانشین به سرزمینهای دیگر برده شد، لکن منشاء و رهبران این دین، شهر نشین بودند. اسلام در شهرهای بازرگانی مکه و مدینه نشأت گرفت و تجسم رهبران مسلمان از مفهوم شهر همراه با مسجد، سربازخانه، مراکز بازرگانی و مدارس بود. برخی از قبایل عرب در نقاطی از ایران بصورت قبیله ای سکنی گزیدند و موجب ستیزه های فراوان شدند. نشانه هجوم عرب به ایران تنها در ویران کردن شهرها نبود بلکه به ایجاد شهرهای جدید نیز پرداختند. چون شهر نشینی برای اعراب بی علاقه به کشاورزی از اهمیت برخوردار بود، لذا تربیبات کشاورزی دورانهای گذشته همچنان حفظ

گردید و بصورت منبع درآمد کشاورزان باقی ماند.^{۲۳}

به این ترتیب اسلام جنبه زندگی شهرنشینی در ایران را قوام بخشید، درحالیکه مایه حیرت است که حملات بعدی ترکهای نو مسلمان به ایران، و برغم فقدان شهرنشینی شان، موجب تقویت اعتقادات مذهبی گردید که در شهرها رو به تزلزل گذارده بود. اما چون سلسله‌های ترك بدلیل انزوای طلبی متمایل به قبیله‌نشینی بودند لذا يك عنصر جدائی طلبی از مدتها پیش در جامعه ایرانی وجود داشته است. در عصر جدید تلاشهایی صورت گرفته است تا از شرقبایل و شیوه‌های خشونت آمیز آنان رهایی یابند. با این حال عنصر قبیله‌ای در رابطه با اقتصاد کشور نقشی بعده دارد که گاهی اوقات موجبات اقدامات شدید در جهت ریشه کن کردن قبایل یا توپ و تشرزدن به آنان برای تسلیم شدن در برابر دولت را فراهم میسازد.

چوپان سرگردان، دامدار ملت است. از رمه‌اش پشم بدست می‌آید که یکی از موارد سودمند آن تبدیل پشم به قالی و فرش است که نام ایران را در سراسر جهان پر آوازه کرده است. شرایط ایران، دامدار را ناگزیر میسازد تا در جستجوی مرتع بحرکت درآید و سازمان اجتماعی و تکامل یافته و سنتی دامدار، قبیله‌میباشد؛ تشکیل قبایل بمنظور بدست آوردن چراگاه و نقل مکان و فضائی مناسب برای بقاء صورت گرفت. اسکان بسیار شتاب آمیز قبایل منجر به کاهش یافتن احشام و تلفات زیاد يك بخش نیرومند از جمعیت آن گردید. قبایل هنگامی از بیماری می‌میرند که ناگزیر شوند بیشتر بر روی فضولات خویش زندگی کنند تا اینکه به جستجوی مراتع براه بیافتند. اسکان قبایل نیاز به برنامه‌ریزی و تفکری داشت که به اندازه کافی در ابتدا در نظر گرفته نشده بود.

کوهستانهایی که دره‌های آن غالباً قلمرو قبایل بشمار می‌آید، اصولاً از جنس سنگ آهك بساتر کیبات آتشفشانی تشکیل میشود. سنگ آهك نشانگر يك عظمت گشاده و بی‌پناه است. اما مهم‌تر از آن، این حقیقت وجود دارد که دررگه‌های بالائی سنگ آهك نفت قرار دارد. اگر ایران هیچ يك از ارزشهای فرهنگی خود را

نمی‌داشت، ارزش و اهمیت آن بعنوان يك تولید کننده نفت به این کشور اهمیت زیادی میداد.

نفتی که تا کنون اساساً در جنوب غربی ایران و در دامنه‌های زاگرس استخراج میشود از رگه‌های بالائی بزرگ و سفید سنگ آهک بدست می‌آید که بصورت سنگهای قرمز و خاکستری رنگ نفتی، آنهیدریت^{۲۴}، سنگ گچ و سنگ نمک در آمده است.

مطالب کافی که در بالا در باره عواملی چون دشت لوت، باریکه ساحلی در طول خزر و اهمیت زمین‌های مرتفع بعنوان مخازن طبیعی آب گفته شد مقدمه‌ای بود برای درک بهتر موضوع توزیع جمعیت در ایران. پرتراکم‌ترین منطقه از لحاظ جمعیت، منطقه‌ای است که میزان بارندگی در آنجا بسیار زیاد است. گزارش شده است که در ساحل خزر در هر میل مربع متجاوز از یکصد نفر زندگی میکنند. در جنوب البرز و در مناطق خشک‌تر، تراکم جمعیت عموماً کمتر از ۱۳ نفر در هر میل مربع است و نمیتوان گفت که سکنی گزیدن در این مناطق شکل تداوم دارد بلکه بطور نسبی در واحه‌ها پخش شده است. واحد اصلی عبارتست از روستا تا سطح شهرکها، یا رشته‌ای از دهات، که جمعیت آن بین سه تا ده هزار نفر در نوسان است^{۲۵}. این واحد کانون فعالیت کشاورزی است که عموماً هرگز از شالوده خانه‌های رعیتی جدا گانه و بسیار پراکنده برخوردار نبوده بلکه ضرورت تمرکز ذخایر آب و نیازهای ایمنی در برابر طبیعت این خانه‌ها را در کنار یکدیگر قرار داده است^{۲۶}.

شهرهای بزرگ غالباً در اطراف حاشیه‌های غربی و شمالی و جنوبی کویر قرار دارند و عطرتند شنه‌ای آن تقریباً در نزدیکی جنوب شرقی حومه تهران نیز به مشام میرسد و گرد و خاک کویر لباس مسافریں قطار تهران- مشهد را سفید میکند. این خط آهن از نزدیکی شهرهایی می‌گذرد که در طول محدوده‌های شمالی کویر قرار گرفته و عبارتند از سمنان، دامغان، شاهرود، نیشابوز تا مشهد، و سبزوار که بنحوی در جنوب این خط واقع شده است. جنوب تهران از طریق جاده‌ها به شهرهایی

متصل میشود که بیشتر موقعیت کویری دارند تا بندری در اطراف يك دریای داخلی: قم، کاشان، نائین، یزد تا کرمان، که در جنوب شرقی کشور واقع و راه عمده بسوی پاکستان است. اصفهان نیز که در جنوب تهران و قم قرار دارد، بوسیله يك برآمدگی از زمین های بلند کویر حفاظت میشود، در حالیکه از رود زاینده رود بهره مند میشود، و رودخانه زاینده رود از زاگرس سرچشمه گرفته و در داخل آن جریان دارد. تبریز بعنوان دورترین شهر شمال غربی از اهمیت برخوردار میباشد. این اهمیت ناشی از مجاورت استان بارور آذربایجان با مرز شمال غربی است. رشت مرکز استان گیلان بوده و روبرو دریای خزر قرار دارد. اهواز مرکز استان خوزستان بوده به خلیج فارس متوجه است و از راه رودخانه کارون و راه آهن به شط العرب [اروند رود] و بندر خرمشهر و آبادان متصل میشود.

بنابر این يك قوس داخلی تشکیل شده از این شهرها، جاده هایی را در پیرامون کانون مرده کویر قرار میدهد، در حالیکه جاده هایی که در بیرون از این قوس قرار گرفته اند با نقاط ورود و خروج مرتبط هستند. در مشهد و در محیط شلوغ بازارها و وضع و لباس مردم، احساس بودن در میان مردم آسیای مرکزی تا مرز شمال شرقی را پدید می آورد. از سوی دیگر راهی از مشهد بهرات منتهی میشود و از آنجا ورود به پاکستان و اقیانوس هند را میسر میسازد. تبریز پیوندهایی با قفقاز و دریای سیاه و بویژه با ترکیه از طریق استانبول و جهان غرب دارد. این موضوع در تاریخ و بازرگانی تبریز و شخصیت مردمش بی تأثیر نبوده است. یزد و کرمان واقع در جنوب شرقی ایران، هر دو با بندر عباس ارتباط دارند. شاه عباس صفوی پس از بیرون کردن پرتغالیها از این بندر در سال ۱۶۲۲ میلادی نام بندر عباس را بر آن نهاد. این بندر قبلاً مرکز بازرگانی در خلیج فارس بود و سوداگران اروپائی در سده های شانزدهم و هفدهم آنرا بندر گامبرون (Gombroon) مینامیدند. شیراز از طریق جاده ای با گردنه های تیز به بندر بوشهر متصل میشود. چون بندر بوشهر به مرکز غرب ایران نزدیکتر بود، لذا ناصرالدین شاه قاجار پس از رسیدن به سلطنت، در

سال ۱۳۱۳ هجری قمری، از اهمیت بندر عباس کاست و بر مقام بندر بوشهر افزود. اهواز روی آبهای خلیج فارس قرارداد و با بندر تجارتي خرمشهر و دیگر بنادر نفتی ارتباط داشته و در عین حال خود يك مرکز منطقه عمده تولید نفت میباشد. رشت از سودمندی بندر پهلوی (انزلی) در دریای خزر بهره‌مند میشود. این شهر که در میان شالیزارهای برنج قرار گرفته فاصله چندانی با مزارع چای لاهیجان ندارد. همدان و کرمانشاه رو به بغداد قرار گرفته و در جاده‌ای قرار دارند که زمانی از آن کالاها را از چین به مدیترانه میبردند. تهران و قزوین به منطقه پر جمعیت غرب تعلق دارند. در بالای سر تهران، اصفهان قرارداد که در روزگار پیش با آسانی میتوانست در پرتو موقعیت متمرکز خود به عرضه کردن يك سلطه فریبنده شاهانه و باشکوه بپردازد.^{۲۷}

همدان در تقاطع جاده تهران - قزوین به کرمانشاه و راه دیگری قرارداد که از ملایر و بروجرد گذشته و با پشت سر گذاردن گردنه‌های تیز راه خود را در جنوب به جلگه خوزستان و خلیج فارس می‌پیماید. در طول این جاده طولانی و سخت، کامیون‌ها از کرمانشاه بمقصد انبارهای کالادر تهران در حرکت هستند و این انبارها بصورت مرکز عمده توزیع کالا در کشور درآمد است.

تا این اواخر، بهترین راه برای وسائط جدید حمل و نقل جهت رفتن به شیراز از بندر خرمشهر، گذشتن از شمال یعنی از راه خرم آباد و تا منتهی‌الیه ملایر بود، که از آنجا به اصفهان و سپس از راه جنوب عازم شیراز میشدند. این مسیر دیگر اهمیتی ندارد زیرا يك جاده جدید از شیراز به اهواز، و در جنوب کوه‌های زاگرس احداث شده است. به همین ترتیب مادامیکه راه‌های سخت و پر مخاطره‌ای که از میان دامنه‌های صخره‌ای و از میان يك برآمدگی دشت لوت میگذرد مورد استفاده قرار نمیگیرد، برای رسیدن به یزد بایستی تنها از شیراز و از مسیر اصفهان گذشت که مسافت راه را دو برابر میکند. البته، کشیدن جاده‌های جدید در برنامه‌های عمرانی گنجانیده شده که این راه‌های صعب را دور میزنند.

هنگامی که رضاخان در سال ۱۹۲۵ [۲۱ آذر ۱۳۰۴] به سلطنت رسید، در ایران تنها چند میل راه آهن در مقیاس کوچک وجود داشت و برای همه مقاصد و هدفهای خود عملاً فاقد راه آهن بود.

در سال ۱۹۱۶ [۱۲۹۵ شمسی] شبکه راه آهن روسیه از مرز جلفادر آذربایجان به تبریز گسترش یافت^{۲۸} و انشعابی از آن به دریاچه ارومیه^{۲۹} (که اینک دریاچه رضائیه نامیده میشود) امتداد یافت. راه آهنی که هندیها در مرز بلوچستان یعنی در جنوب شرقی کشور، در دوران جنگ اول جهانی کشیده بودند از چند میل تجاوز نمی کرد و قابل اهمیت نبود.^{۳۰} راه آهن کوچک تهران - حضرت عبدالعظیم (واقع در حومه تهران) نیز به چند میل میرسید.

رضاخان مایل بود که قدرت دولت مرکزی توسعه و تحکیم یابد. همچنین، ایجاد بازاری در مناطق خشک جنوب کشور برای فرآورده های شمال مطلوب بنظر میرسید. رضاخان برای مبارزه با عشایر به گسترش جاده ها و بویژه راه همدان از طریق خرم آباد به جنوب پرداخت. احداث این جاده سرسختی قبایل لر را که در برابر دولت و سیاست خلع سلاح کردن عشایر ایستادگی میکردند، کاهش داد.

انگلیسی ها، روسها، فرانسویها و بلژیکی ها در سالهای متعدد در مورد احداث راه آهن ایران به بحث و مذاکره با مقامات ایرانی نشستند و نظرات جالبی را درباره بهترین محل های راه آهن ارائه دادند. اما رضاخان ظاهراً مصمم بود تا هر راهی را که خارجیان پیشنهاد میکنند رد نماید! ایستگاه نهائی مورد نظر او ایجاد بندر خزر نبود که برای رشت و تهران و بندر پهلوی (انزلی) سودمند بود، بلکه احداث ترمینال جدیدی در سمت دیگر خزر بود که بندر شاه نامیده میشد. از بندر شاه يك خط آهن با گذشتن از دامنه های شرقی البرز به تهران میرسید و این کار نیازمند مهندسی پیشرفته بود. خرمشهر میتواند ایستگاه نهائی در جنوب باشد که بندری قدیمی است. اما چون خرمشهر کاملاً در نزدیکی بصره در خاک عراق قرار داشت، بسیار آسان مینمود، لذا شاه مسیر را از اهواز به بندر جدیدی در خلیج فارس منتقل کرد که خور موسی

نامیده میشد. چون این بندر از مزیت بزرگ دور بودن از سلطه عراق بر راه دریانوردی آن وبادهای شدید خرمشهر برخوردار بود، مورد موافقت قرار گرفت و بندر جدید را بندر شاهپور [امام خمینی] نام نهادند. اهواز و خرمشهر از طریق راه آهن در دوران جنگ دوم جهانی بیکدیگر متصل شدند تا ارسال تدارکات به جبهه شوروی تسهیل شود.

رضاشاه در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶ شمسی] کار احداث راه آهن سرتاسری ایران را آغاز کرد. این خط پیش از به پایان رسیدن دوره سلطنت رضاشاه شروع بکار کرد و در هنگام ورود متفقین به ایران در سال ۱۹۴۱ از این راه آهن برای ارسال تدارکات به شوروی استفاده شد. متأسفانه خطوط انشعابی ارتباط تهران به تبریز و مشهد و یزد کامل نشد و این خطوط در سال ۱۹۴۵ به پایان رسید. اینک در سال ۱۹۶۵ [۱۳۴۴ شمسی] امتداد این خط به یزد و جنوب شرقی ایران در دست عملیات است. در رابطه با عضویت ایران در سازمان پیمان مرکزی (سنتو) صحبت از ارتباط راه آهن ایران با ترکیه و پاکستان از دوسوی میباید.

رضاشاه همچنین آرزو داشت که خدمات هوایی در ایران بوجود آید. شرکت یونکرس (Junkers) آلمان در فوریه ۱۹۲۶ امتیاز خدمات حمل مسافر و پست بین ایران و اروپا و آسیا را گرفت و بر طبق این امتیاز نامه توانست به آموزش خلبانان ایرانی پرداخته و مبادرت به گشایش تعمیرگاهها و سوار کردن قطعات هواپیمانماید، بطوریکه ایران در سال ۱۹۳۷ بابتکار تأسیس یک خط هوایی بین تهران - بغداد دست زد. امروزه کشور ایران از ارتباطات هوایی خوبی برخوردار است. مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس سالها پیش پی به مزایای حمل و نقل هوایی در کشوری مانند ایران برد و از سرویسهای در بست و کرایه ای استفاده کرد، در حالیکه رضاشاه و حکومت بعدی ایران خدمات هوایی را با همکاری بخش عمومی و خصوصی توسعه دادند.

با این حال، مساحت زیاد و وضع جغرافیائی ایران حل مشکلات ارتباطات و

حمل و نقل را دشوار میسازد، و افزایش تمرکز امور در پایتخت در تاریخ اخیر ایران نیز آنرا دشوارتر می‌کند. فرمان شاه کنونی در مورد انجام اصلاحات که در پائیز ۱۹۶۱ صادر شد حاوی این پیشنهاد بود که مقامات استانی بتدریج مسئولیت بیشتری را نسبت باصل تمرکز امور در پایتخت عهده‌دار شوند. بهر تقدیر، حکومت کردن بر ایران کار سهلی نیست و قدرت مرکزی بایستی همواره عوامل متعددی را که منجر به تجزیه کشور می‌گردد از نظر دور ندارد.

قلمرو واقعی ایران از سه رکن متفاوت جمعیت شهرنشین، کشاورز و روستائی تشکیل شده است. مردم ایران نیز از اصل و تبارهای گوناگونی هستند. هر شهری سنت ویژه خود دارد که در شیوه سخن گفتن، ضرب المثلها، و در جزئیاتی مانند انواع خوراک و هنرها تجلی می‌یابد. بینش هر انسان تابع شهری است که شهر وند آنست یا جزئی از کشوری است که اهل آن میباشد. هنوز يك ترك زبان ایران را میتوان از يك غير ترك زبان تشخیص داد. از يك ترك اصیل شنیده‌اند که سایر هموطنان خود را «فارسیها» مینامید. در این روزها، پخش برنامه‌های رادیویی و شتاب رفت و آمد بین مناطق دور افتاده و پایتخت و یکپارچگی نظام آموزش زیر نظارت دولت دست بدست هم داده‌اند تا اختلافات و ملیت‌گرایی‌های محلی را از میان ببرند، لکن هنوز اختلافات محلی حل نشده جای بحث و گفتگورا باقی گذاشته است.

بندرت زمان مساعدی موجود بوده که دولت مرکزی بتواند در سطح قابل تمجید و سازنده‌ای به دادن امتیازات بیشتری به استانها پردازد. سیاست مبتنی بر تمرکز شدید امور در تهران که از سوی رضاشاه بنیان نهاده شد تا بتواند کشور را در تحت لوای يك دولت واحد و نیرومند درآورد، بعد از جنگ دوم جهانی و در فاصله سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۱ [۳۲-۱۳۳۰ شمسی] یعنی در دوران کوتاه تاریخی و ملیت‌گرایی شدید دکتر مصدق ادامه یافت. رضاشاه ناگزیر به مبارزه با نفوذ خارجیانی بود که در چشم بسیاری از ایرانیان حاکمیت کشور را تهدید میکردند و شخصیت‌های برجسته محلی و استانداران استانها ناگزیر بودند زور گوئی و دیکتاتوری رضاشاه را تحمل

کنند. تهران بصورت قانون نهضت نو گرائی رضاشاه درآمد. این «دستور جدید» رضاشاه در زمینه نو گرائی، با انگیزه ورهنمودهایش از پایتختی میرسید که امکانات جدید آن، مردم، و بویژه کشاورزان در حال نابود شدن که کسی به وضع آنها توجهی نداشت، را بخود جذب میکرد. با کنترل شدید معاملات و واردات و صادرات و تهیه خوار بار، دوران رضاشاه دوره‌ای بود که در آن درخواست جواز کار و کسب بسیار زیاد شد، و چون تهران تنها مرکزی بود که در آنجا تماس مستقیم شهرهای استانی با جهان خارج صورت میگرفت لذا با محدودیت منظمی روبرو بود.

در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق کشور گرفتار احساس نفرت شدید از بیگانگان شد. نهضت ملی ایران که اساساً زائیده شرایط پایتخت بهیجان آمده بود، سلطه دولت را بر همه کشور جهت تحکیم وضع خود لازم میدانست. مصدق با دنبال کردن نهضت ملیت گرای رضاشاه در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، به مقابله با نفوذ قابل توجه خارجی‌ان در امور داخلی ایران پرداخت. به این ترتیب در سال ۱۹۵۱ یکبار دیگر افزایش سلطه دولت مرکزی تحقق یافت؛ این طرز تفکر عمومیت یافت، که نمونه آن گفته يك مأمور پلیس به يك جهانگرد خارجی بود، که بوی گفته بود اگر میخواهد تخت جمشید را در زیر نور مهتاب تماشا کند بایستی از نخست‌وزیر سفارش نامه بیاورد! آهنگ رویدادها، همراه با کاهش کنسولگریهای خارجی در استانها، سبب شد که بازرگانان و شخصیت‌های برجسته استانی که در گذشته سردمدار جوامع خود بودند در پایتخت سکنی گزینند. همچنین، سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] تهران بصورت مقر سازمان برنامه‌ریزی کشور یعنی سازمان برنامه درآمد. در سال ۱۹۵۶ [۱۳۳۵ شمسی] شهرداریهای استانها از نبودن ابتکار حتی در امور پیش پا افتاده‌ای چون تعمیر خیابانها گلایه سردادند. بنابراین تهران در فواصل سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۲۵ [۱۳۴۱ - ۱۳۰۴ شمسی] بصورت دهانه بطری درآمد که کالاهای پیش از بخش در سراسر کشور بروی آن جمع میشد و تمام معاملات و بازرگانیهای عمده در تهران صورت میگرفت. این موضوع سبب کاهش دادن

کنسولگریهای خارجی در مراکز استانی ایران گردید. انگلستان زمانی در کرمان، کرمانشاه، همدان، اصفهان، شیراز، تبریز، و گه گاه در رشت و قزوین، کنسولگری و در مشهد و اهواز سر کنسولگری^{۳۱} داشت و در بوشهر نمایندگی مقیم بریتانیا در خلیج فارس^{۳۲} وجود داشت. امروزه کنسولهای خارجی در خرمشهر محدود به کنسولگریهای انگلیس، امریکا، عراق، پاکستان و هند است. در مشهد، ایالات متحده و افغانستان کنسولگری دارند. در تبریز نمایندگان کنسولی امریکا وجود دارند. اصفهان نیز همین طور است. موسسات خارجی، و بویژه بازرگانان قالی و تولید کنندگان دارو که بخیریداری تریاک مشغول بودند، در سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹ شمسی] در اصفهان و همدان و کرمان نمایندگان مشخصی داشتند. با توجه به تناسب رشد و قدرت تهران، مراکز استانی اهمیت خود را از دست دادند.

شرح موضوع بالا در رابطه با ارتباطات و مشکلات مربوط به حمل کالا از پایتخت به دیگر مراکز کشور، و نیز اینکه پایتخت شیره ابتکار استانها را میکشد، بیان گردید. البته، در وراء سیاست تمرکز امور در تهران، عوامل سیاسی وجود دارد، که گاهی اوقات برخلاف نیازهای جغرافیائی و محلی کشور است. بمنظور تبیین اینکه چرا تهران از چنین اهمیتی برخوردار شده و چگونه این موضوع نتیجه تلاشهایی است که در جهت وحدت و یکپارچگی ملت صورت میگیرد، بایستی به بررسی سائقه بنیادی و سیاسی آن پرداخت که در تاریخ سیاسی اخیر ایران وجود داشته و این کتاب نیز عمدتاً با آن سروکار دارد.

توضیحات فصل اول

۱- سند (*Sind*) نام يك ایالت قدیمی هند است كه اینك درپاكستان قرار دارد و نام استان‌های چهارگانه آن (سند - پنجاب - بلوچستان - پشاور) میباشد - مترجم

۲- مقصود از كتاب مقدس درعرف کلیسای مسیحی، تورات (عهدعتیق) و انجیل‌های چهارگانه (متی - یوحنا - لوقا - مرقس) است. کلیسای واتیکان برخی از ترجمه‌های اروپائی انجیل را معتبر نمیداند - مترجم

۳- ۱/۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع - مترجم

۴- سیحون (*Jaxartes River*) نام رودیست در آسیای مرکزی (ترکستان) به طول ۲۷۰۰ کیلومتر که از بلندیهای شرق نجد ایران (خجند در دامنه کوههای بلور) سرچشمه گرفته و به دریای خوارزم میریزد - مترجم

۵- منظور معاهدات معروف گلستان و ترکمانچای در دوره فتحعلیشاه قاجار است. مترجم

۶- در زمان ناصرالدین شاه قاجار قسمتی از سیستان به قلمرو هند شرقی متصل شد که بلوچستان کنونی پاکستان را تشکیل میدهد - مترجم

۷- در سال ۱۹۷۰ رژیم سابق ایران در پی مذاکرات مخفی با انگلستان و میانجی‌گری سازمان ملل متحد، با مراجعه به آراء عمومی در بحرین موافقت کرد و این سرزمین در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۷۰ بصورت کشور مستقلی درآمد - مترجم

۸- خط تالوگ (Talweg) یا خط القعر در حقوق دریائی بین‌المللی خطی است که عمیق‌ترین نقاط قابل کشتی‌رانی يك رودخانه بین‌المللی را بهم متصل می‌کند. معمولاً در حقوق بین‌المللی دریائی، مرز کشورها در رودهای بین‌المللی براساس این خط تقسیم میشود - مترجم

۹- خط منصف (Dividing Line) در حقوق دریائی بین‌المللی عبارت از خطی است که هر نقطه روی آن از دو طرف روخانه به يك فاصله باشد. این خط امروزه برای تعیین مرز دو کشور در رودخانه‌های بین‌المللی مورد استفاده قراردنمی‌گیرد زیرا جزر و مد آب آنرا دچار تغییر می‌سازد - مترجم

۱۰- منظور اواخر دوران ظاهر شاه و پیش از کودتای داودخان میباشد - مترجم

۱۱- شرق نزدیک (Near East) همان خاورمیانه (Middle East) است - مترجم

۱۲- منظور موقعیت جغرافیائی ایران است که بین آسیا و اروپا قرار گرفته است.

مترجم

۱۳- ظاهراً نویسنده کتاب میخواهد با اینگونه توجیهات برسیاست استعماری (انگلیس و روسیه و امریکا) در اعمال نفوذ و دخالت در امور داخلی ایران و اشغال ایران در دو جنگ جهانی سرپوش بگذارد. حقیقت آنست که اسنادسیاسی موجود در ایران (مانند روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف مرحوم محمود محمود) و کتاب سفید وزارت خارجه انگلستان پرده از نیات واقعی و شوم قدرتهای خارجی در ایران برمیدارد. رجال وقت انگلیس در انتزاع چندین استان شمالی ایران و الحاق آن بروسیه تزاری و نیز در انتزاع هرات و قسمتی از سیستان و بلوچستان از ایران نقش عمده‌ای را ایفاء کردند که در شمار واقعیت‌های سیاسی مسلم بوده و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. روسیه تزاری نیز با بدست آوردن این استانها و قسمت عمده دریای خزر به مرز طبیعی و مطلوب سیاست توسعه‌طلبی خود نائل آمد. بعلاوه دخالت‌های داخلی این دو کشور و نیز ایالات متحده در سنوات پس از جنگ دوم جهانی عاری از ملاحظات عمده اقتصادی و استراتژیک نبوده است - مترجم

۱۴- منظور مرز ایران و پاکستان در میرجاوه است و مقصود استان سرحد (پیشاور)

پاکستان نمیشد - مترجم

۱۵- نجد (Plateau) به معنای بلندی بسیار بزرگ بر روی زمین است. و استفاده از کلمه فلات بجای آن، که بسیار متداول است، درست نمیشد. زیرا «فلات» در زبان

عربی بمعنای بیابان بی آب و علف است. در زبان عربی به بلندی بسیار بزرگ بر روی زمین نجد و «هضبه» گویند. نگاه کنید به اقرب الموارد، منتهی الارب و محیط المحيط. تجد مورد استفاده شادروانان عباس اقبال آشتیانی و دکتر محمد معین نیز بوده است - مترجم

۱۶- از لحاظ جغرافیائی، نجد ایران مثلثی است بین دوفرو رفتگی خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال که بمنزله پلی بین آسیای مرکزی و آسیای غربی است که با ایجاد يك برآمدگی جلگه‌های آسیای میانه را به نجدهای آسیای صغیر و اروپا متصل میکند - مترجم

۱۷- از نظر جغرافیائی، بخش مرکزی نجد ایران به دو قسمت دشت کویر در شمال و دشت لوت در جنوب تقسیم میشود. دشت کویر عبارتست از يك رشته جلگه‌های گل آلود و نمکزار که در آن هیچ چیز نمیرود و هیچ جانوری زیست نمیکند. در برخی جاها که میزان نمک آن کمتر است زندگی امکان دارد و واحدهای واقعی ایران را تشکیل میدهند. کویر لوت، برعکس، ناحیه‌ای کاملاً خشک است و تعداد انگشت شماری از کاشفان ایرانی و خارجی جرأت عبور از آنجا را داشته‌اند و بساین جهت آنرا به صحرای گبی (Gobi) در آسیای مرکزی تشبیه کرده‌اند - مترجم

۱۸- تسریب (Percipitation) از باب تفعل و بمعنای ایجاد رسوب و ته‌نشین کردن است - مترجم

۱۹- هیرکانی (Hyrcanean) نام باستانی گرگان است - مترجم

۲۰- يك يارد دقیقاً ۹۱/۴۴ سانتیمتر است - مترجم

۲۱- یکسان شدن (Assimilation) در اصطلاح جامعه‌شناسی بمعنای شبیه شدن شدن و یکسان گردیدن از لحاظ خصایص و شرایط است - مترجم

۲۲- طرز تفکر (attitude) در جامعه‌شناسی بمعنای طرز تلقی و طرز برخورد نسبت به مسائل محیطی است - مترجم

۲۳- بطوریکه جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام می‌نویسد، اعراب به زندگی در صحرای خو گرفته بودند و طبعاً تمایلی به کار کشاورزی نداشتند - مترجم

۲۴- آنهیدریت (Anhydrite) یک نوع جسم معدنی سفید و خاکستری و قرمز است

که از سولفات کلسیوم بدون آب ساخته میشود و در لایه‌های سنگ گچ قرار دارد. فرمول شیمیائی آن *Caso4* است - مترجم

۲۵- در مورد این شرح جالب از اقتصاد روستائی و آمار جمعیت ایران نگاه کنید به: فوربس لیست، کیش و مات، لندن، ۱۹۲۸. و فرانک گروو، نشریه انجمن آسیای مرکزی شماره ۹، ۱۹۲۲. توضیحات این نویسندگان عمدتاً اشاره به غرب ایران است. يك شرح جالب از جغرافیای ایران را میتوان در اثر و. ب. فیشر، خاورمیانه، لندن، ۱۹۶۱، یافت - نویسنده

۲۶- بنظر میرسد که نویسنده کتاب در ذهن خود مقایسه‌ای بین روستاهای ایران با دهات اروپا کرده است که معمولاً بدلیل ایمنی طبیعت و فراوانی آب دارای خانه‌های پراکنده و دارای فاصله نسبتاً زیاد میباشد. این وضع را بخوبی میتوان در روستاهای سوئیس و آلمان احساس کرد - مترجم

۲۷- اشاره نویسنده به دورانی است که اصفهان پایتخت سلاطین صفویه بود. پس از آن ابتداء شیراز و سپس تهران (از سال ۱۲۰۰ هجری) پایتخت سلاطین زندیه و قاجار شد و طبعاً اصفهان اهمیت و مقام برجسته خود را ازدست داد - مترجم

۲۸- در دوران جنگ اول جهانی این منطقه تحت اشغال روسها بود و راه آهن مزبور جهت مصارف نظامی کشیده شد - مترجم

۲۹- کلمه «ارومیه» غلط مصطلح است که از زمان صفویه به این سو استعمال شده است. علت اشتباه اینست که از کلمه «روم» یا «ترکان عثمانی» گرفته شده است. اصل کلمه «ارومیه» ظاهراً سریانی و «ارمیا» یا «ارمیه» بوده است که مرکب ازدولفت «اور» به معنی شهر و «میا» یا «میه» به معنی آب بوده و به معنای «شهر آب» است. اگرچه امروز شهر ارومیه از کنار دریاچه آن دور افتاده، ولی در گذشته در کنار آن بوده، و دور افتادنش بدلیل خشک شدن سواحل دریاچه بوده است. دریاچه کنونی ارومیه را سابقاً «شاهی» و «کبودان» و «چی چست» می نامیدند. در این زمینه نگاه کنید به: کلیات جغرافیای اقتصادی ایران نوشته عباس اقبال از انتشارات علمی، تهران، ۱۳۲۷، صفحه ۱۳۵ - مترجم

۳۰- این منطقه در دوران جنگ در تصرف نیروهای انگلیسی بود و راه آهن یادشده جهت هدفهای نظامی احداث شد - مترجم

۳۱- بین وظایف کنسولگری (*Consulate*) و سر کنسولگری (*General*)

(*Consulate*) تفاوت وجود دارد: معمولاً کنسولگری جزئی از سفارت است در حالی که سرکنسولگری بطور مستقل عمل می‌کند، لکن وظایف هر دو عبارتست از صدور روادید جهت اتباع خارجی، تصدیق اسناد حقوقی و بازرگانی، حل مشکلات اتباع ایران در خارج از کشور و رسیدگی به امور ناشی از احوال شخصیه (تولد - وفات - ازدواج - طلاق) اتباع ایرانی در خارج از ایران - مترجم

۳۲- بنظر می‌آید که غرض از تأسیس این نمایندگی نظارت بر وضع شیخ‌نشین‌های خلیج فارس بود که تحت سلطه بریتانیا قرار داشتند و چند سال بعد به ملاحظاتی استقلال یافتند - مترجم

فصل دوم

آغاز روابط با اروپا

آغاز تاریخ معاصر ایران

تاریخ جامعه و تمدن در منطقه‌ای که ایران کنونی را تشکیل می‌دهد از قدمت بسیار برخوردار می‌باشد. يك سال شماری پیوسته و استوار بر سابق فعالیت فرهنگی و سیاسی ایران می‌توانست از چهار هزار سال پیش از تولد مسیح آغاز شود، در حالیکه در سالهای اخیر صحبت از برگزاری دوهزار و پانصد سال تاریخ بدون وقفه ایران در میان است. جای تردیدی نیست که تعیین ۲۵۰۰ سال تاریخ ایران بر شالوده این حقیقت قرار دارد که کوروش امپراتوری هخامنشی را بسال ۵۵۰ پیش از میلاد بنیان نهاد و سی سال بعد داریوش آنرا استحکام بخشید. البته، موضوع این کتاب، ایران معاصر است و به گذشته باستانی ایران نمی‌پردازد. با این حال پیدایش ایران معاصر می‌توانست با الهام گرفتن از رویاهای عظمت گذشته صورت گیرد، و یا وجود این عظمت احساس آرامش و تسکینی را در ایرانیان پدید آورد. لکن از نقطه نظر برخی جهات مهم، پیدایش ایران معاصر بیشتر بر غم اساطیر و سنت‌های باستانی آن صورت

گرفت تا بدلیل وجود آنها . بنابراین بجاست که این گذشته باستانی را که مانعی در کار ما میباشد کنار گذارده و با تاریخ معاصر ایران بعنوان يك حركت جدید برخورد كنیم. در ایران معاصر از گذشته باستانی يك ایران افسانه‌ای ساختند تا بایاری آن ادعاهای ملیت گرایی خود را به ثبوت برسانند و پرواضح است که این گذشته در ساختار مردم مؤثر بوده است. باین جهت، هر جا که لازم باشد، بی آنکه به خلاصه کردن متجاوز از دوهزار سال تاریخ ایران پرداخته شود، اشاراتی چند به گذشته ایران خواهد شد، بویژه نظر به اینکه تمدن ایرانی بگونه چشم گیری بیانگر نشانه‌هایی از يك تداوم بنیانی در شیوه تفکر و کمال مطلوبهای ایرانیان میباشد. معهذا نبایستی فراموش کرد که ایران افسانه‌ای در شمار موضوعات محض و مطلق است که بعنوان پناهگاه از سوی مردم پذیرفته شده، یا افراد قدرت طلب با تحریف کردن آن، این افسانه را با مقتضیات تاریخی درهم آمیخته و از آن انگاره‌ای قابل بازگشت ساخته و در تحکیم جاذبه قدرت خویش از آن بهره گرفته‌اند. این گفته منکر آن نیست که يك تمدن مشخص ایرانی از رودخانه سیحون تا دجله و فرات، و از قفقاز تا شمال غربی هند وجود داشته است. از موضوع بالا دو نکته استنباط میشود: نخست، وارثان این افسانه ایرانی بقدرت دست یافته‌اند، دوم، نشانه وفاداری مستحکمی است که این افسانه بوجود آورده است.

این وفاداری را بایستی زائیده دگرگونیها و نوسانات کشور ایران و موقعیت جغرافیائی آن در تفاوت بسیار آن با نیروهای غرب و خاور دور، و نیز در تقاطعات راههای بازرگانی دانست که روزگاری از اهمیت بین المللی برخوردار بودند. هنگامی که هجومهای دائمی بیگانه ایران را تهدید میکرد، یا این هجومها تحقق می یافت و فاتحان بیگانه بر ایران مسلط میشدند، وفاداری نسبت به اندیشه افسانه ایرانی که بیشتر رنگ ایرانی داشت تا عرب و ترك و یا مغول، شدت وضع می یافت. آن زمان که از وفاداری کافی برخوردار بود، نقش حیاتی تری را در برابر بیگانگان ایفاء میکرد، درست برعکس دوران اخیر که از مفهوم مطلق ایران افسانه‌ای و وفاداری

بدان، تنها آن‌اند از باقیمانده است تا بقایای هویت مستقل ایران را توجیه کند. حتی دین باستانی ایران تنها در سطح عادات مردم به حیات خود ادامه داد، و در این سطح نیز آمال و عادات ایرانیان به زنگار همواره غلیظ خرافات بیگانگانی آلوده شد که عمدتاً بوسیله فاتحان آسیای مرکزی بسایران آورده شده یا اینکه ایرانیان با ایجاد تغییراتی در عادات اولیه خود این دین باستانی را بصورت چارچوب یک دین جدید درآوردند. از سده هفتم میلادی دین رسمی ایران، اسلام بود که اعراب آنرا بایران آوردند.

آنچه که در بالا گفته شد، منکر این واقعیت نمیباشد که ایرانیان همواره و بطریقی فاتحان کشور را فتح کرده و به خود جذب نموده‌اند. ایرانیان دین و سرزمین خود را از دست دادند یا با آنها بیگانه شدند، لکن نیروی منسجم افسانه ایرانی بقوت خود باقی ماند، کمال مطلوب و مطلق آنچه که ایرانی بشمار می‌آمد از بقا برخوردار گردید و تجلی خارجی این نیرو در شکل زبان و ادبیات و حفظ سیمای جدید عادات و اعیاد باستانی نمایان گردید. دلیل اینکه زبان و ادبیات فارسی از اهمیتی برخوردار است که در مقایسه با دست آورد کلی یا اهمیت ذاتی مردم ایران ممکن است بی تناسب بنظر برسد، تا حدودی ناشی از تجلی خارجی این نیرو می‌باشد. ایرانیان با اثبات شایستگی خود در غلبه بر بلایا و صیانت فرهنگ نیرومند خاص خود، که در هنرها تجلی یافت و آوازه آن بخارج از ایران نیز سرایت کرد، نشان دادند که میتوانند به کمال مطلوب مطلق خود همواره پاسخ مثبت دهند. و نیز به ثبوت رسانند که چگونه چنین پاسخی، همراه بانوغي که طبیعت راستین این سرزمین در خمیره شان نهاده است، بآنان توانائی می‌بخشد تا از میان آزمونهاى دشوار کامیاب و سربلند بیرون آیند.

با مطالعه دقیق تر موضوع، و در پرتو راز بقای ایران، با خصلت عجیب بردباری و شکستناپذیری آنان روبرو میشویم. اگرچه گاهی اوقات در مسائل آنی و فوری این خصلت اثرات نامطلوبی در کامیابی ایرانیان بجای می‌گذارد، لکن در مسائل بزرگتر و

مهم‌تر، اگر نگوئیم که الهام بخش است، دست کم ایجاد حیرت و شگفتی در ابناء بشر مینماید. جای تردیدی نیست که میتوان از شعر فارسی الهام گرفت و طرح‌های نوابغ ایرانی در قالی، سرامیک و مینیاتور، درما احساس شعف و کامیابی را پدید می‌آورد. اگر مطالعه هنرهای ایران، همراه با توجه دقیق به تاریخ پرماجرای این کشور، صورت گیرد، احساس حیرت و شیفتگی که ایرانیان قابلیت عرضه آنرا دارند گسترش یافته و بصورت جزئی از ادراک توانای انسان برای تحمل مصائب درمی‌آید.

باتوجه به موضوع این کتاب، نخستین تاریخ مهم ایران معاصر را بایستی سال ۱۸۱۳ میلادی [۱۲۲۸ هجری] دانست. در این سال، معاهده گلستان که یکی از دو معاهده ننگین امضاء شده با روسیه است منعقد گردید [۲۹ شوال ۱۲۲۸]. در پی آن معاهده تر کمانچای در سال ۱۸۲۸ [پنجم شعبان ۱۲۴۳] با امضاء رسید که ننگین‌تر از اولی بود. برتری روسها بر ایرانیان در واقع بیشتر از جهت نظامی بود تا پیشرفت و برتری علمی و فنی، زیرا روسیه در این مرحله از تاریخ خود از لحاظ پیشرفت علمی و فنی تفاوت چندانی با ایران نداشت. با این حال، قدرت روسیه از لحاظ ارتش و دیپلماسی بر ایران می‌چربید، و چندی قبل نیز مناطق بزرگی از قفقاز را متصرف شده بود.^۱ پیروزی روسیه را در این جنگها بایستی تحت شرایط مزبور توجیه کرد، نه اینکه گفته شود روسها فعال و ایرانیان فاقد تحرک بودند. ایران بهیچوجه فاقد نیروی مقاومت در برابر یورش روسیه نبود، بلکه چون حکمرانان ایران از سی سال پیش میکوشیدند تا بر سراسر کشور مسلط شوند و هنوز مشکلات داخلی فیصله نیافته بود^۲، لذا کامیابی آنان در جنگ باروسیه میسر نشد. جنگ باروسیه، اگرچه از سوی ایران آغاز شد و به مصیبت انجامید، لکن به این دلیل صورت گرفت که ایران نزدیک شدن خطر روسیه را احساس کرد و لازم دید که در حمله پیشدستی کند^۳. لکن همانگونه که حوادث نشان دادند، این یورش بسیار دیر صورت گرفت و فاقد کارآئی نظامی بود. شکست‌های ایران از روسیه مرحله تازه‌ای را در تاریخ ایران گشود و اثرات آن بویژه در شمال کشور بارز بود. چون پای انگلستان نیز باین جنگ کشیده شد

وفشار سیاست بین‌المللی در ایران محسوس گردید، لذا از آن زمان تا کنون نظر مردم ایران را نسبت به انگلیس و به سیاست بین‌المللی توأم با بدبینی کرده است. اگر چه در سال ۱۸۱۳ بود که نیاز آشکار به یک ارتش اروپائی احساس شد و روسها این کار را بعهده گرفتند [تأسیس بریگاد قزاق در ایران]، لکن از سال ۱۸۰۰ که دیپلماسی زیرکانه انگلیس و فرانسه در تهران بر قابت با یکدیگر برخاسته بودند، ایرانیان از فرصت اروپائی کردن ارتش خود برخوردار بودند.

بتدریج ایران، آلودهٔ مناسبات جدید با اروپا میشد. در دوران پادشاهان صفوی تماسهای فرهنگی محدودی با اروپا وجود داشت، و این سلسله از سال ۱۵۰۲ تا ۱۷۲۲ [از ۹۳۰ تا ۱۱۴۴ هجری] برای ایران حکومت کردند. اگر بخواهیم در این تحقیق، آغاز ایران نورا پیش از ایجاد روابط با بریتانیا و فرانسه و روسیه در سده نوزدهم مدنظر قرار دهیم، ملاحظه میشود که منشاء ملیت گرائی ایران به مقطع زمانی صفویه بر میگردد. در این زمینه بحث درباره تأثیر قدرت ترکان عثمانی از سمت غرب، و طلوع قدرت افغانه در شرق، لازم میشود. لکن روابط ایران با عثمانی صرفاً جنبه شرقی داشت و هیچگونه رفتاری از نوع غربی نداشت. تماسهای صفویه با اروپا محدود بود. در اوایل سال ۱۵۰۷ پرتغالیها تحت فرماندهی آلبوکرک (Albuquerque) در خلیج فارس حضور داشتند. شاه عباس اول و انگلستان مشترکاً پرتغالیها را از مرکز بازرگانی شان در جزیره هرمز در سال ۱۶۲۲ [۱۰۳۱ هجری] بیرون کردند.^۴ آنتونی جنکینسون (Anthony Jenkinson) بنمایندگی از سوی شرکت ماسکوی (Muscovy co) در سال ۱۵۵۹ بایران آمد و یکبار دیگر نیز در سال ۱۵۶۱ از ایران دیدن کرد. سپس برادان شرلی (Sherely) بنامهای آنتونی و سردار پرت (Anthony, Sir – Robert) در سال ۱۵۹۸ به ایران آمدند و به توسعه ارتش ایران همت گماردند، و تلاشهای ناکامی را برای گسترش روابط ایران و اروپا معمول داشتند. تلاشهای دیگری نیز از سوی روسیه جهت پیشدستی کردن بر امپراتوری عثمانی، از طریق گشایش راههای تجارتي از طریق روسیه صورت گرفت که پس از بیست سال تلاش

سرانجام بسال ۱۵۸۱ به شکست انجامید و متوقف گردید.^۶ هیأت دیگری بریاست سر دودفودکاتون (Sir . Dodmore . Cotton) در سال ۱۶۲۷ بایران آمد. این هیأت جنبه رسمی داشت، درحالیکه برادران شرلی بدلیل ماجراجوئی خصوصی بایران سفر کردند و مشکوک بنظر میرسیدند. سی و هفت سال بعدفرانسویها مبادرت باعزام هیأتی به ایران در دوره سلطنت شاه عباس دوم نمودند. در سال ۱۶۳۷، هیأت تجاری دود هشتاین بایران آمد و سفرنامه آدام اولتادیوس (Adam - Olearious)^۷ شرح این مسافرت میباشد. پترکیپر- که اغلب معتقدند مشکلات ایران و روسیه از زمان وی آغاز شد - هیأتی را در سالهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ بایران فرستاد. این رفت و آمدها بسیار پرخرج بود و آمدن بایران بمراتب آسانتر از رفتن از آنجا بود. این تماسهای اتفاقی ایران بااروپا، اگرچه منجر به نگارش سفرنامه‌های جهانگردان خارجی شد، لکن نمیتوان گفت که تغییر عمده‌ای در مسیر تاریخ ایران داشته است.

از این تماسهای نخستین میگذریم و باختصار بشرح گوشه‌هایی از تاریخ ایران می‌پردازیم که مقدمه اوضاع سیاسی ایران در سال ۱۸۰۰ و دوره قاجاریه میباشد. عمر سلسله صفویه پس از اینکه محمود افغان در نبرد گلون آباد در ماه مارس ۱۷۲۲ [۱۱۲۴ هجری] پیروز شد، بسر رسید و اصفهان پایتخت سلاطین صفویه بدست او سقوط کرد. افغانه عمر کوتاهی کردند که از سال ۱۷۲۹ [۱۱۳۱ هجری] فراتر نرفت. بدنبال مرگ محمود افغان، جانشین او «اشرف» بقدرت رسید. در این زمان هرج و مرج و ایرانی بر همه جا حکفرما بود. مراکز نمایندگی تجارتی اروپا باروبنه خود را جمع کردند و هر نوع روابط سودمند با جهان خسار ج موقتاً قطع شد. در فاصله سالهای ۱۷۳۶-۱۷۴۷ [۱۱۴۸-۱۱۶۰]، نادرشاه افشار به تلاش- تا حدودی موفقیت آمیز- در جهت احیای قدرت ایران دست زد و يك دولت نیرومند مرکزی ایجاد کرد، لکن از نوع دولتی نبود که مردم چشم بخشایش و حمایت از آن داشته باشند. سال ۱۷۳۶، سالی بود که این سرباز تاج و تختی رانصیب خود کرد که ابتداء از افغانها و به بهانه حمایت از صفویه بدست آورده بود. نادرشاه مرد بیرحمی بود و هیچگونه راه حلی

برای مشکل ایران نیافت، بجز اینکه تخم نفاق و تعصب را کاشت. نادرشاه بخاطر فتوحات درخشانش مورد توجه اروپائیان قرار گرفت. باتصرف هند و تحقیر پادشاهان مغول آن کشور، قدرت آنانرا تضعیف و راه را برای توسعه طلبی انگلستان در شبه قاره هند هموار کرد، بی آنکه حمله به هند کمکی به بهبود وضع زندگی مردم ایران بنماید. بااین وجود، پیروزیهای نادر در هند سبب آوردن جواهراتی به ایران شد که غارت آنها مایه وسوسه دزدان خراسانی پیرامونش گردید، و سرانجام بوسیله افراد محافظ خود بقتل رسید.^۸ نادر کوشید تا نوعی امنیت برای بازرگانان خارجی فراهم سازد، و همچنین محل موقتی را در جنوب کشور و در آبهای خلیج فارس بآستان اختصاص داد.^۹ اما نادر نتوانست ثبات واقعی را بایران باز گرداند و کاربرجسته اش تاراج جواهرات هند بود که هنوز هم در زمره ثروتهای ایران بشمار رفته و در خزانه بانک ملی ایران میدرخشد.^{۱۰}

سلسله ای که نادرشاه افشار، از قبیله افشار، بنیان نهاد تا تشکیل سلسله قاجاریه در آخرین دهه سده نوزدهم دوام یافت.^{۱۱} از ۱۷۵۰ تا ۱۷۹۰ قسمت های جنوبی و مرکزی ایران تحت سلطه زندیه قرار داشت که پایتختشان شیراز در استان فارس بود. نخستین حکمران زندیه کریم خان زند بود که مردی سرسخت اما از هر جهت دوست داشتنی بود. کریم خان از طوایف بخش کوهستانی لرستان است که در مجاورت خرم آباد سکنی داشتند.^{۱۲} بااین حال محبوبیت وی در بین مردم مورد تردید قرار گرفته است، زیرا تعداد قابل توجهی از ایرانیان تردید دارند که يك خان لر قدرتمند نيك سیرت باشد، یا در واقع هیچ حکمرانی چنین باشد. مرجان مالکم (Sir John Malcolm) دوره سلطنت کریم خان زند را بعنوان يك لحظه از کشیدن نفس راحت در تاریخ پر آشوب ایران توصیف کرده و میگوید که اعتدال و میانه روی وی در آن روزگار همچون انسانیت و عدالت خواهیش بی نظیر بود.^{۱۳} در مورد زیرکی و ذکاوتش اندکی تردید وجود دارد، و یقین است که وی مانند چند حکمران مسلمان برجسته و فاتحان دیگر بیسواد بود.

پیش از گفتگو درباره منابع قدرت کریم خان زند و اهمیت این منابع در تحولات بعدی، باز گشتی به مقطع صفویه به جهت دادن برخی توضیحات درباره قدرت دیگری در ایران، که مذهب می باشد، ضروری بنظر میرسد.

نقش مذهب در حکومت صفویه و افشاریه و زندیه

همانگونه که قبلا به طور اختصار و در صحبت از سفر جهانگردان خارجی به ایران اشاره رفت، ایران در دوره صفویه به پیشرفت در خور اعتنایی نائل آمد. هنر قالی بافی، و بویژه هنر معماری، به اوج کامیابی خود رسید. در دوران شاه طهماسب اول (۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ میلادی) [۹۸۴ - ۹۳۰ هجری] و شاه عباس اول (۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ میلادی) [۱۰۳۸ - ۹۸۶ هجری] و شاه عباس دوم (۱۶۶۷ - ۱۶۴۲ میلادی) [۱۰۷۷ - ۱۰۵۲ هجری] توجه چشم گیری به پیشرفت اقتصادی شد. اصفهان بصورت یکی از شهرهای بزرگ ایران در آمد و جهانگردان خارجی، صرف نظر از ملیت شان، این شهر را بالندن و پاریس و ناپل مقایسه می کردند. لکن در تحلیل نهائی، شاید به نظر میرسد که ایرانیان سرانجام شاهد شکوه و عظمتی در دوران صفویه بودند که بر اثر تبلیغات مذهبی [نادرست] به چیز بی حاصلی تبدیل شد. هیچ شالوده استوار پیشرفت و ترقی باقی نماند و تعصب و خرافات و ناسامنی جایگزین آن شد. تعصب مذهبی این دوران زائیده تبلیغات نادرست مذهبی بود، که اگر چه به دلایل کامل و قسابل توجیه از ویژگی سیاست صفویه بشمار میرفت، لکن از گذشته باقی مانده بود. سیاست سلاطین صفویه در این زمینه چنین بود که نه بریسه کن کردن این تعصبات پردازند و نه بدلائیل سیاسی آنرا تشویق کنند.

خاندان صفویه اقتدار دودمان خود را مدیون حمایت نظامی قبایل منطقه آذربایجان^{۱۴}، که در شمال غربی ایران واقع است، بودند و خود اهل اردبیل بشمار میرفتند. آنان از يك خاندان مذهبی بودند که به شیخ صفی الدین اردبیلی میرسید.^{۱۵} وی در سال ۱۳۳۴ میلادی (۷۳۵ هجری) در گذشت و نام سلسله صفوی یا صفویه از او گرفته شد. صفویه نسبت خود را به امام هفتم [شیعیان] یا امام موسی کاظم (علیه السلام)،

رهبر شیعیان، میرساندند. خانواده امام موسی کاظم از عقاب امام حسین علیه السلام، نوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هستند. دین اسلام به دو مذهب عمده سنی و شیعه تقسیم میشود. اهل تسنن در اکثریت قرار داشته و کلمه «سنی» مشتق از موضوعی است که هواداران آن را اهل سنت و یا سنت رسول الله می نامند^{۱۶}. از سوی دیگر، شیعه به معنای «دسته» و «گروه منشعب» است. هنگامی که پیامبر اسلام بسال ۶۳۲ میلادی [شب سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت] رحلت کردند، هیچگونه رهنمود آشکاری درباره جانشین خود که رهبری امت اسلامی را بعهده گیرد بجای نگذاشتند^{۱۷}. بنابراین در نظر اهل سنت هر کس که شایسته تر، دلیرتر، خدمت گذارتر و دارای فضایل اخلاقی و اجتماعی و الاثر بود بر مبنای يك اصل محدود، لکن آزادیخواهانه و دموکراتیک، انتخاب گردیده و بعنوان امام یا رهبر جامعه، وظیفه هدایت امت را همچون پدری عهده دار میشد.

شیعیان از این موضع مشروع برخوردار بودند که جانشینی پیامبر بایستی به کسی برسد که روابط خانوادگی نزدیک با رهبر و بنیانگذار اسلام داشته باشد. موضع شیعیان همچنین حاکی از این نظریه بود که قسمتی از مرجعیت معنوی پیامبر، از سوی شخص پیامبر قابل انتقال به یکی از اصحاب وی می باشد. این نظریه، در میان شیعیان به درجات متفاوت اعمال گردیده و وجود فیض [تفضل الهی] و امکان انتقال آنرا امر مسلمی بشمار می آورند. لذا شیعیان در شرایطی که پیامبر وارث مستقیمی نداشت، امامت را حق مسلم علی علیه السلام پسر عم و داماد پیامبر می دانستند، فزون بر این، علی علیه السلام رابطه بسیار نزدیکی با شخص پیامبر داشت^{۱۸}.

بدین ترتیب خلافت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بصورت فلسفه سیاسی شیعیان درآمد. اما در عمل، علی علیه السلام بعنوان چهارمین خلیفه از خلفای راشدین به خلافت رسید؛ ابوبکر ۶۳۲-۶۳۴ میلادی [۱۳-۱۱ هجری]، عمر ۶۴۴-۶۳۴ [۲۳-۱۳ هجری]، عثمان ۶۴۴-۶۵۶ میلادی [۳۵-۲۳ هجری]، علی علیه السلام ۶۵۶-۶۶۱ میلادی [۴۰-۳۵ هجری].

شیعیان در دوران خلافت علی علیه السلام و رهبری او، نتوانستند موضع مشروع

خود را به کرسی به‌نشانند و موضوع خلافت علی علیه السلام نشانه يك صف آرائی شدید و آشکار در صفوف نیروهای اسلام گردید، مسلمانان در گیر جنگ شدند و سپاه علی علیه السلام مغلوب معاویه گردید.^{۱۹} معاویه با بدست آوردن [غصب] خلافت، پایتخت را در سال ۶۶۱ پس از میلاد [۴۰ هجری] به دمشق [شام] منتقل کرد و این شهر تاپایان حکومت بنی امیه در ۷۵۰ میلادی [۱۲۹ هجری] پایتخت امویان بشمار میرفت. در سال ۱۲۹ هجری، قیام شیعیان که رنگ قومیت ایرانی داشت از خراسان (در شمال شرقی ایران) نشأت گرفت و بنی عباس را به عنوان رهبر جدید مسلمانان جایگزین بنی امیه کرد.^{۲۰}

حکومت بنی عباس تا تصرف بغداد توسط هلاکو خان مغول در سال ۱۲۵۸ میلادی [۶۵۶ هجری] ادامه یافت. اگرچه بنی عباس از اخلاف یکی از عموهای پیامبر بودند. و درجه قرابتشان با پیامبر نزدیک تر از بنی امیه بود و با بهره گیری از احساسات مذهبی ایرانیان شیعه به قدرت رسیدند، اما تشکیل سلسله عباسی نه تنها موجب سلطه شیعیان نگردید، بلکه موجبات نارضایتی شدید شیعیان و سایر مسلمانان نارضاضی از خلافت بنی عباس را در امپراتوری گسترده اسلام فراهم ساخت. امپراتوری که از ساحل آنلانتيك تا آسیای جنوب شرقی، و از مرزهای غربی چین تا عدن و شرق آفریقا، امتداد داشت.

شرایط خاص دوران بنی عباس بر نارضایتی سیاسی- اجتماعی شیعیان افزود. زیرا، شیعیان معتقد به وحدت دین و سیاست بودند و اعتقاد داشتند که در دین اسلام دو مرجعیت عالی مادی و معنوی درهم مستتر است.

از زمانی که داریوش کتیه بیستون را در فاصله سالهای ۵۲۱-۴۸۶ میلادی بر کوه بیستون حک کرد تا دوران معاصر، ایرانیان بدلیل اعتقاد به اهورامزدا و فره ایزدی [تفضل الهی]، و سپس الله، همواره از مذهب در جهت تحکیم موجودیت کشور یاری می گرفتند. این اعتقاد، سبب می شد تا ایجاد ارتباط بین مردم - که در سرزمین گسترده و با جمعیتی ناهمگن زندگی می کردند - حفظ شود؛ بطوریکه

هر گاه دولتها در شرایط دشوار قرار می گرفتند، دست یاری بسوی روحانیون دراز می کردند و خواستار حمایت آنان می شدند.

عوامل بسیاری وجود داشت که مانع وحدت ایرانیان می گردید، لکن همانگونه که در آغاز این بخش گفته شد، برغم وجود عوامل نامساعد جغرافیائی، اعتقادات دینی ایرانیان در شمار عواملی بود که به آنان قدرت می داد تا وحدت ملی خویش را حفظ نمایند. با این حال، وجود عوامل متضاد [جغرافیائی و تمایل به وحدت] در قلمروی ایران موجب نوعی تعادل گردیده است که همواره زمینه ایجاد بحران را در وحدت ملی امکان پذیر می سازد.

تشکیل «رژیم موجود» در دوران صفویه را میتوان ناشی از کامیابی شیعیان میانه رو دانست. بر طبق نظر و اعتقاد شیعیان دوازده امامی، امامت در خاندان علی علیه السلام موروثی بود، و دوازدهمین امام، یعنی مهدی موعود علیه السلام، هنگامی ظهور خواهد کرد که جهان به غایت رنج و آلام برسد، و ظهور او برای نجات بشریت خواهد بود.^{۲۱}

بدین ترتیب، پیروزی شیعیان در ایجاد حکومت صفوی، در واقع، به مثابه تحقق اندیشه حکومت هزار ساله عیسی مسیح است.^{۲۲} با این تحول، تشیع به صورت دین رسمی ایران درآمد. امروزه نیز اکثریت مردم ایران شیعه می باشند: از ۲۲ میلیون نفر جمعیت ایران، ۲۱/۷ میلیون مسلمان هستند، و از این تعداد ۸۰ درصد شیعه می باشند.^{۲۳}

همگام با پیروزی آرمان تشیع، و نیز بدلیل وحدت مذهب و سیاست در صدر اسلام، علمای شیعه از نفوذ زیادی در بین مردم برخوردار شدند. موازنه قدرت بین علما و سلاطین صفویه باین صورت بود که روحانیون از ضعف سلاطین برای استحکام قدرت خود استفاده می کردند.^{۲۴} در عین حال، سلاطین صفویه از تشیع به عنوان يك سلاح سیاسی در جهت حفظ مرزهای کشور در برابر تجاوزات عثمانی استفاده می کردند.

بسا توجه به اینکه در صدر اسلام هیچگونه جدائی بین دولت و دین وجود نداشت، لذا هر مسلمانی می توانست يك روحانی باشد و طبقه خاص بنام روحانیت وجود نداشت^{۲۵}؛ بر خلاف دین مسیح که جدائی کامل بین دین و سیاست وجود دارد و ناشی از آئین جدائی سهم خداوند و سهم سزار است^{۲۶}. لذا باید توجه داشت که برغم نبودن طبقه روحانی در اسلام به مفهومی که در مسیحیت وجود دارد، از کلمات «روحانی» و «روحانیت» در این کتاب استفاده خواهد شد، هر چند که افراد این طبقه در اسلام شباهت بسیار کمی با روحانیون مسیحی دارند چرا که در اسلام طبقه روحانی بیشتر يك طبقه اجتماعی است که وظایف معنوی و سیاسی را توأماً عهده دار است در حالی که در مسیحیت محدود به قلمرو معنوی میباشد^{۲۷}.

علما و رهبران روحانی شیعه را مجتهد می نامند: مجتهد کسی است که بلحاظ دانش و آگاهی بر شرع اسلام و احکام قرآن و فقه، داشتن صفات اخلاقی و درایت اجتماعی از دیگران برتر باشد. مجتهد اعلم یا ولی فقیه کسی است که بلحاظ امور مزبور بر سایر علماء برتری داشته باشد؛ و از اینرو میتواند شریعت را تفسیر کرده و مفسر مقاصد ظهوری حضرت مهدی علیه السلام باشد^{۲۸}. پس از ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) همه مقامات دنیوی از میان خواهند رفت، ولیکن تظاهرات و سلاطین ناگزیرند در برابر نظرات مجتهدین تسلیم باشند زیرا قدرت مادی صرفاً يك ضرورت موقتی میباشد^{۲۹}.

مهارت و کامیابی سلاطین صفویه در این بود که توانستند تشیع، این اندیشه مذهبی سرکوب شده را، تسخیر کنند؛ اما سلاطین صفویه نه تنها تشیع را وسیله خود کامیابی خود قرار دادند بلکه آنرا به خرافات آلودند. طالع بینان در فهرست حقوق بگیران دولت قرار داشتند و از نفوذ زیادی در دربار برخوردار بودند. بسا تضعیف اقتدار سلاطین صفوی، بر قدرت مجتهدین افزوده شد. حمله افغانه به ایران، از قدرت علمای شیعه کاست، و سپس، کریم خان زند نیز از اقتدار آنان کاست. کریم خان زند، پایتخت خود را شیراز قرار داد- شهری که به خاطر اشعار آزادمنشانه اش به شهر شعر

واسرار شهرت دارد. ضربه دیگر را، استبداد کوتاه مدت نادر شاه افشار وارد ساخت که مبنای حکومتش نظامی گری و گرایش به تسنن بود.^{۳۰}

اگر سلاطین صفویه برای توجیه و مشروعیت قدرت خویش به مرجعیت معنوی خانواده خود متوسل شدند، کریم خان زند برغم اینکه مردی مذهبی بود و در برابر خواسته مردم در زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام سر تسلیم فرود آورد و سکه صاحب الزمان زد لکن شخصاً معتقد بود که استوار کردن قدرت خود بر جامعه ایران، در حد نهائی، نیرومندتر از جاذبه مذهبی برای توجیه حکومتش می باشد. در پیش گفتیم که در دوران پیش از اسلام، دین نتوانست به عنوان يك عامل، هم بستگی ایرانیان را برای همیشه حفظ کند. بعلاوه، اسلام در اساس يك دین ایرانی نبود و خاستگاه جهانی داشت. کریم خان زند، اساس قدرت خود را بر خصلت زیر کانه «لو طیگری» [جوانمردی] گذارد. لو طیگری به معنای داشتن فضائل شهامت و بستن پیمان برادری است که يك عادت کولیها محسوب میشود. لو طیگری يك امر متداول و يك مفهوم محض ایرانی است. لو طیگری عبارتست از نوعی پیوند و یگانگی بین افراد و گروهها در اجتماعی که غالباً در معرض خطر تجزیه حکومت مرکزی و بی قانونی قرار دارند و این افراد و گروهها برای رویارویی با خصمی که میتواند از يك جامعه تضعیف و تجزیه شده بسود خود بهره گیرد، بایکدیگر پیمان اتحاد می بندند. کلمه «لو طی» به معنای «دلقك»^{۳۱} است، که مجازاً در مورد دلقك های جوانمرد و یارانی بکار میرود که با قدرت خویش به نجات جامعه همت می گمارند.

کریم خان مردی خوش سیرت و خوش رفتار بود، اما زبان دشوار علما و فقهارا نمی فهمید. کریم خان به حمایت از مردمی برخاست که نیازمیرم به درآمد کافی و زندگی آرام و بی دغدغه داشتند. در تاریخ ایران، رهبرانی مانند کریم خان زند وجود داشتند که زائیده دورانهایی بودند که ایمان به دین اسلام، اصل و اساس جامعه بشمار میرفت لکن اندیشه های مذهبی موقتاً سلطه خود را از کف داده بود. این رهبران زائیده شرایط محلی بودند و بقدرت رسیدنشان را میتوان در وجود بی نظمی

در شهرها جستجو کرد. این رهبران برای مردم شناخته شده و در چشم مردم از شکوه و جلال برخوردار بودند: کاوه، آن آهنگر افسانه‌ای، رستم دستان آن قهرمان حماسه ملی ایران در شاهنامه فردوسی، از احترام خاص ایرانیان برخوردار بودند. یعقوب لیث صفار، مسگرزاده‌ای بود که امپراتوری به وجود آورد^{۲۲} و از ۲۶۵-۲۴۷ هجری برای ایران حکومت کرد و هنوز یکی از قهرمانان تاریخی ایران بشمار میرود. کریم خان را میتوان تاحدودی در زمره این قهرمانان دانست.

کریم خان زند يك ويژگی قومی جدید [به قدرت رسیدن قبایل] را در قدرت سیاسی ایران از نو معمول کرد. کریم خان اصل و نسب قبیله‌ای داشت. قبلاً گفتیم که به دلیل عوامل جغرافیائی و وجود دو جمعیت مستقر در شهرها و چادر نشینان مهاجر، ایران در واقع خصلت «دوقومی» دارد. گویانکه این روزها این خصلت باشتاب در تغییر است، معهدا تاچندی پیش موجد مشکلاتی بود که آنها را نادیده می‌انگاشتند. صفویه که تابع نظام سلسله مراتب و شهرنشینی بودند حوزه‌های علمیه و کاخ سلطنتی را به يك چشم می‌نگریستند و پیشرفت اقتصادی و ایجاد شهرها در شمار ويژگیهای عمده آن دوران است. اما، به نظر سلاطین صفوی، نیروی انسانی قبایل تازمانی که در به قدرت رسیدن صفویه سودمند واقع می‌شدند، از آنها به عنوان يك وسیله استفاده کردند، و چون به کام قدرت رسیدند دست به کشتن قبایل یا کوچ دادن آنها از يك نقطه در قلمروی خود به نقطه دیگری پرداختند تا با سرگرم کردن آنان در کار نگاهداری از مرزها، فرصت طغیان علیه حکومت مرکزی را نداشته باشند.

کریم خان نقش نیمه پدرانۀ يك خان قبیله را ایفاء کرد. هرگز خود را پادشاه نخواند، بلکه عنوان «وکیل الرعایا» را ترجیح داد. در تاریخ سلسله‌های ایران، قاجاریه که جانشین زندیه شد، نیز بایاری قبایل به قدرت رسید. با آغاز سلطنت آغا-محمدخان، ایل قاجار برای مدتی سلطه قبیله‌ای خود را مستقر کرد. با اینکه قاجاریه در به قدرت رسیدن خود از قشر قبیله‌ای در مجتمع اجتماعی ایران استفاده کرد، لکن بعدها پادشاهان قاجار به قلع و قمع قبایل پرداختند. میگویند یکی از دلایل انتخاب

تهران به عنوان پایتخت قاجاریه این بود که تهران در نزدیکی مراتع و شکارگاههای دشت گرگان قرار داشت. در دربار قاجاریه، خوانین همطراز روحانیون و از احترام خاص برخوردار بودند، و همانگونه که بعداً خواهیم دید یکی از خوانین ایل قاجار به علت صغیر بودن پادشاه، به مقام نایب السلطنه رسید^{۲۳}. اما سلاطین قاجار اساساً با قدرت قبایل مخالف بودند و بنیانگذار سلسله قاجاریه، برخلاف کریم خان زند، هیچ صفتی از لوطیگری نداشت.

به قدرت رسیدن آغا محمد خان قاجار

آغا محمد خان در رسیدن به قدرت، تنها به زور توسل جست و متکی به ایجاد قدرت حساب شده ای بود که از چند سال پیش، و از هنگامی که در استرآباد [گرگان] مرکز قدرت ایل قاجار (در نزدیکی ضلع جنوب شرقی دریای خزر) اقامت داشت، در سر می پرورانید. آغا محمد خان با ساختن گنبدهائی از کله آدمها و قتل عام و کور کردن دسته جمعی مردم، راه قدرت خویش را هموار ساخت. شهر کرمان، واقع در جنوب شرقی ایران، که پناهگاه آخرین شاهزاده زندیه [لطفعلی خان زند] بود، بسیار خشم وی را برانگیخت: «نزدیک به بیست هزار زن و مرد را به عنوان غلام و کنیز به سربازانش داد. همه مردانی را که به سن بلوغ رسیده بودند یا از دم تیغ گذرانید یا نابینا کرد. کسانی که توانستند از دست او جان سالم بدر ببرند، زندگی خود را مدیون ترحم آغا محمد خان و یا موفقیت در فرار کردن از کرمان نبودند، بلکه جلادان که روح انتقامجوی آغا محمد خان را خشنود می کردند، خود از کشتن مردم خسته شده بودند^{۲۴}». سرجان مالکم در یادداشتهای خود می نویسد: «هنگامی که در شیراز، در تاریخ چهارم ژوئن ۱۸۸۰، فکر می کردم بهترین کار برای برگزاری جشن تولد پادشاه محبوب انگلستان کمک کردن به فقراء می باشد، مقامات ایرانی از این کار من رنجیدند اما بروی خود نیاوردند. عده زیادی گدا جمع شدند، و در میان آنها متجاوز از یکصد مرد بودند که چشمهایشان را در جریان قتل عام کرمان

کور کرده بودند».

آغا محمد خان قاجار پس از تسلط بر کشور، تهران را پایتخت قرارداد [در یازدهم جمادی الآخر ۱۲۰۰ هجری] و از آن زمان تا کنون بصورت پایتخت باقی مانده است. عادات قبیله‌ای تا حدودی در زندگی شاه بصورت زندگی در چادر در فصل تابستان و در نزدیکی شهر و رفتن به شکار گاه‌های سلطنتی باقی ماند. سلاطین قاجار برای حفظ سلطه خویش بر کشور، بجای شیوه حملات برق‌آسای نادری از یک گوشه به گوشه دیگر آن، سیاست گماردن فرزندان ذکور دربار به عنوان حکمرانان ایالات را بکار بردند، بطوریکه دست کم سلطه ظاهری قاجاریه بر سرتاسر کشور حفظ شود. واقعیت این است که هرچند این منظور تحقق یافت، لکن شاهزادگان حکمران همواره نسبت به پدران پادشاه یا برادران ارشد خود وفادار نبودند. مسافرت فتحعلیشاه در داخل کشور و در سال ۱۸۳۴ [۱۲۵۰ هجری] به منظور تأدیب فرزندش که حاکم فارس بود و از پرداخت بقایای مالیاتی فارس خودداری می‌کرد، صورت گرفت. اما، این سفر برای شاه گران تمام شد و هنگام بازگشت به تهران در اصفهان در گذشت^{۳۵}.

آغا محمد خان قاجار در هنگام تاجگذاری و بستن شمشیر مرصع شاهی، سوگند خورد که به مذهب شیعه وفادار بماند زیرا این شمشیر از پادشاهان صفوی به یادگار مانده و اهمیت تاریخی داشت. در همان مراسم، آغا محمد خان از بسر گذاردن تاج بزرگ نادری خودداری کرد و سوگند خورد تا وقتی کلیه سرزمینهای را که نادر شاه فتح کرده بود [قفقاز- افغانستان- هند] و نشانه آنها بصورت پرهائی بر تاج مرصع نادری قرار داشت، تصرف نکند، این تاج را بسر نخواهد گذارد. بزودی آغا محمد خان بر گرجستان مسلط شد و تهدید کرد که به قفقاز لشکر کشی خواهد نمود. وی یکسال پیش از تاجگذاری، تفلیس را تصرف کرد^{۳۶} و حیثیت از دست رفته ایران را، که ناشی از امضای معاهده ۱۷۸۳ هرا کلیوس [دوم- ارگلی خان] با کاترین ملکه روسیه بود، زنده ساخت. اهالی گرجستان، در پی مرگ نادر شاه، از اوضاع

نابسامان ایران بهره گرفتند و خود را از تحت حکم پادشاهان مسلمان ایران خارج نموده وزیر حمایت روسیه قرارداد داده بودند، یورش آغا محمد خان باموفقیت‌ترین بود، لکن جانشینان وی بهای گزافی را برای این کار پرداختند.^{۳۷}

اگر از بیرحمی و لثامت طبع آغا محمد خان قاجار بگذریم، آغاز سلسله قاجاریه امیدوار کننده بود چرا که امنیت و قدرت جایگزین آسیب پذیری و تزلزل گردید و یک دولت مرکزی نیرومند از نو استقرار یافت. در این دوران، دنیروی علمای مذهبی و شهرنشینان احیاء شدند. شهر قسم، که تنها ۹۲ میل [۱۲۰ کیلومتر] با تهران فاصله داشت، مورد توجه خاص فتحعلیشاه و محمدشاه بود. فتحعلیشاه گنبد مطلائی برای مسجد قم ساخت که هنوز هم در آفتاب تقریباً همیشگی نجد درخشان ایران و روزهای خشک آن میدرخشد. همچنین محلی را برای اقامت مدرسین برجسته قم بنا کرد [مدرسه فیضیه قم]. روحانیون در قم و در نزدیکی پایتخت اقامت داشتند و با احترام زیاد با آنان رفتار میشد. در غیر این صورت، روحانیون به کربلا و نجف و سامره در عراق میرفتند که در آنجا، دست کم، بهمان اندازه، مورد احترام بودند. در سده نوزدهم میلادی [سده ۱۳ هجری] این شهرهای مقدس در قلمرو عثمانی قرار داشت. چون مزار علی (ع) [در نجف] قرارداد داشت و قتل عام فرزندان شهیدش^{۳۸} [در کربلا] صورت گرفته بود، و معروف بود که امام دوازدهم (ع) در سامره غیبت کرده‌اند، لذا این اماکن از تقدس زیادی برخوردار بودند. بنظر میرسید که آغا محمد خان و فتحعلیشاه که هر دو برای تأسیس و حفظ سلسله خود به حمایت علماء نیاز داشتند، تمایل بر این داشتند تا علماء را در ایران نگاهدارند، و در این زمینه بگونه زیرکانه‌ای مانند سلاطین صفویه رفتار کردند.

همچنین بنظر میرسد که کار و کسب منجمان نیز دوباره رونق گرفت. درستی این موضوع، در خاتمه شرح جیمز موریه از ورود فتحعلیشاه به تهران، که خود در سال ۱۸۱۴ شاهد آن بود، آمده است. سایر قسمت‌های این شرح بیانگر تاریخ معاصر ایران بوده و نشان میدهد که ملت ایران در طی ۱۵۰ سال پس از آن دچار چه

تغییراتی شده است:

«در تمام این مدت، این فرصت را داشتم که شاه را تماشا کنم و مراحل مختلف مراسم را به چشم خود بینم. اعلیحضرت؛ جلیقه تنگ و سپیدی بتن داشتند که پولک دوزی شده بود. شمشیر و خنجر و سایر زینت آلات شاه با سنگهای گرانبهاء مزین بودند. دهنه و پاردم^{۳۹} و سینه بند اسبها از یاقوت و الماس و زمرد بود. يك منگوله دراز از مروارید زیر گلوئی اسب قرار داشت و همراه با گردن بندی باطراف گردن حیوان میافتاد. شاه در فواصل معین، قلیان میخواست و شاطر باشی یارئیس فراشها فوراً آنرا بنزد شاه می آورد. شاه تنها یکبار به قلیان يك میزد و دود سفید و درازش را طوری بیرون میداد که به ریشش بخورد، گوئی که عطر افشانی می کند! در کلیه کارهایی که می کرد از هیبت و شوکت برخوردار بود و نسبت با آنچه که در پیرامونش می گذشت توجه داشت. هنگامیکه بشهر نزدیک شد، صفهای طولانی از مردانی که در فاصله ای از جاده با استقبال آمده بودند، در برابرش تعظیم می کردند. هر گاه یکی از اطرافیان خود را صدا می کرد، آن شخص با شور و اشتیاق بسوی شاه میدوید، و شاه با بردباری تمام به سخنانش گوش میداد. سپس گسروهی از ملایان و پیش نمازان از او استقبال کردند، که با تمام قدرت خود دعا می خواندند... تعداد زیادی گاو و گوسفند را در سر راهش قربانی می کردند و سرشان را بزیر پای اسب شاه می انداختند. بلورهای پرازشکر را در برابرش می شکستند و محتویات آنها را در جاده میریختند. درهمه جا، در اویش درباره موفقیت های شاه داد سخن سرمیدادند. در گوشه ای دیگر، دسته ای از کشتی گیران و باستانی کارها با میلهای خود و همراه با ضرب لوطیها ورزش باستانی می کردند؛ جالب ترین صحنه ای بود که میدیدم... در میان جمعیت استقبال کننده، آرامنه بودند که همراه با خلیفه شان که صلیبی را حمل می کرد، پرچمهای رنگارنگ و انجیل و شمعه های بلند آورده و بخواندن سرودهای مذهبی پرداخته بودند. شور و شوق آنان در میان سروصدای یهودیان محو میشد. یهودیان همراه با خاخام خود دسته ای تشکیل داده و علامت

نقش و نگار شده‌ای را با کمک پایه‌ای تا ارتفاع زیاد بالا برده بودند... هر چه شاه بشهر نزدیکتر میشد، بر جمعیت سوار کاران و مردم عادی افزوده میشد... در میان این شلوغی، شاه را میدیدم که مرتب بساعتی که بوسیله شاطر باشی حمل میشد، نگاه می‌کرد و شتاب داشت که درست در همان ساعتی که منجمان توصیه کرده بودند، به دروازه شهر برسد...»^{۴۰}

بالاخره، انزجار قاجاریه از بقایای مادی عظمت صفویه، مانند مساجد و کاخ سازی، نشان میدهد که چرا قاجاریه برای تقلید از صفویه و هم‌چشمی با آنان، بهمان اقدامات متوسل شدند!

زمینه‌های مساعد نفوذ غرب در ایران

آمادگی ایران برای پذیرفتن نفوذ و تأثیر غرب در دهه اول سده نوزدهم میلادی ناشی از عوامل مساعدی بود که بایستی آنرا مورد ارزیابی قرارداد. نخستین عامل، تمایل قاجاریه به احیاء دست آورد صفویه در استقرار يك دولت مرکزی و نیرومند بود که حتی الامکان تمام فعالیت‌ها را از پایتخت واقع در مرکز ایران عملی کند: تا باین ترتیب از اوضاع جهان خارج آگاه شود، و از طریق تماسهای قضائی با قدرتهای خارجی به تعیین مرزهای خود پردازد، و با پرداخت مالیات از سوی تمام مناطق کشور، پایتخت بخوبی اداره شود. دومین عامل عبارت بود از احیای قدرت رکن مذهبی در جامعه تا با بهره‌گیری از یاری روحانیون از جانبداری مردم برخوردار شده و نفرت و انزجار مردم از جنایات آغامحمدخان تسکین یابد. سومین عامل را اهمیت تهران و سایر شهرها تشکیل میداد. تعداد نمایندگان گیهای خارجی در ایران رو با افزایش بود و مراکز استانی که در رأس آن شاهزادگان قاجار قرار داشتند نیز مورد بازدید هیأت‌های سیاسی خارجی قرار میگرفت. عامل چهارم عبارت بود از ضرورت اقامت اشرافزادگان در شهرها. این اشراف برای نزدیک شدن به کانونهای قدرت، خلقةهای روستائی را رها کرده و اداره آنان را بعهده مباشران و پیشکاران خود

گذارده بودند. عامل پنجم را رشد اجتناب‌ناپذیر بوروکراسی [دیوان سالاری] تشکیل میداد.

با استقرار مجدد دولت مرکزی، وزارت که بر مبنای آن يك صدر اعظم با پادشاه در اداره مملکت سهیم میشد، قابل احیاء بود. این موضوع نشانگر تحول از حاکمیت گرفتار فتح کشور و مطیع ساختن مخالفان به حاکمیتی است که کشور را بطرز مسالمت‌آمیز استثمار کند. متأسفانه، سلاطین ایران که با نوعی فتح و پیروزی بقدرت رسیده بودند، نمیتوانستند بین اداره کشور و استثمار مردم تفاوتی بگذارند، وضعف اساسی نظام کهن حکومت ایران در همین موضوع نهفته بود. ممکن بود که شاه از سوی مردم بعنوان يك ناجی بشمار آید، اما مسأله رابطه شاه با اطرافیان وی در میان بود که مردم از آنها مسالمت و حمایت طلب می‌کردند. همچنین، موضوع طرز تفکر پادشاهان نسبت به ملت و وظایف دولت وجود داشت، زیرا به پادشاهان تلقین شده بود که ابتداءً، و در بدترین شرایط بسر کوب کردن و مطیع ساختن مخالفان خویش بپردازند.

هر زمان که حکومت مرکزی ضعیف میشد، کشور به قسمت‌های خود مختاری تجزیه میشد که رؤسای این قسمت‌ها هیچ قدرتی را بالاتر از خود نمیدانستند. اهمیت عنوان «شاهنشاه»، یا شاه شاهان، اینست که دارنده این عنوان موفق به شکست دادن یا مطیع کردن عده‌ای از مخالفان نیرومند خویش شده است. بنابراین جای تعجبی نیست اگر نظام پادشاهی ایران در درجه اول مبتنی بر سلطه نظامی بوده و نباید حیرت کرد که چرا بین اداره کشور و استثمار مردم فرقی نمی‌گذارند. نقش سنتی وزیر ایرانی این بوده است که به مردم اطمینان دهد که اداره میشوند و نه استثمار. با این حال، کار تعلیم شاهان و سلاطین برای فرا گرفتن وظایف درست خود، غالباً شغلی خطرناک بود و بطرز ناقصی انجام میگرفت.

سلطان مستبد معمولاً صدر اعظم یا وزیر اعظم را شخصاً انتخاب مینمود. انتخاب صدر اعظم از میان افراد قبایل که فرزندانشان نه قابل اعتماد بودند و نه باندازه

کافی درس خوانده، و نیز از میان طبقات اشراف، صورت نمیگرفت زیرا داشتن ثروت بالنفسه موجب استقلال و نفوذ است. شخص مورد نظر شاه از میان روستائیان برگزیده میشد که سواد کمی را در مکتب خانه فرا گرفته و در عین حال از ذکاوت و زیرکی برخوردار بود. این گونه افراد معمولاً در مناطق شهری و آباد کشاورزی مرکز ایران وجود داشتند - و بسیاری از رجال اداری قاجار از همین مناطق برخاستند.

فتحعلیشاه روحانیون را در اجرای وظایف دینی خود بسیار تشویق میکرد، و در واقع روحانیون نیز از آرامشی که در پرتو قاجاریه پدید آمده بود خشنود بودند. اما، فتحعلیشاه برغم اینکه توجه چشم گیری به عظمت و مقام روحانیت نشان میداد و به تزئین شهر قم می پرداخت، لکن شایان ذکر است که دخالت روحانیون در امور داخلی ایران کمتر از دخالت در امور خارجی کشور بود. تملقی که فتحعلیشاه از ملاها میگفت، در واقع، کفاره گناهان کبیره اش بود.^{۴۱} با این حال، فتحعلیشاه، صرف نظر از انگیزه هایش، عنصر مذهبی را قوام بخشید، و بروحانیون حیطه عملی داد تا نه تنها به داد مردم برسند بلکه در معیارهای تربیت و شایستگی اخلاقی آنان تجدید نظر نمایند. روحانیون که گرفتار این فعالیت های قابل تمجید بودند، طبعاً علاقه ای به شرکت در سیاست، تا زمان شاه بعدی، نداشتند. در دوران سلطنت فتحعلیشاه یکی از رجال برجسته و شاید یکی از بحث انگیزترین صدراعظم های ایران ظهور کرد. این شخص (میرزا) ابوالقاسم قائم مقام بود که به مقام والای وزارت عباس میرزای ولیعهد رسید. در آن زمان عباس میرزا والی آذربایجان، یعنی استانی بود که در معرض تهدید مستقیم توسعه طلبی روسها در قفقاز قرار داشت. پس از شکست های ایرانیان در جنگ با روسیه، قائم مقام و ولیعهد نیاز شدید به اصلاح ارتش [قشون] را احساس کردند. همچنین قائم مقام خطر کهنه پرستی را دریافت و جای تردیدی نیست که با نفوذ روحانی نماها مخالف بود. ارزیابی وی از عقب ماندگی ایران را میتوان با توجه آشکار او به جزئیاتی مانند شیوه نگارش و مکاتبات اداری، مورد دآوری قرار

داد. البته، در اوضاع و احوال آن زمان، موضوع شیوه مکاتبات اداری امر کوچک و بی اهمیتی بشمار نمیرفت. در دوران صفویه، بدست يك روحانی متنفذ [ظاهر منظور محمدباقر مجلسی است] که زبان اولی‌هاش در موارد بسیاری عربی بود و فارسی را را کمتر بکار میبرد، زبان فارسی انباشته از لغات عربی و کلمات مهجور گردید. همراه با شیوه پرطمطراق علماء، در مقطع زمانی صفویه، افول در ادبیات غیر- مذهبی پدید آمد که بهیچوجه نمیتوانست با عظمت معماری و دست آوردهای قالی بافی و تهیه کتاب و خطاطی، و کلاً هنرهای بصری، هم آهنگ شود. همچنین در دوره استبداد صفوی، دلایل دیگری وجود داشت که نوعی نگارش مخصوص دستگاه دولت و اسناد دیپلماتیک را ضروری می ساخت. ولی این شیوه نگارش برای نویسندگان مبهم و ناشناخته بود و لذا ناگزیر میشدند که مطالب را دوپهلو و پیچیده بنویسند. قائم مقام به پالایش نثر فارسی، و نیز سازماندهی نوعی صورت ظاهر يك بوروکراسی [دیوان سالاری] جدید و توانا پرداخت. وی از ضرورت اصلاحات در ایران که از سال ۱۸۰۰ میلادی [اوایل قاجاریه] در گیر رقابت شدید قدرتهای بزرگ شده بود، آگاهی داشت. بعلاوه، گذشت زمان از سر گرفتن مکاتبات دیپلماتیک با کشورهای خارجی را به همراه داشت. تجدید این مکاتبات نیازمند وضوح و استحکام کلام بود که تنها از راه روشنی اندیشه و استواری هدف، در صورت مواجه با خطرات جدید، مقدور بود.

نامه قائم مقام به سر جان ملکم نماینده انگلیس در تهران، که اخیراً به چاپ رسیده است،^{۴۲} نشان میدهد که چگونه این وزیر بزرگ بر مبنای کمال مطلوبهای خود زندگی میکرد. وی در این کار تقریباً تنها بود زیرا بجز شاهزاده عباس میرزا، و حداکثر یک یا دو نفر از مقامات بالای سلطنتی، سایرین نسبت به اوضاع جهان خارج و ایران، و نسبت به هر چیزی که مستقیماً با محیط اطراف اشخاص سروکار داشت، نسبت به رقابتهای و جاه طلبیهای شخصی و زد و بندهای سیاسی و زیاده روی و عوام فریبی و دورنگی و دورویی موجود کمتر آگاهی داشتند. سرانجام قائم مقام

این موضوع را به ثبوت رسانید که وزیران چه نقش خطرناکی را ایفاء مینمایند. شاهزاده عباس میرزا پیش از مرگ پدر، درگذشت [دهم جمادی الاخری ۱۲۴۹ هجری]، وبا مرگ فتحعلیشاه در سال ۱۸۳۴ [۱۲۵۰ هجری]، فرزند عباس میرزا بنام محمد میرزا به تخت سلطنت ایران نشست. بقدرت رسیدن محمد شاه به میزان زیادی مدیون دخالت هیأت نظامی بریتانیا در آذربایجان و نیز حمایت روسها بود که قبلاً جانشینی عباس میرزا را تضمین کرده بودند.^{۴۳}

این جانشینی نشانگر نخستین جلوه از توجه قدرتهای خارجی به تعیین پادشاهی بود که میبایست بر ایران حکومت کند، و نیز به ثبوت رسانید که بذرهای زورگوئی خارجیان در ایران شروع بروئیدن کرده است. دست یافتن محمد شاه بر تاج و تخت، در واقع باشتاب وبدون تشریفات لازم صورت گرفت تا شاه بتواند بر رقبای خود پیروز شود.^{۴۴} فتحعلیشاه نزدیک به سیصد پسر داشت، و باین ترتیب يك طبقه بالقوه بیکار و نامشغول بوجود آورده بود.^{۴۵} بطوریکه اوضاع واحوال زمان بقدرت رسیدن محمد شاه نشان میداد، تخت و تاج در ید قدرت دو گروه از افراد قرارداد، رقبای محمد شاه، و چاپلوسان درباری که برای جلب نظر شاه تلاش میکردند. تحت این شرایط، تنها یک پادشاه بسیار نیرومند و روشن بین میتواند این نیروها را تحت تسلط خود درآورد. اما، محمدشاه هیچیک از این دو صفت را نداشت و سلامتی جسمانی اش بسرغم تمرینات صوفیانه حاجی میرزا آغاسی بهبود نمی یافت. محمدشاه، کوتاه زمانی پس از سلطنت خویش، شایعات مربوط به خیانت قائم مقام را باور کرد، و برای راحت شدن ازدست وزیری که مانند یک معلم مکتب خانه باو نامه مینوشت و دائماً حقایق تلخ را تأکید میکرد و جایی برای افسانه های شیرین نمیکشاد، دستور قتل او را داد. قائم مقام را به یک باغ سلطنتی در نزدیکی تهران بردند و خفه کردند.^{۴۶}

حاجی میرزا آغاسی [حاجی میرزا عباس]، وزیر یا صدراعظم جدید، راه صوفیگری و باطن گرایی را به شاه نشان داد بطوریکه هر دو آنها به «دودرویش»

معروف شدند^{۴۷}. از میرزا آغاسی، چه در دوران حیاتش و چه پس از مرگش، بابدنامی بسیار یاد می‌کنند. در واقع، دورانی را که این داور در تاریخ ایران گشودند و از ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۸ [۱۲۶۴-۱۲۵۰ هجری] ادامه داشت، عصر مصیبت باری بود. سوای بی‌لیاقتی میرزا آغاسی که درباره آن غلوشده است، بایستی عوامل دیگری را نیز در نظر داشت: تضعیف قدرت شاه بدست میرزا آغاسی صورت نگرفت و حتی وی تلاش کرد تا خطر این تضعیف را از سر شاه دور سازد. علاقه زیاد میرزا آغاسی به صوفیگری را میتوان ناشی از نگرانی وی از افزایش قدرت علماء دانست که بعنوان نمایندگان رسمی دین در مردم نفوذ داشتند^{۴۸}. علمای مذهبی از به سلطنت رسیدن محمد شاه خشنود نبودند چرا که حمایت روسیه و انگلیس را در این کار مشاهده کرده و نیز نگران افزایش نفوذ خارجیان در ایران بودند. [برخی از علماء] با سیاست نوگرایی عباس-میرزا مخالفت می‌کردند زیرا تصور می‌نمودند این سیاست به معنای از بین رفتن معنویات در بین مردم می‌باشد. تمایل محمد شاه به مذهب غیر رسمی^{۴۹} موجب گردید که بر شدت مخالفت روحانیون نسبت به وی افزوده شود. باین ترتیب ملاحظه میشود که صوفیگری در دست حاجی میرزا آغاسی سلاحی برای مبارزه با قدرت روحانیون بود. در این مبارزه، روحانیون از وضع استواری برخوردار بودند زیرا خطرات احتمالی نفوذ قدرتهای مسیحی در ایران را یاد آور می‌شدند و مردم را بیدار می‌کردند. در دوران سلطنت محمد شاه دو طبقه در اوضاع داخلی کشور قویاً تأثیر کردند. گروه اول اشرافیت تنبلی بود که در واقع ثمره زن پرستی و بلهوسی فتحعلیشاه بشمار رفته و تعدادشان بر اثر بروز جنگهای داخلی بیشتر شده بود. در مورد طبقه اشراف بایست گفت که با توجه به ضعف قدرت شاه، موقعیت مناسبی برای مدعیان سلطنت و اشراف مطیع شده پیش آمد تا پیمان وفاداری خود را با شاه^{۵۰} شکسته و بیش از این بر نارضائی خود سرپوش نگذارند. لکن ترجیح دادند که در ظل توجهات ملوکانه به چپاول مردم پردازند! وبا بهره گیری از ساده لوحی شاه، تاج و تخت را متزلزل ساخته، و هر کس را که مانند قائم مقام به محدود کردن قدرتشان دست میزد از سر راه

خود بردارند.

يك عامل مهم دیگر در تضعیف مقام سلطنت عبارت بود از دخالت روزافزون قدرتهای خارجی در امور ایران که بطور مثال بایستی از اتخاذ نظرات حمایتی و خود-بیانه از سوی روسیه و انگلیس نام برد که در واقع مشخصه روابط ایران با دو کشور مزبور طی سالهای متمادی بود.

و بالاخره صوفیگری شاه و نادرستی میرزا آغاسی، یا هر دو موضوع، عاملی بود که تخم بدبختیهای مالی را در ایران کاشت. آزمندی و پول پرستی یکی از صفات فتحعلیشاه بود، لکن وی از خرج بیشتر از درآمد اجتناب میکرد. فتحعلیشاه مایل نبود تا پولی را صرف توسعه قشون سازد، و شکست عباس میرزا در جنگهای ایران و روس را میتوان تا حدودی ناشی از این موضوع دانست، اما بهر حال در زمان فتحعلیشاه قشونی وجود داشت. در زمان محمد شاه، قشون از عدهای پابرهنه تشکیل میشد، و استان تازه سروسامان یافته خراسان از نو دچار آشوب شد^{۵۱}. باین جهت انگلستان از وضع ایران نگران گردید، در حالیکه روسها از قدرت دیپلماتیک بیشتری برخوردار میشدند. عقب ماندگی ایران از مرز يك موضوع داخلی فراتر رفته و کوس سرافکنندگی و بی لیاقتی حکومت ایران در سراسر جهان بصدا درآمد بود. حیثیت ایران از دست رفته و استقلال کشور به مخاطره افتاده بود.

توضیحات فصل دوم

۱- در سال ۱۲۱۰ هجری، سپاهیان روسیه به حمایت از هراکلیوس دوم پادشاه گرجستان به قفقاز آمدند و پس از تصرف دبدند و باکو و شکی خود را به قرا باغ رسانیده و گنجه را تصرف کردند. و درست در همین زمان آغا محمدخان در گذشت - مترجم

۲- مشکلات داخلی عمده ایران از زمان فوت آغا محمدخان تا آغاز دوره اول جنگهای ایران و روس عبارت بودند از: مطیع کردن بازماندگان خاندانهای سلطنتی پیشین که هر يك ادعای سلطنت ایران را میکردند، و نیز رقابت شاهزادگان قاجار با شخص فتحعلیشاه، و مشکلات داخلی افغانستان - مترجم

۳- دلیل پیشدستی در حمله از سوی ایران این بود که گیودکی دوازدهم (گرگین خان) بعد از مرگ پدر، خود را تحت تبعیت روسیه در آورد و با مرگ وی در شعبان سال ۱۲۱۵، دوماه بعد، روسها رسماً گرجستان را بخاک خود ملحق کردند، که بسایورش ایران منجر به جنگ «اچمیازین» و قتل «سیسیانوف» گردید - مترجم

۴- انگلستان اساساً مایل به جنگ با پرتغالیها نبود زیرا بین دربار انگلیس و پرتغال روابط حسنه‌ای وجود داشت. «امام قلیخان» سردار شاه عباس بانمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس وارد مذاکره شد و از آنها خواست تا بادر اختیار گذاردن کشتی‌هایشان در این جنگ شرکت کنند، که شرکت يك سال زیر بار نرفت، و سرانجام امام قلیخان تهدید کرد که در صورت عدم همکاری، کلیه کالاهای تجارتي آنان را ضبط خواهد کرد و از اینرو ناگزیر به همکاری شدند - مترجم

۵- لازم به تذکر است که سپاه صفوی پیش از آمدن برادران شرلی منحصر به سواران طوایف قزلباش بود. شاه عباس با توصیه برادران شرلی، از تعداد قزلباشان کاست و سوار نظامی به تعداد ۲۰/۰۰۰ نفر بوجود آورد که از دولت حقوق میگرفتند و فرماندهی آنان با «الله و دین خان» بود. همچنین ایل «شاهسون» نیز به ارتش وقت اضافه شد - مترجم

۶- ظاهراً باید اشاره نویسنده به مسافرت ۸۰۰ تن تاجر روسی بایران در دوران شاه عباس دوم باشد که برای گشودن راه تجارت با ایران به قزوین آمدند. اما چون شاه فهمید که این افراد فقط برای معافیت از پرداخت حقوق گمرکی عنوان سیاسی بخود بسته اند، ایشانرا از ایران بیرون کرد و به دربند برگرداند. این موضوع بخوبی نشان میدهد که پطر کبیر از همان اوایل در صدد رخنه به خلیج فارس و هندوستان از طریق ایران بود - مترجم

۷- آدام اولئاریوس: شرح جدیدی براهالی مسکو و سفر بایران، شلزویک، ۱۶۵۰- نویسنده

۸- نادرشاه در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری ۱۱۶۰ در فتح آباد خبوشان توسط رؤسای قزلباش در هنگام خواب بقتل رسید. ظاهراً علت کشتن نادر این بود که وی در نظر داشت بدلیل شدت جنونش دست به قتل عام رؤسای قزلباش بزند - مترجم

۹- ظاهراً اشاره به فعالیت بازرگانی جان التن (John Elton) تاجر انگلیس است که همراه با چند هلندی و روسی به تجارت مشغول بود. این مرد بدستور نادرشاه به ساختن کشتی در سواحل گیلان پرداخت سپس مسلمان شد و سمت «دایا بیگی» یافت. وی سرانجام در سال ۱۱۶۵ در یکی از انقلابات محلی گیلان بقتل رسید و موضوع کشتی رانی در بحر خزر متوقف شد - مترجم

۱۰- بهای جواهراتی را که نادر از هند آورد (از جمله تخت طاوس و قطعه الماس نود) به محاسبه تاریخ نویسان انگلیسی بین ۸۷/۵۰۰/۰۰۰ تا ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ لیره انگلیسی تخمین زده اند - مترجم

۱۱- پس از کشته شدن نادر، عادلشاه و ابراهیم شاه (برادرزادگان نادر) در فواصل سالهای ۱۱۶۱-۱۱۶۰ و شاهرخ میرزا در سالهای ۱۱۶۱-۱۲۱۰ و نادر میرزا در سالهای ۱۲۱۸-۱۲۱۰ در خراسان حکومت کردند. نادر میرزا در سال ۱۲۱۸ از قشون فتحعلیشاه شکست خورد و سلسله افشاریه منقرض گردید - مترجم

- ۱۲- طایفه زند از قبایل لر هستند که پیش از ظهور کریم خان چندان شهرتی نداشتند و در حومه ملایر (در نزدیکی بروجرд) اقامت داشتند - مترجم
- ۱۳- سرجان ملکم: تاریخ ایران، لندن، ۱۸۱۵، جلد دوم، صفحه ۱۱۵ - نویسنده
- ۱۴- منظور طوایف شاملو، استاجلو، قاجار، تكلو، ذوالقدر و افشار است که هر يك كلاهی از سقر لاط (يك نوع پارچه قرمز) بسر داشتند و اصطلاحاً به قزلباش (سرخ سر) معروف شدند - مترجم
- ۱۵- پس از شیخ صفی الدین اردبیلی، مقامات صفوی شاه اسمعیل عبارت بودند از: شیخ صدرالدین موسی (۷۹۴ - ۷۰۴ هجری)، سلطان خواجه علی، سلطان حیدر بن سلطان - مترجم
- ۱۶- سنت بعنوان دومین منبع فقه شیعه عبارتست از: گفتار (قول)، کردار (فعل) و تقریر (امضاء) معصومین. منظور از معصومین، حضرت محمد (ص) و حضرت زهراء (ع) و دوازده امام شیعه هستند، که آخرین امام از انظار غایب بوده و در دوران غیبت او «فقهاء» واجد شرایط و عادل رهبری امت اسلامی را به عهده خواهند داشت - مترجم
- ۱۷- به نظر میرسد که نویسنده کتاب به منابع معتبر در تاریخ اسلام مراجعه ننموده است زیرا بر اساس احادیث ثقلین و منزلت و غدیر خم، جانشینی علی (ع) مسلم گردیده بود، که توضیح مختصری در این زمینه داده میشود:
- ۱- حدیث ثقلین، «انی تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي» (من در میان شما دو امانت سنگین و گرانها را می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است).
- ۲- آیه سوم از سوره مائده که میگوید «الیوم اکملت لکم دینکم» به حکم روایات متواتر از محدثان اسلام، در روز عید غدیر خم، و پس از تعیین علی (ع) برای ولایت و خلافت، آیه مزبور نازل گردیده است.
- ۳- حدیث غدیر خم «من کنتم مولی، فهذی علی مولی» (هر کس که من مولای او هستم، پس علی هم مولای اوست).
- ۴- حدیث منزلت که میگوید: «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی، الا انه لا نبی بعدی، انه لا ینقی ان اذهب الا وانت خلیفتی»
- «آیا راضی نمی شوی که نسبت به من بسان هارون به موسی باشی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست. هر گز شایسته نیست که من بروم (دیده از جهان فرو بندم) مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی». این حدیث مربوط به جنگ تبوک و زمانی است که پیامبر (ص)، علی (ع) را در مدینه گذارد.

برای توضیحات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:
سید جعفر سبحانی: مسائل کلی امامت، چاپ قم - مترجم

۱۸- در این زمینه نگاه کنید به:

علامه طباطبائی: شیعه چه میگوید؟ به کوشش دکتر سید حسین نصر.
استاد محمود شهابی: شیعه در اسلام، صراط مستقیم، چاپ نیویورک.
ابو منصور عبدالقاهر بغدادی: الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلامی) ترجمه
دکتر محمد جواد مشکور، تبریز، ۱۳۳۳، صفحات ۲۳-۱۰ - مترجم

۱۹- حقیقت موضوع این است که در جنگ صفین (سال ۳۷ هجری) شکست در
سپاه معاویه افتاد. معاویه به اشاره عمرو عاص دست به حيله زد و با بلند کردن قرآن بر سر نیزه
ماجرای حکمیت را پدید آورد که در تاریخ اسلام معروف است و نیازی به شرح آن نمی باشد.
پس از این جنگ، معاویه عوامل خود را به مناطق مختلف اعزام داشت، لکن ایران و عراق
همچنان در خاندان علی (ع) باقی ماند. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به تاریخ
اسلام تألیف دکتر فیاض، انتشارات دانشگاه تهران، و تاریخ کامل ایران تألیف عباس اقبال
- مترجم

۲۰- اشاره نویسنده به قیام ابو مسلم خراسانی است. موضوع «رنگ قومیت ایرانی
این قیام» و سایر قیامهای مشابه، از سوی بسیاری از نویسندگان خارجی عنوان شده است. در
مورد رد این نظریه نگاه کنید به:

مرتضی مطهری: خدمات متقابل ایران و اسلام، صفحات: ۱۳۴-۱۲۰ مترجم

۲۱- در این زمینه نگاه کنید به:

شادروان مرتضی مطهری: قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ

۲۲- منظور از حکومت هزار ساله عیسی مسیح (Millennialism) جمله عیسی
مسیح در آخرین شب زندگیش (عشاء ربانی) می باشد که به حواریون خود گفت: «پس از
مرگ، به زمین باز خواهد گشت و یک هزار سال سلطنت خواهد بود». این رجعت، که در
واقع نوعی رجعت مسیحائی و نجات بخش است، تا کنون برآورده نشده است - در این
زمینه نگاه کنید به انجیل های چهارگانه (متی - لوقا - مرقس - یوحنا و مکاشفات یوحنا) -
مترجم

۲۳- آمار سال ۱۹۶۵ است. طبق آمار کنونی سازمان ملل، ایران نزدیک به شصت

میلیون نفر جمعیت دارد - مترجم

۲۴- در این زمینه نگاه کنید به:

حامد الگار: دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره صفویه)، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس - مترجم

۲۵- نگاه کنید به: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله مرحوم آیت الله بهشتی تحت عنوان «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین»، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۴۱- مترجم

۲۶- بطوریکه از تاریخ مسیحیت برمی آید، جدائی دین از سیاست طبق اعلامیه پاپ گلاسیوس اول در قرن پنجم میلادی رسمیت یافت. براساس این اعلامیه، قلمرو و حیطه دولت از کلیسا و نوع روابط مجزای آنان مشخص گردید. باین ترتیب که امور دنیوی و مادی سیاست در حیطه عمل دولت قرار گرفت و علائق و منافع روحانی در حیطه اقتدار کلیسا قرار گرفت. این آئین را در عرف کلیسای مسیحی به «آئین دوشمشیر» (*The theory of Two Swords*) معروف است. در این زمینه نگاه کنید به:

ویل دورانت: تاریخ تمدن، مسیح و قیصر، انتشارات اقبال، تهران - مترجم

۲۷- به عبارت دیگر روحانیت در اسلام معادل رهبانیت در دین مسیح است - مترجم

۲۸- بطوریکه در رساله نوین امام خمینی آمده است تعریف و شرایط مجتهد و ولی فقیه بشرح زیر می باشد:

مجتهد: کسی که می تواند طبق رأی و نظر خود عمل کند بطوری که (در صورت مطابقت با واقع) پاداش می یابد (و در صورت مطابقت نداشتن با واقع) معذور است و آن عبارتست از بدست آوردن حکم شرعی از راههایی که نزد متخصصین فقه متعارف است و یا تحصیل مقدمات اجتهاد به دست می آید. مقدمات اجتهاد بسیارند، از جمله:

۱- فرا گرفتن علوم عربی به مقدار مورد نیاز.

۲- آشنائی به محاورات عرفی و لسان مردم مورد خطاب قرآن و سنت و پرهیز از مخلوط کردن مفاهیم عرفی با دقائق علمی و عقلی.

۳- آشنائی به علم منطق.

۴- دانستن مسائل مهم اصول فقه که در فهم احکام شرعی مؤثر است.

۵- آشنائی به علم رجال به مقدار احتیاج در تشخیص روایات.

۶- انس و آشنائی به قرآن و سنت، که بیش از هر چیز در استنباط حائز اهمیت است.
 ۷- داشتن تمرین استنباط، بطوریکه برایش قوه (وملکه) استنباط حاصل شده باشد.
 ۸- جستجوی کامل از گفته‌ها، مخصوصاً نظریات پیشینیان، تا در جهت خلاف شهرت و اجماع قرار نگیرد.

۹- بررسی فتاوی و اخبار اهل سنت، مخصوصاً در مورد تعارض اخبار، چه بسا که در فهم احکام به مجتهد یاری دهد.

۱۰- بکار بردن جهد و کوشش کامل و بکار گرفتن همه توان در استنباط احکام. وقتی مجتهد با شرایط فوق احکام شرعی را استنباط نمود، می‌تواند به آنچه بدست آورده عمل کند، و چنانچه فرضاً استنباطش برخلاف واقع درآید، معذور خواهد بود.
 فرق میان ولایت فقیه و مرجعیت فتوی: میان زعامت و مرجعیت فتوی چند فرق می‌توان ذکر کرد:

۱- زعیم و ولی فقیه گذشته از علم بدقوانین الهی و احاطه به سیاستهای دینی بساید دارای عدالت و شجاعت و مدیریت کافی برای رهبری بوده و از مسائل اجتماعی و سیاسی روز آگاه باشد.

۲- وقتی زعیم و ولی فقیه بنا به مصالح مردم حکمی صادر می‌کند، بر همه، حتی بر کسانی که از دیگری تقلید می‌کنند، آن حکم واجب می‌شود چنانکه وقتی مرحوم میرزای شیرازی رضوان الله علیه، زعیم دینی و سیاسی، حکم تحریم تنباکورا صادر فرمود و یا مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی حکم جهاد داد، چون حکم حکومتی بود همه حتی علماء تبعیت کردند.

۳- مقام مرجعیت فتوی می‌تواند در یک زمان متعدد باشد و هر کس هر مجتهدی را پارسا و داناتر تشخیص دهد از وی پیروی نماید، ولی مقام زعامت یا ولایت فقیه نمی‌تواند متعدد باشد چه این مقام با ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دفاعی باید دارای یک قدرت مرکزی باشد و گرنه موجب تشتت و چند دستگی است خواهد گشت و وحدت کلمه از بین خواهد رفت. و از اینرو، در هیچ زمانی بیش از یک امام نبوده و امام رضا (ع) در کتاب علل الشرایع پایه‌ای از علل متعدد نبودن امام را بیان فرموده‌اند.

۴- کار مرجعیت فتوی را می‌توان جانشین کار نبوت یعنی ابلاغ قوانین الهی به مردم و کار ولایت فقیه را جانشین کار امامت یعنی مسئولیت اجرا و پیاده کردن قوانین دانست.

۵- از شرایط مرجعیت فتوی، اعلمیت است. ولی برای ریاست دینی، زعامت و ولایت فقیه، آگاهان دینی اعلمیت یا اولویت را شرط می‌دانند - مترجم

۲۹- در فقه سیاسی شیعه، اصولاً، حکومت عرفی (مادی) مورد قبول نیست - مترجم

۳۰- ظاهراً به نظر میرسد که این موضوع درست نباشد زیرا سیاست کلی ناسادر، کنار گذاشتن اختلاف مذهبی ایران و عثمانی بود و نمی توان این هدف را به گرایش وی به تسنن نسبت داد. همین اندیشه بعدها از سوی سید جمال الدین اسدآبادی و دیگران نیز دنبال شد. البته، لازم به تذکار است که نادرشاه در برخی از موارد برخورد شدیدی با علمای شیعه داشت، که از جمله میتوان به توقیف اموال موقوفه، حذف مقام صدرالعلماء، محدود کردن کارهای قضائی به محاکم عرفی و دستور خفه کردن شیخ الاسلام اصفهان اشاره کرد. در این زمینه نگاه کنید به:

محمد محیط طباطبائی: نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، مرکز انتشارات دارالتبلیغ اسلامی در قم، صفحه ۸۵ به بعد، حامد الگار: همان منبع صفحات ۴۵-۴۲ - مترجم

۳۱- طبق تعریف فرهنگ فارسی عمید، لوطی به معنای جوانمرد و باغیرت بوده و مترادف با «لودی» و «نگا» می باشد - مترجم

۳۲- یعقوب لیث در مدت هجده سال توانست بر سیستان، کرمان، فارس، کابل، نیشابور و اهواز تسلط یابد، و هنگامی که قصد تصرف بغداد را داشت در روز دوشنبه بیستم شوال ۲۶۵ هجری در جندی شاپور خوزستان درگذشت - مترجم

۳۳- پس از اینکه محمد علی شاه در تاریخ ۲۸ جمادی الآخر ۱۳۲۷ از سلطنت خلع گردید و احمد میرزا (احمد شاه) به جانشینی او برگزیده شد، بدلیل صغرسن او، عضدالملک یکی از رؤسای سالخورده قاجاریه به نیابت سلطنت برگزیده شد. وی در سال ۱۳۲۸ هجری درگذشت و پس از او ناصرالملک این مسئولیت را عهده دار شد - مترجم

۳۴- سر جان ملکم، همان منبع، صفحه ۱۹۸ - نویسنده

۳۵- جریان از این قرار بود که شاهزاده فرمانفرما، والی فارس، از پرداخت بقایای مالیاتی این ایالت به تهران خودداری می کرد. فتحعلیشاه با ۳۰ / ۰۰۰ سوار و پیاده از تهران به کاشان رفت و فرمانفرما در فین کاشان به بندمت شاه رسید. شاهزاده بجای پرداخت تمام بدهی مالیاتی خود، تنها سیزده هزار تومان پرداخت. شاه بیمار، از این موضوع به خشم آمد و دستور داد تا فرمانفرما را زندانی کنند، وعده ای را مأمور وصول مالیات در فارس نمود. چند روز بعد عازم تهران شد و در اصفهان در تاریخ ۱۹ جمادی الآخری ۱۲۵۰ هجری

درس ۸، سالگی ۳۷ سلطنت در گذشت - مترجم

۳۶- به نظر میرسد که نویسنده در تاریخ حمله آغامحمدخان به قفقاز و گرجستان اشتباه کرده باشد زیرا آغامحمدخان در جمادی الاخری ۱۲۰۰ تاجگذاری کرد، در حالی که حمله به گرجستان و تفلیس به ترتیب در سالهای ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ صورت گرفت - مترجم

۳۷- اشاره به شکست فتحعلیشاه از روسیه و معاهدات گلستان و ترکمانچای می باشد. در مورد جنایات آغامحمدخان در گرجستان نگاه کنید به:
ژان گوره: خواجه تاجدار، ترجمه ذبیح الله منصوری، انتشارات امیر کبیر

۳۸- منظور سیدالشهدا امام حسین (ع) و برادر بزرگوارش حضرت عباس بن علی است. دیگر شهدای فاجعه کربلا عبارت بودند از نوادگان حضرت علی (ع) و مسلمانان با ایمان - مترجم

۳۹- پاردم تسمه ای است که در عقب زین اسب میدوزند که زیردم حیوان میافتد و از افتادن زین در هنگام حرکت جلوگیری میکند - مترجم

۴۰- جیمز موریه: سفر دوم از راه ایران، لندن، ۱۸۱۸، صفحات ۳۸۸ - ۳۸۷ - نویسنده

۴۱- فرخ خان امین الدوله: خاطرات سیاسی، بکوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران، ۱۹۲۶، صفحه ۱۰ - نویسنده

توضیح مترجم: این مطلب که در صفحه ۶ کتاب مزبور، چاپ ۱۳۴۱ امیر کبیر آمده است، به شرح زیر می باشد:

در این هنگامه فسق و فجور، از ظلم و جور هم خودداری نمی شد. حتی، نوکرهای دربار و اعیان دولت را پادشاه به یکدیگر می فروخت، به این معنی که فلان مبلغ به خزانه دولت تسلیم کند و به هر شناخت و شدت که میتواند از شخص میع پول خود را بامضاعف بستاند، جریمه و عقوبت به انواع و صور مختلفه رایج بود و مال و جان چنانکه مصطلح متملقین ایران است از مملکات حقه شاهنشاه معدود می شد. برای جبران معاصی دینی و قبايح عملی و فریب عوام، به علما و پیشوایان اسلام توقیرات و تعظیفات فوق العاده می گذاشتند.

۴۲- مجله راهنمای کتاب، ماه مه ۱۹۶۲، صفحه ۲۱۴ - نویسنده

۴۳- پس از معاهدات گلستان و ترکمانچای، روسها بقصد تحیب ایران، وانگلستان

برای حفظ نفوذ خویش، سلطنت عباس میرزا را تضمین کردند. بعد از درگذشت عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ هجری و رسیدن خبر آن به تبریز، محمد میرزا که از سوی پدر مقام ولیعهدی داشت در تاریخ ششم رجب ۱۲۵۰ بایاری قائم مقام در تبریز به تخت سلطنت نشست. چهاردهم همان ماه، برای نشان دادن قدرت خویش، با تفاف سفرای انگلیس و روسیه و نیز لیندساو (Lindsay) فرمانده لشکر انگلیسی از تبریز عازم تهران شد - مترجم

۴۴- منظور ادعاهای سلطنت از سوی علی میرزا ظل السلطان، حسین علی میرزا فرمانفرا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه است که عموهای شاه بشمار میرفتند. حتی ظل السلطان در تهران خود را پادشاه اعلام کرد و خویش را عادلشاه نامید و بنام خود سکه زد. لکن پس از ورود محمدشاه به تهران، تسلیم شد و مورد عفو قرار گرفت - مترجم

۴۵- طبق نوشته تواریخ معتبر ایرانی، فتحعلیشاه در مدت عمر خود نزدیک به ۲۰۰۰ فرزند پسر و دختر و نواده پیدا کرد و در موقع مرگ از او ۷۵ پسر و ۴۶ دختر و ۲۹۶ نوه پسر و ۲۹۲ نوه دختری و ۱۵۶ متعلقه (صیغه) باقی ماند - مترجم

۴۶- بر اثر سعایت‌های مخالفان، از جمله میرزا آغاسی، قائم مقام را در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۵۱ به باغ نگارستان [محل فعلی دانشسرای عالی] برده و در همان شب این مرد بزرگ را خفه کردند. بعدها جسد او را در جوار مزار حضرت عبدالعظیم بخاک سپردند. در مورد آخرین دیدار قائم مقام و چگونگی مرگ او نگاه کنید به: سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله (نوه فتحعلی شاه) بکوشش علی اصغر فرمانفرمائی قاجار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۱، صفحات ۳۵-۳۰ - مترجم

۴۷- حاجی میرزا آغاسی در شمار دراویشی بود که مولوی آنان را منحط و پشیمینه - پوش نامیده چرا که عرفان راستین فرزند واقعی اسلام است - مترجم

۴۸- این اظهار نظر با توجه به رقابت صوفیان کذاب و روحانی نماها در دوره محمد شاه درخور بررسی است. در این زمینه نگاه کنید به: حامد الگار: همان منبع، صفحات ۱۶۰ - ۱۵۲ - مترجم

۴۹- منظور نویسنده آنست که محمدشاه به مراجع شیعه وقت اقتداء نمی کرد، و بقول نویسنده ناسخ التواریخ (جلد اول - صفحه ۳۳۳) حاجی میرزا آغاسی را «قطب آسمان شریعت و طریقت» میدانست - مترجم

۵۰- در این زمینه نگاه کنید به:

سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله (نوه فتحعلیشاه)، بکوشش اصغر فرمانفرمائی قاجار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۱، صفحات ۳۰-۳ - مترجم

۵۱- اشاره نویسنده به «فتنه سالار» در سال ۱۲۶۲ هجری است. در این سال حسنخان سالار پسر آصف‌الدوله با کمک کردان، قوچان تا سبزوار را تصرف کرد لکن در این شهر از سپاه دولتی بفرماندهی حمزه میرزا حشمت‌الدوله شکست خورد و به میان قبایل ترکمن گریخت - مترجم

فصل سوم

استقرار روابط جدید با اروپا

سلطنت محمد شاه

هرات شهری است بسیار زیبا، که اگرچه دیگر کانون هنرها و صنایعی نیست که در دوران جانشینان تیمور لنگ (Tambur Laine) یا (Tamer Lane) در سده پانزدهم میلادی بود^۱، لکن در زمانهای بعد شاهد ظهور «بهزاد» نقاش برجسته^۲ و جامی شاعر بزرگ ایران گردید^۳. ساختمانهای جدید، مساجد، مدارس و مزارهای سلطنتی بر آن افزوده گشت و ساختمانهای قدیمی حفظ شد. با اینکه از اوایل سده نوزدهم میلادی هرات به صورت يك شهر افغانی درآمد که فاصله قابل توجهی بامر زایران داشت^۴، لکن ایرانیان بدلیل خاطراتی که از این شهر به عنوان مهد هنر داشتند آنرا عزیز و گرامی می شمردند. محمد شاه برای توجیه قدرت تخت و تاج خویش، بدین هدف نظامی دست یازید که سه سال پس از مرگ فتحعلیشاه [۱۲۵۳ هجری] سلطه ایران را بر هرات از نو برقرار سازد. این اقدام محمد شاه که با خواسته های انگلستان مغایر بود، و بر عکس با خواسته های روسیه سازگاری وهم آهنگی داشت، نشانگر سیاست خاص محمد شاه نسبت به کسانی [دولت انگلستان] بود که در نوامبر سال ۱۸۳۴ [۱۲۵۰ هجری] با تلاش فراوان خود شاه را بگونه

مسالمت آمیزی براریکه سلطنت نشانده بودند.

میزان خطری را که محمد شاه و وزیر اطلاع طلبش قائم مقام از مرهون بودن بسیار زیاد نسبت به انگلستان احساس میکردند، میتوان از تأخیر آندو در پاسخ دادن به اندرزهای سر جان کمپ بل (Sir John Campbell) وزیر مختاره انگلیس در تهران دریافت. وی از محمد شاه و قائم مقام خواست که خود را برای در گذشت فتحعلیشاه پیر آماده سازند، و چون پاسخی دریافت نکرد با هزینه خویش ترتیب مقدماتی ورود محمد شاه به پایتخت همراه با عدهای نظامی را داد. شاه جدید در هنگام ورود به تهران تلاش زیادی کرد تا نشان دهد که بطور عادی وارد شهر شده و به سلطنت رسیدنش بدون یاری گرفتن از تدابیر خارجی تحقق یافته است. در این ضمن قائم مقام اندیشه‌های دیگری را در سر می‌پرورانید: شانه خالی کردن در برابر تعهداتی که در قبال انگلستان داشت؛ هر چند که در این طفره روی باشاه سهیم بود، لکن هم آهنگی بین آندو وجود نداشت. (کنت) سیمونیچ (Simonitch) وزیر مختار روسیه در تهران، همزمان با همتای انگلیسی خود به ایران آمده بود. یکی از اعضای هیأت دیپلماتیک انگلیس که در سال ۱۸۳۵ به تهران وارد شد، از کنت سیمونیچ به عنوان «رقیب» سیاسی بریتانیا یاد کرده و میگوید: «از نظر انگلستان مناسب و دلپذیر است که بار قیب نجیب زاده و مبادی آداب سیاسی چون کنت سیمونیچ دست و پنجه نرم کند».

همانگونه که در فصل پیش آمد، معمولاً قائم مقام را به عنوان طلایه دار اصلاحات در ایران و یک وطن دوست برجسته بشمار می‌آورند. لکن، بیلی فریزر (J. Baillie Fraser) او را به مثابه نابغه شیطان صفت محمد شاه توصیف میکند که دارای تمایلات استبدادی است. طرز رفتار معلم و اوراق قائم مقام نسبت به شاهزاده‌ای که عقل و تدبیر چندانی نداشت، با توجه به تمایل قائم مقام برای متمرکز کردن قدرت در دست خود، با شور و شوق قائم مقام به انجام اصلاحات، کاملاً هم آهنگی داشت. معمولاً در ایران اگر يك مقام بالای دولتی که از کفایت برخوردار است، بخواهد

باتوانائی به فیصله امور پردازد، بایستی هدایت بیشتر امور را خود بدست گیرد، حتی اگر صرفاً مایل به خنثی کردن کارشکنی‌های مخالفان و پول پرستی دیگران باشد. بی توجهی این ناظر انگلیسی به شخصیت قائم مقام بطور منطقی ناشی از این سوء ظن بود که قائم مقام بیشتر هوادار روسیه بود تا انگلستان. این سوء ظن زائیده سیاست قائم مقام در روابط با انگلیس و روسیه بود، زیرا وی از افزایش نفوذ این دو قدرت در ایران واهمه داشت و میکوشید تا به هیچ یک از آن دو امتیازی ندهد یا رهین منت آنان نشود [سیاست موازنه منفی].

با به سلطنت رسیدن محمد شاه، روسیه و انگلیس چهره واقعی خود را عیان کردند و بازی سیاسی را آغاز نمودند که هدف آن این بود که طی سالهای بسیار در آینده، ایران در علایق سیاست خارجی این دو قدرت قرار گیرد. صدارت قائم مقام پس از به سلطنت رسیدن محمد شاه، دوام چندانی نداشت. و این موضوع حقیقت دارد که وجود یک پادشاه ضعیف و بدون وزیر کاردان ولایتی موجبات خشنودی سفارت انگلیس در تهران را فراهم میکرد. با کشته شدن قائم مقام، انگلستان و محمد شاه از دست وزیری مدبر نجات یافتند که در کمال واقع بینی امور کشور را اداره میکرد.^۷ با این حال، طولی نکشید که ماجرای حمله ایران به هرات، به خیالات انگلستان در مورد نفوذ کردن در محمد شاه پایان داد. لکن پیش از پرداختن به موضوع حمله ایران به هرات، لازم است که بطور مشروح تری درباره رویدادها و تمایلاتی که منجر به جنگ هرات شد، سخن گوئیم.

زمینه‌های تاریخی و سیاست جنگ هرات

توجه انگلستان نسبت به مسائل ایران، که تلاشهای سر جان کمپبل و سر هنری لیندسی (Sir Henry Lindsay) برای به قدرت رساندن محمد شاه نوه فتحعلیشاه نشانه آن بود، از سال ۱۸۰۰، و تحت تأثیر دو عامل صورت گرفت، که عبارت بودند از نقشه‌های ناپلئون برای حمله به هند از طریق ایران و وضع خاص افغانستان. در

فاصله سالهای ۱۸۰۰-۱۷۹۳ میلادی، زمانشاه امیر کابل بر رقیبان خود پیروز شد و اندیشه حمله به مرزهای شمالی هند را در سر می‌پرورانید. در واقع بسیاری از کسانی که بر منطقه هندو کش حکومت میکردند، مانند زمانشاه همین فکر را داشتند. نخستین حملات زمانشاه به هند موفقیت مختصری به همراه داشت و وی را رویاروی انگلستان قرارداد که در این زمان پیشروی خود را به سوی ایالت پنجاب ادامه میداد که در سلطه فرمانروایان سیک بود. در جناح غربی، روابط زمانشاه با آغا محمد خان قاجار به هیچ وجه حسنه نبود زیرا سلطان قاجار با تصرف مرکز استان خراسان در سال ۱۷۹۵ [۱۲۱۵ هجری] یکی از بازماندگان نادرشاه افشار را مغلوب کرد. تا این زمان، بقایای شرقی امپراتوری گسترده اما زود گذر نادرشاه در دست شاهرخ میرزا بود و کریم خان زند نیز هرگز بفکر تصرف مشهد نیافتاد، زیرا خاندان دورانی افغانستان به او کمک کرده بودند تا به قدرت برسد. الحاق موفقیت آمیز خراسان به قلمرو سلطان جدید قاجار موجب نگرانی زمانشاه را در مرزهای غربی کابل فراهم کرد.

نگرانی زمان شاه از موضوع فوق که در واقع به سود کمپانی هند شرقی بود از میان نرفت، و در سال ۱۷۹۹ [۱۲۱۴ هجری] فتحعلیشاه به تحریک و تشویق این کمپانی به افغانستان حمله کرد و به سمت شرق پیشروی نمود. سرانجام زمانشاه توانست همسایه ایرانی خود را ترغیب نماید که دست از پیشروی بیشتر بردارد. در سال ۱۸۰۱ میلادی [۱۲۱۶ هجری] با اولین سفر سر جان ملکم بایران به نمایندگی از سوی حکومت هند شرقی، معاهده کمک متقابل بین ایران و هند منعقد گردید که توسط میرزا ابراهیم خان کلانتر به نمایندگی از سوی ایران و سر جان ملکم به نمایندگی از سوی جان ولسلی (Wellesly John) فرمانروای کل هند امضاء گردید. ماده ۲ این معاهده مقرر میداشت که چنانچه زمانشاه بخواهد به هند حمله کند، پادشاه ایران به افغانستان حمله نماید. ماده ۴ معاهده بگونه غیر مستقیم مربوط به تهدید فرانسه بود و به موجب آن اگر افغانستان یا فرانسه رویه خصمانه‌ای در برابر ایران در پیش

گیرند، انگلستان مبادرت به کمک نظامی به ایران خواهد کرد. در ماده ۵ معاهده به صراحت آمده بود که هر گاه قشون فرانسه وارد ایران شود، دول امضاءکننده معاهده مشترکاً به اخراج و «قلع و قمع» فرانسه خواهند پرداخت. بعلاوه، پادشاه ایران تعهد کرد که به اتباع فرانسوی اجازه ورود به ایران را ندهد. در این معاهده قرارداد بازرگانی نیز وجود داشت که نشانه موفقیت دیپلماسی انگلیس پس از تلاش «سر دودمور کاتون» در ۱۶۲۰ [دوران صفویه] می باشد. به عنوان نخستین قرارداد بازرگانی ایران و انگلیس، امنیت شغلی بازرگانان انگلیسی و هندی تضمین گردید و به آنها اجازه داده شد تا در هر نقطه از ایران که نیاز دارند مبادرت به تأسیس تجارتخانه نمایند. همچنین مقرر شد که عوارض واردات کالاهایی چون آهن، فولاد، ماهوت و سایر کالاهای عمده تجارتنی که از انگلیس و هند خریداری شود حداکثر تا یک درصد باشد. باین ترتیب ملاحظه میشود که انگلیسی ها موفق شدند مسائل استراتژیک مربوط به تهدید هند از سوی ناپلئون، و نیز جلوگیری از قدرت زیاد امیران افغانستان را در این معاهده گنجانده، و به علاوه شالوده روابط بازرگانی ایران با انگلیس و کمپانی هند شرقی را بریزند.

سیاست فرانسه نسبت به فتحعلیشاه در این دوران معطوف به شکست بریتانیا از راه هند بود. این طرح، بارها و بارها، از طریق عبور از ایران برای رسیدن به هند پیش آمده است. مثلاً، بلشویکها پس از جنگ اول جهانی در نظر داشتند از طریق ایران به هند رخنه کرده و به منافع انگلستان آسیب برسانند. نقشه ناپلئون برای حمله به هند از طریق ایران بی نتیجه ماند، لکن یورش بنپارت به مصر در پایان سده هجدهم را نمیتوان عاری از اهمیت دانست.^{۱۰} اگرچه این یورش منجر به دست آوردهای گسترده ای نشد که ناپلئون خواب و خیال آنرا میدید، لکن مسیر و توجه نیروهای انگلیسی را منحرف کرد. به علاوه، از لحاظ اثرات روانی عمیق موضوع، شکست مسلمانان مصر از یک قدرت اروپایی آغازگر یک رشته رویدادهای جدید و ایجاد تفکرات نو در خاورمیانه گردید که بر روابط با غرب و مسایل داخلی این منطقه، و

بویژه درمسأله لزوم انجام اصلاحات از آنزمان تا کنون، تأثیر کرده است. حمله ناپلئون به مصر يك نوع مناسبات غیرمنتظره بین اروپا و جهان اسلام پدید آورد. از یکسو، جهان اسلام را زیر حمایت اروپا قرارداد، و ازسوی دیگر موجود خود آگاهی شدید و يك احساس شرمساری و بی کفایتی در بین مسلمانان گردید، زیرا ناپلئون اروپا را بعنوان يك فاتح به قلب جهان اسلام برد. تاحدی که موضوع به روابط ایران و فرانسه مربوط میشود، پس از معاهده ۱۸۰۱ میلادی ایران و انگلیس، فتحعلیشاه در سال ۱۸۰۲ [۱۲۱۷ هجری] سیاست نزدیک شدن به فرانسویها را درپیش گرفت که منجر به امضای معاهده فین کن اشتاین (FinKen Stein) در سال ۱۸۰۷ [۱۲۲۲ هجری] گردید. این معاهده متضمن همکاری متقابل ایران و فرانسه در برابر روسیه و بریتانیا بود. بدون شک، هدف اصلی فتحعلیشاه از امضای این معاهده این بود که با کمک فرانسه از امتیازی در برابر روسیه برخوردار شود، درحالیکه براساس معاهده ۱۸۰۱ ایران و انگلیس، ایران تنها از یک موضع دوستانه منفی انگلیس در جنگ با روسیه برخوردار میشد.^{۱۱}

دست آورد دیپلماسی اروپایی فتحعلیشاه بزودی اثرات خود را نشان داد و مآلاً منجر به نیرومندتر شدن موضع انگلستان در ایران گردید. يك هیأت نظامی فرانسه بریاست ژنرال گاردان (General Gardanne) راهی ایران گردید، و برغم تحولات پی در پی سیاسی، این مسافرت شالوده روابط فرهنگی ایران و فرانسه را بنا نهاد.^{۱۲} لکن در همان سال که معاهده فین کن اشتاین به امضاء رسید، ناپلئون بنا اتخاذ سیاست جدیدی در قبال روسیه، قرارداد تیلیست (Tilist) را با تزار روس امضاء کرد.^{۱۳} ناکامی ایران از این قرارداد زمانی آشکار شد که روسیه به تصرف ایروان و نخجوان دست زد، درحالیکه دوازده سال پیش آغا محمد خان این دوشهر را از روسها پس گرفته بود. در سال ۱۸۰۸ [۱۲۲۳ هجری] که سر جان ملکم^{۱۴} به ایران وارد شد، هیأت فرانسوی به ریاست ژنرال گاردان ایران را ترك میگفتند، و برای اینکه بایکدیگر و بر و نشوند، هیأت فرانسوی را دور ایران گردانند. هیأت فرانسوی

در شرایط بسیار ناراحت کننده و خفت باری ایران را ترك گفت. البته، دولت انگلستان که مایل بود معاهده‌ای مشابه فین کن اشتاین با ایران منعقد نماید، مذاکرات مربوط به این معاهده را محدود به نمایندگی کمپانی هند شرقی نکرد، بلکه به اعزام سرهار-فورد جونز به تهران از لندن به عنوان نماینده تمام الاختیار خود نیز مبادرت کرد تا به نمایندگی از سوی پادشاه انگلیس، ونه کمپانی هند شرقی، این قرارداد را امضاء نماید.^{۱۵} نماینده کمپانی هند شرقی از ورود سرهارفورد جونز دچار تکدر خاطر گردید.^{۱۶} یک هیأت ایرانی به سال ۱۸۰۹ [۱۲۲۴ هجری] راهی لندن^{۱۷} شد و اعزام نخستین دسته از دانشجویان ایرانی به اروپا در سال ۱۸۱۰ [۱۲۲۵ هجری] صورت گرفت.

این رویدادها ایران را به روابط پیچیده تری کشانید و بجای داشتن مناسبات از طریق نمایندگیهای خارجی دول بزرگ، به برقراری روابط مستقیم با حکومتها و پایتختهای اروپا انجامید. واکنش اروپائیان به مرآده بایک قدرت شرقی بزودی در آثار ادبی مربوط به ایران تجلی یافت. معروفترین این آثار عبارت بودند از کتاب دوجلدی جیمز موریه تحت عنوان مسافرت در ایران [حاجی بابای اصفهانی]، که نخستین جلد آن در سال ۱۸۱۲ و پس از مسافرت سرهارفورد جونز به ایران، به چاپ رسید. «لاله رخ» اثر جیمز موریه، بر حسب اتفاق، در همان سال به چاپ رسید که حاوی اطلاعات وسیعی درباره ایران بود. آثار سرویلیام جونز (Sir William Jones) و هربرت لوت (Herbert lot) که طلایه داران بزرگ انگلیسی و فرانسوی در زمینه ایران شناسی بودند، و ترجمه های اشعار فارسی توسط نوت (Nott) و مقالات سرویلیام جونز در ترجمه اشعار حافظ به سال ۱۷۸۷ از چاپ خارج شد.

توماس مور (Thomas Moore) اشتباهات جیمز موریه از سفر سال ۱۸۱۲ به ایران را یاد آورشده. آنجا که موریه بند یاسد «امیر» را سهواً بانام رودخانه کر در نزدیکی شیراز اشتباه کرده بود، به اصلاح آن پرداخت. اشتباهات مربوط به اولین آگاهی اروپائیان از ایران بسیار بود، لکن این آگاهی مولد علاقه فرهنگی گسترده ای

گردید که اثرات آنرا نمیتوان در روابط ایران و غرب و بالعکس نادیده گرفت. در عین حال نبایستی فراموش کرد که این علاقه فرهنگی تازه، غالباً با انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی ناسازگار بود.

در سال ۱۸۱۵ سر جان ملکم کتاب تاریخ ایران (History of Persia) را منتشر کرد که حاوی شرح دقیق و نافذی از ایران معاصر آن زمان است. شاید مقصود سر جان ملکم از تألیف این کتاب این بود که برخی برداشتهای خطای اروپائیان درباره ایران را اصلاح کند که ناشی از غلبه اندیشه‌های شاعرانه نسبت به شرق و بعنوان موضوعات داستانهایی از یک سنت و آداب غیر مسیحی در بین نویسندگان اروپایی بود. لکن، سوای این موضوع، اثر ملکم یکی از آثار بزرگ و تاریخی این سده در زمینه اکتشاف و توسعه فرهنگ اروپا بشمار می‌آید. ملکم در مقدمه این کتاب مینویسد که هدفش از تألیف آن آشنایی بیشتر خوانندگان انگلیسی با «تاریخ و سرنوشت مردمی است که در غالب قرون نقش برجسته‌ای را در صحنه جهان ایفاء کردند، و اخیراً از دیدگاه روابط باهند بریتانیا و احیای مراوده با اروپا، مورد توجه خاص ما قرار گرفته‌اند». فعالیت جدید در مناسبات سیاسی با مشرق زمین، موجب حرکت جدیدی در فرهنگ اروپا گردید.

معاهده ترکمانچای و اهمیت سیاسی آن

با این حال، تا سال ۱۸۱۳ [۱۲۲۷ هجری] روابط ایران با قدرتهای اروپایی، سوای تجدید نظرهای اولیه در زمینه‌های دیپلماتیک و مسائل اساسی، پیشرفت‌اندکی کرد زیرا دول اروپایی با انگیزه اصلی حفظ منافع متضاد خود به ایران توجه داشتند، و ایران نیز صرفاً به صورت گروشی سیاسی در بسازی قدرتهای بزرگ درآمده و نقش آن منحصر به نقش منفی خنثی کننده و رقابت انگیز در رابطه با قدرتهای اروپایی بود. به هر حال سال ۱۸۱۳ نشانگر وارد کردن فشار بیشتر بر ایران بود چرا که بر طبق معاهده گلستان، روسیه قسمتی از خاک ایران را بدست آورده بود و ایران از ادعای

خود بر شهرهای گرجستان وقفه‌آزمایند در بند - با کو - شیروان و گنجه دست برداشت.^{۱۸} بر طبق معاهده تر کمانچای در ۱۸۲۸ [۱۲۴۳ هجری] ایران از حاکمیت خود بر شمال ارس صرف نظر کرد. پس از امضاء این معاهده، تجاوزات ارضی به عنوان جزئی از این بازی سیاسی حذف گردید زیرا هیچ یک از دولت روسیه و انگلیس دیگر نمیتوانستند حاکمیت ایران را بر قلمرو خود به مخاطره اندازند.^{۱۹} مگر آنکه خطر يك جنگ در بین خود را پذیرا شده^{۲۰} یا اصل جدایی مناطق نفوذ امپراتوریهای خود را بی اعتبار سازند.

ایران پس از امضای معاهده گلستان، به آخرین تلاش خود دست زد تا ابتکار عمل در روابط با روسیه را از نو بدست آورد. شهادت ایران در شروع کردن دوره دوم جنگهای ایران و روسیه را بایستی ناشی از اعتراضات برخی از مجتهدین به معاهده گلستان و نیز تحریکات درباریان دانست. عباس میرزای ولیعهد و قائم مقام دست زدن به این جنگ را عمل بیهوده‌ای می‌دانستند زیرا معتقد بودند قشون ایران که از سوی يك هیأت نظامی انگلیس تجدید سازمان می‌یافت آماده جنگ با روسیه نبود؛ البته قائم مقام عقیده داشت که اگر ایران دست به یورش تازه‌ای علیه روسیه نزند، برای همیشه فرصت این کار را از دست خواهد داد، و شیوه تفکروی در اساس درست بود. قائم مقام از قدرت نظامی روسیه در قفقاز تحلیل درستی داشت که نشانگر واقع بینی این رجل سیاسی از ثمره جنگ بود. گروهی از مجتهدین که تاب تحمل پیروزی يك کشور کافر را بر ایران نداشتند، خواستار جنگ با روسیه بودند. فتحعلیشاه مایل به جنگ با روسیه نبود زیرا نمی‌خواست هزینه يك جنگ دیگر با روسیه را تحمل کند. با به سلطنت رسیدن تزار نیکلای و ورود پرنس منشیکوف (Prince Menchikoff) وزیر مختار جدید روسیه به تهران، فتحعلیشاه امکان يك حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات با روسیه را عملی میدید بی آنکه متحمل تلفات جانی و خفت و خواری ناشی از این جنگ شود. گروهی از درباریان به سرکردگی اللهیارخان آصف‌الدوله خواستار جنگ با روسیه بودند.^{۲۱} مقصود اللهیارخان آصف‌الدوله از

این تحریکات این بود که با کشاندن عباس میرزا به یک جنگ دیگر باروسیه، پایه قدرت او را در زمینه امور نظامی خارجی و برتریش را بر شاهزادگان رقیب در موضوع تضمین ولایت عهدی وی از سوی روسیه، سست و متزلزل سازد. فتحعلیشاه تحت این شرایط حاضر به پذیرفتن شاهزاده منشیکوف نگردید^{۲۲} و ایران در سال ۱۸۲۶ [۱۲۴۱ هجری] برای نبرد باروسیه دست به جنگ زد.

ثمره این جنگ امضای معاهده ترکمانچای بود، در حالی که ایران در پانزده سال پیش طعم تلخ شکست را در معاهده گلستان چشیده بود. موضوع قابل توجه در این جنگ شیوه روسها در مطالبه خسارت جنگ جهت تخلیه تبریز از نیروهای روسی بود^{۲۳}. مقصود واقعی روسها این بود که با ترساندن فتحعلیشاه مقتصد (اگر نگوییم خسیس، و ترسو) بتوانند نظرات خود را بر ایران تحمیل کنند. روسها طی ۱۳۰ سال آینده، همین روش را با ایجاد تغییراتی در آن (Mutatis Mutandi) چندین بار بکار بردند و ایران را ناگزیر به قبول نظرات خود نمودند^{۲۴}. نکته مهم در ماده سوم معاهده ترکمانچای قرارداد^{۲۵} و در ماده ۶ معاهده نیز پرداخت ۲۰ میلیون روبل غرامت جنگ به روسیه پیش بینی شده است. همچنین در پروتکل [صورت مجلس سیاسی] ضمیمه این معاهده آمده است که چنانچه ایران در مدت شش ماه خسارت جنگ را نپردازد، روسیه می تواند استان آذربایجان را برای همیشه در دست خود نگاه دارد^{۲۶}.

افسران انگلیسی نیز در صحنه مذاکرات ترکمانچای حضور داشتند^{۲۷}. ایران با امضای این معاهده نه تنها گرفتار بدهی دراز مدت به روسیه گردید، بلکه همچنین از قدرت و نفوذ انگلستان که رقیب روسیه در ایران بود آگاه گردید. حضور انگلستان در مذاکرات معاهده ترکمانچای بدین منظور بود تا «مساعی جمیله^{۲۸}» خود را برای جلوگیری از تصرف بیشتر نواحی ایران بدست روسها معمول دارد.

قبلاً هنری الیس (Henry Ellis)^{۲۹} و جیمز موریه در سال ۱۸۱۴ [۱۲۲۸

هجری] در معاهده ۱۸۱۲ [۱۲۲۵ هجری] ایران و انگلیس^{۳۰} تجدید نظر کردند و

یکی از مواد آنرا اصلاح نمودند. ماده مزبور متضمن این بود که چنانچه ایران مورد تجاوز يك دولت اروپایی [منظور فرانسه بود] قرار گیرد، انگلستان بایستی سالانه مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ لیره كمك مالی به ایران بدهد. فلسفه وجودی این ماده از معاهده رفع خطر از نفوذ فرانسویها در ایران بود. طبعاً با کنار رفتن ناپلئون از صحنه سیاست اروپا و برطرف شدن نگرانی انگلستان از نفوذ فرانسه در هند، وجود این ماده دیگر ضرورتی نداشت. لذا، در معاهده ۱۸۱۴ ایران و انگلیس، این ماده به این ترتیب اصلاح شد که چنانچه ایران مبادرت به حمله نماید تعهد پرداخت مبلغ مزبور از سوی انگلستان ساقط میشود. از اینرو، پس از آغاز جنگهای دوم ایران و روسیه در سال ۱۸۲۶ [۱۲۴۱ هجری]، دولت ایران درخواست مطالبه را از انگلستان نکرد. مطالبه آن از سوی فتحعلیشاه صرفاً به این دلیل صورت گرفت که روسها شاه را برای پرداخت خسارت جنگ زیر فشار گذارده بودند. با توجه به اینکه انگلستان مایل نبود قوای روس بیشتر از این در آذربایجان بمانند، لذا با دادن ۲۰۰/۰۰۰ لیره كمك مالی به شاه، روسها را ناگزیر به تخلیه آذربایجان کرد و با این اقدام به تحدید حدود مرز ایران و روسیه در طول رودخانه ارس كمك کرد و از تجدید تجاوزات نظامی روسیه به ایران جلوگیری کرد.^{۳۱}

مشکلات فتحعلیشاه هنوز بپایان نرسیده و با خاتمه جنگ باروسیه ناگزیر بود اوضاع داخلی کشور را سر و سامان دهد. پسران فتحعلیشاه مبارزه بر سر جانشینی وی پس از مرگش را پیش بینی میکردند در حالی که روسها در یکی از مواد معاهده ترکمانچای^{۳۲} سلطنت عباس میرزا و خانواده بلا فصل او را تضمین کرده بودند. یکی از پسران شاه که حکمران فارس بود [شاهزاده فرمانفرما] از پرداخت مالیات خودداری کرد، و این موضوع نشان میدهد که قدرت شاه تضعیف شده بود.

نا بسامانی اوضاع کشور را میتوان به پیروزی روسها در جنگ و ورود تعداد زیادی از خارجیان به ایران نسبت داد: تزلزل حیثیت شاه پس از شکست از روسیه، تشدید رقابت بین شاهزادگان قاجار در جانشینی پدر، نگرانی مردم از حضور خارجیان

در ایران، همه این عوامل از لحاظ اهمیت برابر با ضعف شاه بود که از فروت بودنش سرچشمه میگرفت.

مردم از هشدارهای علمای مذهبی نسبت به کفاری که قسمت دیگری از سرزمین آنان را تصاحب کرده بودند، به خشم آمدند. اشراف با حضور هیأت‌های خارجی جدید، فرصت را برای ایجاد تحریکات مناسب یافتند. همانگونه که معاهده تر کمانچای ثابت کرد که روسها از سلطنت عباس میرزا و خانواده او حمایت میکنند، این اشراف نیز برای رسیدن به مقاصد شخصی خویش به فکر استفاده از حضور و قدرت خارجی‌ان در ایران برآمدند.

برای تشریح بیشتر موضوع بجاست که اشاره‌ای به گفته جیمز ییلی ناظر انگلیسی کنیم. وی در سال ۱۸۳۵ در مورد روستائانی که قربانی ظلم اربابان شده بودند مینویسد:

«بین روستائیان و اربابان همیشه نوعی رقابت در زرنگی وجود دارد. یک طرف باز زرنگی به پنهان کاری اموری پردازد و طرف دیگر میکوشد تا باز زرنگی استوار بر زور، حق خود را بگیرد... در اینجا کلمات اصلی عبارتست از «چشم و هم چشمی در زرنگی بودن»، مفهومی که در جامعه ایران راه طولانی را در روابط بین کشاورزان و اربابان فتودال طی کرده است و یک فرزانة سیاسی جدید نیز این موضوع را ثابت کرده است.^{۳۳} زد و بند همیشگی در سیاست ایران نهفته است که در واقع نوعی رقابت در زرنگی میباشد».

بدین ترتیب ملاحظه میشود که حضور خارجی‌ان در ایران یک عامل جدید و مؤثر بشمار میرفت. زیرا عوام، با استثنای طبقات مذهبی سرسخت، دستورات خارجی‌ان را با احترام خاصی انجام میدادند، چون در چشم آنان خارجی یک میهمان بود و نه یک دخالت کننده در امور داخلی کشور؛ درحالیکه در واقع خارجی‌ان در کارها فضولی میکردند. گوشه‌ای از فاجعه تاریخ معاصر ایران ناشی از میهمان‌نوازی نسبت به خارجی‌ان میباشد. خارجی، به عنوان یک میهمان، از برخی امتیازات سنتی

و احترامات برخوردار بود. خارجی بنوبه خود نمیتوانست به اسرار درونی ایرانیانی پی برد که با آنان در تماس بود. همین موضوع به ایرانیان زرننگ کمک میکرد تا در رسیدن به مقاصد شخصی خویش از وجود خارجیان استفاده کنند که به عنوان میهمانان خارجی از برتری روانی در نزد مردم برخوردار بودند. ایرانیان زرننگ خیلی زود این کار را شروع کردند و جریانی آغاز شد تا با «جلو انداختن» خارجیان به منافع خصوصی خود دست یابند. این طرز رفتار هنگامی آغاز شد که آهنگ شتابان نوگرایی در ایران معاصر، و تحولات در سیاست قدرتهای بزرگ، بگونه غیر موثر و مطلق صورت میگرفت. بدون شك، وزیران و درباریان ناگزیر بودند [برای حفظ قدرت خویش] امتیازاتی را به خارجیان بدهند. از شرحهایی که جهانگردان و سیاحان اولیه از مسافرت به ایران نگاشته‌اند بآسانی میتوان دریافت که چگونه اشراف زادگان [بخاطر جلب نظر خارجیان] غرور خود را پایمال کرده‌اند. لکن وقتی میدیدند که میتوانند با کمک خارجیان هموطنان خود را فریب داده [و به مقصود خویش برسند] به پایمال شدن غرور خود اهمیتی نمیدادند. طولی نکشید که این گروه از ایرانیان صاحب نفوذ که حمایت خارجی را برگزیدند، پی به ارزش این ضرب المثل فارسی بردند که بایستی «پشت شان گرم باشد»، یعنی برخوردار شدن از حمایت نمایندگان خارجی که در کار رسیدن به مراد و مقصود خویش آنرا سودمند می‌یافتند. جانب‌داری خارجی بی‌اندازه و سوسه آورده بود زیرا بدین طریق بآسانی میتوانستند بر رقیبان خود غلبه کرده و هموطنان ساده دل‌شان را فریب دهند. با نظاهر به اینکه از نیات انگلیسی‌ها یا روسها خبردارند، در قالب رموز و کنایه خواسته‌های ارضاء نشده خویش را می‌گنجانند. يك خصیصه عمده گرفتاری ایران بسا قدرتهای بزرگ ناشی از تحریکات محلی بود که زائیده تماس با خارجیان بشمار میرفت.

ماجرای قتل گریبایدوف

يك نمونه بارز از درهم آمیختن تحریکات و شهوت مقام رجال با امور و

شخصیت‌های خارجی را میتوان درمآجرای «گریبایدوف» درفاصله کوتاهی از امضای معاهده ترکمانچای یافت. گریبایدوف (A. S. Griboedov) ادیب نام‌آور روسی، که نقش مهمی را در مذاکرات معاهده ترکمانچای بعهده داشت، در سال ۱۸۲۹ [۱۲۴۴ هجری] به‌عنوان وزیرمختار جدید روسیه به‌تهران آمد. در مذاکرات ترکمانچای، عباس میرزا وقائم مقام ازسوی دولت ایران شرکت داشتند و چون موضوع آذربایجان [تخلیه تبریز از نیروهای روسیه] حل نشده بود، لذا حل و فصل آن به‌مرکز ارجاع شد و اعزام گریبایدوف به ایران نیز در همین رابطه صورت گرفت. همانگونه که انتظار میرفت ایرانیان گریبایدوف را مظهر معاهده ترکمانچای میدانستند و از آن ناخشنود بودند. حتی خود فتحعلیشاه در عین حال که تشریفات مربوط به پذیرفتن گریبایدوف [تسلیم استوارنامه] را بطور عادی بر گذار کرد، لکن مانند سایر ایرانیان از او خوشش نمی‌آمد. معهذا، در رویدادهایی که بعد پیش آمد بعید بنظر میرسد که شخص فتحعلیشاه باوی سرخصومت داشت، و شاید بسا توجه به حزم و دوراندیشی زیادش، بیشتر مایل بود که با گریبایدوف از در دوستی در آید. کوستلو (D. P. Costello) فقید نیز به همین نکته اشاره میکند.^{۳۴} گریبایدوف با احتمال بسیار زیاد قربانی یکی از تحریکات دربار ایران شد که ناشی از تضمین سلطنت عباس-میرزا و خاندان بلا فصل او از سوی روسیه بود. این تضمین، شرط حمایت روسیه از خاندان قاجار بود، وقائم مقام نیز در بقدرت رساندن محمد شاه از همین موضوع استفاده کرد. انگلستان امیدوار بود که وجود این ماده در معاهده ترکمانچای از بروز اختلاف بین شاهزادگان قاجار جلو گیری کند و روسها نتوانند از جنگ داخلی ایران بسود خود بهره‌برداری نمایند. روسیه امید داشت که «با تضمین جانشینی عباس میرزا بتواند به‌توسعه نفوذ خود در جایی بپردازد که گریبایدوف در این محتوی آنرا آسیا مینامید».

درو هله دوم، معاهده ترکمانچای روسیه را بصورت حامی مسیحیان ایران در آورده.^{۳۵} تعدادی از مسیحیان قفقاز در ایران زندگی میکردند. از زمانی که روسیه

قفقاز را متصرف شده بود، مردم آن از حمایت روسیه برخوردار شدند و چنانچه اصلاً ارمنی بودند و لکن بدست مسلمانان اسیر شده بودند، حق داشتند از حمایت همسایه شمالی ایران [روسیه] برخوردار گردند. طبق شرایط معاهده ترکمانچای، اتباع ایالات واکذار شده به روسیه که در ایران به عنوان اسیر نگاهداری میشدند، میتوانند دست یاری بسوی روسیه دراز کنند. این موضوع همچنین در مورد آن کسانی مصداق داشت که مسلمان هم شده بودند، بشرط اینکه مسلمان شدنشان بازور و اجبار صورت گرفته باشد. قتل گریبایدوف با چنین زمینه‌ای در فوریه ۱۸۲۹ [۱۲۴۴ هجری] در تهران صورت گرفت.

يك خواجه سلطنتی بنام «میرزا یعقوب»، که اصلاً ارمنی و اهل ایروان بود، اسیر و به ایران آورده شد. وی مسلمان شد، و مانند بسیاری از غلامان دیگر در سراسر تاریخ اسلام، از نفوذ قابل توجهی در دربار برخوردار گشت. مهارت او در تنظیم حسابهای دولتی موجب شد که ترقی کرده و به مقام خزانه‌دار شاه دست یابد. وقتی گریبایدوف به تهران آمد، میرزا یعقوب برای اینکه از دست اربابان درباری خود فرار کند، و شاید بخاطر اینکه اختلاسهای مالی خود را پنهان سازد و به حسابهایش رسیدگی نشود، خود را مشمول مواد معاهده ترکمانچای [ماده ۱۵] قرارداد و به سفارت روسیه پناهنده شد.

این موضوع فتحعلیشاه را مضطرب کرد زیرا خزانه‌دارش مقداری از پول دربار را اختلاس کرده بود. همچنین برخی منابع بگونه غیر مستقیم میگویند که شاه نگران بود میرزا یعقوب اطلاعاتی را در مورد زندگی درباری در اختیار روسها بگذارد و موجب تحکیم بیشتر قدرت آنان شود. از وزیر مختار روسیه خواسته شد تا میرزا یعقوب را تسلیم مقامات ایرانی کند اما وی نپذیرفت و این موضوع خشم شاه را دوچندان کرد. اینک فرصت مناسب برای اقدامات فرصت طلبان پدید آمده بود. گروهی از درباریان که مخالف سلطنت عباس میرزا بودند از این فرصت استفاده کردند. در این گروه یکی از برادران عباس میرزا بنام شاهزاده علیشاه قرارداد داشت

که بعد از مرگ فتحعلیشاه مدتی نیز در تهران بنام خود سکه زد، ورقیب احتمالی عباس میرزا بشمار میرفت^{۲۶}. هنگامی که گریبایدوف وارد تهران شد، شاهزاده علیشاه بدیدار او نرفت تا وزودش را خوش آمد بگوید. اللهیارخان آصف الدوله که آتش-افروز جنگ دوم ایران و روسیه بود نیز در شمار افراد این گروه قرار داشت.

میرزا یعقوب، سپس رسماً از سوی مقامات ایرانی متهم به اختلاس شد اما توقیف دارایی شخصی وی زمانی صورت گرفت که روسها افرادی را برای بردن اموال و اثاثه وی فرستادند تا به همراه میرزا یعقوب به ارمنستان بفرستند. مساجرای اصلی ظرف چند روز آینده پیش آمد. دوزن از حرم اللهیارخان به سفارت روسیه پناهنده شدند. یکی از این زنان ارمنی و دیگری آلمانی بود، لکن هر دو آنها که متولد ایروان بودند مسلمان شده بودند. رفتار این دوزن بگونه‌ای بود که بدرستی معلوم نبود چه می‌خواهند و مقصود واقعی خویش از بازگشت به ارمنستان را باز گونمیکردند. لذا، این نظر استوار وجود دارد که از سوی اللهیارخان آصف الدوله مأمور این کار شده بودند. اللهیارخان نه تنها شاه را تشویق به جنگ دیگر با روسیه کرده بود، بلکه بدلیل نارضائی از معاهده ترکمانچای [بدلیل تضمین سلطنت عباس میرزا] معتقد بود که تنها يك جنگ دیگر میتواند این لکه ننگ را پاک کند. شاید وی تصور میکرد که بروسومین جنگ با روسیه منجر به شکست و ليعهد و ارتش نمونه او میگردد چرا که مخالفان عباس میرزا، برغم دوشکست متوالی از روسیه، هنوز از ارتش عباس میرزا هراس داشتند.

این نظر شاید با توجه به آنچه که در جنگ با روسیه پیش آمد، بساورنکردنی بنظر آید. لکن، تحریکات اللهیارخان بیشتر جنبه شخصی و فردی داشت و از هدفهای مستقیم او نشأت میگرفت. هدف مستقیم اللهیارخان کنارگذاشتن عباس میرزا از مقام ولایتعهدی بود. اگر يك جنگ این منظوری را برآورده نکرده بود، و بالعکس معاهده ترکمانچای منزلت عباس میرزا را مستحکم تر نموده بود؛ در این صورت بایستی دیگری با روسیه درگیر میشد تا توطئه وی قرین کامیابی گردد.

حضور دوزن اللهیارخان در سفارت روسیه از لحاظ تبلیغاتی، عامل موثری در اجرای پناهندگی میرزا یعقوب بشمار میرفت. این دوزن متعلق به حرم يك شاهزاده و مسلمان بودند، و ادعا میشد که برخلاف میل شخصی خود در سفارت روسیه محبوس شده‌اند. میرزا مسیح مجتهد معروف آن زمان با صدور فتوایی، در واقع، در برابر برخی از مواد معاهده ترکمانچای [ماده ۱۵] قلم کرد. وی در فتوای خود گفت که تکلیف هر مسلمان است تا هم مذهب آن خود را از دست کافران نجات دهد، همانطور که این معاهده به يك قدرت مسیحی اجازه داده است تا اسرای مسیحی را از دست مسلمانان برهاند.

فتحعلیشاه با گرفتاری که در سال ۱۸۳۲ برای هنری ویلوك (Henry Willock) قرارداد بریتانیا فراهم کرد، و محمدشاه که موجب دردسر مك نیل (Mcneille) در ۱۸۳۷ شد، نشان دادند که به مصونیت سیاسی دیپلماتها احترام نمی‌گذارند. فتحعلیشاه ویلوك را تهدید به گردن زدن کرد و محمد شاه پيك سیاسی مك نیل را توقیف و اسنادش را ضبط کرد^{۳۷}. در این شرایط، پیش بینی‌های گریبایدوف از توطئه‌های اللهیارخان آصف‌الدوله کاملاً درست از کار درآمد و در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ [۱۲۴۴ هجری] بطرز ناخوشایندی تحقق یافت و کلیه اعضای سفارت روسیه، باستثنای يك نفر^{۳۸}، کشته شدند^{۳۹}.

برخی از نویسندگان روسیه [تزاری] آمادگی نابجایی در پذیرفتن کامل شایعات در ایران داشتند، و بویژه این شایعه که دولت انگلستان که نماینده آن با گریبایدوف دوستی نزدیکی داشت در ماجرای سفارت روسیه دست داشته است. در واقع، انگلستان نمی‌بایستی از این ماجرا خرسند باشد زیرا موجب تجدید مخاصمات ایران و روسیه می‌گردید و روسها می‌توانستند شمال ایران [آذربایجان] را تصرف کنند^{۴۰}. کنسول فرانسه در تبریز در گزارش خود به عنوان سفیر فرانسه در سن پترزبورگ^{۴۱} تلویحاً یادآور شده است که اگر يك دولت خارجی از قتل گریبایدوف سود برده باشد، این دولت احتمالاً عثمانی بوده است که در آن زمان با روسیه در جنگ بود و بی‌میل

نبود که ایران را در گیر جنگ دیگری باروسیه سازد. لکن، به نظر میرسد که نیازی نیست پای هیچ دولت خارجی را به جریان قتل گریبایدوف کشاند.

از آنجا که ایرانیان معتقد به احترام گذاردن به حیثیت میهمانان خود می باشند و از این بینش ظریف برخوردارند که خود را زیاد در برابر میهمان متعهد نسازند، لذا رویدادهای منجر به قتل خارجیانبندرت در ایران صورت گرفته و تنها در دو مورد پیش آمده است [قتل گریبایدوف - کشته شدن ماژورایمبری کنسول امریکا در زمان احمد شاه]. سوای مواردی که پای قبایل در میان بود [کشته شدن اتباع انگلیسی در دوران جنگ اول و در مناطق عشایری]، در سایر موارد این قتلها به تحریک رجال ایرانی صورت گرفت، لذا، احتمال زیادی دارد که گریبایدوف قربانی ناخشنودی رقبای شاهزاده عباس میرزا بر سر موضوع تضمین سلطنت وی در معاهده ترکمانچای گردید. طراحان این توطئه تصویری کردند که گریبایدوف جاسوس روسیه بوده و به ایران آمده است تا بر اجرای مقررات معاهده ترکمانچای نظارت کند و از این جهت، چندان در اشتباه نبودند. اشتباه اصلی آنان در این بود که تصور میکردند با کشتن یک نماینده خارجی موضوع سلطنت عباس میرزا منتفی میشود یا به سیاستهای درازمدت دولتهای خارجی پایان میدهد.

فتحعلیشاه از اجرای قتل گریبایدوف غرق حیرت شد ولی نتوانست مانع تجلی غیرت دینی مردم گردد. وقتی خبر کشته شدن گریبایدوف به شاه رسید، ترس و هراسی که به او دست داد دست کمی از نگرانی اش از نتایج این ماجرا نداشت. با این حال، نتایج قتل گریبایدوف آن چنان شدید نبود که وی تصور میکرد. میزان اضطراب فتحعلیشاه را نسبت به این رویداد میتوان از توجه زیاد وی به مالتسف (Maltsev) تنها بازمانده سفارت روسیه درک کرد. نکته شایان ذکر این است که شاه نیز مانند مجتهد بزرگ توجه زیادی به درمان مالتسف مبذول داشت، و این موضوع نشان میدهد که احساسات مراجع مذهبی برجسته نیز معطوف به اتخاذ رویه محتاطانه ای نسبت به روسیه بود. اقدامات فتحعلیشاه^{۴۲} سبب گردید که حکومت

روسیه شدت عمل بخرج ندهد و مرگ گریبایدوف موجب بروز جنگ دیگری بین ایران و روسیه نگردد.

حمله محمد شاه به هرات

تا سال ۱۸۳۷ [۱۲۵۳ هجری] که محمد شاه جانشین فتحعلیشاه قصد تصرف هرات را کرد، ایران هیچگونه برخورد نظامی با دول خارجی نداشت. مساجرای حمله به هرات نیز، مانند قتل گریبایدوف، نتیجه اوضاع و احوال ناشی از معاهده ترکمانچای بود. منتهی در این مورد انگلستان خصم ایران بشمار میرفت و روسها ایران را تشویق به حمله به هرات میکردند تا با اعزام نیرو و قوا بخشی از قلمرو خود را در اطراف دره زیبای هریرود، واقع در مرکز هرات، تصرف نماید که از مدتها قبل از زیر سلطه ایران خارج شده بود. حیات این دره بارور به مرکز هرات بستگی دارد که از طریق راههای جنوبی به شهرهای کابل و قندهار ختم شده و در پشت سر هند قرار دارد. بنابراین هرات نقطه‌ای بر روی نقشه جغرافیایی بود که از سوی مقامات انگلیسی در هند بدقت مراقبت میشد. بموجب ماده ۸ معاهده ترکمانچای، روسیه از حق آزادی کشتی رانی در دریای خزر و پیاده کردن نیرو در سواحل خزر برخوردار گردید^{۴۳}، این امتیازات روسها از مناطق نفوذی انگلستان بسیار دور بود و سوءظنی را در ذهن فعال انگلیسی‌ها بوجود نمی‌آورد. انگلستان بیشتر نگران ماده ۱۱ معاهده بود که بر اساس آن به روسیه حق تأسیس کنسولگریها و نمایندگیهای بازرگانی (که تعداد اعضای آن از ده نفر تجاوز نکند) را در هر نقطه از ایران داده بود. این موضوع در سال ۱۸۳۷ [۱۲۵۳ هجری] اهمیت یافت زیرا چنانچه ایران موفق به تصرف هرات میشد، امکان داشت که روسها نمایندگانی در این شهر گمارده و به هند بسیار نزدیک شوند. سوای این ملاحظات درازمدت، یک هیأت ایرانی که در سال ۱۸۰۲ به هند رفت، وجود افغانستان را به عنوان یک دولت مستقل برسمیت شناخت^{۴۴}. بنابراین، شاه، برغم اعتراضات انگلستان، در حمله به هرات پافشاری کرد و در نتیجه

روابط ایران و انگلیس قطع گردید و در ضمن به نماینده انگلیس هم [مک نیل] توهین شد.^{۴۵} در سال ۱۸۳۹، لرد پالمرستون (Palmerstone) [وزیر خارجه انگلستان] رسماً از پذیرفتن حسین خان [آجودانباشی] نماینده اعزامی ایران به لندن خودداری^{۴۶} کرد. اما سرانجام ایران دست از محاصره هرات برداشت [بر اثر تهدید نظامی انگلیس]. با این حال، توسعه طلبی روسها در آسیای مرکزی ادامه یافت. در حالیکه انگلستان می بایست به توهین های ایران^{۴۷} پاسخ گوید، لکن نتوانست برای مدت طولانی سفارت انگلیس در تهران را خالی نگاهدارد و روابط دو کشور از سال ۱۸۴۱ [در حدود سال ۱۲۵۶ هجری] از سر گرفته شد. در سال ۱۸۴۳ [۱۲۵۸ هجری] یک افسر انگلیسی را بنام جان فنوک ویلیامز (John . Fenwick . Williams) در کمسیون مشترک تعیین حدود ایران و عثمانی^{۴۸}، که به ابتکار روسیه بوجود آمده بود، در معیت لرد کرزن (Lord Curzon) نویسنده کتاب «دیدار از صومعه های شرق» رهسپار ارزروم کرد. این افسر که درجه سرهنگی داشت، بعداً لقب سر (Sir) گرفت.

توضیحات فصل سوم

۱- جانشینان تیمور که در فاصله سالهای ۹۱۱-۷۷۱ هجری برای ایران حکومت کردند، عبادت بودند از میرزا خلیل سلطان بن میرانشاه بن تیمور، میرزا شاهرخ بن تیمور میرزا الغ بیک بن شاهرخ، میرزا عبداللطیف بن السغ بیک، میرزا عبدالله بن ابراهیم بن شاهرخ، میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن شاهرخ، ابوسعید بن سلطان محمد بن میرانشاه، سلطان احمد بن ابوسعید، سلطان محمود بن ابوسعید و سلطان حسین بن بایقرا - مترجم

۲- کمال الدین بهزاد، در اواسط نیمه دوم قرن نهم هجری در هرات متولد شد و در همانجا نشو و نما یافت. اوایل زندگی این نقاش معروف بدرستی معلوم نیست، لکن بقول خواند میر در حبیب السیر «جناب استادى به یمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر بساین مرتبه ترقی نموده و سلطان حسین میرزا را به آنجناب التفات و عنایت بسیار بود، و پیوسته در ظل عواطف این پادشاه مرفه الحال و فارغ البال روزگار گذرانید و به وقور قابلیت به مراتب عالی صعود نمود...»

پس از مرگ سلطان حسین میرزا در سال ۹۱۱ هجری و نزاع بین دو فرزند او بر سر تاج و تخت (بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا)، سرزمین خراسان دچار آشفتگی شد و شیبک خان اوزبک ظهور کرد. شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۱۶ هجری پس از تصرف خراسان، هنرمندانی چون «بهزاد» و «میرک» و «قاسم علی» را از هرات به تبریز آورد. بهزاد نخستین نقاش ایرانی است که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران متروک ساخت و شیوه نقاشی خاص ایرانیان را بوجود آورد. بهزاد بریاست کتابخانه شاهی شاه اسمعیل رسید و در دوران شاه طهماسب نیز مورد احترام بود.

از شاگردان معروف وی، خواجه عبدالعزیز و استاد مظفر علی را باید نام برد.

بهزاد در سال ۹۸۲ هجری در تبریز وفات یافت و در باغ «شیخ کمال» در جنب مزار شیخ، به خاک سپرده شد. درین زمینه نگاه کنید به:

کارنامه بزرگان ایران، نشر اداره کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۰ صفحات ۱۱۱-۱۱۲

— مترجم

۳- مولانا عبدالرحمن جامی (۸۹۸-۸۱۷) شاعر و دانشمند و صوفی بزرگ قرن نهم هجری است. وی در «خرجرد» جام متولد شد و بواسطه ارادت به «شیخ احمد جام» و بنام زادگاهش، تخلص جامی را برگزید. در این زمینه نگاه کنید به:

کارنامه بزرگان ایران، صفحات ۲۸۰-۲۷۸ — مترجم

۴- فاصله هرات تا مرز کنونی ایران و افغانستان (تایباد) نزدیک به سیصد کیلومتر

است — مترجم

۵- مفهوم وزیر مختار (*Minister*) با دوران کنونی متفاوت است. در عرف سیاسی آن زمان به سفیر (*Ambassador*) اصطلاحاً وزیر مختار می گفتند، در حالی که اینک در عرف سیاسی جهان وزیر مختار (*Minister Counsellor*) به ارشدترین عضو سفارت پس از سفیر اطلاق میشود — مترجم

۶- بیلی فریزر (*Baillie Fraser*) مسافرت به کردستان و بین النهرین، لندن، ۱۸۴۰، جلد دوم، صفحه ۲۴۴ — نویسنده

۷- بر مبنای اسناد و مدارک معتبر تاریخی، انگلیسی ها، حتی، احتمالاً در کشتن قائم مقام نیز دست داشته اند، که به برخی از آنها اشاره میشود:

— وزیر مختار انگلیس پس از مرگ قائم مقام به محمد شاه گفته بود که: «... تردیدی نیست که اکنون همه طبقات از اینکه اعدام قائم مقام خلاص شده اند، دلشادند... من بعنوان خیر خواه ایران، صمیمانه آرزو مندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان بیرون رود...»

— سفیر انگلستان، طبق گزارشهای رسمی و خاطرات خویش، با همدستی گروهی از مخالفان قائم مقام، افترازدن علیه قائم مقام را آغاز کرد، و مهمترین افترا این بود که قائم مقام دست نشانده روسیه است و قصد کشتن شاه را در سر می پروراند.

— سفیر انگلیس در یک گزارش به وزارت خارجه خود مینویسد که «یک نفر در ایران هست که او را نمیتوان با پول خرید و او قائم مقام است» — نگاه کنید به:

دکتر فریدون آدمیت (به نقل از آسیای هفت سنگ باستانی پاریزی - صفحه ۳۳۵)

اسمعیل راثین: حقوق بگیران انگلیس در ایران، صفحات ۴۸-۴۴

اسناد وزارت خارجه انگلیس: گزارش مورخ ۱۶ دسامبر ۱۸۳۴ - مترجم

۸- علاوه بر تحریکات انگلیس، درخواست زمانشاه برای الحاق خراسان به قلمرو امیرکابل موجب حمله فتحعلیشاه به افغانستان در ۱۲۱۶ هجری شد. فتحعلیشاه با کمک نظامی به محمود و فیروز برادران زمانشاه، موفق به تصرف کابل و قندهار شد. زمان شاه دستگیر و کور گردید و محمود میرزا تحت حمایت ایران امیر افغانستان شد - مترجم

۹- معاهده ۱۲۱۶ هجری ایران و کمپانی هند شرقی که با دادن رشوه‌های کلان به دربار صورت گرفت دارای جهات سیاسی و تجارتي عمده‌ای بود. براساس این معاهده ایران متعهد گردید مادامی که زمانشاه افغان دست از حملات خود بایران برندارد، با او صلح نکند، فرانسویان را بایران راه ندهد، متقابلاً اگر ایران در معرض تهدید روسیه یا افغانستان قرار گرفت، برای ایران اسلحه تهیه نماید - مترجم

۱۰- ناپلئون پس از اینکه نتوانست از طریق ایران به هند حمله کند، با حمله به مصر کوشید راه‌های دریائی بزرگ را بروی انگلستان مسدود نماید - مترجم

۱۱- بموجب این معاهده ناپلئون تعهد کرد که در استرداد گرجستان بایران تلاش نماید و مبادرت به اعزام کارشناس نظامی و جنگ افزار بایران کند. متقابلاً ایران متعهد شد که افغانه را تحریک به حمله به هند نموده و در صورت عبور نیروهای فرانسه از خاک ایران به این نیرو اجازه عبور داده و بنادر و سواحل خلیج فارس را در اختیار نیروی دریائی فرانسه بگذارد - مترجم

۱۲- سر تیپ گاردان با اتفاق عده‌ای مهندس و کارشناس نظامی بایران آمدند و بریختن توپ در اصفهان و تعلیم سپاه ایران مشغول شدند. این موضوع جوش و خروشی در ایران پدید آورد و دولت را امیدوار کرد که میتواند با کمک فرانسه مجدداً گرجستان را تصرف کند - مترجم

۱۳- در سال ۱۸۰۷ (۱۲۲۲ هجری) لکساندر اول تزار روس در پی شکست‌های متعدد از فرانسه، در شهر تیلیست (در پروس شرقی) با ناپلئون دیدار کرد و قرارداد تیلیست را علیه انگلستان بست. در این قرارداد اشاره‌ای به دعاوی ایران بر گرجستان نشد و روسها بادت باز به تصرف ایروان و نخجوان دست زدند - مترجم

۱۴- گفته نویسنده ظاهراً اشتباه است زیرا زمانی که هیأت فرانسوی ایران را ترک میگفتند سرهارفورد جونز نماینده دربار لندن وارد ایران میشد. سرجان ملکم در فاصله زمانی گرمی روابط ایران و فرانسه چندبار تلاش کرد که بایران بیاید و نفوذ فرانسه را خنثی کند ولی موفق بدیدار شاه نشد. یکبار در تابستان سال ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) هجری بایران آمد ولی اجازه ملاقات نیافت و به هند بازگشت. وی فرمانروای کل هند را تشویق به تصرف خاړك و حمله بسواحل ایران کرد که بدلیل سازش روسیه و فرانسه موضوع این حمله متفی شد. سرهارفورد جونز سرکنسول انگلیس در بصره بود. وقتی جونز به شیراز رسید، گاردان هنوز سعی می کرد بین ایران و روسیه قرارداد مصالحه ببندد، لکن بدلیل آمدن جونز و بعنوان اعتراض از طهران خارج شد و روابط ایران و فرانسه موقتاً قطع گردید. بهر تقدیر، مسافرت گاردان بایران سودمند بود، زیرا حمله روسیه را بایران بمدت یکسال به تأخیر انداخت و وجود سربازان فرانسوی زمینه تشکیل ارتش مدرن را در ایران فراهم کرد - مترجم

۱۵- معاهده ۱۸۰۹ (۱۲۲۴) که به عهدنامه مجمل معروف است، بلافاصله پس از ورود سرهارفورد جونز و انجام مذاکرات بامیرزا شفیع صدراعظم بامضاء رسید. طبق این معاهده: بین ایران و انگلیس اتحاد همیشگی برقرار شد - کلیه قراردادهای ایران با دول دیگر اروپا (فرانسه) که حق عبور از خاک ایران را داشتند لغو گردید - انگلستان متعهد شد که در صورت حمله یک کشور اروپائی به ایران (فرانسه) اسلحه و مهمات بایران بدهد و سالانه مبلغ ۱۲۰ هزار تومان (معادل صد هزار لیره انگلیسی) بایران کمک نظامی کند - حاکمیت ایران را بر خلیج فارس برسمیت شناخت - مترجم

۱۶- سرجان ملکم نماینده کمپانی هند شرقی از ورود جونز دچار تکدر خاطر گردید در آن زمان سیاست خارجی انگلیس ایجاب می کرد که بجای استفاده از سرجان ملکم که چندین بار بدستور فتحعلیشاه مانع ورودش بایران شده بودند، دیپلمات حرفه ای مانند سرهارفورد جونز عهده دار روابط با ایران گردد. بهر حال این نفاق فکری بین وزارت خارجه انگلیس و فرمانروای کل هندوستان باقی ماند - مترجم

۱۷- منظور مسافرت میرزا ابوالحسن خسان شیرازی (ایلچی) بعنوان وزیر مختار ایران در لندن است که باتفاق جیمز موریه دبیر سفارت انگلیس در تهران راهی اروپا شد و چندی بعد باتفاق سرگودا و زلی وزیر مختار جدید انگلیس به تهران بازگشت - مترجم

۱۸- نویسنده تلویحاً بدین نکته اشاره می کند که روسیه و انگلیس بطور انفرادی و باتوافق کلی فشارهایی را بایران وارد ساختند تا منافع خود را حفظ و دولت مرکزی را

ضعیف نمایند. اگر روسیه تزاری، با بهره‌گیری از این ضعف زمینه جنگهای اول ایران و روس و معاهده گلستان را فراهم کرد، انگلستان نیز موفق به انعقاد معاهده ۱۸۱۲ (۱۲۲۵) هجری با ایران گردید که به عهدنامه مفصل معروف است بر طبق این عهدنامه، علاوه بر مفاد عهدنامه ۱۸۰۹ (معروف به مجمل) تدابیری جهت جلوگیری از توسعه نفوذ روسیه در ترکمنستان و حفظ بیشتر راه استراتژیک هندو دادن کمک مالی انگلستان به ایران (۲۰۰/۰۰۰ تومان) در صورتی که ایران مورد تجاوز روسیه قرار گیرد، منظور شده بود. مقامات ایرانی تا حدودی، به اتکاء این عهدنامه خود را گرفتار جنگ با روسیه کردند که منجر به امضای معاهده گلستان گردید. دولت انگلستان بعداً در سال ۱۸۱۴ (۱۲۲۸ هجری) جنبه‌های مثبت این معاهده (مالی) را نیز حذف و در آن تغییراتی بسود خود پدید آورد - مترجم

۱۹- موضوع جدا شدن هرات و قسمتی از سیستان و بلوچستان و ترکمنستان از قلمرو ایران در ادوار بعد، بخوبی نادرستی این نظریه را ثابت میکند - مترجم

۲۰- دست کم تا زمان سقوط بناپارت (۱۸۱۵) انگلیس و روسیه مایل به درگیری نظامی با یکدیگر در مناطق نفوذ خویش نبودند - مترجم

۲۱- در مورد علل جنگهای دوم ایران و روسیه که منجر به معاهده ترکمانچای گردید توجه به ملاحظات تاریخی زیر ضروری است:

الف - مبهم بودن مواد معاهده گلستان در زمینه تعیین خط مرزی ایران و روسیه، باین معنی که امضاء کنندگان معاهده تنها قید کرده بودند که هر چه را که روسها تا تاریخ امضای معاهده به تصرف خود در آورده‌اند در شمار قلمرو روسیه محسوب گردد. این ابهام سبب می‌شد که تکلیف بسیاری از اراضی سرحد (که مرتع احشام ایلات بود) روشن نشود.

ب - برخی از خوانین محلی مانند حسین خان قاجار بیگلربیگی حاکم ایروان برای فرار از پرداخت بدهی‌های مالیاتی به دولت مرکزی، دربار را به جنگ با روسیه ترغیب می‌کردند.

پ - ظلم روسها نسبت به مسلمانان قفقاز که موجب ارسال شکایات فراوان به نزد علمای مذهبی و دربار گردید.

ت - اصولاً علمای مذهبی ایران که بر اساس اصول اسلامی سلطه کفار بر مسلمانان ایران را نمی‌توانستند پذیرا شوند و ظلم روسها در حق مسلمانان قفقاز، بر شدت امر می‌افزود طبعاً خواستار جنگ با روسیه و رفع ظلم از مسلمانان قفقاز بودند و از اینرو فرمان جهاد دادند.

ث - فعالیت‌های اللهیارخان آصف‌الدوله که رقیب عباس میرزا بشمار میرفت.
ج - دولت روسیه در این زمان خواستار صلح با ایران بود، در حالی که انگلستان دیپلماسی آلوده کردن روسیه در جنگ دیگری با ایران را دنبال می‌کرد. هدف انگلستان این بود که برای دور کردن روسها از مسأله عثمانی، برای ایجاد جنگ ایران و روسیه تحریکاتی را انجام دهند (بر اساس مدارك وزارت خارجه روسیه در آن زمان).
در این زمینه نگاه کنید به:

عباس اقبال: تاریخ مفصل ایران، صفحات ۷۹۲ - ۷۹۰
فتح‌الله عبدالله‌یف: گوشه‌ای از تاریخ ایران، ترجمه غلامحسین متین، تهران، انتشارات ستاره، صفحات ۱۴۲ - ۱۳۵ - مترجم

۲۲ - عبدالله‌یف مورخ روسی در این زمینه مطالب جالب و نسبتاً مستندی را ارائه میدهد. نگاه کنید به:

فتح‌الله عبدالله‌یف، همان منبع، صفحات ۱۴۸ - ۱۴۱ - مترجم

۲۳ - دفاع از تبریز در مدت جنگ بعهد آصف‌الدوله بود که بجای جنگیدن، تسلیم روسها شد. معروف است که اللهیارخان آصف‌الدوله باندازه‌ای به مردم ظلم کرده بود که که اهالی تبریز از ورود نیروهای روسی به تبریز استقبال کردند - مترجم

۲۴ - اشاره نویسنده به اشغال تبریز از سوی روسها در دوران جنگ اول جهانی و درغائله ۱۳۲۴ شمسی آذربایجان است - مترجم

۲۵ - به سند ضمیمه کتاب مراجعه شود - مترجم

۲۶ - به سند ضمیمه کتاب مراجعه شود - مترجم

۲۷ - معاهده ترکمانچای بامیانجی گری انگلیس امضاء شد - مترجم

۲۸ - مساعی جمیله (*Good offices* به زبان انگلیسی) به معنای تلاشهای دوستانه سیاسی برای حل و فصل يك موضوع است - مترجم

۲۹ - هنری الیس وزیر مختار انگلیس که جانشین سرگوراوزلی شد - مترجم

۳۰ - به بخش اسناد ضمیمه کتاب مراجعه شود - مترجم

۳۱ - تغییراتی که در معاهده ۱۸۱۴ (۱۲۲۸ هجری) در مواد ۲ و ۳ معاهده ۱۸۱۲

از سوی انگلیس صورت گرفت دوهدف کلی داشت: در صورت حمله ایران به روسیه، متحمل خرجی نشوند - در صورت حمله روسیه بایران مرجعی برای جلوگیری از نفوذ روسیه در ایران داشته باشند - مترجم

۳۲- ماده ۷ معاهده ترکمانچای - مترجم

۳۳- لئونارد بیندر: تحول سیاسی در جامعه در حال تغییر ایران، کالیفرنیا، ۱۹۶۲ - نویسنده

۳۴- مقالاتی از مجموعه مقالات اسلاوی، دوره ۵، ۱۹۵۴ و دوره ۸، ۱۹۵۸ و بررسی اسلاو در اروپای شرقی، قسمت ۱، ۱۹۶۱ - نویسنده

۳۵- ماده ۱۵ معاهده ترکمانچای - مترجم

۳۶- منظور شاهزاده ظل السلطان است که بامرگ فتحعلیشاه برای خود سکه بنامهای «عادلشاه» و «علیشاه» زد - مترجم

۳۷- هنری ویلوك در فاصله سالهای ۱۸۲۶-۱۸۱۶، و پس از امضای معاهده ۱۸۱۴ در ایران سمت کارداری سفارت انگلیس را داشت. در این دوران سیاست انگلیس نسبت بایران تغییر کرد، باین معنی که آن دولت مایل بود ضمن جلوگیری از نفوذ روسیه در ایران كمك مالی هم بایران نکند. فتحعلیشاه که از جریان واقعی این سیاست آگاه نبود، همه تقصیرها را متوجه ویلوك و کارشکنیهای او میدانست. بساین جهت درخواست عزل ویلوك را از دولت انگلستان خواست. دولت انگلیس هم که زیانی در این رهگذر نمیدید باین درخواست موافقت کرد. مك نیل در جریان جنگهای هرات در زمان محمدشاه اطلاعات محرمانه ای را از طریق پيك سیاسی خود برای نیروهای انگلیسی در افغانستان می فرستاد و لذا بدستور محمدشاه پيك اودستگیر و اسنادش ضبط گردید - مترجم

۳۸- این شخص مالتسف (Maltsev) بود که در جریان این حادثه زخمی شده بود - مترجم

۳۹- شادروان عباس اقبال تعداد کشته شدگان سفارت روسیه را ۸۰ نفر ذکر کرده است، ولی رقم تفکیکی کارمندان ایرانی و روسی آن نیامده است. «گرانیت واتسون» در تاریخ قاجاریه، تعداد اتباع روس را که بقتل رسیدند سی و پنج نفر شامل: ادلونگک دبیر دوم سفارت، پزشك سفارت، منشی ایرانی يك شاهزاده گرجی، يك افسر، یازده قزاق، يك

مستخدم اروپائی و چند ارمنی و گرجی می‌داند در این زمینه نگاه کنید به:
 گرانث واتسون: تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه وحید سازندران، تهران
 کتابهای سیمرغ، صفحه ۲۳۸.
 عباس اقبال: تاریخ مفصل ایران، صفحه ۸۰۱

۴۰- عبدالله یف به نقل از نویسندگان دوره تزاری انگلستان رامسئول قتل گریبایدوف
 می‌داند. نگاه کنید به:

فتح‌الله عبدالله یف: همان منبع، صفحات ۲۱۸-۲۱۴ - مترجم

۴۱- در آن زمان فرانسه در ایران سفارت نداشت و با اصطلاح سفارت فرانسه در سن
 پترزبورگ در تهران آکر دیته بود. نام کنونی سن پترزبورگ «لنین گراد» است - مترجم

۴۲- اقدامات فتحعلیشاه در این زمینه عبارت بود از:

- شاهزاده خسرو میرزا را به همراهی محمد تقی خان امیر نظام (امیر کبیر) برای عذر
 خواهی به نزد امپراتور روسیه فرستاد.

- طی نامه‌ای بعنوان تزار روس مراتب تأسف خویش را اعلام کرد:

«... خدای عالم که به هر دوازده نهمانی عالم است، گواهی دارد که این اخلاص‌مند از
 درون دل راضی بر آن بود که خود با تمامی اخوان و اخلاف در امثال این فتنه و بلا به ائتلاف
 برسد و بدین‌سامی چنین، برای این دولت نماید. و همچنین همگی اولیای دولت و اعیان و
 معارف این مملکت امروز از این واقعه هایل و در غم و ماتمند، و شاهنشاه و الاجاه ممالک
 ایران در معرض هزار اندیشه و غم می‌باشد... اهل ایران، صغیر و کبیر، و عالی و دانی، بالتمام
 تلخی خصوصیت و شیرینی محبت آن دولت را چند بار چشیده و آزموده‌اند. به ذات پاک خدای
 جهان و تاج و تخت میمون پادشاهان سوگند که این کار زشت و کردار بد بجز فتنه جهان و
 عوام هیچ مأخذ و منشاء نداشته...»

- تبعید میرزا مسیح مجتهد به عتبات بدرخواست تزار روس. چون در این زمان روسیه
 گرفتار جنگ با عثمانی و مسائل بالکان بود، لذا از در مسالمت با ایران درآمد - مترجم

۴۳- طبق ماده ۸ معاهده مزبور روسها حق آزادی کشتی رانی در دریای خزر و
 فرود آمدن در سواحل آنرا بدست آوردند. و اجمع به ناوهای جنگی، ناوهای که امتیاز
 انحصاری رفت و آمد در دریای خزر را از پیش دارا بودند، کماکان این حق برای شان
 شناخته شد. این موضوع در قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی تا حدود زیادی بسود ایران
 تعدیل شد - مترجم

۴۴- منظور معاهده ۱۲۱۹ هجری ایران با حکومت هند شرقی است. براساس متون معتبر فارسی، دولت ایران هیچگونه شناسائی رسمی از استقلال افغانستان در این معاهده نداشته است، و بهمین دلیل بارها و بارها برای مطیع کردن امرای کابل به هرات لشکر کشید - مترجم

۴۵- اشاره به متهم کردن ملک نیل به جاسوسی در جنگ هرات است - مترجم

۴۶- نگاه کنید به:

سفرنامه میرزا حسین خان آجودانباشی، چاپ امیر کبیر - مترجم

۴۷- منظور جو و محیط مخالف انگلیس بود که در بین ایرانیان پس از جنگ هرات بوجود آمده بود و انگلیسی ها آنرا «توهین» به خود تلقی میکردند - مترجم

۴۸- با توجه به اختلافات مرزی ایران و عثمانی، بویژه پس از اجرای حمله محمد شاه به هرات، در سال ۱۲۵۸ هجری کمیسیون مرزی مشترک ایران و عثمانی در ارزروم تشکیل گردید و نمایندگان انگلستان و روسیه نیز در این کمیسیون عضویت داشتند. نماینده ایران در این کمیسیون میرزا تقی خان امیر کبیر بود که توانست در سال ۱۲۶۲ معاهده دوم ارزروم را با کامیابی و بسود ایران، بامضاء برساند - مترجم

فصل چهارم

میراث ناصرالدین شاه

تحلیل عملکرد صدارت حاجی میرزا آغاسی

همانگونه که یکی از مورخین دوره قاجاریه میگوید، هر چند که حاجی میرزا آغاسی صدراعظم محمدشاه در کار مملکت داری از کمترین احترام در بین ایرانیان برخوردار بود و شایسته اعتقاد خاصی نبود که خود در باره خدمات خویش داشت، لکن توانست به قدر کفایت مانع تجزیه ایران، خواه بصورت ایجاد قلمرو مستقل شاهزادگان [قاجار] یا تیول روسیه در آسیا و تیول انگلیس در هند گردد. این صدراعظم، بر غم خوی درویشی و ضوofi گریش، خیلی زود دریافت که اشرافزادگان ایران در دهه ۱۸۴۰ [۱۲۶۰ - ۱۲۵۰ هجری] میتوانند از طریق ایجاد تماسهای شخصی و مجدد با نمایندگان دولتهای همسایه منتفع شوند. سیاست روسیه و انگلیس در ایران در بر گیرنده ملاحظات بازرگانی، و نیز اهداف سیاسی بود. میرزا آغاسی مانند بسیاری از افراد هم طبقه خود تصور میکرد که در عصر جدید توسعه املاک و مستغلات، صرفاً بعنوان وسیله سودمند تأمین مواد غذائی مورد نیاز مالکان غایب از ملک و افراد خانواده آنان که کاخ نشین شده بودند، دیگر نمیتواند سودبخش باشد و نیز از لحاظ ذخیره سازی نیروی انسانی [روستاها] در هنگام جنگهای داخلی دیگر

بکار نمی‌آید؛ در حالیکه در مقاطع زمانی ناامن‌تر، می‌توانستند از وجود این نیروی انسانی بهره گیرند. امنیت و استقراری که آغامحمدخان قاجار در ایران بوجود آورد، پس از مرگ وی، بطور کامل از میان رفت، و تلاش‌های روسیه و انگلیس در جهت جلوگیری از بروز يك ازم پاشیدگی داخلی شدید در کشور، مؤثر افتاد. بعلاوه، مشغله‌های جدید اشراف که عبارت بود از ایجاد تماس با دولتهای خارجی، از بروز جنگهای داخلی جلوگیری کرد.

یکی از نتایج علاقه روسها به خرید محصولات شمال ایران و فعالیت‌های بازرگانی انگلستان در جنوب کشور این بود که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه بتدریج از نفوذ زمین‌داران بزرگ بعنوان حامیان متنفذ نظام پدرسالاری یا داشتن اختیارات مطلق در نظام ارضی کشور، و نیز بلحاظ ایجاد توازن در داخل ایران، کاسته گردید، و بصورت سودطلبان بزرگی درآمدند که به فروش محصولات صادراتی کشاورزی مانند پنبه، تریاک، ابریشم و خشکبار در بازارهای خارجی مبادرت کردند.

این تحول از طرحهای حاجی میرزا آغاسی برای توسعه برخی از ممرهای درآمد داخلی دولت نشأت میگرفت. میرزا آغاسی کشت درخت توت برای پرورش کرم ابریشم را رونق داد. طرح برگردانیدن رودخانه کرج به تهران جهت تأمین آب مصرفی پایتخت را برنامه‌ریزی کرد، و هنوز هم رودخانه کرج همین نقش را بعهده دارد. اقدامات حاجی میرزا آغاسی بر مبنای يك ادراك زیرکانه اشرافی قرار داشت که معتقد بودند زمان آن فرا رسیده است تا برای ثروتمند شدن شخصی بایستی از امکاناتی که از راه تماسهای جدید با خارجیان پدید می‌آید، بهره‌گیری کنند. بی‌علاقگی مردم به این نقشه حاجی میرزا آغاسی، بدون شك، تا حدودی ناشی از ادراك زیرکانه مردم بود که معتقد بودند مقصود از جبهه‌گیری جدید اقتصادی کشور در دوران صدارت عظمی حاجی میرزا آغاسی ثروتمند کردن مردم نبوده و تنها بدین منظور صورت می‌گیرد تا اشرافیت آزمند را نیرومندتر سازد؛ در

حالی که کشاورزان در شرایطی زندگی میکردند که کمی بهتر از بردگی بود. محمد شاه در اواخر تابستان سال ۱۸۴۸ [شب ششم شوال ۱۲۶۴] در [تهران در قصر جدید خود در غرب تجریش] در گذشت. وزیر مختار انگلیس سرهنگ فارانت (Farrant) و وزیر مختار روسیه پرنس دالگورکی (Dolgorouky) مراقب بودند تا از هر نابسامانی عمده جلوگیری کنند.

ناصرالدین میرزا، وارث بدون چون و چرای محمد شاه، در تبریز بود لکن ملکه مادر [مهد علیا] در کاخ سلطنتی با استواری به اداره امور کشور می پرداخت.^۲ گروهی از اشراف که برای انجام مذاکرات مخفی خود سفارت انگلیس را انتخاب کرده بودند، مبادرت به تأسیس شورای موقت نیابت سلطنت نمودند. با این حال، نابسامانی‌هایی هم در پایتخت و هم در مراکز ایالات بروز کرد. در مراکز ایالات، مردم مترصد بودند تا با استفاده از این موقعیت خود را از دست حکمرانان [ظالم] نجات دهند. در پایتخت، تظاهراتی علیه حاجی میرزا آغاسی منفور صورت گرفت. دودسته از درباریان بوجود آمد: دسته اول رجال آذربایجانی بودند، و طرفداران اللهیارخان آصف‌الدوله که در تبعید بسر میبرد دسته دوم را تشکیل میدادند. این دودسته بایکدیگر متحد شده و بر کناری حاجی میرزا آغاسی را شرط سلطنت شاه جدید دانستند. حاجی میرزا آغاسی با عده‌ای نظامی به ارك تهران رفت، اما کوته زمانی بعد مجبور به فرار شد.^۳ در مدت چند روز بحرانی، سفارتخانه‌های انگلیس و روسیه با هم آهنگی یکدیگر سلطنت شاه جدید و ۱۶ ساله را تضمین کردند، و سرانجام پادشاه جوان در پرتو کفایت میرزا تقی خان [امیر کبیر] وارد تهران شد. [۲۱ ذی القعدة ۱۲۶۴]^۴.

دوران صدارت امیر کبیر

میرزا تقی خان، پس از ورود ناصرالدین شاه به تهران، لقب امیر نظام یا فرمانده کل قشون^۵ را از شاه دریافت کرد. وی این لقب را بر عنوان صدراعظمی ترجیح میداد. او فرزند يك آشپز [کر بلایی قربان] بود که بعدها سمت مباشر قائم مقام فراهانی

را بدست آورد^۶. ناظران خارجی معاصر که برای این موضوع اهمیت زیادی قایل هستند، به اصل و تبار «مردمی» امیر کبیر اشاره کرده، و به این ترتیب مفاهیم اجتماعی اروپای غربی را به ایران دوره قاجاریه تسری میدهند^۷. این تسری محدود به ملاحظات غربی‌ها نبوده، بلکه برخی از طبقات برگزیده [رجال و درباریان] ایران نیز که از طریق مسافرت خارجیان به ایران و بالعکس با مفاهیم غربی آشنا شده‌اند، همین نظر را دارند. لکن بایستی گفت که در ساختار اجتماعی ایران مسلمان، نظام طبقاتی وجود نداشته و با این مفهوم بیگانه‌اند^۸.

یکی از ویژگی‌های جامعه اسلامی پویایی آن می‌باشد. بخصوص در آرمان اجتماعی تشیع، اصل و نسب در مقایسه با لیاقت و قابلیت مسلمان ارزشی ندارد. يك مسلمان زیرك می‌تواند به بالاترین مقامهای مذهبی صعود کند، که در واقع از قدرت مردم نشأت می‌گیرد. قسمت اعظم نفوذ روحانیون ریشه مردمی داشت زیرا میتوانستند ادعا کنند، و هنوز هم مدعی هستند، که تماسهای نزدیک با مردم داشته و لذا قادرند واکنش‌های آنانرا ارزیابی نمایند.

اگرچه میرزا تقی خان یک روحانی نبود، اما در رسیدن وی به مقام صدارت عظمی از شغل آشپزی، در تاریخ سلسله‌های ایرانی و تاریخ سیاسی ایران موارد مشابه وجود دارد. اگر همانگونه که گرانت واتسون میگوید^۹، مخالفت ملکه مادر [مهدعلیا] با امیر کبیر بخاطر «اصل و تبار مردمی» او باشد، پس باید قبول کرد که طرز تفکر اروپایی [درباره نظام طبقاتی] به طرز حیرت‌آوری در اذهان ایرانیان رخنه کرده بود. احتمال بیشتری دارد که مخالفت ملکه مادر با امیر کبیر ناشی از اقتدار زیاد او و شور و شوقش در انجام اصلاحات بوده است^{۱۰}.

دودمان سیاسی امیر کبیر به مراتب مهم‌تر از اصل و نسب او می‌باشد، هر چند که میتوان انتظار داشت فرزند یک مباشر که خانه مردمی چون قائم مقام را بطرز رضایت بخشی اداره میکرد، طبعاً می‌بایستی دارای شم‌قوی اداره امور باشد. میرزا تقی خان دست پرورده قائم مقام بود، و وقتی به قدرت رسید راه وی را ادامه داد.

برای انجام این منظور می‌بایست ذهن یک سلطان مستبد را مساعد سازد تا دست کم از اقدامات وزیرش حمایت نماید، درست همان گونه که قائم مقام در ذهن عباس میرزا اثر کرد و کوشید تا پس از مرگ عباس میرزا، محمد شاه را زیر نفوذ خود در آورد ولی پیشرفت کمی نصیب او شد. سرنوشت هر دو صدر اعظم نشانگر این است که نفوذ کردن در شاه تا چه اندازه دشوار و خطرناک می‌باشد، زیرا قائم مقام پس از به سلطنت رسیدن محمد شاه و امیر کبیر پس از به قدرت رسیدن ناصرالدین شاه مدت زیادی زنده نماندند. بخت بد امیر کبیر این بود که نتوانست اعتماد ملکه مادر [مهد علیا] را جلب کند. چون او تنها وزیری نبود که گرفتار عزل و مرگ گردید، لذا اولین کسی هم نبود که در جلب نظر موافق حرم شاه کامیاب نشد.

در هنگام به قدرت رسیدن ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان امیر کبیر جای حاجی میرزا آغاسی را گرفت. به این جهت دربار ملکه مادر [مهد علیا] به صورت نقطه تجمع افرادی از طبقه برگزیده درآمد که نه تنها با اداره امور کشور توسط حاجی میرزا آغاسی مخالف بودند، بلکه به هیچ وجه از صدارت امیر کبیر نیز خشنود نبودند. البته، اوضاع آشفته کشور در آن زمان در وهله اول به آنها اجازه مخالفت با امیر کبیر را نمی‌داد؛ هر کس گرفتار حفظ جان و مال خود بود و به انتظار حوادث نشسته بود تا توطئه‌ها از حرف‌های درگوشی به عمل برسد. کاملاً به جا بود که به امیر کبیر فرصت داده شود پیش از سقوط از اریکه قدرت به ثبات کشور همت گمارد و خزانه دولت را که خالی شده بود از نو پر کند.

میرزا تقی خان با کسری شدید بودجه روبرو شد که ناشی از بذل و بخشش‌های بی‌رویه میرزا آغاسی به مشتی مفت خور ناشایست بود: دادن حواله‌ها، دادن مستمری و تفویض وجه به افراد مختلف صورت می‌گرفت. میرزا آغاسی عادت داشت که امریه‌هایی به مأمورین محلی و مالیاتی در باب وصول مالیات صادر کند، اما توقع اجرای دستورات خود را نداشت. به همین جهت، بسیاری از براتها و حواله‌ها نکول شده بودند. شاید هرگز قصد وصول آنها را نداشت و مقصودش از صدور این حواله‌ها

ساکت کردن فرمانداران بود. بدین ترتیب، صدراعظم جدید دریافت که علاوه بر خالی بودن خزانه دولت، دربار نیز مقدار زیادی بدهکار است. بسا توجه به اینکه یکی از هدفهای بزرگ میرزا تقی خان حفظ و تحکیم حیثیت کشور بود، لذا به پرداخت حواله‌های بستانکاران از شاه پرداخت، تقریباً در همان زمان، ناگزیر شد هزینه سرکوب کردن بلوا و شورش در خراسان را هم متحمل شود. در مشهد، فرزند اللهیارخان آصف‌الدوله [حسن سالار] یک جنگ تمام عیار علیه حکومت مرکزی به راه انداخته بود. اللهیارخان آصف‌الدوله که قبلاً باموضوع شرکت وی در ماجرای گریبایدوف آشنا شدیم، به حکمرانی استان زرخیز خراسان منصوب شده بود. وی درخواست برکناری نایب‌التولیه آستان قدس رضوی را میکرد. در استان خراسان علاوه بر حکمران، یک مقام عالی رتبه دولتی به نام نایب‌التولیه آستان قدس وجود داشت که از سوی شاه منصوب گردیده و مسئولیت اداره حرم [مطهر] و درآمدهای مالی آنرا در مشهد بعهده داشت. این مقام هنوز هم از اهمیت بسیار برخوردار است، و نایب‌التولیه از طرف شاه [سابق] تعیین میگردد. اللهیارخان در نظر داشت که این مقام را برای یکی از افراد خانواده خود بدست آورد و به این ترتیب بتواند بابهره‌گیری از عواید حرم از پایتخت بی‌نیاز شود. این موضوع سبب شد که محمد شاه او را تبعید کند و امیر کبیر در اولین روزهای صدارت خود با وظیفه خطیر دفع فتنه سالار روبرو گردید.

سرانجام امیر کبیر به غائله خراسان پایان داد^{۱۱} لکن نابسامانی ناشی از تجاوزات ترکمن‌ها در اطراف خراسان و مرزهای شمالی آن ادامه یافت. غائله خراسان به ترکمن‌ها فرصت داد تا نه تنها با یایغان خراسان همداستان شوند، بلکه برای راهزنی و سرقت حتی گاهی اوقات تا منتهی‌الیه جنوب و نزدیکی اصفهان بروند. ترکمن‌ها به دزدیدن احشام و ربودن مردان و زنان پرداخته و آنها را در بازار برده خویه بفروش می‌رساندند. وقتی که ناصرالدین شاه نماینده‌ای را به نزد خان خویه فرستاد تا به این تهاجمات و دزدیها اعتراض کند، خان خویه پاسخ داد که چون ترکمن‌ها و سایر مردم

آسیای مرکزی سنی هستند لذا نگاه داشتن بردگان و غلامان شیعه منع شرعی ندارد. در سال ۱۸۸۰ [۱۲۹۶ هجری] که روسها به سرکوب کردن ترکمنها در مرز ایران و ترکستان مشغول شدند برای همیشه به این حملات خاتمه داده شد. در سالهای قبل از آن، تجاوزات ترکمنها به حدی رسیده بود که حتی خود ناصرالدین شاه جرأت نداشت بدون تحمل خطرات از تهران به مشهد برود^{۱۲}.

امیر کبیر راه قائم مقام را در پالایش زبان اداری ایران دنبال کرد، و از جمله به حذف عناوین والقب در مکاتبات اداری پرداخت که به طرز هنرمندانه و مسجع و زیبایی بکار میرفت^{۱۳}. امیر کبیر با این کار فصل جدیدی را در تاریخ تحول ادبیات جدید و معاصر ایران گشود. اگر امیر کبیر مدت بیشتری زنده میماند تا به اصلاحات خود ادامه دهد، روند نوگرایی ایران بدون شك زودتر به ثمر میرسید و برشالوده استوارتری از آنچه که بود قرار میگرفت. امیر کبیر در جلسات کمیسیون مشترك مرزی ایران و عثمانی که در سال ۱۸۴۲ (از ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۲ هجری) برای رسیدگی به مشکلات مرزی ایران و عثمانی در شهر ارزروم تشکیل شد، حضور داشت. وی در مدت اقامت خود در عثمانی از تنظیمات^{۱۴} دولت عثمانی آگاه شد که در بین کشور-های اسلامی آن دوران علمی-تسرین تلاشها جهت اصلاح کشور بشمار میرفت. همچنین میرزا تقی خان باتفاق شاهزاده خسرو میرزا، به عنوان نماینده ویژه ایران جهت اظهار تسلیم به تزار روس به مناسبت کشته شدن گریبایدوف، به سن پترزبورگ رفت و طی این سفر نیاز به اصلاح کشور (صنعتی کردن) را در اندیشه خود پروراند، در حالی که طی مسافرت به عثمانی دریافت که امکان اصلاح يك دولت شرقی و اسلامی وجود دارد.

ما قبلاً به برخی از نتایج سوء افزایش تماس با خارجیان اشاره کردیم. با این حال، ایجاد روابط جدید با دنیای خارج عاری از فایده نبوده است. يك نتیجه بسیار مهم آن، بیداری معنوی ایرانیان بود. مثلاً، دولت هند به استخدام ایرانیان برای آموختن تلفظ درست زبان فارسی به افسران انگلیسی مبادرت کرد تا فارسی را

بالهجه درست حرف بزنند. کارمندان هندی که به آموزش زبان فارسی در هند مشغول بودند، لهجه فارسی بدی داشتند که بی شباهت به لهجه بوستونی زبان انگلیسی در مقایسه با انگلیسی رایج در بریتانیا نبود. تجارت بین جنوب ایران و هند روبه افزایش گذارد و جوانان ایرانی، بخصوص فرزندان بازرگانان یا اشراف در استانهای جنوبی کشور، برای تحصیلات عالیه به هند اعزام شدند. به این ترتیب، يك رابطه معنوی و بازرگانی بین هند که سرزمین بزرگی در شرق ایران بود و زیر سلطه غرب (بریتانیا) قرار داشت، با ایران که سالیان دراز و به طور کامل با جهان خارج ارتباطی نداشت، پدید آمد و شکوفا گردید. روابطی از این نوع بود که موجب تسریع در «بیداری» ایرانیان گردید. در جریان سده نوزدهم میلادی، بازرگانان ایرانی به شرق نزدیک (خاورمیانه) و نیز هند سفر کردند و این بازرگانان مردمی بودند دارای درایت سریع و فرهنگ، و وطن دوست. درسهایی که آنها از آشناسان با شهرهایی مانند استانبول، قلیس، ساکو، باطوم، اودسا، بمبئی و کلکته گرفتند اثرات عمیقی در رویدادهای ایران به جای نهاد.

میرزا تقی خان با بازرگانان دوستی داشت. وی بازار بزرگ تهران را ساخت و به رشد طبقه بازرگان کمک کرد. تفاوت این طبقه با طبقه برگزیده در این بود که بازرگانان اساس کار خود را در ستکاری فردی، داشتن يك ارزیابی درست از رویداد-های جهان و بدست آوردن درآمد کافی قرار دادند؛ در حالیکه مبنای طبقه برگزیده امتیازات موروثی، اجحاف در حق مردم، تحریکات در دربار کوچک و جاهل ایران، فریب کاری و خیانت بود. هنگامی که میرزا تقی خان از صدارت عظمی برکنار شد [بیستم محرم ۱۲۶۸]، سه طبقه سیاسی و اجتماعی بالقوه فعال در ایران وجود داشتند. طبقه اول را اشراف جاهل لکن نیرومند تشکیل میدادند. بازرگانان که بآدنیا در تماس بودند و بدلیل تجارت خارجی ثروتمند شده بودند طبقه دوم را تشکیل میدادند. طبقه سوم از روحانیون تشکیل میشد. در رأس این طبقات پادشاه و دربار او قرار داشت. میرزا تقی خان موفق شد ارتش نوینی ایجاد نماید، و مهمتر از آن،

سربازان اطمینان یافتند که حقوق خود را دریافت خواهند کرد. میرزا تقی خان برطغیانهای داخلی غلبه کرد، سلطنت را استحکام بخشید، قبایل را به طور معقولی اسکان داد و تنها در دوران آشفتگی کشور بود که قبایل سر به طغیان برمیداشتند.

مخالفت برخی از طبقات مذهبی با امیر کبیر یکی از دلایل عمده سقوط وی بشمار میرود. امیر کبیر در وهله اول و بیش از همه، بسایجاد هر اوضاع و احوالی که منجر به تضعیف قدرت کشور شود مخالفت می کرد و بر مبنای این سیاست زیر بار هیچ گونه مداخله در امور سیاسی نمی رفت^{۱۵}. بعلاوه، امیر کبیر به از میان بردن اعمال نفوذ سفارتخانه های خارجی، بویژه انگلیس و روسیه، پرداخت. این سفارتخانه ها برای برخی از رجال و افراد سرشناس ایران بصورت مرکز قانونی پناهنده شدن در آمده بود. هر گروه باتوجه به اینکه کدام سفارتخانه بیشتر می تواند منافع آنان را تأمین کند بدان سفارتخانه روی می آوردند. تلاش امیر کبیر متوجه این موضوع بود که روشن سازد این نوع اتکاء کردن بر خارجیان مغایر با منافع کشور بوده و تشویق خارجیان به این کار را در واقع نوعی توهین به حاکمیت ایران میدانست. لذا، کوشید «توسل جستن به خارجیان» را بصورت یک رویه غیر متعارف در آورد، و حتی الامکان در برابر درخواستهای آنان ایستادگی کرد. اما، به روسها اجازه داد تا یک پایگاه دریائی در جزیره آشوراده، (در منتهی الیه جنوب شرقی دریای خزر) داشته باشند. البته هدف امیر کبیر از این کار آزاد کردن ساحل خزر از وجود ترکمن ها بود و نه اینکه از خشم روسها واهمه داشته باشد. باین طریق سفینه های بازرگانی روسیه می توانستند به حمل و نقل کالا به ایران پرداخته و به تجارت با شمال ایران دست یابند^{۱۶}.

امیر کبیر و مشکل فتنه باب

ارتداد مذهبی معروف به «بابی گری» در شمار مشکلاتی بود که امیر کبیر ناگزیر شد با آن دست و پنجه نرم کند. بنیانگذار این فرقه سید علی محمد باب نام

داشت که در سال ۱۸۱۹ [۱۲۳۴ هجری] در شیراز در يك خانواده بازرگان بدنیا آمد. سید محمد علی خود را باب یا واسطه بین مردم و مهدی موعود اعلام کرد. حتی از این هم فراتر رفت و ادعا کرد که مبشر دین جدیدی است که تعالیم دینی گذشته را نسخ می کند.^{۱۷}

ریشه مهدویت و آرزوی ظهور مهدی موعود را بایستی در اندیشه‌های مذهبی و اولیه ایرانیان در موضوع اهریمن و شکست غائی او از اهورمزدا دانست.^{۱۸} احمد کسروی در کتاب کوچکی بنام «بهائی گری»^{۱۹}، بی آنکه وارد جزئیات شود، ادعا می کند که ایرانیان باستان به اهریمن معتقد بودند و همه بدیهار را به او نسبت می دادند. همچنین معتقد بودند که يك ناجی از دودمان زرتشت بنام «سوشیانت» ظهور خواهد کرد و با کشتن اهریمن، جهان را از شر و بدیها نجات خواهد داد.^{۲۰}

انتظار ظهور مهدی موعود برای استقرار حق و عدالت در جهان و انتظام امور گیتی، یکی از اصول عقاید عمده مذهب تشیع در ایران می باشد.^{۲۱} در دوره فتحعلیشاه، يك فقیه معترض شیعه بنام شیخ احمد احسائی نظریه مهدویت و امامت را بگونه دیگری تفسیر کرد. وی معتقد بود که همه امامان خلیفه منحصر بفرد خداوند در روی زمین بوده و جهان از طریق آنان اداره می شود. هدف عمده تعالیم شیخیه این بود که اعتقاد به مهدویت را در يك قالب فلسفی قرار دهد. همانگونه که در پیش گفته شد، مذهب تشیع از زمان صفویه بصورت مذهب رسمی ایران درآمد. در دوران ناامنی ایران و در زمان قاجاریه که کشور دستخوش نفوذ خارجیان گردید مردم مسلمان ایران بدلیل اعتقاد به مهدویت، آرزوی ظهورش را می نمودند تا اوضاع کشور سروسامان یابد.

در سده‌های گذشته، مردم ایران در موارد متعدد به نقطه‌ای که انتظار امام غایب (ع) را در آنجا داشتند می رفتند و با زدن طبل [سنج] خواستار رجعت مهدی موعود می گردیدند. هدف شیخ احمد احسائی این بود که با عنوان کردن موضوع مهدویت توجه مردم را بسوی خود جلب نماید. احمد کسروی می نویسد که چگونه

«تنها امید مردم تا انقلاب مشروطیت امام غایب (ع) بود و معتقد بودند که با ظهور آن حضرت مردم به خوشبختی رسیده و مملکت از بدبختی نجات می‌یابد». کسروی اضافه می‌کند که «مردم با فریاد السلام عليك يا صاحب الزمان و با ندبه وزاری ظهورش را طلب می‌کردند و این اعتقاد همواره ادامه یافته است...»

شیخ احمد احسائی خود را باب، یعنی نماینده و واسطه امام غایب (ع) اعلام کرد [چنین ادعائی در گفته‌ها و نوشته‌های شیخ احمد احسائی رسماً تصریح نشده است] و مجادله مذهبی بین او و شیعیان رخ داد. پس از مرگ شیخ احمد احسائی در سال ۱۸۲۶ [۱۲۴۲ هجری] دو نفر راه او را دنبال کردند. یکی از آن‌دو بنام سید کاظم رشتی شهرت زیادی بدست آورد. پس از مرگ وی در سال ۱۸۴۳ [۱۲۵۹ هجری]، سه نفر از شاگردانش بر سر جانشینی استاد به رقابت بایکدیگر برخاستند. یکی از آنها حاج کریم خان کرمانی [حاج محمد کریم خان قاجار] بود که هنوز اسلافش در کرمان طرفدارانی دارند و آن‌ها را با عنوان «سرکار آقا» خطاب می‌کنند. شخص دیگر حاج میرزا شفیع تبریزی بود که پیروانش را «شیخی» نامید تا وجه تمایز آنان از شیخیه باشد. سومین نفر، سید علی محمد شیرازی (باب) بود که به تشویق ملا حسین بشرویه فرقه بابیگری را بنیان نهاد و تحت تأثیر افکار سید کاظم رشتی ادعای مهدویت کرد.^{۲۲}

علمای تبریز، یعنی شهری که مقر حکومت ولیعهد (ناصرالدین میرزا) بود، با هر سه گروه یادشده به مخالفت برخاستند. ناصرالدین میرزای ولیعهد سید باب را به دژی (قلعه چهریق) در نزدیکی مرز عثمانی تبعید کرد.^{۲۳} در سپتامبر ۱۸۴۸ (۱۲۶۳ هجری) بدنبال يك مباحثه مذهبی بین باب و روحانیون (تبریز)، ناصرالدین میرزا موضوع را به پدرش محمدشاه گزارش کرد، و در این گزارش نوشت که تعالیم باب تماماً خلاف اسلام است و هر چه از او می‌پرسند می‌گوید «نمی‌دانم» یا «نمی‌توانم بگویم»، و اساساً از مسائل مذهبی اطلاعی ندارد.^{۲۴} سرانجام باب اعتراف کرد کمترین بنده خداوند بوده و هرگز ادعای قدرت فوق انسانی ننموده

است. با این حال باب بدستور دولت مرکزی (در زمان صدارت امیر کبیر و در سال ۱۲۶۶) بدار آویخته شد.^{۲۵}

در سال ۱۸۴۸ (۱۲۶۵ هجری)، بابیان در کنوانسیون (گردهم آئی) بغداد جدائی خود را از دین اسلام رسماً اعلام کرده و موضع خصمانه‌ای علیه روحانیون ایران اتخاذ کردند که به دستگیری بابیان انجامید. سپس در سال ۱۸۵۰، یکی از بابیان معروف در زنجان دست به شورش زد^{۲۶}. زنجان شهر بسیار بزرگی نیست، لکن در منطقه زرخیز کشاورزی و در جاده تبریز به تهران قرار دارد. بابیان بمدت یکسال در برابر قشون دولتی ایستادگی کردند، اما سرانجام رهبر آنها کشته شد و آنان پراکنده یا تسلیم شدند. در همین زمان بود که باب را به تبریز آوردند و تمام ادعاهای فوق بشری او با پاره شدن طناب دار از بین رفت. باب فرار کرد، اما دستگیر و اعدام شد^{۲۷}.

قتل امیر کبیر

میرزا تقی خان امیر کبیر در نوامبر ۱۸۵۱ (بیستم محرم ۱۲۶۸) از مقام خود برکنار گردید^{۲۸} و قتل او یکسال بعد (هفجدهم ربیع الاول ۱۲۶۸) صورت گرفت. امیر کبیر را هنگامی که در بستر و در کنار همسرش خفته بود، همسری که تا آخرین دقایق حیات امیر به او وفادار مانده بود، دستگیر کرده و به حمام فین کاشان بردند و در حمام رگهای دست او را زدند بطوریکه در برابر همسرش جان بسپارد^{۲۹}. موضوع جالب اینست که تلاش وزیر مختار روسیه برای نجات امیر کبیر، مرگ او را به جلو انداخت. زیرا شاه و مشاورانش نگران بودند که اگر امیر کبیر بیشتر از این زنده بماند ممکن است دولت روسیه موجب نجات او شود و از اینرو زودتر دست بکار شدند^{۳۰}. سفارت انگلیس در تهران برای جان امیر کبیر اقدامی نکرد و شاید باین دلیل است ایرانیان به علل غیر قابل توجیهی معتقدند که انگلیسی‌ها در برکناری و قتل امیر کبیر دست داشتند^{۳۱}. با این وجود، نویسندگان معاصر انگلیسی از امیر کبیر

تحسین فراوان کرده و او را در شمار سیاستمداران بزرگ بشمار می‌برند. این ناظران، مرگ امیر کبیر را به معنای متوقف شدن پیشرفت ایران تعبیر کرده‌اند و رویدادهای تاریخی بعد نیز درستی این عقیده را ثابت کرده است.^{۲۲}

توضیحات فصل چهارم

۱- گرانٹ واتسن: تاریخ ایران، لندن، ۱۸۶۶، صفحه ۳۵۴ [صفحه ۳۲۹ ترجمه فارسی آن تحت عنوان تاریخ قاجاریه توسط آقای وحید مازندرانی] - نویسنده

۲- حقیقت موضوع اینست که مهدعلیا مادر ولیعهد بدستگیری علی قلی میرزا (اعضادالسلطنه) که بعدها سمت وزارت مهدعلیا را داشت، پس از مذاکراتی با نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در تهران زمام امور کشور را بدست گرفت - مترجم

۳- حاجی میرزا آغاسی پس از اینکه متوجه شد رجال کشور دیگر فرمان او را اطاعت نمی کنند و خواستار برکناریش هستند، به ارباب تهران رفت و وعده ای سپاهی بدور خود جمع کرد. سپس دستور داد درها را بستند و هرگونه ارتباط خود را با شهر قطع کرد. مدتی بعد به حرم حضرت عبدالعظیم رفت و در آنجا بست نشست. در تهران شایع بود که حاجی میرزا آغاسی در نظر دارد برای بدست گرفتن سلطنت توطئه کند. بعدها، حاجی میرزا آغاسی به عتبات تبعید شد، نکته جالب اینست که وزیرمختارهای انگلیس و روسیه چندبار از وی خواستند دست از دخالت در امور کشور بردارد و بزندگی در ملک خود قناعت کند. وی ظاهراً پذیرفت، لکن عملاً دست از این کارها برنداشت تا به عتبات تبعید گردید - مترجم

۴- ناصرالدین میرزا (شاه) در تاریخ چهاردهم شوال ۱۲۶۴ در تبریز تاجگذاری کرد - مترجم

۵- «امیر نظام» لقب محمدخان زنگنه، امیر لشکر آذربایجان بود که میرزا تقی خان سمت منشی او را داشت. بامرگ محمدخان زنگنه، ناصرالدین میرزا (شاه) این لقب را

به میرزا تقی خان داد - مترجم

۶- میرزا تقی خان اصلا اهل «هزاوه» از دهات فراهان است. پدرش کربلائی قربان آشپز قائم مقام بود و سپس سمت ناظر و مباشر را پیدا کرد. امیر کبیر در دستگاه قائم مقام بصورت يك منشی زبردست درآمد. قائم مقام در نامه‌ای به فاضل گروسی درباره او مینویسد: «گوی سبقت را از همزه استفهام می‌رباید. پای تفوق بفرق لام میگذارد. مرقدین را شمع [دوال کفش] نعلین خود نمی‌شمارد و سخن از اوج فلک الافلاک دارد.» - مترجم

۷- منظور اشاره به شخصیت‌های اروپائی چون «کلبر» در فرانسه و «بیسمارک» در آلمان است، که از میان مردم برخاستند - مترجم

۸- ظاهراً اشاره به آیه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» میباشد - مترجم

۹- همان منبع، صفحه ۳۷۰ [صفحه ۳۴۳ ترجمه فارسی آن] - نویسنده

۱۰- نظر شادروان عباس اقبال بر این است که چون امیر کبیر دست مهدعلیا و دارو دسته‌اش را از دخالت در امور کوتاه کرد، این دشمنی بوجود آمد. مهدعلیا بیشتر مایل بود که با کنار گذاردن امیر کبیر میرزا آقاخان نوری (وزیر لشکر) را به صدارت عظمی برساند. دلیل عمده آن نیز شورش ۲۵۰۰ نفر از سربازان آذربایجانی در برابر خانه امیر کبیر در فاصله پنج ماه از صدارت او، و درست ده روز پس از ازدواجش با خواهر شاه برغم مخالفت مهدعلیا، میباشد - مترجم

۱۱- پس از تبعید آصف الدوله، حمزه میرزای حشمت السلطنه حکمران خراسان شد. اما بدلیل بی کفایتی و تعدیات وی نسبت به مردم، و نیز تحریکات محمدخان پسر آصف الدوله، مردم به حمایت از آنان برخاستند. سالار باقشونی به مشهد حمله برد و آنجا را تصرف کرد و این ماجرا مقارن با مرگ محمد شاه بود. امیر کبیر برای دفع فتنه سالار، سلطان مراد میرزا (حسام السلطنه) را به خراسان فرستاد. وی در سال ۱۲۶۶ هجری، یعنی پس از یکسال زد و خورد و جنگ بر قوای آصف الدوله پیروز شد. آصف الدوله و دو فرزندش (حسن خان و محمدخان) به حرم امام رضا پناه بردند، لکن به دستور شاه هر سه آنها را در تاریخ شنبه شانزدهم جمادی الاخری ۱۲۶۶ به قتل رساندند و غائله خراسان خاتمه یافت - مترجم

۱۲- محمد امین خان رئیس ترکمن‌ها در ماه رجب ۱۲۷۱ از فریدون میرزا فرمانفرما شکست خورد و کشته شد، لکن شورش و تهاجمات ترکمن‌ها ادامه یافت، و تلاشهای حشمت الدوله حمزه میرزا و محمد قوام الدوله آشتیانی که مأمور دفع حملات آنها شده بودند، بدلیل بروز اختلاف نظر بین آندو، به شکست سختی از ترکمن‌ها انجامید.

در همین زمان، روسها شروع به تصرف ترکستان شرقی و غربی و دره‌های سیحون و جیحون کردند و در سال ۱۲۷۰ هجری خیره و در ۱۲۸۱ هجری تاشکند و در ۱۲۸۵ هجری سمرقند و بخارا را تصرف کردند. روسها برای باز کردن راه خود بسوی افغانستان و خراسان بسرکوبی ترکمن‌ها پرداختند و سرانجام در سال ۱۲۹۶ هجری در محل «گوگت تپه» ترکمانان را بکلی از پای در آوردند و با ایران همسایه شدند - مترجم

۱۳- منظور حذف القاب و تعارفات بی معنایی بود که منشیان بعاتد عهد صفویه و اوایل قاجاریه بکار میبردند. حتی در مورد خودش دستور داد که در مکاتبات تنها از کلمه «جناب» استفاده کنند - مترجم

۱۴- «تنظیمات» یا اصلاحات عبارت بود از يك رشته اصلاحات اجتماعی که از زمان سلطان محمود دوم (۱۸۳۹-۱۸۰۸) آغاز شد و تا نهضت ترکهای جوان و اقدامات آتاترک ادامه یافت. منظور از این اصلاحات، اصلاح و احیای دولت عثمانی بود که در قرن نوزدهم میلادی راه زوال را می پیمود. از جمله این اصلاحات، بایستی به موارد زیر اشاره کرد:

- انحلال سازمان ینی چریها.

- آموزش و پرورش.

- اصلاح سیستم مالیاتی.

- نظام اداری.

- کاهش تدریجی قدرت سلاطین عثمانی و ایجاد نوعی مشروطیت - مترجم

۱۵- از جمله امام جمعه تهران که دنباله روی سیاست دربار بود در شمار مخالفان امیر کبیر بشمار میرفت، لکن سقوط امیر کبیر بیشتر نتیجه توطئه‌های مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری و گروهی از اشراف زادگان قاجار و بالاخره دست پنهان سیاست انگلیس بود. براساس تحقیق جالب حامدالگار، درگیری بین روحانیون با ناصرالدین شاه در تمام مدت سلطنت او ادامه داشت و دلیل آن نیز مخالفت بجای روحانیون با گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی خارجی‌ان در ایران مانند امتیاز تنباکو بود. پس، از این نقطه نظر بین امیر کبیر و روحانیون راستین نه تنها تفرقه وجود نداشته بلکه وحدت نظر هم بوده است. بنابراین زمینه‌های برخورد ناصرالدین شاه با روحانیت پیشرو را نبایستی به حساب میرزا تقی خان امیر کبیر گذاشت. در این زمینه نگاه کنید به:

حامدالگار: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه دکتر ابوالقاسم

سری، انتشارات توس، تهران، صفحات ۱۹۳-۱۷۴- مترجم

۱۶- لازم به تذکر است که طبق معاهده ترکمانچای، ایران از داشتن نیروی دریائی در بحر خزر محروم شده بود و لذا نمی توانست به حملات ترکمن ها (در ساحل شرقی دریای مزبور) پاسخ دهد. در سال ۱۸۳۶، روسیه به درخواست ایران چند کشتی جنگی به ایران فرستاد تا ترکمن ها را تأدیب کند. در سال ۱۸۴۰ که حمله ترکمن ها تجدید شد روسها بعنوان سرکوب کردن ترکمن ها این جزیره را متصرف شدند. برغم ادعاهای متعدد ایران، این جزیره در اشغال روسیه تزاری بود تا اینکه طبق قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی به ایران مسترد شد. امیر کبیر برای خنثی کردن نفوذ روسیه در آشوراده، به انگلستان اجازه داد تا در خلیج فارس به بازرسی کشتی های حامل برده پردازند و با اصطلاح نوعی سیاست موازنه مثبت را اعمال کرد - مترجم

۱۷- در مورد ایجاد فرقه بابی (وبهائی)، اشاره به دو نکته زیر را ضروری میدانم:
الف - بر اساس خاطرات پرنس دالگورکی وزیر مختار روسیه و آثار نویسندگان انگلیسی مانند ادوارد براون (یکسال در میان ایرانیان) و کنت دو گوینو وزیر مختار فرانسه، بابی گری در اساس يك حرکت سیاسی جهت تضعیف ایران و درهم شکستن قدرت روحانیت بشمار میرفت. همین سیاست در مورد فتنه آقاخان محلاتی نیز بکار رفت. جهت سیاسی بابی گری بعدها در بهائی گری توسط میرزا حسینعلی (معروف به بهاءالله) و عباس افندی و شوقی افندی بطور کامل صورت گرفت.

ب - از لحاظ مذهبی، سید محمد علی باب، بر مبنای عقاید شیخ احمد احسائی در زمینه حذف دواصل عدل و معاد از اصول مذهب شیعه وقائل شدن به «رکن رابع»، خود را باب یا واسطه بین مردم و امام غایب (ع) دانست. و چندی بعد ادعا کرد که امام غایب است. در حالیکه میرزا حسینعلی معروف به بهاءالله بعداً مدعی شد که باب طلّیه ظهور او بوده است! جالب اینست که سید محمد علی باب چون نتوانست پاسخ علمای شیعه را در مسائل اسلامی بدهد، با نوشتن توبه نامه ای استغفار کرد و ادعاهای خود را پس گرفت. مع هذا، سیاست خارجی، مثل همیشه، باین گونه ادعاهای تفرقه افکن میدان و حیطه عمل داد - مترجم

۱۸- بایستی توجه داشت که اساس مذهب زرتشت ثنویت (اهورمزدا - اهریمن) بوده است، در حالی که مبنای اسلام توحید بوده و شیطان پیش از سرپیچی از او امر پروردگار در شمار فرشتگان بود - مترجم

۱۹- احمد کسروی، بهائی گری، چاپ تهران- نویسنده

۲۰- سوشیانت آخرین ناجی در دین زرتشت است که به اعتقاد زرتشتیان در هزاره آخر جهان ظهور خواهد کرد و اهریمن را شکست قطعی خواهد داد. در این زمینه نگاه کنید به :

علی اصغر مصطفوی: سوشیانت یا سیراندیشه ایرانیان درباره موعود آخر الزمان ، تهران، ۱۳۶۱.

ذبیح الله صفا، مزدپرستی در ایران قدیم، شرکت مولفان و مترجمان ایران. اوستا و گاتها و نامه های دینی مزدیسنا - مترجم

۲۱- حضرت مهدی موعود در سال ۲۵۵ یا ۲۶۰ هجری در سامره تولد یافت و تا زمان شهادت پدر بزرگوارش از مردم پنهان و جزعه ای خواص شیعه کسی به شرف ملاقات وی نائل نشد. پس از شهادت امام یازدهم (ع) که امامت در آن حضرت مستقر شد، بامر خداوند غیبت اختیار کرد و جز بانواب خاص خود (عثمان بن سعید عمری - محمد بن عثمان - ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی - علی بن محمد سمری) بر کسی ظاهر نمیشد. غیبت صغرای حضرت مهدی از سال ۲۶۰ هجری آغاز و به سال ۳۲۹ هجری (در گذشت علی بن محمد سمری) خاتمه می یابد. غیبت کبرا از سال ۳۲۹ هجری آغاز و تا وقتی که خداوند بخواهد ادامه خواهد یافت. در این زمینه نگاه کنید به:

علامه طباطبائی: شیعه در اسلام، صفحات ۱۵۲-۱۴۸
مرتضی مطهری: قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ
احمد سروش: مدعیان مهدویت، تهران، ۱۳۳۷

۲۲- چون سید کاظم رشتی معتقد بود که ظهور امام زمان (ع) نزدیک شده است، لذا باب در سال ۱۲۶۰ هجری ادعای مهدویت کرد و مبنای ادعای خود را سپری شدن يك هزار سال از تاریخ غیبت کبرا برای امام دوازدهم (ع) قرارداد - مترجم

۲۳- بایستی اضافه شود که سید محمد علی باب در بوشهر ادعای امامت کرد و برای پیدا کردن مریدان به اصفهان رفت. لکن بامر گگ منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان در سال ۱۲۶۳ هجری، بامر محمد شاه، باب را از اصفهان به آذربایجان برده و در قلعه چهریق زندانی کردند - مترجم

۲۴- این جلسه با حضور ملا محمد مقانی رئیس علمای شیخی تبریز، حاجی ملا -

محمود نظام العلماء، میرزا علی اصغر شیخ الاسلام، میرزا احمد مجتهد امام جمعه تبریز و حاجی مرتضی قلی راوندی و حضور ناصرالدین میرزای ولیعهد تشکیل شد. از او سوالاتی درباره صرف و نحو عربی و علائم ظهور امام غایب (ع) شد که نتوانست به آنها پاسخ دهد - مترجم

۲۵- بدنبال زندانی شدن باب در قلعه چهریق، برخی از بابیان دست به شورش زدند و توطئه قتل امیر کبیر را ریختند که کشف گردید. امیر کبیر دستور داد تا باب را بدار بیاویزند تا بدین وسیله فتنه باب خاتمه یابد - مترجم

۲۶- منظور شورش ملامحمد علی زنجانی است که قبل از گرویدن به بابی گری، مذهب اخباری داشته است - مترجم

۲۷- هنگام اعدام سید محمد علی بساب در تبریز، گلوله یکی از سربازان اشتباهاً به طناب دارخورد و طناب پاره شد و سید محمد علی باب فرار کرد و در گوشه ای پنهان شد. اما سربازان محل او را یافتند و حکم را اجرا کردند - مترجم

۲۸- برکناری امیر کبیر از مقام صدارت عظمی (صرف نظر از توطئه های مهدعلیا و دارودسته اش) ظاهراً بر سر احضار یکی از برادران شاه توسط امیر کبیر بوجود آمد. این شخص طبق فرمان شاه حکمران قم شده بود، لکن امیر کبیر به وی دستور بازگشت به تهران را داد. پس از برکناری امیر کبیر از صدارت، چون مهدعلیا و دارودسته اش از به قدرت رسیدن مجدد وی در هراس بودند لذا شاه را ترغیب کردند که وی را به امارت فارس یا قم منصوب کند. امیر، ابتدا نپذیرفت، لکن بعداً به حکومت کاشان قناعت کرد - مترجم

۲۹- بطوریکه در فصل یازدهم از کتاب «میرزا تقی خان امیر کبیر» نوشته عباس اقبال آمده است، امیر کبیر را بدون آگاهی همسرش (خواهر شاه) به حمام فین کاشان بردند و لذا نظر نویسنده کتاب در مورد چگونگی قتل امیر کبیر درست نمی باشد - مترجم

۳۰- وزیر مختار روسیه عده ای را به نگهبانی خانه امیر کبیر در تهران فرستاد و همین موضوع سبب شد که شاه دستور داد امیر کبیر را به باغ فین کاشان تبعید کردند - مترجم

۳۱- شك و سوءظن ایرانیان در این زمینه مبتنی بر قرائن تاریخی زیر است:
- دخالت انگلیس در برکناری و قتل قائم مقام فراهانی.
- امیر کبیر در هنگام مسافرت ناصرالدین شاه از تبریز به تهران، بادرخواست کنسول

انگلیس دایر بر حمایت آن کنسولگری از آرامنه تبریز مخالفت کرد و این کار را از وظایف دولت ایران دانست.

– در ماجرای غائله خراسان، وقتی وزیر مختار انگلیس درخواست میانجی‌گری بین دولت و شورشیان را کرد، امیر کبیر این تقاضا را رد نمود.

– سفارت انگلیس از زمان مرگ محمد شاه تا سقوط امیر کبیر، همواره از میرزا آقاخان نوری حمایت می‌کرد. طبق تحقیق اسماعیل راین (در کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران)، آقاخان نوری در شمار افراد مزبور بود و عباس اقبال نیز این موضوع را مورد تأیید قرار می‌دهد (تاریخ مفصل ایران).

– سفارت انگلیس در تهران معتقد بود که امیر کبیر طرفدار روسیه و ضد بریتانیا می‌باشد.

در این زمینه نگاه کنید به:

عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیر کبیر، صفحه ۱۰۶

عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، صفحات ۸۲۷–۸۲۶

اسماعیل راین، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران

خان ملک‌ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران

۳۲– در مورد نقش امیر کبیر در پیشرفت ایران، نگاه کنید به:

دکتر فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، انتشارات خوارزمی

فصل پنجم

ناصرالدین شاه، خود حکومت میکند

در سال ۱۸۵۲ [۱۲۸۶ هـ] هنگامی که شاه در نزدیکی تهران به شکار رفته بود، بر اثر شلیک يك گلوله جراحت مختصری برداشت. سه نفر بازداشت شدند که به سوء قصد بجان شاه اعتراف کردند. بر اثر تحقیقات معلوم شد که این سه نفر به فرقه بابی تعلق دارند^۱. همین موضوع سبب شد که بازجوئی و مجازات رهبران بابی که در زندان پایتخت بسر میبردند، آغاز گردد. شدت عملی که در مقابل بابیان اتخاذ شد، شاید بطور سطحی نشانگر این حقیقت باشد که ناکامی ملی و یأس ایرانیان از اوضاع کشور به اوج خود رسیده بود.

سوگواری ماه محرم از دیدگاه اسطوره شناسی

یکی از راههای بیرون ریختن این یأس و ناامیدی ایرانیان تا سالهای اخیر، به صورت برگزاری مراسم مذهبی سالگرد شهادت امام حسین علیه السلام و خانواده اش در دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری [دهم اکتبر ۶۸۰ میلادی] تجلی می یابد. حسین علیه السلام فرزند علی علیه السلام، وفاطمه علیه السلام دختر پیامبر اسلام بود. معروف است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بسیار دوست میداشت. پس از شهادت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام، حسین علیه السلام رهبری شیعیان را بدست گرفت و کوتاه زمانی پس از آن، در محاصره سربازان یزید اول،

خلیفه بنی امیه قرار گرفت و همراه با تمام یاران خویش [در صحرای کربلا] به شهادت رسید. پس از شهادت حسین علیه السلام، نقطه‌ای که این شهادت در آنجا صورت گرفت، یعنی کربلا، واقع در عراق و در نزدیکی غرب دجله، به صورت يك كانون زیارت شیعیان در آمد و ده روز اول ماه محرم را به خاطر شهادت حسین علیه السلام عزاداری می نمایند. اگرچه رضا شاه و فرزندش محمد رضا شاه در پیاده کردن سیاست غیر مذهبی کردن کشور تلاش نمودند، لکن مراسم عاشورا همچنان به صورت روزهای مهمی در تقویم ایران باقی مانده است. در ایام محرم، هر شب واعظان در تکیه‌ها برای شنوندگان خود از مصائب کربلا سخن میگویند و این خطابه‌ها مقدمه مراسم روز عاشورا می باشد. در روز عاشورا، واقعه کربلا را در قالب تعزیه‌ای بسیار عاطفی و مؤثر اجرا میکنند، بطوریکه گاهی اوقات کسانی که نقش شمر و عمرو بن عاص و یزید را بعهدہ دارند به سختی میتوانند از خشم مردم جان سالم بدر برند. تعداد بسیار زیادی از مردم در این مراسم شرکت کرده و احساسات مردم با شنیدن خطابه‌های واعظین بسیار شدید است. مراسم دیگر عبارتست از براه انداختن گروه‌های سینه زن و دسته‌جاتی که علم‌هایی را حمل کرده و با قمه و زنجیر به سینه و پشت خود می زنند، و دسته جمعی نام شهدای کربلا را به صورت نوحه میخوانند.

این مراسم که تعزیه نامیده میشود، از نظر اسطوره شناسان از ویژ گیهای چندی برخوردار است: يك ویژ گی آن این است که يك رئیس دیر مسیحی [اسقف] در برابر سر بریده امام حسین علیه السلام در دم مسلمان میشود و سپس سر بریده را با تشریفات خاصی به دربار یزید در سوریه می برند. در آنجا، يك سفیر فرنگی^۲ که مذهب مسیحی دارد و لباس وی با مسلمانان تفاوت دارد، نزد خلیفه و ساطت میکند که سر جدا شده را با احترام دفن کنند، و يك شیر به آن احترام میکند. نقش سفیر فرنگی و اسقف مسیحی در این مراسم از نظر اسطوره شناسی مشابه نقش يك حکیم در برخی از نمایشات مذهبی اروپا بنام «مرگ و رستاخیز گیاهی»، یا «روح سال طی شده روسیه»^۳ است. اگرچه شباهت بین این دو مراسم زیاد نیست، با این حال بایستی مراسم تعزیه را

بخاطر سپرد زیرا تعزیه مانند مراسم مذهبی قدیم اروپا منعکس کننده يك نیاز عاطفی و عمومی مردم است. این مراسم به نوعی يك مراسم سوگواری بشمار میروند، با این تفاوت که در سوگواریهای ایران بدینی ریشه دارد و عمیقاً بر آن حاکم بوده و مانع انتقال ناگهانی از اندوه به حیات مجدد و ویژگیهای رستاخیزی اروپایی میشود. وظیفه این مراسم آنست که اندوه یکساله را باریختن اشک و زخمی کردن بدن خود برای کوچك نشان دادن لثامت و فساد بشری ابرازدارند. این رویدادهای بسیار عاطفی را بایستی از این نقطه نظر نگاه کرد.^۴

نقش ایران در جنگهای کریمه^۵

کوتاه زمانی پس از سوء قصد به ناصرالدین شاه، آشکار شد که روسیه در صدد جنگ با عثمانی است.^۶ معنای این جنگ چنین بود که روسیه در جبهه دیگری درگیر شده و در نتیجه فشار آن کشور بر ایران کاهش می یافت، و چشم انداز بسیار وسوسه آوری بود.

در ایران، تاحدی که پای سیاست خارجی در کار بود، اعمال سیاست خارجی در حیطه اقتدار صدر اعظم جدید ایران [آقاخان نوری معروف به اعتماد الدوله] بود که جانشین میرزا تقی خان امیر کبیر شده بود. صدر اعظم جدید میخواست خود را از ننگ نوکری سفارتخانه های خارجی نجات دهد.^۷ چون زمانی بریتانیا از او حمایت کرده بود و مظنون به این بود که نوکر انگلیس است، لذا در صدد برآمد تا کاری کند که اتهام سرسپردگی وی نسبت به انگلیس یا روسیه از بین برود. بعلاوه، میخواست بادنبال کردن راه امیر کبیر در روابط با دو قدرت بزرگ بریتانیا و روسیه برای خود نام و آوازه ای کسب نماید.

نخستین حرکت صدر اعظم موجب شد که وزیر مختار روسیه [پرنس دالگورکی] در موضع اضطراب آمیزی قرار گیرد، و بر حسب اتفاق، موردی از رویارویی بایکی از اشراف ایران، بوجود آمد. این فرصت مناسب برای صدر اعظم

پدید آمد زیرا پرنس دالگور کی که صدراعظم را دست نشانده انگلیسی ها میدانست بطور محرمانه باناصرالدین شاه ملاقات کرد. صدراعظم خواهی نخواهی از این دیدار آگاه گردید و توانست قمار سیاسی بزرگی را آغاز کند که به اوج هیجان خود رسید و تا سال ۱۸۵۷ [معاهده پاریس-۱۲۷۳ هجری] ادامه یافت و مآلاً بازنده گردید. آنگاه دچار افسردگی گردید و این ترس بر او مستولی شد که اقدامات شدیدش میتواند نتایج فاجعه آمیزی داشته باشد. پس از اینکه متن معاهده پاریس ۱۸۵۷ [۱۲۷۳] به تهران رسید، صدراعظم درخواست کرد که متن آنرا با صدای بلند برایش بخوانند. اما ملاحظه کرد که مذاکره کنندگان انگلیسی در تدوین این معاهده آن قدر تند نرفته اند که درخواست عزل او را بنمایند و ترسها و نگرانیهایی که داشت مرتفع گردید، و با کلماتی ناگهانی پرسید: «همین بود؟» و چون به او اطمینان دادند، گفت: «الحمد لله!»

به وزیر مختار روسیه در تهران دستور داده شده بود تا جانبداری ایران را در صورت حمله روسیه به شرق عثمانی بدست آورد و ایران در برابر این همکاری باروسیه از پرداخت تعهدات مالی خود [غرامات جنگ] در چارچوب معاهده ترکمانچای معاف گردد. با اینکه صدراعظم در ابتدا از ملاقات محرمانه شاه با دالگور کی بی اطلاع بود، لکن سرانجام شاه به وی گفت که با پیشنهاد دالگور کی موافقت کرده است، و وزیر مختار روسیه نیز فوراً موضوع را به وزارت خارجه روسیه در سن پترزبورگ [پتروگراد] اطلاع داده بود. صدراعظم از ناپختگی شاه استفاده کرد و با ارائه يك پیشنهاد بسیار زیرکانه او را تحت تأثیر حرفهای خود قرار داد. پیشنهاد صدراعظم این بود که ایران به جای اتحاد با روسیه، با انگلستان و فرانسه و عثمانی متحد شود و نفع بیشتری عایدش گردد. استدلال صدراعظم این بود که چنانچه شاه جانب روسیه را نگیرد، و برعکس با بریتانیا و فرانسه و عثمانی متحد شود، الغاء تعهدات ایران نسبت به روسیه در چارچوب معاهده ترکمانچای برابر با اتحاد با روسیه خواهد بود. زیرا اتحاد با سه کشور برابر يك کشور، بدون شك ایران را در طرف

برنده قرار می‌دهد و باشکست روسیه حتی امکان لغو کلی معاهده تر کمانچای نیز وجود دارد. بعلاوه ایران از همکاری بادوقدرت اروپایی فرانسه و انگلیس برای خود اعتباری کسب کرده و مآلاً میتواند از وفاداری و علاقه بیشتر مردم کشور خود برخوردار شود. شاه نتوانست در برابر استدلال صدراعظم ایستادگی کند و وعده خود به پرنس دالگورکی را نادیده گرفت. وزیر مختار روسیه که از این موضوع بسیار خشمگین شده و میدید که مقامات روسیه به او به چشم يك ابله مینگرند، درخواست ملاقات با صدراعظم را کرد. در این دیدار، وزیر مختار روسیه که از رویه صدراعظم به خشم آمده بود، در پایان مذاکرات عصایش را بلند کرد که بر حسب اتفاق عصای وزیر مختار محکم به پای صدراعظم اصابت کرد. صدراعظم در کمال خونسردی عصا را برداشت و به گوشه اتاق پرتاب کرد و هیچ کار دیگری نکرد، چون در واقع در این بازی سیاسی برنده شده بود. دولت روسیه فوراً پرنس دالگورکی را احضار کرد و به روسیه فرا خواند. صدراعظم با این حادثه به روسای نمایندگان گهای سیاسی فهماند که هیچ نماینده سیاسی قادر نیست به او توهین کند، و بدین ترتیب در نزد سیاستمداران ایران برای خود اعتباری کسب کرد.

صدراعظم برای اینکه خود را از مظان اتهام نسوگری انگلیس نیز برهاند، لازم میدید که ثابت کند برغم اینکه در گذشته با حمایت انگلیس بر سر کار آمده است لکن از آن دولت واهمه‌ای ندارد. حال نوبت آقای مورای (Murray) وزیر مختار انگلیس بود تا طعم نیرنگها و توطئه‌های صدراعظم را بچشد.

در این زمان موضوع شرکت ایران در جنگهای کریمه منتفی شد. در حالیکه مقامات ایرانی برای اتحاد با فرانسه و انگلیس و عثمانی در این جنگ اهمیت زیادی قائل بودند، دول مزبور علاقه‌ای به مشارکت ایران نداشتند. زیرا اگر روسیه به ایران حمله میکرد امکان ارسال تدارکات جنگی به ایران بسیار دشوار بود و این جنبه بر اهمیت شرکت ایران در جنگ کریمه می‌چربید. صدراعظم از شکست طرح خود برای اتحاد با فرانسه و انگلیس و عثمانی مأیوس نگردید، بلکه بالعکس از

گرفتاریهای انگلیس در اروپا استفاده کرد و وزیر مختار انگلیس را هدف يك رشته تحریکات و توهین‌هایی قرار داد که وزیر مختار بسختی می‌توانست با آنها مقابله نماید. یورش سخت صدراعظم موقعی آغاز شد که سفارت انگلیس در تهران در صدد استخدام يك منشی ایرانی [هاشم‌خان - کارمند محلی] برآمد و با اعتراض دولت ایران روبرو گردید. وزیر مختار انگلیس کوتاه آمد و به این حد اکتفا کرد که منشی مزبور [کارمند محلی] در کنسولگری بریتانیا در شیراز کار کند.

مبنای اعتراض صدراعظم این بود که چون هاشم‌خان ورقه خدمت دولتی ندارد لذا سفارت انگلیس نمیتواند او را استخدام کند. در ابتدا صدراعظم با استخدام او در کنسولگری انگلیس در شیراز موافق بود، لکن بعداً موافقت خود را پس گرفت. کاملاً آشکار بود که هدف صدراعظم اینست که کاری کند وزیر مختار انگلیس مانند وزیر مختار روسیه احضار شود. همه ماجرا بر محور يك اتهام جعلی قرار داشت. در آن دوران به کارمندان اخراجی دولت می‌گفتند که حق کار کردن در سایر جاها را دارند. بعلاوه دستگاه اداری ایران در آن زمان آنقدر سازمان‌دهی نیافته بود که به کارمندان اخراجی ورقه خاتمه خدمت بدهد. سپس صدراعظم این شایعه را پراکنده ساخت که علاقه وزیر مختار انگلیس به استخدام آقای موری بخاطر همسر اصیل زاده وی است.^۸ این اتهام زمینه پیدا کرد، و وزیر مختار انگلیس در سال ۱۸۵۵ [۱۲۷۰ هجری] پرچم سفارت انگلیس را پایین کشید و ایران را ترك گفت. دولت انگلستان در این زمینه درنگ کرد و بنظر می‌رسید که مایل نبود اقدام سریعی بعمل آورد. صدراعظم پیروز، از این فرصت مناسب برای دومین هدف خود (هدف عمده خود) که زنده کردن موضوع هرات بود استفاده کرد.

جدا شدن هرات از ایران و قرارداد ۱۲۷۳ هجری پاریس

صدراعظم با طرح حمله ایران به هرات می‌توانست بر چند هدف سیاسی دست یابد. کمترین هدف این بود که توجه مردم را از مشکلات داخلی کشور

منحرف، و از سوی دیگر اعتماد مردم را به شاه بیشتر سازد. در آن زمان انگلستان گرفتار جنگ باروسیه [جنگهای کریمه] بود و صدراعظم مطمئن بود که انگلستان قادر نیست بموقع دخالت کرده و جلوی پیشروی نیروهای ایرانی را در افغانستان بگیرد و همانگونه که حوادث نشان دادند، هرات تسلیم قشون ناصرالدین شاه شد. شاه و صدراعظم او با ادامه پیشروی خود دو منظور عمده را مدنظر داشتند: عقب نشینی نیروهای ایرانی از افغانستان در خاتمه جنگ موجب خشنودی انگلیس می گردید. در عین حال، می توانست مردم را علیه انگلیسی ها تحریک کند. صدراعظم این سیاست را از هر جهت کار ساز و سودمند می دانست.

صدراعظم تصمیم گرفت تا دقایق و ظرایف دیپلماتیک معاهده ۱۸۵۳ ایران و حکومت هند شرقی^۹ را ندیده گرفته و حمله به هرات را آغاز نماید. اما حکومت هند شرقی مصمم به اجرای تعهدات خود بود. ژنرال اوترام (Otram) بعنوان فرمانده نیروهای مشترک انگلیس و هندی از بمبئی براه افتاد تا به یاری نیروهای انگلیسی در خلیج فارس بپردازد. وی به جنوب ایران حمله کرد و جزیره خارک را تصرف کرد و در بوشهر پست نظامی دایر کرد. ژنرال اوترام علاوه بر داشتن پیاده نظام و سوار نظام، از حمایت نیروی دریایی بمبئی نیز برخوردار بود، و این جنگ در تاریخ آن زمان از اهمیت زیادی برخوردار بود زیرا عملیات نظامی کلاسیک این ژنرال نخستین عملیات جنگی انگلیس برای فرود آوردن نیرو در ایران بشمار میرود^{۱۰} و دومین مورد آن در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] تکرار شد. نتیجه نهایی این عملیات بیشتر برای تاریخ نویسان نظامی جالب بود تا اهل سیاست، زیرا این عملیات يك نمونه از عملیات مشترك دریایی - زمینی برای تصرف بندر محمره [خرمشهر] در دهانه رود کارون بود. اما معاهده پاریس، یعنی همان معاهده ای که صدراعظم پس از شنیدن آن گفت «فقط اینست؟» ۲۲ روز پیش از تصرف محمره [خرمشهر] و اهاو از در پاریس امضا شد. تلفات انگلستان در این عملیات بیهوده، تنها دو افسر انگلیسی بود که خود کشی کردند. يك افسر بخاطر ناراضی بودن از مسئولیتی که به او داده بودند، و

دیگری بخاطر اینکه احساس می کرد بقدر کافی نمی تواند بامعیارهای نظامی ژنرال اوترام خود را هم آهنگ سازد، دست به خودکشی زدند.

اسناد معاهده پاریس در ۲۲ مه ۱۸۵۷ در بغداد بین طرفین مبادله شد. براساس این معاهده صالح دائمی بین دولت علیاحضرت ملکه انگلیس و اعلیحضرت پادشاه ایران برقرار شد. ایران متعهد گردید که فوراً نیروهای خود را از هرات خارج کند و بموجب مواد ۶ و ۷ معاهده هرگز به هرات حمله ننماید مگر آنکه در خطر تجاوز قرار گیرد، و تحت هیچ شرایطی مبادرت به الحاق هر قسمت از افغانستان یا هرات به ایران ننماید. بر طبق ماده ۹ معاهده، طرفین موافقت کردند که در خاک طرف دیگر بر اساس اصل دول کامله الوداد مبادرت به تأسیس کنسولگری نمایند. سایر مواد معاهده مربوط به پرداخت ادعاهای انگلیس علیه ایران بود. در ماده ۱۳ معاهده، قرارداد ۱۸۵۱ ایران و انگلیس جهت نظارت کشور اخیر بر تجارت برده در خلیج فارس بمدت ده سال و تا سال ۱۸۶۲ تمدید گردید. در ماده ۱۰ معاهده بازگشت آقای مورای وزیر مختار انگلیس به ایران ذکر شده و تصریح گردیده بود که طبق تذکاریه منضم به معاهده، صدراعظم ایران بایستی از طرف شاه با ارسال نامه ای به وزیر مختار انگلیس، مراتب تأسف خود را از نشر اکاذیب و اتهامات نسبت به وزیر مختار محترم علیاحضرت ملکه انگلیس ابراز دارد. برخی از ناقدان انگلیسی معتقد بودند که انگلستان می بایست جزیره خارک را، که امروزیک ترمینال مهم نفتی است، به ایران مسترد نمی کرد. این افراد معتقد بودند که سلطه انگلیس بر این جزیره می توانست سلطه روسیه بر جزیره آشوراده را متعادل سازد^{۱۱}. سایر ناقدان معتقدند که انگلستان نمی بایست استان خوزستان را که دوشهر عمده آن یعنی اهواز و خرمشهر را تصرف کرده بود به ایران مسترد دارد زیرا این استان بعداً بصورت مرکز عمده استخراج نفت ایران درآمد. به همین جهت در سال ۱۹۵۱ که ایران نفت خود را ملی کرد، زمزمه های اشغال خوزستان از سوی انگلستان به گوش می رسید. نیازی به گفتن نیست که در سال ۱۸۵۷ [۱۲۷۳ هجری] هیچکس به نفت فکر نمی کرد

و خوزستان تنها بعنوان يك پایگاه سودمند در رأس خلیج فارس در استراتژی انگلستان اهمیت داشت. انگلستان، بدلیل وجود اعراب در این استان، می توانست بر راحتی آن را از خاک ایران جدا کرده و منطقه حائلی بین ایران و عثمانی در نزدیکی بصره بوجود آورد. عقاید نقادان مزبور مورد توجه قرار نگرفت و سربازان دلاور! ژنرال اوترام برای انجام وظایف فوری خود به هند احضار شدند^{۱۲}، و خلیج فارس به گشتی های دریایی انگلیس واگذار شد که کشتی های حامل برده را بازرسی می کردند و امیر کبیر طی معاهده ۱۸۵۱ [۱۲۶۷ هجری] این اختیار را به انگلیسی ها داد تا نفوذ روسیه را در جزیره آشوراده متعادل و خنثی سازد.

در سال ۱۸۵۷ ناصرالدین شاه شاهد نابسامانی هایی در شمال غربی و شمال شرقی قلمرو خود بود^{۱۳}، و جنوب کشور همچنان آشفته باقی مانده بود. وی صدر اعظم را عزل کرد^{۱۴}، و خود اداره امور کشور را بعهده گرفت^{۱۵}. ناصرالدین شاه نتوانست از جنگ هرات طرفی بر بندد زیرا بادست زدن به این جنگ نه بر حیثیت او افزوده شد و نه از اعتماد مردم برخوردار گردید، و زیرانش نیز نمی توانستند این حقایق را از چشم او پنهان کنند. شاه نیز که به افکار عمومی مردم حساسیت نشان میداد، بخوبی آگاه بود که قادر نیست موجبات خشنودی مردم را فراهم سازد. آنچه که شرایط پذیرفته شده معاهده پاریس بوجود آورد این بود که ناصرالدین شاه بیشتر از گذشته متکی به دول خارجی شد. وقتی اتکاء به دول خارجی کم بود، وی می توانست به داخل کشور تکیه کند؛ با این حال، روابط ایران با جهان خارج از اهمیت ویژه ای برخوردار گردید. بعلاوه، شاه نیاز به پول داشت.

توضیحات فصل پنجم

۱- در تاریخ ۲۸ شوال ۱۲۶۸، دوتن از سران بابی با همکاری سلیمان خان (که پدرش سرمهتر عباس میرزا بود) توطئه قتل ناصرالدین شاه را ریختند. یکی از آنها در شکارگاه البرز، به بهانه تقدیم عرضحال به پیش شاه آمد، و یک گلوله به ران شاه زد. ضارب و دو نفر از همراهانش دستگیر شدند و تعدادی از خانه‌های گروهی چهل نفره بابی، که در آن مقادیری اسلحه موجود بود در تهران کشف گردید - مترجم

۲- فرنگی، تلفظ فارسی کلمه «*Frankish*» یا قبایل فرانک فرانسه است که زمانی امپراتوری فرانکها را تشکیل دادند - مترجم

۳- در بین مسیحیان، گروهی وجود دارند که معتقدند مرگ و رستاخیز بزرگان مذهبی بار شد و نمو گیاهان و گذشتن سال ارتباط دارد. آنها بر این عقیده‌اند که تصلیب و رستاخیز عیسی مسیح نیز تابع همین قاعده می‌باشد و در واقع آغاز سال، تجدید حیات معنوی است. و مراسم خاصی دارند که بصورت نمایشنامه و تعزیه، تصلیب و رستاخیز عیسی را بر مبنای مکاشفات یوحنا اجرا مینمایند - مترجم

۴- لازم به تذکر است که برگزاری مراسم عاشورا به شیوه کنونی از زمان صفویه که تشیع مذهب رسمی ایران گردید، آغاز شد. مقصود از این مراسم در درجه اول حفظ میراث تشیع در برابر تسنن، بعنوان مبنای حکومت شیعه بود. سوگواری که در این مراسم صورت می‌گیرد از دیدگاه جامعه‌شناسی مذهب، نشانه حفظ رسالت ایثارگران امام حسین (ع) و ادامه راه او می‌باشد. مشابه این طرز تفکر در مراسم مذهبی کاتولیک مانند عشاء ربانی نیز بچشم می‌خورد. زیرا بایادآوری تصلیب عیسی، مسیحیان راستین با خوردن شام مقدس،

سو گند میخورند که راه عیسی مسیح را دنبال نمایند. پس، بسر خلاف آنچه که نویسنده می نگارد، ندبه و سوگواری ایام عاشورا صرفاً جنبه عاطفی نداشته، بلکه در مسیر وجهت اهداف عالی مذهبی که عبارتست از حکومت حق، قرار میگیرد - مترجم

۵- جنگهای کریمه (۱۸۵۴-۱۸۵۶) به این دلیل آغاز گردید که روسیه تزاری در پی کنگره لندن ۱۸۴۰ در صدد تجزیه عثمانی برآمده و ظاهراً به حمایت از اقلیت مسیحی این کشور برخاسته بود. در مقابل، انگلیس و فرانسه و ساردنی از عثمانی حمایت کردند و روسیه در این جنگ شکست خورد. سعی زمامداران وقت روسیه این بود که با بهره گیری از اختلافات دیرینه ایران و عثمانی، ایران را در جناح خود، وارد عملیات سازند - مترجم

۶- در اواخر پائیز سال ۱۸۵۳، ژنرال «بی تی» فرمانده جدید روسیه در خجوان قاصدی را به تهران فرستاد. این قاصد به اتفاق پرنس دالگورکی وزیر مختار روسیه با ناصرالدین شاه محرمانه ملاقات و پیشنهاد همکاری ایران در جنگهای کریمه را کرد - مترجم

۷- طبق نوشته مورخین خارجی، چون پس از کشتن امیر کبیر مردم ایران نفرت شدیدی از خارجیان پیدا کردند، صدراعظم جدید میکوشید ثابت کند که نو کردولتهای خارجی نیست - مترجم

۸- زن هاشم خان نسبت نزدیکی با ناصرالدین شاه داشت، و این موضوع اهمیت اتهام وارده بر وزیر مختار انگلیس را میرساند. معروف است که وی خواهر یکی از زنان ناصرالدین شاه بوده است. صدراعظم دستور بازداشت بانوی مزبور را صادر کرد تا از رفتن او به سفارت انگلیس جلوگیری کند. وزیر مختار انگلیس هم تهدید کرد که اگر این زن آزاد نشود، روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع خواهد شد. صدراعظم طی نامه تندی به وزیر مختار انگلیس تهدید کرد که اگر پرچم سفارت انگلیس را در تهران پایین بکشند، وی اسرار وزیر مختار را برملا خواهد کرد - مترجم

۹- در ژانویه ۱۸۵۳ (۱۲۶۸ هجری) معاهده ای بین وزیر مختار انگلیس و صدراعظم ایران بامضاء رسید که بموجب آن ایران تعهد کرد به هرات لشکر کشی نکند مگر آنکه از سوی کابل یا قندهار یا از سوی کشور خارجی دیگری به هرات حمله شود. همچنین در این موافقت نامه آمده بود که دولت انگلیس هم حق دخالت در هرات را ندارد. علت امضای این معاهده این بود که در سال ۱۸۵۱ یار محمدخان امیر کابل در گذشت و پسرش صید - محمدخان نیز در برابر ایران اظهار وفاداری میکرد. زیر فشار دولت انگلیس و موافقت

صدراعظم ایران معاهده مزبور امضاء شد تا نگرانی انگلستان از حمله ایران به هرات مرتفع گردد - مترجم

۱۰- شاهزاده حسام السلطنه والی خراسان، هرات را از رمضان ۱۲۷۲ تا ۲۵ صفر ۱۲۷۳ محاصره و سرانجام این شهر را تصرف کرد. صدراعظم ایران، فرخ خان امین الدوله کاشانی را با اختیارات تام راهی پاریس (استانبول کرد تا با انگلیسی ها جهت برقراری صلح مذاکره کند. شرط انگلستان علاوه بر تخلیه هرات، نزل صدراعظم بود، و چون خبر فتح هرات به فرخ خان امین الدوله رسید شرایط سخت انگلستان را نپذیرفت. وی راهی فرانسه شد تا با واسطت ناپلئون سوم معاهده آبرومندانه تری امضاء شود. در این فاصله نیروهای انگلیسی (دریایی - زمینی)، خارك و بوشهر و خرمشهر و اهواز را تصرف کردند، و ناصرالدین شاه ناگزیر شد دست از جنگ بکشد - مترجم

۱۱- این نظر ژنرال جاکوب یکی از نظامیان برجسته انگلیسی بود که در این عملیات شرکت داشت - مترجم

۱۲- انگلستان بدلیل آغاز شورشهای هند مایل نبود بیش از این خود را با ایران گرفتار جنگ سازد - مترجم

۱۳- مقصود غائله خراسان و شورش و تهاجمات ترکمن ها میباشد - مترجم

۱۴- پس از ورود مجدد سرچارلز مورای به ایران، آن هم با تشریفات خاص، صدراعظم طی نامه ای بعنوان پالمرستون وزیر خارجه انگلیس درخواست تعویض او را نمود. لرد پالمرستون در پاسخ همه تقصیرها را متوجه صدراعظم ساخت. شاه نیز که مایل نبود بیش از این خود را درگیر اختلاف سیاسی با انگلیس سازد در ماه محرم ۱۲۵۷ آقاخان نوری را از صدارت عزل کرد - مترجم

۱۵- ناصرالدین شاه برای مدت کوتاهی خود اداره کشور را بدست گرفت، اما بعداً با انتخاب محمدخان قاجار (سپهسالار) بعنوان صدراعظم جدید، از نو کارها را بدست صدراعظم سپرد - مترجم

فصل ششم

نزول قدرت ناصرالدین شاه و نیاز به پول خارجی

نظر مردم ایران نسبت به پادشاهان

در فصل پیش، از آخرین تلاش ایران برای تصرف هرات بر اساس انگیزه‌های سیاسی و شخصی شاه و صدراعظم سخن گفتیم و برای ما یقین شد که مقصود شاه از دست زدن به جنگ هرات، کاستن از نارضایتی مردم در داخل کشور [منحرف کردن افکار عمومی از مشکلات داخلی کشور] بود. همچنین، اظهار نظر شد که آقاخان نوری صدراعظم ایران در این کار دو هدف تحکیم سلطنت و تبرئه کردن خود از اتهام نوکری اجانب را در سر می‌پروراند. احتمالاً، شاه و صدراعظم تصور می‌کردند که با عقب نشینی به موقع از هرات، می‌توانند نظر مساعد انگلستان را جلب کرده و خود را دوستدار آن کشور قلمداد نمایند؛ که اندیشه‌ای واقع بینانه بود، لکن به هر تقدیر جامه عمل نپوشید. در واقع، شاه و صدراعظم بایک حرکت سیاسی حساب شده، وارد ماجرای هرات شدند. این جنبه از ماجرای هرات را بایستی با اهمیت تلقی کرد چون که در رویدادهای مشابه آن نیز، دیگر سلاطین برای منحرف کردن مسیر نارضایتی مردم از شیوه حکومت به حرکات سیاسی حساب شده دست زده‌اند. توانائی شاه [کنونی] ایران [محمدرضا شاه] در پرداختن به مسائل خارجی

در سالهای اخیر وبا هدف یاد شده، به وی امکان داده است تا سلطنت خویش را مستحکم کند. البته، بایستی بخاطر داشت که باتوجه به موقعیت جغرافیائی ایران، این چنین سیاستی در صورتی مقرون به موفقیت خواهد بود که بر سیاست بی طرفی سست وضعیف یا تسلیم بدون پایداری در برابر خارجیان رجحان داده شود.

مردم ایران اصولاً به تخت و تاج سلطنت وفادار نیستند و داوری آنان درباره يك پادشاه بر مبنای خدمات شاه [به کشور] صورت می گیرد. با این حال، تازمانی که يك پادشاه در چشم مردم تسوانا و با کفایت به نظر می آمد، وی را نشانگر يك قدرت فوق بشری و عاری از معایب مال اندوزی و دنائت می دانستند که از خصایص مردمان فرومایه است. آغامحمدخان قاجار، این خواجه تاجدار، چون می دانست که قادر نیست دل مردم را بدست آورد، و خود نیز علاقه ای به این کار نداشت، تلاش کرد تا حکومت نیرومندی را در ایران تأسیس نماید. وی در ابتدا بر سراسر کشور مسلط شد، و سپس با ایجاد رعب و وحشت در دل های مردم و یاغیان بالقوه داخلی، توانست آرامش را بر سراسر ایران حکمفرما ساخته و اوضاع را سروسامان دهد. کامیابی آغامحمدخان در این زمینه، منجر به استقرار بیشتر امنیت در داخل کشور، در مقایسه با دوران پس از سقوط صفویه در سالهای ۱۷۲۲ - ۱۷۲۰ [۱۱۴۷ - ۱۱۴۵ هجری]، گردید. اساس این استقرار و آرامش در وهله اول ناشی از سیاست ارباب و ایجاد وحشت و کامیابی های نظامی آغامحمدخان بود. اما در دوران سلاطین بعدی قاجار، به دلایل فقدان تجانس، مساحت زیاد کشور، مشکل ارتباطات و ناتوانی سلاطین در ادامه حکومت رعب و وحشت، استقرار آرامش دوران آغامحمدخان مقدور نشد. علت عدم موفقیت یاد شده این است که در هنگام داوری درباره هر موقعیت مهم [تاریخی] در ایران، از جمله دوره مورد نظر، بایستی به این حقیقت توجه کرد که مردم ایران طبعاً کمال گرای بوده و هر چیز را بصورت کامل و تمام آن می خواهند، و چون این کمال گرایی مبنای قضاوت آنان درباره سلاطین می باشد، لذا این روحیه مردم می تواند موجبات نارضایتی از پادشاهان را فراهم سازد. ایرانیان

مردم کمال گرایی هستند و این روحیه سبب شده است تا در شرایطی که تاریخ کشورشان در مناسبت‌های گوناگون به ضعف و فتور انسانی و اوضاع و احوال دنیوی نا کامل می‌انجامد، آسمان صاف و نیمه شفاف ایران در دل شبها، رؤیای ملکوتی داشتن يك نظم دنیوی پاك و روشن را به آنان ارزانی داشته که بر مبنای آن توانسته‌اند بر معیار متعادلی در داوری نسبت به امور دنیوی دست یابند. از اینرو، ملاحظه می‌شود که پذیرش هر نظم مادی در از مدت از سوی ایرانیان، تهی از اعتراضات و فشارهای هوی و هوس فردی در جهت تغییر این نظم نبوده است.

به هر تقدیر، تعادل و استقراری که آغامحمدخان پدید آورد، برای مدتی ادامه یافت. جانشین او [فتحعلیشاه] مرد بزرگی بود، و این استقرار با کار آئی کمتری در دوران محمدشاه تداوم یافت. ناصرالدین شاه جوان [۱۶ ساله در هنگام سلطنت] امید داشت که برغم نوجوانی، بتواند رهبری مملکت را بدست گیرد. در سال ۱۸۵۲، دوران شاد کامی ناصرالدین شاه به سر رسید، و وی به گونه فزاینده‌ای دریافت که کامیابی او در رهبری کشور با چه مخاطراتی روبرو می‌باشد.^۲ اگر تا این زمان، تنها آثار و قرائن مشکلات سیاسی، همراه با مسائل اجتماعی، بتدریج ظاهر می‌شد، از این زمان به بعد بود که مشکلات اقتصادی زاینده دشواریهای سیاسی، نیز آشکار شدند. ایرانیان به ظواهر امور توجه زیادی نشان می‌دهند، و طی سده‌های متعدد این حقیقت را آموخته‌اند که بایستی برای ظواهر امور اهمیت زیادی قائل شوند.^۳ ناصرالدین شاه و صدراعظمش [میرزا آقاخان نوری] نیز در این زمینه دست کمی از مردم نداشتند. بنابراین، بطور قطع و یقین می‌توان گفت که در سالهای ۱۸۵۲-۱۸۵۷ [۱۲۷۳-۱۲۶۸ هجری] شاه و صدراعظم نگران مشکلات سیاسی کشور بودند، اما به دشواریهای اقتصادی نمی‌اندیشیدند چون در ذهن آنان خطور نمی‌کرد که نابسامانی کشور ثمره يك گذار اقتصادی^۴ و عدم توازن فزاینده بین قشرها و طبقات مردم است.

دکتر هامبلی (Hamblly) می‌نویسد که آغامحمدخان قاجار علاوه بر اینکه یکی از سازندگان ایران معاصر می‌باشد، به حکم تقدیر، آخرین نمونه پادشاهان مقتدر

ایران در سده‌های میانه است.^۵ حتی، اگر ناصرالدین شاه از قدرت و اقتدار پیشینیان خود برخوردار می‌بود، باز هم نمی‌توانست بایاری نیروی نظامی حکومت خودکامه خود را حفظ نماید چون که اندیشه‌های آزادیخواهی که از خارج از ایران وارد می‌شد، وبسی کفایتی شاه در کار مملکت‌داری، عملاً شالوده قدرت او را در بنیان متزلزل کرده بود. توجه زیاد پادشاهان [قاجار] به بازرگانان، از جمله عواملی بود که در تضعیف قدرت آنان مؤثر افتاد.

اهمیت طبقه بازرگان

ناظران اروپائی اوایل سده نوزدهم میلادی [آغاز استقرار قاجاریه] به سیاست سلاطین قاجاریه در مورد معاف کردن بازرگانان از پرداخت کلیه مالیاتها، بجز عوارض گمرکی، اشاره کرده‌اند. آغامحمدخان دستور داد تا هر کسی را که مزاحم تجارت شود، بشدت مجازات نمایند. این سیاست با رویه سلاطین زندیه تفاوت داشت. در دوران زندیه [کریم‌خان زند]، گاهی اوقات بازرگانان را مجبور می‌کردند تا کمکهای مالی را به خزانه دولت و بودجه نظامی کشور اختصاص دهند. فتحعلیشاه در کار حمایت از بازرگانان تا بدان حد پیش رفت که برای حفظ صنایع داخلی، از مقدار واردات کاست.^۶ بدین ترتیب، در فاصله سالهای ۱۸۵۷-۱۸۰۰ [از زمان آغامحمدخان تا اواسط ناصرالدین شاه] بازرگانان واقعاً بصورت يك طبقه نازپرورده درآمدند. تعاریف جدیدی که اجباراً از مرزهای کشور صورت گرفت^۷، و توجهی که آغامحمدخان به شهرهای مرزی نشان داد، موجب شد که بازرگانان از حیطه عمل وسیع‌تری، در مقایسه با دوران صفویه، برخوردار شوند. آغامحمدخان توانست مرو را بصورت مرکز بازار گانسی ایران در آسیای مرکزی درآورد. همانگونه که [سرجان] مالکم نوشته است: «اگر مرگ آغامحمدخان در سالهای دیرتری صورت می‌گرفت، پیش‌بینی پیشرفت نظامی وی دشوار می‌بود». ولی به‌هر حال او موفق شد تا حاکمیت مجدد ایران را بر شهرهایی مانند ایروان، خوی،

رشت و قزوین، به مثابه پایگاه‌های عمده تجارت خارجی، برقرار سازد. شهرهای ایروان و خوی به ترتیب مراکز تجارت بادیای سیاه و قفقاز عثمانی بودند. رشت و قزوین مراکز بازرگانی با روسیه از راه دریای خزر بشمار می‌رفتند. در این میان، شهر یزد واقع در جنوب کشور، بدلیل هوشمندی و پشتکار یزدیها، در پی سقوط صفویه^۸ از رونق بازرگانی برخوردار شد. کرمان و شیراز پس از سقوط زندیه، بتدریج بهبود یافتند و نمایندگان کمپانی هند شرقی در کلکته و بمبئی، توجه خود را به این دو شهر آغاز کردند. در مسیر نمایندگان کمپانی یادشده به مقصد تهران، شیراز نخستین مرکز عمده بازرگانی بود. کرمان، بعنوان نقطه مبداء ورود به تمدن جدید، در نظر عمال بریتانیا اهمیت داشت. این عمال، که برای مأموریت‌های طولانی و ماجراجویانه از راه سند و بلوچستان اعزام می‌شدند، وظیفه داشتند که تاریخ ورود خود به ایران را به مقامات مافوق اطلاع دهند^۹.

اساساً رونق فعالیت‌های بازرگانی، زمینه اولیه تماس‌های خارجی را پس از طلوع قدرت قاجار، در ایران فراهم کرد. در این مورد بایستی یادآور شد که تاحدی که موضوع به کمپانی هند شرقی مربوط می‌شد، اهمیت علائق بازرگانی دست - کمی از ملاحظات استراتژیک و صرفاً دیپلماتیک نداشت. در واقع، هنگامی که دولت انگلستان سرهارفورد جونز را بعنوان نماینده مستقیم خود از لندن به تهران فرستاد، انتخاب صحیح و بجای وی، بدلیل تجارب در امور تجاری صورت گرفت. نمایندگان اعزامی بریتانیا، بازرگانان ایرانی را بر طبقات نظامی «متکبر» کشور ترجیح می‌دادند، چون که بازرگانان بر اثر مسافرت به کشورهای خارجی از روشنگری برخوردار شده بودند. اما، ثروتمند شدن این طبقه در دوره قاجاریه، تضاد آشکار با وضع فقیرانه روستائیان کشور داشت.

در اسلام، تمایز بین طبقات شهری و روستائی پذیرفته شده است زیرا شیوه زندگی مسلمانان متمایل به زندگی شهری است^{۱۰}. در فصل اول این کتاب شرح دادیم که چگونه نخستین اعراب مهاجم به ایران مایل نبودند زمین را شخم بزنند،^{۱۱}

و چگونگی عظمت‌های تمدن اسلامی در شهرها بنیان گرفت. سیاست قاجاریه نسبت به بازرگانان، و اشتیاق آغامحمدخان به ایجاد شهرهای تجارتي این نتیجه را دربر داشت که تمایل به شهرنشینی را فزونی داد. بعلاوه، رونق بازرگانی در دوره مورد-نظر، خود موجب تسریع در تحول اموراتصادی از يك اقتصاد بسیار مبتنی بر معاملات جنسی به اقتصاد پولی گردید. این تحول در وضع کشاورزان تأثیر عمیقی بجای گذارد.

چون رونق بازرگانی یادشده عاری از تمرکز و سازماندهی بود، لذا دهقانانی که بر روی زمین کاری کردند از این رونق بهره‌مند نشدند. فهرست صادرات ایران به عثمانی و روسیه و هند، شامل پنبه و تنباکو و ریونند^{۱۲} و سایر فرآورده‌های کشاورزی بود که زارع می‌بایست از آنها منتفع گردد. مازو^{۱۳} و گیاهان طبی را نیز می‌توان در شمار اقلام صادراتی آورد، و بدون شك، کسانی که این اقلام را برداشت می‌کردند می‌بایست از صادرات آن سود می‌بردند.

ماهی نقش عمده‌ای را در صادرات به روسیه ایفاء می‌کرد، و بدون شك، ماهی‌گیران ساحل دریای خزر می‌بایست از آن بهره‌مند می‌شدند. اما حقیقت این بود که کشاورز و باغبان و برداشت‌کننده مازو و ماهی‌گیر به تناسب رشد و رونق تجارت خارجی از منافع آن برخوردار نمی‌شدند. زمان آن فرا رسیده بود که اشراف و اعیان ایرانی دیگر نمی‌توانستند به دریافت سهم مالکانه از املاک خود و اوقع در قسمت‌های دور افتاده ایران، و ایفاء نقش پدرسالارانه برای تأمین زندگی خود و افراد خانواده خویش اکتفا نمایند. مالیات را بصورت جنسی می‌پرداختند، و زارع بخاطر ظلمی که در حق او از محل فروش محصولات کشاورزی و تبدیل آن به نقد، می‌کردند، از خیر فرصت‌های ممکن می‌گذشت. زمین‌داران از فروش محصولات کشاورزی خود به صورت صادرات، و به‌ویژه پنبه و تنباکو و برنج، سود زیادی می‌بردند. همزمان با افزایش زمینه‌های بهره‌برداری از درآمد نقدی زمین، علاقه زمین‌داران به زمین نیز رو به فزونی می‌نهاد. وضع کشاورزان کمی بهتر از

بردگان بود. سهم آنان در زمین مزروعی، مانند گذشته بود، یا تزلزل بیشتری یافته بود؛ درحالی که اربابان سود سرشاری از زمین بدست می آوردند. کشاورزان زیر فشار پیشکاران اربابان، ناگزیر بودند تا سطح تولید را از میزان کافی مورد نیاز مالک و دولت و زارع به نیاز بازرگانی [صادراتی] بالا برند.

وضع قشون

به موازات توسعه تجارت، نیاز دولت به پول بیشتر شد. در معاهده ترکمانچای پرداخت غرامات جنگ به روسیه پیش بینی شده بود. بعلاوه، دولت انگلستان پرداخت کمک مالی به ایران را در روابط جدید با این کشور گنجانیده بود. نیروهای نظامی ایران تا این زمان از افراد گارد سلطنتی و افراد متمرکز در پادگانها تشکیل می شد. بنا به گفته ناظری چون کینر (Kinner)^{۱۴}، در اوایل قاجاریه، در هنگام جنگ، افراد قشون را با سرعت از میان قبایل و افراد ابواب جمعی اشراف و اعیان برای خدمت به دولت فراهم می کردند. هر دو گروه از نفرات یاد شده تجهیزات خود را به همراه داشتند. درحالی که این افراد در خدمت دائمی دولت بودند، دولت به احشام آنان علیق، و به خود افراد برنج و کره، و به افراد نیروی غیر قبیله ای لباس می داد. منتقل شدن پرداخت دستمزد کشاورزان سرباز، از مالک به دولت، تفاوت چندانی را بوجود نمی آورد و در زمینی که ساکنان آن به گفته کینر همگی مسلح بودند، دولت نیازی به تأمین اسلحه نداشت. این شیوه تدارک دیدن قوا از این مزیت برخوردار بود که سربازان را با سرعت تدارک می دیدند؛ لکن اگر رهبر و فرمانده [نظامی] نمی توانست بین آنان اتحادی پدید آورد، سرعت متلاشی می شدند. کارسازی این روش زمانی بود که فتوحاتی صورت می گرفت و امکانات چپاول زیاد بود. پس از اینکه آغامحمدخان توانست بر سراسر کشور مسلط شود و قفقازیه را به تصرف خود در آورد، توقفی در عملیات نظامی پدید آمد: فتحعلیشاه اهل جنگ و رزم نبود، و در پی شکست از روسیه، همانگونه که دیدیم،

شاهزاده عباس میرزا دریافت که ایران نیاز به اسلحه جدید و ارتش نوینی دارد که به شیوه اروپایی تعلیم یابد. شاید، آرزوی بزرگ عباس میرزا این بود که ارتشی بوجود آورد که خود را مدیون دولت دانسته و از لحاظ ساز و برگ و مواجب متکی به دولت باشد. غیر قابل اطمینان بودن قشون و خطراتی که از پراکندگی افراد آن بلحاظ تجمع آنان و دست زدن به عملیات راهزنی وجود داشت، سیاست عباس - میرزا را بخوبی توجیه می کند. این سیاست، بر حسب اتفاق، شاید به تضعیف قدرت نظامی ایران انجامید چون که ارتش کوچک و جدید ایران که بر اساس ضوابط اروپائی کار می کرد و به تازگی تعلیم دیده بود، از قدرت قابلیت نظامی بی بهره بود در حالی که واحدهای قشون آغامحمدخان در بسیاری از فتوحات خویش از این قابلیت برخوردار بودند. بعلاوه، در مواقعی که سازماندهی ارتش خوب نبود و مواجب به موقع نمی رسید، این ارتش با سرعت به يك دسته نامرتب و بی نظم تبدیل می گردید^{۱۵}. با این وجود، بلحاظ موضوع مورد بحث در این فصل، نکته مهم این است که اصلاحات نظامی [عباس میرزا] سبب شد که دولت برای خریداری سلاح و داشتن يك ارتش ثابت نیاز بیشتری به پول پیدا کند.

جمعیت ایران در دوره قاجاریه

علاوه بر محصولات کشاورزی و فرآورده های کوچک متفرقه که در اقلام صادرات آمد و گفته شد که کشاورزان به اندازه زمین داران، در نظام جدید بهره برداری از زمین، منتفع نمی شدند؛ مقداری کالای صنعتی نیز صادر شد که نشانگر درجه رشد صنعتی شدن شهرها بود. ارزیابی میزان جمعیت ایران در اوایل سده نوزدهم [اوایل قاجاریه] کاردشواری است چون ارقام معتبری موجود نمی باشد. [سرجان] مالکم حتی بر غیر ممکن بودن يك حدس و گمان از میزان جمعیت تأکید می کند و تخمین پینکرتون (Pinkerton) جغرافی دان را مورد قبول قرار می دهد که جمعیت ایران را در سال ۱۸۰۰ به ۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر برآورد کرده است^{۱۶}. رقم شاردن (Chardin) درباره جمعیت ایران در قرن هفده میلادی به ۴۰ میلیون نفر می رسد، لکن این رقم احتمالاً

مبالغه آمیز به نظر می آید؛ با توجه به اینکه تلفات جمعیت ایران پس از شکست صفویه از افغانه در دوده اول سده هجده میلادی، بدون تردید بسیار زیاد بوده است، رقم ۶۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت ایران در سال ۱۸۰۱-۱۸۰۰ از اشتباه کمتری برخوردار است. البته، بایستی به خاطر داشت که علاوه بر یورشهای افغانه به ایران و جنگهای بزرگ نادرشاه، تعداد زیادی از ایرانیان به هند مهاجرت کردند، بسویژه برخی از شعرا و دانشمندان و دست اندرکاران کشور برای بر خور داری از شرایط بهتری سهل تر راهی هند شدند؛ و بدون شك در این مهاجرت خدم و حشم خود را نیز بردند. تخمین های جمعیت در آغاز عصر قاجاریه، نشان می دهد که شهر اصفهان با جمعیت تقریبی ۲۰۰/۰۰۰ نفر ورشد جمعیت که به گفته سرجان مالکم «ثمره اداره مؤثر این شهر بود که جمعیت را از مناطق دور افتاده به آنجا کشانید»، اصفهان نسبتاً از نفوس زیادی برخوردار بود. علاوه بر اصفهان که در آن زمان بزرگترین شهر ایران بشمار می رفت، سایر مراکز مانند یزد و مشهد و کرمانشاه و کاشان و تبریز و قزوین با داشتن جمعیتی بین بیست تا بیست و پنج هزار نفر، از زمینه کافی توسعه بنیانی بعنوان هسته های رشد صنعتی برخوردار بودند. مثلاً کاشان از سوی کینر بعنوان شکوفاترین شهر توصیف شده و این شهر بخاطر پارچه هایش شهرت داشت. کالاهای صادراتی ایران شامل شال، ابریشم، پارچه های زربفت، قالی، منسوجات پشمی، نخ پنبه، چیت و پارچه های گلدار بود و این کالاها نشانگر وجود نوعی سازمان صنعتی در ایران بشمار می رفت. قالی و فرش در سالهای آینده بصورت يك صنعت روستائی باقی ماند. بافت پارچه در شهرهای اصفهان و کاشان و کرمان و یزد (که نام این شهرها را پر آوازه می کرد)، تولید ابریشم در رشت و سایر مراکز اطراف کویر مرکزی؛ مستلزم وجود جوامع کارگری در این شهرها بود^{۱۷}. رشد و پیشرفت شهرهای یاد شده در دوره صلح و آرامش، و همزمان با گسترش تجارت خارجی، صورت گرفت. ساکنان شهرها بصورت دستمزد بگیر در آمدند، در حالی که قبلاً نظام تهاتر [مبادله کالا با کالا] حکمفرما بود. در واقع، ایران در دوره قاجاریه

به صحنه يك انقلاب صنعتی كوچك تبدیل شد و این موضوع بلحاظ طغیانهای انقلابی در آخر سده نوزدهم [مقارن با مشروطیت] حائز اهمیت می باشد.

تجارت خارجی ایران در دوره صفویه و قاجاریه

فعالیت تجاری و صنعتی ایران از زمان شاه عباس صفوی آغاز شد؛ چون وی علاقه زیادی به برقراری روابط با دنیای خارج داشت. در دوره قاجاریه، این جریان از پیش آغاز شده که بر اثر زوال سیاسی و تجزیه کشور متوقف شده بود، از نو جان گرفت. این جریان در دوران قاجارها چرخش دیگری یافت. شاه عباس مراقب بود تا بین توسعه تجارتی کشور و دولت نیرومند مرکزی ارتباطی به وجود آورد تا همگامی و دمسازی بین آن دو در تحت لوای يك دولت مرکزی تأمین شود. از اینرو بود که اصفهان را بصورت قلمرو بازرگانی و صنعتی، و در عین حال پایتخت سیاسی خود، قرارداد. در دوران قاجاریه، علاوه بر عدم توازن که ثمره گسترش بازرگانی و شهرنشینی و مغایر با افول روستاها بود، همچنین عدم تعادل بین رونق بازرگانی بر پایه منطقه ای و بروننگری و زوال تدریجی قدرت سیاسی متمرکز بوجود آمد. کانون قدرت قاجاریه [تهران] در شمار شهرهای بزرگ بازرگانی و صنعتی نبود، بلکه پایتخت جدید با نقاط پیرامون کشور ارتباطی نداشت. شهرهای جنوب از برقراری مناسبات ایران با هند و افغانستان رونق گرفتند. شهرهای شمال از تجارت با روسیه و عثمانی، و تا حد کمتری با آسیای مرکزی، بهره مند شدند. رونق جدید بازرگانی خارجی ایران را می توان به يك رشته طاقهای مدوری در پیرامون «قلب مرده» نقشه ایران [منطقه کویر مرکزی] توصیف کرد، که هر حجره یا منطقه فعالیت تجاری به قسمت هائی از جهان می نگریست که با آن در تماس بود. مرکز بازرگانی تهران و قلمرو شاه نسبتاً منزوی بود. قاجاریه به ترغیب بازرگانان پرداختند، اما برخلاف روش شاه عباس، تجار را زیر نظارت و مراقبت دقیق قرار ندادند تا فعالیت های بازرگانی در بافت سیاسی دولت عجين شود.

وضع بازرگانی خارجی ایران از سوی دکتر هامبلی، وطنی مقاله‌ای که نام برده شد، قبلاً مورد اشاره قرار گرفت. وی در این مقاله می‌نویسد:

«برغم جنگهای ایران و روسیه در اوایل سده نوزدهم در قفقاز، تجارت ایران و روسیه سال به سال رو به افزایش بود. [سر] هارفورد جونز عقیده داشت که در سالهای پس از امضای معاهده گلستان، حجم تجارت با روسیه دو برابر و سه برابر و حتی ارزش مبادلات به چهار برابر گذشته رسید».

این موضوع به لحاظ آنچه که ناگزیریم درباره پیوند بازرگانی بین شمال ایران و روسیه، و تداوم آن برغم اختلافات سیاسی دوران اخیر، بگوئیم، حائز اهمیت می‌باشد. همچنین نشانگر آنست که بازرگانان بدون توجه زیاد به وضع سیاسی و نظامی کشور، همچنان راغب تجارت با روسیه بودند^{۱۸}.

نقش پول در اقتصاد قاجاریه

با اینکه آغامحمدخان قاجار چندین ضرابخانه در بیست و چند مرکز تولید طلا و نقره کشور ایجاد کرد و فتحعلیشاه نیز تعداد آنها را افزایش داد، لکن بازرگانان ایرانی به استفاده از پولهای اروپایی ادامه می‌دادند. این وضع احتمالاً به این دلیل بود که پیاستر (Piasters) عثمانی و دوکات (Ducat) هلندی و سکوئینس (Sequins) و نیز از نوع سکه‌هائی بودند که عموماً مورد استفاده بازرگانان قرار می‌گرفت و برای تجارت خارجی ضروری بودند. موضوع بالا همچنین می‌تواند نمایانگر دوبخش شدن قدرت سیاسی و تجاری باشد. بسی اعتمادی طبقه بازرگان به رژیم سلطنتی بسیار عمیق بود و دلیل آن نیز تاحدودی این بود که سلسله قاجاریه منشأ قبیله‌ای و نظامی داشت. اگرچه آغامحمدخان برای کمک به بازرگانان تلاش بسیاری کرد، ولی شواهدی وجود ندارد که نشان دهد بازرگانان بعنوان يك طبقه [اجتماعی] هرگز از این سلسله دلخوش بودند.

در گفتگو از بالا رفتن اهمیت پول، بایسته، از عامل دیگری یاد کنیم که عبارت

بود از نیاز به پول. فرمانروایان نامحبوب ایران برای تحکیم و حفظ قدرت خود از پول بعنوان يك وسیله رسیدن به هدف یادشده استفاده می کردند، چون وقتی وفاداری مردم در ازای رهبری مؤثر بدست نمی آمد، طبعاً برای تطمیع مردم تلاش می کردند. در سطوح پائین تر، پول بصورت يك وسیله پیشرفت کارها در جامعه فاسد ایران در آمده بود. دادن رشوه انجام کارها را تسهیل می کرد. در دوران دورتر از آن، سلاطین در ازای خدمات افراد به آنها زمین [اقطاع] می دادند. شعرا و خدمه را با دادن جواهرات و مواجب ماهانه بصورت خواربار خشنود می کردند. ناصرالدین شاه با ادامه دادن این رویه، نتایج وخیمی چون تفویض و بذل و بخشش - های زمین یا معافیت مالیاتی را بوجود آورد. در مقطع زمانی ناصرالدین شاه، نقش پول در گردش چرخهای دولت اهمیتی چون نفت داشت، و روی هم رفته، نوآوریهای اجتماعی و سازمانی دوران این پادشاه بنحوی بود که تحصیل پول را بسیار مطلوب و ضروری می ساخت.

علاوه بر هزینه های قشون، تأسیس سازمانهای جدید کشوری نیز نیازمند پول بود: به کارمندان جدید دستگاه دولت می بایست حقوق داده شود. با گشایش دارالفنون در سال ۱۸۵۱ [پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸] نوع جدیدی از نظام تحصیلی آغاز شد. ایجاد این مدرسه بدین منظور صورت گرفت تا علوم جدید و زبانهای خارجی را تعلیم دهند^{۱۹}، و بخصوص کارمندان مورد نیاز دولت را به شیوه اروپائی تربیت کند، از جمله پرسنل سیاسی که می تواند امور خارجی کشور را عهده دار شود. کوتاه زمانی بعد، فارغ التحصیلان این مدرسه برای تکمیل تحصیلات به اروپا اعزام شدند^{۲۰}. در همان زمان، سوای بازرگانان که برای کسب و کار به اروپا می رفتند و محصلین اعزامی به خارج، اعیان و اشراف نیز راهی اروپا شدند تا ببینند ثروتمندان اروپائی چگونه زندگی می کنند و از چه تجملاتی برخوردار هستند. باین ترتیب انگیزه های بیشتری برای تحصیل پول، پرداخت هزینه سفر به خارج و خریداری اشیاء لو کس پدید آمد. در این مورد نیز، شاه مانند سایر موارد،

نمونه و سرمشق و لخرجی و به هدر دادن پول بود. فهرست‌های واردات ایران در اوایل سده نوزدهم، شواهدی را ارائه می‌دهد که در پی ایجاد تماس با جهان خارج تمایل به خریداری کالاهای تجملی و گران قیمت خارجی با آهنگی شتابان رو به افزایش گذارد. پژوهشگری که درباره وضع فلاکت‌بار توده مردم ایران در سده نوزدهم تحقیق می‌کند، ملاحظه خواهد کرد که مقدار زیادی کالاهای لوکس و تجملی مانند مخمل، آینه، بلورهای رنگین، چراغهای لامپای بزرگ و قیطان از روسیه و عثمانی وارد می‌شد تا نیازهای آن طبقه‌ای از مردم را برآورده سازد که گذار از یک مرحله اقتصاد بسته به یک اقتصاد بازار و سیله ترضیه هوسهای شخصی و ثروتمند شدن خود قرارداد داده بودند. رهبران کشور که مجذوب پیشرفت‌های خارجیان شده و شوق تقلید از آنان سرپایشان را فرا گرفته بود، توجه عمده خود را معطوف به اشیای تجملی کردند و برخلاف ژاپنی‌ها، اصول و مبادی پیشرفت را نادیده انگاشتند. امید رهبران ایران این بود که بدون صرف تلاش واقعی، کشور را تجدید حیات کنند، و در شرایطی دست به نوگرایی زدند که هزینه تأمین مالی آنرا نداشتند. نظام درآمدها [ی دولت] با کمک عده‌ای کارشناس [مستوفیان] اداره می‌شد، اما این نظام قادر به پر کردن خزان، برای مصارف معمولی یا مبالغه‌گزار مسائل ضروری تشخیص داده شده، نبود. قدرت اشراف [در پرداختن مالیات] وضعف تاج و تخت و بی‌علاقگی مردم به حکومت، دست بدست هم داده و وصول مالیات را دشوار می‌ساخت^{۲۱}. افراد زیادی بودند که از درآمد خود نهایت استفاده را می‌بردند بی آنکه مشمول پرداخت مالیات شوند. چون این افراد راههای فرار از مالیات را بخوبی می‌شناختند. بعلاوه، این شیوه تفکر وجود داشت که مناطق رونق یافته بازرگانی و ثروتمند کشور، دینی نسبت به دولت ندارد و اگر دینی هست بایستی از مناطق رونق نیافته وصول شود. از اینرو، دست زدن به تقلبات مالیاتی را جلوه‌ای از عقل سلیم می‌دانستند.

وقتی ناصرالدین شاه دریافت که راههای گریزی چون حمله به هرات از

نارضائی مردم نمی‌کاهد، بجای اینکه در آن مراحل اولیه از نارضائی مردم به اصلاح نظام درآمدها و وصول مالیات پردازد، نقشه جدیدی را برای تحصیل پول کشید و با این کار بیشتر از گذشته خود را متکی بر مردم کشور ساخت. نقشه ناصرالدین شاه این بود که بدلیل عدم توانائی در جنگ با خارجیان، بایستی آنانرا ترغیب نماید تا بهای سستی و عدم تحرك او را در پیشرفت کشور پردازند. اگر می‌خواست دست به استقراض بزند، طبعاً ناگزیر بود شرایط و قیود آنرا نیز بپذیرد. لذا، به فکر افتاد که امتیازاتی را به خارجیان بدهد. اتباع خارجی بلحاظ قدرت، از دولتهای خود ضعیف تر بودند. خارجیان با طیب خاطر بهای امتیازات را پرداخت کردند چون این امتیازات هم پر منفعت بود و هم به آنان اجازه می‌داد تا به گونه مؤثری منابع ثروت ایران را چپاول کنند. موضوع امتیازات در واقع نشانگر این برداشت فکری جدید بود که اخلاقیات مشکوک غربی با چه سهولتی می‌تواند در جامعه ایران جذب شود.

تأسیس تلگرافخانه در ایران

اولین خط تلگراف در ایران در سال ۱۸۵۸ [۱۲۷۲ هجری] دایر شد.^{۲۲} اما، توسعه واقعی مخابرات ایران پس از امضای قرارداد ۱۸۶۲ [۱۲۸۰ هجری] با انگلستان آغاز شد. در اواخر سال ۱۸۶۲، مذاکرات دو افسران انگلیسی به نامهای سرهنگ استوارت (Colonel Stewart) و سروان چمپین (Captain Champain) با مقامات ایرانی با موفقیت پایان یافت و کار ایجاد خط تلگرافی بین لندن و هند از طریق ایران آغاز شد. بر اساس قراردادهای سال ۱۸۷۲ [۱۲۸۶ هجری] شبکه تلگرافی ایران توسعه بیشتری یافت و شرکت تلگراف هند و اروپا از طریق لندن و از راه روسیه مستقیماً به ایران وصل شد، در حالی که قبلاً این شبکه از سمت جنوب و از طریق کانال مخابراتی خلیج فارس صورت می‌گرفت.^{۲۳} ایجاد این وسایل جدید مخابراتی برای پادشاه يك کشور بسیار وسیع که فاقد خطوط ارتباطی بود، بسیار

ارزش داشت، لکن ناصرالدین شاه از نقشی که این خطوط در تحولات انقلابی ایران ایفا کردند، غافل بود. در سال ۱۸۸۴ [۱۲۹۸ هجری] چهارده ایستگاه مخابراتی متعلق به شرکت هند و اروپا، در ایران دایر بود و بوسیله مأمورین انگلیسی اداره می شد. در سال ۱۸۷۷ [۱۲۹۱ هجری] تعداد کلمات تلگرافی که از این مراکز مخابره شد، به رقم ۳۰۵۴۸۵ رسید، و این رقم در سال ۱۸۸۳ [۱۲۹۷ هجری] از مرز یک میلیون کلمه فراتر رفت. پس از مدتی در عرض دشتهای بزرگ ایران دکلهای فولادی تلگراف دیده می شد که در چشم انداز یکنواخت خودوتا چشم کاری کرد به جلومی رفت. در فواصل دکلها، مهندسان تلگراف انگلیسی برای خود خانه ساخته بودند. همسران آنان یا انگلیسی بودند و از لندن آمده بودند، یا بسا دختران جوان ارمنی در ایران ازدواج کردند تا نسا گزیر نشوند بخاطر ازدواج با دختران مسلمان ایرانی تغییر مذهب دهند. شرکت تلگراف دارای پزشکان مخصوص به خود بود. این شرکت نفوذ زیادی در ایران بهم رسانید^{۲۴}. بسیاری از کارکنان شرکت، زبان فارسی را فرا گرفتند و با گوشه و کنار زندگی ایرانیان آشنا شدند. توسعه شبکه تلگراف و آمدن کارشناسان فنی خارجی به ایران، آشکارا نشان داد که چگونه دروازه ایران بروی جهان خارج گشوده شده است.

تأسیس کابینه (شورای وزیران) و صدارت سپهسالار

در سال ۱۸۵۸ [۱۲۷۲ هجری] چهل و دونفر از فارغ التحصیلان دارالفنون برای ادامه تحصیلات به اروپا اعزام شدند و این اقدام نشانگر آغاز جریان دیگری بود که بازتابهای پراهمیتی در جامعه ایران داشت. در سال بعد [۱۲۷۳ هجری] شاه نخستین کابینه یا «شورای وزیران» [دارالشورا - شورای دولتی] را گشود. در یادداشتهای سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، که اخیراً (۱۹۶۲) تدوین و با کوشش دکتر حافظ فرمانفرمائی به چاپ رسیده است^{۲۵}، از شکست ملال آور این ابتکار شاه و نیز ناکامی وی در تلاشهای بعدی خود در استقرار حکومت وزیران مسئول به خوبی

حکایت می کند.

میرزا علی خان امین الدوله يك ناظر جالب می باشد چون در بسیاری از کارهای شاه سمت «منشی حضور» او را داشت و گه گاه نیز مشاغل مهم دولتی گرفت. لذا، امین الدوله در موضعی بود که از رویدادهای ایران خبر داشت، و به دلیل تیزهوشی و نیز مجاورت باشاه، بخوبی از اندیشه ها و نقاط ضعف پادشاه خبر داشت. امین الدوله علاوه بر اینکه مرد عمل بود، بسیار کلبی مسلک نیز بشمار می رفت. نیش زبانش در این کتاب گاهی اوقات به ارزش کتاب خدشه وارد می سازد. اما، آنچه که در این کتاب حیرت آور و ناراحت کننده به نظر می رسد آن است که بسی کفایتی پادشاه و خیانت و نامسئول بودن رجال کشور منجر به اوضاع و احوالی شد که مشابه آن بدفعات در سالهای طولانی پس از نگارش خاطرات امین الدوله تکرار شده است. بطوریکه، اگر نام افراد را تغییر می دادند، مشابه بسیاری از رویدادهای گذشته می بود؛ و این حقیقتی است که به نحو بارزی در روایت های امین الدوله به چشم می خورد. این موضوع، همراه با جزئیات تاریخی کاملاً اشتباه کتاب، نسبت به اصالت آن ایجاد شبهه می نماید.

امین الدوله این فکر را القاء می نماید که هدف عمده ناصرالدین شاه از ایجاد شورای وزیران این بود که از کار مملکت داری و قبول مسئولیت خسته شده و قلباً علاقه ای به شورای یادشده نداشت؛ در عین حال، شاه مایل نبود ذره ای از اقتدارش کاسته شود، و شکست اصلی شاه در آزمون تأسیس شورای وزیران در همین نکته نهفته است. وزیران عضو شورا نمی توانستند بطور جدی وظایف خود را انجام دهند زیرا شاه می توانست اقدامات آنانرا و تو [بسی اثر گذاشتن] نماید. همانگونه که میرزا علی خان امین الدوله می نگارد، جلسات شورای وزیران صرفاً موافقت بدون چون و چرا با هوی و هوسهای شاه بود. شورای وزیران عصرها یا شبها در باغی تشکیل می شد، و پس از يك شور کوتاه، به قلیان کشیدن و صرف چای می پرداختند که مقدمه صرف شام بود، و این جلسات در واقع تبدیل به يك شب نشینی

مجلل می‌شد.

همانگونه که امین‌الدوله می‌نویسد، هدف شاه از تأسیس این شورا داشتن فرصت بیشتر برای رفتن به شکار یا رسیدگی به حرم خود بود؛ اما، کسی که واقعاً شاه را تشویق به این کار کرد و موضوع را جدی گرفت، حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بود که با صدر اعظم پیشین میرزا آقاخان نوری که عصای پرنس دالگورکی را روی پای خود احساس کرد و به مورای [وزیر مختار انگلیس] تهمت‌های ناروا زد، بسیار تفاوت داشت. صدر اعظم جدید [سالها] در استانبول زندگی کرده بود [سفیر ایران در عثمانی] و با نظامهای حکومت اروپا آشنائی داشت، و همین موضوع او را در چشم شاه عزیز کرد^{۲۶}. ازینرو، به نظر می‌رسد که شاه برخلاف نوشته امین‌الدوله، علاقمند به انجام اصلاحات در ایران بود. پیش از صدارت سپهسالار، تعدادی وزارتخانه دایر شد و وزیران مربوطه زیر نظر شاه یا صدر اعظم این وزارتخانه‌ها را اداره می‌کردند؛ که در واقع اداراتی جهت اجرای دستورات سلطان مستبد بودند. وزیران هیچ‌گونه ابتکار یا مسئولیتی از خود نداشتند و وظایفشان نیز بطور روشن تعریف و تفکیک نشده بود. تجربه اولیه از ایجاد شورای مشورتی وزیران، که صرفاً يك ركن مشورتی برای شاه محسوب می‌گردید، این بود که سه وزیر با وظایف خاصی تعیین شدند تا امکانات اداری قابل قبول را آزمایش کرده و نتیجه آنرا مورد ارزیابی قرار دهند. این سه وزیر عبارت بودند از صدر اعظم که مسئولیت وزارت داخله را هم به عهده داشت، وزیر مالیه و وزیر خارجه. شخص سپهسالار گرداننده عمده و شخصیت اصلی کابینه بود. در وهله دوم، تعداد وزیران به ۶ نفر و سپس به ۹ نفر فزونی یافت، وزارتخانه‌های داخله [کشور]، جنگ، مالیه، عدلیه، معارف، امور خارجه و دربار بوجود آمدند. صدر اعظم می‌خواست طبق نقشه‌های خویش وظایف خود را از يك موضع کاملاً تعریف شده و مسئولانه انجام دهد. وزیر دربار را ربط بین شاه و دولت بود. همچنین امکان داشت که هدف غائی سپهسالار از قبول صدارت، محدود کردن امتیازات ویژه شاه بود.

نمونه نخستین شورای وزیران ناصرالدین شاه با تغییرات جزئی، تا زمان کنونی [سال ۱۹۶۵] ادامه یافته است. اندیشه مترقی و پیشرو سپهسالار در اداره کشور از سوی هیأت وزیران هرگز بطور کامل تحقق نیافت. هدف سپهسالاران این بود که مقام صدراعظم چیزی به مراتب بالاتر از ابلاغ پیغام شاه به وزیران و تسلیم گزارش-های هیأت دولت به شاه و تصویب پیشنهادهای شاه باشد. تعیین وزیر دربار بدین - منظور صورت گرفت تا شاه توسط وی در جریان امور قرار گیرد و شورای وزیران زیر نظر صدراعظم انجام وظیفه کرده و تنها صدراعظم در برابر شاه مسئول باشد. ناصرالدین شاه با اقتدار زیاد صدراعظم مخالف بود و هیچ گونه محدودیت در قدرت [بی حد و حصر] خود و کاهش دخالت مستقیم در کار وزیران را نمی پذیرفت.

آرمان سپهسالار هرگز جامه عمل نپوشید. صدراعظم‌هایی که پس از سپهسالار تصویری کردند دارای اختیارات مستقل از مقام سلطنت هستند و وزیران در برابر آنان مسئول می‌باشند و روال حکومت خود را بر این اساس قرار دادند، نتوانستند به سازش لازم با پادشاهان در کار مملکت‌داری برسند. نمونه کهنه یکی از این نخست‌وزیران را باید در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] یافت که دکتر مصدق دستور شاه را برای استعفا دادن رد کرد، و کوتاه زمانی بعد بایک کودتای نظامی [کودتای ۲۸ مرداد] سقوط نمود. جانشینان دکتر مصدق در سمت نخست‌وزیری رویه‌ای را در پیش گرفتند که با رویه سرسختانه مصدق کاملاً تفاوت داشت. همه این نخست‌وزیران فرمانبردار شاه بودند، و نخست‌وزیر ایران در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۸ [۱۳۳۶-۱۳۳۷ شمسی] با متعلق‌ترین کلمات خود را غلام شاه می‌نامید^{۲۷}.

جدی بودن کار سپهسالار در کار تشکیل مرتب شورای وزیران را از اینجا می‌توان فهمید که وی هفته‌ای دو بار جلسات هیأت وزیران را در محل مناسبی تشکیل می‌داد و از برگزاری آن در خانه شخصی یا باغ خودداری می‌کرد. در آغاز یکی از این جلسات که بدستور سپهسالار تشکیل شده بود، شاه گفت: «شورا بایستی هفته‌ای دو بار در روزهای شنبه و سه‌شنبه بطور مرتب تشکیل شود». شاه سپس افزود،

«اما فرامین ما درشورا قرائت شده و نسبت به آنها نظر بدهند». وی بالحن محکمی اضافه کرد، «در سایر کشورها نیز نظیر این مجلس با قدرت کامل و بطور دائمی وجود دارد... این همان مجلسی است که در جاهای دیگر، نامهای مختلف دارد و ما آنرا «شورای مشورتی» و «مجلس وزیران» می‌نامیم».^{۲۸}

سخنان ناهم آهنگ شاه، که بدون شك با جملات سریعی بیان شد- چون شاه عادت داشت تند صحبت کند- هر گونه شبهه در مورد وظایف شورای وزیران را بر طرف کرد؛ و نیز نشان داد که اطلاعات شاه در مورد وجود چنین سازمانی در سایر کشورها اندك است. به هر حال، وقتی ناصرالدین شاه می‌گوید «فرامین ما در مجلس قرائت شود... تا مجلس نسبت به آنها نظر دهد». ماهیت مشورتی این مجلس و اداره کشور از سوی شاه راه پیدا می‌سازد. همانگونه که کرزن^{۲۹} می‌گوید، نمونه خارجی شورای وزیران مورد نظر شاه عبارت بود از «شورای سلطنتی روسیه». اگرچه بعداً نهضت مشروطه پیروز شد و ایران دارای مجلس [شورای ملی] گردید، لکن پرسش کهنه که آیا شاه باید حکومت کند یا نکند، مدت‌ها مورد بحث بود و درباره آن نظراتی ابراز می‌شد. سپهسالار آشکارا معتقد بود که شاه نبایستی حکومت کند و مانند سلاطین انگلستان باشد [که صرفاً يك مقام تشریفاتی هستند]. سایرین که تندروتر بودند، خواستار تأسیس جمهوری در ایران بودند به نحوی که اداره کشور بوسیله يك نخست‌وزیر نیرومند یا رئیس‌جمهوری با اختیارات رئیس‌جمهور امریکا صورت گیرد. مورد تردید است که مصدق خواهان حکومت جمهوری در ایران بود.

قسمتی از نقشه سپهسالار این بود که شاه را به مسافرت به کشورهای اروپائی ترغیب کرده و شاه از نزدیک با کشورها و نظامهای حکومتی آنها آشنا شود. در فاصله سالهای ۱۸۷۰-۱۸۶۰ [۱۲۸۷-۱۲۷۷ هجری] حوادثی باشتاب در پیرامون ایران روی می‌داد و ایران نمی‌توانست بسی خبر از این حوادث بماند^{۳۰}. روسها در ۱۸۶۵ [۱۲۸۲ هجری] تاشکند و در ۱۸۶۸ [۱۲۸۵ هجری] سمرقند را تصرف

کردند و به سمت جنوب پائین آمدند و موقتاً به تصرف ناحیه‌هایی پرداختند که کاملاً در نزدیکی مرز ایران قرار داشت. سپس در آسیای مرکزی به تصرف شهرهای «کرا سنو ادوسک» و «شیک سلر» دست زدند که ایران را از ماوراء قفقاز جدایی کرد.^{۳۱} اصولاً خارج شدن پادشاه از کشور، جز در هنگام جنگ، يك امر غیر منتظره بشمار می‌رفت. لکن، شاه بر اساس موازین اسلامی سفر خود را برای زیارت عتبات و حج بهانه‌ای برای مسافرت به کشورهای اروپائی قرارداد. در ابتدا، شاه به زیارت عتبات در بین‌النهرین رفت.^{۳۲} بر حسب اتفاق، شاه در آنجا شاهد نوآوریهای مدحت پاشا والی بغداد بود و از جریانات مشروطه در عثمانی آگاه شد. پس از این گردش مقدماتی، شاه در سال ۱۸۷۳ [۱۲۹۰ هجری] رضایت داد که به سرزمین کفار مسافرت کند و سفر خود را از روسیه آغاز کرد. سفر شاه به روسیه موجب تکرر خاطروی گردید چون که تعداد همراهان شاه زیاد بودند و مقامات روسی عده‌ای از آنها را از راه مسکو به ایران برگردانند و شاه راهی سن پترزبورگ [پتروگراد] گردید. ناصرالدین شاه از این سفر آزرده خاطر شد و احساس کرد که آمادگی سفرهای خارجی را ندارد.^{۳۳} در این ضمن، در داخل کشور، برخی از علمای مذهبی به مخالفت با سپهسالار پرداختند و او را متهم کردند که می‌خواهد ایران را بصورت فرنگستان درآورد. روحانیون یادشده از شاه خواستند تا به سپهسالار اجازه بازگشت به ایران را ندهد و شاه نیز پذیرفت. بعداً، شاه توانست سپهسالار را بعنوان وزیر خارجه به ایران برگرداند، اما بزودی وی را برکنار ساخت و به استانداری خراسان تعیین کرد، و وی در همین سمت در گذشت.^{۳۴}

عصر امتیازات به خارجیان

پیش از اینکه ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۳ [۱۲۹۰ هجری] عازم سفر اروپا^{۳۵} شود، سپهسالار معتقد بود که برای پرداخت غرامات جنگ به روسیه بایستی وجوه مورد نظر را از اعطای امتیاز به يك شرکت انگلیسی تأمین کرد، و این

اندیشه خودرانی و جامه عمل پوشاند. امتیاز به يك تبعه انگلیس بنام بارون جولوس-رویتز (Baron Julius Reuter) داده شده و این نخستین امتیاز بزرگی است که دولت ایران به خارجیان داده است. در این امتیازنامه، حق احداث راه آهن در سراسر ایران، استخراج معادن و ایجاد يك بانک ملی [شاهنشاهی] به بارون رویتز داده شده بود. به نظر می‌رسید که شاه با دادن این امتیاز توانست هزینه سفرهای خود به اروپا را تأمین نماید.^{۳۶}

شیوه تفکر ناصرالدین شاه در دادن امتیازات به خارجیان، از سوی اشراف و اعیان نیز دنبال گردید. پس از امضای امتیازنامه رویتز، اعیان و اشراف دریافتند که از راه دادن يك امتیاز بزرگ به خارجیان درآمدهای سرشار و نامشروعی نصیب آنها خواهد گشت و حسرت آنان از اینکه در انعقاد امتیازنامه رویتز شرکت نداشته‌اند، جبران نخواهد شد. اشراف و اعیان می‌توانستند در این بازار گرم امتیازات، يك منبع جدید ثروتمند شدن را بیابند.

ناصرالدین شاه به محض اینکه به روسیه رسید [۱۲۹۰ هجری] دچار تکدر خاطر گردید زیرا ملاحظه کرد که میزبانان روسی اواز امتیازنامه رویتز خوشنود نیستند. این عکس العمل روسیه کلاً حیرت‌آور نبود، اما شیوه زورگویانه‌ای که روسها در برابر ناراضائی خود به کار بردند، شاه را ناراحت کرد.^{۳۷} هنگامی که ناصرالدین شاه به لندن رسید، بسیار حیرت کرد که زمامداران انگلیسی نیز به طرحهای رویتز علاقه‌ای نشان نمی‌دهند.^{۳۸} لذا، پس از بازگشت به ایران، امتیازنامه مزبور را [در سال ۱۲۹۰ هجری / ۱۸۷۳] لغو کرد. لکن در سال ۱۸۸۹ [۱۳۰۶ هجری] برای دلجوئی از بارون رویتز که ۴۰/۰۰۰ لیبره وثیقه‌اش از دست رفته بود، اجازه تأسیس بانک شاهنشاهی را به وی داد.^{۳۹} بانک شاهنشاهی توسط رویتز تأسیس گردید و صاحب امتیاز و از حق انتشار اسکناس و بهره‌برداری از کلیه معادن ایران، بجز سنگهای گران قیمت و طلا و نقره برخوردار شد.

لرد کرزن فقید در سپتامبر ۱۸۸۹ [۱۳۰۶ هجری] بعنوان عالی‌جناب کرزن

از ایران دیدار کرد و در کتاب معروف خود [ایران و قضیه ایران] به هجوم جویندگان امتیاز به تهران پس از گشایش اولین خط تلگراف هند و اروپا در ۱۸۶۵ [۱۲۸۲ هجری] اشاره کرده است.^{۴۰} در سال ۱۸۷۲ [۱۲۸۹ هجری] تعداد جویندگان امتیاز به اندازه‌ای زیاد شده بود که شاه ترجیح می‌داد بایک صاحب امتیاز قدرتمند مانند رویتر و بروشود تا اینکه با جویندگان متعدد امتیاز سروکار پیدا کند که با یکدیگر به رقابت برخاسته و وضع مالی خوبی نداشتند. وقتی کرزن وارد ایران شد، نزدیک به پانصد نفر از جویندگان امتیاز، که «همه از قماش کلاهبرداران بودند»^{۴۱}، در تهران سرگردان شده بودند.

یکسال پیش از ورود کرزن به ایران [۱۳۰۵ هجری / ۱۸۸۸]، برادران لینچ (Lynch Brothers) امتیاز کشتی‌رانی در آبهای سفلی رود کارون را بدست آوردند. اگرچه این امتیازچندان بزرگ و پر منفعت نبود، لکن دوزمیت داشت: اول اینکه راه تجارتی کوههای زاگرس به اصفهان را گشود و بر مبنای آن ارتباط اصفهان با خلیج فارس از طریق موتورلینچ تسهیل شد، که از نام شرکت یاد شده گرفته شده بود؛ دوم اینکه، امتیاز کارون راه را بروی تحولات مهمتر در استان خوزستان هموار کرد، و نزدیک به بیست سال بعد این استان مرکز صنعت نفت ایران شد. کاوشگران نخستین نفت، در اوایل سال ۱۹۰۰ از تسهیلات شرکت لینچ برای حمل و نقل دریائی، و نیز از تجارب کارمندان آن، بهره‌مند شدند. یک جنبه جالب از امتیاز شرکت لینچ این بود که دولت ایران از سر احتیاط و دوراندیشی به شرکت مزبور اجازه ساختن تأسیسات دائمی که متعلق به آنان باشد، نداد. این موضوع، برغم مقررات معاهده ترکمانچای بود که به بازرگانان روسی اجازه داشتن تأسیسات دائمی و مالکیت انبارها و ورود محدود کالا را داده بود^{۴۲}.

اگرچه کشور با شتاب وارد عصر امتیازات می‌گردید، ولی رویه حزم و احتیاط شاه نسبت به برادران لینچ ظاهراً ثابت می‌نماید که شاه از دادن امتیازات جدید ناراحت بود. زیرا ناگزیر بود در اعطای هر امتیازی که بعنوان دادن قسمتی

از خاک یا اموال ملت به خارجیان محسوب می گردید، عواطف و احساسات مردم را مدنظر بگیرد. اما آمادگی جویندگان امتیاز برای پرداخت مبالغ عمده نقدی و در شرایطی که دولت به پول نیاز داشت چنان او را وسوسه می کرد که تاب پایداری در برابر این وسوسه را نداشت. نبودن وسایلی که با آنها بتواند به پیشرفت علمی شبیه کشورهای خارجی دست یابد، ایران را بیشتر و بیشتر آلوده این امتیازات می کرد. شاه و وزیرانش تصور می کردند که اساس قدرت و پیشرفت علمی خارجیان پول است و نمی توانستند باور کنند که چنانچه فرضاً ایران پول هم داشت باز هم قادر نبود به موقعیت آنان دست یابد. شاید از این جهت که شاه فکرمی کرد پول مایه قدرت است؛ و درست می اندیشید، چون اگر پول داشت، نیازی به سفر لندن نداشت. سلطه نافذ و گسترده پول خارجی در ایران، در چشم ایرانیان اندیشمند، در تهران کاملاً روشن بود و شاه هم می بایست این موضوع را فهمیده باشد. آنچه که شاه و بسیاری از ایرانیان تشخیص نمی دادند این بود که مهارتها و کارو زحمت مقدم بر پول بوده و مولد ثروت است. آنان به «سَرِ غرب»، یعنی پول، می اندیشیدند و به نیروی کار و فعالیت در غرب توجهی نداشتند. در عین حال معتقد بودند که ایران بالقوه ثروتمند است و اگر این ثروتها مورد استخراج قرار گیرد ایران نیز می تواند مانند کشورهای اروپائی نیرومند شود. ظواهر ثروت تجملی غرب که به آن عظمت و اقتدار می داد، در ایرانیانی که به پایتخت های اروپا سفر می کردند اثرات عمیقی بجای می گذارد. از اینرو، می خواستند با کشاندن پای اروپائیان به ایران و استخراج منابع ثروتشان صاحب پول و ثروت گردند، و در عین حال از نزدیک به «سَرِ موفقیت» غرب پی ببرند و حداقل کار را هم بکنند. آنها نمی توانستند فکر کنند که انگلیسی هائی که در آفتاب سوزان خوزستان کار می کنند، ثمره تلاش خود را در آینده نزدیکی با حفاری نفت در این منطقه خواهند دید.

با این حال، مردم موضوع دادن امتیازات به خارجیان را سهل و ساده نمی گرفتند و معتقد بودند که وسوسه طلای صاحبان امتیاز، شاه را از این حقیقت

غافل کرده است که هر چه بر تعداد امتیازات افزوده می شود از حیثیت ملت بیشتر کاسته شده و با دست خود قبر سلسله قاجاریه را می کند.

ظاهر آ شاه در گرو گذاردن ثروت ملت بدست خارجی از خود پایداری نشان می داد، این پایداری تنها بخاطر پول آماده و پیشنهاد امتیازات متعدد نبود، بلکه عقاید شاه با نظرات بسیاری از سران مملکت تفاوت زیادی داشت. این سردمداران که افرادی تنبل و پول دوست و بسیار ابله بشمار می رفتند خیال می کردند که صاحبان امتیاز بدلیل شایستگی خود «سر» پیشرفت ایران را می دانند. بعلاوه، ناصرالدین شاه که به مردان زیرك ایرانی مانند امیر کبیر و سپهسالار اعتماد نس کرده بود، خطر مستقیمی را از جانب خارجیان متوجه خود نمی دید زیرا صاحبان امتیاز ایرانی نبودند و به طریقی با شاه فاصله داشتند. لذا، شاه با رفتار حساب شده با خارجیان و نمایندگان سیاسی کشور آنها رفتار می کرد و از خود شخصیت نشان داده و از سرافتادگی با آنان روبرو می شد و طبعاً از تعارفات تملق آمیز آنان نیز برخوردار می شد. شاه در روابط با شخصیت های مملکتی همواره بین کسانی که ذاتاً ابله بودند و آنان که بدلیل بی مسئولیتی و بی کفایتی تمایلی به همکاری با سلطان مستبد نداشتند، و بدین سان نسبت به شاه مقاومت منفی نشان می دادند، تفاوتی نمی گذارد.

موردی که قابل طرح است مربوط به موقعی است که شاه صحبت از اصلاح قانون کرد و با مقاومت منفی سردمداران کشور روبرو گردید. ابتدا به شاه گفتند که قوانین اسلامی [شریعت] بنفسه نیازی به تدوین ندارد و اگر اشکالی وجود دارد ناشی از اجرای ناقص شریعت و عدم انطباق آن با شرایط و مقتضیات زمانی است. شاه دستور داد تا کمیته ای برای تجدید نظر در شریعت اسلامی و انطباق آن با نیازهای جدید و تدوین ضوابط تازه ای برای اجرای قوانین تشکیل شود. در رأس این کمیته وزیر عدلیه قرار داشت که به زبان عربی که زبان فقهای اسلام بود آشنائی و نیز روابط خوبی با مجتهدین برجسته آن زمان داشت. این کمیته با تشریفات متداول قلیان کشیدن و خوردن سه بار غذای مختصر در خانه وزیر عدلیه، به حساب دولت

تشکیل شد. اما پس از برگزاری چند جلسه، بحث‌های آنان به پایان رسید و نتیجه کارشان هیچ بود زیرا صورت مذاکرات حتی به آن اندازه نبود که به آرشیدولتی فرستاده شود. شاه خواستار اصلاح قانون بود، لکن نخستین تلاش او بدلیل مقاومت منفی سردمداران کشور بی نتیجه ماند.^{۴۳}

اگرچه ناصرالدین شاه از سفر اول خود به اروپا از جمیع جهات خرسند نبود و از بودن در اروپا احساس غربت و بیگانگی می کرد، با این حال دوبار دیگر نیز بار سفر اروپا را بست. سفر دوم شاه در سال ۱۸۷۸ [۱۲۹۵ هجری] و سفر سوم شاه به اروپا در سال ۱۸۸۹ [۱۳۰۶ هجری] صورت گرفت.^{۴۴} اینگونه به نظر می رسد که شاه بتدریج نسبت به افزایش تماس با خارجیان حالت روحی اسکیزوئید^{۴۵} پیدا کرد و بطوریکه از خاطرات مسافرتش بصرمی آید از مشاهدات خود در اروپا دچار بیزاری، یأس و سرخوردگی گردید. در این ضمن، غریو فریاد اروپائیان در تهران، و افزایش گرفتاری با آنان و دولتهایشان، گه گاه او را تندخو و کج خلق می کرد و نشانگر این بود که شاید آرزومی کرد هرگز پای یک خارجی به ایران نرسیده بود.

روابط ناصرالدین شاه با مذهبیین

نخستین جبهه گیری در برابر سیاست اعطای امتیازات به خارجیان در سال ۱۸۹۲ [۱۳۰۹ هجری] پیش آمد [در ماجرای امتیاز تنباکو معروف به رژی]. شاید دومین جبهه گیری در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ ه. ش] و در زمان ملی کردن نفت ایران از سوی دکتر مصدق بود. اما پیش از اینکه به ماجرای امتیاز تنباکو پرداخته شود، ابتدا لازم است که نظر ملاها و روحانیون را نسبت به ناصرالدین شاه مورد بررسی قرار دهیم. در پیش گفتیم که روحانیون به مبارزه با بابیان برخاستند و از این مبارزه بیرون آمدند. بسیاری از رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی ایران با مخالفت روحانیون روبرو شد که از جمله می توان به تأسیس لژ فراماسونری در تهران توسط میرزا ملکم خان در سال ۱۸۶۰ [۱۲۷۷ هجری]، نظرات جدید درباره بنیان حکومت،

سفرهای شاه به اروپا، تأسیس مدارس جدید، تشکیلات جدید عدلیه، تصرف مرو توسط روسها اشاره کرد. جان کلام این بود که روحانیون باتحولات و تغییرات شتابان دوره ناصری مخالف بودند و برخی از این تحولات را برخلاف مذهب دانسته و از پیشروی روسیه در مرز ایران نگران بودند.

مخالفت روحانیون با اعلامیه حقوق اتباع ایران^{۴۶} از این استدلال برخوردار بود که در اسلام حقوق انسان از لحاظ نظری در شریعت اسلام گنجانیده شده و این شریعت برای هر يك از جهات زندگی انسان [مسلمان] ضوابط و اصولی دارد. فقهای اسلام [مجتهدین] بدلیل برخورداری از منزلت حقوقدان [فقیه] می دیدند که مقامات دنیوی [دولتی] بتدریج حقوق آنانرا غصب می نمایند. شکاف بین ناصرالدین شاه و روحانیون ابتدا بسیار مختصر بود زیرا ناصرالدین شاه در مسائل حقوقی مشاورانی را برمیگزید که با منطق علما آشنائی و با آنان روابط حسنه داشتند. بعلاوه، ناصرالدین شاه در کار اصلاحات فردی بزدل و ترسو بود. لذا، برای تغییر جامعه ایران کار عمده ای نکرد و صرفاً آنرا تضعیف نمود.

موضع شاه از سوی نهاد مذهبی تحمل شد و مورد تأیید قرار گرفت بطوریکه يك موازنه ظریف حسن نیت و جانبداری متقابل حفظ گردید. در عین حال، ناصرالدین شاه کوشید تا کسانی را که خواستار اصلاحات تند و شدید بودند با خود همراه سازد. این مصلحین خواهان پذیرفتن و اجرای نمونه های [اروپائی] نوگرائی و تجدد بودند بی آنکه واقعاً بدانها معتقد یا قصد عملی کردن آنها را داشته باشند. قشر محافظه کار جامعه معتقد بود که بایستی از هر چیزی که به افراط نزدیک شود، اجتناب کرد تا بخش های به هم مرتبط جامعه سنتی که حافظ یکدیگر هستند در حالت يك بحران متوازن باقی بمانند و نبایستی آن اندازه برخورد بین آنان پدید آید که بافت جامعه را بهم بریزند. در يك برهه زمانی بسیار دورتر، یعنی پس از جنگ دوم جهانی، يك دوست صمیمی از يك مجتهد معروف که به روشن بینی شهرت داشت [احتمالاً منظور مرحوم آیت الله بهبهانی است] پرسید که آیا نهاد مذهبی قابل تغییر

است، و ایشان پاسخ دادند که خیر، «زیرا اگر يك آجر این بنا را بردارید، تمام ساختمان فرومی‌ریزد». همچنین در سال ۱۹۵۰ [۱۳۳۰ شمسی] مردی پرشور که در آن زمان مسئولیت سازمان برنامه را بعهدہ داشت - سازمانی که مسئول توسعه اقتصادی کشور بود - بادلگرمی در صدد پیشرفت کشور بود. نام ابوالحسن ابتهاج دردنیا به درستی و وطن دوستی مشهور شد، لکن سرانجام نتوانست بدلیل «فساد» و «اشکال تراشی‌ها» و «خودپسندیها» و حماقت و پول دوستی همکارانش به آرزوهای خود برسد. اما اگر شکست ابتهاج بدقت مورد بررسی قرار گیرد، ملاحظه می‌شود که بخشی از مشکل او این بود که وی واقعاً به لزوم اصلاحات معتقد بود در حالی که همکاران او تنها از اصلاحات حرف می‌زدند.

انتقاد شدید از دیگران در نظر اول خطای عمده مصلحین ایرانی محسوب می‌شود، لکن در واقع خطای اصلی ایشان اینست که گاهی اوقات فراموش می‌کنند يك ایرانی هستند، و از این جهت محافظه کاران را بایستی محق دانست زیرا از خطرات يك جابجائی ناگهانی نمونه‌های سنتی جامعه آگاه هستند. اگر مصلحین غالباً دم از نیاز به اصلاح می‌زنند، بخاطر اینست که قادر نیستند موضع خود را در برابر اصلاح و در جهت منافع برخی از ارزشهای سنتی و بهتر جامعه قدیم ایران تبیین نمایند. و به همین دلیل، نوعی اندیشه مترقیانه، که شاید هم اشتباه باشد، و شاید منتهی به يك صورت فریب آمیز شود، آنان را ناگزیر می‌سازد تا مطالبی را بگویند که مورد پسند مفسران خارجی قرار گیرد. این عادت خشنود کردن خارجیان از راه نشان دادن احساسات مطلوب پسند آنان، جزئی از اندیشه ادب و نزاکت ایرانیان و سایر ملل شرق بشمار می‌رود. بدین ترتیب، بگفته کرزن، حتی عوامل کهنه پرست نیز در ایران «شایسته يك توجه دوستانه و ملایم هستند، زیرا آنچه را که ما [اروپائیان] تمدن می‌نامیم و گه گاه آنرا با پیشرفت و ترقی اشتباه می‌کنیم، از نظر شرقیان چشم انداز کاملاً متفاوتی دارد... زیرا ملت‌ها برای نجات خود هريك راهی را برمی‌گزینند...»

در سده نوزدهم میلادی طبقات مذهبی ایران می‌دیدند که اقتدارشان بتدریج از دست می‌رود، زیرا در حالی که جامعیت دین اسلام امور اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد و مسیحیت غرب این امور را بعهده دولت مادی گذارده است، نوگرایی و تجدد ایران به معنای سلطه حکومت مادی و حذف قلمرو گسترده مذهب بود. وظیفه خطیر روحانیون همواره کمک به مستمندان و حفظ فضائل مدنی بوده است و با تضعیف روحانیت نتایج مصیبت‌باری در این زمینه‌ها پدید آمد. در دوران پیش از قیام مشروطه در سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۳ هجری] و در شرایط خودکامگی سلاطین قاجار بسیاری از خواسته‌های مردم عملی نمی‌شد، لکن کم‌تر دیده می‌شد که کسی از گرسنگی بمیرد یا برهنه و بی‌لباس باشد زیرا عادات و سنن مذهبی حکم می‌کرد که ثروتمندان محلات مختلف شهرها صدقه و خیرات و غذا به مستمندان بدهند، و در اعیاد خاص مذهبی حتی به آنان لباس هم می‌دادند. اما در دوران اخیر [دوران حکومت شاه سابق] فقر و محرومیتی مشاهده می‌شود که حتی در دوره ناصرالدین شاه قابل تصور نبود. در این دوران جمعیت شهرها افزایش یافته و سنت‌های قدیمی خیرات و مبرات که بر شالوده تعالیم مذهبی قرار داشت، وزائیده این آگاهی بود که در روز قیامت انسانها بایستی حساب اعمال خود را پس دهند، دیگر به نحو مؤثری وجود ندارد. این فقدان خیرات و مبرات نشانگر زوال اعتقادات و اعمال مذهبی است. حقیقت اینست که نیروهای مادی که به قلمرو مذهب تجاوز کرده‌اند تاکنون نتوانسته‌اند راه‌حلهای مؤثری برای خدمات اجتماعی بوجود آورند که در پرتو مذهب وظایف مسلم هر مسلمان بشمار می‌رفت.

توضیحات فصل ششم

۱- بایستی خاطر نشان شود که سقوط واقعی سلسله صفویه از زمان تصرف اصفهان بدست محمود افغان و تسلیم شدن شاه سلطان حسین در ۱۱۳۵ هجری آغاز گردید. در برهه زمانی ۱۱۳۵-۱۱۴۸ که شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم اسماً حکومت می کردند، در واقع، سلسله صفویه از موجودیت سیاسی عاری بود. معهداً، عمر رسمی سلسله صفویه با تاجگذاری نادر در سال ۱۱۴۸ هجری به پایان رسید. دو سال مورد نظر نویسنده زمانی است که شاه طهماسب از سلطنت خلع گردیده و شاه عباس سوم حکومت می کرد - مترجم

۲- ظاهراً، اشاره نویسنده به دوران پس از برکناری و قتل میرزا تقی خان امیر کبیر و صدارت میرزا آقا خان نوری (اعتماد الدوله) است که ایران با گرفتاریهای متعدد داخلی و خارجی از قبیل مشکلات مالی، حمله به هرات و غیره روبرو گردید و زمینه های نارضائی مردم از شیوه حکومت تشدید گردید - مترجم

۳- منظور نویسنده آنست که مردم ایران ظاهر بین بوده و به کنه موضوعات نمی اندیشند، و از اینرو، متوجه نبودند که مشکلات سیاسی و اجتماعی کشور زائیده تنگناهای اقتصادی کشور است - مترجم

۴- منظور نویسنده گذار از مرحله فتو دالیسم به ماقبل سرمایه داری و آغاز اقتصاد بورژوازی میباشد - مترجم

۵- ج . ر . هامبلی، آغا محمد خان و تأسیس سلسله قاجاریه، مجله سلطنتی آسیای مرکزی، جلد سه، قسمت دوم، آوریل ۱۹۶۳ - نویسنده

۶- در مقاله بسیار جالبی، از مجموعه مطالعات جدیدی که درباره قاجاریه تحت عنوان «مقدمه‌ای بر سازمان اقتصادی قاجاریه در اوایل استقرار این سلسله در ایران»، در موسسه ایران شناسی در انگلستان صورت گرفته است، (که جلد دوم آن در سال ۱۹۶۴ انتشار یافت) دکتر هامبلی به موضوع جلوگیری از واردات شال کشمیر به منظور حمایت از تولید داخلی مشابه، و بطور اخص، از تولید کنندگان شال در کرمان، اشاره می‌کند. نویسنده

۷- منظور، لشکرکشی‌های آغا محمدخان به گرجستان و مناطق آسیای مرکزی است که منجر به استقرار مجدد حاکمیت ایران بر این مناطق و تعاریف جدید از مرزهای کشور گردید - مترجم

۸- منظور، افول قدرت و اهمیت اقتصادی اصفهان پس از سقوط صفویه، و برعکس، قدرت گرفتن یزد می‌باشد - مترجم

۹- مقصود جاسوسان و عوامل سیاسی - نظامی انگلیس است که به مقاصد مختلف و از راه هند به ایران اعزام میشدند - مترجم

۱۰- منظور نویسنده به درستی معلوم نیست. اگر مقصود «دین اسلام» است، بایستی گفت در شریعت اسلام اساساً نظام طبقاتی وجود ندارد و مبنا فضیلت افراد است (ان اکرمکم عندالله اتقکم). اگر منظور جوامع اسلامی بعدی و کنونی است، ایجاد طبقات به دلایل سیاسی و جامعه شناسی خاص بوده است، که از جمله میتوان به گسترش امپراتوری اسلام از زمان بنی امیه اشاره کرد - مترجم

۱۱- تا آنجا که مترجم اطلاع دارد، بی‌علاقگی اعراب به کشاورزی ناشی از علاقمندی زیاد آنان به زندگی در صحرا بوده است، و شاید بتوان گفت که کشاورزی را شغل خوبی برای خود نمی‌دانستند - مترجم

۱۲- «ریوند» یا «راوند»، گیاهی است داروئی که دارای رنگ سرخ یا زرد متمایل به تیره است و بوی تندی دارد - مترجم

۱۳- مازو ماده‌ای است که از درخت بلوط بدست می‌آید و در صنایع رنگرزی و دباغی مورد استفاده قرار می‌گیرد - مترجم

۱۴- نگاه کنید به خاطرات جغرافیائی امپراتوری ایران اثر کینر (G. M. Kinner)، لندن، ۱۸۱۳ - نویسنده

۱۵- ازدکترهامبلی سپاسگزارم که معایب روش اصلاحی نظامی عباس میرزا را به من متذکر گردید - نویسنده

۱۶- در مورد نظرات مختلف درباره جمعیت ایزان در اوایل قاجاریه (و نیز صفویه) نگاه کنید به :

مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، صفحات ۱۱-۷. مترجم

۱۷- با توجه به وجود کارخانه های نساجی و بلور و چینی و قند و چدن ریزی از زمان امیرکبیر به بعد، تعداد کارگران صنعتی و غیرصنعتی به چند هزار نفر میرسید. در این زمینه به منابع زیر مراجعه کنید :

- محمد علی جمالزاده، گنج شایگان، صفحات ۹۹-۹۸

- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صفحات ۲۵۱-۲۴۵

- ایوانف، طبقه کارگر کنونی ایران، مسکو، ۱۹۶۹، صفحات ۱۱۵ به بعد - مترجم

۱۸- در مورد مناسبات تجاری بین المللی ایران در دوره صفویه و قاجاریه، نگاه کنید به :

باستانی پاریزی: سیاست و اقتصاد عصر صفوی

نصراله فلسفی: زندگی شاه عباس کبیر

محمد علی جمالزاده: گنج شایگان

سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، جلد دوم

عباس اقبال: جغرافیای اقتصادی ایران

ن. آ. کوزنتسوا: پیرامون تاریخ نوین ایران، ترجمه سیروس ایزدی - مترجم

۱۹- در دارالفنون علوم جدید مانند مهندسی، نظامی گری، پزشکی و زبانهای خارجی تدریس می شد. در ابتدا يك صد نفر از فرزندان شاهزادگان و اعیان و اشراف را بالباس مخصوص به این مدرسه فرستادند تا علوم و فنون جدید را فراگیرند. گشایش دارالفنون سه ماه پس از عزل امیرکبیر از مقام صدارت عظمی صورت گرفت - مترجم

۲۰- لازم به یادآوری است که پیش از گشایش دارالفنون، تعدادی محصل در زمان فتحعلیشاه به خارج از کشور اعزام شدند. نخستین بار در سال ۱۲۱۶ هجری دوجوان ایرانی به نامهای کاظم پسر نقاشباشی عباس میرزا و میرزا حاجی بابا به انگلستان اعزام شدند. در سال ۱۲۳۰ هجری پنج نفر دیگر در جمعیت سرهنگ داری به اروپا رفتند. در مورد

تاریخچه اعزام محصل به اروپا در دوره قاجاریه نگاه کنید به :

مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، صفحات ۵۲۸-۵۲۷ - مترجم

۲۱- در مورد نظام مالیاتی ایران در این دوران و مشکلات آن نگاه کنید به :

مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم، صفحات ۱۰۴۹-۱۰۱۷ - مترجم

مترجم

۲۲- این خط بین قصر سلطنتی شاه و باغ لاله زار بود. در سال ۱۲۷۶ هجری

(۱۸۶۰) خط تلگرافی بین طهران و سلطانیه (اراک) کشیده شد که یکسال بعد تا تبریز ادامه

یافت - مترجم

۲۳- در پی شورش بزرگ هندیها علیه استعمار انگلیس، کشور اخیر ناگزیر شد

ارتباط تلگرافی بین لندن و هند را سریعاً احداث نماید تا از وقایع هند باخبر شود. لذا

به فکر افتاد که يك خط تلگرافی به طول ۸۲۱۳ کیلومتر ایجاد نماید که مسیر آن عبارت

بود از: لندن - پاریس - استراسبورگ - مونیخ - وین - استانبول - کراچی. با تلاش

«استویگ» وزیر مختار انگلیس در تهران، خط تلگرافی بین خاقین - بوشهر - تهران دایر

شد. در سال ۱۲۸۶ هجری، انگلیسی ها طی قرارداد دیگری، يك خط تلگرافی از جلفا به

تهران کشیدند. شرکت تلگراف هند و اروپا این خط را از شرکت آلمانی «زیمنس»

خریداری کرد. خط مزبور، تهران را از طریق جلفا و مسکو و برلین به لندن مربوط می کرد.

دولت روسیه نیز طبق قرارداد ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۴) خط تلگرافی بین سن پترزبورگ

(پتروگراد / لنین گراد) و تهران را از طریق جلفا - تبریز، دایر کرد - مترجم

۲۴- انگلیسی ها به بهانه حفظ تلگرافخانه های مزبور، اقدام به تأسیس کنسولگریهای

متعدد در شهرهای ایران نمودند. بتدریج، تلگرافخانه ها مانند سفارت انگلیس از مصونیت

(سیاسی - قضائی) برخوردار گردیدند و اعضای آن مأمورین رسمی دولت انگلیس بشمار

می آمدند. در این زمینه نگاه کنید به :

عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیر کبیر، صفحه

۲۷۵ - مترجم

۲۵- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان،

تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۱ - مترجم

۲۶- ناصرالدین شاه ابتدا سپهسالار را وزیر عدلیه و سپس به صدارت عظمی برگزید.

مترجم

۲۷- منظور دکنتر منوچهر اقبال است که خود را «غلام جان نثار» شاه می نامید- مترجم

۲۸- علیخان امین الدوله، همان منبع مذکور، صفحه ۵۴ [۴۷] - نویسنده

متن اظهارات شاه به شرح زیر است:

«امروز خودمان به این مجلس آمدیم که افتتاح مشورتخانه دولت را خودمان کرده باشیم ... در این اطاق که از سابق به مجلس وزرای دارالشورا اختصاص داشت، هفته ای دوز، شنبه و سه شنبه مستمراً و بدون تعطیل باید شورا منعقد شود ... امین الملك [نویسنده خاطرات] به نظم و ترتیب مجلس مراقبت کند. احکام ما را در مجلس تقریر نمایند، رأی مجلس را به عرض برساند. در سایر دول هم این مجلس در کمال قوت و دوام برقرار است و باید علاوه بر تکلیف دولتی، به حکم تأکيدات شرع شریف، مشاوره در امور و حفظ مجلس شورا را نظیر واجبات بدانیم. البته فکرها و عقول در هر جزو کار چیزها می بیند که هرگز از یک عقل کامل آن درجه بینائی مقصود نیست. این همان مجلسی است که در هر جا به اصطلاحات مختلف تسمیه کرده اند و ما دارالشورا و مجلس وزرا می گوئیم». - مترجم

۲۹- کرزن، ایران و قضیه ایران، لندن، ۱۸۹۲، جلد اول، صفحه ۴۲۳ - نویسنده

۳۰- اشاره نویسنده ظاهراً به حوادثی چون انقلاب هندوان علیه استعمار انگلیس در سالهای ۵۹ - ۱۸۵۸، اعلام مشروطیت در عثمانی بصورت فرمان تنظیمات و توسعه تدریجی نفوذ روسیه در آسیای مرکزی بود که انگلستان بسختی می توانست با این پیشروی روسها مقابله نماید - مترجم

۳۱- روسیه تزاری در فاصله سالهای ۱۸۸۴ - ۱۸۳۹ برای پیشروی بسوی هندو تصرف آسیای مرکزی، برنامه های سیاسی - نظامی وسیعی را طراحی و پیاده کرد. در طرح ژنرال خرولف (Khruloff) در ۱۸۵۵، اشغال کابل از راه استرآباد (گرگان) و مشهد و هرات (شمال شرقی ایران) پیش بینی شده بود. در بدو امر، روسها ایالت حاجی - طرخان (در شمال دریای خزر) را تصرف کردند و شورش ترکمن ها فرصت مناسبی به دست روسها داد تا پیشروی خود را تسریع نمایند. با تصرف «کوپسال» و «ورنی» و «تخماق» و «پیش یک»، مرحله دوم پیشروی روسها برای تصرف «اسک فزید» و «پرووسکی» و «خوقند» آغاز شد. در مرحله سوم، موفق به تصرف «جزیره آشوراده» و «شیک سلر» و «خیوه» گردیدند. در مورد طرحهای سیاسی و نظامی روسیه در این زمینه نگاه کنید به:

دکنتر پیوکارلو ترنزیو: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه دکتر

عباس آذرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۶۱ - ۵۷ مترجم

۳۲- لازم به یاد آوری است که به دلیل خصومت دیرینه بین ایران و عثمانی، مسافرت شاه به عتبات کار آسانی نبود. بدین منظور ناصرالدین شاه در سال ۱۸۶۸ سفارت ایران در استانبول را به سطح سفارت کبرا ارتقاء داد. مقامات عثمانی که از این موضوع خشنود شده بودند، در سفر سال ۱۸۷۰ ناصرالدین شاه به عتبات از او استقبال گرمی کردند. این مسافرت باتلاشهای میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) صورت گرفت که در آن زمان سفیر ایران در عثمانی بود - مترجم

۳۳- سفر ناصرالدین شاه به روسیه در ماه مه ۱۸۷۳ صورت گرفت. درس پیترزبورگ تزار الکساندر دوم از شاه استقبال گرمی کرد، لکن گورچاکف صدراعظم روسیه شدیداً از سیاست ایران در مورد امتیاز رویتز انتقاد کرد و همین موضوع موجب آزردهی ناصرالدین شاه شد. وی به روسها قول داد که پس از بازگشت به ایران، امتیازنامه مزبور را لغو نماید، و یک شرکت روسی برای احداث راه آهن در ایران فعالیت را آغاز کند. مترجم

۳۴- در ماه رجب ۱۲۹۰ که شاه از سفر اول خود به اروپا برمی گشت، سپهسالار را عزل و مستوفی الممالک را به صدارت برگزید. در سال ۱۲۹۱ پست وزارتخانه های خارجه و جنگ را به سپهسالار داد. سپهسالار در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۲۹۵ هجری همراه او بود و عملاً با کمک مستوفی الممالک کشور را اداره می کرد. در سال ۱۲۹۷ هجری، سپهسالار از عضویت در هیأت دولت عزل و به ترتیب به حکومت قزوین، پیشکاری آذربایجان، سفیر فوق العاده ایران در روسیه، والی خراسان و سیستان، نایب التولیه آستان قدس رضوی منصوب شد. سپهسالار در تاریخ ۲۱ ذی الحجه ۱۲۹۸ بسن ۵۷ سالگی در مشهد درگذشت. مسجد سپهسالار تهران و عمارت مجلس شورای ملی سابق از یادگارهای اومیباشد. معروف است که ناصرالدین شاه در مورد مرگ سپهسالار گفته بود:

«این مرد، به حالتی رسیده است که جز مرگ برای او چاره ای نبود و همیشه ما را در زحمت می داشت چون یک نوع حالت مدحت پاشا را داشت»
گفته ناصرالدین شاه این شایعه تاریخی را قوت می بخشد که وی را به دستور ناصرالدین شاه زهر خوراندند - مترجم

۳۵- ناصرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا از کشورهای روسیه، آلمان، بلژیک، انگلستان، سوئیس، اتریش و ایتالیا دیدن کرد - مترجم

۳۶- امتیازنامه رویتز در سال ۱۲۸۹ هجری (۱۸۷۲) با اصرار سپهسالار به بارون-

رویتر داده شد و براساس آن به مدت ۷۰ سال به وی اجازه داده شد تا از حق استخراج معادن کشور (بجز طلا و نقره و سنگهای گرانبهائ) و استفاده از جنگلها و قنوت و مجاری آب و تأسیس بانک و پست و تلگراف و کارخانجات برخوردار شود. رویتر بعنوان ودیعه مبلغ ۴۰/۰۰۰ لیره انگلیسی به ایران داده بود که هزینه سفر شاه را به اروپا فراهم کرد. چنانکه در این کتاب خواهد آمد، امتیازنامه رویتر به دلیل مخالفت مردم و بویژه روحانیون در سال ۱۲۹۰ (۱۸۷۳) لغو گردید. در مورد این امتیاز نگاه کنید به:

ابراهیم تیموری، عصر امتیازات یا عصر بی خبری، انتشارات اقبال - مترجم

۳۷- منظور اعتراض شدید گورچاکف صدراعظم روسیه به ناصرالدین شاه بر سر موضوع امتیازنامه رویتر است. - مترجم

۳۸- شایعه عدم جانبداری انگلیس از قرارداد رویتر بخاطر این بود که وی در اروپا فرد معتبر و خوشنامی نبود. با این حال، پس از لغو امتیاز رویتراز سوی ایران به بهانه تأخیر در انجام عملیات ساختمان راه آهن، سفارت انگلیس به اصرار رویتر یادداشت اعتراضی برای دولت ایران فرستاد. چون در این موقع مذاکراتی بین ایران و روسیه در مورد احداث خط آهن ایران جریان داشت که به قرارداد ۱۲۹۱ هجری (۱۸۷۴) با ژنرال فالکنهاگن انجامید، دولت انگلستان به قرارداد اخیر اعتراض کرد. سپس سالار هم از فرصت استفاده کرد و با لغو قرارداد امضاء شده با فالکنهاگن، از رقابت روسیه و انگلیس بسود ایران بهره گرفت - مترجم

۳۹- مدت این قرارداد ۶۰ سال بود - مترجم

۴۰- ایران و قضیه ایران، لندن، ۱۸۹۲، جلد اول، صفحه ۴۸۳ - نویسنده

۴۱- برگردان این ضرب المثل لاتین است :

Chevaliers D' Industrie ET Hoe Genus Omne

مترجم

۴۲- اشاره نویسنده به اصل دول کامله الوداد است که روسیه و انگلیس در ایران از آن برخوردار بودند - مترجم

۴۳- موضوعی را که نویسنده بطور مجمل و مبهم از آن یاد میکند، موضوع درخور اهمیت تشکیلات جدید عدلیه در دوران ناصرالدین شاه است. باتلاش میرزا یوسف خان

مستشارالدوله دستگاه جدید عدلیه در سال ۱۲۸۷ هجری بوجود آمد که شامل چهار محکمه (یا مجلس) تحقیق، تنظیم قانون، جنایات و اجرائیات بود و سپس محاکم املاک و تجارت نیز بر آن افزوده شد. منظور از تشکیلات جدید حفظ حقوق مردم در برابر زورمندان بود و در ۱۱۹ ماده در ربیع ثانی ۱۲۸۸ به تصویب رسید. براساس این مقررات، بین وظایف محاضر شرع و حقوقی، مرز ایجاد شد لکن اصحاب دعوی میتوانند در صورت تمایل، به هر یک از دو محاکم مراجعه نمایند. برخی از سردمداران مملکت که به گفته نویسنده ذاتاً ابله و یا بی کفایت بودند باتوسل جستن به برخی از روحانیون سرسپرده دربار، این اقدام را برخلاف شریعت اسلام دانسته و شاه را وادار کردند تا از تصویب طرح جدید تشکیلات عدلیه خودداری کند.

در این زمینه نگاه کنید به:

– دکتر آدمیت: اندیشه ترقی، صفحات ۱۶۷ پیوسته

– مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، صفحات ۵۷۱ پیوسته

۴۴- سفر دوم ناصرالدین شاه به روسیه و اثرش صورت گرفت که ثمره آن تأسیس قزاقخانه شاهنشاهی در ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ هجری) با کمک روسیه جهت تجدید سازمان قشون ایران- دادن امتیاز نفت سمنان و خوریان و بهره برداری از شیلات شمال به روسیه و صرف نظر کردن ایران از کلیه دعاوی خود نسبت به ترکستان و ماوراءالنهر طبق معاهده آخال ۱۸۸۱ بود در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا (انگلستان) شاه امتیاز بخت آزمائی را به میرزا ملکم خان داد - مترجم

۴۵- حالت روحی اسکیزوئید (*Schizoid*) در روان پزشکی عبارتست از حالتی که شخص مبتلا به اسکیزوفرنی شخصیت غیر اجتماعی و درون گرا پیدا میکند. منظور نویسنده ظاهراً اینست که ناصرالدین شاه از تماس با خارجیان احساس ناراحتی و بیگانگی میکرده است - مترجم

۴۶- منظور از «اعلامیه حقوق اتباع ایران» اصول و مقرراتی بود که در نظام اصلاح قانون و ایجاد محاکم عرفیه برای رسیدگی به شکایات مردم بوجود آمد و آنرا مجزی از محاکم شرع رایج نمود - مترجم

فصل هشتم

امتیاز تنباکو و لغو آن

آغاز جبهه‌گیری روحانیون علیه دولت

مابیه شگفتی نیست که با گذشت سالها و تحولات متعدد در دوران سلطنت طولانی ناصرالدین شاه [۴۹ سال]، برغم تلاشهای غیرمداومی که صدراعظم [امین السلطان] برای نزدیک شدن به روحانیون انجام داد^۱، جبهه‌بندی آنها علیه ناصرالدین شاه صورت گرفت^۲، و شکافی که روحانیت را از تخت و تاج سلطنت جدا می‌کرد گسترده‌تر گردید. آنچه که نگرانی روحانیون را تشدید کرد و سرانجام منجر به اتخاذ موضع سرسختانه برخی از آنان نسبت به شاه گردید، صرفاً تمایلات متجددانه شاه نبود که گاهی اوقات بروزمی کرد، بلکه گرم گرفتن زیاد شاه و وزیرانش با خریداران امتیاز و سفرهای شاه به اروپا باعث دغدغه خاطر آنان بود. در جریان آخرین تحولات یاد شده، شواهد نارضائی روحانیون و آزمون قدرت آنان به صورتهای مختلف [واز جمله شدت عمل در برابر یهودیان] تجلی یافت^۳. آقا نجفی^۴ نابسامانیهای را در شیراز و اصفهان [علیه دولت] موجب شد و در جریان یکی از این آشفته‌گی‌ها یک نفر یهودی به قتل رسید و مسلمانی که قاتل او بود مدتی مجازات نگردید و سرانجام به مجازات چوب و فلک کردن او اکتفاء کردند^۵. آقا نجفی با

اعمال قانون قدیمی کاستن از هزینه‌های شخصی^۶ درمورد یهودیان به تحقیر آنان پرداخت و یهودیان را از سایر قشرهای مردم جدا کرد. ظل السلطان حاکم جنوب^۷ قادر به جلوگیری از این نابسامانیها نبود زیرا از قدرت روحانیون واهمه داشت. در مرحله بعد، روحانیون دچار تفرقه شدند و يك گروه نیرومند و بزرگ از آنان به جانبداری از عناصر متجدد ملی [در مبارزه مشروطه] برخاستند، لکن این حمایت منجر به تضمین پیروزی طبقه بر گزیده و قدیمی در انقلاب مشروطه گردید و عملاً روحانیون و تجدیدطلبان سهمی از این پیروزی نبردند.

در سال ۱۸۸۰ [۱۲۹۷ هجری - اوج واگذاری امتیازات به خارجیان] ملاها به مردم بسیار نزدیک شده بودند، زیرا از هر چه که بگذریم، زندگی روحانیون تا حد زیادی متکی به مردم بود. در این زمان مردم بسی خبر بودند که تحولات جدید کشور موجب نابودی رفاه مردم و بویژه روستائیان است که اکثریت جمعیت مملکت را [متجاوز از ۷۵ درصد] تشکیل می‌دادند.

اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور پیش از امتیاز تنباکو

همان طوری که قبلاً گفته شد، عاملی که در روابط مالیاتی کشاورزان با دولت تأثیر گذارد، نیاز فزاینده دولت به پول نقد و وصول مالیات بیشتر بود. يك عامل دیگر که قبلاً بدان اشاره شد پیدایش شیوه جدید بینش مالکانه در بین اعیان و اشرافی بود که به تازگی با تجمل زندگی اروپائی مبتنی بر قدرت خرید پول، اشکال زمین‌داری و چگونگی سودبردن از آن به شیوه اروپائی، و راههای جدید بهره‌برداری از زمین مزروعی در جهت بازرگانی کردن آن آشنا شده بودند.

از اینرو، مؤسسات بازرگانی انگلیسی و روسی وضع را برای ادامه صادرات به ایران و افزایش واردات از ایران مناسب می‌دیدند. پس از اینکه راه آهن ماوراء قفقاز در دسامبر ۱۸۸۵ [۱۳۰۲ هجری] به عشق آباد در مرز [ایران و روسیه] در خراسان رسید، صادرات کالا از خراسان به روسیه سه برابر شد. کالاهای عمده صادراتی ایران

عبارت بودند از پنبه به روسیه و تریاک^۸ به انگلستان. انگلیسی‌ها تریاک خریداری شده از ایران را از طریق بندرعباس و با کشتی از راه خلیج فارس به مقصد چین حمل می‌کردند. در همان زمان، روسها با کاشتن تخم پنبه در آذربایجان [ایران]، تلاش کردند تا کشت این محصول را در این استان تشویق کنند در حالی که شرایط طبیعی کشت پنبه در این استان بخوبی خراسان نبود^۹. تأثیر کلی تلاشهای روسیه و انگلیس این بود که اقتصاد زراعی ایران که تا این زمان صرفاً نیازهای محل را تأمین می‌کرد در وارد شدن آن به مرحله کشاورزی بازرگانی (صادراتی) تسریع گردد. زمین‌دار بودن، دیگر جزیی از یک اقتصاد یکپارچه ملی نبود بلکه سوددهی خود را بر اتکا به بازارهای خارجی قرار داده بود. کشاورزان بصورت بردگانی درآمدند که فرآورده‌های کشاورزی را جهت مصرف خود و زمین‌داران تولید نمی‌کردند بلکه هدف از این تولید پر کردن جیب زمین‌داران [از محل صادرات] بود. قالی‌بافی تا این زمان بصورت یک صنعت روستائی وجود داشت و قالی‌بافان درآمد خوبی عایدشان می‌شد. علاقه زیاد بازرگانان خارجی به فرآورده‌های کشاورزی ایران، مآلاً توجه به تولید بیشتر قالی ایران و صادرات آن را نیز به همراه داشت^{۱۰}.

تجارت قالی ایران در اروپا و آمریکا رونق گرفت. معامله‌کنندگان فرش و قالی که فهمیده بودند فرشهای قدیمی ایران (ونه خیلی قدیمی) رو به تمام شدن می‌رود، با کمک تجار تبریزی اقدام به تهیه بیشتر آن نمودند فرشهایی را که زیاد قدیمی نبودند، در استانبول روی پشت بام انبارها می‌انداختند تا بر اثر آفتاب زدگی رنگ کهنه بخود بگیرد و سپس آنرا به بازارهای مصرف کنندگان در لندن و نیویورک می‌فرستادند. بازرگانان خارجی [برای رونق دادن به کسب خود] بر آن شدند تا در مراکز تولید قالی مبادرت به ایجاد کارگاههایی بنمایند و بدین منظور به سازماندهی واحدهای قالی‌بافی بصورت گروه‌های روستائی پرداختند که دارای قابلیت بازدهی مطمئن بودند. باین ترتیب، صنعت روستائی قالی‌بافی ایران بصورت یک امر بازرگانی بسیار سازمان‌یافته و پول‌ساز درآمد که از سوی عوامل و انگیزه‌های خارجی

کنترل می‌شد. پیشه‌وران روستاها تبدیل به کارگران دستمزدبگیر شدند که در نتیجه این تحول جدائی بیشتری بین روستائیان و شیوه زندگی سنتی انسان پدید آمده به از دست رفتن استقلال و حیثیتی انجامید که نظام اجتماعی قدیم ایران بادشواری فراوان آنرا ایجاد کرده بود.

می‌توان نتیجه‌گیری کرد که جابجائی‌های اجتماعی و اقتصادی ایران در درازمدت بسودمملکت تمام شد، و در واقع، در کوتاه مدت نیز منافعی بدست آمد. اما، منافع کوتاه مدت نصیب کسانی شد، که صرف نظر از مزایای درازمدت آن، هیچ اقدامی در جهت جلوگیری از ریشه کن شدن ناگهانی نظام سنتی اقتصادی - اجتماعی نکردند. بازتابهای انسانی و اجتناب‌ناپذیر مربوط به حفظ این نظام بعداً در چهره شوروشوق انقلابی متبلور شد. این شوروشوق، همانگونه که بعداً خواهیم دید، حاوی يك عنصر رجعت‌مهدویت در آمال مردم بود^{۱۱}. پیوند بین مهدویت و ناسامانیهای اجتماعی و اقتصادی کشور در پایان قرن نوزدهم اوج گرفت و مذهب شروع به عکس‌العمل نشان دادن در برابر تحولات منفی پرداخت که برای مدتی بخوبی جریان داشت.

نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در مبارزات روحانیون

یکی از شخصیت‌هائی که به مبارزات روحانیون مسبر و جهت داد سید جمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] بود. وی يك نویسنده سیاسی و يك اصلاحگر مذهبی بشمار می‌رفت که از نفوذ کلام بسیار قوی و وفاداری به اصول عقیدتی خویش برخوردار بود. بی‌باک و نترس بود و خود را ایثار هدفش می‌ساخت. توانائی عمده او در برانگیختن و تحریک دیگران بود. هدف او بطور خلاصه عبارت بود از اینکه اسلام را نجات دهد و این دین را با شرایط جدید [جهان] سازگار سازد، بطوریکه اسلام بتواند در برابر سیل اندیشه‌های نو، پیروز بیرون آمده و بصورت داور بلامنازع زندگی مسلمانان در سراسر مناطق جهان درآید. سید جمال‌الدین در

سال ۱۸۳۹ [شعبان ۱۲۵۴] متولد شد. عموم مردم ایران معتقدند که وی ایرانی بوده و در اسد آباد در نزدیکی همدان، واقع در جاده بغداد به تهران که بزرگراه قدیمی شرق نزدیک به آسیای مرکزی بشمار می‌رفت، متولد شده و از اینرو او را «اسد آبادی» می‌نامند.^{۱۲} اما چون نزدیک به دو سال از عمر خود را در افغانستان گذراند، لقب «افغانی» نیز به او داده‌اند.

پس از فرا گرفتن علوم اسلامی سید به زیارت خانه خدا رفت.^{۱۳} فعالیت‌های سیاسی او در افغانستان که از حمایت افغانها برخوردار بود ثابت می‌کند که وی سنی بوده است زیرا افغانه سنی به حمایت از یک شیعه نمی‌پردازند. او در مدت اقامت خود در کابل باشیوه حکومت استعماری انگلیس آشنا شد.^{۱۴} در سال ۱۸۶۹ متوالیاً به هند و مصر و عثمانی، یعنی از یک کشور سنی به کشور دیگری رفت.^{۱۵} مقامات انگلیسی او را از مصر اخراج کردند، و در حیدرآباد هند تحت نظر قرار گرفت تا انقلاب اعرابی پاشا در مصر سرکوب گردید.^{۱۶} سفرهای دیگر سید او را راهی لندن کرد، و در آنجا ویلفرد اسکاون بلونت (Wilfred Skawen Blunt) سید را به شخصیت‌های معروف معرفی کرد و می‌گویند که به امریکا نیز مسافرت کرد.^{۱۷} مدتها در پاریس بود و به نشر جراید و روزنامه‌ها مبادرت کرد تا اسلام را احیاء کند.^{۱۸} مدتی در استانبول بسر برد و مورد سوء ظن شدید علمای عثمانی قرار گرفت، لکن سلطان عبدالحمید از او حمایت می‌کرد. وی در سال ۱۸۹۷ [۱۳۱۴ هجری] در بسفور در گذشت.^{۱۹} او آنقدر زنده ماند تا شاهد قتل ناصرالدین شاه بدست یکی از پیروان خود باشد.^{۲۰}

سید دوبار به ایران آمد و دوبار با ناصرالدین شاه سروکار پیدا کرد [۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ هجری] هدف اصلی سید توجیه حقانیت اسلام بعنوان یک شیوه زندگی در عصر جدید و مقصود اصلی او بیدار کردن مسلمانان برای رهایی از سلطه غرب بود. مدتها بدنبال یک پادشاه مسلمان می‌گشت که امت اسلامی را در کار تجدید حیات رهبری کند. و چون نتوانست چنین شخصیتی را بیابد، با سفرهای فراوان

خود به جستجوی يك قدرت مسلمان برآمد که بتواند کانون طغیان علیه قدرت مسیحی باشد. مصر و عثمانی را آشکارا بعنوان اولین انتخاب خود برگزید. اما در مصر محمد علی پاشا خود گرفتار تجدد گردیده بود. او اولین دسته محصلین مصری را در سال ۱۸۲۶ به اروپا فرستاد. دولت عثمانی نیز در اقدامات تجدد طلبانه دست کمی از محمد علی پاشا نداشت. بعلاوه در داخل عثمانی نیز نهضتی در سال ۱۸۷۰ بوجود آمد که خواستار مقاومت در برابر توسعه نفوذ روس و بریتانیا بود، و بعلاوه، اصل سوم قانون اساسی ۱۸۶۷ عثمانی ادعای سلاطین عثمانی را بعنوان خلیفه اسلام مورد تأیید قرار می داد. سید با اینکه در مصر از منزلت پیشوائی روحانی و نفوذ کلام برخوردار بود و يك شاگرد برجسته [شیخ محمد عبده] از خود بیادگار گذارد و در عثمانی نیز توانست بر غم سوء ظن و تهمت های [ناروا] آخرین ایام عمر خود را سپری سازد، با این حال در هیچ يك از این دو کشور میدان عملی برای تحقق اندیشه های خود نیافت. شاید ناکامی سید در تحقق اهدافش در مصر و عثمانی ثمره نادرست بودن انگیزه های او بود؛ و شاید بهمان دلیلی ناکام شد که در ایران کامیاب نگردید - زیرا عده ای از سخنان او به خشم آمده و وی را شخصیت خطرناکی می دانستند^{۲۱}. سید پس از آزمون اندیشه های خود در عثمانی و مصر، بدعوت شاه و صدراعظم ایران، و نه بدعوت رهبران شیعه ایران، به ایران مسافرت کرد. يك تاجر ایرانی که در شمار پیروان عادی او محسوب می گردید [حاج امین الضرب] در خانه خویش از سید پذیرائی کرد. اما، شاه بزودی دریافت که انتقادات آشکار سید از حکومت و دربار ایران بسیار خشم آلود و غیر قابل تحمل می باشد و سید ناگزیر شد ایران را ترك گوید^{۲۲}.

هنگامی که ناصرالدین شاه به سفر آلمان [اتریش] و روسیه رفته بود، برای بار دوم با سید دیدار کرد و از او دعوت نمود تا بار دیگر به ایران مسافرت نماید. این دعوت بهانه ای بدست بدگویان داد تا از سید بد گوئی کنند زیرا نگران بودند که شاید سید بتواند در کار میانجی گری بین ایران و روسیه مؤثر واقع شود^{۲۳}. شاید

سید امید بدست آوردن مقامات بالا را در ایران داشت^{۲۴} و شواهد نشان می‌دهد که شاه هم از این کار بدش نمی‌آمد. البته، دعوت از سید برای مسافرت به ایران از سوی امین‌السلطان مشاور عالی شاه، به دلایلی صورت گرفت که بعداً شرح داده خواهد شد.

میرزا علی اصغر خان معروف به امین‌السلطان با اینکه رسماً مقام صدراعظم را نداشت ولی عملاً وظایف صدارت اعظمی را بعهده داشت^{۲۵}. اشاراتی شده است که شاه مصاحبت اصطبل‌داران را بر اشراف ترجیح می‌داد. در واقع آقا ابراهیم پدر امین‌السلطان يك اصطبل‌دار نبود بلکه آبدارباشی شاه بود و بعداً لقب اصطبل‌دار سلطنتی را نیز بدست آورد و این لقب را به فرزندش منتقل کرد. بهر حال، این پدر و پسر مورد نفرت ایرانیان بودند. یکی از کارهای کوچکی که آقا ابراهیم آبدارباشی کرد و موجب خشنودی شاه شد این بود که از سرگین قاطرهای سقاخانه و آبدارخانه نفع مختصری بدست آورد؛ و نیز با فروش شیشه‌های خالی گلاب آورده شده از کاشان پولی بدست آورد، و این پول‌ها را به شاه داد. مادر ابراهیم آقا آبدارباشی يك زن ارمنی اهل تفلیس بود. اوزمانی در تهران شاگرد کفاش بود و بعداً توانست مورد توجه شاه قرار گیرد، یعنی هنگامی که شاه در تبریز ولیعهد بود، آقا ابراهیم از مقام بسیار پائین آبدارباشی به مقام والای امین‌السلطان [مشاور شاه] نائل گردید. آقا ابراهیم در شمار آدمهائی بشمار می‌رفت که شاه سرخورده از اشراف و اعیان به امثال او توجه زیادی نشان می‌داد. او مورد اعتماد حرم شاه هم بود و هوی و هوسهای شاه را بخوبی می‌فهمید. موجود تقریباً بیسوادی بود که مصاحبت با او نیازی به گفتگو کردن درباره مسائل جدی نداشت. شوخ طبع و بذله گوی بود و در حل مسائل كوچك از خود زیرکی نشان می‌داد. به راحتی و آسایش شاه، بویژه در سفرها فکرمی‌کرد و آشکارا اظهار وفاداری می‌کرد. معروف است که فرزندش میرزا - علی اصغر خان، که پس از فوت پدر مشمول الطاف ملوکانه قرار گرفت، سرعت دو کلمه «ملیتی» و «تجارتی» را فرا گرفت^{۲۶}. این دو کلمه اگرچه در تماس وی با

اروپائیان سده نوزدهم سودمند نیافتاد، لکن برای شاه بسیار اهمیت داشتند. امین السلطان بدلیل زدوبندهائی که در دادن امتیازات به خارجیان داشت نامش بر سر زبانها افتاد و عده‌ای معتقد بودند که وی می‌خواهد ایران را تکه‌تکه کرده و به خارجیان بفروشد همانگونه که پدرش شیشه‌های خالی گلاب و سرگین قاطرهای سقاخانه و آبدارخانه را می‌فروخت تاجیب اربابش را پر پول کند. میرزا علی‌اصغر توانست چند شغل دولتی برای خود دست‌وپا کند وزارت داخله، وزارت دربار، وزیر خزانه‌داری و گمرکات، بعلاوه امتیاز ضرب مسکوکات را هم گرفت، و بالاخره برای اینکه به تمام مقاصد خود جامه عمل بپوشاند وزیر خارجه هم شد. باین ترتیب، امین السلطان بعنوان دومین مقام کشور و دومین قدرت مملکت بشمار می‌رفت.

امین السلطان در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا که شاه را همراهی کرد با سید جمال‌الدین تماس گرفت و مقدمات سفر وی را به ایران فراهم ساخت. در دوران صدارت امین السلطان وضع مالی کشور بسیار خراب بود. کرزن در هنگام اقامت خود در تهران در ۱۸۸۹-۱۸۹۰ [۱۳۰۸-۱۳۰۹ هجری] متذکر می‌شود که ارزش تومان در برابر لیره انگلیسی از رقم يك تومان معادل يك لیره در دوران سرجان مالکم به پنج شلینگ و ۶ پنی یا تقریباً شش شلینگ رسید. این نرخ تقریباً برابر با نرخ سال ۱۸۷۴ [۱۲۹۳ هجری] (۸ شلینگ) بود. در سال ۱۸۷۷ [۱۲۹۶ هجری] يك ضرابخانه سلطنتی جهت ضرب مسکوکات در سطح کشور دريك کارخانه پنبه‌پاک کنی بلا استفاده، در پایتخت تأسیس شد و جایگزین ضرابخانه‌هایی گردید که قبلاً در اغلب شهرهای ایران وجود داشت^{۲۷}. نویسنده خاطرات سیاسی، که در این صفحات از او نام برده شد، یعنی میرزا علیخان امین‌الدوله، شاه را تشویق کرد تا اجازه دهد که سکه‌های کهنه و مستعمل و جعلی جمع‌آوری گردیده و يك ضرابخانه به شیوه اروپا در ایران دایر شود. وی امیدوار بود که ریاست این ضرابخانه را برای خود بدست آورد و مدتی نیز این سمت را داشت، لکن امین السلطان این

شغل را بر مشاغل قبلی خود افزود و موجب ناراحتی زیساد امین الدوله گردید. لیکن علیرغم خلاف کاریهای امین السلطان در ضرب مسکوکات مسی و محرومیت از این کار، چندی بعد امتیاز ضرب مسکوکات را از نو [۱۲۹۶ هجری] بدست آورد. مشکل مربوط به حفظ ارزش مسکوکات [از لحاظ عیار طلا] در تمام طول سلطنت ناصرالدین شاه ادامه یافت [زیرا امین السلطان تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه مقام صدارت را حفظ کرد]. گاهی اوقات گروهی از معبران یهودی به آزمایش عیار مسکوکات می پرداختند و کار خود را به شاه گزارش می کردند. اما تحقیقات آنان هیچ گونه مشکلی را متوجه امین السلطان نکرد.

احمد کسروی، مورخ معاصر ایران، می نویسد که امین السلطان از سفر دوم سید جمال الدین اسدآبادی به تهران بسیار منتفع می گردید^{۲۸} زیرا این سفر سید را بایستی با تشدید مخالفت روحانیون با صدارت امین السلطان مرتبط دانست، چون وجود شخصیت برجسته ای مانند سید جمال می توانست بهر حال برای شاه و صدراعظمش بسیار سودمند باشد. حضور سید در تهران وسیله مناسبی را بدست امین السلطان می داد تا در برابر روحانیون ایستادگی کند و بعلاوه به دنیا نشان دهد که قصد انجام اصلاحات بابه روی از خدمات يك مسلمان غیرتمند^{۲۹} معاصر دارد. اما امین السلطان مهره رخ شطرنج سید را به حساب نیاورد و فراموش کرد که سید درجائی که نتواند بر آستی در رویدادها مؤثر باشد، باقی نمی ماند. سید بجای اینکه در تهران بماند و در شمار طرفداران شاه در آید که ظاهر مرقی داشتند، در پی چند اظهار تند و تیز در مورد اوضاع کشور، تهران را ترك گفت و در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست. سید را بزور از حرم خارج کردند و از کشور بیرون نمودند. سید بعنوان یکی از مخالفان سرسخت شاه، ایران را ترك گفت^{۳۰}.

ماجرای امتیاز تنباکو

در سال ۱۸۹۰ امتیاز انحصاری خرید و فروش تنباکو به يك شرکت انگلیسی

داده شد^{۳۱}. در این قضیه «سیاست بازار گانی» امین السلطان توأم با نوعی انتقام بود، امین السلطان، همانگونه که خودش عادت داشت بگوید، از اعیان و اشرافی که از او انتقاد می کردند انتقام می گرفت^{۳۲}.

مدت امتیاز ۵۰ سال بود و دولت ایران در برابر ۱۵۰۰۰۰ لیره در سال بابت بهره مالکانه [Rent]، باضافه یک چهارم منافع خالص پس از کسر هزینه‌ها، و پنج درصد از سود سرمایه، دریافت می کرد. در امتیازنامه موادی در مورد احداث انبار-هائی در سطح کشور پیش بینی شده بود بطوریکه عملیات صاحب امتیاز به معنای نفوذ تدریجی و بیشتر خارجیان در ایران بود^{۳۳}.

شاید موضوع نفوذ خارجیان در ایران در نظر اول چندان مهم به نظر نرسد زیرا ایرانیان مردمی دوست داشتنی و بسیار مؤدب و بسا نزاکت‌اند و میل زیادی به مصاحبت و گفتگو با دیگران دارند. لکن در عین حال محتاط و دوراندیش هستند زیرا وجود سنت‌های اجتماعی میهمان‌نوازی و پذیرائی از میهمانان، بویژه اگر شغل مهمی داشته باشند، سبب می شود جز در مواقعی که در نزد خانواده و همسران خویش هستند، در خانه‌شان را بروی میهمانان باز بگذارند؛ و همین موضوع خلوت و تنهایی آنان را از بین می برد. حفظ خلوت و اسرار قلبی و فکریشان بصورت هنری درمی آید که دانستن آن هنر فرا گرفتن قواعد و حرکاتی را لازم می سازد. ایرانیان در امور سطحی تغییر و تنوع را دوست دارند؛ رنگی را انتخاب می کنند که یکنواختی منظره را جبران کند. در استفاده از اشیاء روزانه به تغییر و تازگی علاقمندند چون معتقدند در اشیاء و ساختمانهای کهنه ارواح و شیاطین وجود دارند. در سیزده نوروز هر سال در فصل بهار، مردم خانه‌های خود را ترك می گویند تا ارواح کهنه و پلید از خانه‌ها بیرون روند و جایشان را ارواح خوب بگیرند. با این حال، در اعماق وجود ایرانیان روح محافظه کاری وجود داشته و برای حفظ و حرارت هویت مستقل ایرانی خود در برابر تهدیدات و یورشهای خارجیان زحمات فراوان کشیده اند. از اینرو، نفوذ تدریجی خارجیان در شیوه زندگی مردم ایران، و تا حد قابل توجهی

رخنه تدریجی خارجیان تـا زمان کنونی، موجب نگرانی جدی بسیاری از مردم و خصوصاً قشر محافظه کار رهبران اجتماع شده است.

غالب ایرانیان عادت به استعمال تنباکو داشتند و دادن امتیاز تنباکو یورشی بزرگ به ملت و سرمایه اش بشمار می رفت. تأثیری که امین السلطان با دادن این امتیاز در مردم بجای گذارد باین صورت بود که کاریکاتوری را از وی درجراید چاپ کردند و امین السلطان را در چهره مردی مسن و پر چین و چروك نشان دادند که روی نقشه ایران نشسته و «مثلاً به فروش آذر بایجان می اندیشد»^{۳۴}. اگرچه ایران مساحت زیادی دارد و فاصله مراکز آن از یکدیگر زیاد است، اما گاهی اوقات منافع محلی در اذهان مردم از اهمیت بیشتری از منافع گسترده ملی برخوردار است. با اینکه مراودات جدید ایران [باجهان خارج] این رابطه را معکوس ساخته است، با این حال امتیاز تنباکو همه مردم را متأثر کرد و جای شگفتی نیست که تقریباً همه ملت پاسخ واحدی به این امتیاز دادند. کشتی های بخار که از سوی خارجیان در کارون بکار افتاده بود چنان اثری در ملت نداشت که امتیاز تنباکو داشت. وجود بانکهای خارجی بیشتر از برخی امتیازات دیگر بچشم مردم می آمد، اما این بانکها فقط بخشی از جمعیت را نگران می ساخت و بعلاوه بانکهای خارجی برای بازرگانان سودمند بودند. شاید بی مناسبت نباشد که در اینجا یادآوری شود در جریان ملی شدن نفت ایران بوسیله دکتر مصدق قلبهای همه ایرانیان ولو برای يك لحظه هم که بود به حمایت از او به تپش درآمد. لکن سیاست بعدی مصدق در مورد تعطیل کردن بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس [بانک ایران و انگلیس] موجبات دشمنی و بیزاری بسیاری از کسانی را فراهم کرد که تا آن زمان از مصدق جانبداری می کردند. امتیاز تنباکو بـانفع مستقیم تمام مردم سروکار داشت و بهمین جهت بهمان دلایلی که بی اندازه سودمند می بود بهمان اندازه خطرناك جلوه می کرد. دولت [ایران] در رویارویی با این [امتیاز] تحمیلی و غیر عادی، بامشکل يك اعتراض عمده روبرو بود.

نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در لغو امتیاز تنباکو

در این مرحله بود که سید جمال‌الدین از نووارد صحنه مبارزات معاصر ایران گردید. روحانیون ایران هرگز او را نپذیرفتند و اگر هم پذیرفتند بهمان اندازه غیر قابل تحمل بود که برای شاه و امین‌السلطان تحمل نپذیرشده بود. تنها دوستانی که سید در میان متنفذین و بازارگانان ایران برای خود نگاه داشته بود عبارت بودند از میزبان‌ش در تهران [حاج‌امین‌الضرب] و ملک‌التجار همدان. شخص اخیر در هنگام اخراج سید از ایران با حفاظت اسکورت نظامی، محبت زیادی به سید جمال‌الدین کرد. سید در سر راه خود به بغداد، در حالیکه پاهایش به استری بسته شده و از فرط سرما باد کرده و سیاه شده بود، وارد همدان گردید. بدون شك، ملك‌التجار بایاری دوستانش در بازار نهایت تلاش خود را کرد تا وسیله راحتی سید را فراهم سازد.

روحانیون ایران با سید جمال‌الدین همدردی نکردند چون از هر چه که بگذریم سید به سایر دول اسلامی خدمت کرده و بیشتر عمر خود را در سرزمینهای اسلامی افغانستان و مصر و عثمانی گذرانده و در همانجا شهرتی بهم زده بود و طبعاً نمی‌بایست از روحانیون ایران توقع داشت که به سرنوشت سید علاقمند باشند زیرا سید همانگونه که از شاه و دربار انتقاد می‌کرد از روحانیون نیز انتقاد می‌نمود. مثلاً این داستان را نقل می‌کنند که يك روز در حضور ناصرالدین‌شاه یکی از علمای برجسته ایران يك خطابه بلندبالا درباره مسائل فلسفی ایراد کرد و همه او را بخاطر بلاغت کلام و دانش و فضلش تحسین کردند. اما، سید در حالی که مثل همیشه سیگاری زیر لب داشت، بانگ زد: «بهتر است شما از همین حالا منطق یاد بگیرید». طبیعی است که با این نوع حرفها نمی‌توان انتظار داشت بین سید و علماء انس و الفتی وجود داشته باشد. با این حال، ادعا شده است که این سید بود که بیش از هر کس دیگر مخالفت روحانیون با ناصرالدین‌شاه را هم آهنگ کرد. فراست بارز و برجسته سید و ادراك قوی او از مسائل واقعی کشور، روحانیون را به فکر انداخت تا از نوبه احیای منزلت خویش اقدام کنند. عدم همکاری یا همدردی آنان با سید منطقی بنظر

می‌رسید زیرا تصویر می‌کردند که این سید ایرانی بر اثر تماس و آشنائی با مکاتب تسنن، اصول تشیع را کنار گذاشته است. اما، نمی‌توانستند مبارزه طلبی و نفوذ کلام سید، تأکید مداوم او به اینکه اسلام در مقابله با تحولات الهام گرفته از نیروهای خارجی سست و بی‌رمق شده است؛ و همچنین اندیشه‌های او در مورد اینکه اسلام می‌تواند و بایستی برای مبارزه با این نیروها از خواب غفلت بیدار شده یا این تحولات را با مذهب سازگار سازد، نادیده انگارند. سید روحانیون ایران را بر غم خواسته‌شان بیدار کرد. سپس ماجرای امتیاز تنباکو پیش آمد و عکس العمل شدید سید در این زمینه خنجر زهر آلودی را بدست روحانیون و مردم داد تا در قلب شاه فرو کنند.

پیش از ورود سید به صحنه این ماجرا، چند اغتشاش ناهم آهنگ علیه امتیاز تنباکو صورت گرفت.^{۲۵} سید، پس از اخراج رقت‌بار از ایران، به بصره رفت در حالی که قلبش آکنده از کینه نسبت به شاه بود و این کینه شخصی از بزرگی سید می‌کاهد، لکن از ارزش مقالات تند و تیز و فصیحانه‌اش کم نمی‌کند. سید نامه‌ای به مجتهدی که در آن زمان مجتهد اعلم بشمار می‌رفت و در سامره اقامت داشت، به رشته تحریر درآورد. سامره شهری است که امام دوازدهم (ع) در آن شهر غیبت کردند تا با ظهور مجدد خویش صلح و عدالت را در زمین برقرار سازند. سید در این نامه، که بعنوان حاجی میرزا محمد حسن شیرازی فرستاد، با لحن بسیار تحقیرآمیز و نفرت‌باری از ناصرالدین شاه سخن گفت.^{۲۶} اخبار مربوط به نارضائی مردم شیراز توسط يك ملای پناهنده به بصره به اطلاع سید رسید.^{۲۷} میرزای شیرازی با صدور فتوائی استعمال تنباکو را تا لغو امتیاز رژی تحریم کرد و نامشروع دانست.^{۲۸}

اعتراضات مردم در ماجرای امتیاز تنباکو به اوج خود رسید، مردم با فتوای میرزای شیرازی در یک جبهه واحد قرار گرفتند. اینک وضعی بوجود آمده بود که در عصر جدید کابوس فرمانروایان غیر مذهبی ایران بوده است. ملت با یکدلی حیرت‌آوری عکس العمل نشان داد. همه مردم قلیانها و سیگار آنها را که مانند چای

برای هر گردهم آئی یا ضیافتی لازم می‌شمردند، کنار گذاردند، و حتی این تحریم به داخل کاخ سلطنتی نیز کشانده شد. این اولین درسی بود که اتحاد ملت به شاه و صدراعظمش نشان داد و منجر به لغو امتیاز در [۲۵] ژانویه ۱۸۸۲ [۲۵] جمادی الآخر [۱۳۰۹] گردید.^{۳۹} پس از لغو این امتیاز ناصرالدین شاه هرگز نتوانست موقعیت قبلی خود را بدست آورد زیرا روحانیون پیروز شده بودند.^{۴۰} میرزا حسن شیرازی با ارسال تلگرافی به شاه لغو امتیاز را به وی تبریک گفت و به او توصیه کرد تا همه امتیازات خارجی را در ایران لغو کند.

باین ترتیب در شرایطی که قدرت سلطنت تضعیف می‌گردید، مردم قابلیت خود را برای اقدام یکپارچه به ثبوت رساندند و روحانیون دریافتند که هنوز می‌توانند در قلمرو سیاست و اخلاقیات نیز پیروز شوند. همچنین یک دولت خارجی [انگلستان] به مبارزه طلبیده شده بود. در اذهان اکثر ایرانیان تفاوتی بین فعالیت‌های افراد بخش خصوصی در شهر لندن با دولت انگلستان نبود. بدین سان، اینک صحنه آماده نتیجه‌ای شده بود که میراث مالی باقیمانده از لغو امتیاز تنباکو، بجای می‌گذارد.^{۴۱}

توضیحات فصل هفتم

۱- در دوره ناصرالدین شاه دو گروه روحانیون وجود داشتند: درباری، و مدافعان روحانیت واقعی که بر حسب قدرت و ضعف شاه جبهه گیری میکردند. سیاست کلی میرزا آقاخان نوری و امین السلطان این بود که روحانی نماهای درباری را با پول تطمیع کنند. - مترجم

۲- از دوران دادن امتیازات به خارجیان، مخالفت روحانیون با ناصرالدین شاه شدت گرفت. بویژه پس از امتیاز رویتر و تنباکو، اکثر روحانیون به تشکیل جبهه واحدی در برابر شاه پرداختند - مترجم

۳- در مورد جزئیات عکس العمل روحانیون در این دوران نگاه کنید به:
حامد الگار: همان منبع، صفحات ۲۳۶-۲۱۵ - مترجم

۴- حاج شیخ محمد تقی، معروف به آقا نجفی (۱۳۳۲-۱۲۶۲ هجری) از علمای معروف اصفهان است که ۳۹ کتاب درباره مسائل اسلامی برشته تحریر در آورده است. وی اساس کار خود را مبارزه با ظل السلطان قرار داده بود و در ترویج دین میکوشید. در این زمینه نگاه کنید به:

آخوند ملا عبدالکریم جزی: رجال اصفهان، ۱۳۲۸، صفحات ۱۷۵-۱۷۳ - مترجم

۵- این شخص مدتی در منزل آقا نجفی بسر میبرد و سرانجام مجازات شد - مترجم

۶- منظور از قانون قدیمی کاستن از هزینه های شخصی (Sumptuary Law) به احتمال زیاد، محدود کردن بیشتر یهودیان به زندگی در اماکن خاص خود و جلوگیری از

هزینه‌های تجملی آنان مانند شراب سازی و لهو و لعب میباشد که در آن زمان بسیار متداول بوده است - مترجم

۷- ظل السلطان حکمرانی شهرهای اصفهان - بختیاری - یزد - فارس - خوزستان کرمانشاه - کردستان - بروجرد - لرستان - اراک - کمره - گلپایگان - خوانسار - ملایر نهاوند و محلات را بعهدہ داشت که اصطلاحاً ایالات جنوب و غرب نامیده میشدند. سیاست کلی ظل السلطان تضعیف، و در برخی موارد تحقیر علماء بود - مترجم

۸- تریاک، بدلیل حجم کم و قیمت بالای آن، ازدوره ناصرالدین شاه به خارج صادر گردید. کشت تریاک در آن دوران در فارس، اصفهان، خراسان، بروجرد، خوزستان، کرمانشاه، یزد، کرمان، ملایر و تهران صورت میگرفت - مترجم

۹- پنبه نیز در شمار محصولات صادرات سنتی ایران است که از این دوران آغاز گردید. مراکز کشت پنبه در ایران آن زمان عبارت بودند از قسمت‌های شمال خراسان - مازندران - تهران (خوار و ورامین)، آذربایجان. بعداً کشت پنبه در خوزستان و فارس و کرمان هم صورت گرفت - مترجم

۱۰- قالی ایران بدلائل بافت خوب، ثابت ماندن رنگ، نقشهای خوب و انتخاب نخ و پشم و ابریشم خوب، از دوران قاجاریه مورد توجه بوده است. مراکز بافت قالی ایران در دوره قاجاریه عبارت بودند از: آذربایجان (تبریز - سراب - افشار و خوی) اراک - همدان - کرمانشاهان - کردستان - اصفهان - کرمان - کاشان - یزد - فارس و ترکمن صحرا - مترجم

۱۱- اشاره نویسنده به این موضوع است که در ایران همواره و به خصوص در دورانهای نابسامانی اقتصادی و اجتماعی، مردم مسلمان کشور ما چشم انتظار ظهور امام غایب (ع) بوده‌اند - مترجم

۱۲- در این زمینه دلایل مسلمی وجود دارد و خوانندگان میتوانند برای آگاهی از این دلایل به منابع زیر مراجعه فرمایند:

- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی بقلم میرزا لطف الله خان اسدآبادی خواهرزاده سید، انتشارات ایرانشهر، برلین ۱۳۰۴ (۱۹۲۶).

- اسناد و مدارک درباره ایرانی بودن سید جمال الدین اسدآبادی، ابن سینا، تهران.

— محمد محیط طباطبائی: نقش سیدجمال‌الدین در بیداری مشرق زمین، مرکز انتشارات دارالتبلیغ اسلامی قم — مترجم

۱۳— اولین سفر سید به خانه خدا در سال ۱۲۷۴ هجری و در زمانی بود که در بمبئی اقامت داشت. وی مقدمات علوم را نزد پدرش فراگرفت و در فاصله سالهای ۱۲۶۶-۱۲۷۰ هجری در محضر شیخ مرتضی انصاری به فرا گرفتن علوم اسلامی پرداخت — مترجم

۱۴— سید در فاصله سالهای ۱۲۸۵-۱۲۷۷ هجری در افغانستان بسر می برد. در طی این سالها او به بیدار کردن مردم افغانستان مبادرت کرد و معروف است که وزارت محمد اعظم خان امیر کابل را داشت و کتاب معروف تاریخ افغانستان را به زبان عربی (تاریخ الافغان) برشته تحریر در آورد. مردم افغانستان که او را ناساجی خود میدانستند به وی لقب «افغانی» دادند — مترجم

۱۵— سید در سال ۱۲۸۵ و بدنبال تصرف کابل بدست شیرعلی خان، به بهانه رفتن حج از افغانستان خارج شد و از راه هند به زیارت خانه خدا رفت، چهل روز در مصر بود و سپس عازم اسلامبول شد. در عثمانی مسأله یمن را براحتی حل کرد لکن بعثت درگیری شدید با شیخ الاسلام عثمانی در زمینه اصلاحات، از راه اسلامبول عازم هند شد و سپس راهی مصر گردید — مترجم

۱۶— اخراج سید از مصر در سال ۱۲۹۶ بدین خاطر بود که انجمنی بنام «محفل وطنی» در قاهره تأسیس کرد که شیخ محمد عبده و اعرابی پاشا که بعداً علیه حکومت محمد علی پاشا طغیان کرد در شمار شاگردان او بودند. فعالیت‌های سید موجب شد که نفوذ انگلستان در مصر کاهش یابد، لذا سید را به بمبئی تبعید کردند. و هنگامی که قیام اعرابی پاشا سرکوب شد به سید اجازه ترك بمبئی را دادند — مترجم

۱۷— در سال ۱۳۰۰ هجری به انگلستان و پاریس رفت و در لندن با بلونت نویسنده سیاسی و معروف انگلیس آشنا شد — مترجم

۱۸— طی اقامت در پاریس در سال ۱۳۰۱، به انتشار روزنامه عروة الوثقی با همکاری شیخ محمد عبده و میرزا محمد باقر بواناتی، با مساعدت مالی اعضای جمعیت شری عروة- الوثقی پرداخت. این روزنامه مقالات خود را بر مبنای سه اصل: اتحاد مسلمانان، مخالفت با انگلیس و اصلاح وضع داخلی ممالک اسلامی قرارداد. این روزنامه که به زبان عربی منتشر میشد از چنان اثری در کشورهای مسلمان

برخوردار شد که سرانجام دولت فرانسه زیر فشار دول مربوطه این روزنامه را تعطیل کرد - مترجم

۱۹- معروف است که سید را ایادی ناصرالدین شاه مسموم کردند. جنازه سید را در سال ۱۳۱۴ هجری در گورستان «شیخ لرمزار لقی» در استامبول و در نزدیکی منزلش ب خاک سپردند - مترجم

۲۰- پس از آنکه ناصرالدین شاه در روز هفدهم ذی قعدة ۱۳۱۳ هجری در حرم شاه عبدالعظیم به قتل رسید، شایع بود که سید دستور قتل او را داده است. ولی وقتی خبرنگار روزنامه فرانسوی *Tempe* درباره این شایعه پرسید، سید پاسخ داد: من هنوز چنان تنزل نکرده‌ام که دست به کارهایی چنین پست و فرومایه بیاورم - مترجم

۲۱- ناکامی نسبی سید در مصر و عثمانی، با توجه به روند سیاست بین‌المللی وقت، احتمالاً ناشی از ملاحظاتى چون آغاز زوال قدرت سیاسى عثمانى و فقدان تمایل واقعی سلاطین عثمانى به اصلاحات عمیق و اهمیت استراتژیک مصر برای سیاست استعماری انگلیس بوده است. اما در هندی که زمینه فکری اندیشه‌های سید نیرومندتر بود، مصلحین بزرگی چون اقبال لاهوری برخاستند که راه سید را دنبال کردند - مترجم

۲۲- ناصرالدین شاه در سفر به اروپا آوازه شهرت سید را شنید و توسط حسن خان صنیع‌الدوله (وزیر انطباعات) از او دعوت کرد تا به ایران بیاید. سید هم در ماه شعبان سال ۱۳۰۳ وارد ایران شد. در ملاقات ناصرالدین شاه و سید جمال‌الدین اسدآبادی، شاه از حضور او در ایران ابراز خرسندی کرد و از او خواست که به حل مشکلات ایران کمک کند. سید با صراحت پاسخ داد که تمامی بدبختی مملکت از وجود شاه است که هشتاد زن دارد. به هر حال، شاه بی‌میل نبود که با دادن مقام صدارت اعظم یا ریاست شورای مشورتی به سید برای خود حیثیتی کسب کند. لکن سید، در کار خود جدی بود و صحبت از مشروطیت و غیره می‌کرد. این موضوع همراه با سعایت درباریان، سبب شد که شاه از او بخواهد به مشهد برود. سید هم پاسخ داد که قصد رفتن به اروپا را دارد. و به این طریق سید ایران را ترک گفت - مترجم

۲۳- این موضوع مسبوق به سابقه است. پس از امضای قرارداد کشتی‌رانی در کارون با شرکت انگلیسی لینچ، سید که در روسیه بحالت تبعید بسر میبرد مقالاتی را علیه این قرارداد در جراید روسیه نوشت. هنگام بازگشت شاه از طریق اتریش، سید بدلیل مخالفت سفارت ایران با اقامت وی در روسیه راه، اتریش، گردید تا به یاریس رود. اعتماد السلطنه

وسیله ملاقات سید را با امین السلطان فراهم کرد و در این ملاقات پیرامون موضوع رفع اختلافات ایران و روسیه بر سر امتیازات داده شده به انگلستان، مذاکره شد. امین السلطان برای اینکه مانع سفر سید به پاریس شود، ظاهراً به او مأموریت داد که به روسیه برود و با مقامات آن دولت در مورد حمایت از امین السلطان گفتگو کند. سید هم فریب خورد و بطوری که از نامه او به شاه (در هنگام تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم) برمی آید ظاهراً روسها را به این کار راضی کرده بود. در این زمینه نگاه کنید به:

محمد محیط طباطبائی: نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۹ - مترجم

۲۴- سید در سفر اول خود به ایران پیشنهاد شاه را برای قبول مقامات بالا پذیرفته است؛ لذا دلیلی وجود ندارد که در سفر دوم پذیرفته باشد. بعلاوه، چنانچه سید این پیشنهادات را پذیرفته بود، از ایران اخراج نمیشد - مترجم

۲۵- پس از فوت مستوفی الممالک، ناصر الدین شاه مقام صدارت را به میرزا علی اصغر خان امین السلطان داد. لکن بعداً لقب وزیر اعظم را به وی اعطا کرد - مترجم

۲۶- در مورد سرگذشت این پدر و پسر نگاه کنید به:

- سیاستگران قاجار: خان ملک ساسانی .

- رجال عصر قاجار: مهدی بامداد - مترجم

۲۷- تا سال ۱۲۹۴، هریک از شهرهای بزرگ ایران ضرابخانه مخصوصی داشت که زیر نظر معیر دولتی ضرب میشد و این سکه ها از لحاظ عیار و شکل متفاوت بودند. در سال ۱۲۹۴ هجری ضرابخانه دولتی از اروپا آورده شد و زیر نظر یک مستشار آلمانی وعده ای کارشناس فرانسوی بکار افتاد. ریاست آن ابتدا با میرزا علیخان امین الدوله بود و بعداً علی اصغر خان امین السلطان به این سمت تعیین گردید - مترجم

۲۸- احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۰، صفحه ۱۱.

۲۹- غیر تمند در برابر زیلوت (Zealot) آورده شده است که نقطه مقابل آن هیرو دیس (Herodian) یا ترقی خواهی مادی است. این دو کلمه در اساس به دو فرقه یهودی با همین نامها در هنگام سلطه روم بر فلسطین اطلاق میگردد. در مورد تفسیر این دو کلمه در فعالیت های اسلامی نگاه کنید به:

- آرنولد توین بی: تمدن در بوته آزمایش، ترجمه ابوطالب صارمی، امیر کبیر،

صفحات ۱۷۷ به بعد

– ویل دورانت: قیصر و مسیح، ترجمه علی اصغر سروش، اقبال

– علی اصغر حکمت: تاریخ جامع ادیان، امیر کبیر – مترجم

۳۰– سید در سفردوم به تهران در منزل حاج امین الضرب اقامت کرد و به انتقاد شدید از ناصرالدین شاه و دولت پرداخت. شاه برایش پیغام داد تا از تهران به خراسان یا قم برود. سید نپذیرفت و چون از آزار ایادی شاه اطلاع داشت به حرم حضرت عبدالعظیم رفت و هفت ماه در آنجا بماند. سرانجام آقابالاخان سردار سید را بزور از حرم خارج کرده و بازشت ترین رفتار و تحت الحفظ به کرمانشاه و از آنجا به بصره فرستادند. سید از راه بصره عازم لندن شد – مترجم

۳۱– ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به اروپا (۱۳۰۶ هجری)، در لندن با شرکت انگلیسی تالبوت (Talbot) پیرامون دادن امتیاز انحصاری خرید و فروش تنباکوی ایران در بازار داخلی و بین المللی به توافق رسید. امتیاز نامه مربوط به آن در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ به امضا رسید. چون این امتیاز نوعی انحصار را به همراه داشت که به زبان فرانسه آن را رژی (Regie) میگویند در ایران به امتیاز رژی معروف گردید – مترجم

۳۲– اشاره نویسنده به این نکته است که در مذاکرات لندن در مورد امتیاز مذکور فقط شاه و امین السلطان شرکت داشتند و اعیان و اشراف قاجار نتوانستند با شرکت در این مذاکرات برای خود سهمی از رشوه متداول را دست و پا کنند. لذا امین السلطان با این کار از اعیان و اشرافی که از سیاست دادن امتیازات وی انتقاد میکردند، انتقام گرفت – مترجم

۳۳– کارگزاران صاحب امتیاز برای خرید تنباکو با کشت کاران توتون سروکار داشتند و این موضوع برای مردم ایران خوشایند نبود که ناگزیر شوند تنباکوی تولید شده خود را به خارجیان بفروشند – مترجم

۳۴– نگاه کنید به:

ادوارد براون، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در عصر جدید، کمبریج، ۱۹۱۴.
این کاریکاتور در صفحه ۲۷ هفته نامه آذر بایجان مورخ ۱۶ مارس ۱۹۰۷ آمده است. [ترجمه فارسی کتاب توسط آقای محمد عباسی انجام گرفته است] – نویسنده

۳۵– نارضائی مردم ابتدا از تهران آغاز شد و سپس به سایر شهرها سرایت کرد. در شیراز مانع ورود نمایندگان شرکت تنباکو به شهر شدند و بازار شیراز بسته شد. در تبریز

نیز بعنوان اعتراض بازارها را بستند. در اصفهان آقا نجفی تنباکورا تحریم کرد - مترجم

۳۶- متن کامل این نامه به میرزای شیرازی در بخش ضمیمه کتاب آورده شده است.

- مترجم

۳۷- اشاره نویسنده به حاج سید علی اکبر فال اسیری مجتهد شیراز است. وی در رمضان سال ۱۳۰۸، بدنبال اعتراض حاجی عباس اردوبادی بازرگان معتبر شیراز و تعطیل بازار، در مسجد وکیل بالای منبر رفت و از امتیاز تنباکو بشدت انتقاد کرد و در حالی که شمشیری را تکان میداد گفت: «اگر نمایندگان انحصار بخواهند وارد شیراز شوند، اعلام جهاد میکنم». قوام‌الملک حاکم شیراز دستور اخراج سید را از شیراز صادر کرد، و برای آنکه با عکس‌العمل مردم روبرو نشود، شب هنگام او را دستگیر کرده و از راه بو شهر به بصره فرستادند. فردا صبح که مردم از ماجرا آگاه شدند در حرم شاه چراغ تجمع کردند و بازور توپ و تفنگ سربازان پراکنده شدند. سید علی اکبر فال اسیری پس از آنکه در بصره با سید جمال‌الدین اسدآبادی دیدار کرد و او را در جریان اوضاع قرارداد، راهی سامره شد و با مرحوم میرزای شیرازی دیدار کرد. جریان اخراج سید علی اکبر فال اسیری در فتوای میرزای شیرازی تأثیر عمده‌ای داشته است - مترجم

۳۸- متن این فتوا، در اکثر کتابهای تاریخ ایران آمده است - مترجم

۳۹- باتوجه به اینکه جریانات منتهی به لغو امتیاز تنباکو از اهمیت فراوان تاریخی برخوردار است، لذا رئوس مطالب آن فهرست وار بیان میشود:

- همزمان با ورود سید علی اکبر فال اسیری به سامره، آقا منیرالدین نماینده علمای اصفهان وارد سامره شد تا از میرزای شیرازی درباره مسأله امتیاز تنباکو کسب تکلیف کند.

- میرزای شیرازی در ۱۹ ذی‌الحجه ۱۳۰۸ (۲۶ ژانویه ۱۸۸۱) با ارسال تلگرافی به شاه از بی‌احترامی نسبت به سید علی اکبر فال اسیری و معایب انحصار تنباکو سخن گفت.

- محمودخان مشیرالوزرا کارپرداز سفارت ایران در بغداد تلاش کرد تا با ملاقات با میرزای شیرازی فواید این امتیاز را برای وی شرح دهد. در ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ فتوای میرزای شیرازی صادر شد.

- در همین زمان علمای تهران در محل سکونت کامران میرزای نایب‌السلطنه جمع شدند و باوای مذاکره کردند لکن حاضر به قبول پیشنهاد دولت دایر بر لغو تحریم نشدند.

- در جمادی‌الاول ۱۳۰۸ میرزا حسن آشتیانی بعنوان اعتراض به ادامه قرارداد تنباکو آماده حرکت از تهران شد و پیروان او با پوشیدن کفن آماده مبارزه شدند.

— با توجه به شرایط مزبور ناصرالدین شاه به لغو امتیاز تنباکو مبادرت کرد — مترجم

۴۰ — پیروزی روحانیون به نحو برجسته‌ای صورت گرفت بطوریکه شاه در ملاقات با روحانیون وعده داد که در تمام کارها با آنان مشورت نماید و نامه تملق آمیزی هم به میرزای شیرازی نوشت. پس از فوت میرزای شیرازی در ۸ شعبان ۱۳۱۲، شاه مجلس سوگواری بزرگی تشکیل داد و خود در آن شرکت کرد — مترجم

۴۱ — اشاره نویسنده به دو موضوع سیاسی — مالی ناشی از لغو امتیاز تنباکو می باشد که اشاره به آنها از لحاظ درک مطلب حائز اهمیت است. دولت انگلستان با لغو این امتیاز نامه بشدت مخالفت میکرد ولی وقتی طغیان مردم در اطراف کاخهای سلطنتی تشدید شد، ناصرالدین شاه برای «سرفرانک لاسلس» وزیر مختار انگلیس پیغام فرستاد که سلطنت و جانش در خطر است و کار بدست ملت و روحانیون افتاده و صلاح در اینست که امتیاز نامه لغو شود. سرانجام انگلیسی ها با مطالبه ۵۰۰/۰۰۰ لیره غرامت از امتیاز مزبور صرف نظر کردند. ناصرالدین شاه هم با عجله ۵۰۰/۰۰۰ لیره از بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس قرض کرد و در مقابل آن عواید گمرکات بنادر خلیج فارس را در گروی بانک گذارد — مترجم

فصل هشتم

مقدمات انقلاب مشروطه

نظر مردم ایران نسبت به نفوذ انگلستان در ایران

آسیبی که لغو امتیاز نامه تنباکو به حیثیت انگلستان در ایران وارد کرد، توفیق مختصری را نصیب روسها کرد که عاقلانه پیشنهاد ناصرالدین شاه را دایر بر سرکوب کردن مخالفان این امتیاز در تبریز رد کرده بودند. ۱ در سال ۱۸۹۲ [۱۳۰۹ هجری] که امتیاز تنباکو لغو شد، در نظر مردم ایران تفاوتی نمی کرد که مسئولیت این امتیاز بعهده دولت انگلستان بوده یا اتباع آن؛ در سال ۱۸۹۲، ایرانیان اصولاً بین اعمال اتباع انگلیسی و سیاست های دولت انگلستان، یا جریان عمومی همدردی و خواسته های مردم انگلیس فرقی نمی گذاردند. پس از اینکه کوس زسوائی این امتیاز به صدا درآمد، در چشم مردم ایران، همه انگلیسی ها قابل ملامت بودند. امین السلطان که لجاج و عناد و در عین حال انعطاف پذیریش در باقی ماندن در سمت خود پس از این افتضاح بر ملا شد، برغم گذشته که به دوستی با انگلستان تظاهر می کرد، این بار به حرکت سیاسی دوستی بیشتر با روسیه دست زد. در این زمینه جالب است گفته شود

که در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] نیز، یکی از نخست وزیران ایران [دکتر مصدق] در ماجرای لغو يك امتياز [امتياز نفت] در مورد افکار عمومی مردم انگلستان به ارزیابی تاحدودی متفاوت با ارزیابی امین السلطان دست زد، هر چند که ارزیابی او مانند ارزیابی امین السلطان نادرست بود.

دکتر مصدق پس از ملی کردن نفت ایران و لغو قرارداد امتياز شرکت نفت ایران و انگلیس، و مآلاً کنار نیامدن با هر گونه شرایط نمایندگان شرکت نفت یا دولت انگلستان، ناگهان به فکر افتاد که با ایجاد نوعی تماس با آنچه که بگونه مبهمی آنرا City of London [شهر لندن] می نامید، و مسلماً منظورش جامعه بازرگانی انگلستان بود، به جدا کردن حساب دولت انگلستان و شرکت نفت ذی نفع از جامعه بازرگانی انگلیس پرداخت. مصدق بجای اینکه همه مردم بریتانیا را در گناهان شرکت نفت از آغاز کار متهم کند، پیش خود تصور می کرد که اکثریت مردم انگلیس با او همدردی میکنند، و تأکید می کرد که با مردم بریتانیا سر دعوی ندارد. هنگامی که وضع مالی حکومت مصدق بشدت روبه وخامت گذارد، یعنی حدود یکسال پیش از پایان نخست وزیریش، وی و مشاورانش اقدام به نزدیک شدن به جامعه بازرگانی انگلیس کردند و بدون شك امیدوار بودند که با این اقدام مناسبات تجارتي دو کشور تجدید شود. بادر نظر گرفتن اینکه یکی از شیوه های «کنار آمدن» در زبان فارسی، بکار بردن عبارت لفظی «بکنار آمدن» است که از لحاظ لغوی به معنای «به جانب کسی رفتن است»، لذا میتوان فرض کرد که مصدق استراتژی قدیمی مختل کردن نیروهای دشمن یا ایجاد نفاق در ارکان آنرا بکار میبرد. جای شکی نیست که اصرار مکرر مصدق به اینکه ملت انگلیس را نبایستی بخاطر طرز تفکر شرکت نفت ملامت کرد، با این هدف طرح شده بود تا از تنگنایی که سرانجام با آن روبرو شده بود، نجات یابد، و در واقع نیز چنین تلاشی را بعمل آورد.

اقدام مورد نظر مصدق ثمری جز این نداشت که نشانگر يك عادت دیگر ایرانیان در ارزیابی مناسبات خارجی کشور بود، زیرا اقدام مصدق بر این فرض

استوار بود که در ماجرای به بن بست رسیدن مذاکرات نفت، توده مردم انگلیس را علیه دولت خود تحریک نماید. اگرچه برای اکثریت ایرانیان بسیار دشوار، و تقریباً غیرممکن بود، تاباور کنند که تنها عده انگشت شماری از مردم انگلیس به ماجرای ایران فکرمی کردند و تعداد زیادی از آنان بدرستی نمی دانستند که ایران در کجای نقشه جغرافیا قرار دارد، و در سال ۱۹۵۳ مسأله ایران فقط ذهن بخش کوچکی از مردم بریتانیا را بخود مشغول داشته بود. برای تشریح این ارزیابی نادرست از مشغله های ذهنی مردم جزیره نشین انگلستان، لازم است که نه تنها بخاطر داشته باشیم که ایرانیان دوست دارند در دنیائی باتفکر ایرانی زندگی کنند، بلکه همچنین بایستی بخاطر داشته باشیم که در سرتاسر مقطع زمانی معاصر سیاست های انگلیس و روسیه در ایران را باتنگ نظر و مورد ملاحظه و تعمق قرار داده اند و قادر نیستند این فرض را کنار بگذارند که ایران در اذهان روسها و انگلیسها به يك اندازه اهمیت اساسی و عمده دارد. این نوع فرض [سیاسی] از سوی ایرانیانی مورد بهره برداری قرار می گیرد که مایلند در بین هموطنان خود حیثیت و نفوذی کسب کنند. چون عموماً مردم ایران معتقد بودند که در هر جلسه از کابینه بریتانیا موضوع ایران در دستور جلسه قرار می گیرد، لذا ایرانیانی که از مسافرت خارج از کشور بازمی گشتند، با سهولت می توانستند ادعا کنند که بارجال انگلیسی چای صرف کرده اند، و این ادعاها مورد قبول نیز قرار می گرفت. بطوریکه در شهری مانند اصفهان، موضوع صرفاً محلی اختلاف بر سر تقسیم آب را از سر اشتباه به سود کسی حل می کردند که شایعاتی در مورد او وجود داشت که در سفر به لندن از سوی مقامات بلند پایه انگلیسی پذیرفته شده و به مخفی ترین شوراها [مجامع] راه یافته است.

کامیابی اجتماعی و سیاسی افراد در ایران به میزان زیادی بستگی به کسی دارد که «با او کنار آیند» و این شخص تاچه حد می تواند از آنها حمایت کند. اگرچه افسانه نفوذ بریتانیا و قدرت کارساز سلطه آن دولت بر رویدادهای ایران، شدت سابق خود را ازدست داده است، لکن از میان رفتن این افسانه نیاز به گذشت

زمان دراز دارد. بنابراین، اگر تا چند سال پیش این داستان را می گفتند که يك زن بینوا را در خراسان یکروز صبح در آشپزخانه ماری نیش زده و شاید دست انگلیس ها در کار بوده است، این داستان را طبعاً باور می کردند. در سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲ ه. ش] این اعتقاد عمومی وجود داشت که بایستی دیوار بلند باغ سفارت انگلیس در تهران را خراب کرده و بجای آن نرده بکشند تا دولتهای ایران و انگلیس از گسترش این شایعه ناراحت نشوند که در پشت این دیوار اسراری نهفته است، از جمله: ایرانیانی که به داخل محوطه سفارت انگلیس وارد می شوند هنگام خروج از آنجا از اقتدار خاصی برای نفوذ در هموطنان خود برخوردار می گردند. می گویند که شش یا هفت سال قبل در تهران، مردی هر روز وارد محوطه سفارت انگلیس در تهران می شد. سه بار دور باغ آن قدم می زد. سپس بیرون می آمد و بانگاه آمرانه و آگاهانه به دوستان خود سلام می کرد و به آنها اطلاع می داد که «دستورات» خود را دریافت کرده است، شاید باور کردنی نباشد، اما حقیقت دارد که مردی در تهران برای مدتی به شهرت بی اساسی دست یافت زیرا او قلم خود نویسنده خود را به مردم نشان می داد و ادعا می کرد نخست وزیر انگلیس آن را به وی هدیه کرده است!^۲

منظور از این بحث، ستایش و تملق از مردم ایران نبوده، بلکه نشان دادن ضعف و ساده دلی آنان می باشد. لذا از داوری درباره آنان خودداری می شود زیرا هدف از این افشاگریها این نیست که ساده دلی ایرانیان را مورد تمسخر قرار دهیم، بلکه منظور شرح فعالیت ذهنی آنان به نحوی است که خارجیان و بویژه غربیها که می خواهند ایران را بشناسند یا با مردم آن سروکار دارند، متوجه تضادهای بینش خود با ایرانیان باشند. به همین دلیل است که خواندن داستان حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه برای علاقمندان به مطالعه امور ایران سودمند است. البته بدشواری می توان دقیقاً گفت که آیا صحنه های خنده آور داستان حاجی بابای اصفهانی نوعی مبالغه و گزافه گوئی است یا اینکه واقعاً تصویری از شخصیت ایرانیان در دوره قاجاریه بوده است، هر چند که در قالب يك داستان ماجراجویانه و

خیالی^۳ پرداخته شده است.

بررسی و مطالعه تاریخ ایران از سوی غربیها دست کم می تواند به آنها کمک کند تا برخی از ویژگی های ایرانیان را دریابند، حتی اگر نتوانند برخی از این خصایص را نادیده انگارند. مطالعه تاریخ به غربیها کمک می کند تا بفهمند که بر اثر ضربات تمدن جدید بر ایران بلاهت در سطح وسیعی در یک جامعه باستانی رخنه کرده است؛ با بررسی تاریخ ایران درمی یابند که بخشی از رفتار ایرانیان ناشی از اعمال گذشته دو قدرت بزرگ [انگلیس و روسیه] بوده که همراه با تحولات جدید ایران و مرارتهائی که از اوایل قرن نوزدهم میلادی [اوایل قاجاریه] گریبانگیر آن گردیدند، نقش بسیار مؤثری در این میان داشته اند. بخش دیگری از خصایص ایرانیان ناشی از شخصیت ملی آنان است که در طی سده ها بوجود آمده است. ایرانیان ناگزیر بودند در هنگام یورشهای خارجی به کشورشان و برای حفظ وصیانت آنچه که برای بقایشان ضروری بود، با فاتحان نیرومند و چپاولگر از در سازگاری وارد شوند تا بتوانند حیات ملی خود را حفظ کنند. زیرا، ایرانیان با دادن تجملات و هدایای مورد نظر فاتح، طبعاً آزمندی و چپاولگری او را کاهش می دادند تا سرانجام ناگزیر می شد تا از خود عفو و بخشش نشان دهد. کشاکشهای تاریخی در ایران، میراثی از بدبینی و یأس نسبی پدید آورده است. یک بررسی مختصر نشان می دهد که این حالات ساده دلانه با بدترین شکل مسئولیت در انجام کار تجلی می یابد. و به ساده دلی بیش از اندازه ای می انجامد که بر اثر آن افسانه را بر واقعیات ترجیح داده و مشتاقانه بدان متوسل می شوند. این تمایل به گریز از واقعیت را، می توان نتیجه جنگها، طاعونها، قحطی ها و سایر بلایایی دانست که در دوره های گوناگون، رویارویی با حقایق را بسیار ناراحت کننده کرده و توسل جستن به خواب و خیال را بصورت یک ضرورت در آورده است. بایستی کلام منطقی گیون^۴ را درباره فتوحات مغولان بخاطر سپرد: «... و نه می توانم چشم خود را بروی این حوادث ببندم، که از عظمت نامتعارف خود، یک اندیشه فلسفی را در تاریخ خون آشامی بشر مطرح می سازد».

اشاره گیون به حوادثی است که در ایران بر اثر حمله مغولان روی داد و ایران نخستین کشوری بود که طعم ضربات مغولان را چشید. اگر بگوئیم که این حوادث در تاریخ ایران تنها يك میراث جن و بزدلی بجای گذاشته است، معنای آن اینست که مافراموش کرده ایم که برغم این تاریخ فتح و قتل عام و ویرانی و هتك حرمت، بقای ایرانیان با آن «اندیشه فلسفی» هنوز بگونه حیرت آوری تداوم یافته است. اگر گاه اعمال مردمی که بسیار رنج برده و بقا یافته اند به نظر بی معنی یا فاقد اصول برسد، کلمه مناسب برای توجیه راز بقای آنان «فراموش کردن» است.

زمینه های انقلاب مشروطه

به منظور اینکه دست کم برخی از تلاشهای ایرانیان را [در حفظ موجودیت ملی خود] در سالهای اخیر درك کنیم و بر آن نباشیم تا این تلاشها را بدست فراموشی بسپاریم، لازم است که این تلاشها را با انقلاب مشروطه آغاز کنیم، هر چند که تنها به این دلیل باشد که عمر این انقلاب هنوز بسر نرسیده، و مشروطه^۵ از زمان شروع در سال ۱۹۰۵ [۱۳۲۳ هجری]، و بگفته پرفسور یونگ (T. cūyler. Yonng) «در يك بحران دائمی» بوده است. اگر کمی به دوران پیش از مشروطه برگردیم، از آنچه که قبلاً گفته شد می توان دو نکته را جهت بررسی بیشتر آن استنباط کرد. اولین نکته، موضوع داستان حاجی بابای اصفهانی است.^۶

از لحاظ بحث حاضر، از این موضوع می گذریم که این کتاب وسیله معرفی فساد در ایران دوره قاجاریه بود و برای اطلاع خوانندگان انگلیسی زبان منتشر شد. پس از اینکه کتاب حاجی بابای اصفهانی به زبان فارسی ترجمه شد^۷، شواهد تازه ای را از خیانت و سفاقت پادشاه و درباریان به ایرانیان عرضه کرد که از سلاطین قاجار نفرت داشتند. زیرا متن فارسی این کتاب از حد ترجمه فراتر رفته و بخشی از تدارك ادبی مشروطه بشمار می رفت که در راه بود. در این کتاب مطالب اضافی نسبت به متن اصلی جیمز موریه وجود دارد، و منظور از گنجاندن این مطالب بیدار کردن روشنفکران

از خواب خفت و خواری بود که گریبانگیر کشور شده بود. این کتاب، بعنوان انتقاد از شرایط وقت ایران، خشم و شرم وطن‌دوستان را بیدار کرد؛ خشمگین شدند چون مهملاتی که در این کتاب به هم بافته شده بود، متأسفانه واقعیت داشت و کمتر رنگ افسانه و قصه در آن بود. شرم آنان از این جهت بود که در این کتاب کشورشان به خوانندگان خارجی بد معرفی شده بود.

نکته دیگر که نیاز به شرح و بسط دارد، موضوع «پنهانکاری» ایرانیان است. منظورم شایعات و جو دسیسه‌سازی است که در سالهای آخر قرن نوزدهم [اواخر ناصرالدین شاه] به اوج خود رسیده بود.

عمیق‌تر شدن عادت پنهانکاری در عصر قاجاریه، صرف‌نظر از علل تاریخی آن، نتیجه عواملی مانند قتل عام بابیان در سال ۱۸۵۲ [پس از سوء قصد بابیان به شاه] و شدت عمل شاه نسبت به مخالفان و شکست سیاسی ناصرالدین شاه بود. شاه برای حفظ جان خود و ایادیش مبادرت به ایجاد یک پلیس خفیه و نیرومند کرد. نتیجه طبیعی عادت به پنهانکاری این بود که آمادگی برای باور کردن انواع اسرار و نگرستن به زوایای تاریک درهمه جا بیشتر شد. فرض را بر این اساس نهادند که آنچه انسانها می‌گویند لزوماً مطابق با منظور واقعی آنان در جهانی نیست که در آن بسیاری از زندگان در شرایط افشای ابدی هستند که می‌بایست برای شرح هر واقعه کلید آن را در دست داشته و به‌ظواهر اکتفا ننمایند (Roman à Clef). دیپلمات و دانشمند فرانسوی که در این زمان در تهران مأموریت داشته است، درباره «پلیس خفیه» شاه سخن می‌گوید. وی می‌گوید که کاملاً غیر ممکن است است کاری از چشم خبرچین‌ها و مقامات دولتی پنهان بماند. گوینو، در این زمینه می‌نویسد:

«در ایران هیچ چیز پنهان نیست. قبلاً هم گفته‌ام، و باز هم می‌گویم، که هیچ چیز مطلقاً، حتی آنچه که در شورای سلطنتی [دارالشورا] و در زوایای اسرار آمیز حرم می‌گذرد، از چشم پلیس خفیه پنهان نمی‌ماند...»^۸

گفته کاملاً درست گوینو حاکی از این‌که در ایران هیچ سری نمی‌تواند مدت

زیادی مکتوم بماند، امروز نیز از همان اعتباری برخوردار است که در زمان گوبینو داشت. [مثلاً] اگر از بسیاری از رانندگان تا کسی در تهران درباره رویدادهای کشور پرسش کنید، براحتی بشما خواهند گفت که چه حادثی روی داده است یا بطور قطع و یقین خواهد گفت که در چند ساعت قبل چه کسانی در خدمت رجال مملکت بودند. در ساعت ده بامداد هر روز، آن کسانی که علاقمند به شایعات هستند و انگیزه خاصی جز شایعه پراکنی ندارند، می توانند اطلاعاتی درباره زدوبندهای سیاسی و دیدارهایی که در ساعت هفت بامداد در کاخ [شاه سابق] در صبح همان روز صورت گرفته است کسب نمایند. گوبینو با اینکه تکیه بر تبلیغاتی [شایعات] می کند که مبنای گذران زندگی و رسیدگی به امور کشور است، لکن به این نکته اشاره نمی کند که غالب این اطلاعات [شایعات] فراهم شده تا چه اندازه نادرست است زیرا از هنر ابداع، که به معنی جعل حقایق است، بطور مرتب و منظم استفاده نمی شود. به هر تقدیر، این موضوع بلحاظ اوضاع و احوال کشور اهمیت زیادی ندارد. آنچه که مهم است تضادی است که بین دو موضوع یاد شده وجود دارد: از یکسو روحیه اعتقاد به حفظ اسرار و ساده دلی زیاد ایرانیان نسبت به دسیسه های مشکوک بر حسب شیوع ویژگی پنهانکاری فکر و عمل بسیاری از رجال ایران در سده نوزدهم وجود دارد، و از سوی دیگر با این حقیقت روبرو هستیم که «هیچ چیز در ایران مخفی نمی ماند».

نقش انجمن های مخفی در نهضت مشروطه

در این دوران، مانند گذشته، ملت از یک رشته انجمن ها تشکیل می شد. در شهرها، پیشه وران و صنعت کاران در انجمن های متعدد اصناف گروه بندی می شدند و روسای اصناف بعنوان نمایندگان اعضا با هیأت حاکمه در تماس بودند. به همین ترتیب، در مناطق روستائی که واحد اجتماعی آن روستا می باشد، کدخدایان رابط بین مردم و مقامات حکومتی بود. اصول حاکم بر این گروه بندیها گسترش یک روحیه

دودوزه بازی کردن (Janus Complex) ازسوی رهبران این گروه‌ها را ایجاب می‌کرد. این روحیه دودوزه بازی کردن طبعاً برحسب شخصیت رهبران، و اینکه تاچه حد به قدرت خود از لحاظ نفس قدرت گروه علاقمندند یا شکار انگیزه‌های آزمندی می‌شوند، بستگی داشت. کدخداهای معمولاً دردهات به‌استثمار روستائیان می‌پرداختند. بطور کلی رهبران اصناف در شهرها از يك بافت اخلاقی منسجم‌تر برخوردار بوده و نسبت به کسانی که برای آنان وزن و اعتباری قائل شده بودند احساس وفاداری بیشتری می‌کردند و کمتر بدنبال قدرت‌طلبی و نفع‌طلبی فردی بودند که کدخدایان درازای انجام اقداماتی از افراد ده مطالبه می‌کردند.^۹

با این حال، رهبران اصناف و پیشه‌وران برحسب اقتضاء می‌بایست پاسخگوی اعمال اعضای خود باشند، و حتی ناگزیر بودند این اعمال را گزارش کنند. احتمال دارد که این رهبران بدلیل فساد عمومی کشور در دوره ناصرالدین شاه، بیشتر از گذشته آزمند پول شده‌اند و این موضوع خود دلیلی بر تشکیل گروه دیگری بود که بعداً آنرا شرح خواهیم داد.

علاوه بر کدخدایان و رهبران اصناف، ارتباط دولت و مردم از طریق يك مجرای بسیار اسفل (Inferior) از افرادی بود که گوینو آنان را بعنوان مجرای پیش و پا افتاده (Common Place) در شهرهای ایران در دوره قاجاریه توصیف می‌کنند^{۱۰}، لکن بدون شك منظورشان پایتخت بوده‌است، و این افراد را در خدمت سیستم جاسوسی پلیس می‌داند. این افراد را سر قسمت یاروسای محلات یا بخش‌های يك شهر می‌نامیدند که تنها در برابر کلانتر مسئول بودند. کلانتر مقامی بود که وظایف شهردار و رئیس پلیس را بعهده داشت. جاسوسان پلیس در خیابانهای محله خود زندگی می‌کردند. شب هنگام در اتاقهای حجره مانند کوچه‌های بازار پنهان می‌شدند و بدقت رفت و آمد و حرکات مردم را زیر نظر می‌گرفتند. لباس متحدالشکلی نداشتند. در هنگام روز در میان انبوه جمعیت محو می‌شدند و وقت غروب از پشت دیوارها حرکات مردم را نظاره می‌کردند. بگونه غیر آشکاری درهمه جا دیده

می‌شدند. گوینو می‌گوید که مردم بخوبی آنها را می‌شناختند. اعمال جاسوسی این افراد چندان عجیب نمی‌نمایاند وقتی دریابیم که آنان در عین حال وظیفه حراست از خانه‌های مردم در برابر دزدیها و خطرات سرقت را بعهده داشتند. مردم آنان را بعنوان لوده‌های بی‌لیاقت دست می‌انداختند، شبگردهای ناشایستی که از داستانهای هزارویکشب باینسو، نقش شرورانه آنان بعنوان خبرچین همواره از توجهی برخوردار شد که گوینو در شرح سیستم پلیسی ایران در دوره قاجاریه بدرستی از آنها یاد می‌کند.

قابلیت این سیستم پلیسی در بخش انجمن‌های ایران در قسمت مربوط به انجمن‌ها در کشورهای اسلامی در دائرة المعارف اسلامی، بگونه غیرمستقیم مورد تأیید قرار گرفته است.^{۱۱} در این مقاله آمده است که کند بودن حرکت انقلابی در دوره ناصرالدین شاه نتیجه فقدان آزادی سیاسی و مطبوعات آزاد و دشواری گرد-هم آیی برای بحث‌های سیاسی بوده است. گروه بندی‌های اصناف به دلایل قالبی بودن وظایف اصناف از لحاظ شکل صنفی، استقرار آنان برای وظایف کاملاً خاص اجتماعی و بازرگانی مانند کنترل قیمت‌ها و استانداردهای محصولات و شاگردی و رقابت و غیره، و آشکار بودن عملیات صنفی، خود را از فعالیت‌های سیاسی کنار می‌کشیدند. رهبران اصناف نیز مایل نبودند دست به فعالیت‌هایی بزنند که برای هدف‌های اصناف مخاطره آمیز باشد. می‌توان فرض کرد که احتیاط و محافظه‌کاری بر این گروه‌ها حکم فرما بود. بنابراین، آنچه که گروه روشنفکری قرار و نازاضی از سیاست، پس از درگذشت امیر کبیر، انجام داد، صرف نظر از تلاشهای اصلاح‌گرایان ناصرالدین شاه، بحث و گفتگو در باره اقدامات اصلاحی شکل مخفی گرفت و گروه‌های مباحثه به تشکیل انجمن‌های مخفی پرداختند. این انجمن‌ها در ابتدا شکل جلسات ادبی را داشت و در خانه‌ها و منازل برگزار می‌شد. بر اساس سنت و عرف، شکل‌های پذیرفته شده انجمن‌ها صرفاً داوطلبانه نبود. این انجمن‌ها هسته‌هایی بودند که بافت اجتماع را تشکیل می‌دادند و عبارت بودند از اصناف، خانقاه‌های صوفیه

وسازمان‌های فتوت، اجتماعی از مردانی که تلاش می‌کردند تا هم از لحاظ فضیلت اجتماعی و هم از نظر زور بازو (مانند زورخانه و انواع باشگاه‌های ورزشی موجود در ایران که از بقایای این انجمن‌ها هستند) نیرومند باشند تا مثلاً با داشتن يك قهرمان کشتی در هر محله به حمایت از زنان بخصوص زنانی که همسرانشان به قصد تجارت یا حج به سفر رفته بودند، پردازند. همچنین در برخی از شهرها انجمن‌های شناخته شده‌ای وجود داشتند که مایه نگرانی دولت نبودند چون در یچه اطمینانی برای آلام مردم بشمار می‌رفتند.^{۱۲}

انجمن در نوع نیمه محرمانه یا کاملاً محرمانه آن پیش از انقلاب مشروطه، يك پدیده تازه بود. این انجمن‌ها از لحاظ شکل سازمانی گروه‌بندیهای متداول را مآخذ قرارداد بودند، و از نظر اساس و پایه تجلی عشق ایرانیان به بحث و فحص با دوستان و کشیدن قلیان و خوردن چای و قهوه بود. از سال ۱۲۱۸۵۲ این انجمن‌ها و گردهم‌آئی‌ها از ماهیت جدی‌تری برخوردار شد. درباره آینده بحث می‌کردند، گذشته را یا مورد انتقاد قرار می‌دادند و یا از برخی جهات آنرا می‌ستودند و در مقایسه آن با آینده آشکارا ابراز تأسف می‌کردند. عموم ایرانیان عادت دارند که هنگام نالیدن از زمان حال، به گذشته اهمیت درخشش دهند: می‌نالند که پادشاه سابق بهتر از پادشاه کنونی بود، می‌نالند که با گذشت زمان معلوم شده است که سلسله سابق عیب کمتری داشت؛ و سلسله کنونی قانون انتقاد قرار می‌گیرد.

با توجه به آنچه که درباره سیستم خبرچینی پلیس گفته شد، بدیهی است که جلسات این انجمن‌ها روز بروز شکل مخفیانه‌تری بخود می‌گرفت. در اوایل کار، اعضای انجمن‌ها می‌توانستند بی‌آنکه جلب توجه نمایند یا موجب سوءظن گردند به محل‌های انجمن بیایند. انجمن‌های ادبی در پیرامون شعرای معروف از اوایل سده نوزده میلادی [اوایل قاجاریه] تشکیل شده بود. يك ناظر انگلیسی از محفلی ادبی در شیراز یاد می‌کند که گروهی از فقها، افسران و بازارگانان برای بحث درباره موضوعات مذهبی و ادبی در اوایل قرن نوزدهم [اوایل قاجاریه] در

آنجا گرد می آمدند^{۱۴} [احتمالاً منظور محفل ادبی میرزا حسین وفا می باشد].
 انجمن های صوفیان برای اجرای اعمال صوفیانه، معمولاً در پنجشنبه شب ها
 برگزار می شد و اشعار صوفیان بزرگ خوانده می شد. این نوع انجمن ها موجبات
 شك و سوءظن دولت را فراهم نمی ساخت.
 سرانجام، ظاهراً، شخص ناصرالدین شاه به این نتیجه رسید که وجود این
 مجامع و انجمن ها مانع هر حرکت جدی علیه او می باشد. زیرا توسعه دوره های
 كوچك و متفاوت و محافل افرادی که تنها با دوستان خود و کسانی مراد می کردند
 که بایکدیگر تفاهم معنوی داشتند، امکان هر گونه مخالفت با شاه را خنثی می نمود،
 چون این گروه های متعدد بایکدیگر به چشم و هم چشمی پرداخته و به یکدیگر سوءظن
 داشتند^{۱۵}. به نظر میرسد که ناصرالدین شاه شخصاً به فکر افتاد که به ایجاد يك انجمن
 مبادرت نماید و این اندیشه بصورت ماجرایی غیر عادی فراموشخانه [فراماسونری]
 درآمد.

پیدایش فراموشخانه در ایران

بسیاری از خوانندگان کتاب در مطالعه آن تسا بدین جا، خواه و ناخواه به
 فراماسونری اندیشیده اند. در واقع، فراماسونری کلمه ای است که منطقاً در هر بحث
 مربوط به مشروطه آمده است. [اصولاً] با تردید و سوءظنی که پس از سال ۱۸۵۲
 [۱۲۶۸ هجری] بوجود آمد و ترس شاه از اندیشه های مرفقی فزونی یافت، مشاوران
 شاه که با [فرهنگ] اروپا آشنائی داشتند، وی را ترغیب کردند تا مبادرت به ایجاد
 انجمنی کند که اعضای آن فقط در برابر شاه سوگند وفاداری ادا کنند. گشایش
 این انجمن برای مقابله با انجمن ها و مجامع سری سودمند بود زیرا اعضای آن از
 لحاظ اخلاقی متکی به شاه بودند. لذا در این زمینه نوعی از شکل انجمن فراماسونری
 به شاه پیشنهاد شد. به شاه گفتند که استبداد را دیگر نمی توان با زور و ترس
 حفظ کرد، بلکه شاه نیاز به نوعی وفاداری سوگند خورده دارد که قابل اطمینان باشد.

در واقع تشکیل این انجمن بازتاب طبیعی انزوای شاه بود. به شاه توصیه کردند که يك لژ فراماسونری در تهران تأسیس نماید و خودش نقش استاد اعظم (Grand Master) را بعهده گیرد تا بدین ترتیب از مزایای عضویت همیشگی اعضای لژ برخوردار شود زیرا اعضا در برابر او سوگند وفاداری فراماسونری ادا می کنند و هر گز این سوگند را نخواهند شکست، منتهی شاه باید در انتخاب اعضای لژ دقت نماید. خلاصه، شاه می تواند با ایجاد این انجمن شاهکار، در رأس تمامی نیروهای ملت قرار گیرد و هیچکس قدرت بر کنار کردنش را از مقام سلطنت نخواهد داشت. ابتدا شاه این فکر را پسندید و هر کس را که می دید از او پرسش می کرد که آیا در لژ فراماسونری عضویت داشته و سوگند خورده است یا نه. لژ را «فراموشخانه» نامیدند که از لحاظ لغوی به معنی «خانه فراموشی» بوده و معادل کلمه فراماسونری (Freemasonry) انگلیسی بود. معنای فراموشخانه از نظر ایرانیان این بود که بر اساس سوگند محرمانه ای که می بایست [در هنگام عضویت] بخورند، بایستی به «فراموش کردن آنچه در لژ اتفاق افتاده است» بپردازند. از اینرو وقتی شاه از اعضای لژ می پرسید که در لژ چه می کردند، آن ها فقط پاسخ می دادند که بنیانگذار لژ سخنرانی کرد، به آنان حمایل داد، چای خوردند و سیگار کشیدند. پس از مدت کوتاهی شاه نسبت به این نهاد شدیداً مشکوک شد و در بین درباریان شایع بود که فراموشخانه بصورت يك کانون فساد یا جلسات بابیان در آمده است. در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۸۶۱ [۱۲۷۸ هجری] يك اعلان در روزنامه رسمی این انجمن را ممنوع اعلام کرد.^{۱۶} سپس شاه به فکر افتاد که با احیای مجامع صوفیه و سایر اشکال انجمن های ادبی با ابداع فراماسونری مقابله نماید. به این ترتیب، شاه با شتاب دست از نهادهی شست که خود در آغاز، تشکیل آن را ترغیب می کرد.

گو بینوژ کر نمی کند که محرك شاه در تشکیل لژ فراماسونری چه کسی بود، لکن می نویسد او [حرك] از اروپا بازگشته بود، و شاه پس از سر خوردگی از انجمن فراماسونری او [حرك] را تبعید کرد. شاید این شخص میرزا ملکم خان بود که

مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی در سازمان فراماسونری عضویت داشت. به نظر می‌رسد که فراماسونری انگلیس تلاش‌های ایران را برای تأسیس لژ تهران به رسمیت شناخت و احتمال دارد که برخی از محافل فراماسونری فرانسه در تشکیل این لژ مؤثر بوده‌اند. این موضوع که گوبینو نام وارد کننده فراماسونری به ایران را ذکر نمی‌کند، نشانه احتمال نوعی رابطه خاص آن با فراماسونری فرانسه می‌باشد. فراماسونری میرزا ملکم خان و سید [جمال‌الدین اسدآبادی] را تا حدودی می‌توان به تلاش آنان برای ایجاد يك انجمن قابل احترام و عاری از توطئه و در عین حال مخفی نسبت داد، که مردم هم‌فکر در آنجا گرد آمده و بین خود اعتمادی پدید آورند که طلیعه اقدام وسیع‌تر به سود جامعه باشد.

ملکم خان بعنوان يك مرد عامی، و سید جمال‌الدین به عنوان يك واعظ مذهبی، دوتن از برجسته‌ترین شخصیت‌ها در جریان انگیزش انقلابی بودند که در سال‌های آخر سلطنت ناصرالدین شاه جان می‌گرفت. ملکم خان در محله ارامنه اصفهان معروف به جلفا به دنیا آمد [۱۲۴۹ هجری/۱۸۷۷ میلادی]. می‌گویند که بعداً ترك دین خود گفت و مسلمان شد. ملکم خان به مقام بلندی در دستگاه دولت نائل شد و یکی از مشاوران معتمد شاه بود^{۱۷}. وی دو سال پس از پیروزی انقلاب مشروطه [۱۳۲۶ هجری] در قید حیات بود. فعالیت‌های ملکم خان در دوران مقدماتی مشروطه، مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. شاه به او ظنین بود و از وی بیم داشت. ملکم خان علاوه بر اینکه اندیشه‌های سیاسی نوی را به ایران آورد، در شیوه نگارش و زبان فارسی نیز سبک تازه‌ای را ایجاد کرد. فارسی را با نثر ساده‌ای می‌نوشت که سر-مشق روشنفکران جدید ایران شد. وی برای مفاهیم سیاسی و اجتماعی اروپائی که در ایران نفوذ کرده بود، کلمات جدید فارسی برگزید. یکی از این کلمات، «قانون» می‌باشد که کلمه‌ای است عربی و آن را بجای «شریعت» بکاربرد. ملکم خان بعنوان وزیر مختار ایران در انگلستان انجام وظیفه می‌کرد، لکن بدلیل اختلاف نظری که باشاه در ماجرای بخت آزمائی پیدا کرد^{۱۸}، از پست خود استعفاداد^{۱۹} و در پی آن

مبادرت به انتشار روزنامه فارسی قانون در لندن کرد که اولین نسخه آن در ۲۰ فوریه سال ۱۸۸۰ [۱۲۹۸ هجری] منتشر گردید. میرزا ملکم خان با ابداع کلمه جدید «قانون» و با انتشار روزنامه‌ای با همین نام، این ضرورت مبرم را عنوان کرد که ایران نیازمند حکومت قانون و برابری افراد در برابر قانون می‌باشد. ملکم خان خواستار اصلاح شدید نظام کنونی شریعت بود که از سوی طبقات مذهبی رتق و فتق داده می‌شد. ملکم خان معتقد بود که وجود قوانین عرفی [Secular] و در برابر شرعی [است] یا قوانین متعارفی [موضوعه] به برخی از طبقات امکان می‌دهد تا بر مبنای سنت‌های محلی و مقتضیات تصمیم بگیرند و قانون صرفاً مبتنی بر شریعت نباشد. شریعت اسلامی بر پایه وحی قرآنی و سنت پیامبر و رویه مستقر مکاتب فقه اسلامی استوار بود. ملکم خان انتشار روزنامه قانون را با استمداد از مفاهیم اسلامی آغاز کرد لکن هدف غائی او عرفی کردن کامل یا تقریبی قانون بود. تحقق این منظور در دوران معاصر بتدریج صورت گرفت و لزوم یا عدم لزوم عرفی کردن قوانین بصورت یکی از مشکلات عمده کشورهای مسلمان درآمد [که رهبران آنها] مایل بودند از این لحاظ خود را به نهادهای حقوقی غرب نزدیک سازند.

این حقیقت که میرزا ملکم خان اصالتاً یک مسلمان نبود، در برداشت او نسبت به مشکل اصلی [عرفی بودن قوانین] که بعدها گریبانگیر سایر اصلاحگران شد موثر بود و قبول این بینش را آسانتر می‌ساخت. عقاید وی در جهت مخالف نظرات سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. سید خواستار یک راه حل اسلامی برای حل مشکلات اجتماعی و سیاسی مسلمانان بود. در کشورهای اسلامی خاور میانه، اصلاحگران با این مشکل روبرو هستند که در مذهب اسلام دولت و مذهب از یکدیگر جدا نیست [وحدت دین و سیاست]. در هنگام بحث از اصلاحات قانونی رضاشاه و سیاست عرفی کردن او بیشتر از این موضوع سخن خواهیم گفت. اوضاع ترکیه در اوایل سالهای دهه ۱۹۶۰ یک مورد مناسب از برخورد عقاید مذهبی و عرفی بشمار می‌رود.^{۲۰} اصلاحگران در دوره مشروطه افراد خداشناسی بودند و قصد ویران کردن

دین رانداشتند زیرا می‌دانستند که مردم ایران مذهبی بوده و از نتایج از میان رفتن دین آگاه بودند، همان حقیقتی که پاپ از آن چنین سخن گفت:

دین خجلت‌زده، از سر شرم‌آتش‌های مقدس خود را پنهان می‌کند، و اخلاق و معنویات به ناگهان از میان می‌رود.

بنابر این اصلاحگران دو وظیفه داشتند: ایجاد نظام‌های جدید اداری و قانونی از یکسو، و حفظ دین از سوی دیگر. موضوع اصلاحات در زمانی مطرح بود که در ایران و ترکیه دیکتاتوریه‌های رضاخان و کمال‌آتاتورک جایگزین خرافات اولیه انقلابی شده و علناً به مذهب حمله می‌شد. هدف این بود که مردم را ناگزیر به پذیرش جابجائی دین به فعالیت‌های مادی بشری سازند که راه طولانی را در ورای دیوارهای مسجد طی می‌کرد.

یکی از حیطه‌های عمل همیشگی مذهب‌یون تعلیم و تربیت بود، در حالی که در اساسنامه انجمن‌های مخفی ایران قبل از انقلاب مشروطه و نویسندگان چوَن‌ماکَم خان، اصلاح نظام تعلیم و تربیت گنجانده شده بود. تعلیم و تربیت را «راز» پیروزی و پیشرفت غرب می‌دانستند. فارغ‌التحصیلانی که برای تحصیلات عالی به اروپا اعزام شدند، با اندیشه‌های تأسیس مدارس جدید به ایران بازگشتند که یکی از ویژگی‌های آن، احساس نیاز به تعلیم علوم جدید بود. همگام با اندیشه‌های جدید درباره تعلیم و تربیت، شکل‌های نوی از ادبیات بوجود آمد. ترجمه فارسی کتاب حاجی بابای اصفهانی مثنوی از خروار کتابهایی بود که از زبانهای انگلیسی و فرانسه (مانند داستان کنت مونت کریستو که طرفداران زیادی داشت)، و نیز کتابهای درسی، به فارسی برگردانده شد. طالبوف نویسنده ایرانی اهل قفقاز به نوشتن کتابهای ساده علمی در قالب داستانهای پرداخت که يك پدر برای فرزندش می‌خواند. یکی از آثار ادبی برجسته عصر انقلاب، که در واقع هجوتامه‌ای بود از شرایط حاکم بر ایران در دوران قاجاریه، سفرنامه ابراهیم بیک بود که از لحاظ خط فکری در ردیف سرگذشت حاجی بابای اصفهانی قرار داشت و جنبه مطالب آموزنده

آن کمتر بود. این کتاب مانند روزنامه [قانون] ملک‌خان در خارج از کشور منتشر شد. ابتدا يك جلد آن در کلکته (در سال ۱۳۲۳ هجری/ ۱۹۰۵) و جلد دیگر آن در استانبول (در ۱۳۲۷ هجری/ ۱۹۰۹) به چاپ رسید.^{۲۱}

روشنفکرانی که به خارج از کشور رفته بودند در شهرهای کلکته، استانبول، قفقاز، اطراف دریای سیاه، قاهره، لندن، پاریس و سواحل دریاچه ژنو، و بعداً در برلین پراکنده شدند. يك روزنامه رسمی در تهران از سال ۱۸۵۱ [۱۲۶۹ هجری] منتشر شد.^{۲۲} روزنامه‌هایی که از شرایط کشور انتقاد می‌کردند، بدلیل استبداد ناصرالدین‌شاه در داخل مملکت اجازه چاپ نداشته و در خارج از کشور چاپ می‌شدند که از جمله باید قانون را نام برد. این روزنامه‌ها را بطور مخفیانه به ایران آورده و در بین اعضای انجمن‌ها توزیع می‌کردند. روزنامه حبل‌المتین^{۲۳} در سال ۱۸۹۳ [۱۳۱۱ هجری] در کلکته منتشر شد. روزنامه اختر در فواصل سالهای ۱۸۹۵-۱۸۷۵ [۱۳۱۳-۱۲۹۳ هجری] در استانبول چاپ شد.^{۲۴} روزنامه‌های ثریا و پرورش («پرورش» به معنای تعلیم و تربیت است.) در قاهره بترتیب بین سالهای ۹۹-۱۸۹۸ [۱۳۱۷-۱۳۱۶ هجری] و ۱۹۰۰ [۱۳۱۸ هجری] منتشر شدند.^{۲۵} سایر روزنامه‌ها در مصر و سایر مراکز مهاجرت بازرگانان و روشنفکران انتشار می‌یافت و در میان این روزنامه‌ها، روزنامه حبل‌المتین بدلیل لحن مذهبی و استحکام هدف و تلاش برای وحدت ایرانیان مشهورتر بود.

روزنامه‌های یادشده در بالا، مطالب خود را آشکارا و خالصانه می‌نوشتند و مستقیماً با مردم ارتباط برقرار می‌کردند. رسالت و پیام این روزنامه‌ها منعکس کردن فساد جامعه ایران، شرارت‌های محترکین خارجی و ایرانیان خود فروخته بود. این روزنامه‌ها می‌نوشتند که چگونه باید اوضاع را اصلاح کرد و حکومت خوب را جایگزین حکومت بد ساخت تا استبداد از میان برود.^{۲۶}

با تأسیس يك چاپخانه سربی در تبریز، صنعت چاپ به ایران آمد. به این ترتیب، چاپ، يك وسیله سرگرمی نسبتاً تازه بود که به کلمات قدرت می‌داد تا

نقش خود را دوشادوش سخترانی ها و تفسیرات انجمن ها، در طرح ریزی تحول بزرگی که عده زیادی از مردم فرارسیدن نزدیک آن را احساس می کردند، ایفا نماید.

دولت انگلیس و انقلاب مشروطه ایران

ایرانیان مهاجر در هند شاهد وجود مزایای امنیت و اداره شایسته کشور بودند. میرزا ملکم خان زمانی در لندن به سر می برد که ایران یکی از ادوار بزرگ تاریخی خود را پشت سر می گذاشت، و آزادیخواهان انگلیس نیز به او دل و جرأت می داد و تشویقش می کردند.

میرزا ملکم خان در سال ۱۸۸۵ [۱۳۰۳ هجری] با لرد سالیسبوری (Lord Salisbury) نخست وزیر انگلیس، که سمت وزیر خارجه را هم عهده دار بود، چند بار دیدار کرد. اگرچه دولت بریتانیا خواستاریک ایران خوشبخت! و حکومت با ثبات در این کشور بود، لکن مایل نبود که آشکارا مقامات دولتی را برای انجام اصلاحات زیر فشار بگذارد. میرزا ملکم خان شیوه جالبی به کار برد و با عنوان کردن خطر تهدید روسیه، توانست در لرد سالیسبوری نفوذ کند. ملکم خان استدلال کرد یک ایران نیرومند به سود انگلستان و سدی در برابر روسیه می باشد. لرد سالیسبوری موافقت کرد و پذیرفت که «فسادی که ایران را از درون می خورد و فاسدش می سازد، باید بادست محکمی مورد حمله قرار گیرد»^{۲۷}. کاردار وقت سفارت بریتانیا علاقه ای به باور کردن گفته های ملکم خان نداشت و به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که ملکم خان تلاش می کند تا «حربه تمدن را به مردمی تحمیل کند که عرضه اداره کردن خود یا داشتن حکومت خوب را ندارند»^{۲۸}.

با این حال، در تاریخ ششم اکتبر ۱۸۹۱ [۱۳۰۹ هجری]، لرد سالیسبوری به سرفرانک لاسلز (Sir Frank Laslles) نماینده سیاسی جدید بریتانیا در تهران چنین دستور داد:

«اگر اوضاع و احوال ایران ایجاب نماید که شما برای از میان بردن هر زمینه یا موردی از سوء حکومت اقدام نمائید که ایرانیان از آن رنج می برند، و امکان دارد

چنین وضعی پیش آید، بایستی بسیار دقت کنید که شاه ظنین نشود که شما برنامه قبلی برای کاهش قدرت اودارید. زیرا شاه به شدت از اصلاحات، و آنچه که به اصلاحات می‌انجامد، هراس دارد. از این رو، با مقاومت منفی خود از تمام تلاش‌های ما که به سود ملت می‌باشد، جلو گیری خواهد کرد^{۲۹}.

در این دستور وزیر امور خارجه انگلیس، به موضوع دوری جستن ناصرالدین شاه از خارجیان در آخرین سال‌های سلطنت او اشاره شده است. اما پنج سال بعد از این دستورات دقیق وزیر خارجه انگلیس به وزیر مختار آن دولت در ایران، نگرانی‌های ناصرالدین شاه در این جهان، با کشته شدنش بنا گهان پایان یافت و راه بروی انقلاب مشروطه گشوده شد.

قتل ناصرالدین شاه

هنگامی که دکتر فوریه (Feuquier) پزشک مخصوص ناصرالدین شاه در دفتر خاطرات خود در روزهای دهم و یازدهم فوریه ۱۸۸۲ نوشت که لغو امتیاز تنباکو امنیت را به مملکت بازگردانیده است، او با خوش بینی اوضاع کشور را می‌نگریست^{۳۰}، زیرا آتش بس شاه با مردم و رهبران مذهبی صرفاً جنبه موقتی داشت. در آوریل ۱۸۸۲ [۱۳۰۰ هجری] غرامت لغو امتیاز نامه تنباکو به میزان پانصد هزار لیبره استرلینگ تعیین شد. این مبلغ را از بانک شاهنشاهی با بهره ۶٪ قرض کردند که کل بهره آن به ۳۰/۰۰۰ لیبره بالغ گردید و با اضافه کردن بردوش مردم ایران بود. در مقابل دریافت این وام، عواید گمرکی بنادر خلیج فارس به عنوان وجه الضمان بازپرداخت وام در نزد این بانک به وثیقه گذاشته شد. مدت بازپرداخت وام چهل سال بود. همانگونه که ادوارد براون می‌گوید: «بک گروه از دلالان انگلیسی با یاری دسته‌ای از درباریان و وزیران خائن^{۳۱}، قصد داشتند که ایران را در برابر خارجیان، مقروض تر از گذشته سازند». در مدت حکومت ناصرالدین شاه، ملت ایران مقروض خارجیان شد، در حالی که از سوی دیگر توده مردم برای پرداخت مالیات‌های سنگین

دولت ناگزیر بودند از نزول خواران و مالکان بزرگ قرض بگیرند.

بازجوئی از میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه^{۳۲} شواهدی را دال بر دخالت روحانیون و نیز سید جمال الدین اسدآبادی در اجرای این قتل ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد که سید جمال الدین اسدآبادی در اجرای نقشه سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی برای ایجاد يك خلافت اسلامی مرکب از کشورهای سنی و شیعه دست داشت و ناصرالدین شاه به عنوان نخستین مانع در اجرای این نقشه محسوب می‌گردید. میرزا رضا کرمانی در گفته‌گوبا سید جمال الدین اسدآبادی، نقشه قتل ناصرالدین شاه را از زبان او شنیده بود. وی بی‌عدالتی‌های حاکم کرمان و نوکرانش را برای سید جمال الدین در استانبول بازگفت، و از سید پرسید چه باید کرد. ادعا شده است که سید پاسخ داده است: «يك مرد انتقام می‌گیرد». میرزا رضا کرمانی این سخن را به عنوان دستور تلقی کرد و راهی زادگاهش شد تا به اجرای امری بپردازد که آن را يك دستور می‌دانست^{۳۳}.

در روز اول ماه مه ۱۸۹۶ [۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳] و درست در هنگامی که شاه تدارك جشن پنجاهمین سالگرد سلطنت خود را می‌دید^{۳۴}، به زیارت حضرت عبدالعظیم واقع در نزدیکی خرابه‌های باستانی ری رفت، که چهل میل از تهران فاصله دارد. شاه به گردش بیرون شهری علاقه داشت. فصل بهار بود و هوای دلپذیر بهاری و عطر گل‌ها در زیباترین فصل ایران، مردم را وسوسه می‌کند تا به گردش رفته و به دیدن باغ‌های معروف و اماکن مقدسه بپردازند. گفته‌اند که شاه تصمیم داشت روز قبل به حرم حضرت عبدالعظیم برود اما چون منجم او آن روز را برای مسافرت میمون ندانست، لذا آن را به روز بعد موکول کرد. می‌گویند که در روز قتل ناصرالدین شاه، هوا به اندازه‌ای دلپذیر بود که شاه از فرط شادی کلاه خود را در هنگام ترك قصر به هوا پرتاب کرد. این موضوع در خاطره مردم باقی ماند زیرا شاه به ندرت در ملاء عام کلاه خود را برمی‌داشت چون از کودکی کچل و سرش طاس شده بود.

هنگامی که شاه به حرم حضرت عبدالعظیم رسید، میرزا رضا کرمانی در

انتظارش بود. وی به بهانه دادن عرضحالی به مقابل شاه آمد و از فاصله بسیار نزدیک او را هدف گلوله قرارداد. امین السلطان که همراه با شاه بود با سرعت دست به کار شد. جنازه شاه را در لباس پادشاهی سوار کالسکه سلطنتی کرد و او را طوری نشانید که همه تصور می کردند که شاه زنده است.

در حالی که شایع بود روحانیون در قتل شاه دست داشته اند، روحانیون گناه را به گردن بابیان انداختند. تصور نمی رود که روحانیون در قتل شاه دست داشتند زیرا روابط آنان با شاه آن قدر تیره نشده بود که قصد قتل او را بنمایند، و از سوی دیگر چون میرزا رضا کرمانی با سید جمال الدین اسدآبادی محشور بود، لذا نمی توانست به نمایندگی از سوی آنان به این کار دست بزند. به علاوه روحانیون در مساجرای لغو امتیاز تنباکو با صدور فتوای يك مجتهد توانستند شاه را بزانو در آورند و طبعاً راه های دیگری برای تضعیف شاه داشتند که نیازی به قتل او نبود، مانند فتاوی مجتهدین. به دلایل متعدد امکان مشارکت سید جمال الدین در این قتل وجود نداشته است.

مظفر الدین شاه در ژوئن ۱۸۹۶ [ذی الحجه ۱۳۱۳] به تخت سلطنت نشست^{۳۵}. مظفر الدین شاه مرد بیمار و غلیلی بود و قصد داشت برای معالجه به اروپا برود، لکن این سفر خرج داشت. تلاش برای فراهم کردن ۱/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ در لندن جهت مسافرت شاه به شکست انجامید. در سپتامبر ۱۸۹۶ به سه نفر بلژیکی مسئولیت اداره گمرک آذربایجان و کرمانشاه داده شد و بدین ترتیب خارجیان توانستند بريك سازمان مهم مملکت پنجه بیندازند. بلژیکی ها در اداره گمرکات از خود لیاقت نشان دادند؛ به تدریج حوزه عمل خود را بر امور مالی کشور گسترش دادند و به استخدام چند امریکائی به عنوان کارمندان محلی گمرک پرداختند^{۳۶}.

بدتر از استخدام بلژیکی ها، وامی بود که شاه در سال ۱۹۰۰ [۱۳۱۸ هجری] از روسیه گرفت. مبلغ این وام معادل ۲/۴۰۰/۰۰۰ لیره یا بهره ۵٪ بود و در ازای آن عواید گمرکات کشور بجز گمرکات فارس و خلیج فارس را (که در دست انگلیس ها

بود) در گروی روس‌ها گذارد. ارتباط بین وام مزبور و اداره گمرک توسط بلژیکی‌ها سبب شد که کارشناسان بلژیکی زیر نفوذ و سلطه روس‌ها در آیند و مقامات ایرانی این کارشناسان را مأمورین روسیه به‌شمار می‌آوردند. مدت بازپرداخت وام ۷۵ سال بود.^{۳۷} شرط پرداخت این وام از سوی روسیه به ایران این بود که ایران بدهی خود به بانک شاهنشاهی بابت لغو امتیازنامه تنباکورا بپردازد. مقصود روسیه این بود که به‌عنوان تنها وام دهنده به ایران، از نفوذ بیشتری در این کشور برخوردار شود و شاید همین موضوع در شمار عواملی باشد که انقلاب مشروطه را تسریع کرد. مظفرالدین شاه توجهی به‌اثرات این وام نداشت و برای اورفتن به اروپا مهمتر از هر چیز به شمار می‌رفت.

روسیه از سلطه مالی خود بر ایران استفاده کرد و در سال ۱۹۰۱ [۱۳۱۹ هجری] سروکله یک کشتی روسی در خلیج فارس پیدا شد تا به‌حمل بار بپردازد. در وهله اول در نظر بود که باررایگان باشد زیرا روس‌ها امیدوار بودند که با گشایش تجارت دریائی بین خلیج فارس و دریای سیاه، سلطه انحصاری انگلستان را در خلیج فارس متزلزل سازند. در این زمان هجوم ملخ‌ها به جنوب ایران منجر به قحطی شد و در همان سال مالیات سنگین بر کالاهای ضروری مانند گوشت وضع شد. عوارض گمرکی بر اساس ارزش کالاهای وارداتی و صادراتی وضع می‌گردید و مالیات راهداری در تمام راه‌های مالرو اجرا گردید. از این رو جای شگفتی نیست که طبقات بازرگان از اداره گمرکات به‌وسیله مستشاران بلژیکی بسیار ناراحت بودند و نارضائی عمومی از مقامات مزبور افزایش می‌یافت. در سپتامبر ۱۹۰۱ [۱۳۱۸ هجری] شاه نامه تهدید آمیزی دریافت کرد. با این حال دومین وام از روسیه در دو سال بعد [۱۳۲۰ هجری] اخذ گردید و این بار روس‌ها امتیاز جاده سازی در شمال ایران را گرفتند.^{۳۸} شاه برای باردوم به اروپا رفت و از انگلستان دیدن کرد.^{۳۹} میزان هزینه - های سنگین شاه در این سفر را می‌توان از این موضوع دریافت که صورتحساب هتل او و همراهانش روزانه ۲۴۰ لیره بود. در سال ۱۹۰۳ [۱۳۲۲ هجری] طغیان‌هایی

علیه تعرفه‌های جدید گمرکی بروز کرد و مذهب‌یون روشنفکر در این طغیان‌ها دست داشتند. با این حال مسیونوز (Naus) بلژیکی همچنان اداره گمرکات را در دست داشت و روحانیون از هر فرصتی برای مخالفت با او استفاده می‌کردند.^{۴۰} سپس چند نفر از بازرگانان معروف را به جرم بالا بردن قیمت شکر چوب و فلسک کردند.^{۴۱} تقریباً در همین زمان، يك مقام مذهبی را در کرمان به دستور حکمران فلك کردند. در مشهد، حکمران خراسان به سر بازان دستور تیراندازی به مردمی را داد که در حرم حضرت رضا جمع شده بودند. این رویدادهای ناگوار موجب اتحاد روحانیون و بازرگانان علیه شاه و مستشاران بلژیکی شد. سرانجام در سال ۱۹۰۴ [۱۳۲۴] تعدادی از بازرگانان سرشناس و روحانیون برجسته کشور در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شدند.^{۴۲} این جریان نشانه آغاز انقلاب مشروطه بود و مسجد و بازار باتوافق یکدیگر عمل می‌کردند.

در دوران طولانی سلطنت ناصرالدین شاه، سلطه قاجاریه به گونه موثری تداوم یافت در حالی که در بطن خود زمینه‌های انقلاب را پرورش می‌داد. تلاش‌های ناصرالدین شاه برای انجام اصلاحات در کشور منجر به شکست گردید و موجب برانگیختن احساس نارضایتی از امور در بین مردم شد. حتی شخص شاه و ایرانیانی که مانند شاه به خارج رفته و باشیوه‌های حکومت و کامیابی‌های اروپائیان آشنا شده بودند از اوضاع راضی نبودند. در دوره سلطنت ناصرالدین شاه نیروهای انقلابی از زمان و فرصت جبهه‌گیری برخوردار شدند ولی سرکوب گردیدند. این نیروها تلاش می‌کردند تا پادشاه ضعیف‌تری را جانشین او سازند تا تداوم حکومت مطلقه فردی و اداره کشوری تحت کاردانی شاه (Savoir Faire) در هم شکسته شود. سیاست سرکوب کردن نیروهای انقلابی خود به خود تب انقلابی را بالا برد، و پس از این که شاه بالغو امتیاز نامه تنباکو در سال ۱۸۹۲ [۱۳۰۸ هجری] عقب‌نشینی کرد، راه برای يك حرکت انقلابی هموار گردید. در این حرکت، مردم در پشت سر روحانیون در يك جبهه‌گیری علیه سلطنت و خارجیان وارد عمل شدند. این

موضوع آخرین وقایع‌ترین دلیل انزوای شاه از مردم بود و تلاش‌های آخر عمر شاه برای پی‌بردن به گفتگوهای مردم در خلوت و در انجمن‌های مخفی و آگاهی از نقشه‌های آنان بی‌نتیجه ماند. با این که ناصرالدین شاه دارای يك احساس اصیل و رسالت اصلاحات بود، لکن نمی‌توانست خود را با نظریات مترقیانه مردم سازگار سازد و این اندیشه را زودرس می‌دانست. به دلیل همین ناسازگاری بود که ترجیح داد به صورت يك مستبد باقی بماند. با این وجود، بایستی خصلت استبدادی شاه را ناشی از احساس پدری و نسبت به ملت و بی‌اعتمادی وی نسبت به برخی از نوآوران ترقی خواه دانست. می‌گویند که شاه در اواخر سلطنتش با لباس مبدل به یکی از جلسات نیمه مخفی رفت که پاتوق رهبران مذهبی و روشنفکران در پایتخت و سایر شهرها بود^{۴۳}. وقتی به کاخ خود بازگشت، دلایل نپذیرفتن برخی از عقاید مترقیانه مطرح شده در این جلسه را به رشته تحریر درآورد. علاقه مجدد شاه به احیای اصلاحات سیاسی و مقدمات پرزرق و برق برگزاری پنجاهمین سالگرد سلطنت او سودمند نیفتاد زیرا این جشن کسی را فریب نمی‌داد. با قتل ناصرالدین شاه داستان تلاش‌های خطاآمیز شاه و انجام اصلاحات در جهت بقای حکومت قاجاریه به سر رسید.

قبلاً به جبهه‌گیری مردم و طبقات مذهبی [دربار شاه] اشاره کردیم و گفتیم که روشنفکران خود را آماده بهره‌گیری از نفوذ روحانیون در بین مردم کردند. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عنصر دیگری نیز ظاهر شد که عبارت بود از پیدایش يك طبقه «اشراف» جدید. افراد این طبقه، اعیان و اشرافی بودند که بر اثر تجارت خارجی ثروتمند شده و تصور دیگری از مالکیت زمین زراعی داشتند^{۴۴}. در این طبقه جدید، خوانین قبایل نیز وجود داشتند که بر اثر تماس با خارجی‌ان پی به اهمیت خود و دست یافتن بر قدرت برده بودند. به این ترتیب طبقه‌ای از «مردان بزرگ» پدید آمد که ارکان آن کت فراك می‌پوشیدند و از نظر ظاهر شبیه دوك‌ها و مارکی‌های اروپا بودند. این طبقه در صدد بود تا قدرت وزیر کی خود را به اثبات برساند، زیرا

اشراف جدید سرسخت تر بوده و هر جسا که پای منافعشان در کار باشد، به مراتب سهل انگارتر از اشراف قدیم می باشند. این گروه فراک پوش بزودی لیبرالسم را شکار کرد و آن را در قفسی گذارد، در حالی که افراد متعدد این گروه اتکای خود را بر اروپائیان قرار دادند. این قدرت جدید که در آستانه انقلاب مشروطه موجودیت یافته بود تا فاصله سال های ۱۹۶۴-۱۹۶۱ [۱۳۴۳-۱۳۴۰ ه.ش] تداوم یافت.

توضیحات فصل هشتم

۱- در تظاهرات مردم تهران علیه امتیاز تنباکو در سال ۱۸۹۲ [۱۳۰۹ هجری]، گروهی از مردم به طرف کاخهای سلطنتی هجوم بردند. ناصرالدین شاه از سفارت روسیه خواست تا توسط بریگاد (تیپ) قزاق مردم را متفرق کند، لکن سفارت روسیه از این کار خودداری کرد. در نتیجه، مردم قسمتی از ارگ دولتی را گرفتند و با گلوله باران گارد شاهی پراکنده شدند. بنا بر این ماجرا در تهران اتفاق افتاده و نویسنده از لحاظ ذکر نام «تبریز» دچار اشتباه شده است - مترجم

۲- اعتقادات مردم به نفوذ سیاست انگلیس در ارکان مملکت ما، هر چند در برخی از موارد جنبه داستان و تخیل دارد، لکن مبتنی بر اثراست سیاست استعماری انگلیس می باشد که در بسیاری از موارد حقیقت داشته است. در این زمینه نگاه کنید به:
- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تألیف خان ملک؛ ساسانی که زوایائی از نفوذ سیاست انگلیس در ایران را بر ملا ساخته است و نیز هشت جلد کتاب معروف روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف شادروان محمود محمود - مترجم

۳- داستان ماجراجویانه و خیالی در برابر کلمه *Picaresque* آورده شده است. پیکاریس به سبک داستان نویس متداول اسپانیا گفته میشود که قهرمان داستان اهل *Picaro* است و موضوع داستان عاری از هدف و منظور، و صرفاً ماجراهای خیالی است. نمونه این سبک داستان نویسی، دون کیشوت اثر سروانتس می باشد - مترجم

۴- ادوارد گیبون (*Edward Gibon*)، ۱۷۹۴-۱۷۳۷؛ مورخ معروف انگلیسی و نویسنده اثر برجسته سقوط امپراتوری روم. این کتاب توسط خانم فرنکیس شادمان

ترجمه و ازسوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سه جلد منتشر شده است - مترجم

۵- خواننده توجه دارد که این کتاب پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۹۶۵ تألیف شده است - مترجم

۶- چاپهای متعددی از این اثر صورت گرفته که شاید بهترین آنها نسخه‌ای است که دارای زیر نویس و تصاویر ازسوی G. J. wills می باشد. و در سال ۱۸۹۷ بوسیله شرکت لارنس و بولن (Laurence And bullen Ltd) منتشر شده است. [ترجمه فارسی موجود از همین متن بوده و با کوشش آقای جمالزاده به چاپ رسیده است] - نویسنده

۷- مترجم کتاب حاجی بابای اصفهانی، میرزا حبیب، ادیب با ذوق و معرفت ایرانی بوده است که در استانبول زندگی می کرد. وی این کتاب را از متن فرانسه آن به فارسی برگردانده است. ترجمه فرانسه حاجی بابای اصفهانی در سال ۱۸۲۴ در پاریس به طبع رسید و برگردان انگلیسی به فرانسه آن توسط فوآندر (Elia. J. Fuindert) صورت گرفت. در این زمینه نگاه کنید به مقدمه آقای محمد علی جمالزاده بر ترجمه کتاب حاجی بابای اصفهانی، چاپ امیر کبیر، ۱۳۴۸ - مترجم

۸- گوینو (Gobineau)، مذاهب و فلسفه‌ها در آسیای مرکزی، پاریس، چاپ ششم، ۱۹۵۷، صفحات ۲۶۲-۲۶۱- نویسنده. در مورد پلیس مخفی شاه یا «نظمیه»، نگاه کنید به تاریخچه نظمیه ایران در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» تألیف مورخ الدوله سپهر - مترجم

۹- این تفاوت روحیه رهبران اصناف و پیشه‌وران و کدخدایان معمولاً ناشی از ملاحظات خاص جامعه شناسی می باشد که می توان آن را فهرست وار چنین برشمرد:
- کسبه مردمانی درستکار و امین بوده و از احترام در بین مردم برخوردار بوده اند.
- زندگی ثابت و مطمئن داشتند.

- پیشه‌وران و صنعت کاران شامل ۷۰ صنف مختلف و در شمار گروه‌هایی از اجتماع بودند که مستقیماً با اثرات شیوه حکومت درگیر بوده و به این جهت نقش مهمی را در انقلاب مشروطه ایفا کردند.

- در مجموع طبقه کاسب و پیشه‌ور و صنعت گره دلیل حفظ منافع مستقیم خود ناگزیر بودند در برابر دولت موضع محکمی داشته باشند و رهبران درستکاری را انتخاب کنند.
- در روستاها، به دلیل نظام خاص مالکیت موجود و نقش واسطه‌ای کدخداهای،

روستائیان از لحاظ قدرت اجتماعی بسیار ضعیف بوده و طبعاً کدخداهای می توانسته اند سیاست دو دوزه را بخوبی در مورد آن ها اجرا کنند - مترجم

۱۰- همان منبع، صفحات ۲۵۶-۲۵۵- نویسنده

۱۱- نگاه کنید به مقاله جمعیت [انجمن] در جلد دوم دائرة المعارف اسلامی، صفحات ۹۳۳-۹۳۶- نویسنده

۱۲- این مطالب خلاصه ای است از مقاله مورد اشاره نویسنده. لذا با مراجعه به متن اصلی مقاله دائرة المعارف اسلامی، خلاصه نکات مهم آن به شرح زیر نقل می شود:

«به دلیل اختناق سیاسی حاکم بر کشور، انجمن ها محدود به خانقاه ها و انجمن های صنفی بود. انجمن های فتوت از یکسو به خانقاه ها و از سوی دیگر به مجامع صنفی مربوط می شد. بسیاری از این انجمن ها جنبه خیریه داشته است. انجمن های ادبی به دلایل عادت ایرانیان به بحث های ادبی و سوء ظن کمتر دولت به آنها، از سال ۱۱۷۱ به بعد با ایجاد محافل ادبی مشتاق - نشاط و سایر انجمن ها در شهرهای تهران و زنجان و شیراز گرد یکدیگر جمع می شدند، که از جمله می توان به محفل ادبی میرزا حسین وفا و محفل صاحب دیوان میرزا محمد تقی علی آبادی اشاره کرد - مترجم

۱۳- ظاهراً اشاره نویسنده به اهمیت سال ۱۸۵۲ (۱۲۶۸ هجری) بلحاظ ناراحتی شدید مردم از شیوه حکومت، تضعیف قدرت داخلی و خارجی ایران، و سیاست اختناق شاه در پی سوء قصد بایان بهوی (در ۲۸ شوال ۱۲۶۸) و تشکیل پلیس خفیه در تهران می باشد - مترجم

۱۴- هارفورد جونز، سلسله قاجاریه، لندن، ۱۸۳۲، صفحه ۱۱۳- نویسنده

۱۵- در مورد انجمن های مخفی در این دوران نگاه کنید به:

- اسماعیل رائین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد دوم، صفحات ۲۳۸-۲۲۳ - مترجم

۱۶- متن این اعلان رسمی به شرح زیر است:

«در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر گفت و گو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه های یورپ [اروپا] می کنند و به ترتیب آن اظهار میل می نمایند. لذا صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این، عبارت و لفظ فراموشخانه از

دهان کسی بیرون بیاید، تاچه رسد به ترتیب آن [سازمان دادن آن] مورد کمال سیاست [مجازات] و غضب دولت خواهد شد. البته این لفظ را ترك کرده و پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مواخذة کلی خواهند دید». (به نقل از لمبتن در مقاله «انجمن های سری و انقلاب مشروطیت»). در مورد محرك شاه به تشکیل این لژ و علل انحلال آن نگاه کنید به: - اسماعیل رائین: فراماسونری و فراموشخانه در ایران، جلد اول، صفحات ۴۹۴ به بعد مترجم

۱۷- ملکم خان فرزند میرزا یعقوب مترجم سفارت ایران در پتروگراد است. پدرش در بدو کار دولتی ترك مسیحیت گفت و مسلمان شد. ملکم خان از کودکی به اروپا رفت و از مدرسه پلی تکنیک پاریس فارغ التحصیل شد. پس از بازگشت به ایران با سمت معلم دارالفنون به تدریس علوم مقدماتی و جغرافیا پرداخت و در عین حال مترجم حضوری شاه نیز بود. وی در هیأت اعزامی ایران برای امضای قرارداد پاریس ۱۸۷۷ (جدا شدن هرات از ایران) شرکت داشت. سپس به عنوان سر کنسول ایران به مصر رفت. آنگاه مشاور سیاسی سپهسالار شد و لقب ناظم الملك را گرفت. سمت رسمی بعدی او وزیر مختاری ایران در لندن بود. لکن پس از ماجرای امتیاز بخت آزمایی و لغو آن از سمت وزیر مختاری ایران در لندن برکنار شد. در همین زمان بود که به انتشار روزنامه قانون پرداخت. در دوره مظفرالدین شاه، امین السلطان ملکم خان را به وزیر مختاری ایران در رم منصوب کرد. میرزا ملکم خان در سال ۱۳۲۶ هجری (۱۹۰۸) در سوئیس درگذشت - مترجم

۱۸- ملکم خان در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا، موفق شد با دادن هدایائی به شاه و همراهان او، امتیاز بخت آزمایی در ایران را به اسم یکی از اعضای محلی سفارت ایران در لندن بگیرد، و بلافاصله آن را به مبلغ چهل هزار لیره به يك شرکت انگلیسی به نام «شرکت سرمایه گذاری در ایران» بفروشد. به دلیل مخالفت امین السلطان و عده ای از رجال و برخی از علمای دینی این امتیاز لغو گردید و شاه، ملکم خان را از سمت وزیر مختاری ایران در لندن عزل کرد - مترجم

۱۹- نگاه کنید به:

- ادوارد براون، انقلاب ایران، کمبریج، ۱۹۱۰، صفحه ۳۲ [ترجمه فارسی آن توسط احمد پژوه صورت گرفته و مؤسسه معرفت آن را چاپ کرده است] - نویسنده

۲۰- اشاره نویسنده ظاهراً به جریان درگیری سیاسی عدنان مندرس نخست وزیر ترکیه (از حزب عدالت) با عصمت اینونو (از حزب جمهوری خلق) است. عدنان مندرس

برای تحکیم موقعیت خود به مذهب یون نزدیک شد و اعتراضاتی نسبت به عرفی بودن قوانین ترکیه و نزدیکی آن با غرب صورت گرفت. حزب جمهوری خلق که طرفدار اصول عرفی کردن و غیر مذهبی کردن حکومت به شیوه آتاترک بود، دست به عکس العمل زد و در نتیجه این مناقشه سیاسی، عدنان مندرس برکنار و در دادگاه محکوم به اعدام شد و در قانون اساسی ۱۹۶۱ ترکیه تأکید بیشتری بر غیر مذهبی بودن دولت از سوی نظامیان صورت گرفت - مترجم

۲۱- سومین جلد آن نیز بعداً از چاپ خارج شد. این کتاب تألیف میرزا زین العابدین مراغه‌ای است و چند سال پیش با همت آقای مؤمنی به چاپ رسیده است. مترجم

۲۲- روزنامه رسمی ایران (دولت علیه ایران) از سال ۱۲۷۷ هجری زیر نظر وزارت انطباعات به چاپ رسید. چاپ این روزنامه تا سال ۱۳۲۴ هجری تحت عنوان روزنامه ایران ادامه یافت و بعداً نام آن تبدیل به روزنامه رسمی دولت ایران شد که مذاکرات مجلس را منتشر می‌کرد و هنوز نیز چاپ می‌شود - مترجم

۲۳- این روزنامه با مدیریت میرزا سید حسن کاشانی در تهران، رشت و کلکته به چاپ می‌رسید - مترجم

۲۴- روزنامه اختر نخستین روزنامه ایرانی است که در خارج از کشور منتشر شد و ناشر آن محمد طاهر تبریزی بود. این روزنامه پس از بیست سال انتشار، در سال ۱۳۱۳ هجری قمری از سوی دولت عثمانی تعطیل گردید - مترجم

۲۵- این روزنامه با مدیریت سید فرج الله کاشانی در قاهره و سپس در تهران منتشر شد. روزنامه هفتگی پرورش با مدیریت میرزا علی محمد کاشانی در قاهره منتشر شد. این روزنامه پس از روزنامه قانون بی‌اندازه مورد علاقه جوانان ایرانی بود. روزنامه پرورش بعداً در تهران هم انتشار یافت - مترجم

۲۶- اولین نمونه چاپ سربی در عصر صفویه توسط مبلغین مسیحی به ایران آورده شد ولی اندکی بعد از کار افتاد. در سال ۱۲۳۳ هجری، عباس میرزا در تبریز چاپخانه سربی دایر کرد. در سال ۱۲۴۰ هجری در تهران اولین کتب چاپ سربی از طبع خارج گردید. ناصرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا لوازم کامل یک چاپخانه را خرید و به ایران آورد. - مترجم

۲۷- گریوز (*R. L. Greaves*)، ایران ودفاع ازهند درسالهای ۱۸۹۲-۱۸۸۴

لندن، ۱۹۵۹، صفحه ۸۸ - نویسنده

۲۸- همان منبع، صفحه ۸۷ - نویسنده

۲۹- نقل شده از *L. Lockhart*، قوانین مشروطیت ایران، مجله خاورمیانه،

شماره ۱۳، ۱۹۵۹، صفحه ۳۷۴ - نویسنده

۳۰- دکتر فوریه: سه سال در دربار ایران، پاریس، ۱۹۰۰، صفحه ۳۴۱ [یا

ترجمه فارسی آن توسط شادروان عباس اقبال] - نویسنده

۳۱- ادوارد براون: انقلاب ایران، ۱۹۱۰، کمبریج، صفحه ۵۷۷ [یا ترجمه فارسی

آن توسط شادروان احمد پژوه - انتشارات معرفت] - نویسنده

۳۲- متن بازجویی از میرزا رضا کرمانی پس از سقوط سلسله قاجاریه در لابلای

پرونده‌های عدلیه به دست آمد و منتشر شد. متن کامل این اظهارات در کتاب زیر آمده است:

مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد چهارم، صفحات ۱۲۳۹-۱۲۳۵

- مترجم

۳۳- گفتگوی سید جمال الدین اسدآبادی با میرزا رضا کرمانی در این زمینه به شرح

زیر است:

«میرزا رضای کرمانی به سید گفت که قصد دارد حاکم کرمان را که منشاء آن همه

ستم‌های فجیع در حق او و خانواده اش شده بکشد. سید پاسخ داد که شاه مانند درخت تناوری

است که در سایه اش بسی گیاه هرزه می‌روید. اگر یک گیاه را برکنید، گیاه دیگری بر جایش

خواهد رویید. مرد آن است که این درخت را براندازد...» - مترجم

۳۴- در شرق اسلامی قرن برابر با ۲۵ سال بود. ناصرالدین شاه در ۲۵ سال از

سلطنت خود «صاحبقران» شد و سکه «صاحبقران» زد و قصر «صاحبقرانی» را ساخت. در

در پنجاهمین سال سلطنت خود می‌خواست «ذوالقرنین» شود و در تدارک جشن مفصلی بود که

به قتل رسید - مترجم

۳۵- مظفرالدین شاه (متولد ۱۲۶۹ هجری) چهارمین پسر ناصرالدین شاه بود.

دوبرادر بزرگتر او به نامهای معین الدین میرزا و امیر قاسم خان که یکی بعد از دیگری

به ولعهد رسیدند، هر دو در خردسالی وفات یافتند. پسر سوم مسعود میرزا ظل السلطان

سه سال از مظفرالدین شاه بزرگتر بود ولی چون مادرش از خاندان سلطنتی نبود به ولیعهدی نرسید. مظفرالدین شاه در پنج سالگی (۱۲۷۴ هجری) به ولیعهدی رسید - مترجم

۳۶- در دوره صدارت امین الدوله (۱۳۱۶-۱۳۱۵ هجری)، به منظور افزایش عواید کشور، سه تن بلژیکی به ریاست «نوز» برای تنظیم امور گمرک و ضرابخانه و پست استخدام شدند. نوز بلژیکی در سال ۱۳۲۱ به عنوان وزیر گمرکات تعیین شد و اساس گمرک و پستخانه امروزی توسط مستشاران بلژیکی مزبور ریخته شده است - مترجم

۳۷- وامی که در سال ۱۳۱۸ هجری از روسیه گرفته شد صرف سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا گردید. این سفر در دوران صدارت عظمای امین السلطان (۱۳۲۱-۱۳۱۶ هجری) صورت گرفت. سفردوم شاه به اروپا با گرفتن وام دیگری از روسیه در سال ۱۳۲۰ هجری انجام شد - مترجم

۳۸- طبق این قرارداد، عواید جاده‌های شمال کشور وثیقه بازپرداخت وام قرار داده شد و بعلاوه امتیاز ساختن راه شوسه جلفا به تبریز و تبریز به تهران به روس‌ها داده شد. مبلغ این وام معادل يك میلیون لیره انگلیسی بود - مترجم

۳۹- علت این که نویسنده نام انگلستان را مورد تأکید قرار داده است اینست که در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا (۱۳۲۰ هجری)، شاه مایل بود مانند پدرش نشان «بندجوراب» را بگیرد ولی به علت درگذشت ملکه ویکتوریا، دولت انگلستان به سادگی از او پذیرائی نکرد و به جای نشان مزبور، تمثال ادوارد هفتم، پادشاه انگلستان را داد. مظفرالدین شاه از قبول این هدیه خودداری کرد و با حالت قهر انگلستان را ترك گفت - مترجم

۴۰- از جمله عکسی از نوز بلژیکی در بین مردم توزیع شد که عمامه به سر داشت و نشانه توهین به روحانیت بود - مترجم

۴۱- به علت جنگ روس و ژاپن، صادرات شکر روسیه به ایران کاهش یافته و قیمت شکر در بازار داخلی بالا رفته بود. لذا بازرگانان را برای پائین آوردن قیمت قند و شکر زیر فشار گذاردند و در روز ۲۴ شوال ۱۳۲۴ به دستور علاءالدوله حاکم تهران دو بازرگان معروف به نام‌های «حاجی سید محسن» و «حاجی سید هاشم» را به چوب بستند - مترجم

۴۲- با توجه به جریان بالا، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی در تاریخ ۱۶ شوال ۱۳۲۴ به اتفاق ده هزار نفر از مردم پایتخت را ترك گفته و در حرم حضرت عبدالعظیم

متحصن شدند و خواستار تأسیس عدالتخانه گردیدند. مدت این تحصن يك ماه بود و سرانجام مظفرالدین شاه با صدور فرمانی با تأسیس عدالتخانه موافقت کرد و سیدین به تهران بازگشتند - مترجم

۴۳- احتمالا منظور انجمن آدمیت است که جایگزین انجمن فراماسونری شده بود.
مترجم

۴۴- منظور این است که افراد این طبقه، از زمین به عنوان يك وسیله صدور محصولات کشاورزی برای پر کردن جیب‌های خود استفاده می‌کردند و توجهی به نقش کشاورزی در اقتصاد مملکت و رفاه کشاورزان نداشتند - مترجم

فصل نهم

انقلاب مشروطیت

پیروزی مشروطه خواهان

عادت تحصن - که ایرانیان آن را بست نشینی می نامند - سر مشق انسان در ترجیح دادن اعتراض ساکت و منفی بوده است. همچنین بست نشینی نشانگر طرز برخورد مردم نسبت به دولت می باشد که به عنوان يك وسیله حمایت به شمار می آید. هنگامی که دولت در انجام وظیفه ای که از آن انتظار می رود، کوتاهی می کند، مردم با بست نشستن، دولت را به یاد انجام وظایف خود می اندازند. بست نشینی برای فراریان از قانون نیز امتیازی محسوب می گردید و مساجد و حتی طویله های شاهی تحصن گاه این فراریان بود^۱. هنگامی که تلگرافخانه در ایران تأسیس شد، تلگرافخانه ها نیز در شهرها به صورت محل تحصن مورد استفاده قرار می گرفت زیرا خیال می کردند که خط تلگراف مستقیماً با شاه ارتباط دارد و آخرین ملجاء گرفتاری مردم می باشد^۲. اما بست نشینی ۱۳ دسامبر ۱۹۰۵ [۱۶ شوال ۱۳۲۳] از اهمیت زیادی برخوردار بود. نزدیک به دو هزار نفر [ده هزار نفر] از روحانیون و

بازرگانان در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شدند و درخواست تأسیس عدالتخانه و خلع امین الدوله [صدر اعظم] و علاءالدوله [حاکم تهران] را کردند. درخواست تشکیل عدالتخانه جهت اجرای عدالت آمیز قانون برای همگان مستقیماً از تبلیغات خاص میرزا ملکم خان نشأت می گرفت. روحانیون و بازرگانان با رهبری شخصیت‌های برجسته مذهبی تهران مانند سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی در این موقعیت، درخواست‌های خود را محدود به يك اقدام معنوی در جهت ایجاد حکومت قانون کردند. لزوم مشارکت مردم در انتخاب وزیران در درخواست آنان برای عزل وزیران منعکس بود. بست نشینان در ۱۲ ژانویه ۱۹۰۶ [۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۴] پس از مذاکرات مفصل با [نمایندگان] شاه^۳ و دریافت دستخط او مبنی بر وعده ایجاد عدالتخانه به تهران باز گشتند. در این روز فریاد «زننده باد ملت ایران» شاید برای نخستین بار شنیده شد. نهضت مشروطه تنها بر علیه شیوه‌های استبدادی حکومت نبود، بلکه بانفوذ خارجی‌ان نیز ضدیت داشت و از این رو از يك انگیزه ملی و دموکراتیک برخوردار بود. حرکتی بود که به مردم ایران همبستگی می‌داد و حیثیت و آزادی را زنده می‌ساخت، در نتیجه به پاکسازی حکومت می‌پرداخت و مردم را در امور کشور سهیم می‌کرد. این ترکیب عواطف سیاسی و ملی گرایانه از بین نرفت و ادامه یافت، به طوری که هنگام ملی شدن صنعت نفت ایران در زمان دکتر مصدق در سال ۱۹۵۱، این ترکیب الهام بخش وی و ملت ایران به شمار می‌رفت.

[واقعیت این است که] مظفرالدین شاه و درباریان آماده هر اقدامی برای درهم شکستن بست بودند اما حضور دو هزار نفر [ده هزار نفر] در بست که اکثراً افراد طراز اول جامعه بودند موجب ناراحتی می‌شد. تماس‌های درباریان با جهان خارج سبب آگاهی آنان از نقش افکار عمومی شده بود. بست نشستن جامعه بازار گسانی تهران از دست شاه، به صلاح نبود زیرا به غرور ملی و اقتصاد مملکتی خدشه وارد می‌ساخت. از این رو بود که تسلیم شدن در برابر بست نشینان را به ادامه وضع غیر قابل تحمل بست نشینی ترجیح دادند. به ویژه این که مشاوران شاه به او توصیه می‌کردند

که شرط دوام سلسله قاجاریه آن است که شاه به وعده‌های خود عمل نکند و خطر دموکراسی را بگونه‌ای دفع نماید که از قدرت خود کامگی شاه کاسته نشود، به خصوص که درباریان نیز از این نظام استبدادی بهره فراوان می‌بردند.

شاه به وعده خود عمل نکرد و در ژوئیه ۱۹۰۶ [۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۴] به دومین تحصن علیه شاه دست زدند. این بار با تعداد بیشتری، با سازماندهی بهتری و با متانت دست به این کار زدند.^۴ بست‌نشستن دوم در دو دسته و در دو محل صورت گرفت. روشنفکران و اصلاحگران [عرفی] در یک محل بست‌نشستند و مذهب‌یون در محل دیگری. گروه‌های عرفی، که تعدادشان بین ۱۲۰۰۰ تا ۱۴۰۰۰ نفر می‌رسید، با موافقت کاردار سفارت انگلیس [گرانٹ داف - Grant Duff] در محوطه زمستانی سفارت انگلیس در تهران اقامت کردند و قصد خود را دایر بر ماندن در آن محل تا اعطای مشروطیت از سوی شاه اعلام کردند. اعضای سفارت در آن زمان در محل بیلاقی سفارت در شمال تهران [زرگنده] اقامت داشتند. روحانیون به صورت یک حرکت دسته‌جمعی و در میان استقبال مردم به قم رفتند [و در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شدند - مهاجرت کبیر]؛ این شهر تا تهران ۹۰ میل [۱۲۰ کیلومتر] فاصله دارد. مظفرالدین شاه در پنجم اوت ۱۹۰۶ [۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴، ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ه. ش] از سراکراه فرمان مشروطیت را صادر کرده و مجلس شورای ملی، در پی تهیه نظامنامه انتخابات مجلس در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۰۶ [۲۰ رجب ۱۳۲۴]، تشکیل گردید.

اولین قانون انتخابات مجلس در ۱۹ رجب ۱۳۲۴ آماده شد و کار با سرعت انجام گرفت.^۵ این قانون به هیچ وجه کامل نبود، لکن نخستین تلاش در نوع خود به‌شمار می‌رفت. این قانون [نظامنامه] برای تشکیل مجلس شورای ملی مقرر می‌داشت که کلیه رأی دهندگان می‌بایستی حداقل ۲۰ سال داشته و در حوزه انتخاباتی خود سرشناس باشند و دارای ملک باشد که ارزش آن کمتر از ۵۰ لییره نباشد و سالیانه ۲ لییره مالیات پرداخته، یا دست کم در سال ۱۰ لییره درآمد داشته باشند. افراد محجور یا فاقد اهلیت، مرتدین از اسلام، ورشکستگان، مجرمین و کارمندان دولت از حق

رأی دادن محروم می‌باشند^۷

یکی از معایب عمده این قانون، دو مرحله‌ای [دو درجه‌ای] بودن آن بود. در مرحله اول در شهرها و محلات مختلف و نیز در روستاها تعدادی از داوطلبان را انتخاب و اعزام می‌کردند. در مرحله دوم، منتخبین گرد یکدیگر جمع شده و از بین خود نمایندگان را برمی‌گزیدند^۸. این شیوه انتخابات سبب می‌شد که اعمال نفوذهایی در دو مرحله صورت گیرد. در مرحله اول، رأی دهندگان جاهل و ناوارد زیر فشار اعیان و اشراف قرار داشتند. مثلاً، در مناطق روستائی، امکان انتخاب شدن اعیان و اشراف محلی یا نامزد آنان، بسیار زیاد بود. در مرحله دوم نیز افراد ثروتمند و کسانی که می‌توانستند دوستان خود را قانع سازند که قویاً از سوی دولت‌های خارجی حمایت می‌شوند، یا شاید از حمایت دربار برخوردار هستند، امکان انتخاب شدن داشتند. مساحت زیاد کشور و کندی ارتباطات ایجاب می‌کرد که انتخابات در يك زمان طولانی صورت گیرد؛ یا حداقل زمینه يك بهانه منطقی را برای به تأخیر انداختن آن بدهد. بدین ترتیب، عامل زمان از قدرت تحريك برخوردار بود، و نامزدهای انتخاباتی با دادن وعده‌ها یا تهدید و ارباب، رأی لازم را به دست آورند^۹.
مجلس اول، در هفتم اکتبر ۱۹۰۶ [۱۸ شعبان ۱۳۲۴] گشایش یافت. تصمیمات برجسته‌ای که در این دوره اتخاذ شد، خود حکایت از اهمیت کار مجلس دارد. چون هدف نهضت مشروطه جلو گیری از گرو گذاردن ثروت‌های کشور در برابر و ام‌های خارجی بود، لذا در ۲۲ نوامبر ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ هجری] مجلس و ام مشترك روس و انگلیس را به میزان ۴۰۰/۰۰۰ لیبره تصویب نکرد^{۱۰}. محمد علی میرزا که در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ [۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴] به سلطنت رسیده بود، ناگزیر شد در فوریه ۱۹۰۷ [ذی‌الحجه ۱۳۲۴] به اخراج مسیونوز بلژیکی مدیر کل گمرکات اقدام کند^{۱۱}.

ماجرای به توپ بستن مجلس

محمد علی شاه که شدیداً تحت تأثیر مشاوران طرفدار روسیه خود، و به ویژه

شاپشال (Shapshal) فارغ التحصیل آکادمی مطالعات شرق روسیه بود، از همان ابتدای کاربنای مخالفت بامشروطه خواهان را گذارد. محمد علی میرزا از زمان ولیعهدی و حکمرانی آذربایجان مردی ستم پیشه بود. اخبار مربوط به اعطای مشروطیت از طریق سفارت انگلیس [کنسولگری انگلیس در تبریز] به مردم تبریز رسید. مردم تبریز نیز انجمنی به نام «انجمن نظار» یا «کمیته نظارت» تأسیس کردند تا بر انتخابات نمایندگان آنان در مجلس نظارت داشته باشد، این انجمن پیشتر از دفاع از تبریز در فاصله سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [استبداد صغیر و محاصره تبریز از سوی قوای عین الدوله] گردید.

با اینکه محمد علی میرزا برای رسیدن به سلطنت ناگزیر به ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی بود، لکن در هنگام تاجگذاری خود [ذی الحجه ۱۳۲۴]، هیچ يك از نمایندگان مجلس را دعوت نکرد. او بارها [چهار بار] به قانون اساسی سوگند خورد و سپس سوگند خویش را شکست. اولین سوگند را در هنگام اعلام مشروطیت خورد^{۱۲}. سپس هنگامی که مظفرالدین شاه در گذشت [۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴] دوامین سوگند خود را ادا کرد. محمد علی شاه در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [هنگام امضای متمم قانون اساسی در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵] به قرآن سوگند خورد که به قانون اساسی وفادار بماند. با این حال در نوامبر ۱۹۰۷ [شوال ۱۳۲۵]، وقتی نمایندگان مجلس نسبت به خصومت شاه به مجلس ظنین شدند، از او خواستند تا سوگند خود را تجدید نماید. محمد علی شاه برغم همه این سوگندها در سوم ژوئن ۱۹۰۸ [۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶] به بمباران مجلس پرداخت و به نخستین تجربه پارلمان ایران پایان داد^{۱۴}.

مبارزه مطبوعات با محمد علی شاه

ترس و هراس محمد علی شاه با گسترش فعالیت مجامع سیاسی و انجمن‌هایی که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم، فزونی یافت. پس از پیروزی مشروطه خواهان و باتصویب متمم قانون اساسی در هفتم اکتبر ۱۹۰۷ [۲۹ شعبان ۱۳۲۵]، که بر اساس

اصل ۲۰ آن: «کلیه انتشارات، به جز کتاب‌های مخالف اسلام... آزاد و مشمول توقیف نمی‌گردد»^{۱۵}، انتشار روزنامه‌ها و مجلات فکاهی بسیار زیاد شد. از میان روزنامه‌های بیشماری که پس از مشروطیت انتشار یافتند، بایستی از «تمدن» در فوریه ۱۹۰۷^{۱۶}، حبل‌المتین چاپ تهران (چاپ کلکته نیز ادامه یافت) و صوراسرافیل در مه ۱۹۰۷^{۱۷} و مساوات در اکتبر ۱۹۰۷ [۱۳۲۵] نام‌برد. این روزنامه‌ها سرآمد جراید بودند و آگاهانه‌می‌کوشیدند تا سوءاستفاده‌ها را بر ملا ساخته و دموکراسی نو ظهور را حراست کنند. سایر ارگان‌ها، مانند برخی از انجمن‌های جدید که باشگاه‌های سیاسی را تخطئه می‌کردند، در شیوه‌های کار خود کمتر متعهد بودند. به این ترتیب نگرانی‌های محمد علی شاه از مایه‌های زیادی برخوردار بود. مطبوعات در حکم مار چند سری^{۱۸} بودند. تعطیل کردن يك روزنامه به معنای نادیده گرفتن اصل ۲۰ متمم قانون اساسی بود که بایستی رعایت می‌گردید. در این میان، کاریکاتورهای زننده و مسخره‌ای که جراید از پادشاه قاجار و دوستان او می‌کشیدند، بر ترس شاه افزود و احساسات مذهبی وی را بیدار کرد. محمد علی شاه فردی مذهبی بود اما دوستان متمایل به روسیه شاه و نیز روحانیون، از این خصلت او بهره‌گیری نکردند^{۱۹}. سرانجام، محمد علی شاه به اقدامات شدیدی جهت استقرار مجدد استبداد دست زد. روزنامه‌هایی که در بالا نام برده شد برای پژوهشگران ادبیات فارسی به لحاظ نوآوری‌های ناشران و نویسندگان آن‌ها و وقوف آنان بر کار خود، درخور توجه می‌باشد. علی اکبر دهخدا، که بعدها به صورت یکی از شخصیت‌های بزرگ ادبی ایران و يك دانشمند و عالم فقه‌اللغة درآمد، شهرت و آوازه خود را از اوایل این دوران بانوشتن مقالاتی در صوراسرافیل به دست آورد. وی در این مقالات، عقاید روشنفکران آزادیخواه را به صورت طنز، علیه مرتجعین و پادشاه می‌نوشت [چرند و پرند اثر علامه دهخدا]. دهخدا یکی از نوآوران شیوه نثر فارسی به شمار می‌رود که با استفاده از امثال و حکم، زبان عامیانه را به کار گرفت و به صورت بخشی از زبان نوشتار فارسی درآورد. این اقدام دهخدا در واقع گام دیگری در جریان

اصلاح ادبی ایران بود که باقائم مقام فراهانی و امیر کبیر در سده گذشته آغاز شده بود. در اوایل سده بیستم، مقامات عرفی [غیر مذهبی]، باهدف اعتلای زبان محاوره‌ای در محتوای ادبیات فارسی، گامی فراتر نهادند.

هواداران مشروطه

سوای محمد علی شاه که با مشروطه خواهان- جهت زنده کردن استبداد- مخالفت می کرد، برخی از روحانیون که رهبری سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی را پذیرفته بودند، از مشروطه هواداری می کردند. شیخ فضل‌اله نوری از مجتهدین طراز اول تهران بود که همراه با سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی در تحصن اول شرکت داشت. اما از این به بعد راه خود را از آن‌ها جدا کرد. شیخ فضل‌اله نوری، وعده دیگری از روحانیون، حاضر به پذیرفتن مفاهیم اروپائی نبودند که بازحمات تقی زاده در اصل ۲۵ متمم قانون اساسی گنجانیده شده بود.^{۲۰} اصل مزبور می گوید که «سلطنت و دیعه ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده است». از متن عبارت اصل بالا به خوبی برمی آید که یک اندیشه اروپائی است. این اصل اندیشه‌ای را القا می کند که قدمت آن در ایران دست کمی از سایر کشورهای جهان ندارد و شاید قدیمی تر از دیگر کشورها هم باشد. اختلاف نظر بین آزادی خواهان عرفی و دوستان مذهبی شان از دومین تحصن در ماجرای مشروطیت آغاز شد. افرادی چون دهخدا و تقی زاده در سفارت انگلیس متحصن شدند و روحانیون به قم رفتند. لکن بروز اختلاف پس از پیروزی انقلاب مشروطه صورت گرفت، یعنی هنگامی که نمایندگان تبریز برای ملحق شدن به هم‌شهری خود، تقی زاده، از تبریز وارد تهران شدند. اما نمایندگان عرفی مجلس نگذاشتند که کار اختلاف بالا بگیرد و نهضت مشروطه تضعیف گردد و لذا نظرات دو گروه را در اصل دوم متمم قانون اساسی گنجانده^{۲۱}، که به شرح زیر است:

اصل دوم

«مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه، و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه، و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم، و عامه ملت ایران، تأسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلامی و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه السلام نداشته باشد. و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام دوام الله برکات و وجودهم بوده، و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیثی که کمتر از پنج نفر نباشد، از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما، که دارای صفات مذکور باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنان را، یا بیشتر، به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده و بسمت عضویت بشناسند، تا موادی که در مجلس عنوان می شود بدقت مذاکره و بررسی نموده، و هر يك از مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد، طرح ورد نمایند، که عنوان قانونیت پیدا نکند. و رأی این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود. و این ماده تظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود».

اگرچه روحانیون راههای گوناگونی را برای تغییر حوادث از زمان گشایش مجلس اول یافته اند، لکن باقیماندن اصل دوم متمم قانون اساسی صرفاً يك جنبه تاریخی برای جو مذهبیون و در واقع وسیله ای برای آرام ساختن عواطف روحانیون، بوده است. زیرا در سال های متمادی پس از آن، یعنی هنگامی که این اصل شکل قانونی گرفت، وجه المصلحه مشروطه خواهان عرفی برای پاسخ دادن به اعتراضات محمد علی شاه بود. جای تردیدی نیست که در این اصل ترکیب مهدویت و آمال سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است، لکن نسبت دادن فقدان واقع بینی عرفی و

زیر کی به اصلاحگران، خواه از نوع سید حسن تقی زاده و طالیوف، یا از قماش روزنامه نگاران و افراطیون سیاسی نهضت مشروطه، به لحاظ غلبه مذهب بر مشروطیت در این اصل، موردی ندارد.

به هر تقدیر در اکتبر ۱۹۰۷ [زمان تصویب متمم قانون اساسی] روحانیون ترقی خواه، که وظیفه شان برانگیختن مردمی بود که در کار انقلاب مشروطه مؤثر واقع شده بودند، به اندازه ای خود را در برابر این نهضت متعهد می دیدند که قادر نبودند [به خاطر بحث مشروعه یا مشروطه] خود را کنار بکشند. پیروان شیخ فضل الله نوری (که به دست مشروطه خواهان تندرود در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ [سیزدهم رجب ۱۳۲۷] به شهادت رسید) فریب مشروطه خواهان عرفی را نخوردند و این اصل را نپذیرفتند. دیگران این اصل را پذیرا شدند و قانون اساسی را که به وسیله همکارانشان تهیه شده بود، مورد تأیید قرار دادند. شیخ فضل الله نوری مرد دانشمند و افتاده ای بود. برخی ادعا کرده اند که شیخ به مقام سید محمد طباطبائی و سید عبد الله بهبهانی و سید جمال الدین واعظ و شیخ محمد واعظ رشک می برد و همین موضوع موجب کناره گیری او از روحانیون گردید. اما، شیخ فضل الله نوری را بایستی نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می دانند و نه از مردم و شاه. اعدام شیخ فضل الله نوری یکی از کارهای زشت و تندرویانه مشروطه خواهان بود.

استبداد صغیر محمد علی شاه

هنگامی که وام انگلیس و روسیه از سوی مجلس در نواامبر ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ هجری] رد شد، یکی از مخالفان سرسخت این وام، معین التجار تاجر سرشناس بود، و مخالفت وی نشانگر قدرت نمایندگان طبقه بازرگانان در مجلس به شمار می رفت. این حرکت مجلس، هم روس ها را ترساند که امیدوار بودند با کمک های مالی این کشور را زیر سلطه خود در آورند، و هم باعث هراس درباریانی شد که از زدوبند های بی حساب بادول خارجی نفع می بردند. تصمیم مجلس دایر بر نظارت

به حساب‌های مالی کشور منجر به تفکیک بودجه دربار از بودجه دولت گردید. این موضوع بر سوءظن محمد علی شاه نسبت به مجلس افزود و او را به فکر یک کودتا علیه مجلس انداخت. قتل امین السلطان، صدراعظم محمد علی شاه در اوت ۱۹۰۷ [۲۱ رجب ۱۳۲۵] به وسیله شخصی که عضو انجمن مجاهدین مشروطه بود [عباس آقا صراف تبریزی]، شاه را متوجه خطری کرد که از تندرویهای این گروه در گسترش انقلاب مشروطه به گونه مبالغه آمیزی توصیف شده بود. با این حال، فعالیت‌های مرموز و دوپهلوی این مجاهدین پس از انقلاب ۱۹۰۶ [۱۳۲۴- پیروزی انقلاب مشروطه] حتی در چشم یک ناظر بی طرف نیز عاری از نگرانی نبود. در سال ۱۹۰۴ [۱۳۲۲ هجری] یک اجتماع مخفی از گروه‌های مورد بحث منجر به تشکیل یک کمیته ۹ نفره گردید، و در ۱۹۰۵ [۱۳۲۳ هجری] گروه معروف به «انجمن مخفی» از ترکیب ملیون و مذهبیون به وجود آمد. در پی آن دومین انجمن مخفی تأسیس شد، که با پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ هجری]، منحل گردید. این مجامع به بحث درباره رژیم خود کامه پادشاه مستبدی پرداخته بودند که می توانست به دلیل دخالت خارجی‌ان در امور داخلی کشور، به فساد گراید. آن‌ها برنامه‌هایی را برای اجرا در نظر گرفته بودند. اما، انقلاب مشروطه با تحصن روحانیون بزرگ و بازرگانان معروف و وعاظ منابر به ثمر رسید، نه با اقدامات «کمیته اقدام» در مجامع مخفی که نقش آنان بیشتر در زمینه اندیشه‌ها بود. محمد علی شاه کانون شایعات تهدید آمیزی شد که نتیجه آزاد گذاردن این انجمن‌ها بود. بسیاری از این انجمن‌ها همان گونه که مزاحم آزادی خواهان می شدند، برای محمد علی شاه هم دردسرفراهم می کردند. به علاوه محمد علی شاه این مجامع را آزاد می گذارد تا نهضت مشروطه را از داخل خراب کنند. بدین ترتیب با قتل امین السلطان، دوستان مرتجع شاه فرصت یافتند تا موضوع را نزد او بزرگ جلوه داده و به انحلال مشروطه وادارش سازند. در فاصله سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۱ [۱۳۴۲-۱۳۳۸ هجری] احمد شاه فرزند محمد علی شاه را به خاطر همین ترس بیمار گونه به بازی گرفتند، به طوری که

ناگزیر شد از تخت و تاج سلطنت دست بردارد.

در رابطه با اولین حرکات آشکار محمد علی شاه علیه مجلس شورای ملی، در فوریه ۱۹۰۸ [۱۳۲۶ هجری] سوء قصدی علیه شاه صورت گرفت. این مساجرا جالب است، زیرا برای نخستین بار در تاریخ ایران پای يك اتومبیل در سوء قصد به میان آمد. بمبی به سوی اتومبیل شاه پرتاب شد، اما چون وی با کالسکه مخصوص حرکت می کرد جان سالم به در برد و در عوض دچار آشفته گی روحی گردید.^{۲۲} به این جهت، سفرای روس و بریتانیا، یعنی هارتویگ (Hartwig) و مارلینگ (Marling) بی اندازه از افزایش خشونت انجمن ها^{۲۳} و ناسزا گوئی مطبوعات مضطرب بودند.

البته شاه بریگاد [تیپ] قزاق را در اختیار خود داشت. ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۹ [۱۲۹۷ هجری] افسران روسی را مأمور تشکیل آن کرد. علت تأسیس بریگاد قزاق این بود که شاه در سفر خود به روسیه در سال ۱۸۷۸ [۱۲۹۶ هجری] از طرز کار اسکورت قزاق تزار خوشش آمده بود.^{۲۴} در سال ۱۹۰۸ [۱۳۲۶ هجری] فرماندهی هنگ قزاق با سرهنگ لیاخوف (Liakhov) روسی بود.

لیاخوف همان کسی است که در ژوئن ۱۹۰۸ [۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶] مجلس را به توپ بست^{۲۵}، منتهی قبلاً موافقت محمد علی شاه و فرمانده کل نیروهای قزاق های روسیه را کسب کرده بود. با این اقدام، مجلس اول موجودیت خود را از دست داد. شواهدی وجود دارد که هارتویگ سفیر روسیه با این کار مخالف بود اما سرهنگ لیاخوف اسماً از شاه دستور می گرفت و نه از دولت روسیه. آشکار است که در این جریان دخالت يك قدرت نظامی خارجی در کار بود، در حالی که نماینده سیاسی آن دولت آن قدر قدرت نداشت تا مانع این کار گردد.

قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس

در زمینه دیپلماسی، سفرای روس و انگلیس به دلیل انعقاد قرارداد ۳۱ اوت

۱۹۰۷ دو کشور، بایکدیگر توافق نظر داشتند. این قرارداد ایران را به سه منطقه تقسیم کرده بود، بی آن که دولت ایران مورد مشورت قرار گیرد! کاهش تنش بین بریتانیای کبیر و روسیه را می توان در پرتوشکست روسیه از ژاپن در ۱۹۰۵ [در جنگ پرت آرتور]، شکست انگلیسی ها در جنگ با بوئر ها، ورود امپراتور آلمان و بلهلم دوم به طنجه در ۳۱ مارس ۱۹۰۵ و پیشنهادوی دایر بر حمایت از مراکش و نیز تفاهم فرانسه و انگلیس در سیاست بین المللی توجیه کرد.

درست در چهار سال پیش، یعنی در سال ۱۹۰۳، لرد کرزن نایب السلطنه هند راهی یک دیدار تشریفاتی از خلیج فارس شد. نامبرده، پس از دیدارهایی که کشتی های روسی در سال ۱۸۸۷ از خلیج فارس انجام دادند تا راه تجارت بین خلیج فارس و دریای سیاه را باز کنند، به بررسی وضع موجود انگلستان در این منطقه پرداخت. لرد کرزن در دوران نیابت سلطنت خود بر هند (۱۸۸۹-۱۹۰۵) نسبت به نقش روسیه در آسیا مظنون بود. دولت انگلستان نیز لزوماً همین نظر را داشت. با این حال با برکناری لرد کرزن، سیاست خارجی او نیز از میان رفت. وی در بازگشت به انگلستان فقط توانست چند سخنرانی جالب در مجلس لردها به زیان قرارداد ۱۹۰۷ ایراد نماید. این موضوع که کسی به حرف او ترتیب اثری نمی داد، در کالبد بزرگ ورنجیده او طوفانی از خشم و عواطف نسبت به سرنوشت ایران، و به ویژه زبانی که از این رهگذر نصیب انگلستان می شود، ایجاد کرد.

در این زمان اداره سیاست خارجی انگلستان در دست مرد بسیار سازش پذیری قرار داشت که مشرب سیاسی اش در زمینه زندگی در بین حیوانات وحشی سیاست و دام گستران سیاسی مشهور بود. سر ادوارد گری (Sir Edward Grey) یک عقیده مهم داشت و آن، این بود که برای منزوی کردن آلمان دشمن آینده انگلیس بایستی روابط با روسیه را گسترش داد، و سرانجام نا گوار آن نیز نادرستی این عقیده را ثابت نمود. وی این سیاست را با چنان جدیتی دنبال کرد که مالا جای هیچ گونه تحرك سیاسی برای خود باقی نگذارد، به طوری که وقتی روس ها و آلمان ها

به یکدیگر نزدیک شدند، انگلستان به اندازه‌ای خود را در یک خط سیاسی، متعهد کرده بود که تنها توانست بر تفاهم سیاسی خود با فرانسه مهر تأیید بگذارد، و به عنوان یک اثر جنبی این تفاهم به خواسته روس‌ها تن در دهد. سرادوار گری که خود را وقف انگلستان کرده بود، اطلاعات اندکی درباره اروپا داشت و نمی‌توانست تصور کند که چگونه روس‌ها از قرارداد ۱۹۰۷ به سود خود بهره خواهند گرفت. به نظر می‌رسید که وی درباره سرزمین‌های دوردستی که مشمول این قرارداد می‌گردید، چیزی نمی‌دانست، یا برای آن‌ها اهمیتی قائل نبود. این قرارداد مناطق نفوذی روس و انگلیس را در ایران و افغانستان و تبت مشخص کرد، و در واقع نوعی «تقسیم پاپ پسندانه» قاره آسیا بود.

در مورد ایران، همان گونه که کرزن در مجلس اعیان در فوریه ۱۹۰۸ گفت، روس‌ها سهم بیشتری نصیب‌شان شد. منطقه نفوذ روس‌ها بر روی نقشه از نقطه ورود به ایران، از بین‌النهرین و از قصر شیرین آغاز شده و اصفهان و یزد و تهران و رشت و تبریز و مشهد و غالب شهرهای بزرگ را به جز شیراز و کرمان شامل می‌شد. منطقه نفوذ روس‌ها در مرز خراسان و در نقطه‌ای که به مرز افغانستان می‌رسیده پایان می‌یافت. منطقه نفوذ انگلستان به لحاظ حدود آن، بر اساس نظرات لرد کیچنر مبنی بر این که یک ارتش اعزامی از هند بتواند کامیابانه وارد ایران شود، تعیین شده بود. این منطقه نفوذ که محدود به منطقه لم یزرع جنوب شرقی ایران می‌شد، در شمال ایران از قسمت بالای خلیج فارس و بندر عباس فراتر نمی‌رفت. از این رو، لرد کرزن دلایل عملی و عاطفی برای توجیه نارضایتی خود از این قرارداد داشت. زیرا، در واقع، تمام شمال غربی ایران به روسیه داده شده بود و جنوب غربی ایران منطقه بی‌طرف شناخته شده بود، مشروط بر این که دولت در منطقه بی‌طرف امتیازاتی داشته باشند. سیاست حکومت هند - بریتانیا در آن زمان از این قرارداد خشنود بود زیرا دست کم مرز شمال غربی هند از امنیت برخوردار می‌شد. کشف نفت در خوزستان در سال ۱۹۰۸ [۱۳۲۶ هجری] سبب شد که انگلستان برای جلوگیری از

مداخله روسیه در منطقه بی خطر جنوب غربی که نفت در آن جا قرار داشت، تلاش-
هائی را به عمل آورد. بدین منظور دولت بریتانیا برای خنثی کردن مداخله [احتمالی]
روس ها در منطقه نفت خیز، دست روس ها را در شمال غربی ایران باز گذارد تا
به خشونت و جنایات و سلطه خود ادامه دهند، به طوری که از ۱۹۰۹ [۱۳۲۷] تا شرکت
عثمانی در جنگ اول جهانی و انقلاب بلشویکی روسیه مآلاً آذربایجان و قسمت
بیشتر شمال ایران در سلطه روسیه باقی ماند.

تصرف تهران و خلع محمد علی شاه از سلطنت

به توپ بستن مجلس، زندانی کردن مخالفان و قتل و شکنجه برخی از
آزادی خواهان در باغشاه [میرزا جهانگیر خان شیرازی و ملک المتکلمین] نتوانست
نهیضت مشروطه را خاموش سازد، و برعکس موجب تلاش های تازه ای از جانب
دموکرات ها [آزادی خواهان] گردید. تبریز به صورت يك كانون مبارزه دوجانبه
در آمد که از يك سو با ارسال تلگراف به مجلس و مجلسیان آنان را تشویق به مقاومت
می کرد و اگر این تلگراف ها مخابره نمی شد وضع دیگری پیش می آمد، و از سوی
دیگر بر حرکات اشراف و اعیان برای سلطه بر کشور نظارت داشت. تبریز به مدت
نهم ماه در برابر نیروهای استبدادی ایستادگی کرد و نهم ماه محاصره را به خاطر حراست
از اصول و هدف های مشروطه تحمل نمود. اقدامات تبریزیان سبب شد که امید
روسیه به ایجاد يك حکومت خودکامه و زیر نفوذ روسیه، به جای يك حکومت
دموکراتیک [آزادی خواه] که از سوی نمایندگان مجلس اداره می شد (که به وظایف
خود در برابر مردم وفادار بودند و يك دولت خارجی به سختی می توانست آنان را
زیر سلطه خود در آورده و جا به جا کند) بر باد رود.

تبریز از آغاز نهضت مشروطه نشان داد که بیشتر از سایر نقاط ایران به شیوه ها
و اهداف آزادی خواهی علاقمند است. تماس های بازرگانی و فرهنگی تبریز با
جهان غرب، که این شهر از نظر جغرافیائی بدان سمت می نگرد، این روحیه تبریزی ها

را تحکیم می کرد. نقش غالب بازرگانی تبریز به عنوان يك مرکزتها تر در ایران و آسیای مرکزی، و حتی برای برخی از کالاهای هندی که به مقصد بازارهای اروپا و روسیه ارسال می شد، اصالت عمل و بینش مردم تبریز را درامور، قوام می بخشید. بالاخره، با کنار گذاردن موضوع جنگال برانگیز نژاد ترك، (که شاید ترك نژاد بودن بسیاری از تبریزیان مرتبط با روحیه اصالت عمل و اصولی بودن آنان است) قاطعیت و شهامت مردم تبریز نیز مطرح بود. سه عامل دیگر ایستادگی مردم تبریز - برای حفظ مشروطه - را اجتناب ناپذیر و شایسته می ساخت. و این سه عامل عبارت بودند از: داشتن عقاید استوار و روشنفکرانه، هشیاری سیاسی تبریزیان، و موقعیت خاص تبریز به عنوان دومین مرکز سیاسی و فرهنگی ایران.

مردم تبریز مدافعان شایسته مشروطیت بودند و مرجعین نمی توانستند اشتباه گذشته خود را دایر بر اینکه مشروطه خواهان بی دین هستند، تکرار کرده و در مورد مردم تبریز نیز به کار برند. تبریز، به دلیل وجود محافل مذهبی استوار در این شهر، از این جهت قابل انتقاد نبود. به این جهت، به زودی مرجعین را از تبریز بیرون کردند، و در سراسر آزمون بزرگ مشروطه تبریز از حمایت سه روحانی معروف نجف یعنی آخوند [ملا] محمد کاظم خراسانی، حاجی میرزا حسین بن خلیل و [شیخ] عبدالله مازندرانی برخوردار بود. اتحاد این سه روحانی با مشروطه، به هدف مبارزات تبریزیان تفضلی بخشید، و در پیروزی آنان بر سست دلان و دلگرمی دادن به مجاهدین مشروطه مؤثر افتاد. محمد علی شاه چند بار به قانون اساسی سوگند خورده و هر بار میثاق خود را شکسته بود: قدرت الهی سلطنت به گونه اجتناب ناپذیری خدشه دیده بود. به علاوه محمد علی شاه آلت دست يك دولت مسیحی [روسیه] شده بود، که مایل بود چنانچه نتواند در جهان اسلام عمیق تر نفوذ کند، دست کم دامنه نفوذ خویش را در خلیج فارس و هند و عربستان توسعه دهد؛ همان گونه که در مورد خانات آسیای مرکزی چنین کرده بود. به علاوه، اتحاد سه گانه علمای نجف شاید آخرین فرصت را برای ایفای نقش سیاسی و شرعی اسلام در رژیم جدید ایران

فراهم می ساخت. مردم تبریز با این که مسلمانان سرسختی بودند، اما در عین حال تبریز کانون انتقادات شدید از مذهب، انتقادات از خرافات، و نوگرایان تندروئی بود که منبع الهام آنان غالباً در برلین و پاریس و کمبریج قرار داشت تاشهرهای مشرق زمین. قوانین اساسی دول اروپائی در تبریز مورد مطالعه قرار گرفت. نمایندگان تبریز در مجلس اول، مانند حسن تقی زاده، مریبان سیاسی مجلس به شمار می رفتند. تبریز در حاشیه سیاست قرار نداشت، بلکه خود مرکز حرکات آزادیخواهانه ای بود که بعدها سراسر منطقه قفقاز را به جنبش واداشت. تبریز از کمک دموکرات های قفقاز برخوردار بود. طالبوف، نویسنده کتاب های علمی به زبان ساده برای ایرانیان، برای نخستین بار از تجارب و آزمایشگاه های جدید باخبر شده بود. وی در قفقاز زندگی می کرد و یکی از کسانی بود که از سوی مردم تبریز برای نمایندگی مجلس شورای ملی تعیین گردیده بود؛ اگرچه به دلیل سن زیاد و فاصله جغرافیائی، نتوانست به تهران برسد. مطبوعات با کو و باطوم و تفلیس و استانبول را مردم تبریز هر روز می خواندند. این مطبوعات انباشته از شور و شوق آزادیخواهی بود، که اینک مطالعه آن قسمتی از تاریخ انقلاب دیگری یعنی انقلاب روسیه را تشکیل می دهد: شهروندان آن در مبارزات خود به خاطر آزادی ایران، به گونه اجتناب ناپذیری در امپراتوری روسیه جذب شده بودند. بسیاری از نام های خانوادگی رهبران تبریز از کسانی گرفته شده بود که پس از معاهدات گلستان و ترکمانچای، از شهرهای از دست رفته ایران به تبریز مهاجرت کرده بودند.

سومین عامل، یعنی نقش تبریز به عنوان دومین مرکز امور ایران، تا حدود قابل توجهی زائیده پیشرفت فرهنگی این شهر است. زیرا در دوران قاجاریه، تبریز يك شهر معمولی به حساب نمی آمد، بلکه به عنوان مرکز حکومت ولیعهد، و به مثابه دومین پایتخت سیاسی کشور محسوب می گردید. حیات تبریز در دوران حکومت ولیعهد نیرومندی چون عباس میرزا و وزیر او قائم مقام فراهانی از اهمیت زیادی برخوردار شد. این حقیقت که چاپ سربی نخستین بار در تبریز و به سال ۱۸۱۲

[۱۲۳۳ هجری] به کار گرفته شد، و این موضوع که شاهزاده عباس میرزا به نوسازی قشون در این شهر پرداخت، حائز اهمیت می باشد.

رشت، مرکز ولایت گیلان، پس از این که تهران توسط بریگاد قزاق خلع سلاح (Hors de combat) شد، نیز به صورت يك قانون دفاع از مشروطه درآمد. سپس اصفهان پایتخت قدیمی سلاطین صفویه، که رقیب بازرگانی تبریز به شمار می رفت، وارد مبارزه گردید.

این موضوع ویژگی نئی را ارائه داد. اما خوشنودی از شهادت آزادی - خواهان و همدردی با آرمان گرایی آنان نیاستی موجب نادیده گرفتن جاه طلبی های قدرت طلبانه ای گردد که در این روزهای پر آشوب استبداد ابراز می شد. ایل های بختیاری ساکن منطقه مرکزی زاگرس تحت رهبری صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه فرصت مناسبی را برای رفتن به پایتخت و ایفای نقش مهمی در حکومت یافتند. ظل السلطان حاکم اصفهان متوجه يك پدیده نامعلوم در تاریخ معاصر ایران گردید و دریافت که اوضاع در پایتخت با ولایات فرق دارد. لذا، با این که مردم از شخص وی، این نورسته خاندان قاجار، و افراد خانواده وی نفرت داشتند؛ مع هذا اوبه حمایت از مشروطه خواهان برخاست و بختیاری ها را نه تنها بلای جان مردم شهر ندانست، بلکه به طرز غیر عادی آنان را آزادیخواه بشمار آورد. ظل السلطان از طریق فرزندش [صارم الدوله]، و با اغماض عضدالملک بزرگ خاندان قاجاریه، حتی در پایتخت علیه برادر ناتنی خود محمد علی شاه [محمد علی شاه برادرزاده ظل السلطان بود] در هنگام به توپ بستن مجلس فعالیت می کرد. بدین ترتیب، تقریباً به نظر می رسید که گوئی این حکمران ستم پیشه از آزادیخواهان حمایت می کند، لکن این جانبداری صرفاً ماهی گرفتن از آب گل آلود بود، و شاهزاده حيله گر دوست واقعی مردم نبود.

بدین سان در ۵ ژانویه ۱۹۰۹ [۱۰ محرم ۱۳۲۷] مردم اصفهان به خوانین بختیاری خوش آمد گفتند و اداره شهر به دست بختیاری ها افتاد. در این ضمن محاصره

شهر تبریز هر روز شدیدتر می شد. يك آموزگار آمریکائی به نام باسکرویل (H. L. Baskerville) و يك خبرنگار انگلیسی به نام مور (W. A. Moore) به مجاهدین تبریز پیوستند، و در تلاش خود برای باز کردن خط محاصره [قوای عین الدوله] کشته شدند.^{۲۷}

باسکرویل در ۲۱ آوریل ۱۹۰۹ [اول جمادی الاول ۱۳۲۷] کشته شد، و این ماجرا يك روز پیش از تاریخی بود که روس ها به بهانه رساندن آذوقه به اتباع روسیه در تبریز، نیروهائی را به فرماندهی ژنرال زنارسکی (Znarsky) اعزام داشتند. نیروی کمکی، که به هیچ وجه با این وظیفه تناسب نداشت، ده روز بعد وارد تبریز شد. شاه زیر فشار سفارتخانه های انگلیس و روسیه، برای چهارمین بار در ۱۰ مه ۱۹۰۹ [جمادی الاول ۱۳۲۷] سوگند وفاداری به مشروطیت خورد، اما این سوگند مشروطه خواهان را از تصرف پایتخت منصرف نکرد. سپاهی که از رشت آمده بود، قزوین را تصرف کرد. قزوین در ۹۲ میلی غرب تهران، و در جاده ای قرار دارد که به بغداد و تبریز و بندرانزلی می رود. سپس رهبران رشت، یعنی سپهدار اعظم و پیرم خان سردار ارمنی، توانستند در نقطه ای در چند میلی جنوب غربی تهران [نزدیکی رودخانه کرج] به سپاه بختیاری ها برسند که از سمت جنوب پیشروی می کردند. با اتحاد این دو سپاه، تهران از دست شاه خارج شد.

تلاش مشترك روس و انگلیس این بود که مانع پیشروی بختیاری ها به سمت پایتخت شوند. به نظر می رسد که سیاست انگلستان، بر طبق مفاد قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، ایفای نقش سیاه گوش نسبت به حیوان وحشی روس بود؛ و در عرف ایرانیان این حیوان وحشی را خرس می نامند و نه شیر.^{۲۸} شاید ادب و نزاکت يك کنسول رسمی ایجاب می کرد که همدردی شخصی خود را ابراز کند، یا شاید داستان نقل شده از یکی از افراد صمصام السلطنه افسانه باشد، ولی به هر حال گفته شده است که انگلستان بختیاری ها را تشویق به تصرف تهران کرد. مأمور انگلیسی و همکار روسی اش هشدارهای دولت های خود را از پیشرفت نیروهای

بختیاری به سوی تهران، تسلیم کردند. هنگامی که عازم رفتن بودند و جلوی در رسیده بودند، رهبران نسبتاً دستپاچه بختیاری آن دورا بدرقه می کردند. مأمور انگلیسی ناگهان به یاد آورد که قوطی سیگار خود را فراموش کرده است و به سراغ آن رفت. این داستان می گوید که مأمور انگلیسی در گوش سردار بختیاری گفت: «به طرف تهران بروید و مطمئن باشید»!

ورود بختیاری ها به تهران در روز بسیار گرمی صورت گرفت و مردم تهران نتوانستند بدلیل گرما از آن ها استقبال زیادی کنند. روزنامه تایمز لندن (Times) و سایر منابع خبری به ستایش از این قهرمانان ناشناخته مشروطه پرداختند. مدارك موجود در کتابخانه سلطنتی [بریتانیا] نشان می دهد که افراد بختیاری در روزهای گرم ژوئیه ۱۹۰۹ [تیرماه/ رجب ۱۳۲۷] به رفتاری خارج از شخصیت خود نپرداختند^{۲۹}. در شانزدهم ژوئیه [۲۷ رجب ۱۳۲۷]، محمد علی شاه به سفارت روسیه پناه برد. او را از سلطنت خلع کردند و فرزند دوازده ساله اش به سلطنت رسید. عضد - الملك بزرگ خاندان قاجار [بدلیل سن کم احمد شاه] به نیابت سلطنت تعیین گردید. در ۲۸ اکتبر [اواسط ذی قعدة ۱۳۲۷] تعداد کافی نمایندگان مجلس به پایتخت رسیدند تا مجلس را از نو بگشایند. از تعداد ۱۲۰ نماینده مجلس، حضور ۶۱ نفر برای رسیدن به حد نصاب لازم بود. در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ [۳۰ ذی قعدة ۱۳۲۷] دوره دوم مجلس شورای ملی گشایش یافت و استبداد صغیر یا انحلال موقت مشروطیت بوسیله محمد علی شاه، پایان گرفت.

توضیحات فصل نهم

۱- طبق نوشته ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان (جلد سوم - ص ۲۶۸) در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، علاوه بر مساجد و خانه بزرگان و علماء و طویله شاهی و سفارتخانه‌ها، حتی به توپ مروارید معروف نیز برای بست نشستن متوسل می شدند - مترجم

۲- اولین خط تلگرافی که در ایران تأسیس شد در سال ۱۲۷۴ هجری بین قصر سلطنتی و باغ لاله زار بود و نویسنده بداین موضوع اشاره می کند - مترجم

۳- در هنگام تحصن که به مهاجرت صغیر معروف است، ابتدا سفیر عثمانی بسا شاه ملاقات کرد و به شاه گفت که متحصنین برخلاف ادعای عین الدوله از اشرار و اوباش نیستند. شاه ناگزیر شد فرمانده گارد سلطنتی امیرخان سردار را برای دلجویی از علما به شهرری بفرستد. سیدین را با کالسکه سلطنتی به تهران آوردند و شاه در ملاقات حضوری با آنان تأکید کرد که بادرخواست های آنان موافقت کرده است - مترجم

۴- رویدادهایی که به تحصن دوم (مهاجرت کبیر) انجامید عبارت بودند از:
- دستگیری حاجی میرزا حسن رشديه و مجد الاسلام کرمانی و میرزا آقا اصفهانی در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۴ و تبعید آنان به کلات نادری.
- دستگیری حاج شیخ محمد واعظ که با حمله موفقیت آمیز مردم آزاد شد، و در این ماجرا دوروحانی به نام های سید حسین و سید عبدالمجید به شهادت رسیدند.
- ماجرای مسجد جامع که منجر به درگیری مردم بانبروهای دولتی شد و نزدیک به ۱۰۰ نفر به شهادت رسیدند - مترجم

۵- متن فرمان مظفرالدین شاه و متمم آن در بخش ضمایم این کتاب آورده شده است - مترجم

۶- مظفرالدین شاه این قانون را در ۲۰ رجب ۱۳۲۴ امضاء کرد و بلافاصله انتخابات مجلس در تهران برگزار شد. اولین جلسه مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ (۱۷ اکتبر ۱۹۰۶) با حضور شاه در کاخ گلستان تشکیل شد - مترجم

۷- نویسنده اشتباهاً به نظامنامه انتخابات دودرجه‌ای ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ اشاره کرده و به نظامنامه نخستین ۱۹ رجب ۱۳۲۴ استناد نکرده است. به هر تقدیر، مقررات عمومی نظامنامه ۱۳۲۷، فهرست‌وار نقل می‌شود:

- سن رأی‌دهندگان ۲۰ سال (۲۵ سال در نظامنامه سابق).

- تعداد نمایندگان ۱۲۰ نفر (۱۵۶ نفر در نظامنامه سابق).

- ۳۰ حوزه عمومی انتخاباتی در سراسر کشور.

- انتخاب‌کنندگان می‌بایست دارای ۲۵۰ تومان علاقه‌ملکی و یا ۵۰ تومان عایدی سالیانه بوده و یا ده تومان مالیات پردازند.

محرومین از شرکت در انتخابات عبارت بودند از:

الف - زنان.

ب - کسانی که خارج از رشد و یا در تحت قیمومیت باشند.

ج - اشخاصی که خروجشان از دین حنیف اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع‌الشرایط به ثبوت رسیده باشد.

د - ورشکستگان به تفصیل.

ه - مرتکبین قتل و سرقت.

و - کارمندان دولت و نظامیان شاغل.

ز - مجرمین سیاسی.

شرایط عمومی انتخاب‌شوندگان:

الف - مسلمان باشند (نمایندگان اقلیت‌های زرتشتی و کلیمی و ارمنی و کلدانی از این شرط مستثنی هستند).

ب - معروفیت در محل.

ج - حداقل سن ۳۰ سال و حداکثر ۷۰ سال - مترجم

۸- دودرجه‌ای بودن انتخابات به موجب ماده ۱۵ این نظامنامه به صورت زیر بود:

– در مرحله اول، رأی دهندگان، کسانی را که واجد شرایط قانونی بودند در محلات يك شهر و یا در شهرهای يك حوزه انتخابیه تعیین می کردند. سپس انتخاب شدگان در مرکز حوزه خود جمع شده، و مطابق جدول تعداد نمایندگان هر حوزه، يك یا چند وکیل انتخاب می کردند.

– در انتخابات مرحله اول، اکثریت نسبی معیار بود و در انتخابات مرحله دوم اکثریت مطلق.

– کسانی که در انتخابات مرحله اول اکثریت تام به دست می آوردند، نیازی به ورود به مرحله دوم را نداشته و انتخاب شان به نمایندگی مجلس اعلام می شد. (ماده ۱۸).

– انتخابات مخفی بود.

– انجمن نظارت بر انتخابات شامل حاکم، کارگزار، يك نفر از علمای معروف، يك نفر از شاهزادگان، دو نفر از اعیان و دو نفر از تجار بود (ماده ۱۱).

– مدت اخذ رأی به تعیین انجمن نظارت از يك الی سه روز بود – مترجم

۹- در نظامنامه انتخاباتی مصوب ۲۸ شوال ۱۳۲۹ (مجلس دوم)، تغییرات عمده ای صورت گرفت که معایب مذکور را از میان برد. این تغییرات عبارت بودند از:

– مستقیم و يك درجه ای شدن انتخابات.

– تعداد نمایندگان مجلس به ۱۳۶ نفر بالغ شد.

– شاهزادگان بلا فصل و زنان و پرسنل نیروهای مسلح شاغل، کارمندان دولتی و مجرمین سیاسی حق انتخاب شدن نداشتند.

– سایر مواد نظامنامه کم و بیش، شبیه گذشته بود – مترجم

۱۰- امین السلطان در ربیع الاول ۱۳۲۵ به مقام صدارت رسید و اولین اقدام او فراهم کردن مقدمات اخذ وام ۴۰۰/۰۰۰ لیره ای از انگلیس و روسیه بود که به دلیل مخالفت شدید مجلس به تصویب نرسید – مترجم

۱۱- درخواست عزل مسیونوز، ابتدا از سوی مردم تبریز و قیام آنان عنوان گردید، و سپس مردم شهرهای تهران و کاشان و اصفهان نیز خواستار برکناری او شدند. مسیونوز عملاً آلت دست روس ها بود – مترجم

۱۲- علاوه بر شاپشال (معلم ولله روسی شاه) و لیاخوف فرمانده قزاقخانه، امیر بهادر جنگ وزیر دربار و مجلل السلطان از رجال درباری شاه را تشویق به سرکوبی مشروطه خواهان می کردند. شاه بر اثر گفته های آنان نصرالله خان مشیرالدوله را از صدارت عظمی

برکنار و امین السلطان را به جای اوتعیین کرد - مترجم

۱۳- ظاهراً سوگند اول محمدعلی شاه به خاطر خنثی کردن فعالیت عین الدوله برای جانشینی برادرش شعاع الدوله بوده است - مترجم

۱۴- محمد علی شاه، برغم این که در شوال ۱۳۲۵ شخصاً به مجلس آمد و سوگند یاد کرد که به قانون اساسی وفادار خواهد ماند، لکن عملاً به مبارزه با مشروطه خواهان پرداخت. ابتدا قصد بازداشت ناصرالملک (صدراعظم) و سایر وزیران را داشت ولی بعداً به دلیل ترس از عکس العمل مردم از این کار منصرف شد. درگیری بین مجلس و شاه علنی شد. نمایندگان مجلس از شاه خواستند مشاوران خود را که مخالف مشروطیت بودند برکنار سازد. شاه ظاهراً قول داد. اما عملاً به بازداشت برخی از وکلا دست زد و از ترس جان خود به باغشاه. پناه برد و پایتخت را به دست لیاخوف و مخالفان مشروطه سپرد. در تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶، لیاخوف فرمانده قزاقها مجلس را به توپ بست. مدافعین مجلس هفت ساعت مقاومت کردند و عده‌ای از نمایندگان مجلس کشته، و گروهی گریختند، و برخی نیز اسیر شدند. این دوران از سلطنت محمد علی شاه را استبداد صغیر نام نهاده اند که از زمان به توپ بستن مجلس تا خلع محمد علی شاه در ۲۸ جمادی الآخر ۱۳۲۷ به درازا کشید - مترجم

۱۵- متن کامل این اصل به شرح زیر است:

«عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است. ولی، هرگاه، چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشردهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات میشود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند» - مترجم

۱۶- روزنامه تمدن در سال ۱۳۲۷ هجری (۱۹۰۹) از طرف مدبر الممالک در رشت

انتشار یافت - مترجم

۱۷- مجله صور اسرافیل در سال ۱۳۲۷ هجری (۱۹۰۹) توسط شادروان علامه دهخدا در سوئیس منتشر می شد؛ این مجله دنباله کار روزنامه صور اسرافیل، چاپ تهران در ۱۳۲۵ (۱۹۰۷) بود - مترجم

۱۸- مارچند سر (HYDRA) در افسانه‌های یونانی به مار ۹ سری گفته می شد که سرانجام به دست هر کول کشته شد، و در این جا کنایه از قدرت مطبوعات و دشواری از میان

بردن آن می باشد - مترجم

۱۹- لازم به توضیح است که همه پادشاهان قاجار در ظاهر امر معتقد به مذهب و رعایت شرایط مذهبی بودند. اگر منظور نویسنده اینست که محمد علی شاه خواستار «مشروع» بودن «مشروطه»، در متون موجود اشاره ای به این موضوع نشده است. به علاوه، اگر جنایاتی را که به وسیله محمد علی شاه انجام پذیرفت، در نظر گرفته شود، وی را در اساس نمی توان معتقد به اسلام دانست - مترجم

۲۰- متمم قانون اساسی، از قانون اساسی بلژیک اقتباس شده است - مترجم

۲۱- در مورد جزئیات این موضوع مراجعه کنید به:

احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، صفحات ۲۸۵ به بعد - مترجم

۲۲- ماجرا موقعی پیش آمد که مستبدین برای ترساندن نمایندگان مجلس در میدان توپخانه به تظاهرات پرداخته بودند. پرتاب بمب در واقع انتقامجویی از شاه و ترساندن او بود - مترجم

۲۳- عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» تعداد این انجمن ها را ۱۸۰ ذکر میکند (جلد دوم - صفحه ۳۵۰) - مترجم

۲۴- در مورد جزئیات مربوط به تشکیل بریگاد قزاق نگاه کنید به :
پرفسور . ف . کاظم زاده: منشاء و توسعه اولیه بریگاد قزاق ایران، مجله امریکائی مطالعات اسلاو و شرق، جلد ۱۵، صفحه ۳۵۶-۳۵۱؛ و نیز به اثر دیگر همین نویسنده به نام «آخرین فرمانده سپیدپوست بریگاد قزاق ایران»، که به زودی منتشر می شود. - نویسنده

۲۵- در روز مزبور، لیاخوف باش افسر روسی، به محاصره مجلس و مسجد سپهسالار پرداختند و مانع خروج نمایندگان از مجلس شدند. سپس لیاخوف دستور تیراندازی به سوی مجلس را داد. سربازان قزاق از اجرای دستور خودداری کردند و افسران روس به طرف این سربازان تیراندازی کردند. به هر حال در این ماجرا، بنای بهارستان و مسجد سپهسالار ویران شد. روز بعد لیاخوف در تهران حکومت نظامی اعلام کرد - مترجم

۲۶- از دست رفتن موجودیت موقتی مجلس در وهله اول ناشی از اعلام حکومت نظامی، و در وهله دوم پراکنده شدن نمایندگان مجلس بود: در حدود چهل نفر از نمایندگان که تقی زاده در رأس آنان بود به سفارت انگلیس پناهنده شدند. عده ای نیز مانند میرزا

جهانگیر خان شیرازی و ملک المتکلمین به دست سربازان قزاق افتاده و در باغشاه زندانی و سپس به قتل رسیدند. سید جمال واعظ که فرار کرده بود، در نزدیکی همدان دستگیر و به قتل رسید. قزاقان تمام اسناد و دفاتر و اوراق مجلس را از میان بردند - مترجم

۲۷- در مورد شرح حال و خدمات باسکرویل نگاه کنید به:

احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، صفحات ۸۹۳-۸۹۱؛ و میسیونهای مذهبی امریکا در ایران، انتشارات نورجهان، تهران - مترجم

۲۸- سیاه گوش (*Lynx*) جانوری است شبیه شغال، و گفته اند که دنبال شیر راه می افتد تا باقی مانده طعمه او را بخورد. نویسنده، سیاست انگلستان را به سیاه گوشی تشبیه می کند که در صدد خوردن باقیمانده شکار خرس است و نه شیر - مترجم

۲۹- رفتار فاحشانه تهران با مردم بقدری خوب و توأم با مدارا بود که حتی در جرایدی مانند تایمز و دیلی تلگراف منعکس گردید - مترجم

فصل دهم

سازگاری مجدد و استخدام مشاوران خارجی

کارشکنی‌های روس و انگلیس در کار مشروطه خواهان

کلنل لیاخوف فرمانده قزاقخانه با به‌توب بستن مجلس به‌منظور خودنرسید:
مجلس شورای ملی پس از این که لیاخوف عاقلانه در ۱۴ اوت ۱۹۰۹ [اواسط رجب
۱۳۲۷] ایران را ترك گفت، از نو گشایش یافت. روس‌ها و انگلیس‌ها درباره عزل
محمد علی‌شاه به‌مذاکره نشستند، و عزل شاه به صورت يك مقاوله نامه سه جانبه
در هفتم سپتامبر ۱۹۰۹ [۲۱ شعبان ۱۳۲۷] به امضاء رسید که مقرر می‌داشت سالانه
۱۶۶۰۰۰ لیره (۷۵۰۰۰ تومان) مستمری به محمد علی‌میرزا در تبعید پرداخت شود،
و دولت انگلیس و روس تضمین دهند که از هر گونه اقدامات سیاسی وی علیه مردم
ایران جلوگیری کنند، و الا مستمری وی قطع خواهد شد.^۱ معمولاً مردم ایران از
او به عنوان محمد علی‌میرزا و شاهزاده یاد می‌کنند، و نه با عنوان شاه، عنوانی که
به دلیل خودداری از اجرای قانون اساسی از وی سلب گردید. محمد علی‌میرزا
به بندر اودسا (Odessa) [در روسیه] رفت. با این حال، قوای روسیه همچنان شمال

ایران را در اشغال خود نگاه داشته و اوضاع آشفته کشور را دست آویز حضور خود در ایران قرار داده بودند.^۲

رحیم خان یکی از طرفداران شاه سابق که علیه مشروطه خواهان جنگیده بود، در ماه اوت ۱۹۰۹ [اواخر رجب و اوایل شعبان ۱۳۲۷] علیه دولت شورشی کرد که توسط روس‌ها دستگیر، و سپس در برابر پرداخت فدیة آزاد شد، به طوری که توانست از نو به اردبیل حمله کند، و بدین طریق به روس‌ها بهانه داد تا نیروهای بیشتری را به ایالت آذربایجان گسیل دارند. مشروطه خواهان در تهران، يك بار دیگر ناگزیر شدند تا با تحمل هزینه جنگی، به مقابله با رحیم خان بپردازند که به سود محمد علی شاه بسوی تهران پیشروی می‌کرد. قوای پیرم خان نیروهای رحیم خان را درهم شکست، اما دولت روسیه برخلاف ماده ۱۴ معاهده ترکمانچای به رحیم خان اجازه پناهندگی در روسیه را داد.^۳

روس‌ها که همچنان با حمایت پشت پرده از شورشیان در کار مشروطه خواهان کارشکنی می‌کردند، از شورشی داراب میرزا در آذربایجان حمایت کردند.^۴ همچنین در ژوئیه ۱۹۱۱، روس‌ها «به آزاد کردن حکمران سابق اردبیل مبادرت کردند که مجلس می‌خواست وی را به خاطر خیانت محاکمه کند.^۵» اما مهمتر از تحریکات روس‌ها که باعث رنجش مشروطه خواهان گردید، ضعف مالی ایران بود که با شورشی‌های افرادی مانند رحیم خان و داراب میرزا وخیم‌تر گردید، زیرا لازمه دفع این شورش‌ها تدارك قشون بیشتر در شرایط مالی آشفته مملکت بود.

در دسامبر ۱۹۰۹ [ذیقعه و ذیحجه ۱۳۲۷] هزینه‌های مربوط به سروسامان دادن به اوضاع کشور، دولت را ناگزیر ساخت، که برغم مخالفت گذشته، درخواست وام مشترك ۵۰۰/۰۰۰ لیره‌ای انگلیس و روسیه را بنماید. لکن مجلس دوم غیرت به خرج داد و این وام را به دلیل مغایرت شرایط آن با استقلال ملی رد کرد؛^۶ و در عوض بایك شرکت خصوصی انگلیسی به نام سلینگمن (Seligmanns) برای دریافت وام مذاکره کرد، به این ترتیب که جواهرات سلطنتی را که يك جواهر

فروش فرانسوی ۷۵۰/۰۰۰ لیره قیمت گذاری کرده بود در گروی این وام بگذارد. مایه تأسف است که یادآور شویم این مذاکرات به دلیل دخالت انگلیس و روسیه در اکتبر ۱۹۱۰ [شوال ۱۳۲۸] قطع گردید.^۷

سرانجام در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۰ [۱۸ شوال ۱۳۲۸] يك نشست اعتراض آمیز در استانبول علیه زور گویی های انگلیس و روسیه در ایران صورت گرفت، و تلگرافی به عنوان ویلهلم امپراتور آلمان فرستاده و او را بعنوان «تنها پادشاه دوستدار اسلام خطاب کردند و خواستاریاری وی شدند».^۸

با این که محمد علی میرزا [شاه] تعهد کرده بود که دست از فعالیت سیاسی علیه ایران بردارد، لکن به نظر می رسید که میزبانان روسی او مانع این فعالیت ها نشدند. در اکتبر سال ۱۹۱۰ [شوال ۱۳۲۸]، حسین قلی خان نواب وزیر خارجه ایران که در اروپا تحصیل کرده بود، از تماس های محمد علی میرزا با قبایل شمال خراسان در شرق دریای خزر [ترکمن های نزدیک گرگان] مطلع گردید و طی یادداشتی به سفارتخانه های روسیه و انگلیس موضوع قطع مستمری محمد علی میرزا به موجب ماده ۱۱ مقاوله نامه سه جانبه را عنوان کرد. رفتار تحقیر آمیز و آشکار دو دولت نسبت به دولت مشروطه و مردم ایران زمانی نشان داده شد که دو سفارتخانه به قطع مستمری محمد علی شاه اعتراض کردند، و دونو کر سفارت را به درخانه وزیر امور خارجه فرستادند [نامستمری محمد علی میرزا را وصول کند] و وزیر مختار روسیه از وزیر خارجه ایران خواست تا به خاطر توهینی که به حسن آقا نماینده کنسول روس در کاشان کرده است، معذرت خواهی کند. حسین قلی خان نواب که قادر به تحمل این تحقیر نبود، استعفا کرد، و ایران یکی از رجال قابل و میهن دوست دوره مشروطه را از دست داد.^۹

با امضای قرارداد پوتسدام در ۵ نوامبر ۱۹۱۰ [دوم ذیقعد ۱۳۲۸] تفاهم دوستانه ای بین امپراطوری روسیه و آلمان به وجود آمد، که در مورد اشکال سیاست خارجی سرادارد گری بدان اشاره کردیم. روسیه توانست [با امضای این قرارداد]

از هر اقدام احتمالی قیصر آلمان بعنوان قهرمان اسلام [تنها پادشاه اروپائی دوستدار اسلام] جلوگیری کند. امپراتور آلمان منطقه نفوذ روسیه در ایران [به موجب قرارداد ۱۹۰۷] را به رسمیت شناخت، و عملاً روسیه می توانست در منطقه خود فعال مایشاء باشد. در حالی که انگلستان به دلیل تفاهم سیاسی با فرانسه و نزدیکی با روسیه، قادر نبود از چیرگی سیاست روسیه در ایران بر اثر امضای این قرارداد جلوگیری کند. در این ضمن، در ماه اکتبر [شوال]، بریتانیا به وزارت امور خارجه ایران در مورد نا امنی راهها در بخش های جنوبی کشور اعتراض کرد و پیشنهاد نمود که چون حکومت تهران قادر به حفظ امنیت در این راهها نیست، لذا خود رأساً به فرو نشانیدن طغیان های عشایری بپردازد و هزینه های این عملیات را از عواید گمرک ایران دریافت کند.

بریتانیای کبیر همواره کوشیده است تا بر مبنای قانونی بادولت ایران سروکار پیدا کند. دولت ایران از نظر حقوقی می توانست مدعی شود که حفظ امنیت این مناطق به عهده آن دولت می باشد. اما اگر ایران نمی توانست این امنیت را برقرار سازد، بازار گانان یزد و کرمان و شیراز که باهند مبادلات تجارتی داشتند، از حق مراجعه به انگلیس برخوردار بودند. به علاوه، بریتانیا در آن زمان ناگزیر بود حفظ میدانهای نفتی را که لوله های آن به خلیج فارس می رسید، مد نظر قرار دهد. اگر ایران قادر به اقدام در این زمینه نبود، در این صورت بریتانیای کبیر حق داشت که خود این بار را به دوش کشد، باری که امپراتوری بریتانیا بر دوشش گذارده بود و در عین حال نمی توانست منکر شود که نوعی موازنه احتیاطی در برابر اشغال شمال ایران توسط روسیه ضرورت داشت. در ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹ [اواخر جمادی الثانی ۱۳۲۷]، سرادوار دگری شخصاً ناگزیر شد در مجلس عوام [بریتانیا] اعتراف کند که روسیه ۴۰۰۰ سرباز در ایران دارد.

در فوریه ۱۹۱۱ [صفر ۱۳۲۹] دوترور صورت گرفت و تأثیرات بعدی این دو ترور نشانگر طرز برخورد روس ها با مشروطه خواهان بود. در اول فوریه ۱۹۱۱

[اول صفر ۱۳۲۹] در اصفهان بلوائی برپا شد و به جان حاکم اصفهان سوء قصد شد، اما پسر عمویش به قتل رسید. قاتل به سرکنسولگری روسیه در اصفهان پناهنده گردید.^{۱۰} پنج روز بعد، يك ترور ناراحت کننده تر در تهران روی داد و صنیع الدوله وزیر مالیه به ضرب گلوله دو نفر گرجستانی الاصل به قتل رسید. صنیع الدوله نگون بخت مشغول مذاکره برای دریافت يك وام خارجی بود و لایحه‌ای را برای وضع مالیات شکروارداتی از روسیه پیشنهاد کرده بود. همچنین به‌وی مظنون بودند که طرفدار آلمان می‌باشد.

قاتلین او را در وزارت مالیه حبس کردند، اما روز بعد توسط يك عضو دون پایه سفارت روسیه وعده‌ای افراد مسلح از وزارت مالیه خارج کردند. این دو نفر محکوم به مرگ گردیدند، لکن حامیان روس آن‌ها، با اصرار زیاد مانع اجرای مجازات در ایران شده و وعده دادند که این مجازات را در روسیه اعمال کنند.^{۱۱} در گذشت این وزیر پاکدل و میهن دوست سر مشق هشدار دهنده‌ای به همه کسانی بود که می‌خواستند تحت توجهات مجلس دوم اوضاع مالی کشور را سر و سامان دهند. این رویداد می‌بایست برای مورگان شوستر امریکائی (W. Morgan Shuster) که قرارداد استخدام او توسط مجلس در دوم فوریه ۱۹۱۱ [دوم صفر ۱۳۲۹] به تصویب رسیده بود، ناگوار باشد. ترتیبات مربوط به فعالیت وی در ایران از دسامبر گذشته درواشنگتن آغاز شده بود.^{۱۲}

نیابت سلطنت ناصر الملك و وضع احزاب در مجلس

برغم این تحولات جزئی و هشدار دهنده و شکست‌های متعدد حکومت در استقرار مشروطه، مشروطه‌خواهان هنوز فکرمی کردند که بانیابت سلطنت ناصر الملك يك دوران امیدواری در پیش است.^{۱۳} ناصر الملك مرد روشنفکری بود که در دانشکده بالو (Balloi) دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده بود. وی بسیار محبوب بود. ناصر الملك به دلیل داشتن سوابق آزادیخواهی، از سوی مجلس اول به مقام

نخست وزیرى رسید [از ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۷ تا ۲۸ جمادى الثانیى ۱۳۲۷]. محمد علی شاه در نخستین حمله اش به مجلس از او رنجشی حاصل کرد و دستور حبس او را صادر کرد، او تا ۵ دسامبر ۱۹۰۸ [اوایل ذیقعد ۱۳۲۷] دربند بود، و اقدام به موقع انگلیسی ها زندگى او را نجات داد. ناصرالملک بدون شك خواستار پیاده کردن نظام دوحزبى انگلیس در ایران بود. وی اصولاً علاقه زیادى به وجود احزاب داشت. ناصرالملک فكر مى کرد كه فعالیت های تروریستی افراطیون عضو مجامع و انجمن ها در پایتخت قابل جلو گیری است و به این فكر یقین داشت. زیرا اگر به كسانی كه خود را دمو كرات مى نامیدند، اجازه داده مى شد اقلیت كوچكى در مجلس داشته باشند، چون دمو كرات ها ۲۰ نماینده در مجلس داشتند^{۱۴}، به این تروورها پایان داده مى شد. در جریان مبارزه بزرگ بر سر مشروطه، و پس از آن، كه علیه محمد علی شاه صورت گرفت، گروه های سیاسى متعددى ظاهر شدند. مجاهدین مشروطه گروه تندرو (دمو كرات ها) را تشكيل مى دادند و از حمایت دمو كرات های منطقه نفتى باكو برخوردار بودند، و در كار حفظ مشروطه با دمو كرات های [مجاهدین] تبریز ارتباط آشكار داشتند. البته، تصرف پایتخت به وسیله بختیاری ها در سال ۱۹۰۹ [۱۳۲۷ هجرى]، دمو كرات ها را نسبت به رشد آهسته آزادیخواهى در كشور ناامید كرد، و آنان در شرایط ناامنى حاكم بر كشور فرصت های زیادى را برای ادامه شرایط بحرانی و بهانه مناسب جهت حمل سلاح یافتند^{۱۵}. بر اثر بروز شایعات مربوط به تصرف مجدد تخت و تاج توسط محمد علی شاه، و نیز هشدارهائی كه دائماً در زمینه خیانت [رجال] داده مى شد، مجتهدین و دمو كرات های پارلمانی در يك وضع بحرانی به سر مى بردند كه ناشى از اضطراب همه كسانی بود كه آرزوى صلح و بازگشت به زندگى عادى را داشتند. شب های پى در پى در تهران صدای تیراندازى به گوش مى رسید، و هر يك از اعضای گروه اعتدالیون تهدید به مرگ مى شدند. حمایت شدید حزب دمكرات از مجاهدین مشروطه، بزعم دمو كرات ها درست بود زیرا مى دیدند كه پس از آن همه تلاش در مدت استبداد صغیر، اینك

زمام امور به دست اعیان و اشراف و نیز مشتی بختیاری و خوانین آنها افتاده است. در عین حال، تعداد دموکرات‌ها محدود بود و نمی‌توانستند مانع کار آنها شوند. اکثریت [مجلس] خواهان پایان دادن به انقلاب بود^{۱۶}. ولی اتفاقاتی که با تحریکات دموکرات‌ها صورت می‌گرفت به سود روس‌ها تمام می‌شد، چون روس‌ها مایل بودند کشور در حالت بی‌نظمی و ناامنی باقی بماند، به طوری که وزیران یا اعضای مجلس مآلاً نتوانند کشور را اداره کرده و اصلاحاتی انجام دهند.

شاید، تقی‌زاده بادرکی که از اوضاع و عوام‌فریبی دموکرات‌ها داشت، ناگهان ایران را به قصد اروپا ترك گفت. با رفتن تقی‌زاده، حزب اعتدالیون فرصت را مناسب یافت و ناصرالملک نایب‌السلطنه توانست کابینه‌ای را بانخست وزیری و وزارت جنگ سپهدار اعظم از حزب اکثریت [اعتدالیون] تشکیل دهد. سپهدار اعظم [رشتی] همان کسی است که سپاه خود را از گیلان برای تصرف پایتخت آورد. [باتشکیل کابینه جدید] بیرق‌های حزب دموکرات و تظاهرات آنان در پایتخت برچیده شد، و شب‌ها دیگر صدای تیراندازی به گوش نمی‌رسید. این موضوع را نبایستی به معنای پایان موضع‌گیری دموکرات‌ها دانست، زیرا دموکرات‌ها شگردهای دیگری داشتند که با آمدن شوستر به ایران، به عنوان مشاور مالی، نمایان شد.

ورود شوستر به ایران

مسافرت و فعالیت شوستر در ایران، نخستین تلاشی از سوی يك کارشناس مستقل امریکائی بود تا به اوضاع نابسامان مالی ایران سر و سامان دهد. پس از وی، دکتر میلیسپو در دونوبت به ایران آمد، يك بار در اواخر سلطنت آخرین سلطان قاجار و آغاز کار رضا خان، و بار دیگر در طی جنگ دوم جهانی. به عبارتی شوستر نیز طلبه يك دخالت گسترده و بعدی امریکا در ایران بود؛ اگر چه شوستر مستقل از دولت امریکا کار می‌کرد و توسط مجلس شورای ملی ایران استخدام شده بود تا به اداره امور

مالی کشور بپردازد، اما بعداً تعهدات امریکا ازواشنگتن هدایت گردید و يك رشته فعالیت‌های وسیع را دربر گرفت.^{۱۷}

نخستین هیأت دیپلماتیک امریکا به ریاست ساموئل گری بنجامین (S. G. Benjamin) در سال ۱۸۸۳ [۱۳۰۰ هجری] به ایران آمد.^{۱۸} بنجامین فرزند يك میسیونر امریکائی در عثمانی بود، و انتخاب او به عنوان وزیر مختار امریکا در تهران نتیجه فعالیت میسیونرهای امریکائی بود. در پی يك بررسی توسط شورای میسیونرها در کشورهای خارجی به سال ۱۸۳۱، تعداد زیادی میسیونر امریکائی به کردستان اعزام شدند. کنگره امریکا لایحه‌ای را تصویب کرد که به موجب آن مبادرت به اعزام يك کنسول و کاردار به ایران در سال ۱۸۸۲ [۱۲۹۹ هجری] شود. تماس دیپلماتیک امریکا با ایران، و نیز مأموریت شوستر را بایستی بساتوجه به این زمینه از فعالیت میسیونهای مذهبی در نظر گرفت. ایران مایل بود که نیروی سومی را وارد سیاست کشور نماید، نیروئی که آلودگی امپریالیسم انگلیس و روسیه را نداشته باشد، بلکه به تمامیت امریکا احترام بگذارد، همان گونه که آموزگاران و پزشکان امریکائی چنین بودند. آنچه که ایرانیان آزادیخواه را به فکر دعوت از يك کارشناس امریکائی انداخت این بود که شوستر را يك نجات دهنده می‌دانستند چرا که اهل کشوری بود که نظام استبدادی [بریتانیا] را ساقط کرده، و يك قدرت مالی و سیاسی جهان به شمار می‌رفت. در هنگام ورود شوستر به تهران [۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲۹/۱۲ مه ۱۹۱۱]، عمارت و باغ مسکونی او انباشته از ایرانیانی از هر طبقه و گروه بود که برای استقبال او آمده بودند. بسیاری از آنان از سرساده‌دلی تصور می‌کردند که او درمان دردها و آلام کشور است. اما، کسان دیگری هم بودند که به شوستر اعتماد داشته و مراقب اوضاع بودند. در بین آنان، خوانین بختیاری به چشم می‌خوردند، که قادر نبودند اندیشه‌های تسخیر هدف ملت‌گرائی و بدست آوردن حکومت را از مخپله خود بیرون کنند.

برخلاف بختیاری‌هایی که مواضع میان‌روی داشتند، دموکرات‌ها در صدد

برآمدند تا از ساده دلی این کارشناس تازه وارد و دلسوزی‌های آزادیخواهانه‌اش به سود خود بهره گیرند. از این رو، باشتاب شروع به تفرقه انداختن میان شوستر و کابینه اعتدالیون یا میانه روها کردند، که شوستر در خدمت آنان بود. متأسفانه شوستر زبان فرانسه را به خوبی نمی‌دانست و چون در بین دموکرات‌ها کسانی بودند که زبان انگلیسی را به خوبی می‌دانستند، بنابه گفته عبدالله مستوفی، به زودی توانستند در شوستر نفوذ کنند.^{۱۹}

رهبران بختیاری، یعنی صمصام‌الدوله و سردار اسعد بختیاری، تنها بر دوهزار نفر از افراد ایل بختیاری حکومت می‌کردند، اما وزنه سیاسی آنان تناسبی با این تعداد نسبتاً کم افراد نداشت. زیرا عنوان خان داشتند، و عموماً تصور می‌شد که افراد زیادی در منطقه کوهستانی خود دارند، و از نظر تاریخی ترس و واهمه مردم از بیرحمی بختیاری‌ها ایجاب می‌کرد که بادیدن کمترین ضعفی از آنان، به هر طریق ممکن دست به تضعیف بختیاری‌ها بزنند. دموکرات‌ها نیز ترس مردم از بختیاری‌ها را دامن می‌زدند. در واقع ورود بختیاری‌ها به تهران به عنوان نجات دهندگان [مشروطه] در دو سال قبل، در مردم ترسی ایجاد کرده بود که دست کمی از ترس آنان از محمد علی شاه نداشت. بسیاری از خانواده‌ها پرچم روسیه را بر سردر خانه‌های افراشته بودند تا از غارت خانه‌های خود به وسیله افراد بختیاری جلوگیری کنند. دارندگان املاک و مستغلات بزرگ ترجیح می‌دادند که املاک خود را با قراردادهای اجاره، به روس‌ها یا سرسپردگان آنها بسپارند تا مال و جان‌شان حفظ گردد. ارزیابی شیوه نفوذ خارجی در زندگی مردم عادی را بایستی بر اساس جزئیاتی از این نوع انجام داد. به این ترتیب بود که روس‌ها ادعا می‌کردند ناگزیرند از ایرانیان حمایت نظامی کنند زیرا خود ایرانیان خواستار کمک روس‌ها شده بودند، و ایرانیان می‌بایستی بین دشمن خانگی و دشمن خارجی یکی را برگزینند.

موضع گیری احزاب و گروه های سیاسی و انجمن ها در زمان شوستر

به موضوع موضع گیری های سیاسی پس از استقرار حکومت مشروطه بازمی گردیم. پس از سال ۱۹۰۹ [۱۳۲۷ هجری] اصلاحگران، فعالیت های ملت گرایان اعم از دموکرات ها یا اعتدالیون، عمدتاً از سوی روشنفکران و خانواده های استخواندار صورت می گرفت. رسته اول از سوی مجتهدین جانبداری می شدند و رسته دوم متکی بر بختیاری ها و مآلاً قدرت سپهدار اعظم [رشتی - صدر اعظم] و دوستان مسلح او وارمنی ترکی الاصل، پیرم خان بودند. پس از این که سپهدار اعظم به مقام نخست وزیری برگزیده شد، پیرم خان نیز رئیس نظمیه [شهربانی] گردید. خردمندی و دلاوری پیرم خان بود که تلاش مجدد محمد علی شاه را برای تصرف تخت و تاج باشکست روبرو ساخت.

بایستی پرسید که در این موضع گیری جدید نیروها، وضع روحانیون و بازرگانان چگونه بود؟ طبقات مذهبی از خود حرکتی نشان نمی دادند: بختیاری ها مذهبی نبودند و طبع مجلس جدید بسیار عرفی بود. از بازرگانان توقع می رفت که میانسروهای حاکم را حمایت کنند، اما همان گونه که پیش آمد، بازرگانان بیشتر متمایل به دموکرات ها بودند. شاید این موضوع ناشی از مخالفت طبیعی آنان با بختیاری ها بود که حامی اعتدالیون به شمار می رفتند. بازار تهران تا زمان نیابت سلطنت ناصرالملک، صحنه پریشانی از فعالیت دموکرات ها بود، و هر چه را که دموکرات ها ادعا می کردند بازاریان ناگزیر به پذیرش آن بودند، زیرا، صرف نظر از مخالفت بازاریان با بختیاری ها، خواسته بازرگانان در این خلاصه می شد که به کسب و کار خود ادامه دهند تا محل کسب آن ها آسیبی نبیند: بازرگانان در برابر تهدیدات اراذلی که در شمار طرفداران دموکرات ها بودند، آسیب پذیر بودند. شاید کمترین ایستادگی را نشان می دادند، با امید این که روزهای بهتری فرارسد. البته يك نکته دیگر نیز وجود دارد که بایستی بررسی شود: تجار بازار تهران، مانند

دوران دکتر مصدق در چهل سال بعد، خود را مخالف آن چیزی نشان دادند که به لحاظ سهولت می‌توان آن را اقتدار دولست (Establishment) نامید. با رفتن محمد علی شاه از ایران، اقتدار به دست نایب السلطنه و حزب مورد علاقه او یعنی اعتدالیون افتاد.

بازار، سنت‌های باستانی خاص خود داشت و حساب خود را از حساب «کارمندان دولت» رو به افزایش در دوره قاجاریه جدا کرده بود، به طوری که هیچ گونه پیوند اجتماعی با طبقه کارمندان دولت (Noble de robe) نداشت، (در حالی که سلسله قاجاریه آنان را قوام بخشیده بود). همتهای تجار بازار تهران در تبریز بودند که مخارج مبارزات دموکرات‌ها را در جریان مشروطه و برای نجات آذربایجان در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ [استبداد صغیر] پرداختند. يك تاجر سرشناس وزر تشرتی تهران به نام ارباب کیخسرو، در شمار اولین کسانی بود که در بدو ورود شوستر با او دیدار کرد. شوستر در استانبول باتقی زاده [هنگام مسافرت به اروپا] دیدار کرد، و امکان دارد که افرادی چون ارباب کیخسرو به لقاء نظرات دموکرات‌ها در ذهن شوستر، هنگام ورود وی به تهران ادامه دادند. عبدالله مستوفی، به عنوان يك ناظر بی طرف و نزدیک به شوستر، گلایه می‌کند از این که شوستر از ابتدای کار قویاً تسلیم عقاید دموکرات‌ها شد.^{۲۰}

در این جاضرورت دارد به بررسی و مشاهده اختلاف ترك زبانان و غیر ترك زبانان در ایران پرداخت که از سده‌های گذشته وجود داشته است. با خواندن شرح ساده و واقعی ایران در سال ۱۹۱۱ [۱۳۲۹ هجری] در کتاب شرح زندگانی من اثر عبدالله مستوفی، این حقیقت نهفته را می‌توان به وضوح دریافت.^{۲۱} حزب دموکرات عمده‌تاً از سوی آذربایجانی‌ها حمایت می‌شد و مسلک آن از سوی ترك‌های تبریز تبلیغ می‌گردید. با این حال، بسیاری از مردم تهران در عین حال که از هدف دموکرات‌ها جانب‌داری می‌کردند، از تکبر و فراست و ذکاوتی که نمایندگان تبریز از دلاوری‌های همشهریان خویش و آگاهی آزادیخواهانه آنان داشتند، خوششان نمی‌آمد. چنانچه

این مواضع عقیدتی را کنار بگذاریم، می توان گفت شاید تهران به سلطه آزادیخواهی تبریز رشک می برد.

انجمن ها در دوران استبداد صغیر محمد علی شاه فعالیت نداشتند زیرا شاه از عقاید سیاسی انجمن ها درهراس بود و گفته های رك و راست آنان سبب شده بود که شاه در پی فرصتی باشد تا از آنان انتقام بگیرد. بنابراین، پس از استقرار مشروطه هنگامی که میهن دوستان می خواستند باشگاه یا انجمنی تأسیس نمایند از بکار بردن کلمه انجمن برای آن خود داری می کردند. به این جهت وقتی شخصی مانند محمد علی فروغی، که از اودر فصول آینده سخن خواهیم گفت، به اتفاق دوستانش در صدد تأسیس انجمنی برآمدند، نام آن را شرکت فرهنگ گذاردند.

تشکیل این انجمن تلاشی بود در جهت گسترش فعالیت دارالفنون برای پرورش دادن جوانان در تصدی مشاغل دولتی، و اینك ۶۰ سال از عمر دارالفنون می گذارد. این مدرسه قبلاً محل تحصیل فرزندان رجال بود. با توسعه سازمانی دارالفنون، به فرزندان طبقات پائین نیز اجازه تحصیل در آنجا داده شد. روزهای شنبه و بعد از ظهرها کلاس های در سطح سمینار [جلسات بحث و تحقیق علمی] و ابتدائی تأسیس کردند. بنیانگذاران این انجمن کمیته ای را تشکیل دادند که اعضایش را از بین خود انتخاب می کردند. همچنین در احداث يك مدرسه [ضمیمه آن] یاری کردند و آن را حفظ نمودند تا این که بعداً این مدرسه به عنوان یکی از اولین دبیرستان های دولتی ایران در آمد. یکی از مقررات انجمن یاد شده این بود که اعضای آن حق فعالیت سیاسی نداشتند؛ زیرا سر مشقی که از اقدامات انجمن ها و تندروی های دموکرات ها گرفته بودند تأثیر عمیقی در اذهان اعتدالیون به جای گذارده بود. در واقع، اعتدالیون در صدد ایجاد نظم جدیدی در جامعه بودند تا ثبات آینده کشور را تضمین کنند. در این ضمن کلاس های اکابر در مقطع زمانی پس از عزل محمد علی شاه تشکیل گردید، و نیز تلاش های مشابهی جهت گسترش ادبیات جدید صورت گرفت. یکی از فعالیت های علمی و ادبی انجمن مزبور ترجمه و اجرای نمایشنامه ها بود - يك نوع

جدید ادبیات فارسی به شکل نمایشنامه‌های اروپائی - که اصلاحگران به ارزش فرهنگی آنها بسیار معتقد بودند^{۲۲}.

این تلاش‌ها همگام با جدالی که به ویژه در وزارت امور خارجه درگیر شده بود، صورت گرفت تا استفاده بیشتری از جوانان در این وزارتخانه بشود و جوانانی که فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی دارالفنون بودند به این وزارتخانه راه یابند^{۲۳}. محدودیت‌های دوره اول مشروطیت با این حقیقت مشخص می‌شود که زمام امور مملکت در دست اشرافی باقی ماند، که در دوران ناصرالدین شاه نیز همین سمت‌ها را داشتند. در دوره اول مجلس تلاش شد تا وزیران را در برابر مجلس مسئول سازند و مجلس در انتخاب آنان سهمی داشته باشد. پس از خلع محمدعلی شاه از مقام سلطنت، وزیران سالخورده توانستند در سمت‌های خود باقی بمانند و دستگاه دولت با مشکل کارمندان زیاد و نالایق روبرو بود. وزیران مرتجع برای فرزندان و هواداران خویش شغل و حقوق دولتی در وزارتخانه‌ها فراهم کردند، بی آن که توجه کنند که آیا قادر به انجام این کارها هستند یا خیر. دیوانسالاری به صورت يك موضوع خانوادگی ادامه یافت و یکی از مشکلاتی که موجب تحريك دموکرات‌ها می‌گردید و مورگان شوستر به عنوان مشاور مالی با آن روبرو بود، این بود که به افراد در انتظار خدمت حقوق پرداد.

برخی از ملیون با همکاری يك یا دو نفر از وزیران روشنفکر و سالخورده، مبادرت به استخدام جوانان بر مبنای شایستگی و لیاقت، نه به دلایل خانوادگی، نمودند.

نظام مالیه ایران پیش از آمدن شوستر

تلاش‌هایی نیز برای تجدید سازمان وزارت مالیه صورت گرفت. در هنگام ورود شوستر به ایران معلوم شد که هیچ گونه مقررات صحیح یا سازمان اداری در این وزارتخانه وجود نداشت. اداره امور مالی کشور به دست افراد معدودی بود که «مستوفی» نامیده می‌شدند و به معنای دریافت کنندگان مالیات است. وظایف و

اطلاعات تخصصی آنان از نظام مالیاتی از پدر به پسر منتقل شده بود. قاجارها با انتخاب بستگان خود به عنوان مستوفی مخالفتی نداشتند. ایجاد قرابت بامستوفیان از طریق ازدواج [قرابت سببی] به وجود آمده بود. مصدق السلطنه، که بعدها نخست وزیر محبوب ایران شد، از طریق مادرش بامظفرالدین شاه قرابت داشت و در شانزده یا هفده سالگی کار خود را به عنوان مستوفی ایالت خراسان آغاز کرد. معتمد السلطان نیز، که نسبتش به قاجاریه می رسید و دوفرزندش وثوق الدوله و قوام السلطنه به صورت دوسیاستمدار برجسته ایران در آمدند، قبلاً شغل مستوفی داشت. هنگامی که شوستر وارد ایران شد، معتمد السلطان مستوفی ایالت آذربایجان بود.

مستوفی ها بطور کلی افراد درستکاری بودند و عیب بزرگ آنان این بود که محافظه کار بودند و حساب پس نمی دادند: روحیه حساب پس ندادن کارمأمورین مالیاتی را دشواری ساخت، و نظام مالیاتی به دلیل خصلت محافظه کارانه شان پیشرفت نمی کرد.

کسری در آمد دولت به تناسب هزینه ها، بیشتر از آن که نتیجه خلاف کاریهای مستوفیان باشد، ثمره تجدید نظر در محاسبات در آمد و سوء استفاده اعیان و اشراف از قدرت خویش بود. اعیان و اشراف رسماً از پرداخت مالیات خودداری نمی کردند زیرا این خودداری به معنای اعلام جنگ به دولت بود، بلکه از راه زد و بند با مستوفیان مالیات کمتری می پرداختند. از آن جایی که هیچ گونه قراردادی بین دولت و مردم در مورد پرداخت مالیات وجود نداشت، خطر خونریزی در کار وصول مالیات همواره وجود داشت، البته در دوران ثبات قاجاریه، با اتخاذ برخی ترتیبات مورد رضایت طرفین از این خونریزی ها جلوگیری می شد. در حالی که دولت قدرت اعیان و اشراف را کاهش می داد، آنان نیز شیره مردم را برای گرفتن مالیات می کشیدند، و سهم مردم در کار پرداخت مالیات بسیار سنگین بود.

مستوفیان از يك روش حسابداری استفاده می کردند که آن را «سیاق»

می‌نامیدند. سیاق به این معنی بود که ارقام حساب‌ها را با علائم اختصاری گرفته شده از کلمات عربی می‌نوشتند. در اوایل اسلام، حساب‌های دولتی را با اعداد زبان پهلوی و امپراتوری ساسانی می‌نوشتند. چون اعراب زبان پهلوی نمی‌دانستند، در زیر هر عدد نام عربی آن را بطور کامل می‌نوشتند. در دوران عبدالملک از خاندان بنی‌امیه (۷۰۵-۶۸۵/۱۲۵-۱۰۵ هجری) نوشتن خط پهلوی منسوخ شد و کلمات عربی باقی ماند. این کلمات به صورت نوعی تندنویسی کوتاه شد و در سیاق تداوم یافت، که هنوز نیز افراد سالخورده از آن سر در آورده و آنرا به کار می‌برند.

این نظام محاسبه مناسب بود، و در واقع فرا گرفتن آن نیز دشوار نبود. با این حال، عادت مستوفیان به نگاهداری دفترچه‌های کوچک و خصوصی [دفترچه دستورالعمل مالی به ولایات/یا دفترچه‌های جمع و خرج] که هیچ کس حتی دولت حق بازرسی آن را نداشت، به کار مستوفیان یک حالت مخفی و پنهانی می‌داد. با این حال، پیش از آمدن شوستر به ایران، مأمورین بلژیکی گمرک از سال ۱۸۹۹ [از رمضان سال ۱۳۱۶] حسابداری جدید را در ایران پیاده کرده بودند. یکی از آخرین اصلاحات در وزارت مالیه و پیش از آمدن شوستر به ایران، تبدیل حسابداری دولتی از سیاق به دفترداری دابل و حسابداری رقمی بود.

پس از استقرار مشروطیت، برخی اقدامات برای اصلاح وزارت مالیه از سوی وثوق الدوله صورت گرفت، لکن این اصلاحات عمده‌تأ منجر به تأسیس دواپرو مشاغل برای اعضای خانواده او گردید^{۲۴} و مستوفیان مانند گذشته کار خود را انجام می‌دادند، و در پیرامون آنان افراد تازه استخدام شده زیادی بودند که در برابر کار کم از دولت حقوق می‌گرفتند. یک کارشناس مالی فرانسوی به نام بیزو (Bizot) که دو سال پیش از شوستر در تهران به سر می‌برد، در مورد اصلاح نظام مالی ایران وقت خود را صرف کرد اما نتیجه مؤثری نگرفت^{۲۵}.

با تنظیم مقررات اداری، درست پیش از ورود شوستر به ایران در مه ۱۹۱۱ [۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲۹]، هشت اداره مالی به وجود آمد. پنج اداره مربوط به حوزه‌های

مالیاتی فارس و بنادر خلیج فارس، آذربایجان و کردستان، گیلان، مازندران، بروجرد و اصفهان بود. سه اداره آن که در مقر سازمان قرارداداشت شامل دفتر محاسبات کل بود که به همه حساب‌ها رسیدگی می‌کرد، و اداره خزانه مرکزی که مسئول پرداخت‌های نقدی از محل وجوهای دولتی و مستمری‌ها و غیره بود، و سومین اداره که از سوی مجلس اول ابداع شده بود مسئول رسیدگی به سوءاستفاده‌ها و اختلاس‌های مالی بود. خزانه مرکزی از بقایای دورانی بود که مستمری‌ها و دستمزدها و پاداش‌ها در زمان استبداد با صدور حواله‌های خزانه صورت می‌گرفت. پیش از ورود شوستر به ایران تغییرات زیرکانه‌ای در این ادارات داده شد زیرا پیش‌بینی می‌کردند که شوستر این دفاتر را منحل خواهد کرد و حوادث نیز درستی این پیش‌بینی را ثابت نمود، زیرا شوستر همه این دفاتر را، به جز دفتر محاسبات کل، منحل کرد. دفتر مزبور در واقع اداره کل وزارت [مالیه] و نزدیکترین اداره به شوستر بود. دفتر محاسبات کل که ریاست آن را عبدالله مستوفی داشت، در حقیقت به‌خانه شوستر واقع در پارك اتابك انتقال یافت، که اینك محل فعلی سفارت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تهران می‌باشد. مجلس دوره اول به تحقیق درباره نظام مالیاتی پرداخت و برخی از مستمری‌ها و بخشش‌های مالی به افراد را که از سوی حکومت‌های سابق صورت گرفته بود، کاهش داد. مالیات‌های سنگینی را که از سوی حکمرانان محلی وضع شده بود در تخمین‌های مالیاتی منظور کرد. به لغو نظامی پرداخت که بر مبنای آن پادشاه خالصه‌جات یا حتی در آمد مالیاتی برخی از نواحی را به صورت پاداش به افراد صله و بخشش کرده بود و اصطلاحاً «تیول» نامیده می‌شد، و در بین قاجاریه بسیار متداول بود. به لغو نرخ‌های تبدیل قدیمی پرداخت که بر مبنای آن محاسبه مالیات جنسی از سال ۱۸۷۰ [۱۲۸۷ هجری] مبدل به مالیات نقدی گردیده بود^{۲۶}. این نهادها یادآور تلاش‌های قاجاریه برای آوردن زمین بیشتر زیر کشت، از طریق ایجاد يك طبقه تیول‌دار یا مالکانی بود که از آن‌ها توقع می‌رفت به احیای زمین‌های کشاورزی بپردازند، و در عین حال از این زمین‌ها در آمد به دست آورند.

تغییر نظام مالیات‌های وضع شده بر محصولات به صورت مالیات‌های نقدی، یادآور تغییر تدریجی اقتصاد به یک شالوده و پایه نقدی است. لغو نرخ‌های تبدیل قدیمی (معروف به تسعیر) نشانگر خواسته مشروطه خواهان برای تحصیل درآمد بیشتر و مآلاً آزاد ساختن مملکت از انکاء بروام‌های خارجی و خطرناشی از تبعیت از روسیه و انگلیس بود. به توپ بستن مجلس موقتاً این اصلاحات مالی را متوقف کرد. شوستر نرخ [تسعیر] جدیدی را تهیه کرد، لکن همان گونه که خواهیم دید، تلاش‌های او نیز در حکم یک میان‌بر بود. حزب اعتدالیون علاوه بر استخدام شوستر، در سال ۱۹۱۱ به استخدام آدلف پرنی (Adolphe Perni) [به عنوان مشاور وزارت عدلیه] پرداخت تا به تجدید سازمان این وزارت همت گمارد. همچنین مورنای (Mornay) را جهت سروسامان دادن به وزارت داخله [کشور] استخدام نمود، و یک امریکائی را مأمور اصلاح وزارت پست و تلگراف کرد.

پرنی کار خود را در اواخر سال ۱۹۱۱ [محرم ۱۳۳۰] به پایان رسانید و اولین مقررات جزائی جدید ایران در ژانویه ۱۹۱۲ [صفر ۱۳۳۰] به مجلس تقدیم شد. این اقدام تلاشی در جهت پیوند دادن قوانین جزائی ناپلئونی [فرانسه] با شریعت اسلام بود. سه مقام برجسته مذهبی مشروعیت قانون جدید را پذیرفتند.^{۲۷} اما در دوره‌های اول و دوم مجلس نسبت به تشدید مخالفت روحانیون [با قوانین] مال‌اندیشی کردند، و قانون جدید جزا یک ترتیب سازشکارانه و نیز یک پیشرفت چشم گیر در جهت دادن به نظام حقوقی نوین ایران بود. باتدوین قانون جزا، محاکم دارای قوانین اجرائی گردیدند. مجلس اول در سال ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ هجری قمری] مبادرت به گشایش چهار دادگاه در تهران کرد که عبارت بودند از محکمه دعاوی ملکی و مالی (که سازمان مشابه آن در وزارت مالیه نیز وجود داشت)، یک دادگاه جنائی، یک دادگاه استیناف و یک محکمه فرجام معروف به دیوان تمیز. تازمانی که این قوانین به وسیله پرنی و کمیته ذیصلاح آن تنظیم می شد، محاکم مزبور کار خود را با قوانین شرع آغاز کردند. مجلس نیز به نوبه خود به عنوان یک دادگاه عمل کرد، یا تلاشی

در این جهت نمود، و به ویژه ادعا کرد که از حق محاکمه و محکوم کردن هر فردی که دشمن مردم شناخته شود، برخوردار است. قبول این نقش از سوی يك مجلس نیمه انقلابی امر غیر منتظره‌ای نیست، لکن ایجاد ابهام کرد و محمدعلی شاه از سرترس و واهمه مجلس را به توپ بست. در واقع، مشروطیت ایران به تنهائی نشانگر يك نوآوری حقوقی از نخستین عظمت آن بود: نخستین گام به سوی استقرار قوانین عرفی به شمار می‌رفت زیرا پیوند خود را با نظام قدیمی شریعت گسست که نظام کهن حقوقی را در سلطه خود داشت. نظام قدیم به خاطر تحمل نظام جدید، خود را محدود کرد و نظام جدید با ستایش لفظی از نظام قدیم، همانند دوره صفویه، کوشید تا حقوق مذهبی و نوین را تحت يك عنوان قرار دهد.

توضیحات فصل دهم

۱- منظور قراردادی است که بین سران مشروطه و مقامات سفارتخانه‌های روس و انگلیس امضا شد، و نکات مهم آن به شرح زیر است:

– محمدعلی میرزا کلیه جواهرات سلطنتی و املاک خود را به دولت ایران واگذار خواهد کرد.

– ظرف مدت ۱۵ روز از تهران خارج شود.

– مستمری او در تبعید سالانه ۷۵۰۰۰ تومان، و چنانچه اقدامی علیه ایران ننماید به ۱۰۰/۰۰۰ تومان افزایش خواهد یافت.

– دولت‌های انگلیس و روسیه تضمین می‌کنند که وی به فعالیت علیه ایران نپردازد، و در غیر این صورت مستمری او قطع خواهد شد – مترجم

۲- تعداد نیروهای روسی در ایران در این زمان بین سه تا چهار هزار سرباز در تبریز و هزار و هفتصد سرباز بین رشت و قزوین و متجاوز از ششصد سرباز در نقاط دیگر بود – مترجم

۳- رحیم خان، راهزن معروف، که نقش اساسی در محاصره تبریز داشت، در تاریخ ۱۱ شعبان ۱۳۲۷ (۲۹ اوت ۱۹۰۹) توسط روس‌ها دستگیر شد. ملکن پس از گرفتن بیست هزار لیره عثمانی و صد و هشتاد شتر از او، وی را آزاد کردند. یک ماه بعد، رحیم خان به اردبیل حمله کرد، و این موضوع سبب شد تا روس‌ها قوای بیشتری به ایران اعزام داشته و فراخواندن لشکریان خود از قزوین را به تعویق اندازند. در ۲۴ شوال ۱۳۲۷ رحیم خان تهدید کرد که تهران را تصرف کرده محمدعلی میرزا را از نو به سلطنت خواهد نشانید. در ۱۱ محرم ۱۳۲۸، قوای پیریم خان بر او غلبه کردند و او به روسیه گریخت. دفع غائله رحیم خان

برای حکومت تهران ۲۵۰۰۰ لیره انگلیسی خرج برداشت (طبق نوشته ادوارد براون در کتاب نامه‌هایی از تبریز) - مترجم

۴- شاهزاده داراب میرزا (نواده عباس میرزا) تبعه روسیه شده و در هنگ قزاق لابینسکی (Labinsky)، یعنی قوای روسیه در قزوین، با درجه افسری خدمت می‌کرد. داراب میرزا در ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ (اواخر ماه مه ۱۹۱۰) به زنجان رفت و سعی کرد تا حکومت مشروطه را از میان بردارد. با این‌که قوای دولتی ایران می‌خواست رأساً به بازداشت داراب میرزا اقدام کند، روس‌ها خود به دستگیری وی اقدام کردند - مترجم

۵- منظور رشیدالملک حاکم سابق اردبیل است که به جرم خیانت در تبریز زندانی شده بود، ولی در اثر فشار سرکنسول روسیه در تبریز در بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۱۱ (۲ شعبان ۱۳۲۹) آزاد شد - مترجم

۶- در ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۷ (سیزدهم دسامبر ۱۹۰۹) ایران خواهان شرایط وام ۵۰۰/۰۰۰ لیره‌ای (تقریباً پنج کرورونیم تومان) از روسیه و انگلیس گردید. لکن به دلیل مغایرت شرایط وام با استقلال کشور، از سوی مجلس رد شد - مترجم

۷- در شوال ۱۳۲۸ که معامله در شرف انجام بود، انگلستان بنا به درخواست روسیه مانع این کار گردید - مترجم

۸- ادوارد براون مطالبی درباره رویدادهای ایران تهیه کرد که در سال ۱۹۱۲ به چاپ رسید، و قسمتی از مقدمه وی بر متن دست نویس منتشر شده کتاب نامه‌هایی از تبریز را تشکیل می‌دهد - نویسنده

طبق نوشته ادوارد براون در کتاب مزبور، دولت‌های روس و انگلیس سیاست خشنی را در ایران پیش گرفتند و به ایران اولتیماتوم دادند. در استانبول، نشستی در ۱۸ شوال ۱۳۲۸ تشکیل و به سیاست روس و انگلیس در ایران اعتراض شد، و تلگرافی برای پادشاه آلمان فرستادند. امپراتور آلمان به این درخواست پاسخی نداد، ولی موضع او را در عهدنامه پوتسدام ۱۹۱۰ باروسیه تثبیت کرد - مترجم

۹- حسن آقا مرد بدنامی بود که دولت ایران بارها به استخدام او توسط کنسولگری روسیه اعتراض کرده بود - مترجم

۱۰- شخصی به نام «عباس‌خان» که قبلاً رئیس نظمیه اصفهان بود، معتمد خاقان حاکم اصفهان را مجروح کرد و پسر عمویش را کشت و سپس در کنسولگری روسیه متحصن شد. کنسولگری روسیه به استناد این‌که این فرد تبعه روسیه می‌باشد و مشمول کاپیتولاسیون

می‌گردد، مانع مجازات او توسط مقامات ایرانی گردید - مترجم

۱۱- دونفر گرجی مزبور، قبل از این که توقیف شوند، چهارپاسبان را نیز مجروح کردند. عدم مجازات نامبردگان، بازهم، به استناد روسی بودنشان و اجرای کاپیتولاسیون صورت گرفت - مترجم

۱۲- در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۱۰ (۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸)، حسینقلی خان نواب وزیر خارجه ایران تلگراف رمز زیر را به سفیر ایران در واشنگتن مخابره کرد:
واشنگتن - سفارتخانه ایران

فوراً به (پیشکار رسمی) وزیر خارجه دولت امریکا اظهار [اعلام] نمایند که شما را به کسانی که در امور مالیه امریکا مهارت تامی دارند معرفی نموده و مذاکرات ابتدائیه را برای استخدام يك نفر خزانه دار کل، که از مردمان کافی و کاردان و بی آلاش امریکا و امین و موثق باشد، بجهت تجدید تشکیل [تجدید سازمان] و پیشرفت و نظم جمع و خرج مالیه ایران به مدت سه سال، بعمل آورید. و نیز يك نفر مستوفی و محاسب ماهر و يك ممیز، برای نظارت و تعیین میزان لازمه مالیات ایالات و يك نفر رئیس برای اداره کردن و تنفیذ مالیات. های مستقیم، به معاونت يك نفر مفتش [بازرس] کاردان که دارای صفات سابق الذکر باشد، لازم است. ولی قبول مشارالیه منوط به تصویب مجلس خواهد بود. وزیر مختار امریکا نیز اطلاع داده که وزیر خارجه برای مذاکرات مزبوره حاضر است. پس در این کار به آراء و نصایح دیگران اعتناء نکرده و از دخالت اشخاص مسئول، پرهیز و اجتناب کنید.

سواد صحیح (مطابق با اصل)

این تلگراف را به وزیر مزبور ارائه نموده و دستور العملهای مشارالیه را عمل نموده و نتیجه اقدامات خودتان را مختصراً (رمز) اطلاع دهید. شماره ۹۸۷۶ - حسینقلی (نقل شده از اختناق ایران اثر شوستر، ترجمه موسوی شوستری، صفحه ۶۲-۶۱)
- مترجم

۱۳- ناصرالملک، به دنبال درگذشت عضدالملک در سال ۱۳۲۸ به نیابت سلطنت رسید. در حالی که دموکرات‌ها از نیابت سلطنت میرزا حسن خان مستوفی الممالک جانبداری می‌کردند، اعتدالیون طرفدار ناصرالملک بودند. در این میان علی قلیخان سردار اسعد هم داوطلب نیابت سلطنت شد، و سرانجام ناصرالملک به نیابت سلطنت برگزیده شد.
- مترجم

۱۴- طبق نوشته ملک الشعراى بهار در تاریخ احزاب سیاسى، تعداد نمایندگان دموکرات ۲۸ نفر و اعتدالیون ۳۶ نفر بودند. تعداد نمایندگان احزاب دیگر مانند «اتفاق» و

«ترقی» اندك بود - مترجم

۱۵- حزب دموکرات به رهبری سید حسن تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری، به لحاظ بینش حزبی، با اعتدالیون تفاوت عمده‌ای داشت. اصول عقاید حزب دموکرات به گفته ملک الشعرای بهار، فهرست وار، به شرح زیر است:

- کشتن و از بین بردن مستبدان و مرتجعین.

- جدائی کامل سیاست از دین.

- ایجاد نظام وظیفه اجباری.

- تقسیم املاک بین زارعین.

- گذراندن قانون منع احتکار.

- تعلیم و تربیت اجباری.

- تأسیس بانک کشاورزی.

- اولویت مالیات‌های غیرمستقیم بر مالیات‌های مستقیم.

حزب دموکرات در بین جوانان طرفداران زیادی داشت و روزنامه‌های مشهور ایران نو (در تهران)، شفق (در تبریز) و نو بهار (در خراسان) را چاپ می‌کرد - مترجم

۱۶- حزب اعتدالیون هوادار سیاست میانه‌روی بود. رؤسای حزب اعتدالیون را میرزا محمدصادق طباطبائی و میرزا علی اکبرخان دهخدا و حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، و از روحانیون سیدعبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی تشکیل می‌دادند. خوانین بختیاری، غیر از مرتضی قلیخان (فرزندصمصام السلطنه)، سایرین با دو حزب دموکرات و اعتدالیون کنار می‌آمدند. به هر تقدیر، ضدیت بین دو حزب منجر به شهادت سیدعبدالله بهبهانی گردید - مترجم

۱۷- این نظر نویسنده، از سوی سایر نویسندگان انگلیسی مانند سرپرسی سایکس، نیز ابراز شده است. در مورد درستی یا نادرستی این نظریه، نگاه کنید به: اسماعیل راثین: مقدمه‌ای بر ترجمه کتاب اختناق ایران اثر شوستر، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، صفحات ۶۴-۷ - مترجم

۱۸- در سال ۱۸۵۰ [۱۲۶۶ هجری] میرزا تقی‌خان امیرکبیر از طریق نمایندگی سیاسی ایران در استانبول با وزیر مختار امریکا در عثمانی تماس گرفت، تا با وارد کردن امریکا نیروی سومی را در برابر انگلیس و روسیه به وجود آورد. نتیجه این تماس امضای عهدنامه مودت ۱۸۵۱ [۱۲۶۷ هجری] و کشتی‌رانی ایران و امریکا بود. يك ماه بعد از

امضای این قرارداد، امیر کبیر از صدارت عزل شد، و دولت انگلستان مانع تصویب نهایی و اجرای این قرارداد گردید. در سال ۱۸۵۶ [۱۲۷۱ هجری] که روابط ایران و انگلیس بر سر مسأله هرات به شدت تیره شد، دولت ایران به فکر افتاد از امریکا یاری بگیرد و کشتی‌های بازرگانی ایران در خلیج فارس از حمایت نیروی دریائی امریکا برخوردار شوند و امریکا جزایر و بنادر ایران را از تسلط انگلستان و تعرض امام مسقط حفظ نماید. دولت امریکا این پیشنهاد ایران را نپذیرفت، و عهدنامه مودت دو کشور در ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ [ربیع الثانی ۱۲۷۲] در استانبول بین فرخ‌خان امین‌الملک و کارول اسپنس وزیر مختار امریکا به امضا رسید. امریکا در ژوئن ۱۸۸۳ [شعبان ۱۳۰۰] اقدام به تأسیس سفارت در ایران کرد، و دولت ایران نیز در اکتبر ۱۸۸۸ [صفر ۱۳۰۶] حاج حسینقلی‌خان صدرالسلطنه را برای تأسیس سفارت ایران به واشنگتن فرستاد که بعدها به «حاجی واشنگتن» معروف شد - مترجم

۱۹- اصل عبارت عبدالله مستوفی (جلد دوم کتاب «زندگانی من» - صفحه ۴۸۱ و ۴۸۲) چنین است:

«... دموکراتها بقول عوام قاپ اورا دزدیده بودند. دموکراتها بوسیله یکی یادو نفر انگلیسی دانی که داشتند، خود را با شوستر نزدیک کرده و بعنوان مشورت چیزهائی را که وزیر مالیه و هیئت وزراء در نفع عمومی کشور به شوستر می گفتند، بد تعبیر و بقول سلیمان میرزا سوء تفاهم عمدی بین وزراء و این مرد فعال خالی الذهن ایجاد می کردند...» - مترجم

۲۰- عین عبارات عبدالله مستوفی (جلد دوم - صفحه ۴۸۲) چنین است:

«... واو را بقدرت دموکراتها و نفوذ آنها در جامعه و پشتیبانی از او و یک مشت حرفهای تو خالی امیدوار می نمودند. اینها از این القآت که بیشتر باغوا شبیه بود چه مقصودی داشتند؟ تولید مشکل برای کابینه اعتدالی و بس!...»

۲۱- صفحات ۴۴۸-۴۴۷ از منبع یاد شده - مترجم

۲۲- به صفحات ۴۴۶-۴۴۳ از منبع یاد شده مراجعه کنید - مترجم

۲۳- به صفحات ۴۲۱-۴۱۹ از منبع مذکور مراجعه کنید - مترجم

۲۴- منظور تغییر نظام مستوفی گری به تأسیس هفت اداره مالیاتی برای ولایات

است که عملاً توسط همان مستوفیان سابق نظارت می گردید - مترجم

۲۵- عبدالله مستوفی، همان منبع، صفحه ۴۶۱؛ و مورگان شوستر، اختناق ایران، صفحه ۶۶ [صفحه ۵۲ و ۸۲ ترجمه فارسی] - نویسنده

۲۶- لمبتون (*A. K. S. Lambton*): مالک وزارت در ایران، اکسفورد، ۱۹۵۳ صفحات ۱۷۸-۱۷۹ [ترجمه فارسی آن توسط آقای منوچهر امیری - مترجم]؛ و نیز احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران - نویسنده

۲۷- امین بنائی: نوگرایی ایران، دانشگاه استنفورد ۱۹۶۱ صفحه ۳۸ - نویسنده

فصل یازدهم

زوال امید

اصلاحات مالی شوستر

وقتی شوستر به ایران آمد، با وزارت مالیه‌ای روبرو شد که به تازگی تجدید سازمان یافته بود. در این تجدید سازمان، تلاش شده بود تا واگذاری مسئولیت به رؤسای ادارات و تسریع در مکاتبات تأمین گردد. کارمندان جوانتر وارد دستگاهی شده بودند که رخوت پنهانی کارمندان مالی پیر تاحدودی این سازمان را فرا گرفته بود. بخشی از موفقیت شوستر را بایستی مدیون این تحولات دانست. اولین کامیابی‌های او را وجود پول نقد و استفاده قانونی و محدود از پولهای تسهیل کرد که درست پیش از آمدن وی به ایران از محل وام قبلاً مذاکره شده، تأمین گردیده بود. مجلس با شرایط اعطای وام ۱/۱۵۰/۰۰۰ لیره‌ای بانک شاهنشاهی موافقت کرده بود.^۱ نخستین هدف شوستر این بود که بر مصرف این وام نظارت داشته، و آشکارا در نظر داشت فقط به اندازه لازم از آن استفاده کند، و بنا به گفته عبدالله مستوفی «مثل آبی شده است که برای کشیدن آب به تلمبه می‌ریزند»^۲، زیرا کم‌اهمیت‌ترین

تلاش شوستر در هنگام ورود به تهران این بود که ثابت کند اگر مالیات به‌طور صحیح وصول شده به‌مصرف برسد مملکت می‌تواند نیازهای خود را تأمین کند. وام مزبور برای تأمین درخواست‌های وزیر جنگ سودمند افتاد و شوستر با اقدام عاقلانه حذف هزینه‌های زائد، با پرداخت آن موافقت کرد.^۳ پرداخت حقوق کارمندان اقدام مؤثری بود زیرا اعتماد به دستگاه دولت را در شرایطی که تجدید سازمان چنین اعتمادی را ضروری می‌ساخت، افزایش داد. همچنین افراد قشون را خشنود ساخت و مانع غارت و چپاولگری آنان گردید. بدین ترتیب، امکان افزایش آرامش و ثبات در کشوری که بر اثر جنگ داخلی تکه‌پاره شده بود و دولت در صدد ایجاد نظم بود، فزونی گرفت.

شوستر به‌منظور این که در ابتدای کار بر مصارف وام یاد شده نظارت داشته باشد، نیاز به اختیاراتی داشت تا وظایف خود را انجام دهد. شوستر لایحه‌ای تنظیم کرد که به‌موجب آن به سمت خزانه‌دار کل ایران تعیین شود تا «مبادرت به تأسیس يك سازمان مرکزی معروف به خزانه‌داری کل بنماید که مسئولیت تنظیم درآمدها و عواید دولت را از هر ممری که باشد به‌عهده گیرد. سازمانی که به نمایندگی از سوی دولت مرکزی تمام پرداخت‌ها را به‌عهده گرفته، اجازه پرداخت دهد».^۴

این لایحه در سیزدهم ژوئن ۱۹۱۱ [۲۳ جوزا ۱۲۹۰] به تصویب مجلس رسید، و شوستر را که مستخدم دولت ایران بود به‌صورت ارباب دولت درآورد. زیرا بندرت به يك خارجی چنین اختیاراتی داده شده است.^۵ تصویب سریع این لایحه [در مجلس] را می‌توان ناشی از پیروزی وی بر دموکرات‌ها دانست، در حالی که دموکرات‌ها به هر تقدیر می‌خواستند بر او تسلط یابند. همچنین، تا حدودی ناشی از این حقیقت بود که شوستر از نقشه مورنارد بلژیکی مدیر کل گمرکات (جانشین نوز) آگاه شده بود. مورنارد با همکاری عوامل روسیه در داخل و خارج از مجلس و در هیأت دولت در نظر داشت لایحه‌ای را به مجلس بدهد که بر اساس آن وام یاد شده در اختیار «کمیونیستی مرکب از ۱۵ عضو و به ریاست خود او باشد».

به این ترتیب خزانهدار کل امریکائی ایران که برای سروسامان دادن به امور مالی ایران استخدام شده بود، ناگزیر می‌شد که به‌عنوان زیردست مورنارد در این کمیسیون کار کند، و این کمیسیون بر هزینه‌های دولت نظارت داشت، و بقای دولت در سلطه اعضای کمیسیون بود.^۶»

اقدام به‌موقع وزیر کانه شوستر در ایجاد اعتماد نسبت به بانک‌ها، و به‌منظور اینکه همه عواید مالیاتی در نزدیک‌ترین بانک شاهنشاهی گذارده شود و چنانچه بانکی در محل نباشد به تجارتخانه مورد اعتماد دولت (Mercantile House) تحویل داده شود، به شوستر امکان داد تا سریعاً از میزان عواید دولت باخبر شود.^۷ تنها ولایتی که از این لحاظ با خزانه مشکل داشت آذربایجان بود، که پیشکار مالی آن معتمد السلطنه پدر وثوق الدوله و قوام السلطنه بود. اما این مشکل قابل حل بود،^۸ زیرا خزانه‌داری کل می‌توانست در صورت ضرورت از نیروی ژاندارمری خزانه استفاده کند. شوستر می‌بایست این نیرو را عمده‌تأیید نیروی دفاعی به‌شمار آورده باشد، لکن در شرایط نابسامان اقتصادی کشور بر آن شد تا از مقام خود استفاده کرده و از نیروی ژاندارم خزانه جهت تحکیم اختیارات خویش بهره‌گیری کند. خوانین قبایل نیرومند و اعیان و اشراف که از پرداخت مالیات فرار می‌کردند، می‌توانستند همانگونه که حوادث به‌ثبوت رساند، از نیروهای روسیه بخواهند تا از آنان در برابر مجلس و دولت دفاع نمایند. بنابراین، شوستر در صدد برآمد که نیروی ویژه‌ای را در اختیار خزانه‌داری بگذارد.^۹ باین که شوستر از محدودیت‌های مجلس باخبر بود، لکن تصمیم او دایره‌بر احترام گذاردن به مجلس، یکی از قابل‌تحسین‌ترین خصوصیات وی به‌شمار می‌رفت. وی در صفحه ۲۱۹ کتاب خود می‌نویسد: «در حالی که مجلس به‌گونه کمال مطلوب فاقد نمایندگی سیاسی بود، یعنی تنها بخش کوچکی از جمعیت کشور در انتخاب اعضای آن شرکت کرده بودند، لکن به‌راستی نمایانگر بهترین آمال مردم ایران در مقایسه با هر مجمع دیگری بود که تاکنون در کشور وجود داشت... وفاداری مجلس به این آمال بسود که موجب

جانب‌داری گسترده همگان از مجلس می‌شد، و همین برای مجلس کافی بود». شوستر ابتدا از میزان مخالفت انگلستان و روسیه نسبت به تلاش‌های خویش که به نمایندگی از سوی مجلس برای کمک به استحکام اوضاع ایران انجام می‌داد، آگاه شد، و این آگاهی هنگامی بود که شوستر کوشید تا يك افسر انگلیسی به نام سر گرد استوکس (Major Stokes) را برای فرماندهی سپاه ژاندارمری خزانهداری کل استخدام کند. تنی چند از رجال میانه‌روی ایران حیرت زده شده بودند که چرا شوستر این سمت را به يك امریکایی نداده است تا هیچ گونه درگیری به وجود نیاید. در حالی که انتخاب استوکس به این معنی بود که وی برغم تابعیت انگلیسی خود در منطقه نفوذ روسیه در ایران فعالیت نماید و قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس را نادیده انگارد و واکنش سخت روسیه و انگلیس را به وجود آورد. تلاش‌های سازشکارانه بریتانیا به صورت محدود کردن عملیات استوکس در جنوب ایران مورد موافقت شوستر قرار نگرفت زیرا وی به ایرانیان وطن‌دوست قول تلویحی داده بود که از هر اقدامی که مستلزم شناسایی تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس باشد، اجتناب ورزد. تمایل وی به استخدام استوکس در درجه اول ناشی از این بود که استوکس زبان فارسی را خوب می‌دانست، در حالی که يك امریکایی از این مزیت ارزنده محروم بود. با این حال، در این مورد، و موارد مشابه آن، برخی از نویسندگان ایرانی و خارجی آن دوران شوستر را متهم می‌کنند که برغم استواری و درستکاری، مرد لجوج و یکدنده‌ای بود. سر جورج بارکلی (Sir George Barclay) وزیر مختار وقت انگلیس در تهران در ماجرای استوکس کلاً با شوستر همدردی می‌کرد اما دولت انگلستان با انتخاب سر گرد استوکس مخالف بود.^{۱۰}

بازگشت محمد علی شاه به ایران

ماجرای سر گرد استوکس رویداد مهمی نبود. آنچه که واقعاً موجب

دردسر شد باز گشت محمد علی میرزا، شاه سابق، در [۹] ژوئیه ۱۹۱۱ [۲۱ رجب ۱۳۲۹] به ایران وزمانی بود که تنها چند هفته از شروع کار شوستر می گذشت. جنگ داخلی که ثمره باز گشت شاه در تبعید بود، به این معنی بود که شوستر می بایست وامی را که برای به کار انداختن دستگاه دولت صرف کند، به امور جنگی اختصاص دهد. همچنین به این معنی بود که خشونت به کشور باز گشته و روسیه بهانه مناسبی می یافت تا بر تعداد نیروهای خود در شمال ایران بیفزاید.

به موجب مقاله نامه سه جانبه سپتامبر ۱۹۰۹ [۲۱ شعبان ۱۳۲۷]، دولت روسیه متعهد شده بود که مانع فعالیت سیاسی محمد علی میرزا گردد. با این حال وی برای جلب نظر دلالان اسلحه دروین، بروکسل، برلین، رم و پاریس به تلاش پرداخت. با لباس مبدل و با قطار و کشتی از دریای سیاه به ساحل شرقی خزر آمد. وی جعبه های سلاحی را همراه داشت که روی آن برچسب «آب معدنی» زده شده بود، و مقامات روسی نیز درباره محتویات این جعبه ها نه پرسشی کردند و نه آنرا بازرسی نمودند.^{۱۱}

همزمان با دخالت مسلحانه محمد علی میرزا در ترکمن صحرا، در شمال ایران و در نزدیکی حاشیه جنوب شرقی دریای خزر، سالارالدوله برادر و رقیب سابق محمد علی میرزا در کردستان دست به طغیان زد. در زمان سلطنت محمد علی-شاه، سالارالدوله حکمران کردستان در بهار سال ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ هجری] به مخالفت با برادرش پرداخته و همدان را تصرف کرده بود. اینک سالارالدوله همگام با محمد علی میرزا فعالیت می کرد. سالارالدوله همسری از میان قبایل لر در نزدیکی همدان گرفته و طرفدارانی برای خود دست و پا کرده و به لرها وعده چپاول تهران را در صورت تصرف پایتخت داده بود. محمد علی میرزا نیز با همین شیوه توانست قبایل ترکمن شمال غربی خراسان را با خود همراه سازد. ارشدالدوله فرمانده قشون محمد علی میرزا بود، و چون احتمال داشت حواله جات دولتی بدست این قشون بیفتد، لذا شوستر دستورات دقیقی درباره خارج کردن حواله جات در مسیر

پیشروی ارشدالدوله داد. این دستورات نشانگر تسلط شوستر بر کار خود و شایستگی قابل توجه او در انجام اقدام قاطعانه در اوضاع و احوال ممکن آن دوران بود. اگر باز گشت محمدعلی میرزا هیچ نتیجه‌ای نداشت، دست کم منجر به ایجاد ترس و وحشت مردم در شمال و مرکز و غرب ایران و نیز متوقف کردن اقدامات شتابان و حساس شوستر برای اصلاح نظام مالی ایران گردید.^{۱۲}

دولت‌های روس و انگلیس طبق مقاوله نامه یادشده [و در پاسخ به یادداشت وزارت خارجه ایران در مورد بازگشت محمدعلی میرزا و لزوم دخالت آن دو دولت برای جلوگیری از فعالیت وی]، طی یادداشت مشترک کسی قطع مستمری محمدعلی میرزا را پذیرفتند، لکن متذکر شدند که چون وی وارد خاک ایران شده است دیگر نمی‌توانند دخالتی در این قضیه بنمایند. این پاسخ سبب شد که مشروطه خواهان دست‌تنها بمانند. به علاوه، طولی نکشید که روس‌ها به سود محمدعلی - میرزا به فعالیت پرداختند؛ اما این فعالیت موقعی بود که پیشروی قشون محمدعلی - میرزا متوقف شده بود و خود او به سواحل دریای خزر [جزیره آشوراده] گریخته بود.

محمدعلی میرزا در ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۱ [۹ ژوئیه ۱۹۱۱ / ۲۱ رجب ۱۳۲۹] وارد ایران شد، و کوتاه زمانی بعد آشکار شد که سپهدار اعظم مناسب‌ترین فرد برای اداره کشور در این شرایط بحرانی نمی‌باشد. وفاداری سپهدار به مشروطه محل تردید بود و در ۲۶ ژوئیه [۲۹ رجب] صمصام السلطنه بختیاری رهبر اعتدالیون کابینه جدیدی را تشکیل داد که علاوه بر مقام نخست‌وزیری، سمت وزیر جنگ را هم به عهده گرفت. جای تردیدی نبود که بختیاری‌ها با محمدعلی میرزا دشمنی داشتند. صمصام السلطنه در آغاز کار رویه معقولاتی را در پیش گرفت، اگرچه به گفته شوستر صمصام السلطنه آن قدر ضعیف بود که نمی‌توانست در برابر آزمندی مصرانه نزدیکان خود ایستادگی کند. بختیاری‌ها از نو مسلح شدند تا به خاطر مشروطه بجنگند. يك نیروی اضطراری ۲۰۰۰ نفره از بختیاری‌ها برای دفاع از پایتخت،

از اصفهان به تهران آمد. اعزام این نیرو متضمن پرداخت‌هایی از خزانه بود، و برخی از این پرداخت‌ها همانگونه که شوستر می‌دانست، نسوعی و لخرجی مالی به‌شمار می‌رفت. اگر امید روس‌ها این بود که با آمدن مجدد محمدعلی میرزا به ایران، امیدهای نجات کشور از مشکلات مالی نقش بر آب شود، (امیدهایی که برای مدت کوتاهی تحقق یافته بود تا ایران را از سلطه مالی دوا بر قدرت بزرگ نجات دهد) در این صورت روس‌ها درست پیش‌بینی کرده بودند.

حمله به تهران از چهار جناح صورت گرفت: سالارالدوله از غرب حرکت کرده بود. شعاع السلطنه برادر دیگر شاه در آذربایجان و در میان افراد ایل شاهسون دست به طغیان زده و امید داشت که از شمال غربی یورش خود را آغاز کند. ارشد السلطنه با افراد ترکمن [روسیه] به‌خوبی پیشروی می‌کرد. و خود شاه سابق نیز از شمال تا پای دماوند [فیروزکوه] رسیده بود که آتشفشان پوشیده از برف آن را می‌توان از تهران به‌خوبی تماشا کرد.

پیرم خان می‌دانست که با نیروی کمکی که در اختیار دارد برای نجات پایتخت چه اقدامی بایستی به‌عمل آورد، ولی به اندازه‌ای به کابینه بی‌اعتماد بود که نقشه جنگی خود را مخفی نگاه داشت، هر چند که سرانجام یکی از خوانین بختیاری به یاری او آمد. نقشه پیرم خان این بود که نیروهای خود را تا آخرین لحظه ممکن در شهر نگاه داشته و آنان را پراکنده نسازد. ارشدالدوله آنی‌ترین خطر بود. مرد قابلی که به محمدعلی میرزا وفادار بود. پیشروی او از گرگان و غرب خراسان به سوی ورامین، که شهر کسی است در نزدیکی تهران، سرحد و دامغان را به‌دست نیروهای ارشدالدوله انداخت و سریعاً جلومی‌آمد. سپس دوازده روز از او خبری نبود. نبودن گزارش‌هایی در زمینه نقل و انتقالات نظامی او را به پیشروی در شمال غربی کویر و دشت لوت نسبت داده‌اند، که به پایتخت نزدیک است. ناگهان ارشدالدوله از نزدیکی ورامین سربر آورد و در آنجا بود که از پیرم خان شکست خورد و پس از محاکمه کوتاهی به مرگ محکوم شد و توسط جوخه آتش تیرباران گردید.

[در رمضان ۱۳۲۹]. جنازه‌اش را در تهران به تماشا گذاردند، اما چون مرد دلیری بود، طبق وصیتش او را در محل مورد نظرش دفن کردند. ارشدالدوله تا آخرین لحظه مرگ فریاد می‌زد: «زنده‌باد محمد علی شاه!»

این شکست به مبارزه طلبی محمد علی میرزا خاتمه داد.^{۱۳} وی با کشتی به جزیره آشوراده گریخت. شورشیان به شدت سرکوب شدند، لکن امید ایران به ثبات از میان رفت و کشور از نو متزلزل شد. به علاوه بختیاری‌ها در این زمان بیشتر از سابق ضعیف شده بودند و اعتدالیون در وضع ضعیفی قرار داشتند. همان گونه که پرفسور ادوارد براون فقیه می‌گوید: «انگلستان که به هیچ وجه توجه نداشت که گرفتاری‌های جدی به دولت ایران مجال نمی‌دهد تا در اعاده نظم در صفحات جنوب بکوشد، قصد خود را دایر بر اعزام سپاهیان هندی به فارس اعلام کرد...»^{۱۴} در ۲۷ اکتبر [۳ ذی‌قعدة] اولین دسته سربازان هندی وارد بوشهر شدند. روس‌ها در همان روز اعلام کردند که ۲۰۰ سرباز دیگر در بندر انزلی پیاده خواهند کرد. و در پی آنان، ۱۷۰۰ سرباز دیگر روسی وارد شدند، و جمعاً ۱۹۰۰ سرباز روسی از جلفا (در آذربایجان شوروی) به سمت تبریز پیشروی کردند. اشغال تبریز توسط روس‌ها منجر به فجایعی گردید که ادوارد براون داستان کامل این فجایع را پس از جنگ اول جهانی که از انتشار آن رفع توقیف شد، به چاپ رسانید.^{۱۵}

اقدامات انگلستان و روسیه از لحاظ انگیزه و نوع متفاوت بود. بیرحمی روس‌ها در تبریز، در مقایسه با اعمال انگلیسی‌ها، بسیار فجیع بود. هدف انگلیسی‌ها این نبود که مردم محلی را بترسانند، بلکه سعی می‌کردند امنیت و آرامش عمومی را برقرار کنند تا در پرتو آن تجارت و فعالیت‌های شرکت نفت ایران و انگلیس به سود طرفین ادامه یابد. از اینرو، اقدامات انگلستان جنبه تدافعی داشت، و اگر منظور از این اقدامات رونق و حفظ علائق بازرگانی و منافع بازرگانان و اعیان و اشراف دوست انگلستان بود که از ارتباط با انگلیس سود می‌بردند، نمی‌توان این اقدامات را بد و زشت تلقی کرد. اقدامات روس‌ها جنبه تهاجمی داشت و

بخشی از سیاست زیرکانه روس‌ها در پیشروی برای دست یافتن بر بنادر آب‌های گرم و رقابت در تجارت جهانی بود. بدبختی در این بود که بریتانیا با آنچه که روسیه می‌کرد موافقت داشت و این بدبختی از سال ۱۹۰۷ آغاز گردید که قرارداد تقسیم ایران بین روسیه و انگلیس امضا شد. براساس این قرارداد، میدان‌های نفتی در منطقه معروف به بی‌طرف قرارداد داشت و این میدان‌های نفتی در سال ۱۹۰۸ به نفت رسیدند. انگلستان به شدت از این احتمال در هراس بود که روس‌ها با آگاهی از اهمیت این نفت برای دولت انگلستان، در صدد باجگیری از انگلستان بر آیند. به این جهت، انگلیس‌ها با این که از اقدامات روس‌ها در شمال متأسف بودند، اما جامعه بازرگانی و سیاست خارجی انگلیس مایل به رنجاندن روس‌ها نبودند تا مبادا به روس‌ها فرصتی داده شود که نفوذ انگلستان در منطقه بی‌طرف را مورد پرسش قرار دهند.

بدین جهت، ایرانیان فدای این سیاست شدند و تلخکامی و سوءظن آنان نسبت به انگلستان و روسیه يك سان شد.

علاوه بر این، برخی از محافل [سیاسی] بریتانیا نسبت به شایستگی ایرانیان برای اداره کردن نهادهای آزادیخواهانه به هیچ وجه اعتقادی نداشتند. يك مأمور انگلیسی که در خدمت حکومت هند - بریتانیا بود، در خاطرات خود می‌نویسد: «به دشواری می‌توان تصور کرد که سرزمین شیروخورشید [سرخ] بدون شاه شاهان باشد، و ایالات مختلف بدون وجود شاه به صورت يك قدرت متمرکز و واحد در کنار یکدیگر بمانند»^{۱۶}.

به دلیل مساحت زیاد کشور و مشکلات ارتباطات، دولت مرکزی در تهران قادر به تسلط بر قبایل، مثلاً قبایل قشقایی در فارس، نبود. قبایل یاغی مکران و بلوچستان خطوط تلفن را قطع کردند و حتی مأمورین دولت را در پست‌های دور افتاده شرکت تلگراف هند - اروپا کشتند. روابط ایران با روسیه در موضوع شناسائی دفاکتو و دژوره^{۱۷} حکومت مشروطه به موضع گیری کشانده شد. ورود

نیروهای روس به این بهانه صورت گرفت که آزادیخواهان جدید ایران قدرت اداره کشور را ندارند و بایستی به طریقی نظم را برقرار ساخت. بهانه تراشی روس‌ها ادامه یافت، و متأسفانه انگلستان نمی‌توانست به اصلاحگران و آرمانگرایان ایرانی به همان اندازه‌ای اطمینان داشته باشد که مورگان شوستر داشت، بسا وجود این که از مشکلات ایران باخبر بود.

اگر هم تفسیرهای مندرج در شماره ۱۹ اکتبر ۱۹۱۱ روزنامه تایمز را نادرست انگاریم، باز طرز تلقی شوستر برای گردانندگان روزنامه تایمز، و نیز مأمورین سیاسی انگلیس، ناخوشایند بود. به خصوص سر جورج بار کلی [وزیر مختار انگلیس در تهران] دچار هراس شد، هنگامی که شوستر ضمن صحبت درباره «نظرات دو دولت انگلیس و روس [در ایران]، آشکارا اظهار داشت که این نظرات بامنافع ایران تضاد دارد. و پیشنهاد کرد که شاید سودمند باشد سهمی از این امتیازات به آلمان داده شود؛ آلمانی که از چندی قبل برای نفوذ در غرب ایران تلاش می‌کرد». شوستر می‌افزاید: «وزیر مختار انگلیس از این شوخی به اندازه‌ای دچار هراس شد که من باشتاب موضوع را عوض کردم»^۸.

سر جورج بار کلی از سوی وزارت خارجه انگلیس به تهران اعزام شده بود. سفارت بریتانیا در تهران از سال ۱۸۶۰ [۱۲۳۸ هجری] از نظارت دفتر سیاسی هند [حکومت هند - بریتانیا] خارج شد زیرا هنری رالینسون وزیر مختار بریتانیا به عنوان اعتراض به تغییر خویش استعفا کرد، و به علاوه احساس می‌شد که دیپلماسی انگلیس در تهران بایستی از سوی دایره‌ای صورت گیرد که مستقیماً با سفارت بریتانیا در سن پترزبورگ [پترو گراد/لنین گراد] سروکار دارد.

عقیده سر جورج بار کلی، به دلیل مقتضیات جهان و به خصوص اوضاع اروپا، با نظر حکومت هند بریتانیا تفاوت داشت. حکومت هند، نماینده مقیم بریتانیا در خلیج فارس و اعضای کنسولگری‌های جنوب ایران را تعیین می‌کرد. این وضع سبب می‌شد تا واکنش‌های انگلستان نسبت به اوضاع جنوب ایران متکی بر نظرات

حکومت هند باشد. این موضوع و موضوعات مربوط به آن تا دوران سلطنت رضا شاه فراموش نشد، زیرا رضا شاه در ارزیابی از اوضاع کشور معتقد بود که جنوب مملکت مایل به اطاعت از دولت مرکزی نبوده و تمایل بیشتری به هند بریتانیا دارد.

اگر بخواهیم موضوع بالا را بررسی کنیم، بایستی بگوئیم موقعیت ایران طوری بود که نگرش دولت انگلیس و مقامات حکومت هند به ایران در چارچوب دفاع از هند و ارتباط ایران با اروپا خلاصه می شد. هم حکومت هند و هم وزارت خارجه دولت انگلستان طالب اشغال ایران نبودند و در قرارداد ۱۹۰۷ نیز الحاق ایران [به یکی از دو کشور روس و انگلیس] منع شده بود. از سوی دیگر، انگلستان مایل نبود که ایران نیرومند گردد و قادر به دفاع از خود شود و متکی بر خویش باشد، بنابراین، ایران نه می توانست از مزایایی که هند با زیر بار سلطه انگلیس رفتن به دست آورده بود برخوردار شود، و نه امکان داشت ایران را تشویق به برخورداری از این مزایا ساخت. زیرا تنها نتیجه چنین ترغیبی این بود که روابط انگلستان با روسیه خدشه دار شود. اگر انگلستان نسبت به مردم ایران پدرانۀ رفتار کرده بود، همان گونه که با هندی ها چنین کرد، نفرت ایرانیان از انگلستان در دوران معاصر به مراتب کمتر می شد. یا اگر ایرانیان را آزاد می گذاشت تا سرنوشت خود را به شیوه خود بسازند، طبعاً مسیری را برمی گزیدند که خود ترجیح می دادند. لکن بی توجهی انگلستان نسبت به شایستگی ایرانیان در تشخیص منافع خویش موجب شد که سیاست انگلیس صرفاً مبتنی بر نفع آن دولت باشد و سوءظن و نفرتی به جای گذاشت که گذشت زمان و سیاست های جدید هنوز آن را به طور کامل محو نکرده است.

دلایل رفتن شوستر از ایران

یکی از ماجراهایی که به تلخکامی ایرانیان انجامید رفتن شوستر از ایران بود. مجلس شورای ملی لایحه ای را تصویب کرده بود که به موجب آن اموال شاهزاده یاغی

شعاع السلطنه در تهران مصادره گردید. مجلس به شوستر اجازه داد تا این تصمیم را توسط ژاندارم‌های خزانهداری اجرا کند. قراول‌های قزاق که در غیبت شعاع السلطنه (وی به عثمانی گریخته بود) از ملکش مراقبت می‌کردند توسط ژاندارم‌های خزانه جلب شدند. ژاندارم‌ها این ملک را حفاظت می‌کردند تا این که دو افسر روسی که از کنسولگری روس آمده بودند ژاندارم‌ها را از آنجا بیرون کردند. پوکلوسکی کوزیل (Poklewski Koziell) وزیر مختار روسیه به دولت ایران اطلاع داد که مصادره و توقیف ملک شعاع السلطنه بایستی با موافقت قبلی روسیه باشد [ظاهر آبه بهانه بدهکار بودن شعاع السلطنه به بانک استقراضی روس]. کوتاه‌زمانی بعد یک رویداد مشابه پیش آمد و موضوع اموال شاهزاده علاءالدوله عنوان گردید. این شاهزاده ظاهراً به دست دموکرات‌ها ترور شده بود. این رویداد مهم است زیرا می‌توان آن را دلیل جدایی تدریجی شوستر از حکومت، و به ویژه از بختیاری‌ها، دانست.

وزیر مختار روسیه در ابتدا منطقی‌تر از پوکیتنوف (Pokhitenoff) سر کنسول روسیه بود، که نامبرده اوضاع را آن‌چنان تشدید کرد که شوستر نیز درگیر آن شد. با این وجود، در دوم نوامبر ۱۹۱۱ [ذیقعه ۱۳۲۹] وزیر مختار روسیه با فرستادن اولتیماتومی به وزارت خارجه ایران درخواست کرد که مأمورین ژاندارم خزانه با قید فوریت ملک شعاع السلطنه را ترك گویند و افراد بریگاد و قزاق جای آنان را بگیرند و وزیر خارجه از توهینی که به عضو کنسولگری روسیه شده بود، شخصاً عذرخواهی کند^{۱۹}. یادداشت اعتراض وزارت خارجه ایران از سوی سفارت روسیه برگردانده شد. در این میان کابینه ثابت قدم بود. شایعاتی در جریان بود که روس‌ها تهدید به تصرف گیلان کرده‌اند و این شایعات مآلاً موجب نگرانی کابینه شد، به طوری که نظر مشورتی انگلستان را در این قضیه جویا شد. وزارت خارجه انگلیس با ارسال تلگرافی توصیه کرد که درخواست‌های روسیه را بپذیرند و عذرخواهی مورد نظر صورت گیرد. شوستر در مورد تسلیم شدن صمصام السلطنه بختیاری به تهدیدات روس‌ها تردید داشت اما احتمال می‌داد که

وی به تدریج از بن بست‌ی که به وجود آمده خسته خواهد شد.

روس‌ها که اولتیماتومشان بدون پاسخ مانده بود، در تاریخ ۱۸ نوامبر [اواخر ذی‌قعدة ۱۳۲۹] روابط سیاسی در سطح وزیر مختار را [موقتاً] قطع کردند (اما کنسولگری روسیه باقی ماند). کابینه جدید تشکیل شد و وزیر خارجه در ۲۴ نوامبر [اوایل محرم ۱۳۳۰] عذرخواهی لازم را به عمل آورد و شوستر ژاندارم‌های خود را از ملک شعاع السلطنه فراخواند. اما پاسخ وزیر مختار روسیه به این اقدام آشتی جویانه ایران شدیدتر از اولتیماتوم یاد شده بود.

شوستر از يك تبعه انگلیس بنام لکفر (Lecofre)، که از زمان ورودش به استخدام وزارت مالیه در آمده بود، در کار تجدید سازمان مالیاتی استفاده کرده بود. دولت انگلستان به شوستر هشدار داده بود که اگر لکفر را به شمال ایران بفرستد، روس‌ها بموجب قرارداد ۱۹۰۷ بدان اعتراض خواهند کرد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ [۷ ذیحجه ۱۳۲۹] نخستین درخواست‌های دولت روسیه از ایران این بود که شوستر و لکفر از ایران اخراج شوند. دومین درخواست روس‌ها این بود که ایران در آینده از استخدام کلیه اتباع خارجی بدون موافقت روسیه و انگلیس خودداری کند. پیشنهاد سوم این بود که ایران بایستی غرامت لشکر کشی قوای روس به ایران را بپردازد. وزیر مختار روسیه این درخواست‌ها را چنین توجیه کرده بود:

۱- لزوم کامل پرداخت غرامت به دولت امپراتوری روسیه که بر اثر اقدامات توهین آمیز آقای شوستر، ناگزیر به اعزام نیرو به ایران گردیده است.

۲- خواسته قلبی دولت امپراطوری روسیه اینست که منبع اصلی اختلاف از میان برداشته شود، و در آینده شالوده‌ای را بنا نهد که بر پایه آن دو دولت بتوانند به تحکیم روابط دوستانه و استوار و به حل فوری و رضایت بخش کلیه موضوعات و مسائل مورد نظر روسیه بپردازند.

۳- علاوه بر حقایق مذکور، بایستی خاطر نشان سازم که دولت امپراتوری

روسیه در مورد اجرای پیشنهادات فوق بیشتر از ۴۸ ساعت صبر نخواهد کرد؛ و در این فاصله نیروهای روسی در رشت باقی می‌مانند. چنانچه ظرف این مدت پاسخی واصل نشود یا پاسخ واصله در انقضای مدت مورد رضایت روسیه نباشد، نیروهای روسیه پیشروی خواهند کرد؛ و بدیهی است که این موضوع میزان غرامت ایران به روسیه را بیشتر خواهد کرد.^{۲۰}

خشکسالی و حمله شاه سابق منجر به کاهش محصول در شمال ایران گردیده بود، به طوری که در زمان اولتیماتوم روس‌ها کابینه با کمبود نان در پایتخت و اعتراضات مردم مواجه بود. عرضه گندم به نانوایان برای دولت ایجاد مشکل کرده بود زیرا مالیات جنسی گندم می‌بایست از انبار غله دولتی با نرخ عادلانه‌ای در سر اسرمه‌های زمستان و با عرضه‌ای مطمئن داده شود. هنگامی که عرضه گندم کم می‌شد و قیمت‌ها بالا می‌رفت، در نتیجه از اعتماد مردم به حکومت کاسته می‌شد و اعتراضات مردم به مشکل نان یک شاخص نارضایتی عمومی نسبت به دولت به شمار می‌رفت. شوستر کوشید تا با آوردن مقداری گندم به شهر، اوضاع را سر و سامان دهد. در این ضمن، مجلس، و به خصوص حزب دموکرات شدیداً به فعالیت پرداختند زیرا عقیده داشتند که دومین توطئه برای از میان بردن مشروطیت در جریان است.

اما بین کابینه و مجلس نفاق بروز کرد. کابینه در نظر داشت اولتیماتوم روس‌ها را بپذیرد و مجلس طالب ایستادگی در برابر آن بود. مجلس در یکی از ساعات بزرگ و تاریخی خود در اول دسامبر ۱۹۱۱ [۸ ذیحجه ۱۳۲۹] با یک یا دورای ممتنع اولتیماتوم روس‌ها را رد کرد. در جلسه محرمانه‌ای که از مجلس و کابینه تشکیل شد، مجلس نظر خود را مورد تأکید قرارداد. تحریم واردات کالا از روسیه و انگلیس از سوی روحانیون اعلام شد. حتی استفاده از راه آهن کوچک تهران و حضرت عبدالعظیم که متعلق به بلژیکی‌ها بود (و تنها خط آهن ایران در آن زمان، به جز راه آهن موجود در مناطق نفتی بود) تحریم کردند زیرا روس‌ها قسمتی از سهام آن را داشتند. و نیز آشامیدن چای که یک عادت عمومی مردم ایران است، کنار

گذارده شد. دوازده هزار سرباز روس مستقر در شمال ایران به سوی پایتخت حرکت کردند. همه احزابی که در مجلس نماینده داشتند مانند دموکرات‌ها، اعتدالیون، اتفاق و ترقی، همراه با حزب ارمنی داشناکسیون (Dashnaksiyutian)^{۲۱} برای ایستادگی در برابر پیشرفت روس‌ها متحد شدند. انجمن زنان ایران که در پشت پرده فعالیت داشت، از تزلزل روحیه مردان جلوگیری می‌کرد. حتی، زنان تا آن حد جلو رفتند که در مقابل مجلس به تظاهرات پرداختند و نمایندگان را تهدید کردند که در برابر اولتیماتوم روسیه تسلیم نشوند. اما مجلس در عزم خود راسخ بود. در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ [۲ محرم ۱۳۳۰] کابینه صمصام السلطنه قانوناً سقوط کرد زیرا مجلس با درخواست کابینه برای تصویب اولتیماتوم مخالفت کرده بود. و کابینه به کودتائی علیه مجلس دست زد و مجلس را با سرباز و تفنگچی تصرف کرد^{۲۲}.

يك هیئت اجرائی هفت نفره، که پیرم‌خان نیز عضو آن بود^{۲۳}، راه‌های کشور را مسدود کرد و نمایندگان مجلس را تهدید کرد که در صورت تجمع به مجازات مرگ می‌رسند. تصمیم صمصام السلطنه دایر بر پذیرفتن اولتیمام روسیه، روابط شوستر با کابینه را تضعیف کرد. اعضای کابینه امیدوار بودند که شوستر خود استعفا دهد تا اختلاف مجلس و کابینه از میان برود. اما چون شوستر در عزم خود راسخ بود، لذا به مجلس گفته شد که چنانچه شوستر از ایران نرود مجلس منحل خواهد شد زیرا شوستر را مجلس استخدام کرده است. شوستر با این که به دلیل اختیارات ویژه، خود را مستقل از کابینه و مجلس می‌دانست، ولی چون مجلس او را استخدام کرده بود، مجلس را ارباب خود به‌شمار می‌آورد. با انحلال مجلس، شوستر در برابر کابینه بختیاری‌ها تنها ماند. شوستر نمی‌توانست برای مدتی طولانی روابط خود را با وثوق الدوله و وزیر خارجه و قوام السلطنه و وزیر داخله [کشور] حفظ کند. اینک قدرت در دست بختیاری‌ها بود و آن‌ها زیر بار شرایط مالی شوستر نمی‌رفتند. بنا به شهادت خود شوستر، هر چند که ممکن است در نسبت دادن علل برکناری خود دچار اشتباه شده باشد، با سردی روابط قوام السلطنه و وثوق الدوله روبرو شد: [آنان]

متوجه شدند [که] من لکفر را به تبریز فرستاده ام تا درباره اختلاسات شدید و تقلبات مالیاتی در تبریز، که از یک سال پیش و از زمان ورود من به تهران جریان داشت تحقیق کند.

تلویحاً به شوستر گفتند که استعفا دهد، اما وی نپذیرفت. برای همین در روز کریسمس ۱۹۱۱ [دوم محرم ۱۳۳۰] به خدمت او خاتمه دادند. شوستر در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۱۲ [۲۱ محرم ۱۳۳۰] تهران را ترك گفت. اتومبیل شاه را در اختیارش گذاردند تا وی را به بندرانزلی برده و از آنجا عازم اروپا شود.^{۲۴} مسیو مورنارد بلژیکی به عنوان خزانه دار کل تعیین شد و تا سال ۱۹۱۸ [۱۳۳۶] در این سمت باقی ماند.

توضیحات فصل یازدهم

۱- لایحه اخذ این وام در تاریخ ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۹ (۲ مه ۱۹۱۱) از تصویب مجلس گذشته بود، یعنی شوشتر ۵ روز پس از تصویب وام وارد ایران گردید. در شرایط پرداخت وام دوماده بسیار عجیب و بی سابقه گنجانیده شده بود:

(الف) در ماده سوم قرارداد وام آمده بود که چنانچه بانک شاهنشاهی راجع به عدم تأدیه اصل وام استقراضی، شرطی پیشنهاد نماید که بموجب آن دولت حق پرداخت کلیه وجه این استقراض را نداشته باشد، دولت مجاز است این پیشنهاد را قبول نماید. همانگونه که نمایندگان مجلس در همان زمان اظهار داشتند، تصویب این ماده بدین جهت بود که اگر قوای محمد علی شاه موفق به گرفتن پایتخت شود، بانک شاهنشاهی مجاز باشد وجهی از بابت این استقراض به او نیز پردازد.

(ب) در ماده چهارم قانون مصوبه این وام قید شده بود که «ابتداءً بانک شاهنشاهی مبلغ ۶۹۰/۳۹۶ تومان بابت طلب سابق از دولت ایران و ۳۴۰/۰۰۰ تومان وجهی که به عنوان مساعده استقراض از بانک مذکور گرفته شده، برداشت کند، و مابقی را به دولت و خزانه تحویل دهد». بنابراین روزی که شوشتر خزانه را تحویل گرفت فقط ۶۰۰/۰۰۰ تومان موجودی در خزانه بود، و تعهدات پرداختی دولت نیز که از دو سال قبل باقی مانده بود بالغ بر دو میلیون و سیصد هزار تومان می شد - مترجم

۲- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، تهران، ۱۳۲۴ ه.ش، ۱۹۴۵؛ جلد دوم،

صفحه ۴۹۳ - نویسنده

عین عبارت عبدالله مستوفی چنین است:

«...کار مالیه را هم شوستر در این دوسه ماهه طوری مرتب کرده است که وجوه استقراضی تقریباً دست نخورده، بلکه مثل این پول مثل آبی شده است که برای کشیدن آب به تلمبه میریزند...» - مترجم

۳- تا قبل از آمدن شوستر به ایران، مبالغ زیادی از عواید کشور توسط لشکر نویشان و فرماندهان افواج وصول می شد، بی آن که واقعاً قشون نظامی وجود داشته باشد. شوستر برای نخستین بار هزینه های قشون را منظم کرد و پرداخت آن را به عهده خزانه گذارد - مترجم

۴- مورگان شوستر: اختناق ایران، لندن، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳، صفحه ۸۴ [صفحه ۱۰۲ ترجمه فارسی] - نویسنده

۵- اختیارات شوستر در این زمینه به «اختیارات ۲۲ جوزا» معروف است. دادن این اختیارات با توجه به اعتمادی که به شوستر داشتند صورت گرفت. بعدها، که اختیارات خزانه داری به دست مورنارد بلژیکی افتاد، مردم از تصویب این لایحه توسط مجلس ابراز تأسف می کردند - مترجم

۶- مورگان شوستر، اختناق ایران، صفحه ۶۴ [صفحات ۱۰۹ به بعد ترجمه فارسی] - نویسنده

۷- عبدالله مستوفی که در آن زمان رئیس قسمت مالیات های مستقیم در خزانه بوده است در خاطرات خود (شرح زندگانی من - جلد دوم - صفحه ۴۸۶) در مورد این اقدام چنین می نویسد:

«... به دستور شوستر تلگراف متحد المالیه [بخشنامه ای] به کلیه پیشکارها و روسا و امنای مالیه صادر کرده و دستور دادم که آنچه مالیات وصول می کنند، هر روز به بانک شاهی و اگر بانک شاهی در آنجا شعبه نداشت به تجارتخانه طومانیانس و اگر آن هم نبود به تجارتخانه دیگر تحویل کرده و هر هفته یک بار نتیجه ریزش [واریز] روزانه را با تلگراف به مرکز اطلاع دهند. حواله مصارف علیحده به آنها خواهد رسید و هر چه حواله شد، از بانک یا تجارتخانه گرفته و به مصرفی که در حواله معین شده است برسانند. نگاهداری وجه در اداره و پرداخت به موجب دستورها و احکام سابق بالمره منسوخ گردید...» - مترجم

۸- عبدالله مستوفی در این زمینه (صفحات ۴۸۹-۴۸۷) می نویسد که معتمد السلطنه دستورات خزانه داری را اجراء نمی کرد و هر روز با توسل به تفسیرهای شخصی، به دستورات

تن در نمی داد. پیشنهاد احضار معتمد السلطنه تهیه شده بود و شوستر می خواست آن را امضاء کند، لکن عبدالله مستوفی مانع آن گردید تا از در سربازهای سیاسی احتمالی جلوگیری کند - مترجم

۹- بطوری که از کتاب اختناق ایران برمی آید، شوستر به منظور وصول مالیات از سراسر کشور، تصمیم به تشکیل يك هنگ ژاندارم مرکب از افسران ایرانی و امریکائی و افراد ژاندارم به تعداد ۱۱۲۹ نفر گرفت که آن را ژاندارمری خزانه یا «قرا سوران مالیه» می نامیدند. قرار بود افراد آن در شهرهای تبریز، قزوین، اصفهان و شیراز مستقر شوند. این طرح شوستر بعداً منجر به درگیری های سیاسی و مالی با رجال قاجاریه و سفارت روسیه گردید - مترجم

۱۰- طبق تحقیق اسماعیل رائین، سرگرد استوکس به دلیل حمایت از مشروطه خواهان، در بین رجال وطن دوست ایران مورد احترام بود، و شوستر پیش از استخدام وی موضوع را با مجلس در میان گذارد و لایحه استخدام يك نفر معاون برای خود را به تصویب مجلس رسانید. در حالی که سفارت انگلیس در تهران از این کار خشنود بود، دولت انگلستان مایل نبود بر سر قرارداد ۱۹۰۷ با روس ها اختلاف نظر پیدا کند. به این جهت وزیر خارجه انگلیس اعلام نظر کرد که اگر استوکس از خدمت در ارتش هند استعفا دهد، استخدام وی توسط شوستر بلا مانع است. استوکس حاضر به استعفا شد، لکن به وی دستور داده شد تا به هندوستان مراجعت نماید - مترجم

۱۱- محمد علی میرزا با نام مستعار «خلیل تاجر بغدادی» وارد ایران شد. شوستر در کتاب خود می نویسد که نیروی دریائی روسیه محمد علی میرزا را تا مرز دریائی ایران اسکورت کرد. حتی وزیر مختار روسیه دو هفته پیش از آمدن محمد علی میرزا، سلطنت مجدد او را پیش بینی کرده بود! - مترجم

۱۲- بطوریکه برخی از نویسندگان خارجی متذکر شده اند، یکی از اهداف های عمده روس ها در بازگرداندن محمد علی شاه به ایران، متزلزل کردن اوضاع مالی کشور و کنار رفتن شوستر از صحنه مالیه ایران بود، که نظری است در مورد مطالعه و بررسی - مترجم

۱۳- خاتمه کار بدین نحو بود که نیروهای بختیاری، رشید السلطان، یکی از طرفداران محمد علی میرزا را در فیروزکوه شکست دادند و او را اسیر کردند. سپس بر نیروی محمد علی میرزا غلبه کردند. جنگ با سالارالدوله بین قم و قصبه «نوبیران» در نزدیکی

- ساوه روی داد. قوای سالارالدوله شکست خورد و وی به عثمانی گریخت - مترجم
- ۱۴- ادوارد براون، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، خوارزمی، تهران، صفحه ۵۵ - مترجم
- ۱۵- همان منبع - مترجم
- ۱۶- برادلی (*E. B. Bradley*)، مسافرت به ایران از خلیج فارس و به دریای خزر، ۱۹۰۹، صفحه ۳۱۴ - نویسنده
- ۱۷- به معنای شناسائی ناقص و کامل (حقوقی) است - مترجم
- ۱۸- مورگان شوستر، همان منبع، صفحه ۱۳۵ - نویسنده
- ۱۹- مورگان شوستر، همان منبع، صفحه ۱۶۲ - نویسنده
- موضوع توهین این بود که دو نفر از اعضای کنسولگری روسیه (پتروف و یک نفر دیگر) به خانه شجاع السلطنه رفتند و به ژاندارم‌های خزانده از آنجا مراقبت می‌کردند فحاشی کردند، و چون نتوانستند فتنه‌ای برپا کنند لذا مدعی شدند که نسبت به آن‌ها تهدید و توهین شده است - مترجم
- ۲۰- این متن از کتاب شوستر، صفحه ۱۶۵، نقل شده است - نویسنده
- ۲۱- داشناک‌ها [که در زبان ارمنی به معنای متحد و مبارز است] گروهی از ارامنه قفقاز بودند که خواستار ایجاد ارمنستان مستقل از قفقاز و ارمنستان عثمانی بودند. این گروه در جریان استبداد صغیر به فرماندهی پیرم خان بدایران آمدند - مترجم
- ۲۲- ناصرالملک (نایب السلطنه) چون اوضاع را چنین دید در تاریخ ۳ محرم سال ۱۳۳۰ فرمان انحلال مجلس را داد و از دولت خواست تا مواد اولتیماتوم را بپذیرد. سران و رهبران احزاب دموکرات و اعتدالیون به خاطر مخالفت با ناصرالملک، بدقم تبعید و همه جرایم توقیف شدند - مترجم
- ۲۳- همین موضوع یکی از زمینه‌های اختلاف داشناک‌ها با پیرم خان گردید - مترجم
- ۲۴- در مورد علل اخراج شوستر از ایران، از سوی مورخین معاصر ایرانی و خارجی نظرات متفاوتی ابراز گردیده است:
- ملک الشعراى بهار اخراج شوستر را نتیجه اختلاف نظریین دموکرات‌ها و

- اعتدالیون، و حمایت شوستر از دموکرات‌ها می‌داند (تاریخ احزاب سیاسی، صفحه ۲۹۳)
- حسین مکی دلیل اخراج شوستر را همبستگی سیاست روس و انگلیس توصیف کرده است؛ (تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، صفحات ۷۷-۷۶)
- یحیی دولت‌آبادی دلایل اخراج شوستر را عبارت از: ۱- غرور و عاقبت‌نپندیشی شوستر ۲- اغراض داخلی ۳- اغراض خارجی، می‌داند (حیات یحیی، جلد سوم، صفحه ۱۹۳)
- عبدالله مستوفی دلیل عمده اخراج شوستر را فشار روس‌ها دانسته است (شرح زندگانی من، جلد دوم، صفحات ۵۰۵-۵۰۳)
- اسماعیل رائین دلیل اخراج شوستر را نتیجه سیاست مشترک روس و انگلیس در این زمینه می‌داند (مقدمه رائین بر ترجمه فارسی اختناق ایران، صفحه ۳۶)
- سرپرسی سایکس دلیل اخراج شوستر را عدم کفایت او و مخالفت شدید روسیه دانسته است (تاریخ ایران، جلد دوم، صفحه ۶۵۴) – مترجم

فصل دوازدهم

نیابت سلطنت ناصر الملك و کابینه بختیاری‌ها

اقتدار بختیاری‌ها

اخراج شوستر از ایران برای دموکرات‌ها شکستی به‌شمار آمد که هرگز نتوانستند آن‌را جبران کنند. زیرا، اگرچه شوستر برای کابینه اعتدالیون کار می‌کرد و بعداً بختیاری‌ها این کابینه را قبضه کردند، لکن دموکرات‌ها معتقد بودند که شوستر بیشترین امیدها را به وجود آورده بود. دموکرات‌ها کسانی بودند که واقعاً به رسالت شوستر اعتقاد داشتند. دموکرات‌ها از هر فرقه و گروه، ورهبران واقعی آن‌ها - برغم شاهزاده حرافی که در غیبت تقی زاده رهبری‌شان را به عهده داشت [شاهزاده سلیمان میرزا] - مردانی بودند که از اصلاحات مالی شوستر در زمینه‌های صرفه جویی مالی، نظارت شدید بر مصرف وام‌های خارجی و جلوگیری از به‌پایان رسیدن منابع کشور به خاطر ثروت‌مند شدن يك اقلیت، زیانی نمی‌دیدند. دموکرات‌ها میراث‌خواران مشاغلی نبودند که نیازمند حفظ ثروت باشد. مردان جدیدی بودند که می‌خواستند ایرانی نو بسازند. بارتقن شوستر از ایران، امیدهای ناشی از قدرت

مالی کشور که شرط اصلی نجات ایران از چنگال قدرت‌های بزرگ و نوسازی کشور بود، بر باد رفت. کسانی که دارای تمایلات آزادیخواهانه و روشنفکرانه بودند، و تا کنون از کشور فرار نکرده بودند، اینک ایران را ترك می گفتند. در فاصله سال‌های ۱۳- ۱۹۱۲ [از صفر ۱۳۳۰ تا ۲۴ محرم ۱۳۳۲]، زبان فارسی در سواحل دریای ژنو زیاد شنیده می شد.

شکست دموکرات‌ها در سال ۱۹۱۲ میلادی [۱۳۳۰ هجری] این پرسش را قطعی کرد که چه کسی در مراحل اولیه برنده انقلاب مشروطه خواهد بود. بر اساس نوشته خبرنگار ویژه روزنامه تایمز در تاریخ هفتم مارس ۱۹۱۳، تحت عنوان زوال ایران، «هیچ چیز شگفت‌انگیزتر از کمبود مردان جدید نبود... شکست کلی نهضت مشروطه در به جبهه آوردن گروهی از افراد طبقه متوسط بسود که دارای حمیت و استعداد بودند، و کامیابی شاهزادگان و اشراف و حکمرانان و تمامی دستگاه دولتی [در آن بود] که برای سقوط رژیم کهن تلاش کرده و اینک کامیابانه خود را به مردان جدید تحمیل کرده‌اند...». طبقه متوسط در سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ هجری] هنوز بسیار جوان بود، در حالی که دیوانسالاری ساخته شده در دوره قاجارها نسبتاً نیرومند و قابل اصلاح به شمار می آمد. دیوانسالاران تنها گروهی بودند که دستگاه دولت را می گردانند. آنان مجموعه فشرده‌ای بودند که بایکدیگر نسبت داشتند و از راه ازدواج با دربار مربوط می شدند؛ و قابلیت درك این ضرب‌المثل را داشتند که به اندازه سهم خود به آسانی اندیشه‌های یکدیگر را بفهمند، و صرف نظر از نوع برخورد مردم با آنها، با اعضای هم طبقه خود مراد می کردند. با این حال، در سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۰ هجری] عنصر جدید خوانین بهختیاری، که قدرت غائی شان متکی بر منزلات عشیرتی بود، با گروه دیوانسالار اشراف موروثی تضاد شدیدی پیدا کردند. در این ضمن آن گروه از دموکرات‌ها و روشنفکران که قادر نبودند از کشور خارج شوند، به تدریج به انزوا پناه بردند، تا در دوران جنگ اول جهانی به عنوان هواداران آلمان و یاران باقیمانده مجاهدین مشروطه یا «رزمندگان آزادی» در روزهای نخستین انقلاب

مشروطه، از نو نمایان شوند.

هنوز روشن نیست که تاجه اندازه سردار اسعد [بختیاری] به راستی در ماه‌های اول سال ۱۹۱۲ [صفر و جمادی الاول و جمادی الثانی ۱۳۳۰] در اندیشه تلاش برای استقرار دائمی افراد خانواده خود در رأس امور بود. قوم و خویش نزدیک وی، صمصام السلطنه، صدراعظم کابینه‌ای بود که در غیاب مجلس به طور غیرقانونی حکومت می‌کرد. صمصام ناگزیر بود تا دستورات سردار اسعد را اجرا کند، و به گفته یحیی دولت‌آبادی^۱، سردار اسعد در فکر تخت و تاج بود، و به طوری که از واکنش ایرانیان خارج از کشور برمی‌آمد، سردار اسعد برای به دست آوردن تخت و تاج تلاش می‌کرد. تصور شده است که سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۰ هجری]، یعنی هنگامی که بختیاری‌ها در اوج قدرت خویش بودند، سال تلاش این قبیله برای رسیدن به تخت و تاج بود؛ تلاشی که به خاطر انجام آن، بهای گزافی را در دوره پادشاهی رضاشاه پرداختند. با این وجود، اگرچه سردار اسعد در تلگرام خود به عنوان آقای لینچ (H. F. B. Lynch) در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۲ [صفر ۱۳۳۰]، به وی اطمینان داد که «شخص من و خانواده‌ام هرگز در فکر به دست آوردن نیابت سلطنت یا تأسیس سلسله بختیاری نیستیم»، لیکن می‌توان این تلگرام را صرفاً یک انکار دیپلماتیک تلقی کرد، زیرا مقاصد سلطنت طلبانه بختیاری‌ها هرگز از اندیشه گذرانی که در ذهنشان خطور می‌کرد فراتر نرفت، و چون خود را در برابر احتمالات آنی و مستقیم می‌یافتند، این اندیشه را از ذهنشان بیرون می‌کردند.

خاندان بختیاری در دوران نیابت سلطنت ضعیف ناصرالملک، وضع خوبی داشتند. ناراحتی آنان از وجود شوستر بر طرف شده و روابطشان با انگلستان حسنه بود. صمصام السلطنه روس‌ها را خشنود کرده بود و می‌کوشید تا رضایت آنان را به دست آورد. روابط بختیاری‌ها با بریتانیا اهمیت خاصی داشت زیرا منطقه تولید نفت جنوب در قلمرو بختیاری‌ها واقع بود؛ و نیز منافع شرکت دریانوردی دجله و فرات برادران لینچ، که به حمل کالا از خلیج فارس به اصفهان می‌پرداخت به لحاظ

امنیت راه‌ها، بستگی به حسن نیت بختیاری‌ها داشت.

حکمرانی ایالات پر در آمد را به بختیاری‌ها واگذار کردند، و خانواده بختیاری رویه سلاطین قاجار را در به کار گماردن، پراکنده ساختن و پاداش دادن به وابستگان خویش دنبال کردند. همان گونه که يك ناظر ایرانی می گوید، هريك از این خوانین حداقل شصت تا هفتاد و حداکثر تا دویست الی سیصد سوار بختیاری یا مردان مسلح داشتند. این حکمرانان نام خانواده بختیاری را در جنوب و شرق کشور با غارت و چپاول مردم بدنام کردند. تا به امروز، يك شهروند کرمانی از بردن نام بختیاری اکراه دارد زیرا این نام وی را به یاد حکومت بختیاری‌ها در سال‌های گذشته می‌اندازد.

همچنین بختیاری‌ها متوجه خزانة مملکت شدند که به تازگی از دست شوستر آزاد شده بود. بختیاری‌ها ناگزیر بودند خدمات نوکران و آبادی خویش را جبران کنند، خواه از طریق اختصاص دادن درآمدهای محلی به آنان، یا این که مستقیماً از مرکز مخارج آن‌ها را تأمین کنند. مسیومورنارد علاقه‌ای به درگیری بانیر و مندترین مردان ایران در آن زمان نداشت. از این رو تا وقتی پولی در خزانه برای تقسیم موجود بود، به بختیاری‌ها خوش خدمتی می‌کرد. مسورنارد همچنین به صورت کارچاق کن بزرگانی درآمده بود که صاحب زمین‌های خالصه در نزدیکی تهران شده و مایل به اجرای مقررات جدید مالیاتی نبودند که مجلس می‌کوشید آن را به مرحله عمل درآورد. کوتاه آمدن مورنارد در مسائل مالی، همراه با خشکسالی، منجر به وخامت وضع نان در پایتخت شد. نتیجه سلطه بختیاری‌ها در نهایت این بود که وجوه خزانه نه تنها بایستی صرف ژاندارم‌های دولت می‌شد، بلکه هزینه «ارتش»‌های خصوصی حکمرانان بختیاری را نیز می‌پرداخت؛ در حالی که حکمرانان ولایات نیز از رویه بختیاری‌ها سرمشق گرفته و خواستار گاردهای قزاق گردیده بودند.^۲

عملکرد مورنارد در سمت خزانه‌دار کل

مورنارد بابه‌عهده گرفتن سمت شوستر، از همان اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار شد که مجلس به‌شوسترداده بود. در آغاز، ناظران اروپائی معتقد بودند که انتخاب وی بدین سمت جنبه موقتی دارد. چون مورنارد تابعیت بلژیکی داشت و بلژیک کشور کوچکی [در اروپا] به‌شمار می‌رفت، لذا بدون شك ایرانیان قادر به انجام هر نوع تغییرات مخاطره‌آمیز آن نبودند. همین امر سبب شد دول بزرگ فشارهایی را به ایران برای جایگزین کردن يك نفر فرانسوی یا انگلیسی به‌جای مورنارد، وارد آوردند. مورنارد از نظر روس‌ها يك عنصر مطلوب (Persona Grata) به‌شمار می‌رفت، به‌همین جهت او شغل خود را تا آغاز جنگ اول جهانی حفظ کرد^۲. در این زمان چون رقابت روسیه و انگلیس در توسعه نفوذ در ایران موقتاً کاهش یافته بود، از این رو بر کنار کردن مورنارد خطر عمده‌ای را به‌همراه نداشت. مورنارد هرگز در بین مردم محبوبیت نداشت. ننگ طرفدار روسیه بودن او به يك طرف؛ خطرات مردم از مسیو نوز که قبل از وی مسئول گمرکات بود هنوز دریادها مانده بود. انگلیسی‌ها هم از مورنارد خوششان نمی‌آمد و نفرت خود را از او در محافل خصوصی ابراز می‌کردند.

روش مورنارد در اداره خزانه داری کل همان شیوه‌ای بود که شخص وی و همکاران بلژیکی‌اش در مورد گمرکات داشتند. در حالی که برخی از منابع تصدیق می‌کنند که اداره گمرکات به‌طرز مؤثری صورت گرفت و بر مشق خوبی برای کارآموزان ایرانی بود، سایر منابع می‌گویند که بلژیکی‌ها با زیرکی مانع شدند که ایرانیان طرز کار واقعی گمرک را فراگیرند، یا به‌مشاغل پر مسئولیت گمارده شوند. عبدالله مستوفی در زندگي نامه خود (تحت عنوان تاریخ اداری و اجتماعی قاجاریه) می‌گوید که تنها مأمورین بلژیکی گمرک از رموز کار باخبر بودند. وی می‌افزاید که اگر چه به‌دشواری می‌توان باور کرد که کارهای گمرکی بسیار پیچیده

باشد، لکن بلژیکی‌ها بامهارت آن را مشکل جلوه می‌دادند، و بیشتر از کارمندان ارمنی استفاده می‌کردند و از خدمات ایرانیان مسلمان استفاده نمی‌کردند. عبدالله مستوفی اصولاً نویسنده بی‌غرضی است. وی همچنین می‌گوید که بلژیکی‌ها در اداره گمرکات از وجود جاسوسان استفاده می‌کردند^۴، و این موضوع در سرزمینی که به فساد شهرت داشت باور کردنی به نظر نمی‌آید. منظور از بیان این موضوع آنست که نقش آن‌را در محتوای بزرگتر سیر قهقرائی در ایران که زائیده شرایط بوده است، نشان دهد و این که چگونه عوامل خسار جی عامدانه یا غیر عامدانه این سیر قهقرائی را باتوسل جستن به روش‌های غیر اخلاقی ایجاد کرده و بدین ترتیب، سرمشق بدی را که اولیاء امور فاسد ایران پدید آورده بودند، با روش‌های خود گسترش دادند.

نا امنی کشور در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۰۶ [۱۳۳۹-۱۳۲۳]، قدرت خارجیان، سرمشق زشت رهبران آزمند کشور، درهم شکستن نهاد مذهبی و معنوی که می‌بایست تقویت می‌گردید، دلسرد شدن طبیعی مردم بر اثر لاعلاجی آشکار اوضاع ایران؛ همه در زوال اخلاقی کشور مؤثر بود، زوالی که ابعاد تازه‌ای را پدید آورد که ایران به تدریج از اثرات بد آن روبه‌بهبود می‌رفت. هر عمل خارجیان که به این زوال اخلاقی کمک می‌کرد، در چشم کسانی که از پیش نگران عواقب بدبختی فزاینده کشور بودند، موجب نفرت بیشتری گردید، و تعداد این افراد مضطرب بسیار بود. ضرب‌المثل فارسی که برای نشان دادن تفاوت غیر قابل مقایسه بین دو امر به کار می‌رود، در مورد مورنارد هم به کار برده شد، و می‌گفتند: «شوستر کجا؟ مسیو مورنارد کجا!»^۵

به هر تقدیر، خواه مورنارد از لیاقت برخوردار بود خواه بی‌لیاقت بود، او چاره موقتی به شمار می‌رفت که بر اثر فشار روسیه بر سر کار آمد و مظهر رپیروزی روسیه بر ملیون ایرانی بود که می‌کوشیدند تا از طریق مجلس شورای ملی و یا تعیین یک خزانه دار کل، مملکت را از لحاظ مالی نجات دهند. قاطع‌ترین دلیل مسوفیت

شوستراین بود که روس‌ها شمال ایران را اشغال کردند تا موجبات برکناری وی را فراهم سازند، همان گونه که لرد لمینگتن (Lord Lamington) در سوم ژانویه ۱۹۱۲ [اواسط محرم ۱۳۳۰] در ادینبورگ گفت :

«ایران فرصتی نداشته است. سازندگی ایران بامانع و رادع روبرو می‌باشد. نویسندگان مطبوعات با پاشیدن نمک بر زخم ایران، بی‌نظمی کنونی این کشور را به اشتباهات این مملکت نسبت داده‌اند. اما يك نکته روشن است. دريك یا دومورد که به نظر می‌رسید ایران خود را از مشکلات می‌رهاند، روس‌ها مانع شدند و آقای شوسترا به نداشتن بصیرت متهم کردند، که اتهامی واهی برای هجوم روس‌ها به ایران بود».

ویدمن (Wiedeman) رئیس بانک استقراض روس در آن زمان ، که آلمانی‌الاصل بود، طبق گزارشی تایید کرده است که روس‌ها از هر سدومانی برای اسارت مالی ایران استفاده کردند.

وضع مالی ایران در سال ۱۹۱۲

چون حکومت ایران فاقد ارتش ثابت بود، لذا امکان پاسخگویی نظامی به اشغال ایران از سوی روسیه یا به کاربردن فشار دیپلماتیک را نداشت. حکام بختیاری متکی به افراد قبایل خود و باقیمانده مجاهدین انقلاب مشروطه بودند. قزاق‌های ایرانی در واقع يك نیروی روسی به شمار می‌آمدند. نداشتن يك ارتش کارساز که تحت سلطه حکومت باشد، طبعاً نابسامانی‌های خارج از تهران را غیر قابل اجتناب می‌ساخت، زیرا در این مراکز فقط گاردهای حکام وجود داشتند. در شیراز، وجود قبیله نیرومند قشقایی ، حتی این نظارت محدود [گاردهای محلی] را نسا ممکن می‌ساخت. راه‌های بین شهرهای دور افتاده از لحاظ نا امنی وضعی بدتر از نیمه سده هجدهم میلادی داشت. با این وجود، حضور نیروهای روسیه در شمال کشور، که در فوریه ۱۹۱۲ [جمادی الاول ۱۳۳۱] تعدادشان بین ده تا یازده هزار نفر

تخمین زده می‌شد، استان‌های آذربایجان و گیلان را آرام کرد و روس‌ها در تحقق این منظور از هیچ بیرحمی فرو گذاری نکردند، لکن همان گونه که مشاهده شد، نیروی ۲۸۰۰ نفره روسیه در خراسان نتوانست از بی نظمی در مشهد جلوگیری کند و مآلاً منجر به صحنه زشت عملیات روس‌ها شد.^۷

جنوب و غرب ایران بیشتر از سایر مناطق دستخوش ناامنی بود و نشانه‌ای از امنیت در آنجا به چشم نمی‌خورد. این وضع در هر زمان که دولت مرکزی قسار به حفظ نظم در کشور نبوده، در بسیاری از مناطق ایران پیش آمده است. [بر اثر ناامنی] تجارت با هند از طریق کرمان و یزد و شیراز و اصفهان متوقف گردید.

در بریتانیا، با تمایل زیاد لرد هاردینگز (Lord Hardings) دایر بر پیاده کردن نیرو در ایران جهت احیای تجارت ایران-هند مخالفت شد. همچنین لردی که نایب السلطنه هند بود، در اوایل سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۱ هجری] با پیاده کردن نیرو در ایران مخالف بود، «زیرا که ممکن بود به تجزیه ایران بینجامد». وی در آن زمان پیشنهاد کرده بود که به انگلیسی‌های ساکن بوشهر دستور داده شود تا برای مجازات کردن قاتلان و راهزنان با قبایل بختیاری به مذاکره پردازند. اضطراب حکومت هند - بریتانیا پس از حمله به آقای اسمارت (Smart)، مأمور کنسولی انگلیس، در ماه ژانویه ۱۹۱۲ [محرم و صفر ۱۳۳۰]، تشدید گردید. یک ویژگی جالب خرابتر شدن اوضاع در جنوب ایران بر طبق گزارش آوریل ۱۹۱۲ [جمادی الاول ۱۳۳۰]، این بود که در نتیجه این اوضاع بازرگانان یزدی ترجیح می‌دادند از روسیه کالا بخرند تا انگلیس. در ماه مه ۱۹۱۲ [جمادی الثانی ۱۳۳۰] روشن شد که منچستر دیگر قادر به فروش کالاهای خود به جنوب ایران نیست در حالی که مسکو می‌تواند این کار را بکند.

در اواخر مارس ۱۹۱۲ [جمادی الاول ۱۳۳۰] از بمبئی گزارش شد که تلاش‌های به عمل آمده برای جلوگیری از قاچاق اسلحه از مسقط به ساحل مکران، واقع در آن سوی خلیج فارس، با موفقیت همراه بوده است. ابتدا این نگرانی

وجود داشت که تفنگک‌های قدیمی از راه افغانستان به مرز شمال غربی قاجاق می‌شود. سپس اضطراب ناشی از جلو گیری از تحویل اسلحه به قبایل ایرانی مزید بر علت شد، و بدون شك این قبایل به سلاح‌های خطرناکی مجهز بودند. برغم تلاش‌های سلطان «مسقط» در متوقف کردن قاجاق اسلحه به ایران، در سرتاسر سال ۱۹۱۲ قبایل فارس مرتب اسلحه قاجاق دریافت می‌کردند. نه تنها استان فارس عملاً در دست قشقائی‌ها بود، بلکه در ماه اکتبر [ذیقعه ۱۳۳۰] جاده اهواز به اصفهان، که از قسمت بختیاری نشین زاگرس می‌گذشت، به مدت چهار ماه بسته شد. روزنامه تایمز در مقاله‌ای در شماره ۲۲ اکتبر ۱۹۱۲، در این زمینه نوشت که با بسته شدن این راه، روس‌ها از امتیاز تجارت با اصفهان برخوردار شده‌اند.

نامنی راه‌های بین اصفهان و بنادر غربی کشور در شرط العرب، دلیل بر زوال بیشتر قدرت بختیاری‌ها، حتی در مناطق مرکزی که زادگاه آنان به شمار می‌رفت، بود. بدین ترتیب، تقریباً تنها نیروی رزمنده محلی [نیروهای بختیاری] که در سال ۱۹۱۲ روسیه و بریتانیا می‌توانستند تا حدودی بر آن متکی باشند، سرانجام از میان رفت و کابینه بختیاری‌ها ناگزیر شد در اوایل اکتبر ۱۹۱۲ [اواخر شوال ۱۳۳۰] اهمیت جاده قم به اصفهان را، که یکی از راه‌های پایتخت به شمار می‌رفت، به يك راهزن [ماشاءالله خان کاشی] و افراد او بسپارد تا از سوی دولت امنیت را در این جاده حفظ کنند.

وضع ژاندارمری

ژاندارمری که يك نیروی نظامی مستقل بود، در سال ۱۹۱۱ [۱۳۲۹/۱۲۹۰ ه. ش] تأسیس شد.^۸ در ابتدا، کابینه بختیاری‌ها با پرداخت نا منظم حقوق افراد ژاندارم مانع توسعه آن می‌گردید. در این ضمن، چون لرد هاردینگز تهدید می‌کرد که [برای حفظ امنیت در جنوب ایران] به مذاکرات مستقیم با قبایل جنوب [قشقائی‌ها] خواهد پرداخت، و احتمال داشت که نیروهای انگلیسی بیشتری

وارد ایران شوند، لذا کابینه بختیاری‌ها به فکر افتاد که از نیروی ژاندارمری حداقل به عنوان يك نیروی ظاهری جهت مذاکره با انگلیسی‌ها استفاده کند و آن‌ها را قانع سازد که دولت مرکزی دارای يك نیروی شبه نظامی برای استقرار نظم در کشور می‌باشد. با این وجود، بختیاری‌ها ناگزیر به اجتناب از خطر توسعه ژاندارمری تا آن حد بودند که درخواست‌های آنان [بختیاری‌ها]، از انگلیس و روسیه برای تأسیس يك نیروی ملی را بی‌اثر نسازد، و این درخواست‌ها در سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۰ هجری] صورت گرفت.

عامل دیگری که تقویت آنی ژاندارمری را مانع می‌شد، احتمالاً موضع - گیری ظریف بختیاری‌ها در روابط با روسیه بود، که دولت اخیر خود دارای نیروی شبه نظامی بریگاد قزاق در ایران بود. اگرچه بختیاری‌ها مانند سایر مردم ایران از تقسیم کشور به دو منطقه نفوذ شمال و جنوب متعلق به انگلیس و روسیه متأسف بودند، لکن سرانجام پذیرفتند که حوزه فعالیت ژاندارمری در جنوب، یعنی در منطقه انگلیسی‌ها، باشد. در سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۰ هجری] کابینه بختیاری‌ها ناگزیر شد رسماً قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس را به رسمیت بشناسد، که بعداً شرح آن خواهد آمد. به هر تقدیر، در اوضاع و احوالی که شور و شوق کابینه ایران برای تأسیس نوعی نیروی ملی می‌بایست با احتیاط صورت گیرد، ناامنی حکمفرما بر کشور نیاز به چنین نیروئی را آشکار ساخت. اما، این که روس‌ها و انگلیس تا چه اندازه‌ای به ایران اجازه مسلح شدن می‌دادند، کاملاً نامعلوم بود؛ زیرا این کار نیاز به زمان داشت تا در این فاصله زمانی به بررسی نتایج سیاسی آن، و این که چه مزایائی از ضعف ایران عایدشان می‌شود، پردازند.

در ۱۷ مارس ۱۹۱۲ [۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۰] روس و انگلیس به ایران اطمینان دادند که تمایلی به محدود کردن قشون ایران ندارند، و برغم اعتراضات ایران به یکی از مصرحات یادداشت ۱۸ فوریه ۱۹۱۲ [۲۸ صفر ۱۳۳۰] انگلیس و روسیه، مخالفتی با استخدام افسران خارجی از کشورهای کوچک برای خدمت در ژاندارمری

ندارند. دریادداشت مشترك انگلیس و روسیه از ایران خواسته شده بود که سیاست خود را با اصول قرارداد ۱۹۰۷ هم آهنگ ساخته و بی‌نظمی را در کشور از میان ببرد. [در این یادداشت] وعده داده شده بود که نمایندگان روس و انگلیس برای مذاکره با مقامات ایرانی درباره تأسیس يك «ارتش كوچك ملی» در ایران آمادگی دارند. روس‌ها اصرار می‌کردند که افسران بریگاد قزاق بایستی روسی باشند. بالاخره در ۲۱ مارس ۱۹۱۲ [۳۰ جمادی‌الاول ۱۳۳۰]، ایران شرایط یادداشت مشترك روس و انگلیس را در زمینه دریافت يك وام ۲۰۰/۰۰۰ لیبره‌ای [جهت تقویت نیروی نظامی خود] پذیرفت و گمرکات شمال و جنوب را در گروی این وام قرارداد. یکی از شرایط این وام، بسیار شدید بود چون ایران ناگزیر شده بود که سیاست خود را با قرارداد ۱۹۰۷ سازگار سازد. در واقع، هیچ‌گونه ارتش منظمی تا زمان سلطنت رضاشاه تشکیل نشد. در سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۰ هجری] سرهنگ یالمارسن (Co. Jalmarson) افسر سوئدی مسئول ژاندارمری، با یاری برخی از افسران هموطن خود، برای تأسیس يك نیروی ملی کارسازو كوچك اقدام کرد.^{۱۰} این ژاندارم سوئدی در آن زمان متحد بریتانیا به حساب می‌آمد. نیروهای ژاندارم در جنوب ایران، همتای نیروهای قزاق در شمال ایران بود که تحت سلطه روس‌ها قرارداد داشت.

فتنه صمدخان و سالارالدوله

یکی از شرایط ایران در پذیرش یادداشت مشترك انگلیس و روسیه این بود که نیروهای خارجی به فوریت خاك ایران را ترك گویند. هنگامی که محمد علی میرزا، شاه سابق، در اوایل مارس ۱۹۱۲ [جمادی‌الاول ۱۳۳۰] جزیره آشوراده را ترك گفت و در ۱۴ مارس وارد بندر اودسا گردید، درخواست ایران برای خروج نیروهای خارجی شکل عملی به خود گرفت. محمد علی میرزا پس از شکست از قوای مجاهدین در ۱۹۱۱ [۱۳۲۹ هجری]، همچنان در ساحل خزر [جزیره آشوراده]

باقی ماند. حضور وی در این جزیره كوچك يك عامل مخاطره آمیز به شمار می‌رفت و به روس‌ها امکان می‌داد تا حضور خود را در ایران توجیه کنند. روس‌ها از این وضع برای به قدرت رساندن صمد خان، یکی از هواداران خود، به عنوان حاکم آذربایجان استفاده کردند، در حالی که حاکم اعزامی از تهران فقط اسماً حاکم بود^{۱۱}.

در این ضمن، سن پترزبورگ [وزارت خارجه روسیه] با ارسال تلگراف‌هایی به مأمورین کنسولگری‌های روسیه در ایران دستور داد که تحت هیچ شرایطی تسلیم بهانه‌های محمد علی میرزا نشوند. خصومت روس‌ها نسبت به طرفداران محمد علی - میرزا به قدری شدت گرفت که در اواخر مارس ۱۹۱۲ برای دستگیری یکی از طرفداران محمد علی میرزا در مشهد [محمد یوسف هراتی] حرم مطهر را به گلوله بستند.

تهدید طرفداران محمد علی میرزا، که به مراتب شدیدتر و مداوم‌تر از خطر شخص شاه سابق بود، به صورت فعالیت‌های سالارالدوله در غرب ایران و در بین لرها و کردهای کلهر صورت گرفت^{۱۲}. انگلستان بر آن شد تا گردبادی را که سالارالدوله در نواحی کرمانشاهان و همدان به پا کرده بود، فرو نشاند.

در سال ۱۹۱۲ [۱۳۳۰ هجری]، انگلستان مضطرب از این بود که روس‌ها نیروئی به کرمانشاه برای بیرون کردن سالارالدوله نفرستند. روس‌ها، همگام با نظر انگلستان، به سالارالدوله پیشنهاد کردند که در مقابل دریافت مستمری سالانه از ایران خارج شود. سالارالدوله این پیشنهاد را نپذیرفت و تا اکتبر ۱۹۱۲ [ذیقعه ۱۳۳۱] در ایران باقی ماند. اصرار سالارالدوله به ماندن در ایران این سوءظن را پدید آورد که دولت عثمانی از وی جانبداری می‌کند، لکن ماندن وی در ایران را می‌توان به موقعیت استوار اودرین قبایل منطقه کرمانشاه نیز نسبت داد.

ادامه جنگ علیه سالارالدوله به پیرم خسان ارمنی فرصت داد که نمایش دلاورانه و رهبری خوب خود را نشان دهد. بایستی به خاطر داشت که پیرم خان پس از انحلال مجلس سمت رئیس نظمی (شهربانی) را در دوران اقتدار بختیاری‌ها و

کابینه میان‌روی سپهدار به‌عهده داشت؛ پیرم خان تلاش سالارالدوله را برای تصرف همدان در مه ۱۹۱۲ [جمادی‌الثانی ۱۳۳۰] درهم شکست و بلافاصله پس از این پیروزی کشته شد.^{۱۲}

حزب ارمنی داشناکسیون يك سازمان مخفی بود که از سوی ارامنه‌عثمانی در سال ۱۸۹۰ [۱۳۰۷ هجری] تأسیس شد. عملیات اصلی این حزب در منطقه قفقاز صورت می‌گرفت. در آغاز سال ۱۹۱۲ [مهر ۱۳۳۰] رهبران داشناکسیون که در صدد تأسیس جمهوری فدرال قفقاز بودند، توسط نیروهای روسی دستگیر و محاکمه شدند. لذا، اعضای این حزب به ایران سرازیر شدند تا در مبارزه دموکرات‌ها علیه محمد علی‌شاه، پس از به‌توپ بستن مجلس در سال ۱۹۰۸ [۱۳۲۶ هجری]، شرکت کنند. از آن زمان تا سال ۱۹۱۲، داشناکسیون در شمار متحدین دموکرات‌ها و روشنفکران به‌شمار می‌رفتند. درباره این نقش داشناک‌ها به‌گونه شایسته‌ای تحقیق نشده است، و آن مرد ارمنی که در تاریخ ایران نقش بزرگی را ایفا کرد، پیرم خان بود. روابط او با سایر ارامنه، و رویهم رفته با دموکرات‌ها، طبعاً پس از جانبداری پیرم خان از بختیاری‌ها و دوری‌گزیدن از دموکرات‌ها، تیره شد.

درباره پیرم خان می‌توان چنین داوری کرد که وی اساساً يك سرباز بود و علاقه‌ای به تحریکات ارامنه و دموکرات‌های ایرانی برای شکست نهضت مشروطه، نداشت. پیرم خان که يك بار محمد علی میرزا را شکست داده و او را به جزیره آشوراده در حاشیه دریای خزر رانده بود، در این زمان کاملاً سرگرم محاصره سالارالدوله در غرب یعنی در کرمانشاه بود و سرانجام وی را ناگزیر به فرار از ایران کرد. پیرم خان در رویارویی با این وظیفه، از طرح‌های بیهوده سیاستمداران دموکرات شکست خورده روی برگرداند. در این زمان، داشناک‌ها در ماه مه ۱۹۱۲ [جمادی‌الثانی ۱۳۳۰] حمایت خود را از کابینه وقت، به‌عنوان اعتراض نسبت به تعویق انداختن انتخابات مجلس، پس گرفتند. این موضوع موجب تشدید

خصوصیت داشناك‌ها نسبت به پیرم خان گردید و می‌توانست دلیل قتل او در ماه مه باشد.^{۱۴}

حوادث مهم در کابینه بختیاری‌ها

در پایان مه ۱۹۱۲ [رجب ۱۳۳۰] ناصرالملک نایب‌السلطنه، ایران را به مقصد سویس ترك گفت. غیبت طولانی او گه‌گاه به این شایعات قوت می‌داد که بختیاری‌ها جایگزین وی در نیابت سلطنت شده‌اند. بریتانیا و روسیه بعداً فرصتی یافتند تا از او بخواهند که به ایران باز گردد، اما وی به اقامت خود در اروپا ادامه داد، و بدین ترتیب با زیرکی اجرای کامل وظایف کابینه را به تأخیر انداخت، به طوری که در سراسر دوره‌ای که به جنگ اول جهانی ختم می‌شود، هیچ گونه تصمیم سیاسی عمده‌ای [به دلیل نبودن او در ایران] صورت نگرفت.

واقعیت این بود که بختیاری‌ها جانشین ناصرالملک در کار نیابت سلطنت نگردیدند؛ بلکه وجود رئیس کشور در خارج از ایران و در این شرایط کار آن‌ها را سهل‌تر می‌کرد؛ و هر گاه که اتخاذ يك تصمیم ضروری در کار بود موضوع را تلگرافی به او اطلاع می‌دادند. این موضوع بدین معنی بود که روس و انگلیس باد و حکومت در ایران سروکار داشتند: يك حکومت در تهران، و دیگری حکومت نایب‌السلطنه بود که در سواحل دریاچه ژنو زندگی می‌کرد. طبیعی بود بدون بودن حضور حضرت اقدس نایب‌السلطنه در تهران، اتخاذ هر تصمیم عمده امکان پذیر نبود.^{۱۵} به این ترتیب بود که نماینده اعزامی کابینه بختیاری‌ها [ممتاز السلطنه وزیر علوم] به اروپا برای شرکت در مذاکرات امتیاز راه آهن، به دلیل مخالفت ناصرالملک و نیز شرکت نماینده ایران [ناصرالملک] در مذاکرات سرادوار گری وزیر خارجه انگلیس و وزیر خارجه روسیه [سازانف] در لندن و بال مورال (Balmoral) انجام نگرفت.^{۱۶}

بدین سان سفر ناصرالملک به اروپا را می‌توان به عنوان نوعی مقاومت منفی

در برابر فشار خارجی تلقی کرد. بی نتیجه ماندن طرح راه آهن تاحدودی ناشی از خودداری ناصرالملک برای بازگشت به ایران جهت تکمیل مجسد مجلس بود. با این وجود، ناصرالملک همواره به مشاوران خود یادآور می شد که هنوز رئیس قانونی کشور است و نیابت سلطنت وی فقط از طریق مجلس می تواند پایان یابد؛ درحالی که وجدان او مانع می گردد که برخلاف قانون اساسی عمل کند. بر مبنای این نوع رفتار است که می توان قابلیت کاملاً قاطعانه و صبورانه اشراف ایران را در سیاست صبر و انتظار، در عمل، مشاهده کرد^{۱۷}.

در اوایل ژانویه ۱۹۱۲ [اوایل محرم ۱۳۳۰] پیشنهاد روس ها دایر بر این که يك خط آهن روسیه را از طریق ایران به هند متصل کند، منجر به گردهم آئی سرمایه گذاران درپاریس گردید، و در این گردهم آئی يك شرکت تحقیقاتی (Societe Detues) برای برنامه ریزی این شبکه راه آهن تأسیس گردید. سرمایه این شرکت را بانک های بریتانیا و فرانسه و روسیه تأمین می کردند. روس ها تعهد کردند که مسافت دریای خزر تا تهران را اندازه گیری کنند، و پیشنهاد شد که این خط آهن از تهران به خلیج گواتر، که تا تهران ۱۲۰۰ میل فاصله داشت، از طریق کرمان کشیده شود. طرح ها و برآوردهای مالی اولیه در طی سال ۱۹۱۲ چندین بار مورد تجدید نظر قرار گرفت. شایان توجه است که یکی از شرایط بریتانیا در این طرح این بود که راه آهنی که از خط ساحلی خلیج فارس و عمان می گذشت می بایستی فاصله کافی با کشتی های جنگی بریتانیا [مستقر در بنادر اطراف] داشته باشد، و فلسفه این شرط آن بود که روس ها نتوانند از این راه آهن علیه بریتانیا در يك عملیات خصمانه استفاده کنند. در واقع، مخالفت قابل توجهی با این طرح در انگلستان وجود داشت، به ویژه در محافل نظامی آن کشور که تحت تأثیر نگرانی های ارتش هند بود. گزارش شده بود که محافل بازرگانی روسیه نیز از این طرح استقبال نکردند، زیرا همان گونه که قبلاً گفته شد، بازرگانان روسی از بازارهای شمال ایران سود می بردند و مایل نبودند که پای کالاهای انگلیسی به این بازارها باز

شود و محدود به جنوب ایران گردد. با این وجود، شرکت تحقیقاتی به جلسات خود ادامه داد و یک رئیس فرانسوی و دو نایب رئیس انگلیسی و روسی برگزید. در ۸ مه ۱۹۱۲ [جمادی الثانی ۱۳۳۰]، شرکت مزبور با ۲۴ نفر اعضای شورای اداری [هیأت مدیره] تشکیل شد که هر یک از سه کشور، هشت نماینده در آن داشتند، اما همان گونه که گفته شد، نماینده ایران [ممتاز السلطنه] نتوانست در این جلسه شرکت کند.^{۱۸}

در این ضمن، انگلستان طرح دیگری را برای احداث راه آهن در ایران عنوان کرد که تنها مربوط به دولت انگلیس می شد، و از حمایت [مالی] شرکت نفت ایران و انگلیس و بانک شاهنشاهی و نیز شرکت کشتیرانی دجله و فرات [برادران لینچ] و شرکت کشتیرانی هند - بریتانیا برخوردار بود. مذاکراتی با وزیر خارجه ایران برای احداث این راه آهن صورت گرفت که از ساحل خوزستان و در نزدیکی خور موسی تا خرم آباد ادامه می یافت (بعدها رضا شاه خور موسی را به عنوان ترمینال راه آهن سراسری ایران انتخاب کرد). با این وجود، تقدیر این بود که احداث راه آهن ایران تالیست سال دیگر به تعویق افتد، و شاید ناصرالملک نایب السلطنه شرط عقل را به کاربرد که در مذاکرات شرکت تحقیق، که به سود بختیاری ها بود، شرکت نکرد. به علاوه، چنانچه گفته یحیی دولت آبادی را راست پنداریم، ناصرالملک به خوبی می دانست که مقصود واقعی برخی از اعضای کابینه بختیاری ها برای حضور در مذاکرات راه آهن در پاریس، یاد ر شور و مذاکرات وزیران خارجه انگلیس و روسیه، برای دلسوزی از مملکت نبوده است و آن ها بیشتر مایل بودند که به سود شخص خویش در این مذاکرات شرکت کنند.

در تابستان سال ۱۹۱۲ امکان داشت که اوضاع مالی ایران را به لحاظ پذیرش شتابزده وام ۲۰۰/۰۰۰ لیره ای [بانک شاهنشاهی] که به صورت مساعده در ماه آوریل ۱۹۱۲ به ایران پرداخت شد^{۱۹}، با در نظر گرفتن شرایط آن که قبلاً ذکر شد، و صرف این وام در جهت تقویت بریگاد قزاق و ژاندارمری شیراز، مورد بررسی قرارداد.

در رابطه با موضوع اخیر [ژاندارمری شیراز] بایستی یاد آور شد که مخبر السلطنه که از پنج ماه قبل به حکمرانی فارس برگزیده شده بود، هنوز تهران را ترك نگفته بود، زیرا نتوانسته بود با مورنارد خزانه دار كل در مورد وجوه مورد نیاز خود به توافق برسد. در این ضمن گزارش شد که در شیراز، قوام‌الملک، رجل نیرومند این شهر، در کار اجرای وظایف ژاندارم‌های سوئدی اشکال‌تراشی می‌کند.

در خصوص وام روس‌ها ۲۰، بایستی گفت که بر اثر تغییراتی که روس‌ها در تعرفه‌های گمرکی دادند، بنابر نوشته روزنامه تایمز لندن در ۱۴ اوت پس از پرداخت فرع وام مزبور از عواید گمرکی، بازهم مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ لیره به صورت مازاد باقی‌ماند. این موضوع سبب شد که خبرنگار روزنامه تایمز لندن ادعا کند که، «صرف نظر از نیت خیرخواهانه دولت روسیه، ملاحظه می‌شود که برای تسهیل کردن پیشرفت اندک ایران نمی‌توان عملاً راهی مؤثرتر از فروش روس‌ها را ارائه داد».

بریتانیا نیز از ادعای مازاد عواید گمرکات جنوب صرف نظر کرد^{۲۱}، که در سال ۱۹۱۲ مقدار آن ناچیز بود. هر چند که تغییرات جزئی در سیاست روسیه نسبت به ایران پیش آمده بود، لکن آشکار بود که هدف اصلی روس‌ها هنوز ادامه سلطه اقتصادی بر ایران بود؛ و سوای همه این‌ها، تجارت روسیه با شمال ایران روبه گسترش بود.

در اواخر سال ۱۹۱۲ این حقیقت تلخ آشکار شد که موضوع وام روس‌ها به نوعی با مسأله امتیاز راه آهن ارتباط دارد، زیرا در دسامبر ۱۹۱۲ [محرم ۱۳۳۱] مورنارد به مقامات ایرانی گفته بود که دریافت وام از خارج مشروط بر پایان موفقیت آمیز مذاکرات راه آهن می‌باشد. در سپتامبر ۱۹۱۲ [شوال ۱۳۳۰] روس‌ها تصمیم به تغییر وزیر مختار خود در تهران گرفتند، تا سیاست خود را نسبت به استقرار حکومت مرکزی نیرومند در ایران، نشان دهند؛ و گفته بودند که، «نمایش مسخره مشروطه را متوقف کنید!» اظهارات این چنانی، بدون شك، در جهت فراهم کردن مقدمات دیدار سazanoff (Sazanoff) وزیر خارجه روسیه و سراد وارد گری، در اواخر سپتامبر ۱۹۱۲ [نیمه دوم شوال ۱۳۳۰] بود. در اعلامیه مشترکی که در پایان

مذاکرات دو وزیر خارجه منتشر شد، اوضاع بالکان در سرلوحه سایر مسائل قرار داشت. در این اعلامیه آمده بود که دو دولت مایل به تجزیه ایران نیستند و تنها از حکومت ایران می خواهند تا به نحوی استحکام یابد تا بتواند از نو نظم را در کشور برقرار سازد و امنیت راه های تجارتی را تأمین کند^{۲۲}. همان گونه که از پیش گفته شد، تاحدی که اوضاع جنوب ایران مطرح بود، راه های تجارتی تا آخر سال ۱۹۱۲ از امنیت برخوردار نبود. در آن زمان استان فارسی به صورت رزمگاه و مرکز رقابت صولت الدوله قشقائی رئیس ایل قشقائی و قوام الملک رئیس ایل خمسه درآمده بود. برآورد می شد در حالی که در سال ۱۹۰۰ [از رمضان سال ۱۳۱۷ الی شعبان ۱۳۱۸] قشقائی ها فقط ۲۰۰ تفنگ جدید داشتند، اینک تعداد این تفنگ ها به ۱۵۰۰۰ می رسید، وقایع مهمات برای ایل قشقائی لاینقطع ادامه داشت.

تعلیم و تربیت و مشکلات ناشی از اعزام محصل به خارج

برغم فشاری که به زندگی ایرانیان از کلیه طبقات در سال های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ [۱۳۳۰ و ۱۳۳۱] وارد می شد، و با وجود تعلیق موقت رژیم سیاسی که مشروطه خواهان به خاطر آن جنگیده بودند، علاقه به تعلیم و تربیت که از انقلاب مشروطه نشأت می گرفت، همچنان به صورت یک خواسته ویژه در زندگی تعداد زیادی از شهرنشینان روشنفکر و مرفه باقی ماند. عناصر میانه روی طبقه تحصیل کرده با این که از روشنفکران دموکرات [حزب دموکرات] دوری می جستند و در عین حال از تعلیق حکومت مشروطه رنج می بردند، همچنان به تعلیم و تربیت معتقد بودند چون عقیده داشتند که تعلیم و تربیت در چارچوب یک حکومت مشروطه می تواند ایران را به راهی بکشاند که ژاپن را کشانید.

برای یاری دادن جهت دست یافتن به این هدف، در سال ۱۹۱۲ تقریباً ۱۸۰ مدرسه، بانام های گوناگون، زیر نظر اروپائی ها و امریکا، به شکل های مختلف وجود داشت. از جمله آنها، مدارس مذهبی بود که مستقیماً توسط میسیون های مذهبی

امریکائی و انگلیسی اداره می‌شد. واقعیت این بود که در ناامن‌ترین ماه‌های سال ۱۹۱۲ در شیراز وضعی وجود داشت که هم مایه امیدواری بود و هم موجب حیرت. زیرا در شرایطی که در محافل سیاسی انگلیس صحبت از ناتوانی گاردهای کنسولگری انگلیس در جنوب ایران و لزوم تقویت آنان بود، اسقف وابسته به کلیسای رسمی انگلستان در ایران برای تأسیس یک بیمارستان در شیراز تبلیغ می‌کرد. در آغاز سال ۱۹۱۳ [۱۹ محرم ۱۳۳۱] مشکل محصلین ایرانی در اروپا وجود داشت؛ مشکلی که برخی از تبعیدیان پا به سن گذاشته و اندیشمند را آزار می‌داد؛ مشکلی که تا سال ۱۹۶۵ نیز وجود داشت. یحیی دولت‌آبادی محصلین ایرانی خارج از کشور را در سال ۱۹۱۳ [۱۳۳۱ هجری] به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱- کسانی که از خردسالی به خارج رفته‌اند و وقتی به کشور خود بازمی‌گردند با مردم و زبان مادری خویش بیگانه‌اند. ۲- آنان که پس از تحصیلات مقدماتی شان در ایران با نیت خوب به خارج رفته‌اند و با داشتن آموزگاران شایسته، به کشورشان بازگشته‌اند و برای اجتماع مفید هستند. ۳- افراد خوشگذرانی که می‌خواهند از تمام لذات و آزادی‌های جامعه اروپائی برخوردار شوند، و به گفته دولت‌آبادی، افراد این گروه پس از مراجعت به ایران، ارمغانی جز بدبینی و فساد اخلاقی، ستایش از خارجی‌ان و تحقیر هم وطنان خود همراه نخواهند آورد. نکته بسیار مهم این است که این طبقه هدفشان جمع‌آوری مال و ثروت برای خریداری وسایل تجمل است که ثروتمندان غرب از آن برخوردارند. دولت‌آبادی این دسته از محصلین را که به ایران بازمی‌گردند، وطن‌فروشان توصیف می‌کند که شعارشان سیاست است.^{۲۲} عبدالله مستوفی، که معاصر دولت‌آبادی می‌باشد، از توقع زیاد فرزندان ثروتمندان که در اروپا درس خوانده‌اند گلایه می‌کند، و می‌گوید توقعشان ناشی از این است که در اروپا بوده‌اند، بی‌آنکه فضیلتی کسب کرده باشند. نظراتی از این نوع، در داستان طنز آمیز یک جوان تحصیل کرده در اروپا [فرانسه] و بازگشت وی به ایران در آستانه جنگ اول جهانی، به نام «فارسی‌شکر است»، آمده است. جمالزاده حرکات

این جوان را در تقلید از فرانسوی‌ها، در به کار بردن کلمات فرانسه به جای کلمات فارسی که فراموش کرده است، بیان می‌کند.^{۲۴}

اصلاحات اداری و تأسیس وزارتخانه‌های جدید

در کابینه به‌ختیاری‌ها، که نفوذ خارجی به اوج خود رسیده بود، مایه حیرت نیست که در دستگاه اداری تغییرات کلی داده شود؛ اگر چه نفوذ خارجی عمدتاً اثر منفی داشت و وضع فلاکت‌بار و عاری از نظم کشور وخیم‌تر شده بود، اصلاحات اداری از روی کاغذ فراتر نمی‌رفت و تأثیر اندکی بر شیوه‌های اداری داشت. تنها، جریانی را ادامه می‌داد که بر مبنای آن ادارات دولتی به جای این که کارمندان را برای خدمت در دستگاه دولت تربیت کنند، ادارات را به خاطر کارمندان ایجاد می‌کردند.

در میان اصلاحاتی که صورت گرفت، باید از تأسیس وزارتخانه‌های جدید فواید عامه، معارف و اوقاف و عدلیه نام برد. وزارت فواید عامه مسئول صنایع، کشاورزی، راه‌ها و معادن بود. با این وجود معادن نمک و زرنیخ قدیمی^{۲۵} زیر نظر وزارت مالیه باقی ماند. گزارش شده است که وزارت فواید عامه جدید تأسیس، بودجه کافی برای پرداخت حقوق کارمندان خود نداشته است^{۲۶}. همین مشکل مالی در وزارتخانه‌های معارف و اوقاف و عدلیه نیز وجود داشت^{۲۷}. وزارت معارف و اوقاف می‌توانست از عواید موقوفات استفاده کند، و در واقع، تأمین مالی از این منبع جاذبه استخدام در این وزارتخانه بود. وزارت جدید اوقاف و معارف اجازه چاپ کتاب‌های درسی را می‌داد، که مطالعه و اظهار عقیده درباره این کتاب‌ها به اشخاص بیسواد داده می‌شد، هر چند که این سانسور نمی‌توانست مانع چاپ کتاب‌های تازه شود، و سانسور کنندگان برای خود نفوذی در این وزارتخانه فراهم کنند. واقعیت این است که فرد درستکاری مانند یحیی دولت‌آبادی که می‌توانست منشأ خدمات باشد، چون یکی از بهترین آموزگاران زمان خود بود، به دلیل تعلقات

مذهبی‌اش^{۲۸} از استخدام در این وزارتخانه محروم شد. با این که دولت آبادی با کابینه بختیاری‌ها پیوند سیاسی نیافته بود، در هنگام تبعید در لوزان همواره مصاحب ناصر الملك بود.

دروزارت عدلیه اصلاح شده، کسری بودجه را تا حدودی از طریق دریافت عوارض تمبر[اسناد]، جهت نگاهداری دفاتر قضائی استانی، جبران کردند. چون روحانیون تنها حقوق‌دانان ورزیده کشور بودند، لذا به این وزارتخانه راه یافتند و اکثر قضات را روحانیون تشکیل می‌دادند.

وزارتخانه دیگری که در سال‌های پیش از جنگ اول جهانی از اهمیت برخوردار شد، وزارت نسبتاً قدیمی پست و تلگراف بود^{۲۹}. وزارت داخله نیز اسماً اهمیت یافت و وظایف دفتر رئیس الوزراء را عهده دار شد^{۳۰}. لکن با آنچه که به اندازه کافی در مورد اوضاع ایران گفتیم، آشکار بود که این وزارتخانه قادر به انجام وظایف خود نبود، حتی اگر از امکانات لازم هم برخوردار می‌بود.

وزارت جنگ در این دوره از تمام وزارتخانه‌ها بی‌معنی‌تر شده بود، زیرا ژاندارمری هر چند که مستقل بود، تابع وزارت داخله به شمار می‌رفت. این وزارتخانه در کابینه بختیاری‌ها بدلیل درخواستهای مکرر مالی کابینه از اهمیت برخوردار شد، خواه به لحاظ ایجاد يك ارتش ثابت، خواه به لحاظ تأمین مالی افراد مسلح بختیاری^{۳۱}. يك ارتش منظم فقط اسماً وجود داشت، و مورگان شوستر نیز ضمن رسیدگی به نیازهای مالی بیش از حد این وزارتخانه به این موضوع پی‌برد. در پنج یا شش سال اخیر هیچ‌گونه نیروی منظمی بسیج نشده بود. با این حال، ادامه کار وزارت جنگ، به عنوان يك موجودیت جدی، در دیوانسالاری حکومت اهمیت داشت زیرا رضاخان وزیر این وزارتخانه در سال ۱۹۲۱ [از ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۹] از آن به عنوان پایگاه اقتدار خویش استفاده کرد.

بایستی تصدیق کرد که [وزیران] این وزارتخانه‌ها، هر چند که به موجب قانون اساسی مسئولیت مبهمی در برابر مجلس داشتند، لکن بیشتر به عنوان ارکان

يك ديوانسالاری به شمار می آمدند و کمتر نشانگر وجود يك کابینه واقعی بودند. عمر کابینه ها کوتاه بود و معمولاً از هفت ماه تجاوز نمی کرد^{۳۲}، و همین موضوع بود که نایب السلطنه [اصر الملك] را نا امیدتر می ساخت. کابینه ها فاقد هر نوع مسئولیت مشترك بودند و عمدتاً مجموعه ای از افراد بودند که وزارتخانه ها در نظرشان وسیله ثروت اندوزی شخصی و پارتی بازی بود. عاملی که در کوتاه بودن عمر کابینه ها مؤثر بود، این بود که اعضای برکنار شده کابینه علیه کابینه موجود جدید فعالیت می کردند^{۳۳}. این کابینه ها رقیب یکدیگر بودند، و از وزیرانی تشکیل می شدند که وزارتخانه خود را، به شیوه مورنارد و همکارانش در مالیه و گمرکات، ملك خصوصى خود تلقی می کردند و هیچ کس، حتی سایر وزیران، حق دخالت و بازخواست از آنان را نداشت^{۳۴}.

هنگامی که یحیی دولت آبادی در سال ۱۹۱۳ [۱۳۳۲] پس از سه سال دوری از وطن، از سویس به ایران آمد، مملکت خود را به ملك بی صاحب توصیف کرد. او در نیمه راه بندرانزلی به تهران [منجیل]، برای اولین بار چشمش به بیرق ایران افتاد که بر فراز يك پاسگاه ژاندارمری كوچك برافراشته شده بود و از پاسگاه روس ها خبری نبود. اما كوچكى پاسگاه نتوانست شادمانی این مسافر را از این که بالاخره نشانه ای از ادامه حیات ایران وجود دارد، زایل سازد^{۳۵}.

توضیحات فصل دوازدهم

- ۱- یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد سوم، صفحه ۲۱۵، تهران، ۱۳۲۱
۱۹۴۲ [۱۳۶۱ - انتشارات عطار و فردوسی] - نویسنده
- ۲- عبدالله مستوفی، منبع یاد شده، صفحه ۵۱۵ - نویسنده
- ۳- منظور نویسنده آنست که انگلیسی ها از مورنارد خوششان نمی آمد، لکن بدلیل ملاحظه روسها، اشکالی در کار مورنارد بوجود نمی آوردند - مترجم
- ۴- عبدالله مستوفی، جلد دوم، صفحات ۵۰۸ - ۵۰۵ - نویسنده
- ۵- عبدالله مستوفی، جلد دوم، صفحات ۵۱۱ - ۵۰۹ - مترجم
- ۶- گزارش از روزنامه تایمز لندن در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۱۲ - نویسنده
- ۷- اشاره نویسنده به ماجرای یوسف هراتی، از طرفداران محمد علی شاه در مشهد است که به تحریک روسها در شهر آشوب به پا کرد و به حرم مطهر حضرت رضا (ع) پناه برد، و روسها نیز گنبد و بارگاه آن را به توپ بستند و مقداری از زوار کشته شدند. در این زمینه نگاه کنید به:
- سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، جلد دوم، صفحات ۶۵۸ - ۶۵۵ - مترجم
- ۸- چون در این کتاب به دفعات، و به طور مبهم، از ژاندارمری سخن گفته شده است، لذا تاریخچه تأسیس آن تاحدی که مربوط به موضوع می شود، از زبان مورخ الدوله

سپهر (ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ - صفحه ۱۰۵ به بعد) نقل می‌شود:

- پیش از تأسیس سازمان ژاندارمری، در دوران قبل از مشروطه، حفاظت از راه‌های کشور به عهده «قره‌سوران» بود. بعد از مشروطه، این وظیفه را افراد امنیه انجام می‌دادند. نظمیه (شهربانی) تهران و خزانه داری کل نیز تعدادی ژاندارم در اختیار داشتند.

- در ۱۴ اوت ۱۹۱۱ [۱۹ شعبان ۱۳۲۹] سه افسر سوئدی به نام‌های کلنل (سرهنگ) یالمارسن، ماژور (سرگرد) شولدبران و ماژور پطرسن برای ایجاد تشکیلات ژاندارمری استخدام شدند.

- سه افسر مزبور مبادرت به تأسیس مدرسه کاندیدای امنیه (مدرسه ژاندارمری) نمودند.

- پس از اتمام دوره اول مدارس گروهبانی و ژاندارم، و خرید اسلحه‌های مورد نیاز، تشکیلات ژاندارمری، شامل چهارهنگ، تعیین شد. دوهنگ در تهران مستقر شدند و هنگ سوم به فرماندهی سرگرد سیورت سوئدی مأمور شیراز شد.

- در سال ۱۹۱۳ [۱۳۳۱ هجری] ژاندارمری مرکز قوای بختیاری را خلع سلاح و اوضاع را در اراک آرام کرد.

- در سال ۱۹۱۵-۱۹۱۴ ژاندارمری توانست فتنه ظفر نظام رئیس ایل «اینالو» را در قزوین، و طوایف سگوند و پیرانوند و دیریک‌وند را در خرم‌آباد فرو نشانند.

- هنگامی که در دوران جنگ اول جهانی موضوع مهاجرت حکومت پیش آمد، گروهی از ژاندارم‌ها به دلیل طرفداری از آلمان برکنار شدند.

- در حالی که روسیه نیروی ژاندارم را رقیب بریگاد قزاق می‌دانست، انگلیسی‌ها برای حفظ منطقه نفوذ خود، و به ویژه مناطق نفتی، دولت ایران را برای تقویت ژاندارمری زیر فشار گذاردند.

- کابینه بختیاری‌ها از توسعه قدرت ژاندارمری خشنود نبود و در این کار اشکال تراشی می‌کرد - مترجم

۹- *«Se Mont ra Soucieux De Conformer Sa Politque Aux Principes De La Convention De 1907»*

۱۰- اشاره نویسنده به تشکیلات موقتی ژاندارمری در ۲۴ اوت ۱۹۱۲ به شرح زیر است:

هنگ ۱: مرکز آن سربازخانه یوسف آباد به ریاست سرگرد گلیمستد سوئدی مرکب از ستاد و سه گردان.

هنگ ۲: مرکز آن باغشاه به ریاست سرگرد شولدیران سوئدی مرکب از ستاد و دو گردان.

هنگ ۳: مرکز آن شیراز و به ریاست سرگرد سیورت سوئدی، مرکب از قوای اعزامی به فارس جهت تأمین آن ناحیه - مترجم

۱۱- منظور صمدخان شجاع الدوله، نایب الایاله مستبد سابق تبریز است. این شخص که در شمار طرفداران محمدعلی شاه بود در سال ۱۳۲۹ به تبریز آمد و فجایع فراوانی را مرتکب شد که شرح آن به تفصیل در کتاب نامه‌هایی از تبریز تألیف ادوارد براون آمده است. در مورد مبارزات وی با مشروطه خواهان، قبل از پیروزی انقلاب مشروطه، احمد کسروی در تاریخ مشروطه شرح مفصلی نوشته است - مترجم

۱۲- سالارالدوله برادر محمدعلی شاه، با همکاری داودخان کلهر و فرزندانش و نیز نظرعلیخان پیشکوهی (پدرزن سالارالدوله) و سردار اشرف پسر والی پشتکوه، پس از شکست از قوای پیرم خان و فرار به عثمانی، مجدداً از ضعف دولت مرکزی استفاده کرد و در این نواحی دست به قتل و غارت زد - مترجم

۱۳- پیرم خان، پس از شکست دادن سالارالدوله، به لقب «سردار پیرم خان» ملقب شد. وی در تعقیب قشون سالارالدوله و تصرف قلعه شورجه در نزدیکی کرمانشاه به ضرب گلوله عبدالباقیخان، یکی از افراد سالارالدوله، به قتل رسید - مترجم

۱۴- در مورد زندگی و مرگ پیرم خان، و نیز حزب داشناکسیون، نگاه کنید به: ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه، جلد دوم، صفحات ۵۳۹-۵۳۱ - مترجم

۱۵- یحیی دولت آبادی که در شمار همراهان ناصر الملك بود، در جلد سوم خاطرات خود (حیات یحیی - صفحه ۲۱۴) در مورد رفتن ناصر الملك از ایران می نویسد که سردار اسعد بختیاری اصولاً طرفدار نیابت سلطنت مستوفی الممالک بود و با ناصر الملك میانه خوبی نداشت. پس از این که محمدعلی میرزا برای دومین بار به ایران آمد، ناصر الملك ناگزیر شد صمصام السلطنه بختیاری را رئیس الوزراء و سردار محتشم بختیاری را وزیر جنگ کند. از این رو طی نامه‌ای به عنوان سردار اسعد (که در اروپا بود) از او خواست که به ایران برگردد، و خود راهی اروپا شد. سردار اسعد به تهران آمد، ولی بین او و صمصام السلطنه بختیاری در کارهای کشور اختلاف افتاد، و در نتیجه مجدداً صمصام السلطنه به ناصر الملك نزدیک شد - مترجم

- ۱۶- یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد سوم، صفحات ۲۱۹-۲۱۸- نویسنده
- ۱۷- نظر ملک الشعرای بهار بدعنوان عضو حزب دموکرات ومخالف ناصرالملک، نسبت به وی متفاوت است. نگاه کنید به:
- ملک الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، صفحات ۱۱-۱۳- مترجم
- ۱۸- علاقه کابینه بختیاری ها به این طرح، بنا به نوشته دولت آبادی، نیاز مبرم به وام خارجی بود، که قرار بود در قالب این طرح داده شود - مترجم
- ۱۹- ایران در برابر دریافت وام مزبور با بهره هفت درصد (در جمادی الثانی ۱۳۳۱) عایدات گمرک جنوب ایران را گرو گذاشت، تا چنانچه عواید گمرکی کفایت نکند، از محل سایر عواید دولتی پرداخت شود - مترجم
- ۲۰- منظور وام ۲۰۰/۰۰۰ لیره ای است که با بهره هفت درصد از بانک استقراضی روس پرداخت شد و وجه الضمان آن عایدات گمرکات شمال ایران بود. این وام در تاریخ جمادی الثانی ۱۳۳۱ و درشش قسط دریافت شد - مترجم
- ۲۱- منظور این است که انگلیسی ها از استفاده از این مازاد برای بازپرداخت قروض دیگر ایران به انگلیس استفاده نکردند. ایران از زمان ناصرالدین شاه تا این زمان جمعاً مبلغ دومیلیون و چهار هزار لیره به دولت انگلستان بدهکار بود. در مورد میزان این قروض و شرایط آن نگاه کنید به:
- علی اصغر شمیم: ایران در دوره سلطنت قاجاریه، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲، صفحات ۴۴۷-۴۵۲ - مترجم
- ۲۲- مذاکرات وزیران خارجه روسیه و انگلیس، با توجه به اوضاع اروپا، ناشی از ملاحظات زیر بود:
- نگرانی انگلیس و روسیه از امکان مداخله اتریش و آلمان در منطقه بالکان.
 - همکاری بیشتر انگلیس و فرانسه و روسیه در چارچوب اتفاق مثلث در برابر اتحاد مثلث آلمان و اتریش و ایتالیا.
 - نزدیکی تدریجی آلمان به عثمانی، برغم ادعای ایتالیا بر طرابلس.
 - فعالیت های آلمان در منطقه خلیج فارس.
 - وزیران خارجه روس و انگلیس در شرایط مزبور خواهان استقرار نظم در ایران بودند - مترجم

- ۲۳- یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد سوم، صفحات ۳۴۳ به بعد - مترجم
- ۲۴- جمالزاده: یکی بود یکی نبود، تهران، انتشارات معرفت - مترجم
- ۲۵- نویسنده کتاب سهواً زرنیخ را زرنیلج (که به معنی ریواس و رنگ شیمیایی است) تصور کرده و برای آن معادل انگلیسی *Precious Dyes* گذارده است - مترجم
- ۲۶- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، جلد دوم، صفحه ۵۲۰ - مترجم
- ۲۷- همان، صفحات ۵۲۶-۵۲۰ - مترجم
- ۲۸- نسبت «بهای» دادن به دولت آبادی از سوی مخالفانش، اتهام کذب بود. کافی است خاطرات این مرد خوانده شود تا اعتقادات اسلامی اش ثابت گردد - مترجم
- ۲۹- همان منبع، صفحه ۵۲۶ - مترجم
- ۳۰- همان منبع، صفحات ۵۲۹-۵۲۸ - مترجم
- ۳۱- همان منبع، صفحات ۵۲۸-۵۲۷ - مترجم
- ۳۲- همان منبع، صفحه ۵۳۲ - مترجم
- ۳۳- همان منبع، صفحه ۵۳۲ - مترجم
- ۳۴- همان منبع، صفحه ۵۳۰ - مترجم
- ۳۵- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد سوم، صفحات ۲۶۱-۲۶۰ - مترجم

فصل سیزدهم

ایران در جنگ اول جهانی

اعلام بیطرفی ایران در جنگ اول جهانی

بقایای استقلال ایران بر فراز يك پاسگاه ژاندارمری كوچك واقع در شصت میلی داخل مرز شمالی ایران که نظر مسافری را [دولت آبادی] که از خارج به کشور خود بازمی گشت جلب کرد، بر اثر رویدادهای سال ۱۹۱۴ دچار مخاطره گردید. با شروع جنگ در اروپا که انگلستان و روسیه را در برابر آلمان و اتریش قرار داد، ایران اعلام بیطرفی کرد.^۲ اما بیطرفی ایران به لحاظ اوضاع داخلی کشور امیدوار کننده نبود: مملکت فاقد يك ارتش ملی و يك حکومت قابل و مصمم در اجرای استوار احکام خود در سراسر قلمرو خویش بود.^۳ تعدادی از رجال پایتخت به مفهوم وطن دوستی پی نبرده بودند و بر عکس بیش از اندازه به بهره گیری از تماس با خارجیان برای مقاصد شخصی خود عادت داشتند. از لحاظ خارجی، به سختی از دول بزرگ انتظار می رفت که بیطرفی ایران را شرافتمندانه رعایت نمایند: روح قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس با اعلام بیطرفی ایران چندان سازگاری نداشت.

روح این قرارداد ايجاب می کرد که ایران به عنوان محل قدرت نمایی دو دولت روس و انگلیس به شمار آید، و سرانجام، در فرصت مناسب دور قیاب اختلافات خود را در ایران کنار گذاردند، مناطق نفوذ خویش را تعیین کردند، و هر يك به منطقه نفوذ دیگری اجازه تعقیب بلامانع و بلامعارض اهداف اقتصادی و توسعه طلبانه را می دادند.

اهداف توسعه طلبانه انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی و هند را می توان دفاعی نامید زیرا به عذر ضرورت حفظ مستعمرات دو دولت صورت گرفته بود، لکن در مورد ایران، این هدف ها توسعه طلبی آشکار قدرت به نظر می رسید. هدف های اقتصادی در چارچوب يك امپریالیسم منطقی بودند و اهمیتی نداشت که این هدف ها فاقد سودمندی باشد، یا دست کم، در موضوعاتی مانند دفاع از مرزها، نواقص بزرگی را به وجود آورد. حل «مسأله ایران» از مدت ها پیش در پرتو تغییرات ناگهانی در سیاست های خارجی و استراتژیک و بازار گانسی انگلستان و روسیه، صورت گرفته بود. هنگامی که این دو قدرت بزرگ در گیر يك منازعه بین المللی با آلمان [واتریش] گردیدند، و عثمانی نیز کوتاه زمانی بعد به آلمان پیوست، پیش بینی سرنوشت ایران دشوار نبود. روسیه عملاً شمال غربی و بخشی از مناطق شمالی ایران را در دست داشت و صمدخان مراغه ای، حکمران آذربایجان، آلت دست روس ها بود. از آلمان و اتروش و عثمانی توقع نمی رفت که به تمامیت ارضی ایران احترام بگذارند زیرا دشمنان آنان [انگلیس و روسیه] با رفتار خود نسبت به ایران (اگر چه تحقیر لفظی نبود لکن قطعاً با سنگدلی سیاسی همراه بود) سرمشقی تاریخی به جهانیان داده بودند. به علاوه، در سیاست دول محور [آلمان - اتروش - عثمانی] تحریک مسلمانان علیه دو دولت مسیحی [روس و انگلیس]، که در سده گذشته به حریم مذهب تجاوز کرده بودند، وجود داشت. اگر آلمان و اتروش، همراه با متحدشان عثمانی، می توانستند با مسلمانان سنی مذهب هند و افغانستان و فرقه های هم دین ترکان عثمانی تماس برقرار نمایند، بریتانیای کبیر در محاصره

نیروهائی قرار می گرفت که اعزام واحدهای ورزیده ارتش هند به جبهه غربی را غیر ممکن می ساخت و شدیداً مانع عملیات آن دولت در بین النهرین می گردید.^۴

عملیات [نظامی انگلیس] در بالای خلیج فارس علیه استانهای بصره و بغداد عثمانی، در آغاز جنگ با سرعت برق آسائی شروع شد. در ماه مه ۱۹۱۴ [جمادی الثانی ۱۳۳۲] هواداران استفاده از سوخت نفت در نیروی دریایی انگلیس سرانجام نظر خود را به کرسی نشانند و قراردادی برای تأمین نفت سفینه های جنگی نیروی دریائی سلطنتی با شرکت نفت ایران و انگلیس به امضا رسید.^۵ این شرکت در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ [۲۳ جمادی الاوی ۱۳۲۷] تأسیس گردیده بود. همچنین در ماه مه ۱۹۱۴ [جمادی الثانی رجب ۱۳۳۲]، دولت بریتانیا مبلغ ۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره در این شرکت سرمایه گذاری کرد، و بدین ترتیب اکثریت آراء را در مسأله مورد علاقه اش به دست آورد که در آن زمان نیاز به حمایت مالی داشت.

فعالیت های نفتی انگلیس در ایران

چون فرض می شد که حقوق مربوط به معادن ایران به شخص شاه تعلق دارد، لذا جویندگان اولیه امتیازات نفت برای گرفتن امتیازات متوجه درباری شدند که همه امتیازات را بذل و بخشش می کرد. در واقع، پیش از انقلاب مشروطه، پادشاه تنها مرجع اعطای امتیازات به شمار می رفت. بارون جولیس روتر امتیاز استخراج معادن ایران و احداث راه آهن در کشور را در سال ۱۸۷۲ [۱۲۸۹ هجری] با فرمان ناصرالدین شاه به دست آورد^۶، لکن در سال ۱۸۷۳ [۱۲۹۰ هجری] این امتیاز لغو شد^۷ زیرا در سفر به اروپا متوجه گردید که روسیه تزاری با این قرارداد مخالف است و بریتانیا نیز به آن بی علاقه می باشد. سپس شرکت هوتز و شرکا (Hotz of) که در بوشهر فعالیت [بازرگانی] داشت، امتیاز استخراج نفت در حوزه «دالکی»، واقع در چهل میلی شمال شرقی بوشهر را به دست آورد. هوتز به حفاری تا عمق هفتاد پائی پرداخت و سپس از ادامه کار منصرف شد.^۸ پسر بارون جولیس روتر به نام جورج روتر در سال ۱۸۸۸ [۱۳۰۵ هجری] به تهران آمد و به مذاکرات

نهایی درمورد امتیاز پدرش پرداخت، و سرانجام در ۱۸۸۹ [۱۳۰۶ هجری] اجازه تأسیس بانک شاهنشاهی و استخراج برخی از معادن ایران را به دست آورد. این بانک که قبلاً به بانک شاهی یا شاهنشاهی معروف بود، اینک [۱۹۶۵] به بانک انگلیس و خاورمیانه [بانک ایران و خاورمیانه] معروف است. شاه شخصاً ترجیح می داد که استخراج فلزات قیمتی و سنگ های گرانبها را به دست خود داشته باشد و قبلاً نیز در معادن فیروزه خراسان چنین کرده بود. بانک شاهنشاهی نیز که رأساً قادر به اعمال امتیازات معدنی خود نبود، مبادرت به تأسیس «شرکت معادن ایران» کرد و بدین منظور سهام هوتز را خرید.^۹

شرکت معادن ایران به نفت دست نیافت از این روانحلال شرکت در سال ۱۹۰۱ [۱۳۱۹ هجری] صورت گرفت تا در این فاصله امتیاز نفت به شرکت دیگری داده نشود.^{۱۰} در این ضمن، سالنامه معادن (Annales De Mines) در شماره فوریه ۱۸۹۲ خود مقاله ای به قلم ژاک مورگان (Jaques morgan) زمین شناس و باستان شناس [فرانسوی] درمورد وجود نفت در اطراف قصر شیرین، واقع در نزدیکی مرز ایران و عراق، انتشار داد.^{۱۱} نفت این منطقه تا سال های بعد استخراج نشد زیرا حفاری اولیه در منطقه «چاه سرخ»، در اطراف قصر شیرین، به نفت نرسید. این میدان نفتی در سال ۱۹۰۱ [۱۳۱۹ هجری] به یک امتیاز جدید [امتیاز داریسی] تعلق گرفت. ادوارد کوت (Eduard Cotte) منشی سابق بارون جولیس روتر با مورگان و یک شخصیت ایرانی به نام ژنرال کتابچی [کتابچی خان ارمنی متصدی اداره گمرک وقت] درباره به دست آوردن یک امتیاز جدید نفتی به گفتگو نشست، و کتابچی خان با این کار نام زشتی از خود در تاریخ کشورش به جای گذارد. این افراد متوجه شدند که برای اکتشاف و استخراج نفت در ایران به پول زیادی نیازمندند و تأسیس شرکت جدید نفت ایران و انگلیس (Anglo persian oil Company) (O. P. A. C) در سال های بعد درستی این نظر را ثابت کرد، زیرا شرکت سابق تا سال ۱۹۱۵ [۱۳۳۳ هجری] کمترین سودی را نشان نمی داد. کوت، کتابچی و

مورگان شخصی را به نام ویلیام ناکس دارسی (William Knox Darcy) یافتند که مایل بود در این کار سرمایه گذاری کند. دارسی اهل دون (Devon) انگلستان بود که ثروتی از راه استخراج طلا در استرالیا به هم زده بود. دارسی نماینده خود ماریوت (Marriot) را برای مذاکره درباره امتیاز به تهران فرستاد و قرارداد امتیاز در ۲۸ مه ۱۹۰۱ [هشتم صفر ۱۳۱۹] به امضا رسید.^{۱۲}

روس ها به امضای این قرارداد اعتراض کردند، ولی دارسی به ماریوت دستور داد که در قرارداد بنویسند که ۵ استان شمالی ایران از حوزه قرارداد خارج است و با این کار روس ها را ساکت کرد. از کل مساحت ایران که به ۶۲۸۰۰۰ میل [۶۳۶/۲۹۶ میل مربع معادل ۱/۶۴۸/۰۰۰ کیلومتر مربع] بالغ می شد، ۴۸۰/۰۰۰ میل آن در حوزه قرارداد قرار می گرفت.^{۱۳} مدت قرارداد ۶۰ سال بود. به موجب ماده ۱۰ قرار داد، می بایستی یک شرکت اکتشاف نفت در مدت دو سال از تاریخ امضای آن [از هشتم صفر ۱۳۱۹/۲۸ مه ۱۹۰۱] تأسیس شود. دولت ایران به میزان ۱۶٪ در سود ویژه شرکت و شرکتهای تابعه آن سهام می گردید. موضوع پرداخت غرامت در ماده ۱۶ آمده، و به موجب آن چنانچه شرکت در مدت دو سال تأسیس نشود، امتیاز مزبور لغو گردیده و غرامت لازم می باید پرداخت شود. دولت ایران با پذیرفتن ۶٪ بهره مالکانه از سود شرکت، خود را در موضع بسیار ضعیفی قرارداد.^{۱۴}

مشکلات بزرگی در مراحل اولیه اکتشاف وجود داشت، و از میان داستان این مشکلات چهره یکی از شخصیت های فعال و برجسته انگلیسی در شرق نمایان گردید. این شخص رینولدز (G. B. Reynolds)، مهندس ارشد دارسی بود که پیش از آمدن به خوزستان مدتی در منطقه چاه سرخ^{۱۵} کار کرده بود. رینولدز بر افراد قبایل محلی که سلطه دولت بر آنان اسماً وجود داشت پیروز شد و به یاری بیماران و مستمندان پرداخت، و در میان این علائق و مقتضیات سیاسی و خبر خواهانه، به حفاری نفت ادامه داد. وجود آب شور مانع بزرگی به شمار می رفت، چون قابل آشامیدن نبود و همواره دیگ های بخار را خراب می کرد و اونا گزیر می شد تا دیگ های

بخار جدیدی را با پرداخت هزینه حمل و نقل طولانی آن با گاری در صدها کیلومتر زمین بایر در جنوب امکان‌پذیر سازد.^{۱۶} بالاخره در ۲۶ مه ۱۹۰۸ [۵ خرداد ۱۲۸۷ شمسی]، هنگامی که برغم کمک مختصر شرکت نفت برمه (Burmah Oil Co.) دارسی نتوانست سرمایه بیشتری فراهم سازد، به رینولدز دستور داد تا کار را متوقف کند و به انگلستان باز گردد، که ناگهان چاه شماره ۱ با مقدار درخور توجهی نفت کشف شد، که هنوز نیز به عنوان یک چاه تاریخی در مسجد سلیمان نگاهداری می‌شود. شهر مسجد سلیمان در دامنه‌های جنوبی کوهستان زاگرس قرار دارد.^{۱۷}

در سال ۱۹۱۳ [۱۳۳۲] یک پالایشگاه نفت در آبادان تأسیس شد که با خط لوله به مسجد سلیمان (که در آن روز گار میدان نفتون نامیده می‌شد) واقع در ۱۳۵ میلی آبادان متصل می‌گردید. این خط لوله در سال ۱۹۱۱ [۱۳۳۱ هجری] کشیده شده بود. سرمایه‌گذاری بریتانیا در این شرکت در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۳ هجری] سبب گردید که این فعالیت متهورانه تشدید گردیده و برنامه‌ریزی توسعه سریع و جاساه طلبانه آن عملی شود. به این ترتیب ایران در جریان پی‌بردن به بزرگترین و جنجالی‌ترین سهم خود در «راز» غرب بود؛ یعنی کم و بیش می‌فهمید که بزرگترین قرارداد صنعتی و بازرگانی خود را منعقد کرده است. با این وجود، دقایق این راز چنان بود که ایران تا سال‌های متمادی نتوانست دریابد که این قرارداد بخشی از حقوق ملت او بوده است.^{۱۸}

تأسیسات نفتی در منطقه‌ای تمرکز یافت که از پایتخت بسیار دور بود و در سلطه شیخ‌های عرب یعنی جابر، مزعل و خزعل شیخ محمره [خرمشهر] قرار داشت. تأسیسات نفتی در منطقه‌ای بود که در آنجا فرماندار کل در قلعه آجری خود در سواحل رودخانه کارون و در شهر قدیمی شوشتر، محکوم به کنار آمدن با شیخ محمره بود، از این رونا گزیر به محرومیت از مصاحبت دوستان خود در شهرهای دیگر ایران مانند تهران و شیراز و اصفهان بود. مردم این شهرها خبری از وضع فلاکت بار خوزستان و سواحل گرمسیر خلیج فارس نداشتند. بدین سان بود که هنگام ملی شدن صنعت

نفت ایران در مارس ۱۹۵۱ [اسفند ماه ۱۳۳۰ شمسی] توسط مجلس شورای ملی، سیاستمداران مسئول و متعهد ایرانی به ندرت میدان‌های نفتی یسا دومین پالایشگاه نفت جهان [پالایشگاه آبادان] را از نزدیک دیده بودند؛ با این حال، با تصویب یک لایحه کوتاه مدت، مالکیت این تأسیسات را به ایران واگذار کردند.

نقض بی طرفی ایران

امیدهای [دولت انگلستان] به گسترش سریع صنعت نفت ایران پس از ماه مه ۱۹۱۴ [آغاز جنگ اول جهانی] موجبات نگرانی شدید آن کشور را از خطر سوخت رسانی به نیروی دریائی بریتانیا فراهم کرد، که ناشی از همجواری عثمانی با ایران در استان‌های بصره و بغداد بود. یکی از اولین موارد نقض بی طرفی ایران، از سوی عثمانی صورت گرفت. این کشور نیروهائی را برای حمله به لوله‌های نفتی گسیل داشت که در سر تا سردشت گسترده خوزستان امتداد می‌یافت و به آبادان منتهی می‌شد. نیروهای انگلیسی با شتاب برای مقابله با این خطر اعزام شدند. در جنوب غربی کشور، نیروهای انگلیسی تمرکز داده شدند تا از میدان‌های نفتی حفاظت کنند. نیروهای روسی که از قبل در شمال ایران مستقر شده بودند، برای مقابله با هجوم عثمانی به آذربایجان و نیز حفظ میدان‌های نفتی باکو در قفقاز، تقویت گردیدند. اقدامات نظامی اولیه بریتانیا و روسیه و تعرض واحدهای عثمانی [به خاک ایران] به این معنی بود که در واقع بیطرفی ایران پیش از رئیس‌الوزرا شدن مستوفی‌الممالک [در ۲۵ رمضان ۱۳۳۲] و اعلام بیطرفی ایران [در ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۲] نقض گردیده است. برخی از ایرانیان به مستوفی‌الممالک خرده گرفته‌اند که بی طرفی ایران را همراه با شرایطی نکرد که بر اساس آن‌ها ایران بتواند از دول اصلی درگیر در جنگ امتیازاتی به سود کشور بگیرد. اعلامیه مستوفی‌الممالک یک اعلامیه منفی بود و تنها امتیاز مثبت آن امیدواری به عدم مداخله [سایر دول در ایران] به شمار می‌رفت. حوادث باچنان شتابی روی دادند که مستوفی‌الممالک در واقع

فقط توانست اعلامیه بیطرفی را باشتاب و با عبارات دیپلماتیک بسیار روشن و بدیهی منتشر کند. بنابراین مسیر سیاسی را که مستوفی الممالک برای ایران برگزید کاملاً طبیعی می نمود. اما به دلیل نداشتن يك ارتش ملی که حافظ این بیطرفی باشد، اتخاذ سیاست بیطرفی را نمی توان مسیر واقعی سیاست ایران در جنگ دانست. این رویه سیاسی سبب شد که در پایان جنگ اول جهانی و در کنفرانس صلح [ورسای] به ایران اجازه شرکت در این کنفرانس را ندادند و ایران از لحاظ سیاسی زیان دید. عدم شرکت ایران در کنفرانس صلح ورسای، همراه با رنج هایی که ایران پیش از ترك مخاصمه جنگ متحمل شد، ثابت کرد که مستوفی الممالک با اتخاذ رویه بیطرفی، ایران را در يك وضع ناامیدانه و نامطمئن قرار داده است. امیدواری مستوفی الممالک به این که بیطرفی ایران از سوی سایر دول رعایت گردد، نمونه ای از طرز تفکر ایرانیان است. ایرانیان را عادت بر این است در زمانی که همه درهای امید به روی شان بسته شده، با ابراز سخنان تأکید آمیز و امیدهای واهی خود را تسلیم اوضاع می نمایند.

در مدت نیابت سلطنت ناصر المملک، اقداماتی صورت گرفت تا از نظرات بریتانیا و روسیه در مورد تشکیل يك ارتش ملی آگاه شوند. پیشنهاد های ایران برای تأسیس يك ارتش ملی، برغم ناامنی در جنوب که به زیان بریتانیا بود و تأسیس نیروهای محدود ژاندارمری که قبلاً از آن سخن گفتیم، منجر به نتیجه ای نگردید. زیرا در شرایطی که قدرت در قبضه بختیاری ها بود، کسانی بودند که از وجود يك حکومت نیرومند و ارتش تحت سلطه دولت واهمه داشتند. روسیه نیز برای حفظ امنیت در شمال ایران نیروهای اشغالگر خود را در این مناطق نگاه داشته بود و ترسی که مردم از جنایات بیرحمانه روس ها و همجواری بسیار نزدیک با روسیه داشتند، امنیت را در این مناطق تأمین می کرد.

دوستان نیرومند ایران [انگلیس و روسیه] تنها با ادامه کار ژاندارمری موافق بودند. افسران سوئدی ژاندارمری طرفدار انگلستان بودند. لکن، با آغاز جنگ

اول جهانی، همین افسران بارغبت به هواداری از آلمان پرداختند.^{۱۹} لذا تأسیس ارتش نوین ایران در ده سال بعد، و هنگامی که يك نظامی بر ایران حکومت می کرد، صورت گرفت. اوضاع نظامی خراب کشور در این زمان نتیجه حضور نیروهای ژاندارمری وقزاق (رضاخان نیز يك افسر قزاق به شمار می رفت) بود. در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] افسران ایرانی زیادی در ژاندارمری و بریگاد قزاق بودند تا از بیطرفی ایران دفاع کنند. اما این افسران به جای حراست از کشور در سال های جنگ، رویه خلاف آن را در پیش گرفتند.^{۲۰}

در آغاز جنگ اول جهانی زمینه های امیدواری در پایتخت به وجود آمد: بریتانیا و روسیه گرفتار جنگ بودند و ایرانیان نفس راحتی می کشیدند. اخبار مربوط به پیروزی آلمان مردم را دلگرم می ساخت. مستوفی الممالک رئیس الوزرا، با گماردن محمدحسن میرزای ولیعهد در سمت حکمران آذربایجان توانست این استان را از مظالم صمدخان مراغه ای عامل روس ها برهاند. سیاستمدار ورزیده ایران، برای گماردن محمدحسن میرزا در سمت حکمرانی آذربایجان، در هنگام تاجگذاری احمد شاه [۲۷ شعبان ۱۳۳۲ / مرداد ۱۲۹۳ شمسی] از تزار روس درخواست کرد تا با این کار موافقت کند، و بدین ترتیب موفق به کاهش سلطه روس ها در آذربایجان و انجام کاری گردید که روس ها قبلاً با آن موافقت نمی کردند. همچنین، مستوفی الممالک با استفاده از اوضاع و احوال موجود به خدمت مورنارد بلژیکی و همکارانش خاتمه داد.^{۲۱}

مستوفی الممالک نخستین رئیس الوزرای احمدشاه، پس از تاجگذاری او و به پایان رسیدن نیابت سلطنت ناصر المملک، می باشد که مورد احترام زیاد مردم بود. اگر مستوفی الممالک امیدوار بود که با اتخاذ سیاست بیطرفی ایران، مملکت نفس راحتی از دست روس و انگلیس بکشد که سرگرم جنگ جهانی اول بودند، در این صورت عقاید وی نزدیک به ملیونی بود که تندتر از او فکرمی کردند [دموکرات ها].^{۲۲} هنگامی که جنگ، اروپا را فرا گرفت، بسیاری از ملیون روشنگر (Enlightened)

ایران به‌ویژه آنان که در نظرشان يك خارجي (خواه انگلیسی باشد یا روسی یا فرانسوی یا آلمانی و اتریشی و ترك) دشمن مملکت به‌شمار می‌رفت، معتقد بودند که لحظه آزادی ایران فرارسیده است. البته، در ایران درباریان و فرصت طلبانی بودند که سعی می‌کردند از اوضاع و احوال تازه ایران به‌سود خود بهره‌گیری کنند. برخی از آنان از متفقین [انگلستان و روسیه و فرانسه] جانبداری می‌کردند. گروه دیگر که طرفدار متحدین [آلمان و اتریش و عثمانی] بودند در تالارها گرد می‌آمدند و از سر چاپلوسی آب به آسیاب سفارتخانه‌های آلمانی نژاد می‌ریختند.^{۲۳} دیگرانی هم بودند که سعی می‌کردند دل هر دو گروه متخاصم را به‌دست آورند. تاجگذاری پادشاه ۱۸ ساله در ژوئیه ۱۹۱۴ [۲۷ شعبان ۱۳۳۲] موجب شادمانی موقت مردم گردید^{۲۴}، و روحیه خوش‌بینی را برای مدت کوتاهی در پایتخت کشوری تقویت کرد که در اوضاع مخاطره‌آمیز ناشی از جنگ و ناامنی و مشکلات مالی در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] قرار داشت. تاجگذاری احمدشاه سبب شد که مجلس در ۷ دسامبر ۱۹۱۴، و از زمان انحلال موقت آن در دسامبر ۱۹۱۱ که شوستر از ایران اخراج شد، حیات تازه خود را از سر بگیرد^{۲۵}. تقویت روحیه مردم این خوش‌بینی را قوت داد که پایان نیابت سلطنت [ناصرالملک] به اوضاع جدید و بهتری انجامیده است.

فعالیت آزادیخواهان در خارج از کشور

ایرانیان اندیشمندتر، زیاد به اوضاع ایران خوش‌بین نبودند و می‌دانستند که در میان کسانی که تشنه چشیدن طعم ثمرات احیای حیات پارلمانی هستند، بسیاری افراد هستند که از پیش طعم لذات و پاداش‌های سیاسی را در دوران نیابت سلطنت ناصرالملک چشیده‌اند. ناصرالملک تشکیل احزاب سیاسی را تشویق می‌کرد زیرا شخصاً به نظام سیاسی بریتانیا [نظام چند حزبی] اعتقاد راسخی داشت و می‌خواست این فکر را در ایران نیز پیاده کند. اما هنگامی که بسیاری از ملیون سرسخت و

برجسته ایران به دلیل شرایط سیاسی حاکم و درگیری شدید احزاب، از ایران رفتند، ناصرالملک نتوانست بر فساد سیاسی فزاینده کشور غلبه کند. ناصرالملک به دلیل آرمان‌های سیاسی شخصی خود در کابینه بختیاری‌ها و نیز دورنگاه داشتن خویش از درد سر فعالیت آزادیخواهان، به سرکوبی آزادیخواهان پرداخت. در نتیجه، برخی از بهترین رجال ایران در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] در برلین یا پاریس جمع شدند و به دلیل جنگ اول جهانی ناگزیر شدند در این شهرها بمانند. تعداد کمی از آن‌ها را بعداً آلمان‌ها به استانبول آوردند تا با دوستان مهاجر خود تجدید دیدار کنند.

برلین مرکز عمده آزادیخواهان و روشنفکران ایرانی بود. سید حسن - تقی‌زاده، که قبلاً از او یاد کردیم و یکی از سردمداران نهضت مشروطه به شمار می‌رفت، رهبری گروه برلین را به عهده داشت^{۲۶}. با پیوستن میرزا عبدالوهاب قزوینی به گروه برلین، اعضای گروه از مصاحبت این دانشمند بزرگ برخوردار شدند. قزوینی شرح تکان دهنده‌ای از زندگسی خود در آن شهر دور افتاده غربی، که مرکز بهترین مغزهای ایران شده بود، به جای گذارده است [نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده]. بدبختی در این بود که در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] این افراد در برلین بودند و نمی‌توانستند به تهران بازگردند. در ژانویه ۱۹۱۶ [جمادی‌الاول ۱۳۲۴]، گروه ایرانیان برلین به انتشار یک مجله دست زد که نام آن از نام آهنگر افسانه‌ای ایران [کاوه] گرفته شده بود، که مردم کشورش را از استبداد هیولائی به نام ضحاک نجات داده بود، و پیش‌بند چرمی کاوه آهنگر نشانه‌ای از آزادی ایران به شمار می‌رفت. چاپ این مجله تا سال ۱۹۲۱ [۱۳۳۹ هجری] ادامه یافت و تأثیر عمیقی بر ادبیات معاصر ایران به جای گذارد. در سلسله مقالات آن، مطالبی در باره روش‌های علمی جدید و تعلیم و تربیت و اصول و مبانی آن به رشته تحریر درمی‌آمد [مقالات کاظم‌زاده ایران‌شهر که بعداً تحت عنوان اصول تعلیم و تربیت به چاپ رسید]. این مجله مبارزه شدیدی را با خرافات آغاز کرد و برای حل مشکل ایران راه حل‌های منطقی، و نه عاطفی، ارائه داد. اما این مجله بیشتر از سوی دانشجویان معاصر ایران خوانده

[می شد] تا دانشجویان ایرانی در دوره جنگ اول جهانی، زیرا دانشجویان اخیر از قبل تغییر مسلک داده بودند. البته، این فعالیت ادبی نمی توانست خلاء اثرات زبان آور غیبت گروه برلین را از ایران پر کند.

در نبودن گروه برلین در ایران در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ [۱۳۳۶-۱۳۳۲ هجری] فرصت طلبان از میدان عمل وسیع تری برخوردار شدند. تزلزل رأی و ترسو بودن ناصرالملک منجر به افزایش جاه طلبی های سیاسی و نیز تبعید سیاستمداران درستکار گردید. ناصرالملک از یک سو تشکیل احزاب را ترغیب می کرد، و از سوی دیگر چون ترسو و بزدل بود در برابر اقدامات بیرحمانه بختیاری ها علیه آزادیخواهان تسلیم محض بود.

وضع اصناف، دموکراتها و سایر گروه ها

قدرت سیاسی در سطح کشور به مقام سلطنت و نمایندگان برگزیده آن تعلق داشت. اصولاً ایجاد اصناف و سایر گروه ها بدین منظور بود تا به حمایت متقابل از اعضای خود پردازند و به نمایندگی از سوی آنان با مقامات بالای مملکتی در تماس باشند. ولی پس از انقلاب مشروطه، رهبران اصناف درباره وظایف خود دچار اندیشه های نادرست گردیدند و داشتن نقش در سیاست را جایگزین وظیفه ارشاد و حمایت از کسانی کردند که در قالب اصناف با آنان بستگی داشتند. با از سر گرفته شدن حیات پارلمانی [تشکیل مجلس سوم] و زوال اقتدار بختیاری ها، جویندگان مقام و دسته جات [سیاسی] فرصت را برای تجمع خویش مناسب یافتند. عوامل پیشین قدرت آن چنان سست شده بود که نصیب عده زیادی از طالبان خود نمی گشت و از دست شان می گریخت و طفره می رفت. در این اوضاع، ضعف شدید ایران بیش از هر چیز دیگری در طی سال های جنگ اول جهانی مشهود بود. هیچ کابینه ای پایدار نبود. دسته جات گوناگونی بودند که خواستار به دست گرفتن قدرت بودند؛ و چه آسان بود محکوم کردن کابینه های غیر محبوب به نوکری انگلیس و

روس؛ برچسبی که هیچ کابینه‌ای نمی‌توانست از آن بگریزد^{۲۷}. شرکت در حیات عمومی کشور با امید به دست آوردن امتیازات صورت می‌گرفت. عضو کابینه شدن به معنای پاسخ مساعد به درخواست‌ها بود، و چنانچه از پذیرش درخواست‌ها خودداری می‌کردند، سیل تهمت و افترا به آنان وارد می‌شد.

با وجود آنچه که گفته شد، ملیون در ستکار در ایران وجود داشتند و عضو حزب دموکرات بودند. در بین ملیون، علاوه بر طبقه روشنفکر، یک یا دو نظامی هم بودند. این نظامیان به دلایل آموزش نظامی و داشتن مشاغل حساس در ژاندارمری و بریگاد قزاق، نوع جدیدی از وطن دوستی را از خود نشان دادند. این افسران، مانند سایر ملیون، با خارجی‌ان مخالف بودند. در دوران جنگ اول، گروهی از این افسران ژاندارم دنباله روی هم‌قطاران سوئدی خود شدند، و بسیاری از آنان که به عضویت حزب دموکرات درآمدند، مآلاً به اردوگاه آلمان و عثمانی پیوستند. افسران ایرانی بریگاد قزاق، که جزئی از قشون روسیه در ایران بودند، نتوانستند خواسته‌های خود را جامه عمل بپوشانند؛ و [انجام خواسته‌هایشان] تنها زمانی میسر شد که ماشین نظامی روسیه در پی انقلاب بلشویکی درهم شکست. آنگاه، افسران ایرانی عضو بریگاد قزاق به تلاش مداوم و گسترده‌ای برای نجات ایران از دست بلشویک‌ها دست زدند، و در این کار، بر حسب اتفاق، دوش به دوش انگلیسی‌ها قرار گرفتند^{۲۸}.

دولت انگلستان در سال‌های جنگ به حمایت از حزبی برخاست که حزب دموکرات با آن مخالف بود و حزب اعتدالیون نامیده می‌شد. در این مرحله از آزمون دموکراسی در ایران، خارجی‌ان ذی‌علاقه، دموکرات‌ها را تندروهای خطرناک توصیف می‌کردند. این طرز تلقی شدیداً تحت تأثیر عقاید غیر قابل سازش رهبران دموکرات نسبت به بریتانیا و روسیه قرار داشت، چه دموکرات‌ها انگلیس و روسیه را خطرناک‌ترین دشمنان ایران به‌شمار می‌آوردند. و چون احساساتشان بر عقلشان می‌چربید، لذا رویه خویش را تا حد زیان رساندن به خود و کشورشان ادامه دادند. دموکرات‌ها فریب آن کسانی را خوردند که با بازی کردن با عواطف سیاسی دموکرات‌ها

می خواستند به مقاصد شخصی خود برسند. دموکرات‌ها کوشیدند تا برخی از شخصیت‌های برجسته را به حزب خود وابسته سازند، و برخی از درباریان قدیمی نیز آماده حمایت از دموکرات‌ها بودند. این درباریان، اگرچه آشکارا از دموکرات‌ها جانبداری نمی کردند، اما در خلوت با آنها همدردی می کردند. مستوفی الممالک يك نمونه از این درباریان است. با این وجود، دموکرات‌ها نتوانستند از جلب کلیه عناصر ناساکامی اجتناب کنند که قبلاً در میدان سیاست شکست خورده بودند. مطبوعات هرزه گو نیز به صف طرفداران دموکرات‌ها می پیوستند. تعداد روزنامه‌ها از انقلاب مشروطه به این سو افزایش یافته بود. ولی تیراژشان کم بود چون در ایران میزان بیسوادها بالا بود و تنها يك قسمت كوچك از جمعیت شهرنشین سواد خواندن داشتند. ناشرین جرأید ناگزیر شدند تا برای فراهم کردن پول به باج گرفتن از سیاستمداران مشكوك الحال بپردازند. مجلس سوم نشانگر آغاز جدی سقوط پارلمانی از نقطه نظر کیفیت و آگاهی از وظایف خود بود. در عین حال وجود مطبوعات بی محتوای ایران نشانگر سقوط معیارهای نظامی بود که اصلاحگران اولیه کشور را تکان داده بود، وای کاش این اصلاحگران می توانستند سراز قبر در آورند و ثمره تلاش‌های خویش را بدان گونه که يك شخص مهم بر گذشته می نگرد، در زمان آینده ببینند. فساد اخلاقی مطبوعات و بی لیاقتی مجلس باقی ماندند تا صحنه تاریخ ایران را تا زمان اخیر لکه دار سازند. اینك که متجاوز از ۲۰ سال از جنگ دوم جهانی می گذرد، قرائنی به چشم نمی خورد که از سوءاستفاده و فساد مطبوعات و بی لیاقتی مجلس شورای ملی به میزان زیادی کاسته شده باشد.

دلیل دیگری که برای ادامه مواضع منفی دموکرات‌ها و اخلاف آنان وجود دارد عبارت است از کوتاهی دولت انگلستان در ایجاد روابط دوستانه و سودمند و متقابل با دموکرات‌ها. شکست دوستی دموکرات‌ها با انگلستان را می توان در وهله اول ناشی از تلخکامی و سوءظن دموکرات‌ها به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و در مرحله بعدزائیده طرز تفکر آنان نسبت به هواداری از آلمان و اقدامات

دموکرات‌ها در این زمینه در مدت جنگ اول جهانی دانست. به غیر از این موارد، حزب لیبرال انگلستان از دموکرات‌ها حمایت می‌کرد. تقی‌زاده وقتی در سال ۱۹۰۸ [۱۳۲۶ هجری] و در پی ماجرای به توپ بستن مجلس از ایران رفت، مستقیماً راهی لندن شد. در لندن، کرسی‌های خطابه در جلسات انجمن ایران و انگلیس و نیز در جاهای دیگر در اختیار تقی‌زاده گذارده شد و از او پذیرائی گرمی کردند. تفاهم نظر رهبران اولیه دموکرات‌ها و دوستان انگلیسی‌شان از شالوده‌ای استوار بر خوردار بود. با این که دوستان انگلیسی دموکرات‌ها که دارای سمت دولتی و رسمی بودند و به هیچ وجه نمی‌توانستند با انقلابیون ایران بدان گونه همدردی کنند، که افراد عادی و دانشمندان فرزانه انگلیس می‌کردند، با وجود این ایرانیان مترقی در روزهای نخست ورود به انگلستان این کشور را مهد آزادی و کانون نهادهای سیاسی می‌دانستند و در این ستایش از یکدیگر گوی سبقت را می‌ربودند. با این تفصیل در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] تقی‌زاده در آلمان به سر می‌برد. در داخل ایران، دموکرات‌ها به کنسولگری‌های انگلیس حمله کردند و به زودی بسایاری افسران آلمانی و عثمانی در گیر جنگ کوچکی شدند، که علاوه بر این که به معنای يك جنگ داخلی بود، جنگ علیه انگلیس و روسیه نیز به شمار می‌رفت. البته، در مورد اخیر [جنگ باروسیه]، هرگز، مسأله‌ای به نام جبهه‌گیری دموکرات‌ها پیش نیامد. این موضوع را نبایستی دست کم گرفت زیرا حزب دموکرات احزاب سیاسی فرزندی زیادی داشت که نسب از این حزب می‌بردند، و در میان این فرزندان بایستی از حزب توده یا حزب کمونیست ایران نام برد که نام آن مدت‌هاست از صحنه سیاست ایران حذف شده است. در تحلیل نهایی حزب توده، صرف نظر از یک گروه اقلیت تندروی این حزب، بایستی پذیرفت که تمایل این حزب برای قرار گرفتن در جبهه شوروی بیشتر از احزاب ملی نبود که زیر نام دکتر مصدق فعالیت می‌کردند [جبهه ملی]^{۲۹}، و آن‌ها نیز جزئی از خانواده حزب دموکرات بودند.

همه فرزندان حزب دموکرات دو چیز را از نیای خود به ارث برده بودند:

نفرت از مداخله خارجی، و شك و سوءظن نسبت به مقام سلطنت به عنوان يك مقام مستعد پذیرفتن فشار خارجی. علت این که پادشاه بیشتر آماده پذیرش فشار خارجی است اینست که معمولاً يك نفر بیشتر از يك مجلس آزادیخواه در معرض فشار قرار دارد. اما در مورد جبهه ملی مصدق^{۳۰}، و سایر دسته جاتی که از نظر فکری به آن نزدیک هستند، تنفر از خارجیان و نفوذ آنان، به عکس العملی می انجامید که به گونه حیرت آوری دور از تمایلات نوگرایانه و اصلاحگرانه ای بود که مشخصه آشکار جاه طلبی های دموکرات های اولیه به شمار می رفت، زیرا اصلاحات از نمونه غربی آن الهام می گرفت. مصدق نمودار يك موضع تندرویانه در جایی است که عاطفه و انگیزه های شخصی غلبه دارند: وضعی که ازدو گونه گی عواطف ریشه گرفته و گریبانگیر ملیون ایرانی شده بود که می خواستند هم کشور را از نفوذ خارجی نجات دهند و هم از الگوهای پیشرفت خارجی بهره گیرند. البته ملیون دارای انسجام فکری هم وجود دارند، که از جمله می توان به تقی زاده به عنوان نمونه آنان اشاره کرد. تعداد چنین مردانی در کشوری که از سقوط شکل سنتی تعلیم و تربیت خود رنج برده است، خواه ناخواه اندك است؛ نظام تعلیم و تربیت پیش از انقلاب مشروطه به صدف خشکیده ای می ماند که هنوز نیز جانشینی برای آن پیدا نشده است. اما افراد انگشت شماری توانستند سرهای خود را بالاتر از عبارات تند و بی پروا و پر شور نهضت مشروطه بگیرند. این افراد، به دلیل فشار اعتقادات شخصی، تسلیم آزمندی قدرت نشدند و از این رو شاید به زوال گراییدند، آن هم در دورانی که وسوسه های آزمندی بسیار بود؛ و این افراد به آسانی می توانستند تسلیم آشوب عاطفی شوند که ملیون ایران با دو گونه گی فکر خویش پدید آورده بودند. در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] ملیون ایرانی که کمتر متعصب و بیشتر منطقی بودند، غالباً، در کشور خود نبودند. اگر هم در کشور می بودند، شاید قادر به تغییر حوادث نمی شدند، زیرا یکی از آنان، که دولت آبادی بود، وضع خود را در سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ هجری] چنین شرح می دهد:

«گاهی به خاطر می آورم پرده را از روی کار برچیده، آشکارا به میدان آمده، جمعی را با خود همراه نموده، بر ضد زمامداران امور یا تشکیلاتی طماع قیام کرده، نااهلان را به جای خود نشانیده، رشته امور را به دست اشخاص بهتر بسپاریم. در این حال وفور حاسدین و بدخواهان، خود را از يك طرف، و خالی بودن کیسه خویش و رفیقان را از طرف دیگر، و ناموافقتی عناصر صالح ملت را، بسایکدیگر ملاحظه نموده، صبر را پیشه نموده، انتظار پیش آمدهای بهتر را می کشم، و روز به روز آشکارتر می شود که زمامداران امور امروز هم از جنس مردم دیروز هستند. اگر در موانع خارجی، که از روی فقدان رجال یا جرأت کار آگاه تولید و دوام یافته بود، سستی روی داده باشد، اما اثر رعب آن هنوز در وجود زمامداران امور باقی است...»^{۳۱}.

در دوران ریاست وزرای مستوفی الممالک، یعنی از تاجگذاری احمدشاه در ژوئیه [۲۷/۱۹۱۴ شعبان ۱۳۳۲] تا گشایش مجلس سوم در دسامبر ۱۹۱۴ [۱۶ محرم ۱۳۳۳]، اعتمادی که مستوفی الممالک در بین مردم پدید آورد طلیعه آغاز احتمالی اصلاحات بود؛ اما در سال ۱۹۱۵ [۱۳۳۴ هجری] بر اثر بروز جنگ، تجزیه و ویرانی ایران آغاز گردید و انجام هر گونه اقدامات احتمالی کابینه را متوقف ساخت. پس از تشکیل مجلس جدید [چهارم] مستوفی الممالک از ریاست وزرا کناره گرفت^{۳۲}. وی پیش از کناره گیری فرهنگستان ایران را افتتاح کرد. ملیون آزادیخواه و پاکدل یقین کردند که انقلاب مشروطه شکست فاحشی خورده است؛ و آنان این شکست را ناشی از عدم توجه کافی به اصلاح تعلیم و تربیت، جهل حاکم بر ایران و نیز نداشتن امکان درست اندیشی می دانستند. وضع زبان فارسی را به عنوان نشانه فقدان عمومی قدرت استوار مردم در تشخیص مسائل دانسته اند. زبان فارسی در آن زمان در معرض یورش کلمات اروپایی بود که از سوی فرنگ رفته ها به زبان فارسی وارد شده بود. یکی از وظایف فرهنگستان این بود که به تألیف يك فرهنگ فارسی جهت حفظ ثبات و خلوص زبان فارسی بپردازد. ولی آهنگ حوادث فرصتی را برای ادامه تلاش های این چنانی باقی نگذارد، حتی اگر در خزانه پولی برای

پرداخت به اعضای فرهنگستان وجود داشت.

مجلس سوم جای مناسبی برای برنامه دموکرات‌ها نبود، زیرا انباشته از نمایندگان میانه‌رو [اعتدالیون]، و نیز منفردین [بی‌طرف‌ها] بود که آماده ائتلاف با گروهی بودند که بالاترین امتیازات را به آنان می‌داد^{۳۳}. به نظر می‌رسید که عمال انگلیس و روسیه در پایتخت و استان‌ها به گونه مؤثری در انتخابات اعمال نفوذ کردند تا نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس بفرستند و به نتایج مطلوب خود برسند، لکن فشارها و اتهاماتی که به کابینه‌ها وارد می‌شد سبب عمر کوتاه کابینه‌ها می‌گردید^{۳۴}. با این که دموکرات‌ها در مجلس در اقلیت قرار داشتند، انگلستان و روسیه نمی‌توانستند ثبات کابینه‌ها را در جهت منافع خود حفظ کنند و از این بابت بسیار ناراحت بودند. پس از کابینه سوم مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله که مردی با فرهنگ و روشنفکر بود جای او را گرفت. اما کابینه مشیرالدوله سقوط کرد و برای مدتی شاهزاده فرمانفرما به ریاست وزرا رسید، که مصممانه در خدمت روس و انگلیس کار می‌کرد. در فاصله کوتاهی، وی نیز استعفا داد و مستوفی‌الممالک از نو نخست وزیر شد^{۳۵} تا دست به اقداماتی بزند که موجب حیرت و ترس متفقین [انگلیس-فرانسه-روسیه] گردد^{۳۶}.

فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران

حضور نیروهای روسی در طول جاده قزوین - بندرانزلی، و آمادگی آنان برای حرکت به سوی تهران، نمایندگان دول محور [اتریش - آلمان - عثمانی] را متوجه این موضوع کرد که در شهری که در معرض چنین فشار نظامی قرار دارد هیچ کابینه‌ای نمی‌تواند به سود آن‌ها کار کند و هیچ مجلسی قادر نیست تصمیماتی مطابق میل آنان بگیرد. از طرف دیگر، در تابستان سال ۱۹۱۵ [شعبان و رمضان و شوال ۱۳۳۳] جاسوسان آلمانی موفقیت آشکاری را در برچیدن مراکز نفوذ انگلستان در جنوب ایران کسب کردند. گراهام (Grahame) کنسول انگلیس در اصفهان، که محل فعالیت زوگمایر (Zugmeyer) آلمانی بود، طی سوءقصدی که به جانش شد مجروح گردید. معاون کنسولگری انگلیس در شیراز، که یک هندی بود، در ماه

سپتامبر ۱۹۱۵ [ذیقعه ۱۳۳۳] به قتل رسید. بالاخره، نمایندگان سیاسی و کارمندان بانک‌های شاهنشاهی ناگزیر شدند از شهرهای بزرگ جنوب مانند شیراز و کرمان ویزد خارج شوند؛ کی‌یر (Keyer) جاسوس روس‌ها نیز به قتل رسید. این حوادث، خواه آنچه که به وسیله دموکرات‌های ایرانی انجام گرفت خواه مانند آنچه در مورد شیراز از سوی قبایل انجام شد، هر دو به تحریک عوامل اندک اما فعال آلمان‌ها یعنی زیلر (Seiler) وزوگمایر و واسموس (Wasmus) بود، و از این تصور ایرانیان بهره‌گیری می‌کردند که آلمان برنده واقعی جنگ خواهد بود. آنچه را که ایرانیان در دوران جنگ به سود آلمان انجام دادند نمیتوان با داوری عجولانه به هواداری‌شان از آلمان‌ها نسبت داد، بلکه باید آن را بیشتر زائیده خواسته آنان به پایان دادن سلطه روس و انگلیس بر ایران دانست. فقدان بنیادی هواداری واقعی ملیون ایران از متحدین آلمانی‌شان به این معنی بود که این دوستی در خطر گسستن قرار داشت و تهی از هر گونه وفاداری راستین بود. از خود گذشته‌گی واسموس در میان قبایل ایرانی و فعالیت دلیرانه وی، با پاداش سوءظن شرم‌آوری روبرو شد و سرانجام به لو دادن او انجامید. از مدار کی‌یر که پس از جنگ اول جهانی انتشار یافت، چنین برمی‌آید که صرف نظر از مردانی مانند واسموس، بسیاری از جاسوسان آلمانی با همکاران ایرانی خود در نهایت تحقیر رفتار می‌کردند؛ تحقیری که به دشواری می‌توان پذیرفت که ایرانیان زیرک آن را درک نکردند. جالب توجه این است که عواملی که به نظر می‌رسید از اعتماد بیشتر ایرانیان برخوردار بودند و از آنان ستایش می‌کردند، عوامل آلمانی بودند که کمتر مورد حمایت حکومت آلمان در برلین قرار داشتند، و نیز عواملی بودند که عثمانی‌ها، به دلایلی که در پایین می‌آید، برای کار آن‌ها ارزش چندانی قایل نبودند.

بنابر آنچه که گفته شد، اوضاع ایران در پائیز سال ۱۹۱۵ [شعبان و رمضان و شوال ۱۳۳۳] به این صورت بود که انگلیس‌ها عملاً از مناطق نفوذ خود، به استثنای جنوب غربی که در آنجا شرکت نفت به عملیات خود با حمایت ارتش مستقر در

بصره ادامه می‌داد، بیرون رانده شده بودند. در حالی که روس‌ها قوای خود را در شمال ایران تقویت می‌کردند، پایتخت هنوز به مقدار زیادی تحت نفوذ انگلیس و روسیه بود. پرنس رویس (Prince Reuss) وزیر مختار آلمان در تهران می‌دانست که اگر روس‌ها پایتخت را تصرف کنند به انتقامجویی از آلمان‌ها خواهند پرداخت، به همان گونه که آلمان‌ها به‌امام‌ورین انگلیس و روسی در سایر نقاط ایران کردند. در ضمن، اگر کابینه ایران از آلمان حمایت نمی‌کرد و وضع مجلس شورای ملی طوری نبود که آلمان بتواند در آن اعمال نفوذ کند؛ و چنانچه قرار بود که وزیر مختار آلمان پایتخت را ترك کند، پس می‌بایست هیأت دولت را هم با خودش ببرد. در این مقطع زمانی، هدف آلمان، تا آنجا که به ایران مربوط می‌شد، در درجه اول عبارت بود از استفاده از ایران به عنوان یک راه ترانزیت جهت تحریک [مسلمانان] افغانستان و هند علیه متفقین. دروای اعلام جهاد روحانیون عثمانی در جنگ علیه کفار [فرانسه - انگلیس - روسیه]، فعالیت جاسوسان آلمانی به چشم می‌خورد. در فوریه ۱۹۱۵ [جمادی الثانی ۱۳۳۳] یک هیأت از جاسوسان آلمانی زیر پوشش زمین شناسان به سرپرستی اسکارفون نیدرمایر (Oscar Von Niedermeyer) از راه بغداد [حلب] به افغانستان گسیل شد. این هیأت قبلاً عوامل خرابکار را به ایران فرستاده بود و موفقیت‌های اولیه آنان در جنوب ایران علیه بریتانیا به تازگی جلب نظر می‌کرد.

نیدرمایر پس از رسیدن به کابل، مرکز امیران افغان، نامه‌ها و هدایای خود را تقدیم ایشان کرد، و برای مسلمانان هند نامه‌هایی را فرستاد. اوساده لوحانسه توقع داشت افغان‌ها با اتکا به وعده‌های کمک از جانب یک قدرت دور اروپائی [آلمان]، دست به اقدام بزنند، در حالی که به دلیل نزدیک بودن به قدرت بریتانیا [در هند] طبعاً این قدرت را ترجیح می‌دادند. مأموریت نیدرمایر به شکست انجامید، لکن اقدام قهرمانانه وی در عبور از صحراهای شرق ایران انسان‌را همواره از شهامت و استقامت این شخص دچار حیرت می‌سازد. همکار او [واسموس] که تلاش می‌کرد قبایل جنوب ایران را زیر سلطه خود درآورد، قهرمانانه فعالیت می‌کرد. وی همچنین قوای محلی

را تطمیع می کرد و به آن ها وعده های پرداخت پولی را در آینده می داد که شاید دیوانسالاری کلبی مسلک [مشکوک] برلین چنانچه از این وعده ها با خبر می شد، یا هرگز آن را بر آورده نمی ساخت و یا احتمالاً آن را آن قدر جدی نمی گرفت که افسران و وظیفه شناس آلمانی می گرفتند. ناظران ایرانی در درك این موضوع آن قدر کند ذهن نبودند که نتوانند به این واقعیت پی برند که بین خوش بینی و شهادت افراد اعزامی آلمان با محاسبات و ترتیبات موقتی محاصره نیروهای متفقین که از سوی ستاد کل ارتش آلمان ریخته شده بود، تفاوت وجود دارد^{۳۷}. پس از پایان جنگ، واسموس به خاطر وعده هایی که شخصاً به قبایل ایرانی در فاصله سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۵ [۱۳۳۶-۱۳۳۳ هجری] داده بود، ورشکسته شد و از هستی ساقط گردید^{۳۸}.

مهاجرت آزاد یخواهان از تهران و تشکیل دولت ملی در کرمانشاه

هنگامی که پرنس رویس در اواخر سال ۱۹۱۵ [محرم ۱۳۳۴] تصمیم به ترك تهران گرفت، بر آن شد تا به هر جا که می رود کابینه ایران را نیز با خود ببرد. در این زمان، اوضاع تهران برای نمایندگان کشورهای محور به شدت وخیم شده بود. مستوفی الممالک که مجدداً رئیس الوزرا شده بود [۱۳۳۴ هجری] طوری عمل می کرد که گویی می خواهد اعلامیه بیطرفی را [که در زمان شروع جنگ صادر کرده بود و فاقد دریافت هر گونه امتیازی از متفقین بود] به نحوی خنثی کند. وی ابتدا روس ها و انگلیسی ها را ترغیب کرد که در دوران جنگ از مطالبه باز پرداخت وام های خود به ایران صرف نظر کنند و پرداخت هایی را که در طی جنگ صورت گرفته بود به ایران مسترد دارند. روس و انگلیس نیز در برابر این درخواست بهای سنگینی را مطالبه می کردند، یعنی از دولت می خواستند تا به آن ها اجازه دهد به دستگیری محرکین خطرناکی بپردازند که از سوی دول محور در تهران فعالیت می کردند^{۳۹}. سپس ماه نوامبر ۱۹۱۵ فرارسید که مصادف بود با ماه محرم. در این ماه برای حسین بن علی علیه السلام، که در کربلا به دست بنی امیه به شهادت رسید، عزاداری

می‌کنند. در اولین روزهای ماه محرم، مردم شور و هیجان مذهبی زیادی دارند که به تدریج بیشتر می‌شود و فرصت برای بهره‌برداری سیاسی، به‌خصوص علیه غیر-مسلمانان، وجود دارد. به این دلیل بود که روس‌ها در ماه محرم از فرصت استفاده کرده و نیروهای خود را به تهران نزدیک تر ساختند.^{۴۰} سربازان روسی در جاده قزوین-انزلی شروع به پیشروی کردند تا در جاده قزوین و کرج متمرکز شدند. کرج آخرین شهری است که سر راه تهران وجود دارد. روس‌ها طرح نظامی خود را طوری ریخته بودند که با انجام اقدامات حیرت‌انگیز، تأثیر بسیار کمی بر مردم بگذارند. به این ترتیب که با توجه به بخش شایعات مربوط به تصرف پایتخت از سوی روس‌ها، نیروهای خود را پس و پیش می‌کردند و جناح‌های ارتش خود را به تدریج به پایتخت نزدیک می‌ساختند. در این شرایط پرنس رومیس ناگزیر به اقدام بود.

پرنس رومیس در خفا به مذاکره با مستوفی‌الممالک پرداخت و صحبت از یک معاهده محرمانه بین ایران و دول محور به عمل آمد، تا بر اساس آن استقلال و نجات اقتصادی ایران از سلطه انگلیس و روسیه، تضمین شود.^{۴۱} پیش از این که سند این معاهده را برای امضا نزد شاه بیاورند، در روزهای اول و دوم محرم رئیس‌الوزرا به‌طور تلویحی به برخی از نمایندگان مجلس گفت که بایستی از پایتخت خارج شوند و در شهر مقدس قم تجمع کنند.^{۴۲} مسافرت اشخاص برجسته در ماه محرم به قم به هیچ وجه غیر عادی نبود. اما طرح مخفی ملیون متنفذ پایتخت به سرعت در شهر بخش شد و در ظرف یک شب شهر قم انباشته از مردم گردید. در بین مهاجرین به قم، علاوه بر نمایندگان دموکرات در مجلس که طبق دستور رئیس‌الوزرا به قم آمده بودند تا کمیته دفاع ملی را با همکاری کمیته مرکزی حزب دموکرات تشکیل دهند،^{۴۳} برخی اعتدالیون و بازارگانان و نیز مردم عادی (که از ورود روس‌ها به پایتخت بیمناک بودند) وجود داشتند. بسیاری از اعتدالیون که فکر می‌کردند پیروزی‌های اولیه آلمان و شکست متفقین در داردانل در اکتبر ۱۹۱۵ منجر به پیروزی نهائی آلمان خواهد شد، راهی قم شدند تا به صف هواداران آلمان بپیوندند یا این که سروکوشی آب

دهند و ببینند در این شهر چه می گذرد. ترس از این که جنایات روس ها در سال ۱۹۱۱ در تبریز، ممکن است در تهران نیز تکرار شود، عده زیادی از مردم عادی و بازرگانان را به قم کشانید.

شاید قابل پیش بینی بود که انحلال داوطلبانه مجلس و استعفای برخی از نمایندگان آن چندان موجب اضطراب سفارتخانه های بریتانیا و روسیه نمی شد و این مسئله تنها نشانگر نفوذ زیاد پرنس رویس بود. تشکیل مجدد مجلس، در واقع، پس از پایان جنگ اول صورت گرفت [مجلس چهارم ذی قعدة ۱۳۳۷ در کابینه وثوق الدوله تشکیل شد]. با این وجود، آنچه که این دو سفارتخانه را به وحشت انداخت خبر شب ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ مبنی بر ترك پایتخت از سوی شاه بود^{۴۴}. شاه، مضطرب از درخواست ها و شکایات و تهدیدات متعدد، و پیشنهادها و دستورهای وزرای مختار انگلیس و روسیه، و تحت تأثیر این احساس که بایستی به طریقی خود را با ملیون جوان سازگار سازد، و نیز بر اثر نصایح مستوفی الممالك، و به دلیل وعده های آلمان ها در آستانه رفتن به قم همراه با نمایندگان مجلس، و مالا در صدد انتقال پایتخت به اصفهان بود. سفارتخانه های روس و انگلیس در تهران، که می توانستند نبودن مجلس را تحمل کنند، از شنیدن خبر رفتن شاه مضطرب شدند. سرچارلز مارلینگ (Sir Charles marling) وزیر مختار انگلیس و همتای روسی او [فن اتر]، پس از برطرف کردن موانع مقدماتی که وزیران کابینه طرفدار آلمان فراهم کرده بودند، موفق به دیدار شاه شدند و مانع گردیدند که شاه سوار کالسکه آماده خود شود و به قم برود. روس ها ضمن همکاری با وزیر مختار انگلیس در انجام این وظیفه دیپلماتیک، همچنین به تا کتیک [شگرد] معمول خود دست زدند که عبارت بود از آوردن واحدهای نظامی در نزدیکی شاه آباد تهران. از رفتار بعدی شاه در دوران باقیمانده از جنگ می توان این گونه نتیجه گیری کرد که در ملاقات دو وزیر مختار با او، به شاه وعده هایی در مورد تضمین سلطنت وی در آینده دادند. احمد شاه هرگز به اقدام دوباره در جهت تغییر پایتخت دست نزد تا از همجواری وزیر مختار

انگلیس و قوای روسیه دور شود^{۴۵}.

باتصمیم شاه دایر بر ماندن در تهران، طرح تشکیل يك حکومت طرفدار آلمان، که مرکز آن در قم باشد، مآلاً از میان رفت. به این جهت تلاش‌های وزیران مختار انگلیس و روس در این جهت صورت گرفت که کابینه‌هایی را بر سر کار آورند که به گونه کامل‌تری قابل اعتمادتر از دو کابینه مستوفی‌الممالک باشد. در آخرین کابینه مستوفی‌الممالک، برغم حضور وزیران طرفدار روس و انگلیس، يك گروه سه نفره از وزیران بودند که قادر بودند امور را به چاله بسیار خطرناکی بیندازند. تلاش‌هایی که بعداً [از سوی دوفسارتخانه روس و انگلیس] صورت گرفت تا اعضای کابینه طرفدار سیاست متفقین باشند^{۴۶}، سایه عمیقی را بر مناسبات ایران و انگلیس در سال‌های بعد انداخت. این سوءظن، که اعمال و سوءظن‌های آینده، آن را کامل کرد، به اندازه‌ای قوت گرفت که حتی امروزه نیز بسیاری [از مردم] قادر نیستند خود را از این فرض غیرارادی رها سازند که تنها کسانی به مناصب بالامی‌رسند که از حمایت بریتانیا برخوردارند.

برخی از مهاجرینی که به قم رفته بودند به دنبال پرنس رویس که از طرف برلین به دلیل شکست سیاسی برکنار شده و فرد دیگری به جای او تعیین شده بود^{۴۷}، به سمت غرب و کرمانشاه رفتند، و در آنجا يك حکومت موقتی [دولت ملی] تشکیل دادند^{۴۸}. رهبر ایرانی که در این حکومت موقتی ظهور کرد، نظام‌السلطنه مافی بود. نظام‌السلطنه با شرایط دشواری روبرو بود، زیرا وی قلباً طرفدار انگلستان به شمار می‌رفت. وی نمونه جالبی از رجال ایرانی بود که با این که می‌دانست سرانجام متفقین پیروز خواهند شد، رهبری ملیون و دموکرات‌ها را در دولت ملی به عهده گرفت. در سال ۱۹۱۵ [۱۳۳۳ هجری]، نظام‌السلطنه مافی حکمران غرب ایران بود و با جریان مهاجرت چاره‌ای نداشت جز این که با پیشنهادهای آلمان‌ها کنار بیاید و ارتشی از افراد قبایل و واحدهای ژاندارمری به وجود آورد و خود فرماندهی این نیروها را به عهده گیرد^{۴۹}. در زمانی که نظام‌السلطنه مافی نیروی کوچکی را در غرب

ایران تدارك می دید، بیرون کردن عوامل انگلیس و روسیه از کرمانشاه و همدان، دوشهری که راه عمده بغداد به تهران محسوب می شد، دلیل مسلمی بر سلطه دول محور در این منطقه بود.

نظام السلطنه مافی در وضع نظامی بی اندازه دشواری قرار داشت؛ ارتباط او با دولت مرکزی قطع شده بود، و اینک دولت مرکزی در سلطه متفقین به سر می برد. نظام السلطنه چاره ای نداشت جز این که از بروجرد حرکت کند و به جمع آوری افراد قبایل لر بپردازد و ارتشی را به سود آلمان ها تشکیل دهد.

طفره رفتن و دفع الوقت کردن نظام السلطنه مافی، نمودار توانائی يك سیاستمدار پیرایرانی است که حداکثر تلاش خود را به عمل می آورد تا خود را متعهد نسازد و مراقب هر گونه اقدامات احتمالی باشد، نه این که درهمه این امکانات و اقدامات خود را تسلیم خارجیانی سازد که در آن زمان فقط يك هدف داشتند. مردی مانند نظام السلطنه مافی در کار ایجاد يك نیروی بزرگ از افراد قبایل و به مخاطره انداختن آنان، به کندی عمل می کرد و مسلح شدن آنان را با اضطراب می نگریست. اما، عادت خطرناك آلمان ها در بخش طلا و ایجاد طمع و آزمندی بی حد و حصر در بین خوانین بختیاری، سبب شد که نظام السلطنه مافی نهایتاً تصمیم به سازماندهی همه آنها بگیرد تا وسیله ای برای کنترل آنان داشته باشد. او مهارت چشم گیری را از خود به عنوان سازمان دهنده و فرمانده يك ارتش غیر منظم نشان داد. وی این ارتش را در بخش های کردستان متمرکز کرد که فاصله دوری از زادگاهشان داشت. لرها را از مناطقی دور کرد که در این مناطق لرها با داشتن اسلحه و توجه زیاد آلمان ها به آنان ممکن بود موجب وحشت زیاد مردم نواحی گردند. در مورد نقش رهبری این رجل پیر، که از حکمرانی يك ایالت به فرماندهی يك ارتش و مآلاً به ریاست حکومت موقت [دولت ملی] رسید نوعی رفتار غیر منتظره و ناسازگار مشاهده شد. در این تحول، وی توانست بسامهارت يك رهبر ایرانی به خنثی کردن اقدامات افراد بی پروا تر و تندرو تر از خود بپردازد و شایستگی اشراف ایرانی را در عرضه

کردن اطاعت محدود به قدرت‌هائی که بسیار به او نزدیک بودند نشان‌دهد، و در عین حال به حفظ وضع موجود پرداخت تا اشتباهات جبران ناپذیری پیش نیاید، زیرا بایستی چیزی باقی می‌ماند تا بعداً آن را از نو بسازد.

نظام السلطنه مافی در شکست اقدامات مایوسانه يك افسر شجاع آلمانی مانند کنت کانتیز (Count kantiz) مؤثر بود، و عملیات بیشتر حساب شده يك عامل زیرك دول محور مانند شوئمان (Schueneman) را کاملاً بی‌اثر کرد.^{۵۰} کانتیز دست به خودکشی زد.^{۵۱} تلاش‌هائی که برای تأسیس يك حکومت موقتی در کرمانشاه، و سپس در قصر شیرین در مرز ایران و عراق، صورت گرفت، بادرسته بندی و جبهه‌گیری مهاجرین روبرو شد.^{۵۲} علت تغییر محل حکومت موقتی به قصر شیرین این بود که نیروهای اعزامی روس از قزوین موفق به تصرف همدان شده و در راه تصرف کرمانشاه بودند و فشار زیادی را به مهاجرین وارد می‌ساختند. این موضوع سبب شد که ارتش ملیون و دموکرات‌ها بیشتر به سوی بغداد کشانده شود، و نظام السلطنه مافی این عقب‌نشینی را با رضایت تلقی می‌کرد زیرا بدین طریق دموکرات‌های ستیزه‌جوی و خوانین پول‌دوست از خاک ایران خارج می‌شدند. بالاخره بسیاری از سیاستمداران خائن به سواحل بسفر رسیدند. در آن زمان عثمانی‌ها علاقه‌ای به پذیرائی گرم از حکومت موقتی نمی‌دیدند.^{۵۳}

[واقعیت این بود که] ترک‌ها بیش از حد ازوم کمکی به متحدین آلمانی خود یا ملیون ایرانی نمی‌کردند. همان‌گونه که نظام السلطنه مافی از مسلح شدن لرها و تجمع آنان به عنوان يك نیروی رزمنده دلخوش نبود، ترک‌ها نیز به نظر می‌رسید از مسلح شدن قبایل کرد و لر در مرز ایران و عثمانی‌خشنود نبودند؛ و در واقع، با تسلیح و تقویت نظامی ایران مخالف بودند، خواه این تقویت به سود دول محور بود، خواه نبود.

هنگامی که راه بالکان [به وسیله آلمان‌ها] گشوده شد، ملیون ایرانی امیدوار بودند که سبلی از تسلیحات آلمان از مقصد برلین و از طریق عثمانی، بدون مانع،

به آن‌ها برسد تا بتوانند انگلیسی‌ها و روس‌ها را از کشور خود بیرون کنند. اما، این سیل جنگ‌افزار هر گز نیامد؛ زیرا عثمانی‌ها خود نیازمبرم به این سلاح‌ها داشتند [به دلیل محاصره بغداد توسط نیروهای انگلیسی]، و به علاوه مایل نبودند که این جنگ‌افزارها به دست افراد قبایل ایرانی در نزدیکی کرمانشاه بیفتد. انورپاشا از تفرقه بین ملیون ایرانی که به سوی او رانده شده بودند، قلباً خوشحال بود، و فزون بر این، در سراسر مدت همکاری آلمان و عثمانی در مسأله کمک رساندن به ملیون ایران، بین آلمان و عثمانی عدم هم‌آهنگی و سوء ظن وجود داشت.

تلاش ملیون ایران علیه متفقین سرانجام به شکست انجامید. تاریخ مشروح این تلاش، نشانگر شکست سیاستمداران ایرانی در کار متحد شدن با یکدیگر بوده، و نیز نمودار ذکاوت يك یا دواشراف ایرانی در بهره گرفتن از این اوضاع به سود خودشان می‌باشد. همچنین در جریان نهضت ملیون ایران در کرمانشاه، شایستگی شخصیت جدیدی به لحاظ قدرت کنترل و فرماندهی اش بروز کرد، که با یاری نظام السلطنه مافی، همواره آماده حراست از بقایای امنیت در ایران بود. در پرتو تاریخ ایران پس از جنگ اول جهانی، يك شخصیت برجسته که در ۱۹۱۶ [۱۳۳۴ هجری] در عملیات نظامی کرمانشاه چهره خود را نشان داد، افسر ژاندارمی به نام محمد تقی خان تبریزی [کلنل پسیان] بود. نظام السلطنه اجازه نداد که سرهنگ پاپ (Papp) آلمانی، کلنل پسیان را به عنوان فرمانده بخش تعیین کند زیرا با حیثیت و استقلال حکمران ایرانی مغایرت داشت و بایستی دستور دادن خارجیان لغو می‌گردید. محمد تقی خان پسیان می‌بایست از سوی ایرانیان برگزیده شود تا بتوان فرض کرد که خواسته نظام السلطنه مافی عملی شده است. زیرا و لخر جی آلمان در دادن پول و وعده‌ها، طمع بسیاری از رهبران محلی را در سطح خطرناکی شدت بخشیده بود. دولت ملی نیاز به افسری وطن دوست و عاری از خودخواهی داشت تا افراد قبایل را تحت نظم در آورد. آنچه که محمد تقی پسیان در سطح ملی انجام داد، همان چیزی بود که يك افسر بریگاد قزاق نیز می‌خواست انجام دهد، پیش از

این که نیروهای روسی، پسیان و یاران وطن دوستش را به عقب برانند؛ و همانگونه که خواهیم دید، رضاخان ناگزیر شد بین خود و پسیان تصمیم نهائی را بگیرد.^{۵۴} تلاش ملیون ایرانی در غرب کشور و در دوران جنگ اول جهانی نشانگر این موضوع است که چگونه عقاید تندرویانه [دموکرات‌ها] را تعدیل کردند، و دموکرات‌هایک باردیگر از صحنه طرد شدند. البته دموکرات‌ها در سایر مناطق ایران نفوذ زیادی به هم زدند.

پلیس جنوب و عملیات نظامی بریتانیا در باکو

متفقین مواضع خود را در شرق ایران یعنی در کرمان و خراسان حفظ کردند. مناطق جنوبی و جنوب شرقی ایران توسط نیروئی اداره می شد که آن را پلیس جنوب [تفنگداران جنوب ایران South Persian Rifles با علامت اختصاری S. P. R] می نامیدند^{۵۵}، و از سوی سرپرسی سایکس^{۵۶} (Sir Percy Sykes) بنیان نهاده شده بود. این نیرو در منطقه نفوذ انگلستان، به موجب قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، مشغول عملیات گردید. دموکرات‌ها چون نتوانستند به خواسته خود برسند لذا به فعالیت‌های مخفی پرداختند، و در سال‌های بعد بود که آمال خود را در اشکال مختلف نشان دادند. صرف نظر از اشکال و انواع این فعالیت‌ها، در همه آن‌ها يك هدف مشترك ضد انگلیسی وجود داشت. در پی انقلاب بلشویکی روسیه و سقوط امپراتوری آن، انگلیس یکه تاز میدان سیاست ایران شد. چون نواحی غرب ایران نیز در حوزه نفوذ انگلستان قرار گرفت، از این رونا گزیر به نجات بریگاد قزاق و استفاده از آن برای جلو گیری از تهاجمات عثمانی شدند. غرب ایران نیز به صورت دالان عملیات در قفقاز درآمد؛ عملیاتی که هدف آن جلو گیری از رخنه آلمان و عثمانی در این منطقه و حمایت از روس‌های سفید بود.

تا آنجا که به تاریخ ایران مربوط می شود، تلاش بریتانیا برای نگاهداشتن باکو در تحت فرماندهی ژنرال دانسترویل (Dunsterville)، که بغداد را در

فوریه ۱۹۱۸ [جمادی الاول ۱۳۳۶] با ۲۰۰ نفر افرادش و چند افسر ترك گفته بود، جنبه اتفاقی داشت. با این وجود، رویدادی بود که كمك كرد تا غرب ایران در نقشه استراتژيك استعماری انگلیس باقی بماند. همچنین منجر به استقرار ستادهای انگلستان در قزوین شد. در فوریه ۱۹۲۱ [حوت ۱۲۹۹] درهمین شهر رضاخان کودتا کرد. استراتژی استعماری انگلیس در ابتدا محدود به طرح‌های نظامی علیه عثمانی و آلمان در قفقاز و آسیای مرکزی بود. مقاومت سرسخت نظامی عثمانی، برغم شکست در بین‌النهرین و عربستان، پایان نیافته بود. با محرومیت عثمانی از مستملکات خود در عربستان، برخی از افسران عثمانی چشم طمع به دریای سیاه، یعنی به قفقاز و خزر، و به مناطق آسیای مرکزی دوخته بودند که روزگاری میهن ترك‌ها بود. بدین ترتیب، هند هنوز در خطر قرار داشت، زیرا از مدت‌ها پیش این نظریه [نظامی] از اعتبار برخوردار بود که آنچه در خیوه یا بخارا روی دهد در وضع هند نیز تأثیر می‌گذارد، و حال يك موضوع عقیدتی به شمار می‌رفت. فزون بر این، آلمان طرح‌هایی برای قفقاز داشت؛ آلمان چشم طمع به نفت باکو دوخته بود. سقوط رژیم‌تزاری تمام منطقه را، از ساحل شرقی دریای سیاه گرفته تا دورترین نقاط ماوراء قفقاز، دچار جوش و خروش کرد. هنگامی که تزار [الکساندر دوم] در مارس ۱۹۱۷ استعفا کرد، هیچ قسمت از قلمرو تزار به اندازه منطقه مرزی قفقاز دچار تکان انقلابی نگردید، زیرا شور و شوق انقلاب روسیه به میزان زیادی از این منطقه نشأت گرفته بود. لکن، درهمین منطقه بود که نهضت تجزیه طلبی روسیه نیز آغاز شد. وقتی تجزیه طلبان قفقاز در پاسخ به پیشنهاد های خودمختاری بلشویک‌ها در چارچوب يك فدراسیون، صحبت از جدائی ناخوشایند خود کردند، آلمان و عثمانی فرصت یافتند تا هیأت‌هایی را به قفقاز بفرستند. موافقت‌نامه الحاقی به قرارداد برست لیتوفسک (Brest Litovsk) بین آلمان و روسیه در ماه اوت ۱۹۱۸ به امضا رسید، و این قرارداد نشانگر خواسته‌های آلمان‌ها بود. به موجب این موافقت‌نامه الحاقی، حکومت روسیه بسا پیشنهاد آلمان دایر بر به رسمیت شناختن

گرجستان به عنوان يك دولت مستقل، وارسال تداركات نفت از باكو به آلمان موافقت كرد. شایان ذکر است كه علاقمندی آلمان به استقلال دول كوچك سبب شد كه تروتسكى موضوع استقلال بلژيك را پیش بكشد.^{۵۷} در این زمان، قبایل مسلمان آسیای مرکزی در دست امیران بخارا قرار داشت كه هنوز خودمختار بودند، و يك پایگاه بالقوه برای نهضت «پان تركیسم» به شمار می رفت، كه سراسر منطقه ماوراء قفقاز را میدان عملیات نظامی تركها ساخته بود. طبقه برگزیده ایران [رجال و درباریان] سیاست تركیه را مؤثر در وضع مرز طولانی ایران - تركیه می دانستند، و با متانتی در حد طراحان استراتژی و سیاستمداران انگلیس، كه گرفتار مسأله هند و عظمت و دشواری های سیاست های قرن نوزدهم خود در شرق بودند، اوضاع را دنبال می كردند.

دنبال كردن این رویدادها در ایران تنها از سوی طبقه برگزیده صورت می گرفت زیرا در سال ۱۹۱۸ [۱۳۳۶ هجری] وضع مردم به قدری بد بود كه هیچ مخاطره ای قادر نبود از لحاظ اهمیت به پای قحطی برسد، كه در آن سال بر فلاك و بدبختی آنان افزوده شده بود.^{۵۸} تركها دوباره آذربایجان را اشغال کرده بودند، و مجدداً سلطنه، دست نشانده تركها، بر سراسر این استان حكومت می كرد، در حالی كه ولیعهد در كاخ خود در تبریز زندانی بود و به حساب نمی آمد؛ لکن در ظاهر از احترام برخوردار بود. در جنوب ایران، پلیس جنوب توانست نوعی نظم را برقرار سازد، و افسران انگلیسی تلاش زیادی می كردند تا غلات مورد نیاز را تهیه کرده و از احتكار آن جلوگیری كنند؛ در حالی كه گناه احتكار را به گردن انگلیسی ها می انداختند و دموكرات ها نیز در احتكار دست نداشتند. در غرب ایران به دلیل قحطی، نقل و انتقالات نیروها، خروج نیروهای روسی و بی نظمی به وجود آمده در این نیروها، ایران را بین قزوین تا مرز عراق دچار ویرانی ساخته بود. جنایت و راهزنی در سراسر جاده خانقین به خزر وجود داشت. این همان جاده ای بود كه در طول آن قوای دانسترویل با چهل كامیون اضافی [یدك كش] ناگزیر به حركت بودند.

به این نیرو دستور داده شده بود که حتی الامکان در امور داخلی ایران مداخله نکنند. چون مقصد آنسان باکو بود. با چنین وضعی در غرب ایران، مسأله عمده، اجازه عبور این نیرو به سوی انزلی و آن هم با حداکثر سرعت بود، تا خط مواصلاتی با بغداد را تحکیم کنند. از نظر مردم ایران، قوای دانسترویل یک نیروی خارجی دیگر به شمار می رفت. تا آنجا که موضوع به حکومت ایران مربوط می شد، افسانه بی طرفی ایران کاملاً نقض گردیده و موردی باقی نمانده بود تا ایران موضوع تخلف مرزی را طرح کند.

وجود قحطی در غرب ایران، سلطه پلیس جنوب بر جنوب ایران، حضور ترکها در آذربایجان؛ سبب شد که دو منطقه استان گیلان و منطقه شمال شرقی از کنترل انگلیس ها خارج شود. انگلیسی ها به مراقبت از منطقه شمال شرقی پرداختند. در اوایل جنگ، یک خط کوردون^{۵۹}، همان گونه که از نام آن برمی آید، از هند و در طول سواحل شرقی ایران گسترده شده بود تا به عنوان آخرین شبکه برای دستگیری جاسوسان و عوامل آلمانی که می خواستند به داخل افغانستان رخنه کنند، مورد استفاده قرار گیرد. این زنجیر طولانی و پراکنده از پاسگاه های مرزی، ارتباط با مشهد، مرکز استان خراسان را بازنگاه می داشت، و در قسمت کرمان، که انگلیسی ها دوباره به آنجا برگشته بودند، تقویت می گردید. راه آهن از کویته، واقع در چند میلی مرز ایران در زاهدان، توسعه یافته بود. بایاری واحدهای ارتش هند و پلیس جنوب، کنسولگری های انگلیس در کرمان و مشهد، شرق ایران را زیر سلطه خود داشتند.

اوضاع در استان گیلان به گونه ای آشکار فرق می کرد. چون در این زمان دولت مرکزی بر گیلان سلطه نداشت، و مردم و انقلابیون آن را اداره می کردند. لذا جنگلی ها نام خود را از جنگل یازمین های پردرخت شمال ایران گرفته بودند. رهبری آنان به دست یکی از میهن دوستان مشروطه خواه بود که به جای رفتن به برلین در کشور خود باقی مانده بود. نام او کوچک خان بود. هنگامی که دانسترویل

به گردنه منجیل رسید، که مدخل کوهستان البرز به باتلاق‌های سبز و جنگل‌های گیلان می‌باشد، بانبروی تحت فرماندهی کوچک‌خان روبرو شد که از مزیت داشتن يك زمين باتلاقی و جنگلی برخوردار بود، و می‌توانست پس از جنگ به داخل جنگل بگریزد. دانسترویل پس از يك درگیری شدید با جنگلی‌ها توانست با دادن ترتیباتی بدون مانع خود را به انزلی برساند.^{۶۰} بدین ترتیب، دانسترویل توانست بندر انزلی را پایگاه عملیات خود در باکو قرار دهد. عمر مأموریت او در باکو کوتاه بود، اما داستان کوچک‌خان داستانی طولانی است که در فصل آینده تحت عنوان طلوع قدرت رضاخان، از آن سخن خواهیم گفت.

آغاز تماس‌های سیاسی ایران و شوروی

حال لازم است نگاهی به رویدادهایی بیندازیم که در پایتخت‌های ایران و بریتانیای کبیر در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ [۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ هجری] به وقوع پیوسته، تا متوجه شویم که چگونه بریتانیا، با آسوده شدن از دست رقیب روسی خود در صحنه ایران، می‌خواست از اوضاع بهره برداری کند؛ و در آینده با جاه‌طلبی بلشویک‌ها در ایران مقابله نماید؛ بلشویک‌ها نه تنها با فن کوهل مان (Von Kuehl Mann)، بلکه با مشاوران عثمانی و ایرانی نیز روبرو شدند. فن کوهل مان، متولد قسطنطنیه، از يك خسانواده قدیمی شرقی بود. وی عمیقاً به جهات مسایل شرقی مذاکرات، که دولت آلمان وظیفه گفتگو در باره آن‌ها را به عهده وی گذارده بود، علاقه داشت. او از درخواست‌های مکرر ایرانیان در تبعید، درباره خارج شدن نیروهای روسی از ایران و صرف نظر کردن روسیه از کلیه امتیازات و مزایای خود در ایران حمایت می‌کرد.^{۶۱} ماده ۷ قرارداد برست لیتوفسک منعکس کننده روح قرارداد مخفی بود [که پرنس رویس] با مستوفی الممالک در میان گذاشت، و در مرحله بعد، با دولت ملی در کرمانشاه امضا شد. در این ماده گفته شده بود که «نظر به اینکه ایران و افغانستان کشورهای آزاد و مستقلی هستند، لذا طرفین متعهد می‌شوند که

به استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی این کشورها احترام بگذارند»^{۶۲}.
 تروتسکی (Trotsky) کمیسر امور خارجی شوروی [وزیر امور خارجه] به اعضای
 سفارت ایران در پترو گراد گفت که بلشویک‌ها دیگر قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس
 را معتبر نمی‌دانند و آماده‌اند تا کلیه امتیازات ویژه اعطا شده به روسیه تزاری را
 لغو کنند^{۶۳}.

در این ضمن، در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۸ [۱۳ ربيع الثاني ۱۳۳۶] براوین (Bravin) به
 عنوان نماینده غیر رسمی دولت شوروی [به سمت وزیر مختار جدید شوروی در
 ایران] وارد تهران شد. وی به همراه خود اولین یادداشت‌های آشتی جویانه لنین
 را برای حکومت ایران آورده بود؛ یادداشت‌هایی که زمینه را برای قرارداد ۱۹۲۱
 ایران و شوروی هموار کرد. در این یادداشت‌ها، دولت شوروی از اعمال گذشته
 تزارها معذرت خواهی کرده و وعده جبران آن را داده بود^{۶۴}، که در واقع، به تحریکات
 دموکرات‌ها علیه بریتانیا انجامید^{۶۵}. تبلیغاتی در این زمینه صورت گرفت که وضع
 سیاستمداران طرفدار انگلستان را به مخاطره انداخت. و به دلیل اتهامات و حملات
 مطبوعات در خطر حمله و کشته شدن قرار گرفتند. روزنامه‌های دموکرات‌ها این
 حرکت روس‌ها را با شادمانی منعکس کردند. این موضوع بدان معنی نبود که
 ایرانیان فریب بخشندگی ظاهری حکومت جدید روسیه را خورده بودند؛ بلکه
 تبلیغات جدید روس‌ها، در حالی که از سوی ایرانیان با بدبینی درونی پذیرفته شده،
 به گونه سرسختانه‌ای به عنوان يك چوب برای زدن بریتانیا به کار رفت^{۶۶}.

این تبلیغات بعنوان خبر بدبینی علیه دولت بریتانیا به کار گرفته شد. لرد کرزن
 [وزیر خارجه انگلیس] با شتاب طرحی را ریخت که بر مبنای آن ایران بتواند از
 آرامش برخوردار گردیده، اصلاح شود، بنیه مالی اش تقویت گردد، دارای يك
 ارتش ملی گردد، خط آهن کشیده شود و بطور خلاصه، از نوزنده شود تا بصورت
 يك کانون تبلیغات شوروی درهند در نیاید، و بدین منظور از جهت اقتصادی استوار
 و مؤثر باشد، تا بصورت شريك سازگار بریتانیا در آسیا در آید.

فکر قیمومیت ایران باد هوا بود، و مناسب‌ترین طرح این بود که دول‌نیر و مند (دول فاتح در جنگ) به صورت پناهگاه و ملجاء کشورهای کوچک در آیند و آن را تقویت کنند، بی آن که موجب نفرت ایرانیان گردند یا در دسره‌های استعمار را به وجود آورند. با این حال، کاربرد این سیاست در ایران، بدون شك، موجب می‌شد که امریکا و فرانسه در چارچوب میثاق جامعه ملل به آن اعتراض کنند. به جای این سیاست، بریتانیای کبیر می‌بایست با احتیاط وارد مسایل مهم ایران شود، و از طریق قراردادهای خصوصی اقدام کند که مداخله فرانسه و امریکا را به همراه نداشته باشد. این قرارداد می‌بایست بین دوشریك قدیمی باشد که یکدیگر را به خوبی می‌شناختند، و می‌دانستند که بهترین چیز برای هر کدام از آن‌ها چیست.

عدم شرکت ایران در کنفرانس صلح و رسای و قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلستان

به ایران اجازه شرکت در کنفرانس صلح و رسای [۱۹۱۹] راندادند و تنها اشاره‌ای که به این موضوع شد، ابراز تأسف امریکا از محروم کردن هیأت ایران در شرکت در این کنفرانس بود. امکانات شرکت نمایندگان ایران به دلیل برخی از ادعاهای آن دولت، کاسته شد: آن‌ها درخواست داشتند که رودخانه سیحون به عنوان مرز ایران در آسیای مرکزی تعیین شود. از نظر گاه تاریخی، این ادعا قابل توجیه بود زیرا سمرقند و بخارا گهواره‌های تمدن ایران در سده‌های نهم و دهم میلادی به شمار می‌رفت و مردم هر دو شهر به زبان فارسی سخن می‌گفتند. لکن چنین ادعائی در سال ۱۹۱۹ [۱۳۳۷ هجری]، همراه با فکر خیال‌بافانه تعیین حدود مرزهای غربی و جنوبی ایران در دیاربکر و موصل و فرات، که به معنای احیای امپراتوری ساسانی بود، يك عنصر بیهودگی را در کار هیأت نمایندگان ایران پدید آورد. با توجه به این که در این هیأت افرادی مانند محمدعلی فروغی و حسین علاء عضویت داشتند، این مسئله پیش می‌آید که سیاستمداران و گردانندگان امور کشور تحت

تأثیر حرف‌های مشاورانی قرار گرفته بودند، که بعداً متوجه مسخره بودن ادعاهایشان شدند و تصمیم به اصلاح آن گرفتند. سایر درخواست‌های ایران از اعتبار منطقی تری برخوردار بود: لغو کاپیتولاسیون [قضاوت کنسولی] و اسکورت‌های کنسولی [نظامیان مستقر در کنسولگری‌ها] و لغو قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و مطالبه غرامت جنگ و آزاد شدن امتیازاتی که به خارجی‌ان داده شده بود.^{۶۷}

للوید جورج (Lloyd George) نخست‌وزیر انگلستان اظهار داشت که از مخالفت لرد بالفور (Balfore) با حضور نمایندگان ایران در کنفرانس آگاهی دارد اما دلایل این مخالفت را نمی‌داند! ویلسون رئیس جمهور وقت امریکا به سود ایران فعالیت کرد و روزنامه‌های امریکائی از عدم شرکت ایران در کنفرانس انتقاد کردند. شاه با ارسال تلگرامی به هیأت نمایندگی ایران در پاریس به آنان دلگرمی داد. اما در ۱۹ ژوئن ۱۹۱۹ [رمضان ۱۳۳۷] راز مخالفت انگلستان با شرکت ایران در این کنفرانس از پرده بیرون افتاد، رازی که للوید جورج در آوریل و ماه مه ۱۹۱۹ آن را می‌دانست، و این راز قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود. شاه که در انتخاب شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز، پسر عموی خود، به عنوان وزیر امور خارجه جدید، تردید داشت، مشاور الملك انصاری رئیس هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس پاریس [و وزیر امور خارجه] را معطل و بدون دستور گذاشت.^{۶۸}

دولت بریتانیا سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) را [به عنوان وزیر مختار جدید انگلیس در تهران]، از بغداد راهی تهران کرد. کاکس سال‌ها در منطقه خلیج فارس مأموریت سیاسی داشت و در مسائل شرق خبره بود. کاکس مردی فعال بود، و همچون بسیاری از مأمورین سیاسی بریتانیا در هند در سده نوزدهم میلادی، مسئول اشتباهات بسیار بزرگی بود. علت پیشرفت و ترقی او، تسلط وی به زبان‌های شرقی بود. به نظر می‌رسد که وی وعده‌های مالی به مقامات ایرانی داده بود (این حقیقت موقعی معلوم شد که او را در انگلستان محاکمه کردند) و شاید، شخصاً به این کار

دست زده بود. با این وجود، او در زدوبندهای تابستان سال ۱۹۱۹ تنها به سود انگلستان کارنکرده بود، بلکه توقعاتی نیز از دولت انگلیس داشت، که دیگر ذکر آن اهمیتی ندارد. علاوه بر شاهزاده نصرت الدوله فیروز [وزیر خارجه] و شخص شاه، در پشت سر این شاه جوان و وزیر خارجه ناپخته اش، یک سیاستمدار کهنه کار یعنی حسن خان وثوق الدوله قرار داشت که رئیس الوزرا بود.^{۶۹}

وثوق الدوله بدون شك يك سیاستمدار [واقعی] بود، و افراد انگشت شماری در سیاست معاصر ایران به پای او و برادرش قوام السلطنه می‌رسند. اگرچه خانواده آنان [خانواده وثوق الدوله / معین السلطان و فرزندان و قوام السلطنه] از اتهامات فساد پاک نشده‌اند، و برغم فشارهایی که این قرارداد به احمد شاه و نصرت الدوله فیروز وارد آورد، جای تردیدی نیست وثوق الدوله، که هنوز نامش به بدی برده می‌شود، قصد داشت از قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس نتیجه‌ای را بگیرد، که معتقد بود برای کشورش بسیار سودمند است.

احساسات ایرانیان در مخالفت با این قرارداد، بر اثر تبلیغات دشمنان داخلی و خارجی ایران به اندازه‌ای برانگیخته شد که آن‌را «قرارداد تحت حمایتی شاه» نامیدند که شاه را عامل انگلستان کرده، و «ایران را به صورت يك دولت دست - نشانده» در آورده و «يك ادعای استعماری دیگر انگلستان» را مطرح کرده است. این طوفان مخالفت هرگز به آرامش نگرائیده و هنوز هم در بین افراد پیر در تهران مورد گفتگو قرار می‌گیرد، و از سوی جوانان به عنوان نمونه خیانت بریتانیا قلمداد می‌شود. اما، وقتی پس‌رو هشگر به متن این قرارداد مراجعه می‌کند، آن را نه غیر عملی و نه غیر منطقی می‌بیند.

قراردادی که وثوق الدوله، به نمایندگی از سوی کشور خود، در [نهم] اوت ۱۹۱۹ [ذیقعه ۱۳۳۷] امضا کرد، مانند سایر قراردادها شامل تعهد بریتانیا به احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران است. انگلستان وعده داده بود که با هزینه دولت ایران خدمات مستشاران مورد نظر ایران را، پس از تبادل نظر دو کشور، برای چند

سازمان نیازمند تأمین کند. این مستشاران بر اساس قرارداد فوق الذکر استخدام شده و اختیارات کافی به آن‌ها داده شده بود و «نوع استخدام بستگی به توافق دولت ایران و مستشاران داشت». در قرارداد موافقت شده بود که با هزینه دولت ایران، افسران و مهمات و تجهیزات جدید از سوی انگلستان فراهم شود، که ضرورت آن از سوی کمیسیون مشترک کارشناسان نظامی ایران و انگلیس تعیین خواهد شد، و این کمیسیون بلافاصله به منظور برآوردن نیازهای ایران در زمینه تشکیل یک نیروی نظامی متحدالشکل، که ایران پیشنهاد تأسیس آنرا جهت استقرار و حفظ نظم در کشور و مرزهای خود داده است، تشکیل خواهد شد. «سپس برای تأمین مالی این طرح‌ها»، دولت بریتانیا به دادن یک قرضه یا تهیه یک وام برای دولت ایران اقدام خواهد کرد، که وجه الضمان آن، از طریق تبادل نظر دو کشور و از ممر درآمدها یا گمرکات یا سایر منابع در آمد موجود، تعیین خواهد شد. تا تکمیل مذاکرات چنین وامی [قرارداد جداگانه وام و قرضه]، دولت انگلستان از جانب خود، وجوه لازم برای انجام اصلاحات مزبور را پرداخت خواهد کرد. دولت بریتانیا که از نیاز مبرم ایران به توسعه ارتباطات آگاهی دارد، به منظور گسترش تجارت و جلوگیری از قحطی، آماده همکاری با دولت ایران، در زمینه افزایش همکاری انگلیس و ایران در این زمینه، چه از طریق احداث راه آهن و چه سایر اشکال حمل و نقل، می‌باشد؛ که همواره تابع بررسی مشکلات از سوی کارشناسان و موافقت دو دولت در خصوص سایر طرح‌هایی است که می‌توانند بسیار ضروری، عملی و سودمند تشخیص داده شوند. همچنین دو دولت موافقت کردند که بلافاصله کمیسیون دیگری را جهت بررسی و تجدید نظر در تعرفه‌های گمرکی موجود تشکیل دهند. «بدین منظور که به نوسازی آن، بر مبنای شالوده‌ای که منطبق با منافع قانونی ایران و پیشرفت این کشور باشد، پردازند.» ماده بعدی مربوط به یک وام ۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره‌ای با نرخ بهره هفت درصد بود که در رأس هر ماه پرداخت شود. این قرضه و قراردادهای وام دیگر منجر به حذف برخی از تفسیرها از موافقت‌نامه وام اولی

گردید؛ با این وجود، روح قرارداد منصفانه بود. مع هذا، مایه حیرت نبود که ملیون ایرانی به این قرارداد اعتراض کنند، آنچه حیرت آوراست اینست که چرا ایالات متحده امریکا معتقد بود که این قرارداد با منافع ایران مغایرت دارد.^{۷۰}

شاید لحن و کلمات قرارداد فریب آمیز بود، لکن منظور واقعی انگلستان از انعقاد این قرارداد آن بود که اگر چنانچه قرار باشد انگلستان به صورت تنها قدرت خارجی در ایران در نیاید، [تا آنجا که به قدرت های خارجی در ایران بستگی داشت] رتبه بالاترین قدرت خارجی را در ایران به دست آورد. همچنین این قرارداد طرح ریزی شد تا پیشرفت ایران را تضمین کند، لکن پیشرفت این کشور تنها با سرسپردگی به بریتانیا امکان داشت: کشوری که کرزن واقعاً معتقد بود بهترین کشورها است و خداوند آن را از آسمان به زمین فرستاده تشارفاه و امنیت ایران را تأمین کند. مسائل مندرج در این قرارداد بسیار شبیه قراردادی بود که پس از جنگ دوم جهانی، امریکا با ایران بست و مأمورین امریکائی، خواه نظامی یا غیر-نظامی، به موجب اصل چهار، یا از طرف وزارت دفاع امریکا در گوشه و کنار ایران دیده می شدند، و یا در پشت میزهای ادارات مختلف، و در اطراف شهرها، برای کمک به ایران تلاش می کردند. طراحان قرارداد ۱۹۱۹، بدون شك، نمی توانستند شكست هائی را که امریکا بر اثر قرارداد مشابه خود با ایران [سال ها بعد] خورد، پیش بینی کنند.

به هر تقدیر، ایرانیان در سال ۱۹۱۹ [۱۳۳۷ هجری] اجازه ندادند که خواسته های بریتانیا تحقق یابد. در پارلمان بریتانیا نیز با این قرارداد مخالفت شد، در حالی که مردم جنگ زده انگلیس یا نسبت به این قرارداد بی تفاوت بودند و در عشق کرزن به ایران سهیم نبودند و یا از حفظ قدرت انگلستان در شرق جانب داری نمی کردند. مخالفت امریکا با این قرارداد لاینقطع ادامه داشت؛ و حسین علاء که به عنوان سفیر [جدید] ایران به واشنگتن اعزام شده بود، موضع ایران را در مورد جلوگیری از نفوذ زیاد يك قدرت بزرگ در امور داخلی ایران مؤرد تأکید قرار

می‌داد. حسین علاء استدلال می‌کرد که نفوذ زیاد يك قدرت بزرگ در ایران موجبات سوء ظن سایر قدرت‌ها، از جمله شوروی، را فراهم می‌سازد، و مآلاً وضع ایران به مخاطره می‌افتد. استدلال علاء بسیار جالب و استادانه بود، لکن بر این حقیقت سرپوش می‌گذازد که بسیاری از منظورهای قرارداد ۱۹۱۹ تضمین حمایت ایران در برابر شوروی است.

درداخل ایران، این قرارداد، بر طبق قانون اساسی که گه‌گاه آشکارا مورد استناد قرار می‌گرفت، نیاز به تصویب مجلس داشت. وزارت خارجه بریتانیا از تلاش‌های خود در به تصویب رساندن این قرارداد کوتاهی نکرد، و امید خود را به اجرا شدن این قرارداد از دست نداد. نمایندگان وزارت خارجه انگلستان در تهران وظیفه خود را به خوبی انجام دادند، بدون آن که نظریات شخصی‌شان را در کارشان دخالت دهند. این پشتکار رسمی در اجرای سیاستی که روز به روز آشکارتر می‌شد، به شدت مورد سوء تعبیر قرار گرفت، و دو نتیجه ناگوار به بار آورد. این که گفته شده است از نصرت الدوله فیروز توقع همکاری یا حمایت از قرارداد می‌رفت، موضوع مهمی نیست. اما، از يك جهت اهمیت دارد؛ واقعیت این است که مردم ایران به بدترین نحو درباره این قرارداد می‌اندیشیدند. بدین ترتیب، یکی از نتایج قرارداد ۱۹۱۹ این بود که بیشتر از آن که تداعی کننده به اسارت کشیدن شوروانه ایران از سوی انگلیس باشد، نمایانگر فعالیت گروهی از رجال بود که ایرانیان آن‌ها را خائن می‌شمردند. این رجال، افراد طبقه برگزیده جامعه بودند که انقلاب ایران را به قبضه خود در آورده بودند؛ دموکرات‌ها را بیرون کرده بودند، از حمایت خارجی‌ان برخوردار بودند، خارجیائی که در ایران حضور داشتند و همواره علیه آن‌ها مبارزه می‌شد. از این رو، مخالفت ایرانیان با قرارداد ۱۹۱۹ و دولت انگلستان، تجلی کامل نا کامی سیاسی مردم ایران به شمار می‌رفت، و در چنین شرایطی، منصفانه بودن یا نبودن قرارداد ۱۹۱۹ اصلاً مطرح نبود، شرافت ایرانیان طرف این قرارداد نیز ارزشی نداشت، جز این که شخصیت

آنان را تباه کنند و مآلاً به شخصیت همتا‌های انگلیسی‌شان نیز خدشه وارد سازند. وفاداری بریتانیا به نصرت‌الدوله فیروز، که قبلاً بریتانیا این تعهد را در قبال او پذیرفته بود، طبعاً اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. اما، وفاداری بریتانیا به شخصی چون نصرت‌الدوله فیروز، که اساساً شایسته این وفاداری نبود و فرد متلون‌المزاجی به‌شمار می‌رفت، برای انگلستان خطرناک بود. عواملی که بریتانیا برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ سرگزید، اشخاص بدشگونی بودند؛ شاید هم نمی‌توانست افراد بهتری را برای این کار در نظر بگیرد.

دومین نتیجه ناگوار قرارداد، از نقطه نظر روابط آینده بریتانیا با ایران، این بود که وثوق‌الدوله برای مطمئن شدن از تصویب قرارداد به وسیله مجلس ناگزیر شد به انتخابات نادرست دست بزند. مجلس چهارم موضوع يك شعر هجو آمیز «عشقی» شاعر قرار گرفت؛ هجونا‌مه‌ای که به صورت يك مستزاد ساخته شده و ترجیع‌بند آن «دیدي چه خبر بود»^{۷۱} می‌باشد. عشقی در این شعر به شرح مجلس پرداخته و نمایندگان آن را جمعی از «خران می‌داند که بر پشت خران دیگر سوار شده‌اند». اما، جدی‌تر از این طنز شاعرانه، این حقیقت به چشم خورد که يك بار دیگر، وباشیوه‌ای آشکارتر از گذشته، نهاد پارلمانی جوان ایران به فضاحت کشانیده شده بود. جالب این است که این فضاحت نتیجه قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود، کشوری که مهد پارلمان‌ها بود، و این موضوع به راستی اهمیت دارد. بدین ترتیب، سوءظن ایرانیان به انگلستان بیشتر شد زیرا دیدند که دیپلمات‌های انگلیس نه تنها در انتخاب اعضای کابینه اعمال نفوذ می‌کنند، بلکه در کار انتخاب و کلای مجلس هم دخالت دارند^{۷۲}.

یکی از انتقادات وارد بر این قرارداد، که خارج از قلمرو عاطفی سرخوردگی مردم ایران قرار داشت، این بود که ماده مربوط به حضور انحصاری مستشاران انگلیسی‌مغایر رویه دولت ایران بود که می‌کوشید با استخدام مستشاران بین‌المللی، و به‌طور اخص از کشورهای کوچک، امنیت خود را تأمین کند. استدلال دیگر علیه

این قرارداد این بود که تجارت ایران را در انحصار بریتانیا قرار می داد. روحیه تجار بازار تهران با تاجرزادگان انگلیسی یعنی وثوق الدوله نیز فرق می کرد. مخالفان، وثوق الدوله را متهم کردند که مملکت را ملک شخصی خود فرض کرده و آنرا بذل و بخشش می کند. اگرچه، هم وثوق الدوله و هم لرد کرزن [در کار این قرارداد] يك اشتباه تاریخی را مرتکب شدند، لکن می توان در مورد اتهام وارده به وثوق الدوله که ایران را ملک شخصی خود تصور کرده است، از وی دفاع کرد. وطن دوستی يك ایرانی از قماش وثوق الدوله صرفاً بر این اساس قرار داشت که به عنوان يك اشراف زاده سهمی در سرنوشت کشور داشت و به مسئولیت خود معتقد بود، و به علاوه، برای خود حق دفاع و تصمیم گیری درباره چیزی را قائل بود که تصور می کرد برای مردم کشورش بسیار سودمند است. از این جهت، وثوق الدوله و لرد کرزن در يك زمینه بسیار مشابه قرار داشتند؛ با این تفاوت که لرد کرزن به خارج از کشور خود می نگریست و معتقد بود که رسالتی برای تصمیم گیری درباره بهترین کارها دارد، که نه تنها به مردم انگلیس مربوط می شد، بلکه مردم ایران را نیز در بر می گرفت. محافل بازرگانی ایران قادر به درک این افکار اشرافی نبودند و از این رو يك بار دیگر به حمایت از دموکرات ها و ملیون پرداختند.

مسافرت احمد شاه به اروپا و موضوع قرارداد ۱۹۱۹

در طول سال ۱۹۲۰، حکومت بریتانیا نسبت به عملی بودن تصویب این قرارداد [در مجلس شورای ملی] جداً اطمینان داشت و از هیچ تلاشی در این زمینه کوتاهی نمی کرد. اما پذیرائی گرم انگلیسی ها از شاهزاده نصرت الدوله فیروز در لندن در پاییز سال ۱۹۱۹ يك اشتباه بزرگ تا کتیکی بود زیرا بر نفرت ایرانیان از این قرارداد دامن زد. در اینجا لازم است به موضوعی بپردازیم که قبلاً از آن سخن گفتیم. شاهزاده نصرت الدوله فیروز جوان اطو کشیده ای بود که فرانسه را به خوبی صحبت می کرد و خارجیان می توانستند به راحتی حرف های خود را به او بزنند:

این موضوع يك بارديگر خطراتی را یادآور می‌شود که يك خارجی در انتخاب دوستان ایرانی‌اش با آن مواجه خواهد شد، چنانچه دوستی را برگزیند که صرفاً قادر به اجرای نیات او در ایران باشد، باید دوستان ایرانی شهرنشینی را برگزیند که استعداد پذیرش خارجیان را دارند، شایعات را به آنها بگویند، متملق باشند و نقش آشکاری را در روابط ایران با جهان خارج بازی کنند. این گونه افراد بسیارند. و بسیارند ایرانیان باهوش و تحصیل کرده و وطن‌دوست که برای بیگانگان ناشناخته‌اند، چون طبق عادت خویش به دیدن خارجیان نمی‌روند، و شاید زبان او را هم نمی‌فهمند، و بدون شك احتیاط در کلام و گفتار را در مصاحبت خارجیان، که يك عادت ملی ایرانیان است، از دست نمی‌دهند.

ضیافتی که به افتخار نصرت‌الدوله فیروز داده شد، مقدمه سفر شاه به انگلستان در اکتبر و نوامبر ۱۹۱۹ [اوایل سال ۱۳۳۸ هجری] بود. احمد شاه موجود تیره - بختی بود. تجارب کودکی او از درگیری پدرش با مشروطه خواهان، و شرایط به تخت و تاج رسیدن خودش، او را نسبت به افکار عمومی مردم ایران بسیار حساس کرده و مانند پدرش، از مطبوعات ترسانیده بود. پس از سخنرانی‌های لرد کرزن و نصرت‌الدوله فیروز در ماه سپتامبر، تشدید فعالیت مخالفین موجب ناراحتی شدید شاه شده بود. احمد شاه در پاسخ به سخنان ژرژ پنجم [پادشاه انگلستان] در کاخ سلطنتی بوکینگهام، صرفاً گفت:

«پذیرائی گرمی که در اینجا از من بعمل آمد، به من اطمینان می‌دهد که در آینده در روابط میان دو امپراتوری و دولت ما، دورانی از حسن تفاهم و دوستی حقیقی بر پایه منافع مشترك و احترام متقابل را می‌توان انتظار داشت».

در سخنرانی شاه اشاره‌ای به قرارداد ۱۹۱۹ نشده بود. همین موضوع در جوابیه شاه به لرد کرزن در ضیافت گیلدهال نیز تکرار شد.^{۲۳} نصرت‌الدوله فیروز به دست و پا افتاد، و ناصرالملک (نایب‌السلطنه سابق) از شاه خواست که تلویحاً در

نطق خود به این قرارداد اشاره کند. بالاخره شاه در ضیافت وزارت امور خارجه، در پاسخ به اظهارات لرد کورزن، با گفتن «پذیرش صمیمانه» قرارداد، وی را خشنود کرد.^{۷۴}

بر طبق ماده مربوط به وام، اولین قسط آن پس از تعیین مستشار مالی بریتانیا در تهران پرداخت می‌شد. آرمیتاژ اسمیت (Armitage Smith) با این وظیفه [وظیفه پی‌ریزی بنیان مالی و خزانه و گمرک و مالیه ایران] راهی ایران شد. سرلشگر دیکسون (Dickson) نیز [برای شرکت در کمیسیون مطالعات امور نظامی] به تهران آمد.^{۷۵} کمیته تجدیدنظر در گمرکات زیر نظر سر هربرت لولین (Sir Herbert Llewellyn) تشکیل شد. اما مخالفت امریکا با این قرارداد، آزرده‌گی فرانسوی‌ها، و هراس از عکس‌العمل شوروی، ادامه یافت و در کار اجرای این قرارداد تأثیر گذارد.

انصراف انگلستان از قرارداد ۱۹۱۹

اوضاع اقتصادی داخلی بریتانیا سبب شد تا مقامات این کشور، که با سیاست کورزن در ایران همدردی نمی‌کردند، بیشتر واحدهای نظامی خود را از شمال ایران فراخوانند. این موضوع، در شرایطی که ترس از حمله بلشویک‌ها به ایران شدت می‌گرفت،^{۷۶} ایرانیان را به فکر گرفتن کمک نظامی از خارج انداخت، که احتمالاً موضوع دریافت کمک از امریکارا مطرح می‌کرد، و نه انگلستان.^{۷۷} در نتیجه احتمال اجرای قرارداد ۱۹۱۹ کمتر شد، چون اگر انگلیس می‌خواست به منظور خود در امضای قرارداد برسد و تصویب آن را تضمین کند، حضور نیروهای بریتانیا در ایران بدون شک لازم بود.

کنگره ملت‌های شرق که در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو تشکیل شد، از زبان زینوویف (Zinoviev) چنین گفت: «امروز با خلق‌های شرق سخن می‌گوئیم: برادران، ما شمارا به یک جنگ مقدس دعوت می‌کنیم، اول از همه علیه امپریالیسم

بریتانیا در چین، هند، ترکیه، ایران، افغانستان و ارمنستان... این خاق‌ها قادرند، و بایستی، نهایت تلاش خود را برای ایجاد حکومتی مانند شوروی به عمل آورند^{۷۸}. تأثیر اظهارات این چنانی زیاد نبود، چون دولت بلشویکی بدلیل اوضاع بد اقتصادی خود مشغول مذاکره با بریتانیا بود، و هنوز ابهام زیادی در موضع دولت شوروی نسبت به جمهوریهای آسیائی وجود داشت. شگرد روسها در زمینه این که نه کنگره باکورا به رسمیت شناختند و نه آنرا منکر شدند، کوتاه زمانی بعد در رابطه با رویدادهای شمال ایران نیز به کار رفت. نیروهای روسی در ماه مه ۱۹۲۰ [اردیبهشت ۱۲۹۹ شمسی] به شمال ایران یورش بردند، لکن دولت شوروی این حمله را انکار کرد^{۷۹}. شوروی از این مشکلات در جهت منعطف کردن توجه مردم آن کشور به موضوع گیلان و حفظ روحیه انقلابی، استفاده کرد. همچنین، روسها بر کالاهائی در گیلان دست یافتند که نیاز مبرمی به آنها داشتند. از شمال ایران، ماهی، برنج و پنبه به روسیه صادر می‌شود و گیلان منبع کالاهای مورد نیاز شوروی می‌باشد. صرف نظر از اهمیتی که ایران به عنوان يك منطقه بالقوه سیاسی می‌تواند برای شوروی داشته باشد، جاذبه اقتصادی گیلان در مناسبات ایران و شوروی از اهمیت عمده‌ای برخوردار است. دولت انگلستان هجوم شوروی به گیلان را نادیده نگرفت، اما نیروهای اندک و باقیمانده بریتانیا در ایران نتوانستند در برابر روس‌ها مقاومت کنند و به دولت ایران که با شتاب درخواست کمک نظامی از بریتانیا می‌کرد، کمکی نمایند^{۸۰}. یورش روسها به گیلان موجب شد که مردم انگلیس از امید بیهوده امضای قرارداد ۱۹۱۹ دست بردارند. بریتانیا در شرایطی نبود که بتواند در ماجرای یورش بلشویکها به ایران، این کشور را یاری دهد. اگرچه بریتانیا مدعی بود که تنها حامی قانونی ایران می‌باشد، لکن حمله روسها به گیلان، در واقع، به معنای مرگ قرارداد ۱۹۱۹ بود. بونار لا (Bonar Law) در ۲۲ مه ۱۹۲۰، با سخنان خود در مجلس عوام بریتانیا، فاتحه این قرارداد را خواند، وقتی گفت: «دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا هیچگونه تعهدی برای دفاع از ایران بموجب قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس

نداشت». بدین سان، وثوق الدوله از حمایت انگلستان محروم گردید، ولرد کرزن و سیاست او، طرد شدند. برای حفظ حیثیت درهم شکسته بریتانیا در ایران می بایست طرح های جدیدی، هم از سوی ایرانیان برای دفاع از کشور خود و هم از سوی انگلیس، ریخته می شد.

توضیحات فصل سیزدهم

۱- جنگ جهانی اول چهل و هشت ساعت پس از اولتیماتوم امپراتوری اتریش به دولت صربستان (برسر ترور آرشیدوک فرانسوآفردیناند ولیعهد اتریش به دست یکی از اهالی صربستان بنام پرینسیپ) در روز ۳۰ آوریل ۱۹۱۴ (چهارم جمادی الاول ۱۳۳۲ قمری) در اروپا آغاز شد. امپراتوری اتریش از روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ به صربستان، و از اول اوت به روسیه، و از سوم اوت به فرانسه و انگلیس، و از روز ۴ اوت ۱۹۱۴ به ژاپن اعلام جنگ داد و در ۲۳ اوت آلمان وارد جنگ شد. ایتالیا از صف متحدین خارج شد و عثمانی جای آن دولت را گرفت، بدین ترتیب جنگ در سراسر اروپا آغاز گردید - مترجم

۲- جنگ جهانی اول در ۸ روز پس از تاجگذاری احمدشاه (۲۷ شعبان ۱۳۳۲) آغاز گردید. مستوفی الممالک رئیس الوزرای جدید، پس از مشورت با رجال کشور: در تاریخ ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۲ (۱۸ روز پس از شروع جنگ) اعلامیه بی طرفی ایران را، باتصویب شاه، صادر کرد، که متن آن بدشرح زیر است:

اعلامیه بیطرفی ایران

نظر به این که در این اوقات متأسفانه بین دول اروپا [اروپا] نایره جنگ مشتعل است و ممکن است این محاربه به حدود ممالک ما نزدیک شود، و نظر به این که روابط و دادیه [دوستانه] ما بحمدالله با دول متخاصمه برقرار است: برای این که عموم اهالی از نیات مقدسه ما در حفظ وصیانت این روابط حسنه نسبت به دول متحاربه مطلع باشند، امر و مقرر می فرمائیم که جناب مستطاب اجل اشرف افخم اکرم مهین دستور معظم، مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزیر داخله، فرمان ملوکانه را به فرمانفرمایان و حکام و مأمورین ابلاغ

دارند که دولت ما در این موقع مسلک [رویه] بی طرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می نماید. و بدین لحاظ، مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید وجهان الوجوه، برآ و بحرأ [زمینی و دریائی] کمک به همراهی و یا ضدیت هر یک از دول متخاصمه نموده، یا اسلحه و ادوات حربیه برای یکی از طرفین تدارک یا حمل کنند، و باید از طرفداری با هر کدام از دول متحاربه پرهیز و احتراز نموده، مسلک بی طرفی دولت متبوعه خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بی طرفی و صیانت روابط حسنه، باز آنچه هیئت دولت مامصلحت دارند و به عرض برسد، در اجرای مقررات آن، امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت.

بتاریخ ۱۲ ذی الحجه ۱۳۳۲

(به نقل از ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ تألیف مورخ الدوله سپهر) - مترجم

۳- نیروی ژاندارم عملاً در دست انگلیسی ها، و بریگاد قزاق در دست روس ها بود، و این دونیرو رقیب یکدیگر به شمار می آمدند. عمرکابینه ها، به دلیل دسته بندی های سیاسی بسیار کوتاه بود - مترجم

۴- با آغاز جنگ اول جهانی، شیخ الاسلام عثمانی علیه روس و انگلیس و فرانسه اعلام جهاد داد. برخی از روحانیون شیعه ساکن در عتبات نیز از آن پیروی کردند و حکم به جهاد دادند. لکن بدلیل اعلام بی طرفی ایران، و نیز نامساعد بودن شرایط اجرای جهاد، در ایران مؤثر نیافتاد. در آذربایجان برخی از روحانیون به جنگ با روسیه پرداختند.

- مترجم

۵- اشاره نویسنده به عقیده نیروی دریائی انگلیس از زمان لرد فیشر (Lord Fisher) می باشد که پیشنهاد تبدیل سوخت کشتی ها از ذغال سنگ به نفت را داشتند. در سال ۱۹۱۱ که چرچیل به مقام لرد دریساداری انگلیس رسید موضوع را دنبال کرد. در سال ۱۹۱۴ (پیش از شروع جنگ)، چرچیل لرد کدمن (Codman) را در رأس هیأتی به ایران فرستاد و این هیأت توانست شش روز پیش از شروع جنگ اول قراردادی را با شرکت نفت ایران و انگلیس به امضاء برساند. به موجب این قرارداد، دولت انگلستان دو میلیون سهم شرکت با حق رأی پنجاه درصد، و حق تعیین دونفر مدیر، استفاده از حق و تودر مسائل استراتژیک، و تأمین ارزان نفت مورد نیاز را به دست آورد. ارزش سرمایه داری انگلستان در این شرکت به دو میلیون لیره سهام عادی و یک هزار لیره سهام ممتاز و صد و نود هزار لیره اوراق قرضه بالغ گردید. چرچیل در کتاب «بحران جهانی» می نویسد که دولت انگلستان در دوران جنگ و از محل این قرارداد، ۷/۵۰۰/۰۰۰ لیره سود برد - مترجم

۶- اقدام ناصرالدین شاه در دادن امتیاز بهره‌برداری از کلیه معادن کشور به جولیس روتر، که فاقد سرمایه لازم و تجهیزات بود، در محافل اروپا سروصدای زیادی به راه انداخت و مایه حیرت شد. دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، در کتاب خود تحت عنوان «سه سال در دربار ایران» در نامه‌ای به عنوان ناصرالدین شاه نوشته است که وزارت خارجه و ملکه انگلیس این قرارداد را معتبر می‌دانند. لرد کرزن در کتاب «ایران و قضیه ایران» می‌نویسد: وقتی که امتیاز روتر منتشر گشت، مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود، و این کاری بود که هیچ‌گاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی شاید خواب آن راهم کسی ندیده است» همچنین سرپرسی سایکس در جلد دوم تاریخ ایران از این امتیاز ابراز حیرت می‌کند - مترجم

۷- امتیاز ظاهراً لغو شد، زیرا مذاکرات شرکت روتر با مقامات ایرانی در پشت پرده ادامه داشت - مترجم

۸- هوتز در منطقه دالکی به نفت رسید - مترجم

۹- بانک شاهنشاهی طبق فصل نهم امتیازنامه تأسیس بانک، حقوق خود را به یک شرکت انگلیسی به نام شرکت معادن ایران (*Persian Bank mining Rights Corporation - The Persian mining Corporation*) در برابر دریافت ۱۵۰ هزار لیره واگذار کرد. این شرکت با سرمایه یک میلیون لیره، و با عضویت سهامداران روسی و فرانسوی و بلژیکی تأسیس شد. شرکت مزبور مطالعات و تجسسات علمی خود را برای کشف نفت آغاز کرد و امتیاز هوتز را در حوزه دالکی خرید. سپس کارشناسان شرکت در سمنان و دالکی و جزیره قشم به کاوش نفت پرداختند - مترجم

۱۰- طبق فصل یازدهم امتیازنامه تأسیس بانک، چون شرکت در مدت ده سال به نفت دست نیافت، لذا عملاً منحل گردید - مترجم

۱۱- مورگان باستان شناس معروف فرانسوی است که سال‌ها در شوش به کاوش درباره آثار باستانی ایران پرداخته بود و با وضع زمین شناسی کشور آشنا بسود. لازم به توضیح است که نامبرده در ایران با تلفظ فرانسوی نامش یعنی «ژاک دومرگان» معروف است - مترجم

۱۲- کتابچی خان پس از خواندن مقاله مورگان، و آگاهی قبلی از وجود نفت در این منطقه، به پاریس رفت و با سرهنری دروموندولف (وزیر مختار سابق انگلیس در ایران)

ملاقات کرد و از او خواست تا وسیله آشنائی وی را با سرمایه داران انگلیس فراهم سازد. کتابچی خان باتوصیه دروموندولف، درلندن با ویلیام ناکس دارسی آشنا شد و او را تشویق به سرمایه گذاری در ایران کرد. دارسی دونفر زمین شناس به نام های برلز (H. T. Burls) و دالتن (Dalton) را همراه کتابچی خان به ایران فرستاد. این دو زمین شناس وجود ذخایر نفت در حوالی قصر شیرین و شوشتر را تأیید کردند. سپس ماریوت نماینده ویژه دارسی به ایران آمد و با حمایت وزارت خارجه انگلیس و تلاش های هاردینگ وزیر مختار انگلیس در تهران و از طریق نظمیع امین السلطان و سایر درباریان وقت، قرارداد امتیاز را به امضای شاه رسانید - مترجم

۱۳- حوزه امتیاز شامل سراسر خاک کشور، به جز خراسان و مازندران و استرآباد (گرگان) و آذربایجان بود (گنج شایگان تألیف جمالزاده) - مترجم

۱۴- مسائل مهم دیگری نیز در این قرارداد وجود داشت که نکات مهم آن این است: - پس از تأسیس شرکت، بیست هزار لیره نقد، معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده شرکت به دولت ایران داده شود.

- طبق تحقیق مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت ایران» (چاپ ۱۳۳۵ شمسی) به طور خصوصی تعهد شده بود که سهامی معادل ده هزار لیره به اتابک، پنج هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره به مهندس الممالک، که در شمار امضاء کنندگان قرارداد بودند پرداخت شود، و شرکت، این سهام را در اختیار افراد مزبور گذارد - مترجم

۱۵- منطقه چاه سرخ در این زمان متعلق به ایران بود، اما پس از تجدید نظر در خط مرزی ایران و عثمانی در سال ۱۹۱۳ (۱۳۳۱) به عثمانی واگذار شد - مترجم

۱۶- رینولدز در وزارت فوائد عامه هند سابقه کار ممتدی داشت. وی در هیأت عملیات اکتشافی از راه بصره و بغداد عازم چاه سرخ شد و شروع به کار کرد. در این منطقه، مشکلات زیادی وجود داشت، که از جمله می توان به شرایط نامساعد طبیعی و فقدان امنیت اشاره کرد. توضیح این که قبایل و ایلات ساکن در دوسوی مرز تهدیداتی می کردند و درخواست هایی داشتند که موجب کنندی کار می گردید. در تابستان سال ۱۹۰۳ [۱۳۲۱ قمری] گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار شد و در پی آن نفت مختصری به دست آمد. دومین چاه با محصول روزانه ۳۰ تن به ثمر رسید. لکن به دلیل بعد فاصله میان چاه سرخ و خلیج فارس (۱۰۰۰ کیلومتر)، و نیز مقدار کم محصول نفت، ادامه عملیات را رها کردند و در نقاط جنوبی به کاوش پرداختند - مترجم

۱۷- چون سرمایه اولیه دارسی ۶۰۰/۰۰۰ لیره بود و برای فعالیت نفتی در ایران کافی نبود و سایر شرکت‌های نفتی اروپائی نیز به‌دوی پیشنهاد همکاری می‌دادند، لذا دولت انگلستان لرد استراتکونا (*Lord Strathcona*) را با دارسی شریک کرد، متعاقب آن، لرد مزبور با شرکت نفت برمه (یک شرکت انگلیسی) در این کار سهیم شد و شرکت جدیدی به نام سندیکای امتیازات (*Concessions Syndicate*) به وجود آمد که سهامداران آن عبارت بودند از لرد استراتکونا، شرکت نفت برمه و دارسی. شرکت بلافاصله عملیات در منطقه چاه سرخ را رها کرد و به کاوش نفت در «ماماتین» (در نزدیکی رامهرمز) دست زد، و چون باز هم نتیجه مطلوب به دست نیامد چاه‌های دیگری در میدان نفتون (مسجد سلیمان) زدند. این بار هم، چون به نفت نرسیدند، رؤسای شرکت، تصمیم به توقف عملیات و خروج از ایران را گرفته که ناگهان در مسجد سلیمان به چاه‌های نفت سرشار دست یافتند - مترجم

۱۸- نویسنده در قالب این عبارات پیچیده می‌خواهد به این نکته اشاره کند که ایران با دادن امتیاز نفت به دارسی سهم بزرگی را در توسعه صنعتی و بازرگانی غرب به عهده گرفت، در حالی که به درستی از اهمیت این قرارداد سردر نمی‌آورد و تازمان ملی شدن نفت ایران، سال‌های متمادی گذشت تا بفهمد که با این قرارداد حقوق ملت خود را فروخته است - مترجم

۱۹- ظاهراً اشاره نویسنده به همکاری واحدهای ژاندارمری با مهاجرین دوره جنگ، و تمایلات هواداری از آلمان، سرهنگ ادوال کفیل ژاندارمری است، که به همین خاطر از سمت خود برکنار گردید و سرگرد نیستم جای او را گرفت - مترجم

۲۰- طبق نوشته اکثر مورخین ایرانی و خارجی، نیروهای ژاندارم در خدمت منافع انگلیس بودند و قزاق‌ها دستورات روس‌ها را اطاعت می‌کردند، و طبیعی بود که افراد این دونیرو، رقیب یکدیگر محسوب می‌گردیدند و به جای حفظ مملکت در اندیشه سلطه یافتن بر رقیب خود بودند. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد افراد این دونیرو به اندازه‌ای با یکدیگر ضدیت داشتند که اگر در خیابان با یکدیگر روبرو می‌شدند با خشم و غضب به یکدیگر نگاه می‌کردند (حیات یحیی جلد سوم، صفحه ۲۸۳) - مترجم

۲۱- عبدالله مستوفی که در جریان برکناری مورنارد بوده است، در شرح زندگانی خود (جلد دوم صفحات ۶۳۸ به بعد) می‌نویسد که به دلیل نارضایتی مردم از مورنارد و اعتراض جراید، مورنارد با نظر سفارت روسیه استعفای خود را به هیأت دولت (کابینه علاء السلطنه - در اوایل ماه رمضان ۱۳۳۲) تسلیم کرد. هیأت دولت نگران عکس العمل

روس‌ها بود و دفع الوقت می‌کرد. بادرگیر شدن جنگ اول و اشغال بلژیک از سوی آلمان مورنارد استعفای خود را پس گرفت. لکن کابینه مستوفی‌الممالک با قاطعیت به خدمت او خاتمه داد.

نقش مورنارد در سیاست ایران بسیار جالب و قابل تحقیق است، که فهرست وار (به نقل از مورخ الدوله سپهر، صفحه ۱۵۴) در زیر می‌آید:

- در ژانویه ۱۹۰۰ [رمضان ۱۳۱۷] از طرف ایران استخدام شد.
- در ۲۱ مارس ۱۹۰۰ [۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۱۷] به سمت ریاست گمرکات مازندران و استرآباد (گرگان) تعیین شد.
- در فوریه ۱۹۰۱ (شوال ۱۳۱۸) به ریاست یکی از ادارات مرکزی گمرک تعیین شد و تأسیس وزارت جدید گمرک به عهده وی سپرده شد.
- در اوت ۱۹۰۱ (جمادی الاول ۱۳۱۹) مأمور تنظیم گمرکات شمال آذربایجان یعنی اردبیل و مغان گردید.
- در نوامبر ۱۹۰۴ (رمضان ۱۳۲۲) به ریاست ادارات گمرک و پست صندوق شاهنشاهی تبریز منصوب شد.
- در سپتامبر ۱۹۰۶ (شعبان ۱۳۲۴) مدیر کل گمرکات شد.
- در دسامبر ۱۹۱۱ وظایف شوستر را به عهده گرفت و در ژوئن ۱۹۱۲ (رجب ۱۳۳۰) به خزانه داری کل ایران تعیین شد.
- در اوت سپتامبر ۱۹۱۴ (اواخر رمضان ۱۳۳۲) از سمت خود برکنار شد.
- در بیستم اکتبر ۱۹۱۶ (۲۱ ذیحجه ۱۳۳۴) در تهران درگذشت - مترجم
- ۲۲- به گفته جلال آل احمد (در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران) بین روشنگر و روشنفکر (*Intellectual*) فرق است - مترجم
- ۲۳- نمونه این گردهم آئی‌ها را مورخ الدوله سپهر در کتاب ایران در جنگ بزرگ در صفحه ۱۴۳ آورده است - مترجم
- ۲۴- در این زمینه نگاه کنید به:
 - مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ، صفحات ۳۲-۱۸ - مترجم
- ۲۵- مجلس سوم در تاریخ ۱۶ محرم ۱۳۳۳ (۱۳ آذرماه ۱۲۹۳) توسط احمدشاه گشایش یافت و ترکیب نمایندگان آن به شرح زیر بود:
 - دموکرات‌ها ۳۱ نفر
 - اعتدالیون ۲۹ نفر

– هیئت علمیه ۱۴ نفر

– بیطرف‌ها ۲۰ نفر

مجلس سوم پس از ورود نیروهای روسی به قزوین (به بهانه حفظ ایران در برابر آلمان و اتریش) در تاریخ ۷ محرم ۱۳۳۴ (۲۳ آبان ۱۲۹۴) پس از ۱۱ ماه و ۱۰ روز فعالیت تعطیل گردید – مترجم

۲۶– در مورد رفتن تقی زاده به برلین و تشکیل این گروه، نگاه کنید به:

مورخ الدوله سپهر، منبع یادشده، صفحات ۵۷–۵۵ و یادداشت‌های تقی زاده – مترجم

۲۷– از زمان ریاست وزرای مستوفی الممالک تا مدت هشت ماه، کابینه‌ها بسیار

متزلزل و کوتاه مدت بود، تا این که موضوع اشغال ایران پیش آمد – مترجم

۲۸– بایستی گفت که این همکاری در سایه همگامی با سیاست بریتانیا صورت

گرفت و ماجراهایی مانند سرکوب قیام کوچک خان درستی این نظریه را می‌سازد.

– مترجم

۲۹– نویسنده کتاب، مبارزه مصدق با انگلیس را به معنای طرفداری از شوروی

تعبیر کرده، که تعبیر درستی نیست – مترجم

۳۰– بهترین تحلیل از این عنصر سیاسی در اثر کوتام (R. W. Cottam) تحت

عنوان ملت‌گرایی در ایران، چاپ پیتزبورگ، ۱۹۶۴ آمده است – نویسنده

۳۱– یحیی دولت‌آبادی، جلد سوم، فصل سی‌ام، صفحات ۲۷۲–۲۷۳ – نویسنده.

۳۲– مستوفی الممالک که مورد اعتماد فراکسیون حزب دموکرات و موافقین آن در

مجلس بود، پس از هفته‌ها مطالعه، سرانجام کابینه خود را، که وزارت داخله آن با عین الدوله

بود، روز پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ به مجلس معرفی و برنامه دولت را تقدیم کرد. بحث طولانی

در پیرامون برنامه دولت و دولتی‌نمایندگان سرانجام به کناره‌گیری مستوفی الممالک و

ریاست وزرای مشیرالدوله پیرنیا انجامید. برخی از مورخین ایرانی سقوط کابینه

مستوفی الممالک را نتیجه سه عامل زیر دانسته‌اند:

۱– غالب نمایندگان مجلس شایسته این مقام نبودند زیرا یا با کمک آرای‌رعیای

خود، و یا با جانبداری انگلیس و روسیه به مجلس راه یافته بودند.

۲– رقابت ایلات که از سوی خارجیان تشدید می‌شد.

۳- رقابت شدید بین حزب دموکرات و اعتدالیون.

در شرایط بالا، کابینه مستوفی الممالک قادر به کار نبود. به همین جهت استعفاء کرد.

- مترجم

۳۳- تعداد بی طرف ها در مجلس ۲۰ نفر بود که اکثر آنان بادموکرات ها ائتلاف

کردند - مترجم

۳۴- طول عمر کابینه ها بسیار کوتاه (دو الی سه ماه) بود، آن طوری که پس از

مستوفی الممالک، ابتدا مشیرالدوله، سپس عین الدوله، آنگاه دوباره مشیرالدوله، سرانجام

مستوفی الممالک مجدداً به ریاست وزرا تعیین شد. به این ترتیب در مدت هشت ماه، به دلیل

بحران سیاسی کشور، چند رئیس الوزرا بر سر کار آمدند - مترجم

۳۵- مستوفی الممالک شش بار به ریاست وزرا رسید که به ترتیب عبارت بودند از:

۱۳۲۹، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴، ۱۳۳۶، ۱۳۴۳ و ۱۳۴۶ هجری - مترجم

۳۶- منظور نزدیکی مستوفی الممالک با آلمان ها است که منجر به جریان مهاجرت

و تشکیل حکومت موقتی (دولت ملی) در کرمانشاه گردید - مترجم

۳۷- در مورد فعالیت های جاسوسان آلمانی در ایران و افغانستان، شرح جالب و کاملی

از سوی مورخ الدوله سپهر در کتاب ایران در جنگ بزرگ (صفحات ۵۸ الی ۸۸) نوشته

شده است، نویسنده کتاب خود در سفارت آلمان در تهران کار می کرد و در جریان این تحولات

قرار داشت، به همین جهت نوشته اش از اعتبار تاریخی برخوردار است - مترجم

۳۸- اشاره نویسنده به موضوع بازگشت واسموس به ایران در سال ۱۹۲۴ [۱۳۴۲

قمری/ ۱۳۰۳ شمسی] برای پرداخت به وعده های مالی خود به قبایل ایرانی است. واسموس

در سال ۱۹۲۰ در وزارت خارجه آلمان رئیس اداره امور شرق بود و عبدالحسین مسعود

انصاری در شرح زندگانی خود (جلد ۲- صفحه ۱۲) به ملاقات خود با وی در سفارت

ایران در برلین اشاره می کند - مترجم

۳۹- کابینه مستوفی الممالک در وضع دشواری قرار داشت: از يك سو مواجه با

احساسات مردم علیه روس ها و انگلیسی ها بود، و از سوی دیگر نیاز به پول داشت، روس و

انگلیس پس از این که قسط اول پرداختی ایران در دوره جنگ را مسترد کردند، پرداخت

بقیه آن را مشروط به جلوگیری ایران از تحریکات آلمان و عثمانی کردند. کابینه سرانجام

این پیشنهاد را پذیرفت و به مأمورین آن دو کشور اجازه داد تا به دستگیری مخالفان خود در تهران بپردازند، و در این میان بسیاری از ایرانیان وطن دوست نیز دستگیر شدند - مترجم

۴۰- روس‌ها به بهانه این که در ایام محرم، قوای ملی ایران به دلیل تمایلات مذهبی ممکن است به سفارتخانه‌های متفقین حمله کنند و به دستگیری اعضای سفارتخانه‌ها بپردازند، اقدام به اعزام نیروی نظامی به تهران کردند تا ضمن حفاظت از این سفارتخانه‌ها، از فعالیت مخالفان روس و انگلیس جلوگیری کنند، در حالی که واقعیت این بود که مقامات ایرانی قدرت چنین کاری را نداشتند، و در ضمن مایل به این کار هم نبودند. روس‌ها همین شگرد را در سال ۱۳۳۰ هجری هنگام تصرف تبریز به کار بردند و در ماه محرم وارد این شهر شدند. - مترجم

۴۱- مذاکرات مخفی مزبور به گوش سفارت انگلیس در روسیه رسید و زمینه نزدیک شدن قشون روس به تهران را فراهم کرد. به علاوه فکر مهاجرت هنگامی قوت گرفت که پرنس رويس، پس از بازگشت از آلمان، مقدار کثیری پول و طلا و اسلحه و مهمات با خود آورد - مترجم

۴۲- مستوفی الممالك توسط ملك الشعراى بهار و سليمان ميرزا اسکندری به کمیته حزب دموکرات محرمانه دستور داد که به قم بروند. در این زمینه نگاه کنید به : - ملك الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، صفحات ۱۸-۱۷ - مترجم

۴۳- کمیته دفاع ملی در قم از سران دموکرات مانند سلیمان خان میکده، محمد علیخان کلوب (فرزین)، وحیدالملک شیبانی، حاج فطن‌الملک (جلالی)، ادیب‌السلطنه سمعی وعده دیگری تشکیل شد و شونمان مأمور آلمانی نیز با آن‌ها همکاری می کرد. نیروهای ژاندارم و چریک داوطلب از آن‌ها حمایت می کردند. بعداً با حمله قوای روسیه به قم، اعضای کمیته از قم به کاشان و سپس به اصفهان رفتند، در اصفهان، روحانیونی چون سید حسن مدرس و سید محمد صادق طباطبائی به آنها ملحق شدند. این گروه سپس به کرمانشاه رفتند و بانیوستن نظام السلطنه مافی به آنان، حکومت موقتی یا دولت ملی را به ریاست نظام السلطنه مافی در کرمانشاه تشکیل دادند - مترجم

۴۴- در روز هفتم محرم ۱۳۳۴، از طرف شاه به دربار لندن و پتروگراد (روسیه) تلگراف شد که چون قوای روسیه بدون دلیل به طرف پایتخت در حرکت است، لذا شاه در صدد است تا پایتخت را به اصفهان منتقل کند، و هر اتفاقی که بیافتد دولت ایران مسئولیتی

نخواهد داشت. به علاوه، شاه از صمصام السلطنه بختیاری و محمدولیخان سپهدار خواست تا به سفارتخانه‌های انگلیس و روس بروند و موضوع را به آن‌ها اطلاع دهند. تصمیم شاه به رفتن به اصفهان پس از مشورت با مستوفی الممالک صورت گرفت - مترجم

۴۵- در مورد ملاقات دو وزیر مختار با احمدشاه و انصراف او از رفتن به قم، لازم است نظرات مورخین ایرانی که در جریان امر بوده‌اند، به طور اختصار آورده شود، تا حقیقت موضوع کشف گردد:

۱- ملك الشعراى بهار در صفحه ۲۰ کتاب تاریخ احزاب سیاسى ایران در این زمینه مى نویسد:

«... شاه حرکت نکرد، آری شاه روز هفتم محرم با وجود مقدمات مذکور حرکت نکرد. علت حرکت نکردن شاه بسیار است. آنچه معروف شد، آمدن سپهسالار که آن وقت وزیر جنگ بود، با کامران میرزا (پدر بزرگ شاه) و صمصام السلطنه بختیاری وعده دیگر از معمرین رجال به دربار، و منصرف ساختن شاه از حرکت، به دلایلی که همه صحیح و منطقی بود، موجب عدم حرکت شاه گردید.

از طرف دیگر، نمایندگان روس و انگلیس به قصد ملاقات شاه به دربار رفتند. ولی مرتبه اول شاه آنان را نپذیرفت، اما بالاخره به حضور اعلیحضرت باریافته و تهدیدات و نصایح مذکور [خلع شاه و آوردن محمد علی شاه] را تجدید نمودند و باردیگر معمرین به حضور بار یافته، گفته‌ها را تجدید کردند. شاه ثبات را از کف نداده و مسئولیت را به عهده رئیس دولت واگذار کرد و حضرات را به اورجوع داد و عاقبت دولت از تصمیم حرکت شاه منصرف گردید و قشون روس هم از آمدن به تهران خودداری کرد...»

- دولت آبادی (در جلد سوم حیات یحیی صفحات ۲۹۵-۲۹۴) می نویسد:

«دو فرستاده دولت که رسالت خود را انجام دادند، موجب اضطراب خاطر ما شدند و نماینده روس و انگلیس خواهش کردند شاه حرکت خود را به تعویق اندازد تا آن‌ها شرفیاب گردند. و بی فاصله خود را به دربار رسانیده خواستند حضور شاه بروند [اما] بار نیافتند. بالاخره سپهدار با التماس شاه را راضی کرد که مجلسی بشود با دوسفیر گفتگو نمایند و شاه حرکت خود را به تعویق اندازد. این بود که مجلسی مرکب از مستوفی الممالک مشیرالدوله، مومن‌الملک، عین‌الدوله و سپهدار تشکیل و نتیجه این شد که شاه حرکت نکند و قشون روس به یکنگی امام برگردد و دولت با دوسفیر داخل مذاکره شود و تعهدات آنان را سفارت امریکا ضمانت کند. جمعی از وزرا و رجال دولت که طرفدار سیاست روس و انگلیس هستند از عجز و لایه و گریه وزاری هم نزد شاه برای انصراف خاطر او از مسافرت

کوتاهی نکردند، وبالجمله پیش خانه شاه را که حرکت کرده بود برگردانیدند...»
 مورخ الدوله سپهر در کتاب ایران در جنگ بزرگ (صفحه ۲۳۹) می نویسد:
 «... روز بعد یعنی شانزدهم نوامبر ساعت چهار وارد قم شدیم و در آنجا اطلاع پیدا کردیم که شاه در اثر اصرار و تهدید سفارت روس و انگلیس و در زیر تأثیر اقوام روسوفیل [طرفدار روسیه] خود در آخرین لحظه عزم رحیلش بدل به اقامت شده و دوباره تسلط بر اعصاب خود را از دست داده است...» - مترجم

۴۶- اشاره نویسنده به فشار انگلیس و روسیه برای عضویت رسمی عین الدوله و فرمانفر در کابینه مستوفی الممالک است. دولت آبادی می نویسد که مستوفی الممالک چون صلاح را در دفع الوقت کردن می دانست پست وزارت داخله را به فرمانفرما داد زیرا عملاً وزیر داخله به علت اوضاع شمال و جنوب کشور نمی توانست کاری انجام دهد و عین الدوله را هم مشاور کابینه قرارداد. سرانجام مستوفی الممالک در تاریخ ۱۶ صفر ۱۳۳۴ استعفاء کرد و شاهزاده فرمانفرما کابینه خود را در ۱۹ صفر ۱۳۳۴ بدشاه معرفی کرد - مترجم

۴۷- دکتر واسل، جانشین پرنس رويس، طبق نوشته دولت آبادی (جلد سوم، صفحه ۳۱۸) مأموریت داشت وظایف زیر را انجام دهد:

- تشکیل کابینه وطن پرستان در اصفهان در برابر کابینه فرمانفرما.
 - امضای قراردادی با دولت ملی علیه روس و انگلیس و فرانسه - مترجم

۴۸- اعضای دولت ملی، با تغییراتی که صورت گرفت، به شرح زیر بود:

نظام السلطنه مافی: رئیس دولت و فرمانده نظام (کل قوا)

سالار معظم (فرزند نظام السلطنه): وزیر خارجه

سلیمان میرزا اسکندری: وزیر داخله

سید حسن مدرس: وزیر عدلیه

حاج عز الممالک: وزیر فواید عامه

میرزا محمد علیخان کلوب (فرزین): وزیر مالیه

ادیب السلطنه: وزیر معارف

ضمناً پست وزارت جنگ با داماد نظام السلطنه مافی بود - مترجم

۴۹- نظام السلطنه مافی يك ضمانت نامه کتبی از کنت کانتینر نماینده آلمان گرفت که به موجب آن دولت آلمان تا مدت بیست سال استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را تضمین کند و قراردادی در زمینه تدارک پول و اسلحه با وی امضا کرد. نظام السلطنه سپس

به جمع کردن نیرو از خوانین دهکردی و یار احمدی و سایر قبایل محلی پرداخت و نیروی ژاندارمری را نیز زیر فرماندهی خود قرارداد - مترجم

۵۰- ظاهر آ منظور نویسنده اینست که نظام السلطنه می کوشید عملیات نظامی آلمان ها را محدود نگاه دارد، و به این جهت در کار کنت کانتیز و شو نمان کارشکنی می کرد. این نظر نویسنده از گفته های دولت آبادی (جلد سوم صفحات ۳۰۷-۳۰۶) گرفته شده است. دولت-آبادی می گوید که ورود نظام السلطنه مافی در نهضت مهاجرین به منظور حفظ منافع انگلستان بوده است - مترجم

۵۱- کنت کانتیز به دلیل نافرمانی ایلات نتوانست کنگاور را از روس ها پس بگیرد و ظاهر آ نظام السلطنه در این نافرمانی دست داشته است. کانتیز در تاریخ دهم ربیع الاول ۱۳۳۴ از قریه «قرا کونلو میانه» خارج و ناپدید شد. که عده ای ناپدید شدن او را به خود کشی اش نسبت داده اند. در این زمینه نگاه کنید به:

- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد سوم، صفحات ۳۲۰-۳۱۹

- مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ، صفحه ۲۷۹

۵۲- اشاره نویسنده به اختلاف نظر سیاسی اعضای دولت نظام السلطنه مافی و دموکرات است ها که بر سر شکل روابط دولت با آلمان بود؛ سلیمان میرزا معتقد بود که بایستی مستقیماً با آلمان ها سروکار داشته باشند در حالی که اعضای دولت نظام السلطنه مایل بودند از طریق عثمانی با آلمان ها تماس داشته باشند. در این زمینه نگاه کنید به:

- ملک الشعرای بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران، صفحات ۲۳-۲۲ - مترجم

۵۳- در این باره نگاه کنید به:

- یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد سوم، فصل ۳۸ - مترجم

۵۴- در مورد جریانات سیاسی و نظامی مهاجرت از تهران به قم و اصفهان و کرمانشاه و قصر شیرین و عثمانی نگاه کنید به:

- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، صفحات ۳۲۶-۳۲۷

- دولت آبادی، حیات یحیی، جلد سوم، صفحات ۳۶۹-۳۰۰ و جلد چهارم فصل های

اول تا ششم - مترجم

۵۵- در سالهای آخر جنگ اول جهانی، دولت انگلستان به عنوان حفظ امنیت راه های جنوب ایران و مقابله با عملیات مأمورین و عمال آلمانی، بدون اجازه ایران، تشکیلات

پلیس جنوب را تأسیس کرد. در مورد جزئیات مربوط به این نیرونگاه کنید به:
 - مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ، صفحات ۱۳۱-۱۲۷
 - سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، جلد دوم، ترجمه فخرداعی گیلانی، صفحات ۷۳۵-۷۳۰ - مترجم

۵۶- با توجه به این که ژنرال سرپرسی سایکس در تاریخ ایران در دوران جنگ نقش مهمی را ایفاء کرد، خلاصه فعالیت‌های وی در ایران آورده می‌شود:
 - تأسیس کنسولگری انگلستان در کرمان در سال ۱۸۹۴
 - سرکنسول انگلیس در مشهد ۱۹۱۳-۱۹۰۵
 - تأسیس پلیس جنوب ۱۹۱۶
 - در سال ۱۹۱۸ به انگلستان بازگشت
 در مورد زندگی سرپرسی سایکس مراجعه کنید به:
 کلیات مصور میرزاده عشقی به کوشش علی اکبر شیرسلیمی، صفحات ۱۰۲-۹۹ - مترجم

۵۷- در این زمان بلژیک هنوز در تصرف نیروهای آلمانی بود - مترجم

۵۸- این قحطی نتیجه عملیات چهارساله جنگ در ایران و از میان رفتن مزارع و فرار کشاورزان به شهرها بود - مترجم

۵۹- خط کوردون (*Cordon sanitaire*) همان خط جنگی شرق ایران است که از سوی ژنرال دایر (*Dyer*) برای حفاظت منطقه در برابر حملات قبایل محلی کشیده شده بود. در این زمینه نگاه کنید به:

- سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، جلد دوم، صفحات ۶۹۷-۶۹۶ - مترجم

۶۰- در مورد این جنگ و جزئیات آن نگاه کنید به:

- ابراهیم فخرائی: سردار جنگل، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۷، صفحات ۱۳۵-۱۲۹ - مترجم

۶۱- اشاره نویسنده به تلاش‌های سید حسن تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب و وحیدالملک شیبانی در نزد مقامات آلمانی برای بی‌اعتبار ساختن امتیازاتی بود که به روسیه تزاری داده شده بود - مترجم

۶۲- لازم به یادآوری است که در ماده ۱۰ قرارداد برست لیتوفسک در مورد تخلیه ایران از قوای روسیه چنین آمده بود:

«فرماندهان کل قشون عثمانی و روس، بر مبنای اصل آزادی و استقلال و تمامیت ارضی ایران، حاضرند قشون خود را از ایران بیرون ببرند. فرماندهان مذکور، هر چه زودتر، با دولت ایران داخل مذاکره خواهند شد تا جزئیات امر تخلیه [قوا] و سایر اموری را که برای انجام آن ضروری است، مقرر دارند» - مترجم

۶۳- به طوری که از مکاتبات و تلگراف‌های رمز سفارت ایران در پتروگراد در سال ۱۹۱۷ برمی‌آید (مورخ الدوله سپهر، صفحات ۴۵۵ به بعد) تروتسکی طی نامه‌ای به عنوان اسد بهادر کاردار سفارت ایران آمادگی روسیه را برای لغو این امتیازات اعلام داشته است. در مورد متن این نامه نگاه کنید به:

- عبدالحسین مسعود انصاری: زندگانی من، جلد اول صفحات ۲۴-۲۲۳ - مترجم

۶۴- براوین با مشاور الملک انصاری وزیر امور خارجه ملاقات مهمی داشت که جزئیات آن از سوی عبدالحسین مسعود انصاری (فرزندوی) در جلد اول کتاب زندگانی من، صفحات ۲۴۰-۲۲۸ آمده است - مترجم

۶۵- ملک الشعرای بهار در تاریخ احزاب سیاسی (صفحه ۲۰) در این زمینه می‌نویسد: «... در بحبوحه خرابی اوضاع و فقر خزانده، علائم شکست متحدین [دول محور] و قوت متفقین در میدان‌های جنگ نیز نمودار گردید، حزب دموکرات که اینک بدون منازع شده لیکن استخوان‌هایش خرد گردیده بود، متحیر بود که چه بکند. مسیو براوین از طرف لنین... با مواعیدی بسیار دوستانه وارد تهران شد و از طرف ما و حزب ما و جراید ما به گرمی پذیرائی شد. جراید دموکرات از انقلاب لنین بسیار تمجید می‌کردند و به دوستی آن دولت امیدوار بودند، اما مأمورین انگلیس به ما روی خوش نشان نمی‌دادند» - مترجم

۶۶- در این مورد نگاه کنید به:

- نصراله فاطمی، تاریخ دیپلماسی ایران در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۱۷، نیویورک ۱۹۵۲، صفحه ۱۳۹ - نویسنده

۶۷- در خواست‌های هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح ورسای به شرح زیر بود:

- لزوم حل و فصل مسائل سیاسی، به طور اخص، مسئله استقلال و تمامیت ارضی ایران.

- مسائل قضائی و لغو کاپیتولاسیون.
- مسائل اقتصادی از جمله خسارات وارد شده به ایران بر اثر نقض بی طرفی کشور از سوی دول متخاصم.
- استرداد نواحی بلخ و مرو و خیوه تا جیحون و ایالات هفده گانه قفقازیه تادربند و در غرب نواحی واقع در ساحل چپ رود دجله یعنی ایالات موصل و وان و دیار بکر، که تقریباً مرزهای ایران را به دوران قبل از قاجاریه می‌رساند.
- طرح این نوع دعاوی، به خلاف نوشته نویسنده کتاب، مسخره نبود زیرا یکی از مهمترین وظایف کنفرانس صلح ورسای بر اساس چهارده ماده ویلسون استرداد اراضی و سرزمین‌هایی بود که به زور از سوی کشورهای بزرگ غصب شده بود. چنانچه در مورد عثمانی و آلمان، قسمت‌هایی از قلمرو این کشورها را جدا کرده و به صاحبان واقعی آنها مسترد داشتند – مترجم
- ۶۸– شاه‌زیر فشار وثوق‌الدوله، و بر خلاف میل خود (به گفته حسین مکی)، نصرت‌الدوله فیروز را به عنوان وزیر خارجه جدید تعیین کرد، و مشاور الملك انصاری را به شوروی فرستاد تا زمینه دوستی ایران و شوروی را فراهم سازد. در مورد ترکیب هیأت ایران و تلاش‌های آن در پاریس، و متن سخنرانی هیأت نگاه کنید به:
- عبدالحسین مسعود انصاری: زندگانی من، جلد اول، صفحات ۲۸۲–۲۵۸
- حسین مکی: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، صفحات ۱۰۲–۹۰ – مترجم
- ۶۹– اشاره نویسنده به قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله و دولت انگلستان است که در تاریخ نهم اوت ۱۹۱۹ [۱۲ ذیقعد سال ۱۳۳۷] در تهران توسط وثوق‌الدوله و سرپرسی کاکس به امضاء رسید. مدت‌ها این قرارداد مخفی بود تا این که از طرف جراید وقت بدان اشاره شد و وثوق‌الدوله ناگزید گردید بیانیه‌ای در این زمینه انتشار دهد. در مورد تاریخچه این قرارداد، متن آن، و مخالفت‌هایی که با آن شد، نگاه کنید به:
- حسین مکی: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، صفحات ۵۰–۲۷
- حسین مکی: مدرس قهرمان آزادی، صفحات ۱۶۰–۱۴۹
- علی اصغر شمیم: ایران در دوره سلطنت قاجاریه، صفحات ۴۸۵–۳۷۱
- ملک‌الشعراى بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، صفحات ۳۱–۳۰
- دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۱۳۰–۱۲۳
- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، جلد سوم، صفحات ۲۸–۸
- سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، جلد دوم، صفحات ۸۰۰–۷۹۳ – مترجم

۷۰- نویسنده تجاھل العارف کرده و بروی خود نیاورده است که مخالفت امریکا با قرارداد ۱۹۱۹ بدین خاطر بود که بوی نفت ایران به دماغش خورده بود به همین جهت بارها به رجال ایران پیشنهاد دادن وام و لغو قرارداد ۱۹۱۹ را کرده بود - مترجم

۷۱- اشاره نویسنده به مستزاد مجلس چهارم اثر عشقی است که با این مطلع شروع میشود «این مجلس چهارم بخدا ننگ بشر بود - دیدی چه خبر بود؟» - مترجم

۷۲- اشاره نویسنده به وکلای طرفدار وثوق الدوله است والادره همین مجلس رجال سیاسی مانند سید حسن مدرس و دکتر محمد مصدق بودند که به شدت با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کردند و متن اظهارات آنان را حسین مکی در کتاب مدرس قهرمان آزادی (صفحات ۱۶۰-۱۴۹) آورده است - مترجم

۷۳- در مورد متن کامل سخنرانی احمد شاه نگاه کنید به:

- حسین مکی: زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه، صفحات ۷۱-۶۹ - مترجم

۷۴- احمد شاه در جمله تأکیدی سخنرانی خود گفته بود: «امیدواریم که اگر قراردادی بین دولتین ایران و انگلستان بسته شود، باید با موافقت و تصویب مجلس شورای ملی ایران باشد» ملك الشعراى بهار در تاریخ احزاب سیاسی ایران می نویسد که چند شب بعد ناصر الملك به شاه گفته بود: «کار خودت را ضایع کردی» - مترجم

۷۵- در کمیسیون مطالعات امور نظامی، افسران انگلیسی پیشنهاد کردند که در ارتش ایران درجات از سلطان (سروان) به بالا مخصوص افسران انگلیسی باشد. چند تن از افسران وطن دوست در این جلسه به این پیشنهاد اعتراض کردند و سرهنگ فضل الله آقولی چون تصمیم کمیسیون را امضاء نکرده بود، در روز ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۳۸ در خانه شخصی خود خودکشی کرد تا ننگ تبعیت از بیگانه را نپذیرد. در این زمینه نگاه کنید به:

- حسین مکی: زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه، صفحات ۱۰۵-۱۰۴

- علی اصغر شمیم: تاریخ ایران در دوره قاجاریه، صفحه ۴۸۵ - مترجم

۷۶- اشاره نویسنده به فعالیت ژنرال های روس های سفید مانند کلچاک و دنیکن است که در قفقاز، با حمایت نظامی انگلیس، با قوای بلشویکی می جنگیدند و دولت شوروی تهدیدی کرد که چنانچه این حمایت ادامه یابد و قوای انگلیس خاک ایران را تخلیه نکنند دولت ساویت ناچار به ایران حمله خواهد کرد - مترجم

۷۷- نگاه کنید به گزارش وزیر مختار امریکا در تهران، روابط خارجی ایالات

متحده، سال ۱۹۲۱، جلد دوم، صفحات ۳۴-۶۳۳ - نویسنده

۷۸- در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ شمسی (۲۸ آوریل ۱۹۲۰ میلادی) حزب کمونیست در باکو قدرت را به دست گرفت. در اولین کنگره ملت های شرق که در اول سپتامبر ۱۹۲۰ (۹ شهریور ۱۲۹۰ شمسی) تشکیل شد. ۱۸۹۱ نفر نماینده، از ۳۲ کشور، از جمله ایران، در آن شرکت داشتند. گریگوری زینویف رئیس کمیته اجرایی کمونیسم بین المللی و کارل راداک واستروسکی در این کنگره شرکت داشتند. زینویف در سخنرانی خود مسلمانان را علیه امپریالیزم انگلیس تحریک کرد و راداک به پادشاه ایران شدیداً حمله کرد. هدف عمده از تشکیل این کنگره، جانبداری از مبارزات ملت های شرق در برابر امپریالیسم انگلیس، با پیروی از الگوی شوروی، بود. در این زمینه نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی، سردار جنگل، صفحات ۲۷۹-۲۷۴ - مترجم

۷۹- ماجرا از این قرار بود که ناوگان روس های سفید پس از اشغال باکو به وسیله ارتش بلشویک، به بندرانزلی فرار کردند و نیروی بلشویک آنان را تعقیب و در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹ شمسی (۱۹ ماه مه ۱۹۲۰) بدانزلی حمله کرد و ناوگان فراری را به تصرف خود در آورد. این موضوع بهانه ای به دست روس ها برای تصرف گیلان داد. دولت ایران به این عمل اعتراض کرد، لکن دولت شوروی پاسخ داد که گیلان از طرف قوای جمهوری شوروی آذربایجان اشغال شده و دولت شوروی هیچگونه نفوذی در آنها ندارد. شرح این موضوع به تفصیل در کتاب روسیه و غرب در ایران تألیف لنچافسکی آمده است - مترجم

۸۰- در این زمینه نگاه کنید به:

- سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، جلد دوم، صفحات ۷۶۱ - ۷۵۵

- علی اصغر شمیم، تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجاریه، صفحات ۴۹۲ - ۴۹۰

- مترجم

فصل چهاردهم

طلوع قدرت رضاخان

وحدت ملی و جاه طلبی رهبران محلی

همان گونه که دیدیم، هنگامی که تعدادی از نمایندگان مجلس [شورای ملی] و سیاستمداران با نفوذ در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ [هفتم محرم ۱۳۳۴] تهران را ترك گفتند و وزیران مختار روس و انگلیس شاه را ترغیب کردند تا در تهران بماند، وحدت سیاسی کشور دچار تفرقه شد. تفرقه يك تمایل مشخص در سیاست ایران به شمار می رود و نسبت دادن آن به فرد طلبی ایرانیان نشانه ای از این بیماری است. در دوران پادشاهان صفوی، و نیز در دوران استقرار قاجار که آرامش و امنیت در کشور وجود داشت، وحدت ملی تا اندازه ای به دست آمد. (در هر دو مورد، وحدت ملی در زمانی وجود داشت که حکومت مرکزی نیرومند بود) در دوران سلطنت رضا شاه، یعنی از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ [۱۳۰۴ الی ۱۳۲۰ شمسی]، یکپارچگی ملی بر اثر يك دیکتاتوری نیرومند از نو حاصل شد. همچنین دیدیم که جامعه ایران توانست به يك اقدام متحد دست بزند، مانند نهضت تنباکو در سال ۱۸۹۲

[۱۳۱۰ هجری] ونهضت مشروطه. در این دو مورد، وحدت ملی از سوی يك دولت نیرومند مرکزی یا يك دیکتاتوری تأمین نشد، بلکه ناشی از بهم پیوستن گروه‌هایی بود که معمولاً هريك روابط مستقلی با دولت مرکزی داشتند. این گروه‌ها، دولت مرکزی را متعادل ساختند و در عین حال از آن جانبداری کردند. هنگامی که این گروه‌ها با هم آهنگی عمل کردند، حیثیت آنان، و حکم عواطف مردم، سلطه بر اوضاع را تضمین کرد. روحانیون، بازرگانان، اعضای طبقه اشراف، و روشنفکران، موقتاً علیه تخت و تاج متحد شدند. این حیثیت، از طبقات روحانیون و بازرگانان و... ناشی می‌شد که قادر بودند بیشتر از روشنفکران عواطف مردم را برانگیزانند. روشنفکران ضعیف‌ترین عنصر در این ائتلاف بودند، و از این رو به زودی منزوی شدند و مهاجرت کردند. روشنفکران خیلی دیر فهمیدند که فقر آموزش و پرورش سبب می‌شود که مردم به اندازه کافی از هدف‌های آنان جانبداری نکنند. هدف‌های روشنفکران انگار گرائی [ایده آلیسم] بود که سایر عناصر این بهم پیوستگی فاقد آن بودند؛ تنها روشنفکران وطن‌دوست و بی‌غرض و خواهان ترقی کشور بودند که می‌توانستند موجد وفاداری و پایداری هدف ضروری خود برای دوام این هم‌بستگی موقتی نیروها باشند. چون حضور بازرگانان و اشراف در این نهضت صرفاً به خاطر حفظ منافع خودشان بود، این وحدت دوام چندانی نیافت.

این وضع را می‌توان با نظام ملوک الطوائفی مقایسه کرد، که از لحاظ لغوی به معنای حکمرانان بخشی یا محلی است. ملوک الطوائفی يك پدیده پسرو در تاریخ ایران به شمار می‌رود؛ در آن زمانی که دولت مرکزی عاری از قابلیت بوده است. هنگامی که رضاخان قدرت را به دست گرفت، امپراتوری ایران از هم پاشیده بود. وظیفه او این بود که يك باردیگر به عنوان شاه معنی دهد. او در زمانی به روی صحنه آمد که نیروهای گریز از مرکز از جامعه ایران بر نیروی جذب در مرکز می‌چربید. در بحث از نشانه‌های سلطه نیروی گریز از مرکز، یا بهتر است بگوئیم تمایلات ایرانیان به تفرقه، نایستی وجود نیروی جذب در مرکز را فراموش

کرد. اگر همواره تمایلات جذب در مرکز وجود نمی داشت، ایران مدت ها پیش دچار تجزیه گردیده بود.

در آنجا که وسایل ارتزاق محدود به آب و مرتع می شود، جوامع [روستائی] تمایل به داشتن زمین بیشتر دارند. قبایل شبانی (Pastoral) مایلند تا در تحت لوای يك رهبر نیرومند متحد شوند، رهبری که می تواند بیشترین دسترسی را برای آنان بر بخش های بارور تأمین کند. نخستین شرط، وجود رهبر نیرومند است، تا مردم زیر لوای او به راه افتند و سپس، به گونه اجتناب ناپذیری، قدرت یابند. زمانی که یکی از رهبران محلی در پایگاه بومی خود کاملاً استقرار می یافت، خواب و خیال داشتن قلمرو بیشتر را می دید. پایگاه اصلی رهبران قبیله قاجار در اطراف استرآباد [گرگان]، در نزدیکی حاشیه جنوب شرقی دریای خزر، بود. آن ها باتعین پایتخت کنونی به عنوان مقر خویش، رویای خود را برای حکومت بر امپراتوری ایران جامه عمل پوشاندند. وضع پایتخت، پس از این که سلطه کلی از سوی يك رهبر محلی به دست آمد، بستگی به انتخاب رهبر و تکیه گاه قدرت رهبر داشت. صفویه ابتدا تبریز را به عنوان پایتخت برگزیدند، که در نزدیکی زادگاهشان، و در جوار اردبیل در آذربایجان بود. فشار عثمانی، و عزم آنان به درون نگرستن و استقرار حاکمیت خویش بر سرتاسر ایران، صفویه را متوجه قزوین و مآلاً به اصفهان هدایت کرد. انتخاب اصفهان نشانگر نقطه اوج قلمرو صفویه بود؛ زیرا موقعیت اصفهان در مقایسه با هر شهر قدیمی دیگر ایران، به مرکز کشور نزدیک تر بود. زندیه شیراز را به عنوان مقر خود برگزیدند زیرا آنان بر مناطق جنوب و جنوب شرقی حکومت می کردند، در واقع مناطقی بودند که بدون شك در قلمرو قدرتشان قرار داشت. قاجاریه در شمال کشور مستقر بودند، و پایتخت آنان به همان اندازه که به مرکز نزدیک بود از زادگاهشان دور نبود. آخرین جبهه گیری محمد علی شاه علیه مشروطه خواهان را به یاد آوریم، که در استرآباد [گرگان] صورت گرفت، و او هنگام بازگشت از اودسا این محل را برای فرود آمدن برگزید.

هدف از این بررسی کوتاه تاریخی نشان دادن این واقعیت است که رهبران محلی، پس از آن که در محل خود استقرار می‌یابند، متمایل به حاکمیت کامل از راه شکست دادن سایر نیروهای منطقه‌ای، یعنی رقبای خود، می‌شوند: متمایل به این که با به دست آوردن قسمتی از یک منطقه، تمام منطقه را به زیر سلطه خویش در آورند. در سال ۱۹۲۱ [۱۳۳۹ هجری]، سه وحدت‌دهنده بالقوه و این چنینی در ایران وجود داشتند: کوچک‌خان در گیلان، افسر ژاندارم وطن دوستی که در فصل قبل به نام او برخوردیم؛ کلنل [سرهنگ] محمدتقی پسیان که در خراسان بود؛ و بالاخره یک افسر قزاق بنام رضاخان. رضاخان به قدر کافی زیرک بود تا در تهران، این مرکز سنتی قدرت کشور، به موفقیت برسد.

انگیزه‌های رهبران منطقه‌ای که ناشی از تجزیه قدرت مرکزی بود، هرگز به پای انگیزه‌های ملی گرایانه کوچک‌خان، کلنل پسیان و... نمی‌رسید. دشوار است که بتوان صمصام‌الدوله [بختیاری] حکمران کرمانشاه را، جدا از این افراد دانست. وی با همدستی یکی از خویشانش نصرت‌الدوله فیروز، که از سفر اروپا و از راه کرمانشاه در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ [اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۹] به تهران بازمی‌گشت، قصد کودتا داشت. تصمیم آن دو این بود که در لحظه مناسب اداره امور کشور را به دست گیرند، و شاید برای این کار بر روی دوستی بریتانیا حساب می‌کردند. اگر چه مقصود آنان کاملاً خودپسندانه نبود، لکن طرح کودتا کاملاً در جهت حفظ منافع خانواده و هموادران این دؤمرد [صمصام‌الدوله و نصرت‌الدوله فیروز] دور می‌زد.^۱

افراد کاملاً فرصت‌طلب، مانند سردسته راهزنان، وجود داشتند که وثوق‌الدوله موفق به سرکوب آنها شده بود. نایب‌حسین کاشی و پسرش ماشاء‌اله‌خان، در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ [۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ هجری] راههای ورود و خروج به شهرزادگاه خود [کاشان] را قبضه کرده بودند، در حالی که رضا جوزانی و جعفرقلی در نزدیکی اصفهان ترکتازی می‌کردند. وثوق‌الدوله با سرکوب کردن این باغیان، قابلیت

خویش را در انجام اصلاحات نشان داد. مشیرالدوله که جانشین و ثوق الدوله گردید، به همان ترتیب نهضت خیابانی را در آذربایجان سرکوب کرد. بدین سان، برخی از اقداماتی که رضاخان پیش از رسیدن به قدرت می‌بایست انجام دهد، از قبل صورت گرفته بود لذا، آنچه برای رضاخان باقی ماند، پایان دادن به نهضت کوچک خان و نیز مطیع کردن کردها در تحت رهبری سمیتقو بود؛ و نیز ناگزیر شد با شیخ محمره [شیخ خزعل در خوزستان] دست و پنجه نرم کند.

سرلشکر دانسترویل در ابتدای کار می‌خواست به بندر انزلی دست یابد. بعداً، نیاز مبرم به پر کردن شکاف نظامی باقیمانده در غرب ایران بر اثر محوشدن ارتش روس، بانبروهای تحت فرماندهی سرو ویلیام مارشال (Sir William Marshal) جبران گردید. در همان زمان، خطری که هند را از جانب عملیات دشمن در آسیای مرکزی تهدید می‌کرد، با تقویت مواضع بریتانیا در خراسان تحت فرماندهی سرو ویلفرد مالسون (Sir Wilfred Maleson) تأمین شد. هیچ یک از این عملیات با اوضاع داخلی ایران ارتباط نداشت. دفاع از هند مهمترین هدف بریتانیا به شمار می‌آمد. امید می‌رفت که اوضاع ایران در دوران ریاست وزرای و ثوق الدوله سرو سامان یابد، که زمینه آن در اوت ۱۹۱۸ [ذیقعه ۱۳۳۶] فراهم شد، و با امضای قرارداد ۱۹۱۹ مقدمات آن یک سال بعد کامل گردید. اجرای این قرارداد خروج نیروهای انگلیسی را امکان‌پذیر می‌ساخت، و همزمان با آن یک ارتش ملی با حضور مستشاران انگلیسی و سازماندهی یک حکومت پابرجا و دارای شالوده اقتصادی با ارشاد انگلستان تحقق می‌یافت. مانعی که پیش آمد این بود که امضای قرارداد ۱۹۱۹ به دلیل مخالفت افکار عمومی با این قرارداد صورت نگرفت، و بلشویک‌ها به شمال ایران یورش بردند در حالی که نیروهای انگلیسی به علت کاهش زیاد افراد خود نتوانستند با بلشویک‌ها مقابله کنند.

سرکوب نهضت کوچک خان

کوچک خان رهبری بود که بزرگترین مخاطره را برای حکومت ایران در آستانه به قدرت رسیدن رضاخان فراهم کرد. تاریخ جنبش جنگل از چنان اهمیتی برخوردار است که نمی توان به اختصار از آن گذشت. این نهضت در سال بحرانی ۱۹۱۵ [هجری ۱۳۳۳] آغاز شد. در آن سال، کوچک خان با احسان‌اله [خان] و تعدادی از میهن دوستان در تهران آشنا شد و آنان طرحی را برای مبارزه با هیأت حاکمه و نفوذ خارجیان در ایران پی ریزی کردند. کوچک خان، که مانند سایر ملیون، از تهران گریخته بود، به تحریکات در بین روستائیان گیلان دست زد. در سال ۱۹۱۷ [۱۳۳۵ هجری]، کوچک خان و احسان‌اله خان رهبری یک گروه شورشی از جنگلی ها را علیه دولت و نفوذ بریتانیا به دست داشتند. در این سال، آن دو یک کمیته انقلابی بنام «اتحادیه اسلام» ایجاد کردند که برنامه ملی داشت. آن ها از خدمات افسران آلمان و ترک به عنوان مربیان نظامی استفاده می کردند و یک آلمانی بنام فن پاشن (Von pachen)، بصورت نزدیک ترین مشاور کوچک خان درآمد.^۲

این آلمانی ها و ترک ها قبلاً در نهضت مهاجرت به کرمانشاه فعالیت می کردند که سرانجام ناکامی آن به ثبوت رسید. اتکاء کوچک خان بر این افسران، زمینه اختلاف نظر کوچک خان و احسان‌اله خان را فراهم ساخت. احسان‌اله خان، که آذربایجانی الاصل بود، عقاید تندروتری داشت و خواستار روابط نزدیک تر با انقلابیون روسیه بود. سال ۱۹۱۸ [هجری ۱۳۳۶] شاهد تحکیم سلطه نهضت جنگل بر گیلان بود. گیلان استان زرخیزی است که به لحاظ اقتصادی اهمیت قابل توجهی برای دولت مرکزی داشت، و بسیاری از رجال تهران دارای املاک زیادی در آنجا بودند هدف های نهضت در روزنامه ای به نام «جنگل» به چاپ می رسید. سلطه نهضت بر منطقه گیلان با دستگیری سروان نوئل (Noel) افسر اطلاعاتی انگلستان و مالکارن و آکشوت (Malcaren-Oakshott) کنسول و مدیر بانک

شاهنشاهی در رشت، به ثبوت رسید.^۳ آنان مخارج مالی نهضت را با اخاذی و ارباب مالکان وحشت زده تأمین می کردند. غارت اموال ثروتمندان به شیوه رابین هود و تقسیم آن در بین بینوایان، موضوع ترجیع بندها و ادبیات عامیانه جنگلی ها شد. سپس نیروی دانسترویل به حاشیه گیلان رسید و پس از چند برخورد نظامی با کوچك خان، در ماه اوت ۱۹۱۸ [ذیقعه ۱۳۳۶] قراردادی با کوچك خان بستند که به موجب آن اجازه عبور به بندرانزلی را یافتند. در مقابل، انگلیسی ها قدرت کوچك خان در گیلان را به رسمیت شناختند، و به وی حق تعیین حکمران گیلان را دادند، مشروط بر این که، علاوه بر حفظ خطوط مواصلاتی نیروی دانسترویل و عبور آزادانه وی به سوی انزلی، به اخراج مشاوران ترك و آلمانی خود بپردازند و سروان نوئل را از اسارت آزاد کنند. امضای این قرارداد به حکومت تهران اطلاع داده نشد.^۴ این قرارداد مآلاً به تضعیف اتحادیه اسلام انجامید، زیرا امضای هر گونه قراردادی با بریتانیا [در این شرایط] طبعاً چنین نتیجه ای را در بر داشت. این نهضت به اندازه ای ضعیف شده بود که در سال ۱۹۱۹ [۱۳۳۷ هجری]، پس از شکست خوردن از قزاق ها، کوچك خان ناگزیر شد برای حفظ جان خود به جنگل های زادگاه خویش [قریه پسیخان] فرار کند.

حرکت بعدی او یافتن متحدان تازه بود. وی، واحسان اله خان این متحدان را در انقلابیون روسیه یافتند. در پائیز سال ۱۹۱۹، کوچك خان به لارکانا (Larkana) واقع در آذربایجان شوروی، رفت و با اعمال روسی به توافق رسید. بدین ترتیب، کوچك خان با حمایت زیاد شوروی توانست يك نیروی ۶۰۰ نفره به وجود آورد.^۵ اینك، علاوه بر مخالفت با انگلیسی ها، به دولت مرکزی نیز اعلام جنگ داد.^۶ با این حال، کوچك خان در این تقاطع زمانی هنوز به وضعیت خود اطمینان نداشت. تردید او از بی اعتمادیش به بلشویك ها ناشی می شد. کوچك خان تمایلات مذهبی شدید داشت و يك فرد ملی کامل عیار بود؛ و اصلاً مایل نبود که در کارهای بزرگ یا تحریکات خویش متکی بر بلشویك ها باشد.

وضع احسان‌اله خان کاملاً فرق می‌کرد. وی يك مأمور ورزیده بلشویکی بود که عقیده داشت يك نیروی انقلابی تنها با اقدام و عمل می‌تواند خود را حفظ کند؛ زیرا در آن روزها اندیشه کمونیسم جهانی تروتسکی بسیار هوادار داشت. به‌علاوه، احسان‌اله خان می‌توانست بر روی حمایت روس‌ها حساب کند، زیرا نظریه لنین می‌گفت که بهترین راه شکست دادن سرمایه‌داری غربی اینست که به نقطه ضعف عمده آن، یعنی مستملکات استعماری و مناطق تحت نفوذ آن، ضربه وارد شود. هر شکلی از حمله به نفوذ بریتانیا در ایران و عمال آن، چنانچه به گونه فعالانه‌ای امیدوار کننده نبود، دست کم از اهمیت اندیشیدن درباره آن برخوردار بود. جنگلی‌ها با کمک احسان‌اله خان توانستند قدرت خود را بر سراسر گیلان گسترش دهند و آماده حمله به مازندران شوند. این استان در کنار گیلان قرار دارد و بسیاری از نیازمندی‌های تهران از آنجا می‌رسد. دور هبر نهضت، دو وسیله تبلیغاتی بسیار خوب در اختیار داشتند: روزنامه‌های ملیون در تهران به نفع كوچك خان قلم‌فرسائی می‌کردند و بلشویك‌ها به سود احسان‌اله خان.

بلشویك‌ها قادر نبودند در برابر وسوسه‌ای که این شورشیان کامیاب عرضه می‌داشتند، ایستادگی کنند. انگلستان نیروی خود را در ایران کاهش داده بود و در آن زمان صحبت از خروج فوری همه نیروهای انگلیسی بود. با این وجود، هنوز افسران روسی بریگاد قزاق، که مخالف انقلاب روسیه بودند، سازمان بریگاد قزاق را در دست داشتند، و در واقع بریگاد قزاق عمده‌ترین نیروئی بود که ایران در اختیار داشت. ژنرال دنیکین (Denikin)، از روس‌های سفید، با سفینه خود به بندرانزلی گریخته بود. این موضوع بهانه مناسبی به دست روس‌ها داد تا به گیلان یورش آورند. به نیروهای انگلیسی در گیلان گفته شد که این یورش صرفاً برای تعقیب و تصرف سفینه‌های ژنرال دنیکین است. ژنرال چامپیون گفته روس‌ها را باور کرد و با آن‌ها به توافق رسید، و از گیلان عقب نشست به‌علاوه، این ژنرال فاقد جنگ افزار لازم برای دفاع از انزلی بود. وقتی نیروهای بلشویك در ۱۸ مه ۱۹۲۰

[۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] وارد انزلی شد، كوچك خان دچار تردید گردید. يك روز را صرف نماز و دعا كرد. در حالی كه احسان‌اله خان او را ترغیب می‌كرد كه اگر خواستار دوستی لنین می‌باشد باید قرآن و دین را فراموش كند. بالاخره كوچك خان پس از تفكر زیاد، اتحاد با روس‌ها را پذیرفت. اما تلگرام كوچك خان به لنین در پذیرش این اتحاد، حاوی كلمات احتیاط آمیزی بود. «با یادآوری استقرار اتحاد برادرانه و اتفاق نظر بین ما، از ملت آزاد روسیه توقع داریم به ما در استقرار جمهوری سوسیالیستی گیلان كمك نمایند»^۷. در این مرحله از اوضاع، روس‌ها پذیرفتن حمله به گیلان را آشكارا به عهده خود نگرفتند و مسئولیت آن را به دوش جمهوری آذربایجان شوروی انداختند. راداك (Radak) در مقاله‌ای در روزنامه ایزوستیا، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۲۰، به نقل از مطبوعات انگلستان، نوشت كه بریتانیا برای محاصره یا شكست انقلاب ایران ناتوان است. اما، وی افزود كه، چنانچه بریتانیا با شوروی راه صلح را در پیش گیرد، شوروی مایل است تا به عنوان میانجی بین بریتانیا و انقلابیون ایران [نهضت جنگل] در جهت حفظ منافع گسترده بریتانیا در ایران اقدام كند. از این موضوع می‌توان استنباط كرد كه یکی از انگیزه‌های یورش شوروی به گیلان این بود كه بریتانیای كبیر را ناگزیر سازد تا در مذاكرات [تجارتی] با شوروی روش ملایمی را در پیش گیرد. به همین جهت، روس‌ها به پخش این شایعه دروغ پرداختند كه ایران آماده انقلاب كمونیستی است.

للوید جورج [نخست‌وزیر بریتانیا] در واقع لغو لزوم تعهدات آن كشور در قفقاز را ضروری می‌دانست. لرد كرز [وزیر خارجه انگلیس] به گونه كامیابانه‌ای با خروج كامل نیروهای بریتانیا از قفقاز مخالفت كرد اما در ماه ژوئن [شوال ۱۳۳۸] با تخلیه باطوم از قوای انگلیسی موافقت كرد زیرا این تخلیه اثر مستقیمی در اوضاع ایران نداشت. للوید جورج به مذاكرات خود با كراسین (Krassin) [نماینده اعزامی بازرگانی شوروی به لندن] درباره انعقاد يك موافقت‌نامه تجارتي بین شوروی و بریتانیا، صرف نظر از موضوع حمله نیروهای روسی به گیلان، ادامه داد.

للوید جورج اطلاعات جغرافیائی زیادی درمورد ایران نداشت، اما سیاستمدار واقع بینینی بود.^۹

در این ضمن، اوضاع گیلان بیشتر به يك كابوس شباهت داشت تا يك رویای ملی گرایانه یا يك کمونیسم روسی. جمهوری نو بنیاد سوسیالیستی گیلان از سوی افرادی مانند اهرامکین (Ahramkin) و ابراهاموف (Abrahamoff) اداره می شد. و بعداً دونفر از ایرانیان تعلیم دیده در شوروی، پیشه‌وری و حیدرخان عمو اوغلی، نیز به آنان ملحق شدند. کمیته رشت تابع باکو و مسکو بود، در حالی که کوچک - خان و دوستانش اسماً حکومت می کردند. افسران، بازرگانان، مالکان و روستائیان صاحب زمین، روشنفکران و آموزگاران مدارس، که تعدادشان بین هشتصد تا هزار نفر می رسید، در دادگاه‌های جمهوری گیلان به مرگ محکوم شدند و حکم اعدام درمورد برخی از آنها اجراء گردید. املاک مصادره شده از نو بین کسانی تقسیم شد که صرفاً از رژیم باشتاب بنیان نهاده شده گیلان، که فاقد هم آهنگی بود، جانبداری می کردند. تغییرات شدید ناشی از زیاده‌روی‌های جمهوری گیلان، امکان شورش را فراهم ساخت. و کوچک خان از احسان‌اله خان و پیشه‌وری برید. نیروهائی که در برابر ایران مسئول نبودند، بلکه خود را در برابر بین‌الملل سوم^{۱۰} مسئول می دانستند، تهدید می کردند که تمامی منطقه ساحل خزر و از جمله استان مازندران را تصرف خواهند کرد؛ این موضوع بدان معنی بود که می خواستند مواضع نظامی را به دست آورند تا وضع تهران را در آن سوی البرز به مخاطره اندازند. اینک زمان آن فرا رسیده بود که کوچک خان روابط خود را با بلشویک - هائی که از آن سوی دریای خزر آمده بودند قطع کند و در روابط خود با تهران تجدید نظر به عمل آورد؛ تهران پایتخت کشورش بود، سرزمینی که او می خواست به وسیله نمایندگان مجلس اداره شود و نه مارکسیست‌هائی که نفرت از پارلمان را موعظه می کردند.^{۱۱}

در ۱۲ اوت ۱۹۲۰، بلشویک‌ها پس از شکست خوردن از افراد کوچک خان،

به غارت و آتش زدن رشت مرکز استان گیلان دست زدند و به بندر انزلی عقب نشستند. در آنجا اردو زدند تا به عنوان يك نیروی فشار، بر طبق رویه متداول روس‌ها به کار گرفته شوند.^{۱۲} در این ضمن تغییری در سیاست ایران پدید آمد. بسا استعفای وثوق الدوله، مشیرالدوله رئیس‌الوزرا گردید. مشیرالدوله ثروت سرشاری در مازندران داشت. مشیرالدوله بر آن شد تا روابط بامسکو را تحکیم بخشد و دولت مسکو نیز که رویه‌ای آشتی جویانه در پیش گرفته بود، از انتقادات مطبوعات ایران که شوروی و انگلستان را از يك قماش معرفی می‌کرد، گلایه کرد. آمادگی لیون کاراخان (Leon Karakhan) [معاون کمیسر امور خارجی شوروی - معاون وزارت خارجه] برای مذاکره با ایران اعلام گردید و مشاور الملك انصاری سفیر ایران در استانبول راهی مسکو شد تا با وی مذاکره کند. مقامات مسکو به راحتی حمایت از نهضت جنگل را انکسار و مسئولیت مستقیم حمله به گیلان را از خود سلب کردند با این وجود، چون بریتانیا در خارج کردن نیروهای خود از ایران تا مه ۱۹۲۱ [رمضان ۱۳۳۹] تأخیر کرد، روس‌ها بهانه مناسبی یافتند تا در انزلی باقی بمانند. در واقع، در ژوئن ۱۹۲۱ [شوال ۱۳۳۹] کوچک‌خان به نوعی آشتی بادوست قدیمی بلشویک خود دست زد و به سمت تهران پیشروی کرد، در حالی که نیروهای جدید شوروی در انزلی پیاده شدند.^{۱۳} اما این ماجرا قسمتی از داستان دیگری را تشکیل می‌دهد که صرفاً اشاره به آن به لحاظ خاتمه کار کوچک‌خان آورده می‌شود. نیروی مشترك روس‌ها و جنگلی‌ها از نیروی قزاق دولتی شکست خورد، و پس از این که روس‌ها در ۸ سپتامبر ۱۹۲۱ [محرم ۱۳۴۰] ایران را ترك گفتند. نیروی نظامی ایران توانست گیلان را از نو تصرف کند.^{۱۴} کوچک‌خان برای آخرین بار به جنگل‌ها و کوهستان‌های زادگاه خود [قریه سیخان] گریخت و بر اثر شدت سرما هلاک شد.^{۱۵} بدین ترتیب رضاخان بر یکی از رقبای نیرومند خود پیروز گردید.

بدون شك رضاخان می‌دانست که افراد بسیاری، از جمله مأمورین رسمی دولت مرکزی هوادار کوچک‌خان بودند چون کوچک‌خان در دوران قدرت خویش

بر گیلان به جای بدرفتاری شدید با آنان، از آن‌ها درخواست جانبداری در بر نامه‌های اصلاحی خود را کرده بود. آنچه که بخصوص در این زمینه شایان توجه می‌باشد، سابقه روابط کوچک خان با عیسی خان [دکتر عیسی صدیق - صدیق اعلم] مدیر کل آموزش و پرورش استان گیلان است. پس از بروز بی‌نظمی‌های مسلکی، اخلاقی و انضباطی مدارس در استان گیلان به تحریکات بلشویک‌ها، کوچک خان به عیسی خان کمک کرد تا نظم را در مدارس برقرار سازد. دکتر عیسی صدیق در زندگی نامه خود به روایت این موضوع پرداخته و گواهی می‌دهد که کوچک خان تلاش می‌کرد تا به تجدید حیات کشور خود بپردازد. با این وجود، وی یک یساعی بود. و از سر اکراه با بلشویک‌ها کنار آمده بود، در حالی که هیچ ایرانی و فسادار به کشور خود چنین نمی‌کند. ماجرای کوچک خان برای رضاخان سرمشقی بود تا دریابد که توسل جستن به نفوذ و قدرت خارجی کامیابی وی را از میان می‌برد و نیز خارج شدن از پایتخت و طغیان علیه دولت مرکزی به همان اندازه کشنده است. راه پیروزی در هدایت یک حرکت از داخل و با شتاب فراوان به مسند حکومت نزدیک شدن، قرارداد است، و از این موضع، ملحق شدن به دولت و سلطه تدریجی بر آن بایستی صورت می‌گرفت. اینست آنچه که رضاخان در نظر داشت انجام دهد.

رضاخان با سرمشق گرفتن از سرنوشت کوچک خان در فوریه ۱۹۲۱ [حوت ۱۲۹۹] دست به کار شد. رضاخان هم با نهضت گیلان آشنا بود و هم با نهضت تجزیه طلب خیابانی در آذربایجان؛ چون همراه با واحد قزاق در این مناطق جنگیده بود. رضاخان اگرچه بر اساس معیارهای اجتماعی غرب و نیز معیارهای اشراف اقلیت ایرانی از اصل و نسب گمنامی بود، لکن به مقام بلندی در بریگاد قزاق رسید. وی بلندقد و از نظر جسمانی نیرومند بود، و این نوع ایرانیان مورد توجه افسران خارجی گرداننده بریگاد قزاق بودند. علاوه بر قدرت جسمانی، زیرکی و دوراندیشی او در چند سال قبل جلب نظر کرده بود. این موضوع زمانی بود که افسران بریگاد قزاق تصمیم به برکناری فرمانده خود سرهنگ کلراژ (Clerge) گرفتند و این فکر

از سوی سرهنگ استروسلسکی (Storroselski) [معاون بریگاد قزاق] طرح ریزی شده بود. رضاخان مأمور محاصره کردن ستاد سرهنگ کلراژ شد.^{۱۶} بنابراین می توان تصور کرد که این سر بازماندگانی در هنگام جنگ با شورشیان در ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱، از مسائل خطرناک نظامی آگاهی داشت و در ماه های قبل از کودتای ۱۹۲۱ [حوت ۱۲۹۹] کاملاً مراقب همکاران و افراد مورد نظر خود بود. رویدادهای بعدی ثابت کرد که رضاخان لیاقت فوق العاده ای برای تحمل اوضاع و جابجا کردن شخصت های کابینه دارد.

سرکوبی نهضت خیابانی

هر چند عمر نهضت تجزیه طلب خیابانی در آذربایجان کوتاه بود، لکن کاملاً نشانگر اعتقاد به آرمان های مشروطیت و در ضمن این موضوع بود که چگونه روشنفکران به گونه اسفباری به مخالفت با اکثریت مردم پرداخته بودند. وضع رهبری این نهضت در تبریز مانند نهضت گیلان بود، چون در این نهضت نیز نقش طرفداران شوروی را پیشه وری و نقش ملیون را خیابانی به عهده داشت. اما، خیابانی با عزم راسخ تری از کوچک خان به طرد بلشویک ها پرداخت و آنان را به خاطر میثاقشان با کمونیست های روسی محکوم کرد. خیابانی از پذیرش ادعای پیشه وری مبنی بر این که روسیه شوروی «موضع ناجی» را برای کمک به کمونیست های ایران اتخاذ کرده است، خود داری کرد. رئیس این موضع گیری در کنگره ۱۹۲۰ انزلی و در مورد گیلان و آذربایجان اعلام شده بود. روزگار سلطه پیشه وری بر آذربایجان پس از جنگ دوم جهانی فرارسید [۱۳۲۴ شمسی]؛ و در سال ۱۹۲۰ [۱۳۳۸] خیابانی در رأس نهضت قرار داشت که به طرد عوامل روس ها پرداخت و به گونه غیرقابل برگشتی با ملیون ایران متحد شد.

خیابانی قبلاً نماینده مجلس شورای ملی بود. وی در سال ۱۹۲۱ به قفقاز مهاجرت کرد و با سرخ ها تماس هایی گرفت. در دوران جنگ علیه خارجیان [عثمانی]

در تبریز فعالیت می کرد و در سال ۱۹۱۶ به وسیله تركها بازداشت شد. وی سپس حزب دموکراتیک ملی آذربایجان را تأسیس کرد و با كمك يك كنسول آلمانی، که از طرف كنسولگری آلمان طرد شده بود، تبریز را تصرف کرد. این كنسول آلمانی پس از مرگ كوچك خان خود كشی کرد.

خیابانی هم سخنران قابلی بود و هم مردی فرزانه. خیابانی عقاید خود را، علاوه بر سخنرانی هایش، در روزنامه معروفی به نام تجددهم منتشر می کرد. انگیزه تلاش نو میدانه وی در تشکیل این نهضت ملی عبارت بود از مخالفت با مذاکرات و ثوق الدوله بابریتانیا [قرارداد ۱۹۱۹]. خیابانی معتقد بود هر کابینه ای که به انعقاد قرارداد با دول خارجی بدون وجود يك مجلس کامل اقدام نماید^{۱۷}، قابل اعتماد نیست. سوءظن او نسبت به يك دولت مرکزی که مستعد پذیرش نفوذ خارجی بود، و ارزیابی وی از ضعف دولت مرکزی، خیابانی را به اقدامی بزرگ در جهت خود مختاری محلی کشانید. اصول ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی مصوب اکتبر ۱۹۰۷، ایجاد انجمن های ایالتی و ولایتی را، با اختیارات وسیع اما مبهم، پیش بینی کرده بود^{۱۸}، به این جهت هواداران خود مختاری استان ها [ولایات] می توانستند به [اصول] قانون اساسی استناد کنند، و همان گونه که خواهد آمد، نهضت های تجزیه طلب پس از جنگ دوم جهانی، پس از این که در کار خود با شکست روبرو شدند در دفاع از خود به اصول قانون اساسی استناد کردند. خیابانی معتقد بود که حکومت محلی، در مقایسه با دولت مرکزی، از قابلیت مردمی تری برخوردار بوده و از سوی مردم اداره می شود. وی بر این اعتقاد بود که قدرت محلی از این جهت ضروری است که مردم بتوانند در برابر استبداد يك دولت مرکزی نیرومند از خود دفاع کنند. وی، بدون شك، به خوبی دریافت شکافی که در حیات سیاسی کشور به جای مانده است ثمره سقوط شکل های کهنه «حمایت گروهی» از حقوق مردم بوده است.

وقتی مشیرالدوله به جای و ثوق الدوله رئیس الوزرا شد [۱۶ شوال ۱۳۳۸]،

وی نه تنها به تحکیم روابط بامسکو برای درهم شکستن نهضت گیلان پرداخت،

بلکه در برابر فعالیت‌های نهضت خیابانی در تبریز به شدت عمل دست زد. خیابانی به اعلام آذربایجان مستقل تحت عنوان «آزادستان» مبادرت کرد، که به معنی سرزمین آزاد است. خیابانی کمک‌های عثمانی و شوروی را رد کرد. او تلاش می‌کرد تا سوسیالیسم خاص خود را از افراد مسئول و متعهد بنیان نهد، که در آن نظام همگان آزادانه و به مثابه اعضای اجتماع نقش داشته باشند. مشیرالدوله، مخبر السلطنه هدایت را، که یکی از اعضای سرشناس خاندان هدایت بود، به عنوان حکمران آذربایجان منصوب کرد تا با شدت عمل به سرکوب نهضت خیابانی پردازد. خیابانی در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۰ [۲۹ ذیحجه ۱۳۳۸] کشته شد و نهضت او به پایان رسید. در مجلس چهارم، که بالاخره تشکیل گردید [سرطان ۱۳۰۰ شمسی]،^{۱۹} مشیرالدوله رئیس‌الوزراء در ۲۲ اکتبر [۱۳۰۱] اظهار داشت هر چند که بایستی اصول مشروطیت به نحو مؤثری اجراء شود، لکن در کشور بزرگی مانند ایران که دارای تمایلات گوناگون محلی می‌باشد، بایستی به سلطه دولت مرکزی بر ولایات اهمیت داده شود.^{۲۰}

بدین ترتیب در آستانه کودتای سید ضیاءالدین طباطبائی و رضاخان در اوایل سال ۱۹۲۱ [اسفند ۱۲۹۹]، آن نیروهای ملی که در دوران نیابت سلطنت ناصر-الملک از تهران پراکنده شده بودند، از نوامبر ۱۹۱۶ [محرم ۱۳۳۴] دوباره در نقاط مختلف، از شمال ایران گرفته تا برلین، به فعالیت پرداختند. در بین الملل سوم که در ۱۹۱۹ در برلین تشکیل شد، ملیون ایرانی همانند تقی‌زاده، از طریق مجمع آزادی اسلام، در آن شرکت کردند. کمیته مرکزی شرق بین الملل سوم عهده‌دار وظیفه نظارت بر سازمان‌های انقلابی در ایران، ماوراء قفقاز، آناتولی و هند گردید. فعالیت‌های کمونیستی در شرق اروپا، بالکان و مصر در دست يك کمیته مرکزی اروپائی قرار داشت. کمونیست‌های آلمان از مسلمانان مجاهد پذیرائی کردند، لکن فی الواقع اکثر این مسلمانان کمونیست نبودند، بلکه افراد آزادیخواهی

به‌شمار می‌رفتند که تمایلات آزادیخواهی و دموکرات منشی آنان در این کتاب آمده است. این آزادیخواهان برای واژگون کردن کابینه‌های نامحبوب و جلوگیری از قدرت اقتصادی و سیاسی بریتانیا در خاورمیانه، به‌بهره گرفتن از نفوذ کمونیست‌ها پرداختند. همان گونه که روزنامه‌تایمز، مورخ سوم فوریه ۱۹۲۰ تفسیر کرد، احتمال داشت که میزبانان آلمانی آن‌ها قلباً مایل بودند سیاست سابق توسعه نفوذ آلمان در شرق را ادامه دهند. با این وجود، انگار گرائی [ایده‌آلیسم] آزادیخواهان ایران بسیار بود، و در میان آنان، برخی از ایرانیان روشنفکر، یک‌بار دیگر، به‌تلاشی ناموفق برای به‌دست آوردن قدرت در ایران دست یازیدند.

طرح مسأله تجاوز بلشویک‌ها به ایران در جامعه ملل

با وجود این که مقامات بریتانیا در سال ۱۹۲۰ [۱۳۳۸] در موضوع ایران اختلاف نظر داشتند، لکن همگی آنان آشکارا بر این عقیده بودند که مسأله ورود نیروهای بلشویک به گیلان نبایستی در شورای امنیت جامعه ملل مطرح گردیده و به تصمیم نهائی برسد. در ۱۹۲۰م [رمضان ۱۳۳۸]، نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه ایران گزارش مشروحی را درباره هجوم بلشویک‌ها به ایران تسلیم دبیر کل جامعه ملل [سرار یک درومد Sir Eric Drummond] کرد. در یک دیدار خصوصی شورا در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۰، که ریاست آن با لرد کرزن بود، و نماینده فرانسه نیز حضور داشت (Fleurian)، اعلام شد که جامعه ملل صلاحیت رسیدگی به درخواست فوری ایران [برای خارج شدن نیروهای بلشویکی از ایران] را ندارد، زیرا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در اختیار جامعه ملل نمی‌باشد.^{۲۱} در جلسه عمومی مجمع، که در پی این جلسه خصوصی، در کاخ سن جیمز (Saint James) یکی دو روز بعد تشکیل شد، قطعنامه‌ای به تصویب رسید، که طفره روی جامعه ملل از انجام درخواست ایران می‌توانست هشدار برای ایران در طرح درخواست‌هایش از این مجمع باشد. در قطعنامه آمده بود که جامعه ملل پیش از هر گونه توجه‌ای درباره

اجرای میثاق جامعه ملل، از دولت ایران می‌خواهد در انتظار اجرای وعده‌های شوروی بماند.^{۲۲}

چیچرین (Tchicherin) کمیسر امور خارجی شوروی در پاسخ به شکایت ایران اظهار داشته بود که زمینه‌های امیدوار کننده‌ای برای خروج نیروهای شوروی از ایران وجود دارد، منتهی مراتب شرط شده بود که ایران رژیم جدید شوروی را به رسمیت شناخته و ماتوف (Matoff) را به عنوان نماینده رسمی شوروی در تهران قبول کند. هیأت ایران پاسخ داد که ماتوف می‌تواند به ایران بیاید (همانگونه که بر اوین آمد) اما فاقد سمت رسمی خواهد بود.^{۲۳} ایران رژیم شوروی را به رسمیت نخواهد شناخت مگر آنکه قبلاً سایر دول بزرگ آن را به رسمیت بشناسند. این موضوع روس‌ها را خشمگین کرد و درنهم ژوئن ۱۹۲۰ نیروهای خود را از بندر انزلی به رشت آورده و ادارات دولتی را تصرف کردند. بدیهی بود که هیچ کشوری، به جز ایران، از جامعه ملل توقع اقدام مثبت نداشت. لکن، کوتاهی جامعه ملل در این کار سبب شد که اولاً به عمر کابینه وثوق‌الدوله خاتمه داده شود، و ثانیاً آزرده‌گی ایرانیان از بریتانیای کبیر شدت یابد. روحیه خطرناک ناامیدی و دلسردی در بین مردم افزایش یافت، و رضاخان در اعلامیه خود، پس از کودتای مشترک رضاخان - سید ضیاءالدین طباطبائی، بدان اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید: «... ملت ایران را از سلسله رقت منشی مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم...»، نشانگر دم بدبوی تیرگی و بیچارگی در فضای ایران بود. این موضوع ناشی از حضور مستشاران انگلیس در تهران بود. لکن، بدون شك، لرد کرزن به خودش تبریک گفت که سخنانی نصرت‌الدوله فیروز در مجمع عمومی جامعه ملل به نحوی تنظیم و نگارش یافته بود، که نشان می‌داد اوضاع ایران [نسبت به گذشته] تغییر عمده‌ای نکرده و بریتانیا همچنان در ایران یکه تاز است. در همان زمان، لئوید جورج در پاسخ به پرسش مربوط به اجلاس بلا تکلیف جامعه ملل درباره شکایت ایران که در مجلس عوام مطرح گردید، به طور

تلویحی اظهارداشت که مشکل ایران در درجه اول اهمیت قرار ندارد. خونسردی او را می‌توان ناشی از این دانست که بزعم بریتانیا، مقصود روس‌ها از یورش به گیلان، يك نمایش باج‌گیری از انگلستان در کار انعقاد قرارداد تجارتي دو کشور و مبادله اسرای جنگی دو طرف می‌باشد.

کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ رضاخان-سیدضیاء

دو گونه‌ی سیاست بریتانیا نسبت به ایران و تضعیف سیاست نفوذ انگلستان در خاورمیانه در داخل آن کشور، به صورت دو دلی وزارت امور خارجه انگلیس (نخیرس پرسی کاکس و تعیین نورمان (Norman) به عنوان وزیر مختار جدید در ایران)، و تسریع در اجرای طرح‌های وزارت جنگ بریتانیا برای خارج کردن نیروهای آن کشور از ایران، منعکس گردید. اعضای هیأت مالی انگلستان از این که می‌دیدند وزارت امور خارجه آن کشور علاقه‌ای به رویدادهای ایران ندارد، دچار دلسردی شدند. در همان زمان، بانك شاهنشاهی دست به رفتار حیرت‌آوری زد: يك روز پرداخت [حوالجات] محدود می‌شد، و روز دیگر محدودیت‌ها را لغو می‌کردند. بانك دريك مرحله از تأیید اعتبارات گشایش یافته از سوی اروپائیان جهت ایرانیان خودداری می‌کرد. این واکنش‌های ترس برانگیز بانك همراه با شایعات مربوط به خارج شدن اتباع بریتانیا از ایران، و نیز شایعات مربوط به بروز خطر فراوان از جانب گیلان، درهم آمیخته بودند. جای شکی نبود که کارمندان بانك نگران اوضاع بودند. با این وجود، ناظران ایرانی شرح می‌دهند که چگونه بانك شاهنشاهی در دورانی که می‌توانست از يك تأثیر پایدار در اوضاع برخوردار باشد به رویه‌ای دست یازید که صرفاً بر اضطراب مردم افزود، به طوری که مردم می‌گفتند این اقدامات بانك ناشی از يك انگیزه خارجی است.

این رفتار بانك، سوءظن مردم را به بریتانیا فزونی داد، و ملیون را بیشتر از همیشه مصمم کرد تا در فرصت مناسب به تأسیس بانك ملی بپردازند. یکی از تصمیمات

بانك شاهنشاهی موجب تحکیم نفوذ يك سياستمدار ایرانی شد، که مقدر بود کوتاه زمانی بعد نقش قاطعی را در امور کشورش بازی کند. این شخص سید ضیاءالدین طباطبائی بود. هنگامی که بانك شاهنشاهی پافشاری می کرد که برات های دولتی پیش از پرداخت شدن بایستی به رؤیت سفارت انگلیس [مستشاران مالی بریتانیا مستقر در سفارت] برسد، سیدضیاء پذیرفت که واسطه بین مشتریان سرشناس بانك و سفارت انگلستان شود، و خود را در موقعیتی قرار داد تا از طریق وی این تشریفات زائد به آسانی انجام گیرد. وظیفه سیدضیاء به خودی خود اهمیت خاصی نداشت، اما در ایران هر کس که بتواند يك معامله را راه بیاندازد، به زودی از حیثیت و نفوذ بسیار برخوردار می شود.

سید ضیاء به صورت شخصیتی در آمد که غالب افراد سرشناس به او متکی بودند. وی، خود به خود، به اسرار بسیاری از آنان پی برد. طرفین معاملات به سیدضیاء خوش آمد می گفتند و با نزاکت فراوان با او رفتار می کردند.

چون سید ضیاء به صاحبان قدرت دسترسی زیادی داشت و کلید بسیاری از امتیازات [بانك] در دست او بود؛ محدودیت هایی که بانك شاهنشاهی اتخاذ کرده بود به سیدضیاء فرصتی استثنائی داد تا از این وضع به سود خود بهره برداری کند. سیدضیاء موقتاً در قالب شخصیت بزرگی در آمد که شاه و بزرگان کشور، برای مطمئن شدن از پرداخت برات هایشان، ناگزیر به مراجعه به او بودند.

سید ضیاءالدین طباطبائی يك روشنفکر ملی به شمار می رفت که دارای اندیشه های سیاسی و اجتماعی فراوان و در عین حال ناسازگار بود. وی به لحاظ شخصیت اش، جاه طلب و مرد عمل بود. فزون بر این در صمیمت او نمی توان تردید کرد. سیدضیاء می دانست که ایران به كمك خارج نیازمند است، و نیز آگاه بود که هر حکومتی که این چنین دست نشانده بریتانیا یا سایر دولت ها باشد، نمی تواند در کار خود کامیاب شود. هدف های سیدضیاء این بود که بدون حمایت بریتانیا به قدرت برسد، بی آن که آن کشور را از خود برنجانند، چون حضور بریتانیا در ایران را موقتاً

لازم می‌دانست. به نظر سیدضیاء هواداری از انگلیس بهتر از هواداری از سایر دولت‌های خارجی بود. هنگامی که سید ضیاء به قدرت رسید، تقریباً مانند شیخ محمد خیابانی، به فکر ساختن اقتصاد ملی از راه توسعه سوسیالیستی منابع طبیعی و اجتناب از استفاده اجباری از وام‌های خارجی، و تقویت دولت از طریق اعطاء خودمختاری بیشتر به استان‌ها و حکومت‌های محلی افتاد.

سید آدم زرنگی بود که بدلیل فقر [مالی] و نداشتن جثه و اندام بزرگ، روش‌های زیرکانه‌ای را بکار می‌برد. کوتاه قد بود و هیکل ظریفی داشت. در جوانی ناگزیر شده بود با رفتار خوب و حرف‌های خوشمزه نظر حامیان خود را جلب کند. اصلاً یزدی نبود، اما بسیاری از سال‌های کودکی خود را در شیراز گذراند. (در هر دوشهر یزد و شیراز انگلیسی‌ها نفوذ داشتند). حامیان سید در شمار کسانی بودند که بریتانیا را ستایش می‌کردند و از این‌رو، جای شگفتی نیست که سید قلباً دوستدار انگلیس بود. وی یکی از معدود ایرانیان وطن دوستی بود،^{۲۴} که معتقدند بریتانیا را بایستی برشوروی و امریکا ترجیح داد.

در طول جنگ اول جهانی، همان‌گونه که دیدیم، بسیاری از رهبران بالقوه ایران در خارج از کشور به سر می‌بردند یا در جستجوی یافتن فرصت‌های سیاسی و قدرت، در داخل کشور پراکنده شده بودند، اما سید در ایران ماند و روزنامه‌ای به نام «رعد» را منتشر کرد که شبیه به یک روزنامه رسمی دولتی بود، و بر حسب اتفاق از سیاست کابینه‌ها و ناشایستگی بریتانیا انتقاد می‌کرد. سید چون تجارب کافی از انگلستان داشت، لذا با لحن محکمی درباره این کشور مطلب می‌نوشت. در اواخر سال ۱۹۱۹ به عنوان نماینده کشور خود به باکو فرستاده شد تا درباره انعقاد یک قرارداد سیاسی و بازرگانی مذاکره کند.^{۲۵} این کار زمانی صورت گرفت که دولت‌های جنوبی قفقاز هنوز در برابر سلطه بلشویسم مقاومت می‌کردند و خواهان روابط نزدیک‌تر با ایران بودند. این مأموریت به سید ضیاء یک وجهه نیمه دولتی در دستگاه دولت داد و وی با دقت این وجهه را بیشتر کرد.

در این ضمن، ارتباطات او با بریتانیا به مرزی رسیده بود که آرزویش را داشت. بریتانیا از پاکدلی او خوشش می آمد و مفتون بینش سیاسی وی شده بود که ترکیبی از بینش اروپائی و ایرانی بود. او مصاحب خوبی برای پژوهشگران خارجی در باب ایران و فرهنگ ایران بود، و به آنان در درک نکات ظریف زبان فارسی کمک می کرد. سید ضیاء انباشته از طنزهای جالب بود، او مانند یک خبره از مسائل مذهبی و خلیات ایرانیان و امکانات اقتصادی کشور و درختان و گیاهان آن سخن می گفت. لذا، مایه حیرت نیست که می خوانیم وی درست شب قبل از کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [سوم حوت ۱۲۹۹] را با دوستان انگلیسی اش به خواندن و تشریح شعر نو برای آنان، گذراند.^{۲۶}

فعالیت های سیاسی سید ضیاء پیش از حرکت نهائی در حوت ۱۲۹۹، برای جلب نظر ملیون سرسخت به جائی نرسید و محدود به موافقت اعتدالیون گردید. شاید مایه تأسف است که او نتوانست نظر ملیون دموکرات را با موفقیت بیشتری جلب کند، چون مرادات او با نصرت الدوله فیروز و انگلستان مانع این کار شد. پایگاه عمده او انجمنی بود به نام کمیته فولاد [در ایران به کمیته آهن معروف است] تهران که زیر نظر انجمن آهن بریتانیا در اصفهان قرار داشت.^{۲۷} در حالی که این کمیته نتوانست ملیون تندرو را با خود همراه سازد، لکن از بیعت برخی از افسران ارشد قزاق و ژاندارمری برخوردار گردید. سید در مأموریت باکو تلاش در جلب نظر افسران مزبور کرده بود. هنگامی که کابینه مشیرالدوله با شتاب به خدمت ژنرال وست هال (Westdhal)، رئیس نظمیه (شهربانی) در تابستان ۱۹۲۰ [۱۳۳۸ هجری] خاتمه داد^{۲۸}، کمیته آهن او را به زیر بال خود گرفت، و بدین ترتیب خدمات او را برای زمانی حفظ کرد که حیثیت و استواری او برای حفظ نظم در پایتخت سودمند بود.

افسران قزاق ایرانی که مورد اعتماد کمیته آهن بودند از ادامه حضور افسران روسی مافوق خود نگرانی جدی داشتند: این افسران به افسران مافوق خود اعتماد

نداشتند؛ درحالی که بریگاد قزاق به عنوان تنها ارتش عمده و بومی ایران اهمیت حیاتی داشت. نگرانی‌های کمیته آهن از وجود افسران روسی رنگ سیاسی، و نگرانی افسران ایرانی بریگاد قزاق جنبه شخصی داشت. رویدادهای گیلان علیه بلشویک‌ها فرصت مناسب را به کسانی داد که می‌خواستند از شر افسران روسی قزاق راحت شوند. لذا بار ملامت را بردوش سرهنگ استروسلسکی گذاردند. به نظر می‌رسید که انگلستان نیز آنان را ترغیب به اخراج افسران روسی می‌کرد، و سرانجام کلنل استروسلسکی و هموطنان اوراهی بغداد شدند؛ و ظاهراً از رفتاری که با آنها شده بود ناراضی نبودند.

بریگاد قزاق اینک در دست افسران ایرانی افتاده بود و چند افسرانگلیسی با وظایف غیر مشخص به آنها ملحق شدند تا نقش افسران رابط را ایفا کنند. اگر چه ژنرال ایرون ساید (Iron Side)، جانشین ژنرال چامپیون، در پست فرماندهی واحدهای انگلیسی متمرکز در قزوین قرار داشت، لکن با شتاب اقدام به اخراج آخرین فرمانده روسی بریگاد قزاق کرد تا از حرکت قزاق‌ها به طرف پایتخت جلوگیری کند. به استثنای یک عده کم از قزاق‌ها که در تهران بودند، سایر قزاق‌ها را در نزدیکی قزوین مستقر کردند، و از همین جا بود که کودتای ۱۲۹۹ عملی شد.^{۲۹} سرهنگ دیکسون (Dickson)، افسرانگلیسی که برای نظارت در اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به ایران آمده بود، پس از این که یقین کرد تصویب این قرارداد هرگز عملی نخواهد شد، ایران را ترك گفت.^{۳۰} جانشین وی، سرهنگ اسمایت (Smythe) روابط حسنه‌ای با سید ضیاء داشت، و سید ضیاء از این که ناگزیر بود طرح کودتا را از اسمایت پنهان دارد^{۳۱}، بسیار رنج می‌برد. آشکارا به نظر می‌رسید که سید مایل نبود طرح کودتا را با دخالت انگلستان به مخاطره بیندازد.

با سقوط کابینه مشیرالدوله^{۳۲} [۳ آبان ۱۲۹۹/ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰] و ریاست وزرای سپهدار اعظم [۱۴ صفر ۱۳۳۹/ ۵ آبان ۱۲۹۹]، وی به سیاست وعده‌دادن به بریتانیا دایر بر اینکه هنوز امکان تصویب قرارداد ۱۹۱۹ وجود دارد، ادامه داد.

در اوایل زمستان سال ۱۹۲۰، اندیشه ترمیم کابینه مورد غور و بحث قرار گرفت، تا برخی از اصلاحگران جوان عضو کمیته آهن، از جمله سید ضیاء، در کابینه راه یابند. اگر این کار صورت گرفته بود، هرگز کودتای رضاخان - سید ضیاء انجام نمی گرفت. با این وجود، سید گفت که در کابینه شرکت نمی کند مگر این که دولت دست کم ۱۵۰۰۰ نیروی رزمی کارساز در اختیار داشته باشد. انجام این منظور نیازمند پول بود و چشم‌ها متوجه بریتانیا شده بود؛ در حالی که قرارداد ۱۹۱۹ هنوز پادروها بود، و از انگلستان توقع می رفت که وام جدیدی را در اختیار ایران بگذارد. اما، بریتانیا در این شرایط حاضر به دادن وام نبود، و از این رو گروه اصلاح طلبان پیشنهاد شرکت در کابینه را رد کردند و آن را جدی نگرفتند^{۳۳}. این ماجرا به روشن شدن بیشتر اوضاع کمک کرد، چون بریتانیا علاوه بر نشان دادن عدم تمایل به پرداخت هر گونه پیش پرداخت اضافی بر پرداخت‌های منظم ماهانه به دولت ایران، قصد خود را دایر بر خروج کامل نیروهای انگلیسی از ایران، با رسیدن فصل بهار و هموار شدن جاده‌ها، اعلام کرد^{۳۴}. بدین ترتیب در ژانویه ۱۹۲۱ [دلو ۱۲۹۹] سید و همکارانش می دانستند که کودتا را نمی توانند زیاد به تأخیر بیندازند، زیرا تا وقتی قسمتی از نیروهای انگلیسی در ایران باقی بودند، یک نفوذ محدود، یک گریزگاه و وسیله ترساندن پایتخت وجود داشت. با توجه به این موضوع بود که سید تصمیم به کودتا گرفت. مهم این بود که کودتا هنگامی صورت گیرد که هنوز قسمتی از سربازان انگلیسی در ایران باشند، تا معلوم شود که وضع و حکومت کودتا قابل کنترل است یا نه. بریتانیا الزامی به دانستن طرح سید نداشت، لکن حضور سربازان انگلیسی برای اجرای طرح سید ضروری می نمود.

پادشاه جوان، سلطان احمد شاه، از رویدادهای گیلان دچار واهمه شد، در حالی که از رجال برجسته کشور خود بیزار شده، و از سایرین در هراس بود. نگرانی‌های شاه نقطه ضعفی به شمار می رفت که زائیده یادآوری سرنوشت پدرش بود. او نیز، مانند پدرش، از مطبوعات و سیاستمداران می ترسید و همچنان اضطراب او

روبه تشدید بود؛ اودرعین حال، به اندوختن مال پرداخت، گئوئی آزمندانه می خواست ثروتی به هم رساند یا این که زندگی خویش را در تبعید، که بعید به نظر نمی رسید، راحت و آسوده سازد. احمد شاه اعلام کرد که چون بلشویک ها ممکن است پایتخت را تصرف کنند، لذا اگر پایتخت به شیراز منتقل شود، به دلیل بعد مسافت امن تر بوده و دور از خطر حمله بلشویک ها می باشد، زیرا شیراز در آن سوی کوهستان های البرز قرار دارد. این نگرانی های شاه، وضعف شخصیت وی، از سوی کسانی که امکانات آینده را سبک و سنگین می کردند مورد استفاده قرار گرفت. شاید شایعه حمله بلشویک ها از سوی همان کسانی عنوان شده بود که ضعف شاه به سودشان بود، اما در ظاهر امر شاه را ترغیب به ماندن در تهران می کردند^{۲۵}.

مستوفی الممالک برای مدت کوتاهی در ماه فوریه به مقام ریاست وزرا رسید [از ۲۶ تا ۲۹ دلو ۱۲۹۹]. وی پیش از ترك صدارت خود به دو اقدام دست زد تا طلسم قرارداد ۱۹۱۹ را که بر سر حکومت ایران افتاده بود، بشکند. به همین جهت به مقامات انگلیسی گفت که برخلاف وثوق الدوله و سپهدار، نمی تواند قول دهد که قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند؛ اقدام دیگری این بود که به نمایندگی های سیاسی ایران در خارج از کشور دستور داد تا به استخدام مستشاران خارجی غیر انگلیسی بپردازند. مستوفی الممالک در ۲۰ فوریه [۲۹ دلو ۱۲۹۹] دریافت که از عهده اداره کشور بر نمی آید و سپهدار اعظم فتح الله اکبر از نو به ریاست وزرا تعیین شد. در شب ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [یکشنبه شب ۱۱ جمادی - الثانی ۱۳۴۰/دوم حوت ۱۲۹۹] صدای تیراندازی در خیابان های تهران به گوش رسید. سپس سکوتی برقرار گردید که اذهان مضطرب مردم تهران را تا فردا صبح آرام کرد. هنگامی که آفتاب برآمد، مردم اعلامیه هایی را بر دیوارهای شهر دیدند که حاکی از تصرف پایتخت بود. این اعلامیه ها به امضای رضاخان [فرمانده بریگاد قزاق] بود و از مردم خواسته شده بود تا از اشغالگران اطاعت کرده و نظم را حفظ کنند. اما، قبلاً تعدادی از شاهزادگان، اشراف، آزادیخواهان، و سایرینی که ممکن

بود باعث زحمت شوند بازداشت و تحت الحفظ به قزاق خانه برده شده بودند. مأمورین نظمیه و ژاندارمری در هنگام ورود نیروهای قزاق به تهران هیچ گونه مقاومتی نکردند و دست به اسلحه نبردند.

رضاخان قزاق‌های خود را به تدریج از قزوین به تهران آورده بود. شایعات مربوط به حرکت قزاق‌ها موجب اضطراب مردم در پایتخت گردید. اما رئیس - الوزراء [سپهدار اعظم] موضوع را جدی نگرفت^{۳۶}، و شاه قیافه آرامی داشت. رئیس‌الوزرا معاون خود میرزا حسین خان ادیب السلطنه را به شاه‌آباد فرستاد تا با نیروی قزاق صحبت کند و ببیند که دقیقاً چه منظوری دارند. در معیت او، دو نفر از کارمندان سفارت انگلیس نیز بودند^{۳۷}. آن‌ها ابتدا با رضاخان ملاقات کردند. سید ضیاء حتی الامکان خود را نشان نمی‌داد؛ و اگر چه در شمار توطئه‌کنندگان بود، لکن به نظر می‌رسید که مایل نبود تا مطمئن شدن از تصرف پایتخت خود را آفتابی کند؛ و با تحقق این منظور، خود را به عنوان رهبر کودتا معرفی کرده و کابینه را تشکیل دهد. سید ضیاء می‌گفته است که بیرون اتاق محل ملاقات رضاخان با ادیب السلطنه و همراهان ایستاده و از پشت در گفتگوی آن‌ها را می‌شنید. اما، وقتی متوجه شد که رضاخان در رو برو شدن با این گروه چهار نفره از نجیب‌زادگان خود را باخته است، تصمیم گرفت که داخل اتاق شود و گفتگوها را اداره کند. سید در برابر حیرت آنان، ناگهان وارد اتاق شد، و آن‌ها برای اولین بار او را بالباس غیر روحانی دیدند. سید يك كلاه پوست بره ایرانی به سر داشت. برای آن‌ها شرح داد که موضوع کودتا چیست، و از این که ناگزیر است میهمانان خود را تا خاتمه کار کودتا نگاه دارد، عذرخواهی کرد. این افراد با سید ضیاء الدین به تهران باز گشتند و ادیب السلطنه، کوتاه زمانی بعد آزاد شد^{۳۸}.

بعید به نظر می‌رسد که کسی در تهران دقیقاً می‌دانست که چه روی خواهد داد، هر چند که شاه و رئیس‌الوزرا و سفارت انگلستان شاید می‌دانستند که حرکتی در جریان است. وزیر مختار انگلستان همان شب يك شام خصوصی داده بود و با

شنیدن خبر نزدیک شدن قزاق‌ها به تهران، به میهمانان انگلیسی خود گفت خطر بسیار بزرگی متوجه زندگی وی می‌باشد. شاید نصرت‌الدوله فیروز از این موضوع اطلاع داشت و آن را حدس می‌زد، چون شاه را که قصد استعفا داشت، از این کار بر حذر داشت. شاه از سرعجز و لاقیدی تصمیم به استعفا گرفته بود، زیرا فکر می‌کرد هر چه که پیش آید، بالاخره انگلیسی‌ها نوعی مصونیت برای او فراهم خواهند کرد. عالی‌جناب بالفور (J. M. Balfour)، که در آن زمان عضو هیأت مستشاران مالی انگلیس در ایران بود و هنوز در سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ شمسی] چشم‌براه حوادث بود، خاطرات خود را در این زمینه نوشته است. وی این خاطرات را «رویدادهای اخیر ایران» نام نهاد و در سال ۱۹۲۲ به چاپ رسید. بالفور هر کسی را که به قضیه کودتا مربوط می‌شد با چنان بیرحمی مورد اتهام قرار داد که کار این کتاب به دادگاه کشید. کتاب را جمع کردند تا برخی از قسمت‌های آن را حذف کنند. بنابراین، وقتی بالفور پای سفارت بریتانیا را به کودتا می‌کشاند، بدون شک دولت انگلستان و لرد کرزن را، به خاطر دستوراتش، مسئول قلمداد می‌کند؛ اما هنگامی که از کودتا صحبت می‌کند، می‌گوید: «معتقدم که یک چیز با یقین کامل مورد تأیید است؛ یعنی، این که حرکت [قزاق‌ها از قزوین به تهران] از سوی سفارت بریتانیا طراحی نشده و [بریتانیا] از آن اطلاع نداشت» (صفحه ۲۱۸ آن کتاب)، کاملاً منطقی است اگر این گفته وی را درست بدانیم. حتی اگر چنین گفته‌ای را درست نداشتیم، ضرورت آشکار سیاسی ایجاب می‌کرد که سید ضیاء و رضاخان کودتای خود را با مداخله بریتانیا به مخاطره نیندازند. باین وجود، لازم به تذکار است که بر اساس شایعات، بریتانیا در کودتا دست داشت و آن را طراحی کرده بود. حتی عده‌ای معتقدند که شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز و کرزن درباره کودتا به عنوان یکی از شقوق اقدام، در صورت تصویب نشدن قرارداد ۱۹۱۹، تبادل نظر کرده بودند. بدین ترتیب کودتا تحفه‌ای بود که شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز در هنگام ترك لندن و در بازگشت به ایران با خود به ارمغان آورد! يك ناظر فرانسوی [امیل لوسورب - حقوق‌دان معروف فرانسوی]،

که او نیز مانند بالفور در زمان کودتا در تهران بود، حضور نماینده سفارت انگلیس در گروه ادیب السلطنه را دلیل بر مشارکت انگلستان در کودتا دانسته است. وی در کتاب خود تحت عنوان «انگلیسی‌ها در ایران» (Les Anglais en Perse)، که در سال ۱۹۲۲ به چاپ رسید، شرح می‌دهد که یکی از مأمورین انگلیسی مبلغ ۵ تومان به هریک از قزاق‌هایی داد که از قزوین به تهران آمده بودند. مقصود از این بذل و بخشش این بود که «این عناصر نامطلوب را از پایتخت اخراج کنند». نویسنده فرانسوی به گونه مبهمی اضافه می‌کند: «آیا به راستی این موضوع هدف مداخله بریتانیا بود؟». حقیقت اینست که یکی از بهانه‌های حرکت قزاق‌ها به تهران درخواست دریافت حقوق و رفتن به نزد خانواده‌های خود پس از مدت‌ها خدمت در قزوین بود. با این که بریتانیا در نگاهداری این نیرو در قزوین کمک مالی می‌کرد، اما راهی وجود ندارد که پی ببریم چه میزان از این کمک واقعاً به دست افراد قزاق رسیده است. در حالی که شواهد زیادی وجود دارد که ثابت می‌کند درخواست آنان برای دریافت حقوق و تجهیزات نظامی و دیدار خانواده‌های خود به اندازه کافی قابل توجیه بود، و در واقع رضاخان، با مهارت از این بهانه برای حرکت دادن آنان به تهران استفاده کرد و منظور واقعی خود را پنهان داشت. بنابراین می‌توان موضوع را چنین توجیه کرد که پول‌های مزبور به نام شاه و از طریق مقامات انگلیسی بین آن‌ها توزیع شده بود. پذیرفتن شایعات مربوط به طرح کودتا از طرف بریتانیا نشانگر ساده‌لوحی ناظران خارجی است، که آنچه را که شایعات تهران می‌گویند راست می‌پندارند، و منجر به دست کم گرفتن شایستگی ایرانیان در انجام اقدامات مثبت و مستقل می‌گردد. مایه تأسف است که سرویس‌های خبری بریتانیا در دوران جنگ دوم جهانی، برای برآوردن مقاصد تبلیغاتی خود، اظهاراتی حاکی از این که بریتانیا رضاشاه را سرکار آورد، کردند. برای حفظ حیثیت ایران، بهتر آنست که باور کنیم وی وسید ضیاء، در انجام کودتا مستقل عمل کردند.^{۳۹}

کابینه سید ضیاء فقط سه ماه دوام یافت.^{۴۰} همان گونه که گفته شد، اولین اقدام

سیدضیاء زندانی کسردن کلیه شخصیت‌های برجسته مملکت در تهران بود. هدف عمده سیدضیاء دست یافتن به ثروت آنان بود تا هزینه‌های کودتا و کابینه نو بنیاد تأمین شود. و امکانات آنان به عنوان مخالفان سیاسی مطرح نبود. هنگامی که سیدضیاء واسطه بین سفارت انگلیس و بانك شاهنشاهی برای تأیید نقد کردن حواله‌جات و برات‌ها بود، از ثروت رجال کشور آگاه شده بود. از این‌رو فشار سید متوجه «الملک‌ها»، «الدوله‌ها» و «السلطنه‌ها» گردید که اینک در بازداشت به سر می‌بردند؛ و این کار عاری از رضامندی شخص سیدضیاء هم نبود. ثروتمندان ایران بر حسب سنت و عادت، تنها در بدترین شرایط زور و اجبار، حاضرند از ثروت خویش که بهترین دستاویز رسیدن به قدرت می‌باشد، صرف نظر کنند^{۴۱}.

در شرایطی که رجال و اشراف را از سر بی‌ملاحظگی در قزاقخانه زندانی کرده بودند، و سید هیچ گونه آگاهی از عکس‌العمل سیاسی زندانیان خود نداشت، اعلامیه در خور توجه زیر [رضاخان] چاپ و بردیوارهای شهر چسبانده شد:

بیانیه رئیس دیویزیون قزاق

وظایف مقدسه فداکاری نسبت به شاه و وطن ما را به میدان‌های جنگ هولناک گیلان اعزام نمود، همان میدان‌های خونین و مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت با قوای فزون‌تر و اسلحه مکمل‌تر تشکیل نموده بود.

افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال نمودند. زیرا تنها قوه منظم ایرانی که می‌توانست وظیفه مدافعه وطن را ایفا نماید، همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس، بدون کفش، بدون غذا، بدون اسلحه کافی سینه و پیکر خود را سپر توپ‌های آتش‌شان نمودند، غیرت و حمیت ایرانی را ثابت، و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند. اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم

خاك مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات دهیم،
تقصیری متوجه ما نبود، بلکه خیانت کاری صاحب منصبان و کسانی که سرپرستی
و اداره امور به آن‌ها محول شده بود، موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید؛
ولی باز افتخار می‌کنیم که فوراً خون قزاق دلیر توانست پایتخت وطن مقدس ما
را از استیلای دشمن نجات دهد. اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتیجه
فداکاری‌های اولاد ایران را خنثی نمایند، برای این بود که خیانتکاران داخلی، ما
را بازیچه دست و آلت شهوت خود و دیگران قرار می‌دادند!

هنگام عقب‌نشینی از باتلاق‌های گیلان، در زیر آتش توپ دشمنان، احساس
نمودیم که منشاء و مبداء تمام بدبختی‌های ایران، ذلت و فلاکت قشون، خیانتکاران
داخلی هستند.

در همان هنگام که خون خود را در مقابل دشمن مهاجم می‌ریختیم، به حرمت
همان خون‌های پاک و مقدس، قسم خوردیم که در اولین موقع فرصت خون خود
را نثار نمائیم تا ریشه خیانتکاران خودخواه تن‌پرور داخلی را برانداخته، ملت ایران
را از سلسله رقیب منشی‌مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم.
مشیت کسردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما
تدارك دیده، اینك در تهران هستیم.

ما پایتخت را تسخیر نکرده‌ایم، زیرا نمی‌توانستیم اسلحه خود را درجائی
بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما حضور دارد.
فقط به تهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت
بدان اطلاق گردد.

حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختی‌ها و
فلاکت ملت خود واقع نگردد.

حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت به‌شمار آورد،
نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند.

حکومتی که بیت‌المال مسلمین را وسیله شهوترانی مفتخواران تنبل و تن‌پروران بی‌حمیت قرار ندهد.

حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوت‌ها، کانون مظالم و قساوت نسازد.

حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی، تبریزی، کرمانی را با خواهر خود فرقی نگذارد.

حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی، بدبختی مملکت را تجویز نماید. حکومتی که برای چندصد هزار تومان قرض، هر روز آبروی ایران را نریزد و مملکت خود را زیر بار فروتنی نبرد.

ما سرباز هستیم و فداکار، حاضر شده‌ایم برای انجام این آمال، خون خود را نثار نمائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزویی نداریم؛ هر لحظه چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن، آزادی، آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتار نماید، بلکه به معنی واقعی ملت بنگرد، آن لحظه است که ما خواهیم توانست به آتیه امیدوار بوده، و چنانچه نشان دادیم، وظیفه مدافعه وطن را ایفاء نمائیم، با تمام برادران نظامی خود، ژاندارم، افواج پلیس که آن‌ها هم با دل‌های دردناک شریک فداکاری اردوی قزاق بودند، کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون، بین ماها تفرقه و نفاق بیافکنند، همه شاه‌پرست و فداکار وطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگذار مملکت هستیم.

زنده باد شاهنشاه ایران، زنده باد ملت ایران، پاینده باد ملت ایران، قوی و با عظمت باد قشون قزاق دلاور ایران.

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریار و

فرمانده کل قوا - رضا ۴۲

از طرز نوشتن اعلامیه برمی‌آمد که به وسیله سید ضیاء الدین طباطبائی نوشته

شده بود، چون ترکیب عجولانه مطالبی که بایستی اعلام شود و نیز برخوردهای عقیدتی، در آن به چشم می خورد. دلیل تأکید اعلامیه بر حیثیت بریگاد قزاق کاملاً آشکار بوده و نیازی به تفسیر ندارد. اشاره اعلامیه به ژاندارمری و نظمیه نیز عمداً آمده است تا ایجاد شبهه نماید، که دستی سواى سیدضیاءالدین طباطبائی، متن آن را سرهم بندی کرده است^{۴۳}. سیدضیاء مایل نبود که صرفاً مدیون رضاخان و قزاق‌ها باشد، و اگر می توانست از توهین به ژاندارمری یا بدتر از آن، از انحلال ژاندارمری جلوگیری می کرد.^{۴۴} سید شریک نظامی دیگری را در نظر داشت که از جهاتی پذیرفتنی تر از رضاخان بود. این شریک محمدتقی خان پسیان، افسر ژاندارمری بود که بر خراسان حکومت می کرد. اگرچه فاصله طولانی بین کلنل پسیان و سیدضیاء وجود داشت، لکن پسیان وفاداری خود را به سید با بازداشت قوام السلطنه حاکم خراسان (وبرادر وثوق الدوله) و اعزام او به تهران نشان داد^{۴۵}، تا در کنار سایر رجال زندانی شود. سید با زندانی کردن قوام السلطنه نفرت شدید وی را نسبت به خود برانگیخت و رقیبی برای خود تراشید که با دشمنان سید کنار بیاید. با این وجود، سیدضیاء موقتاً احساس امنیت می کرد. تنها مخالفت جدی با سیدضیاء از شیراز صورت گرفت که تحت سلطه تهران بود. مصدق السلطنه حکمران فارس مقاومت اندکی کرد اما به زودی به کوهستان‌های فارس [به میان قبایل بختیاری] رفت، به طوری که استان جنوبی از نو آرام شد^{۴۶}. اینک سید ضیاء آزاد بود تا به کار اصلاحات و تشکیل کابینه پردازد.

توضیحات فصل چهاردهم

۱- ملك الشعرای بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (صفحه ۶۲) در این زمینه می نویسد:

«می گویند که: شاهزاده نصرت الدوله وزیر خارجه حکومت وثوق الدوله که از هنگام مسافرت باشاه در فرنگستان مانده بود، از فرنگستان باشتاب و تعجیل برای اداره کردن کودتائی که در اروپا مقدمات آن را فراهم آورده بود، به ایران تاخته و تا به همدان رسید. ولی بسته شدن جاده همدان - قزوین به سبب بارش برف مانع گردید که شهزاده به موقع خود را به مرکز برساند و سید ضیاء الدین به مساعدت مسترها وارد کونسول انگلیس در تهران که مردی صاحب نفوذ و با نصرت الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت، پیش افتاد و کودتا را اداره کرد. شاهزاده روزی وارد پایتخت شد که پدر و برادرش سالار لشکر دستگیر شده و حبس بودند. مشارالیه را با اتوموبیل اوضبط کردند و نزد پدر و برادرش بردند!

هر گاه روابط فیروز (نصرت الدوله) با مسترها وارد خوب بود یا سرپرسی کاکس در تهران می بود، شکی نیست که کودتا به دست او انجام شده بود و این واقعه، یعنی واقعه بارش برف و عداوت مسترها وارد، در سردوراهی تاریخ باعث خیلی آثار گردید» - مترجم

۲- افسران مزبور عبارت بودند از «گوراب زرمخ» ترك، مسئول تشکیلات نظامی و سرگرد «فن پاشن» رئیس مدرسه نظام گیلان. در این زمینه نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی: سردار جنگل، انتشارات جاویدان، تهران، صفحات ۹۸-۹۹ - مترجم

۳- اظهار نظر شده است که دستگیری این افراد به تلافی بازداشت سلیمان میرزا

اسکندری ازسوی انگلیس‌ها درتهران صورت گرفته است، لکن درمورد این اظهار نظر لنچافسکی (در کتاب روسیه و غرب در ایران) شواهد تاریخی کافی ارائه نشده است و از دایره حدس و گمان، بیرون نمی‌رود - مترجم

۴- درمورد متن این قرارداد مراجعه کنید به:

ابراهیم فخرائی: منبع یاد شده، صفحات ۱۵۷-۱۵۳ - مترجم

۵- میرزا کوچک خان به‌لنین گراد (پطرو گراد سابق) رفت و بابلشویک‌ها ارتباط برقرار کرد. ورود بلشویک‌ها به‌بندر انزلی در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹، موقعیت کوچک‌خان را تثبیت کرد و او توانست تعداد افراد خود را به ۶۰۰ نفر برساند - مترجم

۶- اشاره نویسنده به تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان و صدور اعلامیه آن در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ است. درمورد متن این اعلامیه نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی: منبع یاد شده، صفحات ۲۵۰-۲۴۶ - مترجم

۷- نقل شده از نصرالله صفی پور فاطمی، منبع یاد شده، صفحه ۲۲۱، که از روزنامه ایران شماره ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ گرفته شده است. همچنین، نگاه کنید به:

لنچافسکی، روسیه و غرب در ایران، صفحه ۵۷ - نویسنده

توضیح مترجم: متن این تلگرام، به نقل از لنچافسکی، به شرح زیر است:

«به رفیق لنین R. S. F. S. R (علامت اختصاری فدراسیون جمهوری سوسیالیستی

سویت روسیه).

به‌شما و تمام رفقای شما که در این موقع موقعیت‌های درخشانی در مورد سرکوبی دشمنان سوسیالیست به‌دست آورده‌اند، تبریک می‌گوئیم. ما انقلابیون ایران از دیرباز آرزومند چنین کامیابی بودیم، و علیه پلیدی‌ها و انگلیسی‌های منفور و ستمگران ایرانی مشغول مبارزه هستیم، اکنون آرزوی دیرینه‌ما تحقق یافته و با اقدام مسرت بخش ما جمهوری سوسیالیستی گیلان ایجاد شده است که ما تشکیل آن را به همه جهانیان اعلام کرده‌ایم. وظیفه ما اینست که توجه شما را به این مسأله جلب کنیم که هنوز هم عده‌ای خیانت‌کار در ایران وجود دارند. این خیانت‌کاران که از ستمگران ایرانی و سرمایه‌داری و سیاسیونی تشکیل شده است که ازسوی ارتش انگلیس حمایت می‌شوند، مشکلات زیادی را در راه بسط و توسعه و پیشرفت رژیم صلح طلب ما در سراسر کشور به وجود می‌آورند. ما به نام انسانیت و تساوی خلق‌های «جمهوری سوسیالیستی گیلان» از شما و همه سوسیالیست‌ها، که وابسته به بین‌الملل سوم هستند، درخواست می‌نمائیم کمک کنید تا ما و دیگر ضعیفانی که تحت یوغ

ظلم و فشار انگلیسی‌ها و ایرانیان بیدادگر قرار گرفته‌اند، نجات یابیم».

۸- کارل راداک، عضو کمیته اجرائی کمونیسم بین‌الملل و یکی از گردانندگان دومین انترناسیونالیسم (دومین کنگره کمونیسم بین‌المللی) بود که در مرداد ۱۲۹۹ در باکو تشکیل شد - مترجم

۹- این موافقت‌نامه تجارتي در اواخر سال ۱۹۲۱ بین دو دولت به امضا رسید و در نتیجه زمینه تفاهم انگلیس و شوروی در مسأله ایران فراهم شد - مترجم

۱۰- بین‌الملل اول (کمونیسم بین‌المللی) در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ به ابتکار مارکس به وجود آمد، لکن به دلیل شکست کمون پاریس، منحل گردید. بین‌الملل دوم از ۱۸۸۹ شروع شد و در سال ۱۹۱۴ خاتمه یافت. بین‌الملل سوم، برغم کوشش‌های لنین برای تشکیل آن تا پایان جنگ موفقیتی کسب نکرد. در سال ۱۹۱۹، کنگره اول احزاب کمونیست کشورهای مختلف در مسکو تشکیل شد و پایه بین‌الملل سوم گذاشته شد که هدف آن جنبش کمونیسم در سطح جهانی بود. در مورد تغییراتی که در کابینه دولت انقلابی گیلان پیش آمد، که منجر به آزدگی شدید کوچک‌خان شد، نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی: منبع یاد شده، صفحات ۲۷۴-۲۶۸ - مترجم

۱۱- تندروی‌های بلشویک‌ها به حدی بود که حتی احسان طبری نظریه پرداز حزب توده هم در کتاب خود تحت عنوان ایران در دوسده واپسین (صفحات ۱۷۸-۱۷۶) شدیداً از احسان‌الله‌خان و خالوقربان انتقاد کرده و عملکرد آنان را یکی از علل شکست نهضت گیلان می‌داند - مترجم

۱۲- در این زمینه نگاه کنید به:

ابراهیم فخرایی: منبع یاد شده، صفحات ۳۰۳-۳۰۲ - مترجم

۱۳- در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم فخرائی: منبع یاد شده، صفحات ۳۲۸-۳۱۵ - مترجم

۱۴- در این زمان روس‌ها برای امضای قرارداد ۱۹۲۱ با ایران به تدریج قوای خود را از ایران خارج کردند که در نتیجه قوای مشترك احسان‌الله‌خان - کوچک‌خان شکست خورد. احسان‌الله‌خان به باکو فرار کرد. خالوقربان با رضاخان کنار آمد (و با درجه سرهنگی وارد قشون دولت شد و در جنگ با اسماعیل سمیتقو به قتل رسید). قوای دولتی

به فرماندهی رضاخان در ماه صفر ۱۳۲۱ وارد رشت شد - مترجم

۱۵- كوچك خان بر اثر شدت سرما در گردنه طالش و خلخال، به اتفاق مشاور آلمانی خود، به هلاکت رسید. یکی از افراد طالشی سالار شجاع به نام رضا اسکستانی، سر كوچك- خان را برید و تسلیم امیر مقتدر کرد. خالو قربان، به رسم خود شیرینی این سر را در تهران به نزد سردار سپه (رضا خان) برد. در مورد پایان کار كوچك خان نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی: منبع یاد شده، صفحات ۳۸۶-۳۹۲

ملك الشعراى بهار: تاريخ مختصر احزاب سياسى ايران، صفحات ۱۶۵-۱۶۴
على اصغر شمیم: تاريخ ايران در دوره قاجاریه، صفحات ۵۱۴-۵۱۲ و سایر منابع
- مترجم

۱۶- در این زمینه نگاه کنید به:

ملك الشعراى بهار: منبع یاد شده، صفحات ۷۸-۷۴ - مترجم

۱۷- اشاره به دوره فترت بین دوره سوم و چهارم مجلس شورای ملی و موضوع قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله میباشد - مترجم

۱۸- اصول ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی مصوب ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ به شرح زیر است:

اصل نودم

در تمام ممالك محروسه، انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه آن انجمن‌ها از این قرار است:

اصل نود و یکم

اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند، مطابق نظامنامه انجمن ایالتی و ولایتی.

اصل نود و دوم

انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه بمنافع عامه دارند، بارعایت حدود قوانین مقرر.

اصل نود و سوم

صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل، به توسط انجمن‌های ایالتی و

ولایتی طبع و نشر می‌شود. - مترجم

۱۹- در مورد علل عدم تشکیل مجلس چهارم نگاه کنید به:

ملك الشعراى بهار، منبع یاد شده، صفحات ۱۱۸-۱۱۶ - مترجم

۲۰- با توجه به این که نویسنده کتاب برخی اطلاعات لازم را در مورد نهضت خیابانی ننوشته است لذا خلاصه‌ای از زندگی و مرگ وی آورده می‌شود، تا خوانندگان بهتر بتوانند در مورد اوداوری کنند:

- شیخ محمد خیابانی، فرزند حاجی عبدالمجید تاجر خامنه، در سال ۱۲۹۷ هجری در قصبه خامنه تبریز به دنیا آمد. پدرش قریب سی سال در روسیه بود و به کار تجارت با روسیه اشتغال داشت.

- خیابانی علوم اسلامی را نزد حجت الاسلام حاجی میرزا ابوالحسن آقا مجتهد انگجی فراگرفت؛ علم نجوم و هیأت را از میرزا عبدالعلی منتجم آموخت.

- خیابانی پس از مرگ حاجی سیدحسین آقا، پیش نماز خامنه، پیش نمازی تبریز را به مدت چهار سال به عهده گرفت.

- زندگی سیاسی خیابانی از زمان مشروطه آغاز شد و در شمار مجاهدین تبریز، در زمان محاصره آن شهر از سوی قوای عین الدوله، بود. در انتخابات دوره دوم مجلس نماینده تبریز شد و به حزب دموکرات پیوست. وی در جریان به توپ بستن مجلس در شمار کسانی بود که نمایندگان را تشویق به ماندن در تهران و مبارزه با استبداد محمد علی شاه می‌کردند.

- در دورانی که تبریز در تصرف شجاع الدوله (صمدخان مراغه‌ای) بود، خیابانی به فعالیت‌هایی چون تشکیل يك شورای ایالتی مرکب از ۴۸۰ نفر دست زد و روزنامه تجدد را منتشر کرد. آنگاه که عثمانی‌ها تبریز را گرفتند و قصد الحاق آن به عثمانی را داشتند، خیابانی به مبارزه با آنان پرداخت و در هشتم ذی‌قعدة ۱۳۳۶ وی را دستگیر و در ارومیه زندانی کردند و تحت الحفظ به قارص فرستادند.

- بعد از اعلام انتخابات دوره چهارم مجلس و حکمرانی سپهسالار در آذربایجان، و برغم کارشکنی‌های وثوق الدوله رئیس الوزرا در انتخابات آذربایجان، خیابانی به وکالت مجلس برگزیده شد. وثوق الدوله که از مخالفت خیابانی با قرارداد ۱۹۱۹ آگاه بود، ژاندارم‌های سوئدی را برای قلع و قمع خیابانی به تبریز فرستاد. خیابانی نیز در ۱۷ حمل ۱۲۹۹ قیام کرد و به مدت دوازده روز شهر را به تصرف خود درآورد.

هدف‌های سیاسی خیابانی در اصلاحات داخلی، ایجاد يك قشون منظم ایرانی،

روی کار آمدن يك كابينه صالح و اصلاحات اقتصادی خلاصه می شد. مرحوم خیابانی همواره اعلام می کرد که «آذربایجان جزء لاینفک ایران است» از این رو، برای جلوگیری از ورود بلشویک ها به تبریز ضمن مخالفت با ورود نیروهای بلشویک در گیلان، با قرارداد کوچک خان و روس ها به شدت مخالفت کرد و مانع ورود روس ها به آذربایجان شد.

– مخبر السلطنه هدایت پس از ورود به تبریز در تاریخ ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۸ به خانه طرفداران کوچک خان هجوم برد. روز بعد، خیابانی را در منزل شیخ حسن میانجی یافتند و چند قزاق با چند تیر تفنگ وی را شهید، و بازویش را قطع کردند و جنازه اش را به نزد مخبر السلطنه بردند.

– شخص آلمانی که همکار خیابانی بود، کورت وسترو (Curtwustrou) نام داشت، که قبلاً کنسول آلمان در تبریز بود. این شخص پس از مرگ خیابانی خودکشی کرد. در مورد زندگی و افکار شیخ محمد خیابانی نگاه کنید به: احمد کسروی: تاریخ هجده ساله آذربایجان.

شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی: انتشارات ایران شهر، برلین ۱۳۰۴ (چاپ جدید، انتشارات سحر، تهران).

علی اصغر شمیم: همان منبع یاد شده، صفحات ۴۹۸-۴۹۴ – مترجم

۲۱- منظور وزیر خارجه انگلستان این بود که چون قرارداد ۱۹۱۹ به تصویب نرسیده است لذا رسمیت نداشته و انگلیس به عنوان طرف دیگر قرارداد حق اقامه آن را ندارد – مترجم

۲۲- دولت ایران در کابینه مشیرالدوله به عضویت جامعه ملل درآمد و ذکاءالدوله غفاری و پرنس ارفع [سرلشگر ارفع] به سمت نمایندگان ایران در جامعه ملل انتخاب گردیدند. مکاتبات متعدد ایران با رژیم بلشویک شوروی در مورد خروج نیروهای آن کشور از ایران به نتیجه نرسید و سرانجام نصرت الدوله فیروز موضوع را در اجلاس ۲۶ و ۲۸ رمضان ۱۳۳۸ جامعه ملل در لندن مطرح کرد. دبیر کل انگلیس جامعه ملل شکوائیه ایران را بین اعضای آن تقسیم و از تیتولی (Tittoli) رئیس مجمع عمومی جامعه ملل درخواست تشکیل فوری جلسه را کرد. مجمع در جلسه مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ خود قطعنامه مزبور را صادر کرد. لازم به تذکر است که در این زمان هیچ يك از دول بزرگ، شوروی را به رسمیت نشناخته و دولت مزبور در جامعه ملل عضویت نداشت، ولی از طریق کراسین نماینده بازرگانی خود در لندن، به ایران پیغام داد که چنانچه شکایت خود را پس بگیرد و حاضر به مذاکره مستقیم با شوروی شود، دولت شوروی بی درنگ ارتش خود را از

گیلان فراخواهد خواند - مترجم

۲۳- ایوان کارکالو می‌تسلف که در شمار کمونیست‌های دوآتشه بادکوبه بود در سال ۱۹۱۸ به عنوان نماینده شوروی به ایران آمد، لکن به دلیل کارشکنی انگلستان از طرف مقامات ایرانی پذیرفته نشد و شناسائی رژیم شوروی از سوی ایران به تأخیر افتاد. وی در ماه اوت ۱۹۱۹ مجدداً عازم ایران شد، لکن در بندر گز به قتل رسید. شوروی به جای او، ساتوف را تعیین کرد ولی دولت ایران او را هم نپذیرفت. در کابینه مشیرالدوله، وقتی مشاور الملك انصاری در اوت ۱۹۲۰ به عنوان سفیر فوق العاده ایران در شوروی تعیین شد، روس‌ها نیز قیود و روتشتین را به ایران اعزام داشتند که در آوریل ۱۹۲۱، از راه خراسان وارد تهران شد. مشکل اصلی در امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، وجود نیروهای انگلیس در ایران بود، که بعداً این مشکل حل گردید. در این زمینه نگاه کنید به:

عبدالحسین مسعود انصاری: زندگانی من، جلد دوم، صفحات ۶۲ به بعد

علی اصغر شمیم: منبع یادشده، صفحات ۴۹۴-۴۹۰

عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران، انتشارات سیمرغ،

صفحات ۳۴۱-۳۳۹ - مترجم

۲۴- سید ضیاءالدین طباطبائی، پس از شهریور ۱۳۲۰ به ایران آمد و به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شد؛ معروف است که وی در شمار مشاورین نزدیک شاه سابق بود. سید ضیاء در سال ۱۳۴۵ درگذشت - مترجم

۲۵- کابینه وثوق الدوله در ماه شعبان ۱۳۳۷، هیأتی را به ریاست سید ضیاءالدین طباطبائی به باکو فرستاد تا با دولت آذربایجان قفقاز قراردادهایی را درباره روابط سیاسی و تجارتی با ایران به امضا برساند. این قرارداد که با حزب مساوات باکو امضا شده بود، برای تصویب به تهران فرستاده شد. اما در این زمان بلشویک‌ها وارد باکو شدند و قرارداد مزبور منتفی گردید - مترجم

۲۶- در مورد زندگی نامه سید ضیاءالدین طباطبائی، نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول (کودتای ۱۲۹۹)، صفحات

۱۸۸-۱۸۰ - مترجم

۲۷- در مورد کمیته آهن نگاه کنید به:

دولت آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، ص ۱۵۰

حسین مکی: همان منبع یادشده صفحات ۱۹۰-۱۸۸ - مترجم

۲۸- ژنرال وست‌هال سوئدی به‌دلیل روابط نزدیک با وثوق‌الدوله از سمت خود برکنار شد - مترجم

۲۹- طبق نوشته ملك الشعرای بهار (تاریخ احزاب سیاسی - صفحه ۵۹)، ژنرال آیرون شاید در نظر داشت که بریگاد قزاق را جزو ابواب جمعی نیروهای بریتانیا و ستاد ارتش انگلیس قرار دهد. این موضوع توسط سپهدار (رئیس‌الوزراء) با مقامات مملکتی مطرح گردید ولی مورد تصویب قرار نگرفت - مترجم

۳۰- سرهنگ دیکسون که برای سروسامان دادن به ارتش ایران در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به ایران آمده بود، طبق نوشته ملك الشعرای بهار (احزاب سیاسی - صفحه ۱۰۹) به عنوان مخالفت با کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، از ایران خارج شد - مترجم

۳۱- بر طبق مدارک ایرانی، سرهنگ اسمایت یکی از طراحان کودتای ۱۲۹۹ بوده است - مترجم

۳۲- بنا به نوشته ملك الشعرای بهار (احزاب سیاسی - صفحه ۵۴-۵۳) علت عمده سقوط کابینه مشیرالدوله شدت عمل او در خواباندن شورش‌های داخلی بود که باعث ناخشنودی ملیون تند رو و دموکرات‌ها گردید و روس‌ها نیز در برکناری او سهمی داشتند - مترجم

۳۳- عبدالله مستوفی در شرح زندگانی من (جلد سوم - صفحات ۲۷۳ به بعد) ماجرا را به گونه دیگری نوشته است؛ که به واقعیت نزدیک‌تر می‌باشد. مستوفی می‌نویسد که سپهسالار، داوطلب ریاست وزراء بود و سیدضیاء نیز واسطه بین او و سفارت انگلیس به‌شمار می‌رفت. سیدضیاء بعداً اظهار داشت که انگلیسی‌ها به شرطی با کابینه سپهسالار موافقت نمی‌کردند. سیدضیاء سمت وزیر داخله را در آن کابینه داشته باشد. سپهسالار با شنیدن این حرف، با خشم گفته بود: «عجب روزگاری شده است؟ این سید دوقازی هم می‌خواهد وزیر داخله شود، آن‌هم در کابینه‌ای که من رئیس‌الوزراء باشم!...» - مترجم

۳۴- چون در کابینه مشیرالدوله امکان تصویب قرارداد ۱۹۱۹ مقدور نشد، مقامات سیاسی بریتانیا برای ترساندن ایران به‌شگرد سیاسی جالبی دست زدند: مجلس عوام بریتانیا به دولت اعتراض کرد که چرا به ایران ماهانه مساعده مالی از طریق بانک شاهنشاهی

می‌دهد درحالی که قرارداد ۱۹۱۹ به تصویب ایران نرسیده است؛ همچنین به مخارج نظامی انگلستان در خراسان و گیلان اعتراض شد. سرانجام کابینه مشیرالدوله با وعده تصویب قرارداد مزبور، مانع قطع این مساعده و خروج نیروهای انگلیس شد. به نظر ملك الشعراى بهار (احزاب سیاسى صفحه ۵۵-۵۴) علت اقدام بریتانیا این بود که چون زمینه امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی فراهم می‌شد، لذا انگلیسی‌ها خواستند با این کار در امضای قرارداد مزبور اشکال تراشی کنند - مترجم

۳۵- نگاه کنید به: ملك الشعراى بهار، منبع مذکور، صفحه ۵۶ - مترجم

۳۶- سپهدار قاسم‌خان سردارهایون رئیس بریگاد قزاق را به نزد قزاق‌ها فرستاد. اما قزاق‌ها به او توهین کردند، و قاسم‌خان پس از بازگشت به تهران استعفا داد - مترجم

۳۷- این گروه شامل ادیب السلطنه، معین‌الملک (متشی مخصوص شاه) و هاروارد کنسول انگلیس بود - نگاه کنید به:

ملك الشعراى بهار، منبع یاد شده، صفحه ۶۸-۶۷ - مترجم

۳۸- نگاه کنید به:

ملك الشعراى بهار، همان منبع مذکور، صفحات ۱۱۶-۱۱۲ - مترجم

۳۹- در مورد دخالت انگلستان در کودتای سوم خوت ۱۲۹۹، از سوی نویسندگان ایرانی و خارجی پژوهش‌هایی صورت گرفته است، که مشخصات آن‌ها فهرست وار نقل می‌شود:

ملك الشعراى بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران، صفحات ۸۷-۶۱

عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، جلد سوم، صفحات ۲۸۵-۲۶۳

یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۲۲۶-۲۱۹

علی اصغر شمیم: ایران در دوره قاجاریه، صفحات ۵۰۴-۵۰۰

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، کودتای ۱۲۹۹

سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، جلد دوم، ترجمه محمدتقی فخرداعی، صفحات

۸۲۷-۸۲۹

جوزف. ام. آپتون: نگرشی بر تاریخ ایران، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات نیلوفر

تهران، صفحات ۷۷-۷۳

ا. س. ملیکف: استقرار دیکتاتوری رضاخان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران،

امیر کبیر، صفحات ۴۴-۲۶

Donald N. Wilber: Iran, Past And Present, Princeton University Press, Princeton, Newjersgy, Eight Edition, 1976, Pages 125 - 127 - مترجم

۴۰- سیدضیاء در روز چهارشنبه ۶ حوت ۱۲۹۹ با گرفتن دستخط احمد شاه به مقام ریاست وزرا رسید و این سمت را تا ۴ جوزای ۱۳۰۰ (سه ماه) حفظ کرد که نزدیک به صد روز می شود - مترجم

۴۱- در این زمینه نگاه کنید به:

ملك الشعراى بهار، همان منبع مذکور، صفحات ۱۰۲-۸۷ - مترجم

۴۲- چون نویسنده متن کامل اعلامیه را ترجمه کرده است، لذا عین متن فارسی آن آورده شد - مترجم

۴۳- جای تردیدی نیست که بدلیل بیسوادی رضاخان این اعلامیه را فرد دیگری نوشته است، و با توجه به شیوه نگارش سیدضیاء، نویسنده اعلامیه شخص وی بوده است - مترجم

۴۴- رضاخان در نظر داشت ژاندارمری را ناتوان کرده و آن را در قوای دولتی مورد نظر خود قرار دهد - مترجم

۴۵- در این زمینه نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، کودتای ۱۲۹۹، صفحات ۳۱۳-۳۲۱ - مترجم

۴۶- منبع یاد شده، صفحات ۲۶۳-۲۵۸ - مترجم

فصل پانزدهم

میراث رضاخان

اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹ فصل جدیدی را در تاریخ ایران گشود و طلسم بی‌حرکتی و بلا تکلیفی دهره آور شکسته شد. این سید ضیاء نبود که محصول گردباد سیاسی خود را درو کرد، بلکه فردی نظامی آن را درو کرد که بدون او تحول اولیه انجام شدنی نبود؛ اما پیش از اینکه به موضوع طرد سید ضیاء از صحنه سیاست پرداخته شود، بی‌مناسبت نیست لحظه‌ای درنگ کنیم و ببینیم که قلمرو قدرت رضاخان بر حسب شرایط مادی چه وضعی داشت. سپس می‌توانیم فعالیت‌های سیاسی رضاخان را به لحاظ منابعی که بساکمک آن می‌بایست به ساخت کشور، پس از به دست گرفتن قدرت سلطنت، پردازد، مورد بررسی قرار دهیم. در واقع، مساحت سرزمینی که به رضاخان به ارث رسیده بود، همان گونه که دیدیم، نه کوچک بود و نه به هم پیوسته. رضاخان می‌بایست پادشاه کشوری شود که مساحت آن به بزرگی کل مساحت فرانسه و آلمان و انگلستان بود - کشوری که اگر از شمال غربی به جنوب

شرقی به دو نیم می شد، خط منصفی را با طول ۱۴۰۰ میل به وجود می آورد. با این حال، در سال ۱۹۲۱ [شمسی ۱۲۹۹] در این منطقه هیچ گونه راه آهن وجود نداشت. راه های آن صرفاً چیزی بیشتر از راه های مالروئی نبود که زمین های مرتفع را زیر پای می گذارد و مسیر پرپیچ و خمی را طی می کرد تا از بستر رودخانه های ویران شده و شوره زارهای سست و شهادتگاه های بیابان های لم یزرع در دل دشت ها بپرهیزد. البته، تعداد انگشت شماری اتومبیل سواری و کامیون به ایران آورده شده بود. همچنین، چون جاده ها در دوران جنگ از سوی ارتش های خارجی مورد استفاده قرار گرفته بود، و پیش از جنگ نیز مسیر گروهان های روسی در شمال بود، در حدود ۱۵۰۰ میل راه وجود داشت که در آن روزگار آن را راه ماشین رو می نامیدند. در تهران، دربار و سفارتخانه ها و چند نفر از رجال اتومبیل سواری داشتند؛ سیدضیاء هنوز هم از سر شوخی و طنز درباره تصاحب دو اتومبیل رولز رویس در هنگام حرکت کودتاچیان به سوی تهران سخن می گوید. سیدضیاء به طرزی وارد تهران شد [با اتومبیل رولز رویس تصاحب شده] که نشانگر قدرت او بود و به اندازه کافی برای مردم تازگی داشت تا هم آهنگ با گشایش يك عصر جدید باشد.

جمعیت کشور بر اثر جنگ و قحطی، همراه با بیماری و نبودن خدمات درمانی، کاهش یافته بود. در سال ۱۹۲۱ [شمسی ۱۲۹۹] لایحه ای به مجلس تقدیم شد تا سازمان ثبت موالید و متوفیات و ازدواج ها [سازمان ثبت احوال کشور] تأسیس شود. از صدر مشروطه در ۱۹۰۶ [هجری قمری ۱۳۲۴] لزوم ثبت کردن [احوال شخصیه] و سرشماری [جمعیت] به عنوان مقدمه اصلاح نظام اداری کشور پذیرفته شده بود. تعصب مذهبی، و ترس مردم از این که پس از سرشماری دولت غاصب بخواهد مالیات بیشتری از مردم وصول کند، چنین اقداماتی را به تأخیر انداخته بود. يك بر آورد خوش بینانه از جمعیت کشور در سال ۱۹۲۲ [۱۳۰۰ شمسی] آن را به رقم ده میلیون نفر می رساند، یعنی نیمی از جمعیت کنونی ایران

[در سال ۱۹۶۲/۱۳۴۱ شمسی]. در سال ۱۹۲۲ در تهران سرشماری جمعیت صورت گرفت و جمعیت پایتخت ۲۱۰/۰۰۰ نفر ثبت شد؛ در حالی که در ۱۹۶۲، به يك ميليون و پانصد هزار نفر بالغ گردید. بنابراین ملاحظه می شود که در زمان به قدرت رسیدن رضاخان جمعیت کشور بسیار کم بود، در حالی که امروزه جمعیت زیاد پایتخت يك مشکل جدی است، و جمعیت بسیار کم کشور در آن زمان امکان افزایش زیاد آن را عملی می کرد. در اوایل دهه ۱۹۲۰ [۱۲۹۸ شمسی به بعد] پیشنهاد شد که با آوردن مهاجرین خارجی به ایران، توسعه جمعیت در برخی از نواحی کشور را تسریع کنند، و يك پیشنهاد مشابه آن نیز در سال ۱۹۵۰ [۱۳۱۹ شمسی] داده شد. مصطفی فاتح در کتاب خود به نام «اوضاع اقتصادی ایران»، که در سال ۱۹۲۶ [۱۳۰۵ شمسی] به چاپ رسید، نوشت: «برخی از مردم که در مسائل نژادی و مذهبی تعصب دارند، ادعا می کنند که این مهاجرت پیشنهاد شده عملی نیست زیرا مشکلات اجتماعی را در ایران به وجود می آورد... من معتقدم که مهاجرت، و به ویژه مهاجرت نژادهای اروپائی به ایران در محدوده معینی، می تواند به عنوان يك وسیله درمان کمبود جمعیت بسیار سودمند باشد. چنین طرحی می تواند موجب اشاعه دانش و تبلیغ روش های جدید زندگی، معرفی تمدن اروپائی در ایران گردد - چیزی که برای ایران امروز عملی تر از آموزش و پرورش است».

دوباره در سال ۱۹۵۵ [۱۳۳۵] عده معدودی که خواستار پیشرفت سریع اقتصادی و توسعه بازار گانی بودند، صحبت از ایجاد مهاجرنشین (Colony) ژاپنی ها در ایران می کردند. زمینه فکر این چنینی، قبلاً نیز وجود داشت زیرا شاه عباس بسازور و جبر [محلّه] مهاجرنشینی از بازار گانان و صنعت گران ارمنی در اصفهان به وجود آورد. لکن، تا کنون چنین اقدامی از سوی يك دولت ایرانی در تاریخ معاصر صورت نگرفته است.

نبایستی فراموش کرد که تراکم زیاد جمعیت در گذشته مربوط به ادواری است که منابع آب لزوماً بیشتر نبود، لکن بهتر از دوران کنونی ذخیره می شد.

بقایای طبقه‌بندی زمین (Terrace)، سدها، قنات‌های قدیمی و مخازن آب نشان می‌دهد که در گذشته دور، آب به میزان زیادی ذخیره می‌شد. تنها در چند سال اخیر مجدداً تلاش‌هایی برای توسعه تسهیلات ذخیره کردن آب صورت گرفته لکن هنوز زمان ثمر دادن آن‌ها فرا نرسیده است. در میان مصائبی که سرنوشت محتوم و نهایی روش‌های قدیمی ذخیره آب را تعیین کرد، بایستی از سقوط سلسله صفویه بر اثر حمله افغان‌ها در ۲۲-۱۷۲۱ [۱۱۳۵-۱۱۳۴ هجری] نام برد. مغولان را غالباً مسئول بدبختی‌هایی می‌دانند که بر اثر رویدادهای اخیر به وجود آمدند، اما در فاصله هجوم هلاکو به ایران در سده سیزدهم میلادی [۶۵۱ هجری] و اعتلای قدرت صفویه در قرن شانزدهم [۹۳۰-۹۰۵ هجری]، فرصتی برای سازندگی کشور، به وجود آمد که از سوی هلاکو و جانشینان وی آغاز گردید. تخمین شاردن از جمعیت تقریبی ایران در عصر صفویه به میزان چهل میلیون نفر، محل تردید است. مع الوصف، وجود امنیت عمومی، استفاده از منابع و جاذبه ایران عصر شاه عباس برای خارجیان، آشکار می‌سازد که ایران آن زمان پرجمعیت‌تر از دوران مالکم [سرجان مالکم] در آغاز سده نوزدهم [دوران فتحعلیشاه قاجار] بود، و مالکم جمعیت ایران را در این دوران حداکثر شش میلیون نفر دانسته است.

آب، هر چند که يك مشکل حیاتی است، اما تنها مشکل به‌شمار نمی‌رود، چون بهداشت، امید به زندگی و رفاه عمومی نیز حائز اهمیت می‌باشند، و این موضوعات تحت تأثیر شرایط سیاسی، قرار دارند. طلوع قدرت امریکا و تغییر توجه اروپائیان به‌یمنگه دنیا و هند، و امکان تجارت دریائی مستقیم با خاور دور و جزایر تولیدکننده ادویه، در درجه دوم اهمیت قرار گرفتن ایران مؤثر بودند. زوال ایران در ادوار پیشین بر اثر ویرانگری مغولان در آسیای مرکزی در سده سیزدهم میلادی آغاز شد. انقطاع راه‌های تجارتی آسیا، پیش از طلوع و دخول مغولان، از قرن دهم و یازدهم میلادی، یعنی از زمان اقتدار خلفای عباسی در بغداد، شروع گردید. تأثیرات کامل جهت‌گیری جدید تجارت جهانی در ایران پس از مدتی

محسوس شد. اما در چشم تاریخ عیان بود که هنگامی که سلاطین صفویه برای متمرکز کردن ایران در يك منطقه اقدام کردند، که تقریباً با مرزهای کنونی آن برابر است، و از آن يك كل یکپارچه ساختند که بی شباهت به مفهوم جدید دولت ملی نبود، نقش گذشته ایران به عنوان کاروانسرای بین شرق و غرب و وصول کننده عوارض راهداری و اندیشه‌ها در شریان بزرگ مبادله تجارتي و فرهنگی، متوقف شد. در سراسر دوران تاریخ معاصر ایران، این نقش درجه دوم کشور هرگز به رسمیت شناخته نشد، و شاید هرگز از سر تعمق تبیین نگردید و هیچ گاه تصریح نشد، یا به گونه درستی اهمیت این سقوط درك نگردید. جنبه مثبت این شیوه فکری آن بود که مردم ایران به گونه فزاینده و پرسر و صدایی خود را بسیار دست‌بالای گرفتند؛ و در جنبه منفی آن تمایلی فزاینده به وابستگی، عدم مسئولیت و بی تفاوتی وجود داشت. در این انقطاع، که نقطه مهمی در حرکت تجارت جهانی به شمار می‌رود، ایرانیان بر این اعتقاد بودند که جزئی از دنیای ایران بینانه خود می‌باشند. بدین ترتیب، زمانی که روسیه و بریتانیای کبیر، ایران را بازیچه سیاست‌های خود ساختند و ایران در این سیاست اهمیت چندانی نداشت، مردم ایران هنوز فکر می‌کردند که نگرانی عمده روسیه و بریتانیا از سر نوشت ایران ناشی می‌شود. مثلاً، در سال ۱۹۲۰ [شمسی ۱۲۹۸] برای ایرانیان غیر ممکن بود تا بفهمند که سیاستمداری مانند اللوید جورج [نخست‌وزیر بریتانیا] در بازی سیاسی که عمدتاً متوجه تعدیل مجدد اروپا و مشرق‌زمین بود (نقش ایران در واقع در درجه دوم اهمیت قرار داشت و در زمره مسائل بیشمار بود) می‌توانست در مذاکرات [کنفرانس ورسای] از آن بهره‌گیری کند. متأسفانه مشغله ذهنی شخصی و بی‌جای مربوط به «قضیه ایران»، که از سوی افرادی چون لرد کرزن عنوان شد، صرفاً بر قوت پندارهای مبالغه‌آمیز ایرانیان از خود افزود، و آشکار بود که این موضوع اساساً ناشی از اظهارات سیاستمدارانی بود که به دلیل علائق شخصی به ایران توجه داشتند. ایرانیان چشم خود را به روی این حقیقت بستند که حتی اضطراب لرد کرزن درباره ایران زائیده

اضطراب عمیق وی از اوضاع هند بود. یا، حتی اگر نادیده نگرفتند، این موضوع را نشانه‌ای از اهمیت بسیار زیاد ایران تلقی کردند.

عقاید سیدضیاء و رضاخان در مورد ترقی ایران

سید ضیاء و رضاخان از بسیاری از هموطنان خود در ارزیابی واقع بینانه از موضع ایران متمایز بودند. سیدضیاء به‌خوبی از فقر و اهمیت درجه سوم کشور خود آگاه بود، و می‌دانست که مغازه خارجیان با ایران صرفاً در جهت انگیزه‌های موردنظر آنان بوده و به‌محض این‌که خواسته‌هایشان تأمین شود به ایران پشت خواهند کرد. رضاخان می‌دانست که برای نجات کشور بایستی تحول از درون مملکت صورت گیرد. هدف رضاخان این بود که طلسم و سوسه جلب نفوذ خسارچی را، که بسیاری از هموطنانش و بیشتر از همه درباریان سعی در به‌دست آوردن آن داشتند، بشکند، تا مملکت روی پای خود بایستد. هر زمان که این هدف‌ها جامه عمل پوشند، آنگاه ایران می‌تواند بر طبق شرایط خود با دول خارجی طرف شود، و نه با شرایط خارجیان. رضاخان این عقیده را مطرود می‌شمرد که نجات ایران صرفاً بایستی بدین منظور صورت گیرد که کشور برای انگلیسی‌ها اهمیت دارد و آنان هرگز اجازه محو شدن این نفوذ را نمی‌دهند، بلکه عقیده داشت که ایران حق بقا و شایستگی روی پای خود ایستادن را دارد.

سید ضیاء، که مزاجش برای دفع الوقت کردن مستعدتر از سایر رقبایش بود، نیز معتقد بود که ایران بایستی خود را نجات دهد. پیشنهاد او برای تجدید حیات ایران عبارت بود از احیای کشاورزی و صنعتگری افراد. در این خصوص، وی آماده بود تا به تحکیم بنیان‌های موجود بپردازد. او می‌خواست صنعتگری پراکنده مردم را جمع و جور و نبوغ بسومی آنان را بسیج کند، و به ایجاد صنایع ملی و تولید انبوه دست زند. در این صورت، راز پیروزی غرب مآلاً در اختیار ایران قرار می‌گرفت. در عین حال، صنایع محلی و خصوصی ایران که بر اثر رقابت با

کالاهای ارزان قیمت خارجی، رونقش را از دست داده بود، به کمک وضع تعرفه‌های محدود کننده واردات تبدیل به یک موجودیت نیرومند می گردید. سید ضیاء کار خود را با این پیشنهاد شروع کرد که زمین بایستی با عدالت و انصاف بیشتری تقسیم شود. وی معتقد بود با دادن زمین به صاحبان واقعی‌شان، بازده [تولیدات کشاورزی] بالا می‌رود، زیرا مالکان جدید تلاش بیشتری در جهت تولید خواهند کرد. اندیشه اصلاحات ارضی او همچنان ادامه یافت تا این که در ده سال اخیر به صورت موضوع سیاسی بزرگ داخلی در آمد و سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ [۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ شمسی] دوران تشدید این فکر بود. اینک انتقال سریع زمین‌های مزروعی از چند مالک معدود به تعداد زیادی از زارعین کشاورز اجرا شده است. جهات سیاسی این برنامه را بعداً مورد بحث قرار می‌دهیم. هنگامی که در سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ شمسی] سید ضیاء اعلام کرد که زمین‌های خالصه [باید بین کشاورزان] تقسیم شود، وی بدون شك در فکر بالا بردن بازده محصولات کشاورزی و سطح زندگی کارگران کشاورز بود. در حالی که اغلب بزرگ مالکان هنوز در زندان سید ضیاء به سر می‌بردند، لکن وی جداً فکرنمی‌کرد که نتیجه فرعی اصلاحات ارضی به معنای درهم شکستن قدرت طبقه برگزیده باشد.

به طور کلی نظام ملک‌داری در مناطق مختلف ایران متفاوت، ولی اصول آن در سراسر کشور یکسان بود. این اوضاع تا برنامه اصلاحات ارضی در زمان کنونی به همان ترتیب خود باقی ماند. تعداد روستاییان دارای ملک، انگشت شمار بود. تمایل عمده متوجه زمین قابل کشت بود که در حدود یک پنجم از مساحت کل کشور را تشکیل می‌داد. از این رقم، تقریباً یک سوم آن عملاً زیر کشت قرار داشت، لکن به مالکانی تعلق داشت که میزان مالکیت‌شان بین املاک بزرگ و کوچک متغیر بود. نهضت مشروطه، به گونه متضادی، با تضعیف مقام سلطنت، کشاورزان را از دسترسی به یک منبع تظلم [پادشاه] محروم کرد، در حالی که قبلاً کشاورزان می‌توانستند از دست زورگویی‌های مالکان اشراف به حمایت پادشاه متوسل شوند.

هنگامی که قدرت سلطنت تضعیف شد، اعیان و اشراف که درمقیاس وسیعی موفق به تسخیر انقلاب شده بودند، در اعمال قدرت خویش فعال مایشاء شدند. تعدیل قدرت آنان تنها در سال‌های اخیر، وبا پدیده جالب اتحاد شاه با روستاییان، صورت گرفت. مالکان، طبقات مذهبی و، متأسفانه باید گفت، ملیون و گروه‌های مخالف شاه که از اعقاب روشنفکران مشروطه‌خواه بودند، هنوز چشم‌انداز یک شهر نشین را داشتند، چون همیشه از وضع روستاها بی‌خبر بودند.

مالکان رأساً به بهره‌داری از زمین نمی‌پرداختند، و در موارد بسیاری، به قدرت ملک خود را می‌دیدند. بین آنان و کشاورزان یک طبقه مباشر یا کسانسی وجود داشتند که زمین و محصول آن‌را به مبلغ معینی از مالک اجاره می‌کردند. به این ترتیب، احساس مسئولیت مالک نسبت به زمین و زارع آن، در درجه خیلی پائینی قرار داشت. با فرض وجود داشتن چنین احساسی می‌توان گفت: بین مالک و کشاورز به قدرت پیوستگی‌های عاطفی برای کاستن از فشارهای زورگویانه واسطه‌ها وجود داشت. نمایندگان مالک، زارعین را استثمار می‌کردند و مالک را فریب می‌دادند. در هر جا که مالک ملک خود را به محترکران اجاره می‌داد تا خود را از دردسرهای ملک‌داری راحت کنند، وضع دشوار زارع بدتر می‌شد.

نظام سهیم شدن زارع در محصول مبتنی بر (۱) زمین، (۲) آب، (۳) بذر، (۴) میزان سرمایه بود، و در مناطقی که آبیاری پرخرج ضرورت داشت، معمولاً سهم زارع کمی بیشتر از یک پنجم بود که بابت عنوان پنجم، یعنی کار خود، دریافت می‌کرد. مالک یا جانشین او به تهیه بذر می‌پرداخت و هزینه‌های آبیاری را تأمین می‌کرد و مالک آب بود؛ در برخی موارد، تهیه بذر و آب به معنای سلطه مالک بر زمین به شمار می‌رفت، خواه سند مالکیت آن را داشت یا نداشت. بدبختی اصلی زارعین نداشتن سرمایه بود. روابط زارع و مالک بیشتر به صورت پرداخت جنسی بود؛ اما بالاتر از همه، زارع برای تأمین مخارج ضروری خود مانند خریداری حیوانات [بارکش]، ابزار، و تجملات کوچکی چون چراغ لامپا و شمع

و کبریت و دارو و کارهای تدارکاتی، نیاز به پول نقد داشت. به این جهت، زارع برای خریداری اقلام یادشده گرفتار نزول خواران، و به لحاظ اقلام اساسی مانند بذر و ابزار آشکارا اسیر و وابسته ارباب می شد.

در حالی که ذهن رضاخان متوجه ارتش، تسلیحات، صنایع فلزی و پارچه بود، سید ضیا در این فکر بود که محصولات ایران را سودمندتر ساخته و با حداقل کارخانه، ایران را از خود کفائی برخوردار سازد، و بر مبنای اصول سنتی آن ها را توسعه دهد، همان گونه که تا به حال صنایع روستائی احیا شده به میزان کم گسترش یافته بود. صادرات مواد مازاد، مانند مواد خام، به کشورهای صنعتی جهان توسعه یافته بود، مثلاً، پشم وجود داشت؛ و کلاه پوست بره سید ضیاء نیز یادگار باقیمانده از این کالای صادراتی عمده بود. سید بر آن بود تا صادرات پشم را افزایش دهد. صادرات پشم در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۲ [۱۳۰۰ شمسی]، در مقایسه با ارقام صادراتی آن قبل از جنگ، به میزان ۵۰ درصد کاهش یافته بود. همچنین تجارت صادرات پوست نیز وجود داشت. در سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ شمسی]، صادرات پوست قسمت قابل توجهی از تولید ملی را تشکیل می داد. در شمار منابعی که قابلیت افزایش زیاد داشتند، برگ مو، ماهی، ابریشم [خام] مرکبات، پنبه، تنباکو و تریاک قرار داشت. جنگ داخلی آمریکا [از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ / ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۴ شمسی] به بازار پنبه ایران رونق سی چشم گیر داده بود و روسیه خریدار عمده مواد خام ایران در این زمینه به شمار می رفت. تلاش هائی در جهت افزایش کالاهای عمده کشاورزی، از طریق وارد کردن بذر صورت گرفت، و قبلاً روس ها این بذرهارا در سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۸ شمسی] از آمریکا خریده، و به ایران آورده بودند. احیای تجارت پنبه با روسیه در زمان امضای قرارداد ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ شمسی] ایران و شوروی در ذهن دوطرف وجود داشت. مسائل مربوط به شیلات خزر [شیلات شمال] نیز از همان درجه اهمیت برخوردار بود.

شیلات خزر

در سال ۱۸۶۷ [۱۲۸۳ هجری] امتیاز انحصاری ماهی گیری در سواحل جنوب خزر به يك تبعه روسیه بنام لیانازوف (Lianazoff) داده شد. وی صنعتی را تأسیس کرد که پیش از جنگ اول سالانه حداکثر ۵۴۰/۰۰۰ پوند خاویار [نزدیک به ۲۳ تن] تولید می کرد. در آمد دولت ایران از این ممر در حدود ۲۰/۰۰۰ لیره انگلیسی بود. انقلاب روسیه، این صنعت در حال پیشرفت را متوقف کرد و امتیاز لیانازوف موقتاً مسکوت ماند. در ژوئیه ۱۹۱۹ [ذیقعه ۱۳۳۷ قمری] این امتیاز به شخصی بنام وانتیزوف (Vantizoff) داده شد و ایران در ۵۰ درصد سودخالص آن سهم گردید. در پی امضای این امتیازنامه، بلشویک ها منطقه شمال ایران را اشغال کردند و بنادر شمال به دست روس ها افتاد.

اهمیت شیلات برای روس ها در ماده ۲۱ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی [۸ اسفند ۱۲۹۹/۲۶ فوریه ۱۹۲۱] چنین عنوان شده است:

«دولت ایران وعده می دهد که در باب اعطای امتیاز شیلات با شرکت های مرکب از اتباع دولت ایران و روس داخل مذاکره شود و برای فروش و حمل و نقل ماهی به روسیه، موجبات تسهیل در قرارداد تجارتی و گمرکی را فراهم خواهد نمود».

دولت شوروی پس از مدتی کشاکش حقوقی با مدعیان امتیاز لیانازوف، به لغو این قرارداد در نوامبر ۱۹۲۲ [جمادی الثانی ۱۳۴۱] مبادرت کرد و حقوق وی را از مارتین لیانازوف خریداری کرد. سرانجام در اکتبر ۱۹۲۷ [آبان ماه ۱۳۰۷]، رضاشاه با تأسیس شرکت شیلات ایران و شوروی به مدت ۲۵ سال موافقت کرد.^۲

صادرات تریاک و وضع صنایع و کشاورزی در دوران سلطنت رضاشاه

صادرات تریاک به مقدار زیاد، نخستین بار در سال ۱۸۵۳ [۱۲۳۲ شمسی/

۱۲۶۹ قمری] با استفاده از فرآورده منطقه اصفهان، صورت گرفت. با افول تجارت ابریشم [به دلیل تولید ابریشم مصنوعی در غرب]، کشت خشخاش توسعه یافت تا جایگزین ابریشم شود. بهترین تریاک ایران به لندن حمل می شد تا از آن مرفین ساخته شود. تریاک به تدریج به صورت یک محصول پرسود درآمد، اما محصول خطرناکی به شمار می رفت زیرا مردم کشور برای فرار از مصائب زندگی به تریاک کشیدن پناه می بردند. در سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۰ شمسی] جامعه ملل بر کشت خشخاش نظارت می کرد و تلاش هایی در جهت عدم مصرف محلی آن صورت گرفت^۴ تا این که در سال های اخیر ثمرات این تلاش ها آشکار شد. با اعلام منع کشت خشخاش، درآمد حاصل از صادرات آن از دست رفت، بی آن که سایر ملل به ایران کمک کنند تا منبع درآمد دیگری به جای آن به وجود آید^۵.

صنعت ابریشم: افول صنعت ابریشم از سال ۱۸۶۴ [۱۲۸۸ قمری/۱۲۴۳ شمسی] آغاز شد زیرا نوعی بیماری مسری در کرم های ابریشم بروز کرد و آن ها را از بین برد. از این رو به خاطر رونق بخشی به این صنعت، تخم ابریشم ابتدا از ژاپن و سپس از عثمانی وارد شد. در سال ۱۸۹۰ [۱۲۶۸ شمسی/۱۳۰۷ قمری] این صنعت تا حدودی زنده شد. اگرچه ۸۰ درصد محصول ابریشم از گیلان به دست می آمد، ولی ابریشم عمل آمده و کالاهای ابریشمی در کاشان و یزد تولید می گردید^۶. احیای صنعت ابریشم، که زمانی نام ایران را در جهان پر آوازه کرده بود، بر اثر جنگ اول جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ محدود شد^۷، تا این که در دوره سلطنت رضاشاه از نو مورد توجه قرار گرفت. تلاش هایی برای ادامه این صنعت، تا پنج سال پیش [۱۹۵۷] به نحو شدیدی ادامه یافت؛ اما اینک [۱۹۶۲] کارخانه آن در چالوس [حریربافی چالوس] بسته شده، و پارچه های ابریشمی فقط در یزد تولید می شود. این ابریشم از نوع سنگین بوده و به ظرافت انواع ابریشم چالوس نیست. کارخانه یزد از سوبسید دولتی استفاده می کند.

منابع معدنی: وقتی به سراغ منابع معدنی ایران می رویم به گونه شدیدی با

مشکلی روبرو می‌شویم که تمامی اوضاع اقتصادی ایران را در آستانه سلطنت رضاخان خراب کرد، و این مشکل، فقدان فلج‌کننده ارتباطات و راه‌ها بود. مثلاً، نفت را در نظر بگیریم: در آغاز سلطنت رضاشاه [به دلیل نبودن راه‌های ارتباطی] برای نواحی شمالی ایران مقرون به صرفه بود که نفت سفید و بنزین را از شوروی بخرند تا این که آن را از مناطق نفتی ایران در جنوب تأمین کنند. بهره‌برداری از سایر معادن کشور (هرچند که به آن میزان نیستند که تصور می‌شد) در اثر پراکندگی، با موانع حمل و نقل روبرو بود. در سایر رشته‌ها نیز تمایل به تهیه آن از خارج وجود داشت، تا این که رضاشاه سیاست تأمین مواد در داخل کشور را پیاده کرد. این تمایل ناشی از سهولتی بود که مناطق مختلف کشور، و عمدتاً شمال در رابطه تجاری با روسیه، می‌توانستند به خرید و فروش کالا با خارج از کشور بپردازند بدون این که از طریق مبادله کالا با کالا با سایر بخش‌های مرکزی به تأمین نیازمندی‌های یکدیگر بپردازند. علاوه بر نفت، کشوری که رضاخان حکومت کردن بر آن را آغاز کرد، معادنی داشت که به‌طور ابتدائی از آن‌ها بهره‌برداری می‌کرد. برای این که ثابت شود که این معادن تا چه اندازه در مناطق مختلف پراکنده هستند، یادآور می‌شویم که نمک در ۲۰ معدن در نواحی مختلف ۱۴ استان وجود داشت که در بین آن‌ها آذربایجان سهم تولیدی بزرگی داشت.^۸ فیروزه تنها در نیشابور خراسان^۹، مس در استان خراسان و در نزدیکی جنوب شرقی کرمان و یزد^{۱۰}، زاج سیاه در کاشان و قزوین و یزد، ذغال سنگ در هفده نقطه مختلف در نزدیکی تهران و در کوهستان‌های البرز و در نقاط پراکنده دیگر^{۱۱}، زرنیخ زرد (Orpiment) در آذربایجان، سنگ آسباب در نزدیکی تهران، سولفات سدیم در محلی، بین تهران و قم، که در نود میلی تهران قرار دارد، گوگرد در خراسان، روی در خراسان و نزدیکی تهران، گرافیت در نزدیکی همدان در غرب کشور، آهن در دو محل نزدیک به تهران، در کرج و در دوشان‌تپه^{۱۲}. روس‌ها در سال‌های اول جنگ به توسعه بهره‌برداری از ذخایر ذغال سنگ و سنگ آهن در نزدیکی دریای ارومیه پرداختند

و راه آهن جلفا - تبریز را بدین منظور ساختند، اما رویدادهای بعدی این اقدام را متوقف کرد.

صنعت آهن و فولاد: یکی از هدف‌های رضا شاه ایجاد صنعت آهن و فولاد در ایران بود. قبلاً، شاهزاده غیرتمند عباس میرزا در سال ۱۸۱۵ [شمسی ۱۱۸۹] به سروان مونتیت (Monteith) مأموریت داد تا به کاوش سنگ آهن در آذربایجان بپردازد. در ۱۸۳۶ [شمسی ۱۲۱۰] سرهنری لیندسی بتون (Sir Henry Lyndsay Bethone) تا آن حد پیش رفت که یک موتور بخار و تعدادی کارگر از انگلستان آورد تا به استخراج معادن سنگ آهن و مس در استان آذربایجان مبادرت کند، اما تلاش او به شکست انجامید. در ۱۹۲۱ [شمسی ۱۲۹۹]، ذخایر سنگ آهنی که برای توسعه این صنعت بسیار مناسب به نظر می‌رسید، در نزدیکی تهران قرارداد شد، که در آنجا ذغال سنگ نیز وجود داشت، و همجواری آن با پایتخت یک مزیت مضاعف به شمار می‌رفت. ذخایر سنگ آهن نزدیک دریاچه ارومیه به قدری به مرز [شوروی] نزدیک بود، که امکان فعالیت صنعت فولاد در سطح ملی وجود نداشت. کارخانه ذوب آهنی که کارشناسان آلمانی می‌ساختند، با استعفای رضا شاه در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰] ناتمام باقی ماند. در سال ۱۹۶۳ [شمسی ۱۳۴۲] اعلام شد که طرحی در دست است تا فولاد کافی جهت مصارف محلی و تأمین نیازمندیهای راه آهن تولید شود.^{۱۳} این فعالیت تحت نظر مقامات راه آهن انجام می‌گیرد. اما، بعید به نظر می‌رسد که ایران بتواند از لحاظ صنایع فولاد در سال‌های آینده بی‌نیاز از خارج گردد، و صرفاً خواهد توانست تنها برخی از نیازمندی‌های راه آهن را تأمین کند.

صنعت نفت: اگرچه ایران می‌تواند به خودببالد که تقریباً تمام مواد معدنی شناخته شده را در اختیار دارد، لکن یا مقدار آن‌ها کم است یا به دلیل مشکل حمل و نقل با دشواری بهره برداری و بازاریابی روبرو است. ایرانیان معمولاً میزان مواد معدنی و سایر اقلام کشور را بیشتر از آنچه که هست می‌دانند، و در گذشته ماجر اجویان خارجی نیز همین نظر را داشتند. البته نفت یک استثنا به شمار می‌رود. ذخایر نفت

ایران، بدون شك، زیاد است و تولید بالای آن، دلیل درستی این عقیده می‌باشد. اما معمولاً نفت را در محاسبه امکانات اقتصادی ایران در دورانی که رضاشاه اداره کشور را بدست گرفت، منظور نمی‌کنند، زیرا تا تاریخ ملی شدن نفت ایران در دوران دکتر مصدق در ۱۹۵۱ [۱۳۳۱] صنعت نفت به‌راستی به مردم ایران تعلق نداشت. به‌علاوه، در سال‌های اولیه سلطنت رضاشاه، نفت در شمار اقلام درآمد ملی محسوب نمی‌گردید زیرا در آن ایام اهمیت کامل نفت هنوز مشهود نشده بود. در تلاش‌های مذبوحانه سید ضیا برای تهیه پول، پس از کودتا، از نفت نامی به‌میان نیامده است، و کوتاه زمانی بعد که از نفت نام برده شد، در رابطه بامذاکرات نفت شمال [خوشتاریا] بود، که در فصل آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

با وجود آنچه که گفته شد، اهمیت روزافزون صنعت نفت پشتوانه عمده توسعه اقتصادی رضاشاه بود تا از خطر سقوط ملی جلوگیری کند. این خطر در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۱ شمسی] که نفت ایران ملی شد، و بازاریابی آن موقتاً به‌حالت تعلیق درآمد، ایجاد شد. در اواخر سلطنت رضاشاه، صنعت نفت بین ۳/۰۰۰/۰۰۰ تا ۳/۵۰۰/۰۰۰ لیره درآمد، نصیب کشور می‌کرد.

از محل بهره مالکانه و عوارض گمرکی وضع شده بر کالاهای وارداتی از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس، و نیز از سایر پرداخت‌هایی که شرکت ناگزیر بود طبق قوانین ایران و بر اساس شرایط امتیازنامه‌ای بپردازد، که در سال ۱۹۳۳ [۱۳۱۳ شمسی] مورد تجدید نظر قرار گرفته بود^{۱۴}، این وجوه به‌دست می‌آمد. دستمزدهای پرداخت شده به کارگران ایرانی که تعدادشان در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] به بیست هزار نفر می‌رسید، یا ارزش سرمایه تأسیسات شرکت که تا زمان ملی شدن نفت به‌عنوان دارائی غیر قابل انتقال این شرکت محسوب می‌گردید، در رقم درآمد نفتی ایران منظور نشده بودند. نیازی به گفتن نیست که، در چنین محاسبات موقتی، ارزش آموزش مکانیکی بسیاری از ایرانیان شاغل در شرکت و نیز کمک‌های تحصیلی و درمانی شرکت در مناطق عملیاتی نفت، منظور نمی‌گردید.

نظام انحصارات دولتی: سیاست اقتصادی رضاشاه بر محور حمایت ملی - گرایانه استوار بود. همان گونه که مجله «بررسی امور بین المللی» در ۱۹۲۵ نوشت، «چون کمال مطلوب رضاشاه حفظ استقلال ملی و حاکمیت ملی در داخل و خارج از کشور بود»، لذا نظام انحصارات دولتی که از سوی رژیم جدید شوروی تکامل یافته بود، می توانست برای رضاشاه انگیزه و سرمشق يك سیاست حمایت صنایع داخلی باشد. پیوند اقتصادی با روسیه شوروی بسیار گسترده بود. پیش از جنگ اول جهانی، تجارت با روسیه و بریتانیا جمعاً هشتاد درصد از حجم بازرگانی خارجی ایران را تشکیل می داد. از این رقم، متجاوز از شصت درصد متعلق به روسیه تزاری بود. در سال ۱۹۳۰، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کلیه فعالیت های صادراتی خود با شرق را در شرکت دولتی «تجارت با شرق» متمرکز کرد. در همان سال تجارتخانه های [خصوصی] شوروی بسته شد و خرید و فروش کالا از خارج در انحصار شرکت تجارت خارجی درآمد که از حمایت کامل دولت برخوردار بود. بنابراین، تجار ایرانی از کلیه مزایای تجارت خصوصی با روسیه و امکانات رسیدن به قیمت منصفانه خرید و فروش بر اثر چانه زدن، محروم شدند. ایران نیز در سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۱] تجارت خارجی را منحصر به دولت کرد؛ و جریان نظارت بیشتر دولت بر تجارت و تولیدات، چه از لحاظ داخلی و چه از نظر معاملات خارجی، شروع گردید. پس از تأسیس بانک ملی ایران، که به عنوان مؤسسه کنترل کننده مالی و پولی کشور فعالیت می کرد، سهمیه های صادرات و واردات کالا به مقدار زیادی زیر نظارت دولت قرار گرفت. در عین حال، صنایع داخلی از سوی وزیران مختلف کابینه نظارت می شد؛ لکن اداره این صنایع توسط شرکت های دولتی یا انحصارات تشکیل شده برای يك تولید خاص، صورت می گرفت. مثلاً ایجاد شرکت دخانیات ایران بدین منظور بود تا بر کار تولید و پخش توتون و سیگار نظارت داشته باشد. علاوه بر دخانیات، منسوجات و شکر و سیمان و کبریت، و ورود و توزیع وسائط نقلیه زیر - نظر دولت قرار گرفت. به این ترتیب، دولت به راحتی می توانست ورود کالاهای

تجملی را محدود سازد و یا در صورت لزوم ورود آن را ممنوع سازد. ورود مشروبات، اسلحه، وسایل موسیقی، کالاهای پشمی و کتانی، ابریشم، بدل چینی، مبل، مواد شیمیائی، و داروهای طبی تنها با جواز وارداتی صورت می گرفت. با اتخاذ اقدامات شدیدتر، سیاست تعدیل صادرات و واردات [موازنه بازرگانی خارجی] به اجرا درآمد. بازرگانان برای صادرات کالا به جواز صادراتی نیازمند بودند و عواید ارزی که از این ممبر بدست می آوردند بایستی در بانک ملی نگهداری می شد. به این ترتیب که معادل ریالی آن را به حسابشان واریز می کردند. اما، بعداً ترتیبی داده شد که تنها نیمی از این اعتبارات برای واردات کالا به کار می رفت و نیمه دیگر آن در اختیار دولت باقی می ماند تا صرف هزینه تحصیلی دانشجویان ایرانی خارج از کشور، خریداری وسایل نظامی، یا کالاهای مورد نیاز راه آهن دولتی و غیره گردد. از ماه مارس ۱۹۳۲ [اسفند ۱۳۱۱]، واحد قدیم پول که «قران» نامیده می شد به «ریال» تغییر یافت و دارای پایه نقره گردید (با نسبت ۴/۱۴۰۰ گرم نقره در برابر ریال). معاملات خصوصی ارز، غیرقانونی بود، اما بازار سیاه رونق داشت و قیمت برابری يك لیره انگلیسی در این بازار به طور عادی ۱۲۰ ریال (۱۶۰ ریال در بازار قساق بغداد) بود که بانرخ رسمی تعیین شده ریال - لیره (۸۰ ریال) تفاوت زیادی داشت. از سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶ شمسی] انتشار پول کاغذی [اسکناس] در انحصار بانک ملی درآمد و بانک شاهنشاهی از نشر معادل ریالی ۸۰۰/۰۰۰ لیره اسکناس معتبر محروم گردید. نتیجه این اقدامات ارشادی شدید دولت، این بود که تمرکز امور در تهران تقویت شد و روابط بازرگانی مراکز استانی با کشورهای خارجی را زیر پوشش خود قرارداد. بازرگانان برای گرفتن جواز صادرات و واردات ناگزیر به خرج پول [دادن رشوه] شدند و تشریفات بانکی نیز خرج بیشتری را ایجاب می کرد. عیب دیگر این نظام آن بود که متأسفانه زمینه های فساد را فراهم ساخت. این نظام به کارمندان دولت امتیازاتی داده بود که به آسانی می توانستند از آن سوء استفاده کنند. هنگامی که رضاخان قدرت را به دست گرفت

متوجه شد که در داخل کشور، به ویژه در اطراف تهران، بقایای تعدادی از واحدهای صنعتی وجود دارد که غالب آن‌ها به تقلید از اروپا برای افزایش تولید داخلی تأسیس شده بودند. محل نادرست این واحدها، کمبود شدید ارتباطات، فشار کالاهای ارزان وارداتی از خارج که از نظر کیفیت بهتر از کالاهای داخلی بودند، نداشتن کارگر خوب، نداشتن تجربه و بی تفاوتی نسبت به این واحدها، عوامل شکست کارخانه‌ها محسوب می‌گردیدند. ضعف سیاسی ایران دلیل تحمیل تعرفه‌های خارجی بود. معاهده ترکمانچای ۱۸۲۸ [۱۲۴۳ هجری] نقطه آغاز تحمیل تجارت آزاد از سوی کشورهای خارجی بر ایران بود. ایرانیان در پاسخ دادن به شگردهای شوروی که می‌کوشید امتیازات روسیه تزاری را به خاطر تعرفه‌های وارداتی برای خود حفظ کند، با وضعی روبرو شدند که قبلاً نیز در دوران سلاطین قاجار به گونه نامطلوبی در برابر آن قرار گرفته بودند. به همین سبب در عوارض گمرکی تغییرات اساسی داده شد، و عوارض گمرکی با چنان شدتی به کار رفت که در اواخر سلطنت رضاشاه نزدیک بود در جهت مخالف هدف خود اوبه حرکت در آید.

دولت کار تصفیه شکر، تولید چای و افزایش محصول دخیانیات را به دست گرفت. در سال ۱۹۳۶ [۱۳۱۵ شمسی] یک کارخانه چسای خشک کنی در لاهیجان،^{۱۵} واقع در شمال ایران، تأسیس شد تا چایی را برای استفاده عمل آورد که در باغ‌های نزدیک، زیر نظر کارشناسان چینی تولید می‌شد.

یک کارخانه تصفیه شکر فراهم آمده از چغندر قند در کهریزک، در نزدیکی تهران احداث شد که در سال‌های ۳۶-۱۹۳۵ [از دی ماه ۱۳۱۴ تا آذر ۱۳۱۵] متجاوز از دوهزار تن قند کلوخه تولید می‌کرد. در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی]، مقدار ۲۴۰/۰۰۰ تن چغندر قند سالانه در این کارخانه و هشت کارخانه تصفیه شکر دیگر، در نقاط مختلف ایران تبدیل به شکر می‌شد. مع الوصف کارخانه‌های مزبور تنها یک سوم نیاز شکر کشور را تأمین می‌کردند.^{۱۶}

در سال ۱۹۳۵ [۱۳۱۴ شمسی] دو کارخانه به مقدار ۳۰۰/۰۰۰ تن سیمان

تولید می کردند.^{۱۷} در نوامبر ۱۹۴۰ [آبان ۱۳۱۹] يك كشتی لایروبی با مونتاژ قطعات، وارد و برای يك کارخانه كشتی سازی ابتدائی در ساحل خزر، ساخته شد. تعداد ۴۰/۰۰۰ دوك پنبه در او آخر سلطنت رضاشاه وجود داشت، در حالی که در آغاز سلطنت او، پارچه های پنبه ای در شمار واردات عمده کشور بود. در مارس ۱۹۳۹ [فروردین ۱۳۱۸]، بر طبق قانونی که به تصویب مجلس رسید، کلیه نظامیان و کارمندان دولت ناگزیر بودند کالاهای ساخت کشور را خریداری کنند، و نمایشگاه دائمی از کلیه کالاهای ساخت کشور در تهران گشایش یافت. تولید صابون، شمع، پیه، و برخی مواد شیمیائی در داخل کشور صورت گرفت. در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹]، سیاست کاهش واردات به طور لاینقطع ادامه یافت تا این که بر اثر رویدادهای سال ۱۹۴۱ [اشغال ایران] و استعفای رضاشاه متوقف گردید.

وضع روستاها: رضاشاه در ابتدای کار، توجه خود را معطوف به تولیدات صنعتی و بهبود شهرها کرد. در سال ۱۹۳۰ [۱۳۰۹ شمسی] يك بانك فلاحتی [کشاورزی] تأسیس شد تا اعتبارات دراز مدت و با بهره کم در اختیار کشاورزان بگذارد. يك مدرسه جنگلبانی بعداً گشایش یافت و مدرسه کشاورزی که قبلاً تأسیس شده بود، توسعه یافت.^{۱۸} اما این حقیقت را باید گفت که مسائل روستائی از توجه کافی دولت در يك اقتصاد کشاورزی برخوردار نشد. به علاوه زندگی راحت شهری و امکانات بیشتر آن، سبب شد که مسأله مهاجرت روستائیان به شهرها به صورت يك مشکل عمده در آید.

سرشماری جمعیت: به موجب قوانین جدید مدنی که در فاصله سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ [۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ شمسی] به تصویب مجلس رسید، مقررات مربوط به سرشماری جمعیت در هر ده سال، تنظیم گردید و بر طبق سرشماری سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] جمعیت تهران به ۵۴۰/۰۸۷ نفر فزونی یافته بود. چنانچه سید - ضیاءالدین طباطبائی بر مسند قدرت باقی مانده بود، بعید به نظر می رسید که عدم توازن بین توسعه شهری و روستائی چنین فاحش شود، هر چند که قرائنی وجود

دارد که در اواخر سلطنت شاه، توجه بیشتری به مسائل روستایی شد. در سال ۱۹۳۶ [۱۳۱۵ شمسی] طرح تأسیس هفت سیلو تهیه و منتشر شد. اولین سیلو در ژوئیه ۱۹۳۹ [تیرماه ۱۳۱۸] در تهران ساخته شد. ساختن سایر سیلوها در تبریز، اصفهان، مشهد، کرمانشاه، اهواز و شیراز ناتمام ماند زیرا فاقد ماشین آلات بودند، و دو سال بعد ایران اشغال نظامی شد. طرح ایجاد سیلوها جهت انبار کردن منطقه‌ای غلات و توزیع آن می‌تواند نشانگر آغاز يك تغییر عمده در سیاست کشاورزی باشد. به این معنی که وحدت مجدد مرکز و استان‌ها دوباره از سر گرفته شده و زمان آن فرا رسیده بود تا اقداماتی را در جهت سیاست عدم تمرکز و تحکیم اقتصاد منطقه‌ای انجام دهند. وجود سیلو در هر يك از مناطق می‌توانست در خود کفائی مردم جهت تأمین نان مؤثر باشد. طرح‌هایی نیز برای تأسیس کارخانه‌های کودسازی منطقه‌ای ریخته شد. معه‌ذا، این طرح‌ها، مانند طرح لوله‌کشی آب تهران در سال ۱۹۴۲-۱۹۴۱ [۱۳۲۰] که بودجه‌اش تأمین شده بود، به دلیل فاجعه جنگ در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰]، به مدت بیست سال به تعویق افتاد.

توضیحات فصل پانزدهم

- ۱- هولاکوخان در فاصله سال‌های ۶۶۳-۶۵۱ به منظور تصرف کامل ایران و دفع اسماعیلیه راهی ایران شد. در این زمینه نگاه کنید به: عباس اقبال: تاریخ مفصل ایران، صفحات ۴۹۳-۴۸۱ - مترجم
- ۲- تساریخ مورد نظر مربوط به دوران سلطنت شاه اسمعیل صفوی است که اعتلای صفویه از زمان وی آغاز گردید - مترجم
- ۳- نخستین امتیاز مهمی که به اتباع روسیه در دوره قاجاریه داده شد، امتیاز بهره برداری انحصاری از مراکز صید ماهی در قسمتی از سواحل دریای خزر بود. در سال ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۸۶۹ میلادی) از طرف ناصرالدین شاه به یکی از اتباع روسیه به نام لیانا زوف امتیاز مزبور داده شد. این امتیاز چندین بار در دوران سلطنت مظفرالدین شاه تمدید گردید. در آخرین تمدید امتیاز (در دوران صدارت عین الدوله) قرار شد که شرکت شیلات سالانه ۶ هزار تومان درازای بهره برداری از منطقه وسیعی در کرانه دریای خزر به ایران بپردازد. و خزانه خالی ایران نیز حق الامتیاز مزبور را برای سه سال دریافت کرد. اما در سال ۱۳۳۲ شمسی (در دوران نخست وزیری مصدق) که مدت قرارداد ۱۳۰۷ پایان یافته بود، دیگر تمدید نگردید و دولت ایران رأساً مبادرت به تشکیل شرکت شیلات کرد - مترجم
- ۴- عباس اقبال در کتاب جغرافیای اقتصادی ایران (صفحه ۲۰۱) می نویسد که به دلیل کاهش صادرات تریاک و محدودیت مصرف داخلی آن، میزان تولید تریاک در این دوران (۱۳۱۰ به بعد) به ۲۰۰۰ خروار کاهش یافته است - مترجم

۵- قانون منع کشت خشخاش در دورانی که دکتر جهان‌شاه صالح وزیر بهداشت بود به تصویب رسید و به مرحله اجرا درآمد - مترجم

۶- تولید ابریشم و کالاهای ابریشمی در دوران مورد نظر نویسنده در گیلان، مازندران، گرگان، خراسان، یزد و آذربایجان صورت می‌گرفت - مترجم

۷- اشاره نویسنده به ازمیان رفتن صنعت ابریشم گیلان در زمان نهضت کوچک خان و اشغال گیلان از سوی قوای بلشویک است - مترجم

۸- معادن نمک در غالب نقاط ایران و بویژه در اطراف قم، ساوه، ارومیه، تبریز، نیشابور، آذربایجان و همدان وجود دارد - مترجم

۹- معادن فیروزه در کرمان و قائن و ساوه و قزوین وجود دارد، اما معروف‌تر از همه معدن معروف نیشابور است که در دامنه کوه علی میرزائی قرار دارد. در دوران پهلوی صادرات فیروزه ایران به مصر و هند به ارزش ۱۵۵/۶۰۹ ریال بالغ گردید - مترجم

۱۰- ذخایر مس، در خراسان (بین شاهرود و سبزوار و طبس و بیرجند و قائنات)، در آذربایجان (خلخال، قراچه داغ، مشکین شهر)، کرمان (بم و رفسنجان)، فارس (فسا) و قزوین و خمسه و یزد و کاشان و تهران و بلوچستان وجود دارد - مترجم

۱۱- ذخایر ذغال سنگ در غالب نقاط دامنه جنوبی البرز از دماوند تا پشند و ساوجبلاغ، آذربایجان (خلخال و آستارا و مراغه)، کرمان و بلوچستان (بافق، کوه بنان، شاهرود)، خراسان (دره شمالی کشف رود و دره گز)، مازندران (هزار جریب و گلوگاه)، لرستان و جوشقان و اصفهان و سمنان و قزوین و شاهرود و یزد وجود دارد - مترجم

۱۲- ذخایر آهن در آذربایجان (قراچه داغ، اهر)، کرمان (بافق)، مازندران (نور، گلوگاه)، اصفهان (چهار محال)، خمسه (زنجان رود، پشت کوه)، خراسان (تربت حیدریه) گیلان (ماسوله) و تهران و همدان و بلوچستان و کاشان و غیره وجود دارد - مترجم

۱۳- در دوران پهلوی کارخانه تهیه برخی از لوازم راه آهن از قبیل کارخانه اشباع چوب و تراورس و تهیه *Créosote* در شیرگاه مازندران تأسیس شد - مترجم

۱۴- در این زمینه نگاه کنید به:

محمد علی موحد: نفت و مسائل حقوقی آن، انتشارات خوارزمی، تهران، صفحات

۸۱ - ۷۷ و نیز مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران؛ فؤاد روحانی، تاریخ ملی شدن نفت ایران؛ و نفت و دولت در خاورمیانه اثر لنچافسکی - مترجم

۱۵- کشت چای در ابتدا در لاهیجان و تنکابن شروع شد. در سال ۱۳۱۲ شمسی، مساحت اراضی زیر کشت چای متجاوز از ۱۶۷۰ هکتار و میزان محصول آن ۱۰۸۰۰۰ تن بود - مترجم

۱۶- از قدیم در ایران ساختن قند از شکر سابقه داشت و حتی برخی از مردم مالیات جنسی خود را به صورت قند و شکر پرداخت می کردند. به تدریج این شیوه قدیمی ساخت قند فراموش شد و در نتیجه قند و شکر را از روسیه وارد می کردند، و تنها یک نوع قند حبه‌ای در یزد ساخته میشد. در ۱۳۱۳ هجری، یک کارخانه بلژیکی در کهریزک کرج به تهیه قند از چغندر پرداخت و لسی به دلیل مخالفت روس‌ها چهار سال بعد تعطیل شد. در سال ۱۳۱۰ شمسی، دولت کارخانه قند کهریزک را از نو به راه انداخت. در دوره مورد نظر نویسنده، جمعاً هشت کارخانه قندسازی در کرج، کهریزک، شاه‌آباد کرمانشاه، آبکوه مشهد، ورامین، میاندوآب آذربایجان، مرودشت و شاهی مازندران وجود داشت. کارخانه کهریزک و کرج در ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ورامین و شاهی در ۱۳۱۳ و چهار کارخانه دیگر در فاصله سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ دایر شدند. تولید کلی قند و شکر ایران در سال ۱۳۱۵ بین ۳/۵۰۰/۰۰۰ تن تا ۴/۰۰۰/۰۰۰ تن متغیر بود - مترجم

۱۷- ظاهراً یکی از آن‌ها کارخانه سیمان ری است که در ۱۳۱۲ تأسیس شد و محصول روزانه آن نزدیک به ۳۰۰ تن بود - مترجم

۱۸- قانون تأسیس بانک فلاحی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۱۲ شمسی به تصویب مجلس رسید که در آن زمان جزئی از بانک ملی به شمار می رفت. ضمناً علاوه بر مدارس کشاورزی استانی، دانشکده کشاورزی کرج نیز گشایش یافت - مترجم

فصل شانزدهم

انقراض سلسله قاجاریه

در سال ۱۹۵۶ [۱۳۳۵ شمسی] بود که آب لوله کشی در تهران جریان یافت. هر چند از انصاف به دور است که درباره اهمیت آب لوله کشی مبالغه کنیم، لکن کسانی هستند که مبنای دآوری خود را درباره کشورها، بر این گونه امور می گذارند. برخی می گفتند حتی آب جوی، که از قنات و از کانال متصل به رودخانه کرج تأمین می شد بهداشتی نبود. اما این آب یکی از جاذبه های تهران به شمار می رفت. صدای شرشر آبی که در جوی های خیابان های تهران جریان داشت، طنین دل انگیزی در دل شب های گرم داشت. آن هنگام که «نوبت شب» آب يك محله، یعنی پر کردن آب انبارها فرا می رسید، نو کره ها و بچه ها در مناطق مسکونی از خانه بیرون می آمدند، و بچه ها در کنار زمزمه جوی آب بازی می کردند. آب آشامیدنی [آب شاه] را با گاری می آوردند و مردم آن را در کوزه های دهن گشاد بزرگی می ریختند که برای مصرف يك روز کافی بود. اینک، همه این زیبایی ها دستخوش دگرگونی شده است، و میزان تغییر تا اندازه ای نشانگر آن چیزی است که **بایستی**

برای تحول ایران قدیم به ایران نو انجام داد. این تحولی بود که در دوران سلطنت رضاشاه به گونه جدی آغاز گردید.

امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی و تحولات ناشی از آن

نخستین اقدام سیدضیاءالدین طباطبائی پس از کودتا، همان گونه که در فصل چهاردهم دیدیم، عبارت بود از بازداشت رجال و افراد سرشناس. دومین اقدام سیدضیاء الغای قرارداد ۱۹۱۹ بود، که در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۷ اسفند ۱۳۰۰ شمسی ۱۷/ رجب ۱۳۳۹ قمری]، یعنی پنج روز پس از به قدرت رسیدن سیدضیاء، اعلام شد.^۱ در همان روز، سیدضیاء قراردادی را با روس‌ها امضا کرد، که از زمان مشیرالدوله جانشین وثوق‌الدوله، از تابستان سال ۱۹۲۰، آماده امضا بود.^۲ در مورد اوضاع گیلان، در ژانویه ۱۹۲۱، کاراخان، معاون کمیسر امور خارجی شوروی طی یادداشتی اعلام داشت که دولت جمهوری آذربایجان شوروی قادر نخواهد بود نیروهای خود را از گیلان فراخواند زیرا به وجود این نیروها برای دفاع از خود در برابر تجاوز انگلستان نیازمند می‌باشد. از این یادداشت، طرز تفکر، یا شاید بهتر باشد بگوئیم ترس و سوء ظن مذاکره کنندگان روسی محسوس است. عامل دیگر، ارزش تبلیغاتی قرارداد بود. روس‌ها به انتشار گسترده متن قرارداد پرداختند. یک عامل دیگر، خواسته روس‌ها برای تضمین آن چیزی بود که وضع جغرافیائی آن را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت، یعنی این که ایران بایستی از نظر اقتصادی به سمت شوروی جهت گیری کند. چیچرین اعلام داشت که، «به طور خلاصه، سیاست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نسبت به ایران عبارتست از جانبداری از رشد استقلال، تحکیم سیاسی و توسعه اقتصادی ایران». سیاست زور گویانه خاندان رومانف [تزارها] بایستی جای خود را به سیاستی می‌داد که برشالوده «روابط برادرانه» مردم ایران و شوروی استوار بود. اظهاراتی از این نوع، در مطبوعات ایران طنین انداخت، اما بسیاری، این اظهارات را چنین تفسیر می‌کردند که هدف

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گنجاندن مواد [فصول] نظامی است که آزادی ایران را در انعقاد قرارداد با سایر دول محدود سازد و مواد بازرگانی قرارداد به سود شوروی باشد و در پایتخت [تهران] به تبلیغات بپردازد. متن کامل این قرارداد به شرح زیر است:^۲

عهدنامه مودت بین دولتین ایران و جمهوری شوروی روسیه

چون دولت ایران از يك طرف ، و دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه از طرف دیگر ، نهایت درجه مایل بودند که روابط محکم و حسنه همجواری و برابری در آتیه مابین ملتین ایران و روس برقرار باشد ، لهذا مصمم شدند که داخل مذاکره در این باب شده و برای این مقصود اشخاص ذیل را وکلای مختار خود نمودند : از طرف دولت ایران علیقلی خان مشاورالملک ، از طرف دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه گیورگی واسیلویچ چیچرین و لومیکائیلویچ کاراخان .

وکلای مختار فریور پس از ارائه اعتبارنامه‌های خود، که موافق قاعده و ترتیبات مقتضیه بوده ، در آنچه ذیلا ذکر می‌شود توافق نظر حاصل نمودند:

فصل اول- دولت شوروی روسیه مطابق بیانیه‌های خود در اجاع به معانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرجه در مراسله ۱۴ یا نوار [ژانویه] ۱۹۱۸ و ۲۶ ایون [ژوئن] ۱۹۱۹ ، يك مرتبه دیگر رسماً اعلان می‌نماید که از سیاست جابرا نه‌ای که دولتهای مستعمراتی روسیه ، که به اراده کارگران و دهاقین این مملکت سرنگون شدند، نسبت به ایران تعقیب می‌نمودند ، قطعاً صرف نظر می‌نماید . نظریه آنچه گفته شد ، و با اشتیاق به اینکه ملت ایران مستقل و سعادتمند شده و بتواند آزادانه در دارائی خود تصرفات لازمه را بنماید ، دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادها را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع می‌نمود ، ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان

می‌نماید .

فصل دوم - دولت شوروی روسیه از سیاست دولتهای روسیه تزاری که بدون رضایت ملل آسیا و به بهانه تأمین استقلال ملل مزبوره با سایر ممالك اروپا در باب مشرق معاهداتی منعقد می‌نمودند ، که بالنتیجه منجر به استملاك آن می‌گردید، اظهار تنفر می‌نماید.

این سیاست جنایتکارانه، که نه تنها استقلال ممالك آسیا را منهدم می‌نمود، بلکه ملل زنده مشرق را طعمه حرص غارتگران اروپائی و تعدیات مرتب آنها قرار میداد، دولت شوروی روسیه بدون هیچ شرطی نفی می‌نماید.

نظر به آنچه گفته شد، و مطابق اصول مذکوره در فصل اول و چهارم این معاهده، دولت شوروی روسیه استنکاف خود را از مشارکت در هر نوع اقدامی که منجر به تضعیف و محفوظ نماندن سیادت [استقلال] ایران می‌شود، اعلام نموده ، و کلیه معاهدات و قراردادهائی را که دولت سابق روسیه یا ممالك ثالثی به ضرر ایران و راجع به آن منعقد نموده است، ملغی و از درجه اعتبار ساقط میداند.

فصل سوم - دولتين معظمتين متعاهدتين رضایت می‌دهند که سرحد ما بین ایران و روسیه را مطابق تعیین [تحدید حدود] کمیسیون سرحدی ۱۸۸۱ تصدیق و رعایت نمایند. ضمناً بواسطه عدم میلی که دولت شوروی روسیه از استفاده از ثمره سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه دارد، از انتفاع از جزایر عاشوراده [آشوراده] و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد [گزگان] ایران واقع میباشد، صرف نظر کرده و همچنین قریه فیروزه^۴ را با اراضی مجاوره آن، که مطابق قرارداد ۲۸ مای [مه] ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است، به ایران مسترد می‌دارد.

دولت ایران از طرف خود رضایت می‌دهد که شهر سرخس معروف به سرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاور آن، که منتهی به رودخانه سرخس می‌شود، در تصرف روسیه باقی بماند.

طرفین معظمتین متعاهدتین با حقوق مساوی از رودخانه اترک و سایر رودخانه‌ها و آبهای سرحدی بهره‌مند خواهند شد، و ضمناً برای تنظیم قطعی مسئله انتفاع از آبهای سرحدی و برای حل کلیه مسائل متنازع فیهای سرحدی و ارضی يك كمسیون مرکب از نمایندگان ایران و روسیه معین خواهد شد.

فصل چهارم - باتصدیق اینکه هر يك از ملل حق دارد مقدرات سیاسی خود را بلامانع و آزادانه حل نماید، هر يك از طرفین معظمتین متعاهدتین از مداخله در امور داخلی طرف مقابل صرفنظر کرده و جداً خوداری خواهند نمود.

فصل پنجم - طرفین معظمتین متعاهدتین تقبل می‌نمایند که:

۱ - از ترکیب و یا توقف تشکیلات و یا دستجات «گروه‌ها»، به هر اسم که نامیده شوند، و یا اشخاص منفرد که مقصود تشکیلات و اشخاص مزبور مبارزه با ایران و روسیه و همچنین با ممالک متحده با روسیه [جمهوریهای شوروی] باشد، در خاک خود ممانعت نمایند.

و همچنین، از گرفتن افراد قشونی و یا تجهیزات نفرات برای صفوف قشون و یا قوای مسلحه تشکیلات مزبور، در خاک خود ممانعت نمایند.

۲ - به کلیه ممالک و یا تشکیلات، قطع نظر از اسم آن تشکیلات، که مقصودشان مبارزه با متعاهده معظم باشد، نباید اجازه داده شود که به خاک هر يك از طرفین معظمتین متعاهدتین، تمام آنچه را که ممکن است برضد متعاهد دیگر استعمال شود وارد نموده و یا عبور دهند.

۳ - باتمام وسائل که به آن دسترسی باشد، از توقف قشون و یا قوای مسلحه مملکت ثالث دیگری، در صورتی که احتمال برود توقف قوای مزبور باعث تهدید سرحدات و یا منافع و اهمیت متعاهد معظم دیگر می‌شود، باید در خاک خود و متحدین خود ممانعت نمایند.

فصل ششم - طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که هر گاه ممالک ثالثی بخواهند بوسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران

مجری دارند، یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند، و اگر ضمناً خطری در سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه قرار دهند، و خودش [ایران] نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید، تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را بعمل آورد. دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید.

فصل هفتم - نظر به اینکه ملاحظات مذکوره در فصل شش می توانند همچنین در باب امنیت در بحر خزر مورد پیدا نمایند، لهذا طرفین معظمین متعاهدین موافق هستند که اگر در جزء افراد بحریه ایران اتباع دولت ثالثی باشند که از بودن خود در بحریه ایران برای تعقیب مقاصد خصمانه نسبت به روسیه استفاده نمایند، دولت شوروی روسیه حق خواهد داشت که انفصال عناصر مضره مزبور را از دولت ایران بخواهد.

[نویسنده کتاب در ذیل این فصل (ماده) می نویسد:

در سال ۱۹۴۱، نیروی دریائی ایران عمدتاً شامل دو قایق توپدار، یک ناوچه، یک کرجی بخاری بعنوان سفینه آموزشی، و نیز سفینه مخزن مهمات بود، که در خر مشهور در خلیج فارس قرارداد داشت. افسران نیروی دریائی ایران در ایتالیا تعلیم دیده بودند، و قایق های توپدار و ناوچه مزبور نیز ساخت ایتالیا بود. از زمان جنگ دوم جهانی به این سو، ایران دو ناو از بریتانیا خریداری کرده و در آب های خلیج فارس شناورند.]

فصل هشتم - دولت شوروی روسیه انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب می نمود، و به دولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول میداد، اعلان می نماید.

بنابر این دولت شوروی روسیه از هر نوع حقوق خود نسبت به قروض، که

دولت تزاری به ایران داده است، صرف نظر کرده، و این گونه استقراضها را فسخ شده و غیر قابل تأدیه می‌شمارد. همچنین، دولت شوروی روسیه از تمام تقاضاهای راجع به انتفاع از عواید مملکتی ایران که وثیقه استقراضهای مذکوره بودند، صرف نظر می‌نماید.

فصل نهم - دولت شوروی روسیه نظر به اعلان نفی سیاست مستعمراتی سرمایه‌داری که باعث بدبختی‌ها و خونریزیهای بی‌شمار بوده، و می‌باشد، از انتفاع از کارهای اقتصادی روسیه تزاری که قصد از آنها اسارت اقتصادی ایران بود، صرف نظر می‌نماید.

بنابراین، دولت شوروی روسیه تمام نقدینه و اشیاء قیمتی و کلیه مطالبات و بدهی بانک استقراضی ایران را، و همچنین کلیه دارائی منقول و غیر منقول بانک مزبور را در خاک ایران به ملکیت کامل ملت ایران واگذار می‌نماید.

توضیح آنکه در شهرهایی که مقرر است قنسولگری‌های روسیه تأسیس شوند، و در آنجاها خانه‌های متعلق به بانک استقراضی ایران وجود داشته و مطابق همین فصل ۹ به دولت ایران منتقل می‌شود، دولت ایران رضایت می‌دهد که یکی از خانه‌ها را مجاناً برای استفاده، مطابق انتخاب دولت شوروی روسیه، برای محل قنسولگری روسیه واگذار نماید.

فصل دهم - دولت شوروی روسیه کوشش سیاست مستعمراتی دنیا [امپریالیسم جهانی] را که در ساختن راهها و کشیدن خطوط تلگرافی در ممالک غیر، برای تأمین نفوذ نظامی خود بر توسعه تمدن ملل ترجیح می‌دهد، نفی کرده، و مایل است که وسایل مراودات و مخابرات که برای استقلال و تکمیل تمدن هر ملتی لزوم حیاتی دارد به اختیار خود ملت ایران واگذارده شود، و ضمناً هم بقدر امکان خسارات وارده به ایران بواسطه قشون دولت تزاری جبران شود. لهذا، دولت شوروی روسیه مؤسسات روسی ذیل را بلاعوض به ملکیت قطعی ملت ایران واگذار می‌نماید:

الف - راههای شوسه از انزلی به تهران و از قزوین به همدان، باتمام اراضی و ابنیه و اثاثیه متعلق به راههای مذکوره.

ب - خطوط راه آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان به دریاچه ارومیه، باتمام ابنیه و وسائل نقلیه و متعلقات دیگر.

ت - اسکله ها و انبارهای مال التجاره و کشتی های بخاری و کرجیها و کلیه وسائل نقلیه در دریاچه ارومیه، با تمام متعلقات آنها.

ث - تمام خطوط تلگرافی، با تمام متعلقات و ابنیه و اثاثیه، که در حدود ایران به توسط دولت تزاری سابق ساخته شده است.

ج - بندر انزلی (پر) با انبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برق و سایر ابنیه.

فصل یازدهم - نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه، عهدنامه منعقد در ۱۰ فورال [ژوئیه] ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمانچای نیز که فصل ۸ آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود، از درجه اعتبار ساقط است، مع هذا طرفین معظمین متعاهدتین رضایت می دهند که از زمان امضای این معاهده، هر دو [دولت] بالسویه حق کشتیرانی آزاد را در زیر بیرقهای خود در بحر خزر داشته باشند.

فصل دوازدهم - دولت شوروی روسیه پس از آنکه رسماً استفاده از فواید اقتصادی، که مبتنی بر تفوق نظامی بوده، صرف نظر نمود، اعلان می نماید که علاوه بر آنچه در فصول ۹ و ۱۰ ذکر شده، سایر امتیازات نیز که دولت سابق تزاری عنفاً برای خود و اتباع خود از دولت ایران گرفته بود، از درجه اعتبار ساقط می باشند. دولت شوروی روسیه از زمان امضای این عهدنامه، تمام امتیازات مذکوره را اعم از آنکه به موقع اجراء گذارده شده باشند و یا واگذار نشده باشند، و تمام اراضی را که بواسطه آن امتیازات تحصیل شده اند، به دولت ایران که نماینده ملت ایران است، واگذار می نماید.

از اراضی و مایملکی که در ایران متعلق به دولت تزاری سابق بوده، محوطه سفارت روس در تهران و درزر گنده با تمام ابنیه و اثاثیه موجوده در آنها، و همچنین محوطه‌ها و ابنیه و اثاثیه جنرال قنسولگریها و ویس قنسولگریها [سر کنسول و معاون کنسول] سابق روسیه در ایران در تصرف روسیه باقی می‌ماند. توضیح اینکه دولت شوروی روسیه از حق اداره کردن قریه زر گنده که متعلق به دولت سابق تزاری بود، صرف نظر می‌نماید.

[نویسنده در ذیل این ماده می‌افزاید:

محل تابستانی سفارت روسیه در خارج از تهران است. بریتانیا نیز از حقوق مشابه آن در قریه مجاور قلعه برخوردار بود، که در آنجا محل تابستانی سفارت انگلیس قرار داشت، و هنوز هم هست.]

فصل سیزدهم - دولت ایران از طرف خود وعده می‌دهد که امتیازات و مایملکی را که مطابق این عهدنامه به ایران مسترد شده است، به تصرف و اختیار و یا استفاده هیچ دولت ثالث و اتباع دولت ثالث واگذار ننموده و تمام حقوق مذکوره را برای رفاه ملت ایران محفوظ بدارد.

فصل چهاردهم - با تصدیق اهمیت شیلات سواحل بحر خزر برای اعاشه روسیه، دولت ایران پس از انقضای اعتبار قانونی تقبلات [تعهدات] فعلی خود نسبت به شیلات مزبوره، حاضر است که با اداره ارزاق جمهوری اتحادیه اشتراکی شوروی روسیه قراردادی در باب صید ماهی با شرایط خاصی که تا آن زمان معین نخواهد شد، منعقد نماید.

همچنین، دولت ایران حاضر است که با دولت شوروی روسیه داخل مطالعه و سائلی، که حالیه نیز تا رسیدن موقوف شرایط مذکوره در فوق، امکان رساندن مواد شیلات مزبوره را به روسیه در نظر ادارات ارزاق جمهوری اشتراکی روسیه تأمین بنماید، بشود.

فصل پانزدهم - دولت شوروی روسیه نظر به اصول اعلام شده خود در باب

آزادی عقاید مذهبی، مایل است به تبلیغات مذهبی که مقصود باطنی از آن، اعمال نفوذ سیاسی در توده مردم و کمک به دسایس سبعانه تزاری بوده، در ممالک اسلامی خاتمه دهد.

بنابراین، دولت شوروی روسیه، انحلال تمام هیأت‌های روحانی [میشین‌های مذهبی] را که در ایران، دولت سابق تزاری تأسیس کرده بود، اعلان می‌نماید، و اقدام خواهد نمود که بعدها از روسیه به ایران این گونه هیأت‌ها اعزام نشوند. دولت شوروی روسیه اراضی و ابنیه و دارائی هیأت‌ها را تودو کس در ارومیه، و همچنین تمام دارائی سایر مؤسسات سنخ هیأت مزبوره را بلاعوض به ملکیت دائمی ملت ایران، که دولت ایران نماینده آن است، واگذار می‌نماید. دولت ایران اراضی و ابنیه و دارائی مزبور را به مصرف ساختن مدارس و سایر مؤسسات معارفی [فرهنگی] خواهد رساند.

فصل شانزدهم - نظر به مندرجات مراسله دولت شوروی به تاریخ ۲۵ ایون [ژوئن] ۱۹۱۹ راجع به ابطال قضاوت قونسول‌ها [کاپیتولاسیون] اتباع روسیه ساکن ایران، و همچنین اتباع ایران ساکن روسیه، از تاریخ امضای این معاهده دارای حقوق مساوی که [با] سکنه محلی بوده و محکوم [تابع] قوانین مملکت متوقف فیها خواهند بود و به تمام کارهای قضائی آنها در محاکم محلی رسیدگی خواهد شد.

فصل هفدهم - اتباع ایران در روسیه، و همچنین اتباع روسیه در ایران، از خدمت نظامی [نظام وظیفه] و تأدیه هر نوع مالیات یا عوارض نظامی [معافیت نظام وظیفه بشرط پرداخت مبلغ معینی] معاف هستند.

فصل هجدهم - اتباع ایران در روسیه، و اتباع روسیه در ایران، در آزادی مسافرت در داخله مملکت دارای حقوقی می‌باشند که به اتباع دول کامله الوداد، به غیر از دول متحده با روسیه، واگذار میشود.

فصل نوزدهم - طرفین معظمتین متعاهدتین در مدت قلیلی پس از امضای

این عهدنامه، اقدام در تجدید روابط تجارتي خواهند نمود
وسائل تنظيم واردات و صادرات مال التجاره و تأديه قيمت آن و همچنين طرز
دريافت و ميزان حق گمرکي که از طرف ايران بر مال التجاره روس تعلق مي گيرد،
مطابق قرارداد خاص تجارتي، که بوسيله کمسيون خاص از نمايندگان طرفين
تشکيل خواهد شد، معين خواهد گرديد.

فصل بيستم - طرفين معظمتين متعاهدين متقابلاً به همدیگر حق ترانزيت
مي دهند که از طريق ايران و يا طريق روسيه بر ممالك ثالثی مال التجاره حمل نمايند،
ضمناً بر مال التجاره حمل شده عوارض، و بيش از آنچه از مال التجاره دول کامله الوداد
غير از ممالك متحده يا جمهوري اتحاديه شوروی روسيه اخذ مي شود، نبايد
تعلق گيرد.

فصل بيست و يکم - طرفين معظمتين متعاهدين، در اقل مدت پس از امضای
این عهدنامه، اقدام در استقرار روابط تلگرافي و پستی مابين ايران و روسيه خواهند
نمود، و شرايط روابط مذکوره در قرارداد خاص پستی و تلگرافي معين خواهد شد.
فصل بيست و دوم - برای تثبيت روابط وداديه [مسودت] همجوارى و تهيه
موجبات درك حسن نيت همدیگر، که پس از امضای این عهدنامه فيما بين برقرار
می شود، هر يك از طرفين معظمتين متعاهدين در پایتخت طرف مقابل نماينده مختار
[وزير مختار] خواهد داشت، که چه در ايران و چه در روسيه دارای حق مصونيت
خارج از مملکت [برون مرزی] و ساير امتيازات مطابق قوانين بين المللی و عادات
[عرف بين المللی] و همچنين قواعد مقررات جاريه در مملکتين، نسبت به نمايندگان
سیاسی جاريست، استفاده خواهند نمود.

فصل بيست و سوم - طرفين معظمتين متعاهدين به نيت توسعه روابط
مملکتين، متقابلاً در نقاطی که به رضایت طرفين معين خواهد شد، تأسيس
قنسولگريها خواهند نمود. حقوق و صلاحيت قنسولها در قرارداد مخصوصی که
بلا تأخير پس از امضای این عهدنامه منعقد خواهد شد، و همچنين مطابق قواعد و

مقررات جاریه در هر دو مملکت، نسبت به مؤسسه قنسولها معین خواهد شد.

فصل بیست و چهارم - این عهدنامه باید در ظرف سه ماه تصدیق شود، مبادله تصدیق نامه‌ها در شهر تهران حتی الامکان در مدت قلیلی بعمل خواهد آمد.

فصل بیست و پنجم - این عهدنامه به زبان فارسی و روسی در دو نسخه اصلی نوشته شده و در موقع تفسیر آن هر دو نسخه [متساویاً] معتبر می باشد.

فصل بیست و ششم - این عهدنامه فوراً پس از امضاء، دارای اعتبار خواهد شد. برای تصدیق آنچه گفته شد، امضاء کنندگان ذیل، این عهدنامه را امضاء کرده و با مهار خود ممهور نمودند.

در شهر مسکو، در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ تحریر شد

امضاء: گیورگی چیچرین - ل. کاراخان - مشاور الملک ۵.

ماده ۱۹ قرارداد که موضوعات مختلف [تجارتی] را منوط به ترتیبات آینده می کرد، بدین معنی بود که تعرفه ترجیحی در نظر گرفته شده برای روس ها که قدمت آن به معاهده ترکمانچای می رسید و در قرارداد تعرفه ۱۹۰۲ تأکید شده بود، همچنان در قرارداد ۱۹۲۱ به لاتغییر مانده بود. این موضوع به مخالفت بازرگانان ایرانی روبرو شد و آن ها را واداشت تا در سال های آینده به حمایت از رضاخان برخیزند. در فاصله سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ [۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ شمسی]، تجارت ایران و شوروی زیان شدیدی را متوجه ایران کرد، و در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی] تیمورتاش همکار غیر نظامی و دست راست شاه، به روسیه اعزام شد تا در مورد شرایط منصفانه تر تعرفه ها با روس ها مذاکره کند. بر آورد می شد که سالانه خزانه ایران یک میلیون دلار به خاطر پافشاری روس ها در حفظ تعرفه تحمیل شده بر ایران در دوره تزارها، زیان مالی می بیند. همچنین در فصل قبل اشاره کردیم که ایرانیان تلاش هایی جهت ایجاد انحصار تجارت خارجی کردند تا بتوانند با انحصار تجارت خارجی روسیه برابری کنند. همچنین بین سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ به یک بانک تجارتی روسیه اجازه تأسیس در ایران داده شد تا معاملات بازرگانی و ارزی

دو کشور را تسهیل کند.^۶

برغم نواقص آشکار قرارداد ۱۹۲۱، این قرارداد مورد استقبال قرار گرفت و با یاری فعالیت‌های تبلیغاتی روس‌ها درباره اهمیت آن به‌خاطر استقلال ایران تبلیغ شد. سفارت شوروی اعضای خود را تحت نظر گرفت تا نتوانند به‌دلخواه خود یا اجباراً به‌صورت حامیان سیاستمداران ایرانی در آیند (آخرین رئیس‌الوزرای قبل از کودتا [سپهدار اعظم]، به‌محض شنیدن خبر کودتا و نزدیک شدن قشون قزاق به تهران، به‌سفارت انگلستان پناه برده بود). امتیاز یک شرکت حمل‌ونقل ایران و انگلیس که به‌کار حمل‌ونقل انگلیسی‌های متهور بین بغداد و تهران می‌پرداخت، لغو گردید. نفرت از بیگانه گسترش زیادی یافت. اما، در مجلس تصویب قرارداد ۱۹۲۱ با انتقاداتی جامه عمل پوشید. تقی‌زاده در مجلس یادآور شد که مواد ۵ و ۶ قرارداد به روس‌ها آزادی عمل داده‌است که استقلال ایران را به‌مخاطره بیندازند، و به‌موجب ماده ۱۳، روس‌ها راه‌های اعمال فشار برای دخالت در امور داخلی ایران را برای خود محفوظ نگاه داشته‌اند؛ و نیز ماده ۲۰ قرارداد با سوءظن تلقی می‌شد زیرا امکان داشت که روس‌ها از آن سوء استفاده کنند. روثشتین وزیر مختار شوروی در پاسخ به اعتراضات مجلس نسبت به این قرارداد، نامه [جوابیه] معروف ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ [۲۰ آذر ۱۳۰۰] را نوشت، که معمولاً به‌عنوان جزئی از قرارداد به‌شمار آمده و مواد ۵ و ۶ را روشن می‌کند. وزیر مختار شوروی [در این جوابیه] به‌طور قطع و یقین پاسخ داد که مواد مزبور «صرفاً مشمول مواردی می‌گردد که در آن موارد، مقدماتی برای یک حمله مسلحانه عمده به شوروی یا جمهوری‌های شوروی، از سوی پارتیزان‌های رژیم سرنگون شده تزاری یا به‌وسیله حامیان رژیم مزبور در میان دول خارجی که می‌توانند دشمنان جمهوری‌های کارگران و دهقانان را یاری دهند، تدارک دیده شده باشد، و در عین حال، از طریق اعمال زور یا شیوه‌های دسیسه‌کارانه، قسمتی از خاک ایران را به‌تصرف خود درآورده و در آنجا به - ایجاد پایگاه هر نوع حملات، خواه مستقیم یا از طریق نیروهای ضدانقلابی، علیه

شوروی و جمهوری‌های شوروی دست بزنند...^{۷۰}». عملاً، این پاسخ وزیرمختار شوروی، ایران را در موضع خوبی قرار داده است. این جوابیه از صراحت زیادی (برای يك سند سیاسی) برخوردار بود و دلایلی را در اختیار ایران گذارد تا اعتراضات روس‌ها را پس از جنگ دوم جهانی مردود شمارد. اولین اعتراض شوروی به كمك نظامی امریکا به ایران و دومین آن مربوط به عضویت ایران در پیمان بغداد یا سنتو فعلی بود. در همه این موارد، که اعتراضات روس‌ها کم نبوده است، ایرانیان توانسته‌اند پاسخ دهند که این ترتیبات صرفاً جنبه دفاعی دارد، و به‌طوری که در جوابیه روتشتین آمده است مواد ۵ و ۶ قرارداد مربوط به عملیات تهاجمی علیه شوروی است.

با وجود آنچه که گفته شد، امضای قرارداد ۱۹۲۱، همراه با سیاست خارجی سید ضیاء، به دولت شوروی فرصتی داد تا از راه تبلیغات به نفوذ در ایران پردازد. سید مایل بود يك موازنه دیپلماتیک شوروی و بریتانیا را در ایران از نو به وجود آورد. این سیاست، و استقبال گرم کابینه او از قرارداد ۱۹۲۱، موجب يك جو صمیمیت ظاهری بین ایران و شوروی شد. روس‌ها بر آن شدند تا از این جو حداکثر استفاده ممکن را به عمل آورند، و از فرصتی که پیش آمده بود تبلیغات خود را شدت بخشیده و بذره‌ای اقدامات آینده را در بین کارگران ایرانی بکارند. روتشتین که زمانی جزو کارکنان روزنامه منچستر گاردین (Manchester Guardian) به شمار می‌رفت، مرد منتخب روس‌ها در ایران بود. او در ۲۴ آوریل ۱۹۲۱ [۸ اردیبهشت ۱۲۹۹]، به عنوان سفیر [وزیرمختار] شوروی وارد ایران شد. سید ضیاء، برغم جو صمیمانه روابط ایران و شوروی، در مورد ورود او بسیار سخت گیر بود، و می گفت روتشتین بایستی هنگامی از کرانه دریای خزر وارد تهران شود که آخرین سرباز روسی کرانه‌های خزر را ترك گفته باشد. این موضوع نشان می‌دهد که مغالسه سید ضیاء با شوروی تا چه اندازه به خاطر هجوم بلشویک‌ها به گیلان صورت گرفته بود. در این ضمن، اوضاع پیوسته برای افسران باقیمانده انگلیسی و اعضای ناکام هیأت مالی

ناگزیر شدند در تهیه صورت مذاکرات مورد نظر دقت بیشتری به عمل آورند. آن‌ها، در وضعی بودند که می‌توانستند ضوابط اطلاعاتی را در ارزیابی اطلاعات دریافت شده، که غالباً دور از دسترس خبرچینان بود، به کار ببرند). اما، بعید به نظر می‌رسید که سیدضیاء این تصور را در امریکائی‌ها پدید آورده باشد که ایران نیازمند افسران امریکائی است. چرا که سیدضیاء خواهان افسران انگلیسی بود، لکن، پیش از پایان این فصل، باید دست کم اشاره‌ای به یکی از رجال ایرانی شود که همواره خواستار گسترش روابط ایران و امریکا بود، و تا حدودی مسئولیت این تلگرام عاطفی وزیر مختار امریکا بر شانه او است.^۹ بدون شك، عامل دیگر توجه امریکا به ایران از «ترس از کمونیست‌ها» ناشی می‌شد، که در سال ۱۹۲۱ اذهان امریکائی‌ها را پر کرده بود. حوادثی که بعداً پیش آمدند نشان دادند که توجه امریکا نسبت به ایران کمتر عاطفی بود: یکی رویداد مربوط به اوضاع مالی ایران، و دیگری مربوط به بلند پروازی‌های امریکائی‌های جوینده نفت.

پیش از بحث درباره رسوائی امتیاز نفت خوشتاریا، بایستی توجه بیشتری به فعالیت‌های روتشتین کرد. وی سیاست «دست‌خوش» را بلادرنگ آغاز کرد. بازی سیاسی خود را در تهران با يك سخنرانی تبلیغاتی شروع نمود و اعلام داشت که محوطه بزرگ سفارت شوروی به روی عموم مردم و کارگران ایرانی در روزهای جمعه باز است؛ چون در ایران جمعه روز تعطیل هفتگی می‌باشد.^{۱۰} فیلم‌های روسی به‌طور رایگان توزیع شد، و مدرسه قدیمی روس‌ها [پروکومیناژ] با آموزگاران کمونیست از نو گشایش یافت. سفارت شوروی اخبار مسکو را از طریق يك رادیو با موج کوتاه می‌گرفت و در يك بولتن خبری روزانه به‌چاپ می‌رساند. درست پیش از انتشار این بولتن خبری از سوی روتشتین، چهار روزنامه خبری معروف در پایتخت وجود داشت. چون روتشتین شخصاً يك روزنامه‌نگار بود، لذا می‌توان تصور کرد که وی علاقه بیشتری به موضوعات جراید داشت تا مسائل سیاسی. در اکتبر ۱۹۲۱ [آبان ۱۳۰۰]، یعنی پنج ماه پس از ورود روتشتین به تهران،

۹ روزنامه معتبر در ایران وجود داشت. ۱- ایران: يك روزنامه رسمی دولت که مطالبی را از بولتن سفارت شوروی چاپ می کرد. ۲- ستاره ایران: این روزنامه که در سال ۱۹۱۷ [۱۲۹۶ شمسی] منتشر شد، در سال ۱۹۲۱ مقالاتی از مسکو، و به خصوص مقالات ضدانگلیسی را، چاپ می کرد. نکته حائز اهمیت اینست که این روزنامه ارگان جامعه بازرگانان و ثروتمندان ایران بود که با انگلستان سرعناد داشتند و مترصد فرصت بودند تا روابط تجارتي با روسیه را گسترش دهند. ۳- اتحاد: روزنامه ای محافظه کار بود که اخبار مسکو را چاپ می کرد. ۴- وطن: يك روزنامه قدیمی بود که با ورود روتشتین احیا شد و شدیداً ضدانگلیسی به شمار می رفت. ۵- میهن: يك هفته نامه ملی بود که هیچ ارتباطی با روس ها نداشت.^{۱۱} ۶- حلاج: يك هفته نامه ملی و مخالف استعمار بود. ۷- طوفان: ارگان حزب کمونیست [شوروی] و ناشر مطالب دیالکتیکی مارکسیسم بود. ۸- حقیقت: بلندگوی سفارت شوروی علیه دربار و کابینه بود، این مجله مسأله رشد اتحادیه های تجارتي در ایران را عنوان می کرد. ۹- انقلاب سرخ: در رشت چاپ می شد و کنسولگری شوروی در رشت هزینه چاپ آن را می داد و رایگان توزیع می گردید. به گفته نصرالله سیف پور فاطمی، سه روزنامه طوفان و حقیقت و انقلاب سرخ به افشاگری درباره مقامات فاسد، بی لیاقتی مجلس، بی خاصیتی شاه و نابرابری نظام مالیاتی مطالبی چاپ می کردند. بالاخره، حقیقت و طوفان و ستاره سرخ، به دلیل حملات شدید به کابینه و انگلستان تعطیل شدند. روتشتین به مدیران آن ها پناهندگی سیاسی داد، و با این کار ماده ۴ قرارداد ۱۹۲۱ جدید الامضا را زیر پای گذارد.

وی آلوده رویدادهای زشت دیگری نیز شد و زمینه سقوط وزیر امور خارجه ایران [محتشم السلطنه در کابینه قوام] را فراهم کرد، و لرد کرزن [وزیر خارجه انگلستان] دویادداشت اعتراضیه در سپتامبر ۱۹۲۱ به دولت شوروی تسلیم کرد. قوام السلطنه که در این زمان رئیس الوزرا بود، به رویه بی پروای روتشتین اعتراض کرد، و سرانجام بابرکناری وی، بوریس شومیاتسکی (Shumiatsky) با سمت

وزیرمختار جدید شوروی به ایران آمد^{۱۲}.

سقوط کابینه سید ضیاء و علل آن

همان گونه که شرایط ایجاب کرده بود، در سپتامبر ۱۹۲۱ [رمضان ۱۳۳۹ خرداد ۱۳۰۰] سید ضیاء دیگر درمسند صدارت نبود. سید ضیای آرمان گرای توانسته بود به اندازه کافی خود را با رضاخان واقع بین در جهت ادامه گامیابی سیاسی دمساز کند. البته سید ضیاء اهل عمل و واقع بینی بود، و چنانچه نیروهائی که در برابر او صف آرائی کردند، وجود نداشتند، شاید می توانست بر سر کار بماند. سید ضیاء؛ ولایت های خود را به گونه ناهم آهنگی برگزید و اقدامی در جهت به دست آوردن دل مردم یا برخورداری از لطاف اشراف به عمل نیاورد. اشراف را به زندان انداخت و از آنان پول مطالبه کرد؛ با انجام يك رشته اقدامات درزندگی خصوصی مردم دخالت کرد و موجبات تنفر مردم را از خود فراهم ساخت. مردم را از تجملات ساده زندگی شان محروم کرد. سید می کوشید تا اصول شایسته اسلامی را در يك ترکیب اجتماعی با نو گرائی روشنگرانه درهم بیامیزد. این ترکیب شاید در دفتر یادداشت او می توانست منطقی باشد. اما در عمل چنین اقداماتی در جهت به کار بردن مذهب در امور روزمره زندگی مردم به ندرت به کار می آید، و به هر تقدیر سید تلاش می کرد تا زندگی خصوصی مردم را سر و سامان دهد در حالی که هنوز از اعتماد آنان برخوردار نشده بود. رفتار او با دربار چنان بود که گوئی رسالتی بینابین غضب خداوندی و يك معلم مدرسه جدید دارد. مشکل اصلی در کار او، نداشتن پول بود. برای این مشکل کوشید تا با مکر و حيله پول فراهم کند. در سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ شمسی] چند مستشار مالی انگلیسی در تهران بودند، اما جو سیاسی [حاکم] تماس های سید را با آنان دشوار می ساخت، و از سوی دیگر تلاش های کارشناسان مالی برای تشریح اصول مالیه برای سید ضیاء حوصله او را سر می برد، و این کارشناسان در موضعی نبودند که نظرات مشورتی خود را بروی تحمیل کنند. سید ضیاء مذبحانه

از دریافت قرضه‌های جدید اجتناب می‌کرد. سو گند می‌خورد که به این وام‌ها نیازی نیست. البته، برای ایجاد يك ارتش نوین، عقیده داشت که به وجود افسران خارجی نیاز است، و بر این اختیار بود که این افسران خارجی بایستی انگلیسی باشند زیرا گماردن افسران روسی که به هیچ وجه امکان پذیر نبود و سید هرگز به امریکائی‌ها اعتماد نداشت. آخرین گسستگی پیوند او بسا رضاخان بر سر نگاه داشتن افسران انگلیسی پیش آمد. سید همچنین مخالفت شاه را با خود برانگیخت؛ شاه شخصاً از این روزنامه‌نگار کوتاه‌قد و رك گو بدش می‌آمد. سید قویاً انکار می‌کند که در هنگام ورود قزاق‌ها به تهران به نزد شاه رفت، در حضور او نشست و سیگار کشید. از آنجا که احتمالاً سید ضیاء به اندازه‌ای رك گو بود که مآلاً خود سبب عدم موفقیت سیاسی‌اش گردید، به نظر می‌رسد که دلیلی بر تردید کردن در گفته او در این زمینه نباشد^{۱۳}. اما علت این که چرا شایعه این چنینی درباره او بر سر زبان‌ها افتاده به طرز برخورد دربار و اشراف با سید مربوط می‌شود: سید ضیاء آدم تازه به دوران رسیده‌ای بود. خصومت شاه نسبت به سید، به رضاخان فرصت داد تا به جای گروگیری از شاه، نقش حامی او را به عهده گیرد. رضاخان در ابتدای کار نسبت به [احمد] شاه بسا احترام و با احتیاط رفتار می‌کرد. در مورد اشراف نیز رویه نزاکت را در پیش گرفته بود، و از مدت‌ها پیش خود را به اندازه کافی برای آن‌ها قابل تحمل کرده بود تا تصور کنند که می‌تواند قابل دوستی با آنان باشد، در حالی که سید ضیاء دشمن سرسخت آنان به شمار می‌رفت. بدین ترتیب موقعیت سید ضیاء متزلزل گردید.

اولین بحران در روابط سید ضیاء بسا رضاخان در ۲۵ آوریل [۱۶ شعبان ۱۳۳۹/۵ اردیبهشت ۱۳۰۰] بروز کرد. سید بازی را باخت و رضاخان سمت وزیر جنگ را به دست آورد. به این ترتیب رضاخان جانشین يك افسر ژاندارم به نام مسعود خان کیهان گردید که سید می‌کوشید او را در سمت خود نگاه دارد^{۱۴}. اینک رضاخان در موضعی قرار داشت که آن را تا ۱۹۲۳ [۱۳۰۲ شمسی] حفظ کرد و از این زمان بود که تصمیم گرفت بر مسند ریاست وزرا بنشیند، بی آن که قدرت خود را

از دست بدهد. رضاخان از آوریل ۱۹۲۱ [فروردین ۱۳۰۰] به مدت سه سال به عنوان وزیر جنگ در کابینه‌های متعدد شرکت داشت، در حالی که در این مدت ژاندارمری را تصفیه کرد، ارتش ملی ساخت و ژاندارمری جدیدی را برنامه‌ریزی کرد که نقش پلیس را در نقاط روستائی و عشایری انجام دهد؛ چاپلوسی کرد، دست به فرصت - طلبی زد و هر جا که لازم بود، افسران ارشد تر از خود را از مرز دور کرد، و بالاتر از همه، تاحدی که می‌توانست بودجه دولت را به وزارت جنگ اختصاص داد. نیاز او به پول به خاطر ایجاد ارتشی بود که مملکت شدیداً، برای سرکوبی شورشیان و کاهش قدرت عشایر بدان محتاج بود، و همچنین به ایجاد یک نیروی نظامی ارزشمند. اما، علاوه بر این‌ها داشتن پول به او قدرت شخصی می‌داد. حفظ سمت وزیر جنگ و شیوه‌ای که از موقعیت خود به سود خویش بهره گرفت یکی از عوامل بسیار مهم در توجیه نحوه پادشاه شدنش به شمار می‌آید. دومین بحران بین رضاخان و سید ضیاء در ۷ مه ۱۹۲۱ [۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰] بروز کرد. تا آن زمان ژاندارمری زیر نظر وزیر داخله [کشور] بود. رضاخان طبعاً می‌خواست که ژاندارمری را نیز در دست خود داشته باشد. سید ضیاء با این موضوع مخالف بود، اما این بار نیز بازی را به رضاخان باخت و وی بر ژاندارمری نیز مسلط شد. اینک افسران و بودجه ژاندارمری در دست رضاخان بود. رضاخان برای این که خود را ارباب تمامی نیروهای نظامی منظم سازد، فقط یک کار جزئی دیگر را می‌بایست انجام می‌داد، زیرا هنوز مسأله حضور افسران انگلیسی وجود داشت. سید کوشید در اینجا جلوی رضاخان را بگیرد، اما سردار سپه، نامی که اینک رضاخان بدان نامیده می‌شد، سال‌های ناکامی در بریگاد قزاق را به یاد آورد که افسران روسی مانع می‌شدند تا افسران ایرانی از قدرت‌های اجرائی کامل برخوردار شوند. رضاخان نمی‌خواست شریک انگلیسی - نائی باشد که مایل بودند از وضعی شبیه روس‌ها برخوردار شوند، و در نیروی نظامی که وی می‌کوشید تا آن را ایجاد نماید، اعمال نفوذ کنند. رضاخان همچنین مشتاق بود در سال‌های بحرانی که در پیش بود خود را گرفتار سوءظن‌ها و کنجکاو‌ها،

و برآوردهای زیر کانه از رویدادهای کشور نسازد، که این رویدادها از افسران انگلیسی در نیروهای ایران، صرف نظر از موضع رسمی یا غیررسمی آنان، انتظار میرفت. انگلیسی‌ها همیشه مایه جنجال بودند و بایستی از آنها حذر می‌کرد. همواره داستان‌هایی را برای هموطنان خود در سفارت انگلیس بازگو می‌کردند یا ممکن بود از سوی سیاستمداران اهل دسیسه و تحریک مورد بهره برداری قرار گرفته و این سیاستمداران برای جای کردن خود در دل انگلیسی‌ها از این رویدادها و داستان‌ها استفاده کنند. حضور افسران انگلیسی به دلایل متعدد، غیر قابل تحمل بود. بحران در ۲۱ مه پیش آمد، آن زمان که سید ضیاء خواستار ادامه حضور افسران انگلیسی در ایران بود و سردار سپه می‌گفت باید از ایران بروند. رضاخان از مدتی قبل کلیه حرکات افسران انگلیسی را بدبینانه زیر نظر داشت.

در ۲۴ مه ۱۹۲۱ [۳ اردیبهشت ۱۳۰۰] تعدادی از زندانیان سید ضیاء ناگهان آزاد شدند. این آزادی به فرمان سید ضیاء که آخرین روزهای رئیس الوزرائی خود را می‌گذرانید صورت نگرفت. در ساعات نخستین روز بعد، [۴ اردیبهشت ۱۳۰۰]، سید راهی بغداد شد. تلاشی برای دستگیری او در قزوین صورت گرفت اما سرانجام اجازه یافت تا بدون مزاحمت کشور را ترک گوید.^{۱۵} بازگشت مجدد او به ایران در زمانی صورت گرفت که نیروهای انگلیسی و روسی، ایران را در جنگ دوم جهانی اشغال کرده بودند. با رفتن سید ضیاء، رضاخان تنها باقی مانده کودتای مشترک سه‌ماهه با سید ضیاء بود.^{۱۶} دومین هدف رضاخان این بود که خود را ارباب کل کشور سازد، اما فراست سیاسی‌اش مانع گردید که فوراً دست به کار شود.

کابینه قوام السلطنه و اقدامات او

رضا خان بارئیس الوزرائی قوام السلطنه، که تا دیروز زندانی سید ضیاء بود، موافقت کرد.^{۱۷} رضاخان بعداً در کابینه مشیرالدوله به عنوان وزیر جنگ عضویت داشت، و آنگاه بود که بازداشت قوام السلطنه را ضروری دانست. با

کنار رفتن کابینه سیدضیاء، طبقه برگزیده [اعیان و درباریان] فرصت یافتند تا از نو، به میدان آمده و به بازی سیاسی بپردازند، که آخرین بازی آنان تا سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] بود. رضاخان با این که شرط کرده بود هیچ کس در کارهای نظامی او مداخله نکند، به سیاستمداران اجازه داد تا برای آخرین بار به بازی سیاست بپردازند. قوام السلطنه پسر عموی خود محمد مصدق السلطنه را با سمت وزیر مالیه به کابینه آورد. مصدق همان کسی است که در هنگام کودتای ۱۲۹۹ به عنوان حکمران فارس از شیراز گریخت. محل اختفای وی در کوهستان‌هایی بود [قبایل بختیازی] که پایتخت از آن باخبر بود، زیرا به محض این که قوام السلطنه رئیس الوزرا شد تلگرافی برای مصدق فرستاد و از او خواست تا به کابینه ملحق شود.

سرکوبی نهضت کلنل پسیان: پس از این که قوام بر مسند صدارت تکیه زد، زمان انتقام‌جوئی وی از کلنل پسیان چندان طولی نکشید. بایستی یادآور شد که کلنل پسیان [در زمان صدارت سیدضیاء] با کار آئی و شتاب به بازداشت قوام السلطنه و اعزام او به تهران به عنوان زندانی سیدضیاء اقدام کرد. پس از صدارت قوام، کلنل پسیان با مخالفت با ورود افسران ژاندارم اعزامی از تهران جهت بازدید از واحدهای او، رویه‌ای را در پیش گرفت که به نظر می‌رسید طغیان علیه دولت مرکزی باشد. بالاخره او کشته شد و رضاخان از وجود يك رقیب دیگر، يك سیدضیاء دیگر، يك وطن دوست و يك سرباز تیز هوش دیگر، راحت شد.^{۱۸}

اصلاح دستگاه اداری: نام قوام السلطنه در سال‌های بعد [۱۳۲۱ شمسی] با تلاش برای اصلاح دستگاه اداری و کاهش تعداد کارمندان آن پیوند می‌یابد. در سرتاسر دوران جدید [پس از جنگ دوم جهانی] خدمت دولت به صورت يك بار فزاینده درآمده و کانون تنبلی‌ها بود. اما، در سال ۱۲۹۱ [۱۳۰۰]، قوام بیدرنگ به دنبال کردن تلاش‌های اولیه و شدید سیدضیاء برای تجدید سازمان و پاکسازی دستگاه اداری پرداخت. یکی دیگر از طرح‌های مورد علاقه سید ضیاء تأسیس بلدی‌ها [شهرداری‌ها] بر مبنای اصول جدید بود؛ اصولی که امید داشت از

شکل شورای بخش لندن (London County Council) برخوردار شود، اگرچه از اساس و ماهیت آن عاری بود. سیدضیاء يك انجمن شهر تهران تأسیس کرد، و چنانچه در قدرت باقی می‌ماند، اقدامات بسیاری را برای افزایش [قدرت] حکومت‌های محلی به عمل می‌آورد. وی قلباً به مزایای نهادهای نیرومند استانی و شهرداری در کشوری به بزرگی ایران و مختصات آن، اعتقاد داشت. در اواخر سال ۱۹۵۹ [۱۳۳۹ شمسی]، هنوز سیدضیاء از این که شهرهای مراکز استانی مانند کرمان و یزد فلج شده‌اند، تأسف می‌خورد. لکن شرایط زمانی سال ۱۹۲۱ به خلاف میل او بود. هدف اصلی سیدضیاء وحدت کشور بود؛ یا همان گونه که ویلبر (Wilber) می‌گوید، هدف سید لزوم تحمیل سازگاری با وحدت ملی بود.^{۱۹} این موضوع به معنای تمرکز شدید بود، نه خلاف آن، که مورد علاقه بسیار سیدضیاء بود. از دوران سلطنت رضاشاه، هیچ کابینه‌ای آن اندازه قدرت نداشت، یا مایل نبود، تا خود مختاری بیشتری به استان‌ها دهد. خطرات ناشی از جدائی سیاسی مرکز و استان‌ها، بسیار آشکار است. این خطرات نشانگر این است که تا چه اندازه تحمیل سازگاری وحدت ملی [با خود مختاری استان‌ها] به شکست انجامیده است، و نیز نمایانگر میزان نیاز دولت به توسعه ارتباطات و طی این مرحله می‌باشد، پیش از این که دولت بتواند از اعتماد کامل در متحد کردن کشور برخوردار شود.

پایتخت به طرز بی‌رویه‌ای بزرگ شده است، چه از لحاظ مساحت و نفوذ آن در مقایسه با سایر شهرها و شهروندان، و چه از نظر جمعیت روستائی، که پایتخت، آنان را مانند يك آهن ربا به سوی خود جذب می‌کند. اهمیت تهران صرفاً به این خاطر نیست که مرکز قدرت می‌باشد، بلکه تهران از امکانات ایجاد شغلی برخوردار است که دیگر شهرها فاقد آنند. مشکل ترغیب پزشکان و صاحبان پیشه‌ها برای بردن مهارت‌های خود به استان‌ها، که در سایر کشورهای خاورمیانه تجربه شده است، در ایران به صورت يك مشکل جدی درآمده است. هر جوان

ایرانی يك «ديك وينینگتون» می باشد. ۲۰ این جوان می خواهد به پایتخت برود، و هنگامی که پای جوانان به پایتخت رسید، بسیاری از آنها می خواهند به خارج از کشور، به آمریکا یا اروپا، بروند. انتخاب کردن بین رفتن به خارج و تعلیم دیدن با پزشک بودن در روستاها یا شهری مانند کرمان، نوعی گریز از مرکز به شمار می آید. دولت ناگزیر شده است برای دانشجویان دانشسرای عالی این شرط را بگذارد که پس از فارغ التحصیل شدن، چند سالی را در خارج از تهران به تدریس بپردازند.

امتیاز نفت خوشتاریا: موضوع دیگری که نام قوام السلطنه را از نظر تاریخی سرزبانها انداخت «امتیاز نفت شمال» بود. قوام در نخستین روزهای کابینه خود با این مشکل روبرو شد. بایستی به خاطر آورد که امتیاز شرکت جدید نفت ایران و انگلیس (Anglo Persian Oil Company A.P.O.C) پنج استان شمالی [مناطق واقع در حوزه نفوذ روسیه تزاری به موجب قرارداد ۱۹۰۷] را استثنا کرده بود. پس از جنگ اول جهانی، شرکت استاندارد اویل (Standard oil) آمریکا به مذاکره درباره به دست آوردن امتیاز نفت شمال ایران پرداخت. در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ [آبان ۱۳۰۰ شمسی] نمایندگان شرکت، قراردادی را با دولت ایران امضا کردند که به شرکت اجازه بهره برداری از نفت شمال به مدت پنجاه سال را می داد. شرکت نفت ایران و انگلیس به این قرارداد اعتراض کرد و دلیل آورد که این امتیاز نامه قبلاً به يك تبعه روسیه به نام خوشتاریا (Khoshtaria) داده شده بود و وی بعداً آن را به شرکت نفت ایران و انگلیس فروخت. در همان زمان شرکت استخراج نفت سینکلر آمریکا (Sinclair Consolidated) نیز در صحنه ظاهر شد و مبارزه در سه جهت صورت گرفت؛ مبارزه ای که ایرانیان متوجه شدند به سود آنها است.

دولت بریتانیا به بازداشت کارکنان شرکت استاندارد اویل مبادرت کرد که به بحرالمیت در فلسطین اعزام شده بودند تا عملیات يك امتیاز نفت را که در سال

۱۹۱۶ از عثمانی گرفته بودند، آغاز کنند. چون موصل در تصرف بریتانیا بود و امتیاز استاندارد اوایل در آنجا قرارداد شد، لذا مانع کار امریکائی‌ها در عراق گردید. در وزارت خارجه امریکا این فکر غالب شد که «سیاست دروازه‌های باز» برای کاوشگران نفتی امریکا در فلسطین، ایران و بین‌النهرین درخواست کند. بسا این حال، در اواخر سال ۱۹۲۱، سر جان کادمن (Sir John Codman) به‌نماینده‌گی از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس در نیویورک به‌مذاکره بسا امریکائی‌ها درباره امضای موافقت‌نامه‌ای پرداخت. به‌موجب این توافق، شرکت استاندارد اوایل در نفت فلسطین و عراق سهم می‌گرفت، و شرکت نفت ایران و انگلیس نیز در امتیاز شرکت استاندارد اوایل در ایران (شمال ایران) سهم می‌شد.

این موضوع با اعتراض شدید شوروی روبرو شد که خواستار لغو قرارداد با شرکت استاندارد اوایل گردید، و شوروی آن‌را مغایر با ماده ۱۳ قرارداد ۱۹۲۱ می‌دانست. برطبق این ماده، هیچ‌یک از امتیازاتی که روس‌ها قبل از انقلاب اکتبر در ایران داشتند، و به‌مردم ایران مسترد شده بود، نمی‌بایست به کشور دیگری داده می‌شد. در این تقاطع زمانی بود که قوام‌السلطنه زرنگی خود را نشان داد که مشابه آن در سال‌های آینده یافت نشد. قوام‌السلطنه به‌روس‌ها پاسخ داد که امتیاز خوشناریا هرگز از اعتبار برخوردار نشده چون از سوی مجلس تصویب نگردیده است. برطبق قانون اساسی، کلیه امتیازات [به‌خارجیان] بایستی به‌تصویب مجلس برسد. همین پاسخ به‌قوام کمک کرد تا در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] و درماجرای امتیاز دیگر نفت شمال سر روس‌ها را کلاه بگذارد، و درعین حال به‌وی قدرت داد تا استان آذربایجان را از روس‌ها پس بگیرد. درواقع، هنگامی که امتیازنامه خوشناریا اعطا شد [۱۳۱۳ قمری/ ۱۲۷۵ شمسی]، قانون اساسی وجود نداشت، به‌هر حال این اشکال، امری جزئی بود که قوام در ۱۹۲۱ آن‌را نادیده انگاشت.

فشار روس‌ها فوراً کاهش نیافت و از این‌رو، وقتی ایران به‌شرکت استاندارد اوایل اطلاع داد که قرارداد از درجه اعتبار ساقط است، ظاهراً این گونه به‌نظر

می‌رسید که قوام سرانجام در برابر اعتراضات روس‌ها سر تسلیم فرود آورده است. واقعیت این بود که ایران نمی‌توانست در چند جبهه بجنگد. بین استاندارد اوایل و شرکت نفت ایران و انگلیس توافقی صورت گرفته و این تغییر سیاست، ثمره فشار روس‌ها در امتیاز نفت شمال بود. دولت ایران نمی‌خواست خود را در این ترکیب نیروها آلوده کند. به علاوه، طرف سوم به نام هاری سینکلر (Harry. F. Sinclair) وجود داشت که آماده ورود به صحنه این مبارزه بود. در دهم ژوئن ۱۹۲۳ [خرداد ۱۳۰۰] مجلس، قانونی را تصویب کرد که «به دولت اختیار می‌داد تا در باب اعطای امتیاز نفت شمال به هر شرکت مستقل و مسئول امریکائی به مذاکره پردازد»^{۲۱}. این قانون در واقع دعوت آشکار از سینکلر به شمار می‌رفت. کوتاه زمانی بعد، مبارزه مطبوعات علیه سینکلر آغاز شد، و گفته می‌شد که شوروی و انگلیس نیز مشترکا در این مبارزه دست دارند. با وجود این، انجام مذاکرات از سوی دولت با سینکلر و نیز با استاندارد اوایل توصیه شد. مجلس [در ۳۰ آبان ۱۳۰۰] لایحه‌ای را تصویب کرد که در این لایحه اصول امتیاز به طور مشروح تشریح شده و از لحاظ ایران قابل قبول بود. شایان توجه است که چگونه مجلس، در این مرحله حساس، و در دوران صدارت قوام السلطنه، به طور جدی خود را به مسائل نفت علاقمند نشان داد و لایحه واگذاری امتیاز به یک شرکت امریکائی را به تصویب رساند. شرکت نفت ایران و انگلیس کاملاً متوجه خطرات جدید شد. شرایط امتیاز از سوی سینکلر در دسامبر ۱۹۲۳ [آذرماه ۱۳۰۳] پذیرفته شد. مدت قرارداد پنج‌ساله، و بهره مالکانه‌ای که به دولت ایران بایستی پرداخت می‌شد چهار درصد بیشتر از امتیازنامه شرکت نفت ایران و انگلیس بود، یعنی ۲۰ درصد از درآمد خالص و افزایش تدریجی آن به ۲۸ درصد، همزمان با افزایش تولید نفت بود. ماشین آلات و وسایل وارداتی به منظور تولید نفت از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی معاف بود، و بالاخره، صاحب امتیاز بایستی تعهد سنگین دادن یک وام ده میلیون دلاری را به دولت ایران، از طریق بانک‌های امریکائی، به عهده می‌گرفت.

موضوع پرداخت وام، شرطی بود که در صورت اعطای امتیاز بایستی انجام می شد. در نیمه دوم سال ۱۹۲۴ سینکлер ناتوانی خود را از تهیه کردن این وام اظهار داشت. احتمال دارد که مشکل بازاریابی نفت شمال ایران مانعی در سر راه کامیابی او و سرمایه گذاری جالب امریکا در این زمینه به شمار می رفت. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیازی به نفت ایران ندارد، ولی حمل نفت شمال به خلیج فارس، یا از طریق ترکیه به اروپا، که امروز مشکل بزرگی است، در سال ۱۹۲۳ بسیار دشوارتر بود. قرارداد نفت شمال هرگز منتشر نشده است، با این وجود، این قرارداد به صورت یک وسیله سنجش زد و بند سیاسی باقی ماند.

این مذاکرات دارای تمام اجزای یک رسوائی بود، وانبوه تحریکات و نیرنگ در آن وجود داشت. زیرا در روزی که مجلس امتیاز سینکлер را تصویب کرد (دسامبر ۱۹۲۳) [آذر ۱۳۰۲]، آتش سوزی در ساختمان مجلس روی داد، و بعداً گزارش شد که حریق عمدی بوده و مرتکب آن شناخته شده است. همچنین گفته شده است که قتل ایمبری (Imbrie) دیپلمات امریکائی بر سر مذاکرات نفت بود.^{۲۲} نماینده سینکлер هنگام ترك تهران در تابستان ۱۹۲۴، آشکارا گفت که طرز برخورد دولت شوروی مذاکرات وی را غیر ممکن ساخت. این گفته شاید تمام حقیقت نباشد، زیرا در سال ۱۹۲۴ رسوائی معروف به (Teapot Dome)^{۲۳} پرزیدنت هاردینگ بتدریج روشن می شد. در سال ۱۹۲۸ سینکлер به خاطر توهین به سنا و دادگاه قانونی، در رابطه با این موضوع به زندان افتاد. اما دریانیه [کاخ سفید] بر جهت سیاسی موضوع تکیه شده بود.^{۲۴}

استحکام قدرت نظامی رضاخان

شاید درست باشد که قتل ایمبری کنسول یار سفارت امریکا را با مذاکرات نفت مربوط بدانیم، اما به هر حال این ماجرا احتمالاً در پیشرفت سردار سپه در به دست آوردن تخت و تاج بسیار کمک کرد. در طی سال هائی که مقامات نفتی در پایتخت

گرفتار بحران نفت خوشتاریا شده بودند، رضاخان سرگرم تحکیم قدرت خویش بود. یکی از هدف‌های اولیه او این بود که افسران همقطارش را خشنود سازد. با گسترش حکومت نظامی در سراسر کشور، افسران ارشدتر از خود را با سمت فرمانداران نظامی [امیر لشکر] به استان‌ها فرستاد تا در غنائمی سهمی شوند که حکومت استان‌ها ناگزیر به دادن آن بودند، تا به این ترتیب، تردیدهای آنان نسبت به داشتن امتیاز رضاخان به لحاظ افزایش نفوذ در پایتخت کاهش یابد. و نیز همین امر افسران جوانتر را بین امید ترفیع درجه و بیم مجازات از سوی وزیر جنگ قوی هیکل و دارای چشمان نافذ، قرارداد. همان گونه که رضاخان به تقویت و فربه کردن ارتش می‌پرداخت، افسران زیر دست او ناگزیر می‌شدند تا وی را به عنوان سرور و ولی نعمت خود بپذیرند. بدون رضاخان، ارتشی وجود نداشت که افسر آن باشند، درآمدهای نامشروعی نبود تا در آن سهمی گردند. تا به حال [در تاریخ ایران] ما شاهد این صحنه بوده‌ایم که لاشه ایران شکار درباریان، نجبا و اشراف بود؛ حال عنصر جدید ارتش با شتاب به چاپیدن مملکت پرداخته بود.

نفرت طبیعی بسیاری از ایرانیان از خاندان پهلوی اساساً ناشی از چپاول مملکت با کمک این ارتش بود. این ارتش جدید در مقایسه با افراد طبقه برگزیده قدیمی، کمتر قابل قبول و کمتر مستعد سازگاری بسود. وجود جنگ افزارها و قابلیت نظامی آن، ارتشیان را بیرحم ساخته بود، چنان عاری از رحم بودند که نمی‌توانستند به سازش‌های سنتی روی آورند. رضا شاه ارتش را محبوب و معبود خود قرارداد، لکن این ارتش هرگز مورد علاقه مردم قرار نگرفت. لباس‌های متحدالشکل نظامی، زورگوئی‌ها، پوتین‌های سنگین و قنداق‌های تفنگ ارتشیان، به صورت مظهر یک شکل جدید از استبداد درآمد. در قشون سابق، همواره امکان داشت که برخی از عناصر ارتش را از سایرین متمایز ساخت، و نوعی احساس اجتماعی مشترك بین افراد قشون و مردم در هنگام یأس و ناتوانی کشور وجود داشت. اما ارتش رضاخان در بدترین وجه آن، از نوعی ارتباط آزار دادن دیگران

بر خوردار بود، و ارتشیان جزء، و ارشد به یکسان در این ارتباط سهیم بودند و اعمال بیهوده و بیرحمانه خود نسبت به مردم را نوعی شوخی تعبیر می کردند. اما از سوی دیگر، ارتش در کار خود اهل شوخی نبود، و از این رو هرگز جایی در جامعه یا سنت های اجتماع به دست نیاورد. ارتش تا حدود چشم گیری از جهت آرمان های گرامی دموکراسی و آزادی گروه ها و افراد، که هر دو مفهوم از واقعیات کهنه بوده و اصولاً با یکپارچگی نظامی تضاد داشتند، یک عامل مخاطره ساز به شمار می آمد، و هنوز نیز [سال ۱۹۶۵] چنین است. خطر ارتش برای مردم به مراتب شدیدتر از زد و بند اشراف یا سرسختی و تعصب روحانیون بود. اشراف و روحانیون برغم خطاها و قصورشان، از فضائل اجتماعی برخوردار بودند. و گه گاه در جهت منافع جامعه ای اقدام می کردند که آن را به رسمیت شناخته و یک پارچه کرده بودند. اشراف و روحانیون سروکاری با ترس و هراس های اتاق نگهبانی و زندان نظامی نداشتند. هیچ کس سیدضیاء را دوست نداشت، اما وقتی کابینه غیر نظامی سیدضیاء سقوط کرد، تسخیر مردم از سوی یک سرباز آغاز گردید.

سردار سپه برای این که همه افسران خود را به کار گمارد و حداکثر کنترل امور سیاسی را در دست خویش متمرکز سازد، برای ابزار سودمند حکومت نظامی ارج و قرب قائل شد. حکومت نظامی، وزیر جنگ را در رأس هر کس دیگر در کابینه قرار داد. او می توانست تحت مقررات حکومت نظامی، چنانچه مایل بود، رئیس الوزرا را هم بازداشت کند. همچنین، علاوه بر تعیین افسران [ارشد] به عنوان امیران لشکر استان ها و ایجاد ارتش های شمال، جنوب، شرق و غرب، که هر یک تحت فرماندهی نظامیانی بود که مستقیماً در برابر وی مسئول بودند، سایر افسران [جزء] را بالباس غیر نظامی جهت بازرسی طرح های عمومی و متعدد مورد علاقه خود اعزام کرد تا به عنوان نماینده وی در هر یک از دوائر دولتی دور و نزدیک حضور داشته باشند. بدین سان، یک شبکه نظامی در سراسر کشور گسترش یافت و سردار سپه عوامل تماس و جاسوسانی در همه جا داشت. وزیر جنگ از هر

فرصت برای مسافرت [به استان‌ها] استفاده می‌کرد. در يك مورد، با شتاب راهی تبریز شد چون امیر لشکر آنجا [عبدالله خان امیر طهماسب، سرلشکر طهماسبی] نفوذ زیادی در تبریز به هم رسانده بود.^{۲۵} سردار سپه مانع شد که ولیعهد در هنگام بازگشت از تهران و دیدار با برادر پادشاهش به استان آذربایجان باز گردد، زیرا سردار سپه از ولیعهد بیشتر از شاه می‌ترسید و تصور می‌کرد که ممکن است ولیعهد با قبایل آذربایجان متحد شده و يك دولت مستقل تشکیل دهد.

در موقعیت دیگری، رضاخان شخصاً عملیات اشغال نظامی اهواز، مرکز استان خوزستان را به عهده گرفت، و این مرکز به صورت یکی از مراکز عمده نظامی درآمد. اقدام مزبور در شمار اقداماتی بود که منجر به دستگیری شیخ محمره یا شیخ خزعل گردید. او را به تهران آوردند که چندی بعد در گذشت. در این موقع به دروغ به شرکت نفت ایران و انگلیس تهمت زده شد که در طغیان قبایل بختیاری در منطقه مرکزی زاگرس [فارس] دست داشته است، لذا، شرکت فراگرفت تا زمانی که سردار سپه بر اینکه قدرت نشسته است بهتر است که از تهمت‌های ناروا جلو گیری کند. از این رو بود که دولت انگلستان به صلاح ندانست در حمایت از شیخ خزعل، که توقع حمایت از بریتانیا را داشت، دستی بر آورد.^{۲۶}

شگردهای سیاسی رضاخان

سردار سپه نه تنها شیوه [سیاسی] اشراف بزرگ را به کار برد، بلکه در به کار گرفتن تعبیرهای سیاسی و شایعات نیز استاد بود. به خارجی‌ان سوءظن داشت و از آن‌ها می‌ترسید. با این وجود، دریافت که گرفتاری‌های اقتصادی شوروی و مشکلات داخلی آن کشور به سود او می‌باشد.^{۲۷} در حالی که منافع نفتی بریتانیا [در ایران] باعث شد که آسانتر بار رضاخان کنار بیاید، و انگلیسی‌ها آمادگی ایجاد مشکل برای مردنیرومند ایران را نداشتند. به علاوه، بریتانیا کاملاً آماده بود تا یقین پیدا کند این مردنیرومند همان کسی است که ایران به او نیاز دارد. در سال ۱۹۲۶، وینسنت شین (Vincent-

(Sheean) مفسر امریکائی جریان سياست بریتانیا در ایران را به عنوان يك «بی حرکتی خیر خواهانه» تعبیر کرد. وزیر مختار بریتانیا [در تهران] اوضاع را با اضافه کردن این که «رضاخان آخرین انتخاب باقی مانده است»، تشریح کرد.

رضاخان نه تنها آخرین انتخاب، بلکه شاید بهترین انتخاب نیز بود. رضاخان موجب شد ایران روی پای خود برخیزد، و از این رو، می توانست تعبیر شود که فکر بریتانیا را از لزوم انجام این کار در جهت منافع وجود يك ایران نیرومند بین شوروی و هند، راحت سازد. با این وجود، بین سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ [۱۲۹۹ الی ۱۳۰۴ شمسی] رضاخان هرگز کاملاً مطمئن نبود که انگلستان از چه راهی نسبت به او عکس العمل نشان خواهد داد. رضاخان، مانند بسیاری از ایرانیان، دارای این عقیده مبالغه آمیز و تقریباً عجیب و غریب بود که بریتانیا اهل نیرنگ و دسیسه است. مایه حیرت نبود که يك مأمور رسمی بریتانیا مانند سرپرسی لورین (Sir Percy Loraine) که در شمار کارشناسان مسائل ایران بود، از رضاشاه واهمه داشت زیرا افرادی مانند سر آرنولد ویلسون (Sir Arnold wilson) که ایران را به خوبی می شناختند، نیز از او ترس و واهمه داشتند. يك بار رضاشاه از وزیر مختار بریتانیا [سرپرسی لورین] پرسید که آیا ویلسون (مدیر عامل شرکت نفت ایران و انگلیس که بعد از مدت کوتاهی اقامت در ایران، به لندن بازگشت) به ایران باز می گردد، و با شنیدن پاسخ منفی وی، بر اساس يك داستان، رضاشاه در اتاق خود شروع به قدم زدن کرد و با خود می گفت: «الحمد لله»!

سوء ظن بریتانیا به رضاشاه و ایران، در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ [۱۳۲۰ شمسی] بیشترین آسیب را وارد ساخت و به نابودی قدرت رضاشاه به دست کسانی انجامید که بیشتر از هر کس از او واهمه داشتند.

رضاخان در دوران قبل از سلطنت خود از مطبوعات می ترسید. آزمندی او به پول، از طریق داشتن سمت وزیر جنگ و ایجاد امنیت در کشور با یاری ارتش، تسهیل شد، و این موضوع را قبلاً شرح دادیم. یکی از علل آزمندی شدید رضاخان

به پول را بایستی تطمیع مطبوعات توجیه کرد. در آن زمان تعداد روزنامه‌ها افزایش یافته بود لکن تیراژ آن‌ها بسیار پائین بود و بطوری که قبلاً شرح داده شد ناشران جرأید از راه باج گیری و تملق گفتن زندگی خود را تأمین می کردند. روزنامه‌ها به صورت ابزار خصومت‌های شخصی یا تعریف و تمجید از کسانی در آمده بود که پول خوبی به ناشران می پرداختند. رضاخان محبوب مطبوعات نبود و انوار رنگ-پریده مطبوعات بر اعمال رضاخان و زندان‌های او سایه می افکند. از مدتی قبل رضاخان از دادن پول نقد به جرأید خودداری کرد و اقدامات کم خرج تری را آغاز نمود. دندان مدیریک روزنامه را شکستند. ناشر روزنامه ستاره ایران به شدت شلاق خورد. ناشر روزنامه وطن به نام میرزاهاشم خان مورد حمله سربازان قرار گرفت و نیمه جان شد. سردار سپه ادعا کرد که مقالات میرزاهاشم خان در انتقاد از ارتش به اندازه‌ای خشم افسران را برانگیخت که بدون اجازه وزیر جنگ [رضاخان] به این کار دست زدند. در سال ۱۹۲۴ سید محمد رضا عشقی، شاعر، در سپیده دم به وسیله افراد ناشناس به قتل رسید. او چند سالی بود که هزلیات و مقالات انتقادی شدید علیه دولت می نوشت.^{۲۸} بدین سان ترور مخالفان شروع شد. بسیاری، عشقی را بعنوان یک شهید به شمار آورده اند که هنوز خاطره او زنده است؛ و تا وقتی این خاطره وجود دارد، خاندان هیأت حاکمه ایران [پهلوی] ناگزیرند بر اثر بی اعتمادی با بسیاری از افراد اجتماع به جدال پردازند.

سیاست امریکا و مأموریت میل سپو در ایران

همانگونه که گفته شد، سردار سپه توانست روس‌ها و انگلیسی‌ها را در مسأله ایران تا حدودی بی طرف سازد. برغم نیرنگ بازی انگلستان، اهداف و منافع آنان در ایران، به ویژه در دسامبر ۱۹۲۵ [آذر ماه ۱۳۰۴] و پس از ماجرای شیخ خزعل، روشن می ساخت که انگلستان تا چه اندازه به رضاخان اجازه پیشروی می دهد. در این میان، وضع امریکا فرق می کرد. امریکائی‌ها حرف‌های اخلاقی می زدند و

عواطفی داشتند که موجب امتیاز آنان بر سایر دول می گردید (به نظر می رسید که انگلیسی ها از این عواطف به دور بودند). اما، امریکائی ها افراد با پشتکاری بودند (انگلیسی ها سهل انگار بودند). همچنین امریکائی ها در مقایسه با انگلستان، يك عامل جدید در اوضاع ایران به شمار می آمدند. به علاوه شیوه هایی برای جذب عقاید خارجی داشتند. آن ها مردم هشیاری بودند و خبرنگاران آنان، به عنوان مبلغ در همه جا حضور داشتند و می توانستند اخباری را در محکوم یا توجیه کردن اقدامات دولت ها، در همه جا، به چاپ برسانند. حکومت نظامی در ایران به لحاظ خشونت آن، مورد مخالفت جراید امریکا قرار داشت چون این حکومت پوششی برای جنایات مخفی محسوب می گردید. اما چنانچه وجود این حکومت نظامی برای حفظ زندگی مردم ضروری تشخیص داده می شد، در این صورت، لحن تفسیرهای امریکائی ملایم تر بود.

صرف نظر از آنچه که گفته شد، امریکائی ها، به جز رجال نفتی شان، آدم های بزرگ منشی به نظر می رسیدند. هیأت مالی امریکا به ریاست میلپو، که از سپتامبر ۱۹۲۲ [شهریور ۱۳۰۱] در ایران فعالیت می کرد از چنین زدوبندهای سیاسی کاملاً به دور بود و حتی تا آن اندازه بی طرف بود که از سوی دولت امریکا مورد ملامت قرار گرفت. اینک سردار سپه مشکلاتی با دکتر میلپو پیدا کرده بود. هدف میلپو بیشتر متوجه روش کار ساز و وصول مالیات بود تا تجدید سازمان مالی ایران. قبلاً، پیش قدم وی مورگان شوستر نیز دریافته بود که چنانچه مالیات های ایران به طرز درست وصول شود برای رفع مشکل مالی ایران تکافو خواهد کرد. در نظام مالیاتی شوستر وصول دو نوع مالیات منظم و غیر منظم پیش بینی شده بود. مالیات منظم شامل مالیات زمین و حیوانات بود و کسبه و صنعت گران، مالیات خود را از طریق اتحادیه ها پرداخت می کردند. از ایلات و قبایل نیز مالیات وصول می شد. يك منبع دیگر آن از گمرکات و اجاره دادن اراضی خالصه به دست می آمد. مالیات های غیر منظم از نیازمندی های عمومی در هنگام اضطرار تأمین می گردید و شامل هدایای

مردم به پادشاه یا نمایندگان او در اعیاد، جریمه‌های نقدی و عوارض صادرات بود. اوضاع در سال ۱۳۲۵ [شمسی ۱۳۰۴] را می‌توان به این صورت خلاصه کرد که هنوز مالیات زمین عمده‌ترین منبع درآمد دولت را تشکیل می‌داد. مالیات‌های تولیدی [تولید کالا] به‌طور نقدی یا جنسی پرداخت می‌شد. بایستی اذعان داشت که این نوع مالیات غالباً برخلاف انصاف بود و به درستی ارزیابی نمی‌گردید. زیرا، با در نظر گرفتن نوسانات رفاهی در کشوری که در آنجا به علت کم‌آبی و سایر علل، امکان دارد کشاورزی در یک منطقه از میان رفته و در منطقه دیگری شروع شود که از آنجا مالیات وصول نمی‌شود، نیاز به تجدید نظر در مدد معاش‌ها بود. بدین ترتیب، مناطق کشاورزی ویران شده بایستی مالیات می‌پرداختند، در حالی که مناطق مرفه‌تر از پرداخت مالیات معاف بودند. البته، اراضی خالصه زیر نظارت مستقیم و مؤثر دولت قرار گرفته بود. مالیات‌های غیر مستقیم نیز به گونه مؤثرتری از تریاک، تنباکو، مشروبات، و از ممر گمرکات به دست می‌آمد. بدین ترتیب بین سال‌های ۲۴-۱۹۲۳ [شمسی ۱۳۰۲-۱۳۰۳] میل سپو موفق شد بودجه کشور را تقریباً متعادل سازد: درآمد دولت در حدود ۵/۶۷۳/۷۶۸ لیره و مخارج تقریباً ۵/۸۲۷/۹۴۴ لیره بود. بالاخره زحمات میل سپو به هدر نرفته بود. پرداخت‌های جنسی در ۱۹۲۳ [شمسی ۱۳۰۲] لغو شد، اما مالیات‌های جدید بر شکر و چای جهت احداث راه آهن در ۱۹۲۵ [شمسی ۱۳۰۴] وضع گردید، و این موضوع در زمانی بود که میل سپو در سمت خود قرار داشت. در دوره دوم مأموریت میل سپو در ایران در سال ۱۹۴۲ [شمسی ۱۳۲۱] که پس از استعفای رضاشاه بود، درآمد مالیاتی از نو وضع گردید.

دلیلی وجود ندارد تصور کنیم که رضاخان احساسی به جز قدرشناسی نسبت به دکتر میل سپو در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ [۱۲۹۹ الی ۱۳۰۴ شمسی] داشت زیرا میل سپو بابه کار بردن نهایت تلاش خود، راه را برای تأسیس بانک ملی در ۱۹۲۷ [شمسی ۱۳۰۶] هموار کرد. اما بی‌اعتمادی سردار سپه به خارجی‌ان و آرزوی او برای آزاد شدن ایران از حضور خسار جیان، به‌ویژه خشم زیاد وی از درنگ و تعلل

میلسپو در تخصیص بودجه ارتش، موجب خاتمه دادن به کار میلسپو گردید و رضاخان از این بابت خشنود شد. دکتر میلسپو شرافت خاصی در مورد قانونی بودن مسائل مالی داشت و معتقد بود که اساس استقرار مؤثر بی‌نیازی مالی ایران آنست که مالیه چیان هر وزارتخانه جوابگوی خزانه‌داری کل باشند، حتی وزارت جنگ. بر سر همین موضوع و نیز به خاطر این که سردار سپه درخواست می‌کرد نیمی از بودجه کشور به امور نظامی اختصاص یابد، زمینه اختلاف بین رضاخان و میلسپو فراهم شد. در این مرحله، گروهی به رهبری حسین علاء که طرفدار امریکا بود و قبلاً از او نام بردیم، و این گروه دوستان اتحاد ایران و امریکا نامیده می‌شدند، برای رفع اختلاف پادرمیانی کردند و دکتر میلسپو سه سال دیگر نیز در ایران باقی ماند. در ژوئیه ۱۹۲۷ [خرداد ۱۳۰۶] مجلس شورای ملی از تجدید اختیارات ویژه میلسپو خودداری کرد و مأموریت وی در ایران خاتمه یافت. معروف است که رضا شاه [درباره میلسپو] گفته بود که در ایران تنها یک پادشاه وجود دارد، و جای شکی نیست که آن شاه خود اوست [نه میلسپو]^{۲۹}. در ژوئیه ۱۹۲۷، مجلس کاری جز تصویب خواسته‌های رضا شاه و بحث درباره طرح‌های او نداشت.

ایرانیان برای این که به امریکائی‌ها نشان دهند که امریکائی نیز در چشم ایرانیان اجنبی محسوب می‌شود، در ۱۹۲۴ [۲۷ تیر ۱۳۰۳] ایامبری کنسول یار جوان سفارت امریکا را در یک ازدحام خیابانی و مذهبی در سال‌های آخر سلطنت قاجاریه به قتل رساندند.^{۳۰} جنبه غیرعادی این ماجرا این بود که این قتل با نمونه متداول رفتار ایرانیان نسبت به خارجی‌ان مغایرت داشت زیرا ایرانیان هر چند که از خارجی‌ان منزجر باشند از ایراد ضرب نسبت به آن‌ها خودداری می‌کنند. ترس ایرانیان از تلافی و انتقام جوئی در دوران سلطه روس و انگلیس شاید در خود داری ایرانیان از ایدای خارجی‌ان مؤثر بوده است؛ لکن بالاتر از همه، ایرانیان به هر کس که میهمان آنان باشد احترام قلبی می‌گذارند، فرد عادی ایرانی آرام و صلح جو و بسیار میهمان نواز است و به ندرت، به توهین یا قتل خارجی‌ان دست می‌زند. قتل

گریبایدوف و همکاران او يك استثنا به شمار می رفت و این اقدام قابل نسبت دادن به عواطف غیرطبیعی ملتی بود که در جنگ باروسیه شکست خورده و در غلیان احساسات مذهبی و تحریکات درباری قرار داشت. قتل ایمری، دومین مورد از کشته شدن يك دیپلمات خارجی در پایتخت به شمار می رود، و شواهدی وجود دارد که حکایت از این دارد که اگر چه ظاهراً يك ازدحام مذهبی وجود داشت، لکن قتل او توسط شخصی بالباس سربازی صورت گرفته است.^{۳۱}

به ایمری توصیه کرده بودند که عکس گرفتن از ازدحام مذهبی در برابر سقاخانه ای که نسبت معجزه به آن می دادند خطرناک نمی باشد، که توصیه ای بسیار خطرناک بود. ایمری این توصیه را به کار بست و بادوربین داخل جمعیت شد. حمله به ایمری و کشته شدن او دو حقیقت را به خسار جیان نشان داد: نخست، این که حکومت قاجاریه آن قدر ضعیف بود که قادر نبود از تعصب روحانیون و عواطف مذهبی مردم و نفرت آنان از خارجیان جلوگیری کند. دوم این که ادامه حکومت نظامی در پایتخت کاملاً لازم بود تا نظم حفظ گردیده و مردم به زندگی خود بپردازند. شخص سردار سپه از وزیر مختار امریکا به خاطر مرگ دردناک ایمری عذر خواهی کرد.

رئیس الوزرای رضاخان

در اکتبر ۱۹۲۳ [یازدهم آبان ۱۳۰۲/۱۴ ربیع الاول ۱۳۴۲ قمری] رضاخان رئیس الوزرا شد، و احمد شاه باتعین و لیعهد به عنوان نایب السلطنه، عازم سفر اروپا گردید و دیگر هرگز به ایران برنگشت. همچنین در سال ۱۹۲۳ مصطفی کمال در ترکیه اعلام جمهوری کرد، و به نظر می رسید که رضاخان نیز قصد پایان دادن به سلطنت قاجاریه را با اتخاذ رویه مشابه داشته است. هدف رضاخان این بود که راهی را برای انقراض سلسله قاجاریه بیابد، اما ناگزیر به احتیاط و دوراندیشی بود. افشاگری مطبوعات [ایران] در مورد هوسبازی های احمد شاه در پاریس به هیچ

وجه برای از میان بردن وفاداری‌هائی که سلطنت را تحکیم می کرد، کافی نبود. عکسی از احمدشاه در پاریس چاپ شد که کلاه حصیری و لباس سفید به تن دارد و پیرامونش زنان زیبا روی هستند.^{۳۲} سردار سپه ناگزیر بود برای رسیدن به هدف خود نظر مساعد جامعه مذهبی را جلب کند. مشکلاتی که بریتانیا بارهبران شیعه در عراق پیدا کرد به رضاخان کمک نمود تا خود را مدافع روحانیت نشان دهد. رضاخان با مجتهدین و علمائی که از عتبات به ایران تبعید شده بودند مهربانی و خوشرفتاری کرد. رضاخان با این سیاست، احمدشاه را در میان دو محذور قرارداد، يك محذور رعایت سیاست انگلیس و دیگری برانگیختن سوءظن مردم بر اثر عدم حمایت از روحانیون مبارز عتبات بود. حمایت سردار سپه از رهبران مذهبی یاد شده موجب شد که در سال ۱۹۲۲ [۱۳۰۲ شمسی] از عتبات شمشیر افتخاری [شمشیر حضرت عباس] را علما برای رضاخان فرستادند. رضاخان نیز ضیافت بزرگی در خانه اش در تهران تدارك دید و عده زیادی از مردم را دعوت کرد تا ضمن صرف غذا این شمشیر را که به کمر او بسته شده بود ببینند.^{۳۳} همچنین شایع کرد که خواب نداشته و حضرت علی (ع) به او مأمویت آسمانی داده است. رضاخان، جامعه مذهبی را از طبقات مختلف مردم دعوت و از آنان به خوبی پذیرائی کرد. درهای خانه او در تهران به روی این میهمانان باز بود و همواره از آنها با چلو کباب پذیرائی میشد، و این دعوت‌های آشکار سردار سپه در جلب نظر مردم بی تأثیر هم نبود.

در این روزها سردار سپه همه هنر خود را به کار گرفته بود و به شیوه مورد علاقه ایرانیان از مردم پذیرائی می کرد. رهبران جامعه بازار گانی مایسل به حمایت از رضاخان بودند زیرا امنیت کافی در کشور برقرار شده بود که در سال‌ها قبل سابقه نداشت، و سردار سپه خود را دوست بازار گانان قلمداد می کرد. يك نمایشگاه محصولات وطنی در تهران با ابتکار رضا خان گشایش یافت. در این نمایشگاه پارچه‌های پشمی و ابریشمی یزد و کرمان و کاشان، و قلمکاری‌های اصفهان، و نقره‌سازی شیراز و اصفهان، کاشی‌سازی اصفهان و نطنز و قم و همدان، و چوب‌های

قیمتی و محصولات و گل‌ها و میوه‌ها با کیفیت پیشرفته، نشان داده شد. این نمایشگاه يك موفقیت بزرگ بود.^{۳۴}

زمزمه جمهوریت و مجلس پنجم

در سال ۱۹۲۴ [۲۲ بهمن ۱۳۰۲] مجلس پنجم [به ریاست مؤتمن الملک پیرنیا] کار خود را آغاز کرد. قبلاً مأمورین رضاخان در استان‌ها در مدت انتخابات بی‌کار نشستند [و نمایندگان مورد نظر رضاخان را تعیین کردند]، با این وجود، در مجلس ملیونی بودند که مخالف رضاخان بودند. در بین این مخالفان میرزا حسن‌خان مشیرالدوله و میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک قرار داشتند که هر دو آن‌ها در شمار افراد بسیار برجسته [و نخست وزیران سابق] بودند، اما سرانجام ناگزیر به کنار آمدن با رضاخان شدند. همچنین افرادی مانند سید حسن تقی‌زاده، دکتر مصدق السلطنه، میرزا حسین خان علاء و يك روحانی به نام سید محمد مساوات (نامبرده جزو دسته سرسخت سید حسن مدرس نبود) نیز در شمار مخالفان رضاخان قرار داشتند.^{۳۵} روحانیون نیرومند اصفهان قبلاً از محمودخان امیراقتدار، نماینده نظامی رضاخان در اصفهان، شکست خوردند. انتخاب امیراقتدار در شهری که سردار سپه از روحانیون آنجا و همه بسیار داشت، اقدام زیرکانه‌ای به شمار می‌رفت. محمودخان امیراقتدار پیش از وارد شدن به خدمت نظام، تحصیلات علوم اسلامی را [در اصفهان] انجام داده و از این رو با زبان روحانیون شهر خود آشنایی داشت. امیراقتدار به اقدامات شدید و بی‌رویه علیه روحانیون دست نزد بلکه صرفاً توسل مردم به روحانیون را غیر منطقی توجیه کرد و بدین ترتیب حیطه عمل سیاسی آنان را سلب کرد. سرانجام روحانیون اصفهان دست به يك حرکت مهلك زدند: هیأت مالی امریکائی [میلسپو] اقداماتی را برای جلو گیری از فاسد شدن و فروش تریاك آغاز کرده بود، که روحانیون اصفهان علیه این تصمیم به مبارزه برخاستند و محمودخان امیراقتدار توانست که برای يك بار و برای همیشه قدرت آن‌ها را درهم بشکند.^{۳۶}

هواداران سردار سپه در مجلس پنجم به عنوان تجدد خواه، معروف و ریاست آنان باسید محمد تدین بود و برخی از تجار برجسته پول در اختیار آنان می گذاردند. مجلس پنجم مواجه با احتمال نادیده گرفتن قانون اساسی شد زیرا قصد رضاخان آشکارا این بود که سلسله قاجاریه را منقرض کند در حالی که تداوم حکومت این سلسله در قانون اساسی تضمین شده بود. سردار سپه که موفق به این منظور نشده بود شایعه تأسیس جمهوری را در ایران قوت بخشید، و با اکثریت آرای نمایندگان، فرمانده کل قوا (به جای احمد شاه) گردید. به دست آوردن این مقام پس از بحث زیاد بین سردار سپه و برخی از نمایندگان صورت گرفت که تنی چند از آنان يك شورای خصوصی تشکیل داده و در مورد مسائل قانون اساسی و افکار عمومی به سردار سپه تذکراتی دادند. شایان توجه است که در این گروه، که با سردار سپه به طور تقریباً مخفیانه در خانه او یا خانه یکی از اعضای گروه ملاقات کردند، دکتر مصدق و حسین علاء نیز بودند. تلاش این گروه روشنفکر و آزادیخواه این بود که سردار سپه را راهنمایی کنند تا قانون اساسی را زیر پا نگذارده تا به جان مردم آسیبی نرسد. بدون شك اعضای این گروه دارای انگیزه های شخصی بودند که از نوع خود پسندانه نبود، بلکه ناشی از احترام به نهادهای مستقر و حفظ حتی الامکان سلطنت قاجاریه به شمار می رفت، مثلاً شخص مصدق نیز به لحاظ قرابت خونی از این سلسله بود. مایه تعجب اینجاست که مصدق به عنوان يك حقوق دان با تفسیر قانون اساسی به رضاخان امکان داد تا به عنوان فرمانده کل قوا تعیین شود. دکتر مصدق اظهار نظر کرد که قانون اساسی به مجلس اختیار داده است تا در برخی اوضاع و احوال فرماندهی کل قوا را به شخص مورد نظر خود واگذار نماید.^{۳۷}

در این ضمن، شعرا را مأمور کردند تا به سرودن اشعاری در وصف جمهوری بپردازند.^{۳۸} سردار سپه پیش از آغاز سال نو ایرانی در ۲۱ مارس ۱۹۲۴ [اوایل اسفند ۱۳۰۲] اعلام داشت که مایل است به عنوان رئیس جمهور ایران انتخاب شود. اعلام این موضوع به خاطر این بود که از برگزاری مراسم سلام نوروزی در

حضور محمد حسن میرزای ولیعهد و نایب السلطنه جلو گیری کند، و در این کار هم موفق شد، لکن موفق به اعلام جمهوری نگردید.

همان گونه که رضاخان برای تأسیس جمهوری در ایران شتاب به خرج می داد، مخالفت های جدی علیه او و نیز علیه این فکر صورت می گرفت، بطوری که عده زیادی از مردم در جشن ارتش شرکت نکردند، و این موضوع در زمانی بود که هنوز ناکامی رضاخان آشکار نشده بود. در سوم مارس ۱۹۲۴ [اوایل اسفند ۱۳۰۲] پارلمان ترکیه خلافت عثمانی را منقرض کرد و به نقش روحانیون ترك در حیات کشور خاتمه داد. هر چند که روحانیون ترك سنی مذهب بودند و نه شیعی مذهب، که اکثریت ایرانیان پیرو آن هستند، با این وجود، این موضوع برای روحانیون ایران وعده زیادی از مردم زنگ خطر به شمار می رفت. فکر تأسیس جمهوری این تصور را در ذهن روحانیون به وجود آورد که مزایای اقتدار روحانیت را از دست خواهند داد. رضاخان که مخالفت روحانیون را باریاست جمهوری خود پیش بینی می کرد، بازرنگی رفتار کرد: شتابان راهی قم شد و پس از مشورت با روحانیون قم، اعلامیه ای صادر شد که تأسیس جمهوری مغایر با موازین اسلامی می باشد. این حرف کاملاً بی ربط بود، اما سیاست زیر کانه ای از جانب رضاخان به شمار می رفت.

بالاخره رضاخان پس از دیدارهای بسیار با نمایندگان مجلس در خانه شهری و خارج از شهرش، و در پی يك گردهم آئی بزرگ در منزل شهریش، نمایندگان مجلس را ترغیب کرد تا سندی را امضا نمایند که رضاخان فرمانده کل قوا شود و بدین ترتیب عنوان نیمه سلطنتی والاحضرت (His Hichness) را به خود اختصاص داد.

پیش از این کامیابی، رضاخان به حسن میرزای ولیعهد بی اعتنائی می کرد، چه برسد به این که عنوان فرمانده کل قوا را هم داشته باشد. هدف نهائی رضاخان تغییر قانون اساسی و انتقال سلطنت به خود و وارثانش بود.

انقراض سلسله قاجاریه

مجلس در يك مدت زمان قابل توجه، کاری جز تصویب اقداماتی نکرد که قبلاً رضاخان درباره آن تصمیم گرفته بود، و اینک آن روز فرا رسیده بود که مجلس سلطنت او را نیز تصویب کند. عناوین قاجاریه [الدوله - السلطنه و غیره] از سوی سردار سپه لغو شد، و این عمل به نوبه خود نوعی توهین به پادشاه غایب بود که این عناوین را اعطا کرده و قانوناً خود می بایست آن را لغو کند.

سردار سپه نام خانوادگی پهلوی را گرفته بود.^{۳۹} سلسله جدید می بایست نامی داشته باشد که یادآور عظمت های باستانی ایران در دوران پیش از اسلام باشد.

احمد شاه در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ [اوایل آبان ۱۳۰۴] از سلطنت خلع شد و در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ [۲۱ آذر ۱۳۰۴] مجلس موسسان به سلطنت رضاخان رأی داد، در حالی که فقط چهار رأی مخالف وجود داشت و تعدادی از نمایندگان غایب بودند و طبعاً نظرات آنان هرگز روشن نشد. نزدیک به ۳۰ رأی ممتنع و ۱۱۵ رأی موافق داده شد. تقدیر چنین بود که چهار نماینده ای که دل و جرأت به خرج دادند و با سلطنت رضاخان مخالفت کردند همگی آنان، به استثنای يك نفر، نقش مهمی را در حیات کشور و در آینده ایفا کنند. به جز حسین علاء (که در ۱۹۶۴ در گذشت / ۱۳۴۳ شمسی) و یحیی دولت آبادی که درجه شناخت و درستکاریش کمتر از سایرین نبود، بقیه آنها در ۱۹۶۵ [۱۳۴۴] زنده هستند.^{۴۰} این چهار نفر عبارت بودند از تقی زاده، حسین علاء، مصدق السلطنه و یحیی دولت آبادی. هر يك از آنها از تریبون مجلس سخنرانی کوتاهی کردند. دکتر مصدق در سخنرانی خود گفت: «وجود سردار سپه در این مقام که هست، یعنی ریاست وزرا، برای مملکت سودمند است، اما اگر شاه شد، بموجب قانون، دیگر مسئولیت نخواهد داشت و استفاده ای که اکنون مملکت از او وجود اومی کند، دیگر نخواهد کرد، مگر آنکه بعد از رسیدن به مقام سلطنت به باز هم بخواهند وزیر مسئول هم بوده باشند که این با اساس مشروطیت منافی است و چنین حکومت در هیچ کجا وجود ندارد...»^{۴۱}

توضیحات فصل شانزدهم

۱- کابینه سید ضیاء در روز چهارشنبه ۳ اسفند ۱۳۰۰ شمسی نامه هیأت دولت را درباره لغو قرارداد ۱۹۱۹، از طریق وزارت خارجه تسلیم سفارت انگلیس در تهران کرد. سفارت انگلستان، ظرف یکی دو روز بالغواین قرارداد موافقت کرد. در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۰۰، سید ضیاء با انتشار بیانیه‌ای خبر لغو این قرارداد را در داخل کشور اعلام کرد. در مورد متن این اعلامیه و تحلیل آن نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، کودتای ۱۲۹۹، صفحات ۳۱۱-۳۰۳ - مترجم

۲- مشکل اصلی در امضای قرارداد، حضور نیروهای بلشویک در ایران و درخواست مکرر شوروی برای خروج نیروهای انگلیسی از ایران بود که روس‌های سفید را زیر حمایت خود گرفته بودند. در این میان، دولت ایران تلویحاً شرط امضای قرارداد با شوروی را خروج نیروهای بلشویک و عدم حمایت آنان از افراد کوچک خان می‌دانست - مترجم

۳- نویسنده کتاب خلاصه و رئیس مطالب قرارداد را آورده است، لذا، نظر به اهمیت این قرارداد، ترجمه رسمی آن به طور کامل آورده می‌شود، تا اصول قرارداد بر طبق متن فارسی آن حفظ شده باشد. مطالب داخل کروشه [] از مترجم و صرفاً برای معنای کلمات قدیمی است که امروزه دیگر متداول نیست. منظور از فصل، در زبان کنونی حقوق بین‌الملل، ماده است - مترجم

۴- قریه فیروزه، که در شمال خراسان واقع است، برخلاف عهدنامه ازسوی شوروی بدایران تحویل داده نشد - مترجم

۵- قرارداد ۱۹۲۱، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی، از طرف دولت ایران لغو گردید - مترجم

۶- بانک تجارت ایران و روس، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و در اجرای سیاست ملی کردن کلیه بانک‌ها، ملی گردید و امور آن به بانک ملی واگذار شد - مترجم

۷- با توجه به اهمیت این جوابیه، متن آن (به نقل از حسین مکی در جلد اول تاریخ بیست ساله ایران) در زیر می‌آید:

جوابیه سفارت شوروی به وزارت امور خارجه

مورخ ۲۰ قوس ۱۳۰۰

آقای وزیر امور خارجه

در جواب مراسله محترمه مورخه ۲۰ قوس هذا السنه جناب مستطاب عالی، با کمال احترام توضیحاً زحمت افزاست که مقصود از مواد ۵ و ۶ قرارداد ما، فقط در صورتی است که شروع به عملیات و مبارزه مسلحانه بر ضد روسیه و جمهوری‌های شوروی متحده با او از طرف طرفداران رژیم واژگون شده یا یاران آنها در بین دول خارجی، آنهایی که به غیر از کمک نمودن به دشمنان جمهوری‌های کارگران و دهاقین، می‌توانند به بهانه یا همچنین جبراً قسمتی از خاک ایران را تصرف نموده و در آنجا محلی برای حملات مستقیمه خود یا بوسیله قوای ضد انقلابیون به جمهوری‌های شوروی و یا بخود روسیه حمله نمایند، تشکیل داده شود که بهیچوجه مبارزه شفاهی و ادبی با رژیم شوروی از طرف دستجات فراریان روسیه تاحدی که معمولاً در بین دو دولت دوست اجازه داده میشود، در مواد مزبوره در نظر گرفته نشده است. ولی در خصوص مواد ۱۳ و ۲۰ و همچنین ماده ۳، آنجائی که بقول دولت متبوعه جناب مستطاب عالی در تعیین قرارداد ۱۸۸۱ مختصر اشتباهی رخ داده است، دوستدار بدون تزلزل و بطوری که بدو هم اظهار می‌نمود، دولت دوستدار بانهایت احساسات صادقانه نسبت به ملت ایران هیچوقت سد غیر لازمی را در طریق ترقی و تعالی ایران در نظر نداشته، و خود دوستدار بر طبق این احساسات، با کمال میل مشروط به محفوظ ماندن مناسبات دوستانه کامله اوداد بین دولتیین حاضر است در مذاکرات راجع به تغییر مواد فوق‌الذکر و قسمت‌های علیحده در مواد، به میل دولت ایران و بر طبق منافع روسیه مساعدات لازمه را بعمل آورد، پس از این اظهار، دوستدار منتظر است که دولت متبوعه جناب مستطاب عالی و مجلس شورای ملی در نزدیکترین اوقات، قرارداد را بطوری

که درمراسله محترمه جناب مستطاب عالی وعده داده شده به تصویب برسانند. با تقدیم احترامات...»

نماینده مختار دوات جمهوری شوروی روسیه در ایران - رشتین

با توجه به ذکر کلمه «غیر لازم» در عبارات بالا، که به شوروی امکان می داد در موارد لازم علیه ایران دست به اقدام زند، طی مذاکرات شفاهی با وزیر مختار شوروی، کلمه «غیر لازم» از عبارت مشخص شده حذف گردید - مترجم

۸- روابط خارجی ایالات متحده، جلد دوم، ۱۹۲۱، صفحه ۶۳۳ - نویسنده

۹- ظاهراً اشاره نویسنده به حسین علاء است - مترجم

۱۰- در روز چهارم رمضان سال ۱۲۹۹، سفارت شوروی اعلامیه ای منتشر کرد که عصرهای جمعه باغ پارك اتابك (محل فعلی سفارت شوروی) برای گردش و تفریح عموم مردم باز است. در اولین جمعه، حدود ۵۰۰ نفر از مردم تهران برای گردش به آنجا رفتند. دولت برای جلوگیری از رفتن مردم به سفارت شوروی، اعلامیه ای از سوی مجلس منتشر کرد و اعلام داشت که باغ بهارستان در روزهای جمعه و تعطیلات برای گردش مردم آماده است - مترجم

۱۱- نصرالله سیف پور فاطمی، همان منبع یاد شده، صفحه ۲۸۹ - نویسنده

۱۲- در این زمینه نگاه کنید به: ملك الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، صفحات ۳۶۲-۳۶۶ - مترجم

۱۳- در این زمینه نگاه کنید به :

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، کودتای ۱۲۹۹، صفحه ۲۹۹ - مترجم

۱۴- سرگرد ژاندارم مسعود کیهان در سمت وزیر جنگ با اشکال تراشی های سرهنگ قزاق، رضاخان روبرو بود. وی به ناچار استعفا کرد، اما استعفایش پذیرفته نشد. لکن مدتی بعد از کارکناره جست و رضاخان که رئیس بریگاد قزاق بود به وزارت جنگ رسید و مسعودخان کیهان به سمت وزیر مشاور در کابینه باقی ماند. سیدضیا مایل نبود وزارت جنگ به دست رضاخان بیفتد زیرا از اندیشه های او به خوبی آگاه بود - مترجم

۱۵- رضاخان دستور بازداشت سیدضیاء را در قزوین داد، اما احمدشاه مانع این کار گردید - مترجم

۱۶- در مورد علل سقوط کابینه سیدضیاء، نظرات نسبتاً متفاوتی وجود دارد، که در منابع زیر آمده است:

ملک الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، صفحات ۱۰۶-۹۲
 عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، جلد سوم، صفحات ۳۶۳-۳۵۶
 یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۲۵۱-۲۴۲
 حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، صفحات ۴۰۵-۳۸۳ - مترجم

۱۷- قوام، کابینه خود را در ۱۷ جوزا (خرداد) ۱۳۰۰ (۴ ژوئن ۱۹۲۱/۲۷ رمضان ۱۳۳۹) در قصر فرح آباد به احمدشاه معرفی کرد - مترجم

۱۸- کلنل محمد تقی خان پسیان از افسران وطن دوستی بود که شهادت خود را در جریان مهاجرت به کرمانشاه نشان داد و از محبوبیت بسیار در بین مردم مشهد برخوردار بود. در مورد علل اختلافات پسیان و قوام السلطنه، اهداف سیاسی پسیان و چگونگی کشته شدن وی نگاه کنید به:

علی آذری: کلنل محمد تقی خان پسیان
 یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۲۷۷-۲۶۷
 ملک الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، صفحات ۱۶۲-۱۴۰
 حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، صفحات ۴۹۶-۴۵۵ - مترجم

۱۹- *D. N. wilber*، ایران معاصر، لندن، ۱۹۳۶، صفحه ۷۲ - نویسنده

۲۰- ریچارد (دیک) و تینگتون (*Dick whittington*) [۱۳۸۵-۱۴۲۵] بازرگان انگلیسی که سه بار شهردار لندن شد - مترجم

۲۱- مصطفی فاتح، اوضاع اقتصادی ایران، لندن، ۱۹۶۲، صفحات ۴۳-۴۲ و نیز، نصرالله سیف پور فاطمی، منبع یادشده، صفحات ۳۰۳ به بعد - نویسنده

۲۲- ایمری در سقاخانه بازارچه شیخ هادی تهران، هنگامی که بادوربین خود سرگرم گرفتن عکس از ازدحام مذهبی مردم بود به قتل رسید - مترجم

۲۳- طبق نوشته دائرة المعارف امریکانا دربارهٔ پرزیدنت هاردینگ - جلد ۱۳، صفحه ۷۰۰ - در ماه مه ۱۹۲۱ دوستان هاردینگ وی را ترغیب کردند تا برخلاف موازین قانون اساسی دستور بدهد که برخی از ذخایر نفت نیروی دریائی از ستاد نیروی دریائی

به وزارت کشور انتقال یابد. در پی این دستور، Fall، وزیر کشور امریکا ذخیره نفت Elk Hills را به E. L. Doheny و ذخیره نفت منطقه Teapot Dome را به سینکلر اجازه داد. هرگز معلوم نشد که آیا هاردینگ در این کلاهبرداری علیه دولت دست داشت یا این که قربانی دوستان خود شد. تحقیقات بعدی نشان داد که وزیر کشور امریکا مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ دلار از Doheny و ۲۳۳/۰۰۰ دلار از سینکلر رشوه گرفته بود. وزیر کشور امریکا و دو نفر مزبور سرانجام به زندان افتادند - مترجم

۲۴- موضوع واگذاری نفت شمال به امریکائی‌ها در برخی کتاب‌ها مانند پنجاه سال نفت ایران، تألیف مصطفی فاتح، مورد تحلیل قرار گرفته و حسین مکی در جلد اول تاریخ بیست ساله ایران، به شرح ماجرا پرداخته است. با توجه به دو منبع مزبور، و سایر منابع موجود نزد مترجم، خلاصه جریان آن به شرح زیر است:

محمد ولیخان خلعت‌بری (نصر السلطنه)، در سال ۱۳۱۳ قمری اجازه استخراج نفت را در تنکابن، کجور و کلارستان مازندران طبق فرمانی از ناصرالدین شاه به دست آورد. وی در سال ۱۳۳۴ قمری (۱۹۱۶/۱۲۹۴ شمسی) قراردادی با خوشتاریا، تبعه روس، برای استخراج و بهره‌برداری از منابع نفت مزبور امضا کرد، و طبق قرارداد امتیاز خود را به او واگذار کرد. چون در زمان امضای این قرارداد مجلس شورای ملی تعطیل بود، لذا به تصویب مجلس نرسید. در همان سال، بر اثر فشار روسیه تزاری، امتیاز استخراج نفت و گاز طبیعی و قیر و موم در سراسر گیلان و مازندران و گرگان به مدت ۷۰ سال به خوشتاریا واگذار و سه ناحیه تنکابن و کجور و کلارستان از حوزه قرارداد مستثنی شد. پس از امضای قرارداد در جمادی‌الاولی ۱۳۳۴، رژیم تزاری روس سقوط کرد و بلشویک‌ها بر سر کار آمدند. لذا خوشتاریا برای فروش امتیاز خود به اروپا رفت و سرانجام، شرکت نفت ایران و انگلیس آن را به مبلغ یکصد هزار لیره خریداری و شرکت تابعه‌ای به نام «شرکت‌های نفت شمال ایران» با سرمایه سه میلیون لیره تأسیس کرد. در این زمان مشیرالدوله با ارسال یادداشتی به سفارت انگلیس قرارداد خوشتاریا را استیماری و باطل دانست. در این ضمن امریکا به حمایت از ایران برخاست و از طریق حسین علاء وزیر مختار ایران در واشنگتن آمادگی خود را جهت به عهده گرفتن امتیاز نفت شمال ابراز داشت. سه ماه پیش از کودتای ۱۲۹۹، نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس برای مذاکره در باب قرارداد نفت خوشتاریا به ایران آمد که با اعتراض شدید امریکا مواجه شد. پس از انجام مذاکرات بین شرکت استاندارد اوایل و سفارت ایران در واشنگتن، قرارداد اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت استاندارد اوایل در جلسه مورخ ۲۱ ربیع‌الاولی ۱۳۴۰ قمری (۳۰ آبان ۱۳۰۰) در مجلس به تصویب

رسید. شوروی و انگلستان بلافاصله بدین قرارداد اعتراض کردند که بی نتیجه ماند. انگلیسی ها که از اعتراض خود طرفی نبسته بودند به مذاکره با امریکا پرداختند و بدین نوعی توافق رسیدند. مجلس شورای ملی در یکی از جلسات شوال ۱۳۴۰ قمری (۲۵ خرداد ۱۳۰۱) مواد اول و پنجم قانون اعطای امتیاز معادن نفت شمال را اصلاح نمود. باتصویب این اصلاحیه، رقابت بین شرکت های نفتی امریکائی برای استخراج نفت شمال ایران آغاز شد. از یک سو انگلستان از شرکت استاندارد اوپل حمایت می کرد، و از سوی دیگر شوروی از شرکت سینکالر. زیرا، سینکالر که در شمار دوستان پرزیدنت هاردینگ بود بدروس ها وعده شناسائی شوروی از سوی امریکارا داده و قراردادی نیز با شوروی در مورد بهره برداری از منابع نفت آن کشور امضا کرده بود. فوت هاردینگ، و بر ملا شدن ماجرای *Teapot Dome* سبب شد که شوروی قراردادش را با سینکالر لغو کند. با این وجود مجلس در آذر ماه ۱۳۰۲ (دسامبر ۱۹۲۳) بدولت اجازه داد تا با سینکالر قراردادی ببندد و در این بین ماجرای قتل ایلمبری پیش آمد. حقیقت این است که در این شرایط حساس زمانی، موفقیت شرکت های نفتی امریکائی بدون زد و بند سیاسی با انگلیس و کنار آمدن با شوروی امکان پذیر نبود - مترجم

۲۵- عبدالله خان امیر طهماسب یا سر لشگر طهماسبی مورد اطمینان رضا خان نبود. لذا با وعده و وعید او را از آذربایجان به تهران آورد و بعد هاسمت وزیر جنگ را به او داد. عبدالله خان امیر طهماسب کتابی درباره سرگذشت رضا خان نوشت که معروف است. وی در هنگام بازدید از منطقه لرستان ظاهراً بدست چند لر مسلح بدقتل رسید. در این زمینه نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم، صفحه ۴۵۷ به بعد - مترجم

۲۶- شیخ خزعل از مدت ها پیش بدعنوان سرحددار خوزستان محسوب می شد و روابط نزدیکی با انگلیسی ها داشت که ناشی از وجود ذخایر نفتی در این استان بود. پس از این که نگرانی دولت انگلستان از تأسیسات نفتی جنوب بر طرف شد، انگلیسی ها سلطه رضا خان بر شیخ خزعل را با سیاست خود مغایر ندانستند. روابط نزدیک شیخ خزعل با مدرس و احمد شاه سبب شد که رضا خان به بهانه عدم پرداخت مالیات از سوی شیخ خزعل و ناامنی در این استان به آنجا لشکر بکشد. انگلیسی ها از شیخ حمایتی نکردند. وی سرانجام تسلیم شد و به تهران آورده شد و ظاهراً به مرگ طبیعی، چند سال بعد در گذشت. در این زمینه نگاه کنید به:

یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، فصل های ۳۴ و ۳۵

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم، صفحات ۱۶۳ به بعد - مترجم

۲۷- اشاره نویسنده به تحولات شوروی پس از مرگ لنین، یعنی درگیری استالین و تروتسکی، اقدامات سرکوب داخلی مخالفان توسط استالین و پیاده کردن سیاست اقتصادی صنعتی کردن شوروی از سوی وی می باشد - مترجم

۲۸- عشقی در بامداد روز دوازدهم تیر ۱۳۰۳ در خانه مسکونی اش در جنب دروازه دولت (سهراسپهسالار، کوچه قطب الدوله) هدف گلوله دومرد ناشناس قرار گرفت و به شهادت رسید. شهادت عشقی را به انتشار روزنامه «قرن بیستم» و مخالفت شدیدش با دولت و رضا خان نسبت داده اند. در این زمینه نگاه کنید به:

علی اکبر مشیرسلیمی: کلیات میرزاده عشقی، صفحات ۱۲ به بعد - مترجم

۲۹- اصلاح نظام مالی ایران در زمان وزارت مالیه دکتر مصدق پی ریزی شد، لکن وی به دلیل اختلاف نظر با سردار سپه در مورد بودجه نظامی استعفا کرد. قوام السلطنه در اجرای اصلاحات مورد نظر مصدق از مورگان شوستر خواست که مجدداً به ایران بیاید. اما وی نپذیرفت، و با معرفی شوستر، دکتر میلسپو در رأس يك هیأت مالی به ایران آمد. در مورد مأموریت میلسپو در ایران نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم و سوم

یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم

عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، جلد سوم - مترجم

۳۰- ایامبری در ۸ ژوئیه ۱۹۲۴، یعنی سه روز پس از ترور عشقی، به قتل رسید - نویسنده

توضیح مترجم: قتل ایامبری ۲۷ تیر ۱۳۰۳ و ترور عشقی در ۱۲ تیر ۱۳۰۳ صورت گرفت.

۳۱- در مورد ماجرای ایامبری نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم، صفحات ۹۶-۹۲

یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۲۶۶-۲۶۵ - مترجم

۳۲- این عکس در صفحه ۱ کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، نوشته ملك الشعرای بهار، چاپ شده است - مترجم

۳۳- در روز شیزدهم تیر ۱۳۰۲ از طریق تلگراف به ایران خبر رسید که متجاوزان سی تن از علمای طراز اول و مجتهدین شیعه در عراق، از جمله سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم عراقی سلطان آبادی و خالصی به امر دولت عراق و بریتانیا

به ایران تبعید شده‌اند. علت اختلاف از این موضوع سیاسی نشأت می‌گرفت که ملیون و مذهبیون عراق، و از جمله علمای شیعه، با سلطنت امیر فیصل و قیمومیت انگلستان بر عراق مخالف بودند و به مبارزه با انگلستان و رژیم عراق پرداختند و شرکت مردم در انتخابات را حرام اعلام کردند. بعد از رسیدن این خبر به ایران، علمای تهران مجالسی تشکیل دادند و خواستار اقدامات وزارت خارجه در این زمینه و استقبال از علما شدند. در این بین، شاه به علت محظور رعایت سیاست انگلستان کوتاهی کرد، و بر عکس رضاخان فوراً با علمای تهران تماس گرفت و به حمایت از آنان پرداخت. بالاخره وزیر امور خارجه وقت (دکتر مصدق) با انجام مذاکرات سیاسی زمینه بازگشت علما را به عراق فراهم کرد. هنگامی که علما عازم عراق بودند، سردار سپه یکی از صاحب منصبان ارشد نظام را به اتفاق علما به عراق فرستاد. علما نیز شمشیر حضرت عباس را برای رضاخان به عنوان سپاسگذاری فرستادند. رضاخان نیز تدارک میهمانی بزرگی دید و این شمشیر را به کمر خود آویزان کرد تا همه مردم آن را ببینند. در این زمینه نگاه کنید به:

ملک الشعراى بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران، صفحات ۳۶۰-۳۵۲

یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۲۹۲-۲۸۹ - مترجم

۳۴- مسئول این نمایشگاه، یک آلمانی، و محل آن در تکیه دولت بود. نمایشگاه را محمد حسن میرزای ولیعهد (نایب السلطنه) افتتاح کرد. در مورد اهمیت این نمایشگاه نگاه کنید به:

یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۳۰۳-۳۰۲ - مترجم

۳۵- ترکیب دسته بندی نمایندگان مجلس طبق نوشته دولت‌آبادی (جلد چهارم صفحه ۳۱۰ به بعد) به ترتیب زیر بود:

ملیون: مؤتمن الملک پیرنیا - مستوفی الممالک - تقی‌زاده - مصدق - حسین علاء -

سید محمد رضا مساوات

هیأت علمیه: ۱۵ نفر به ریاست سید حسن مدرس

سوسیالیست‌ها: به ریاست سلیمان میرزا (محسن) اسکندری.

تجدد خواه: طرفداران سردار سپه با تعداد ۶۰ الی ۷۰ نفر که در اکثریت بودند

- مترجم

۳۶- حاج شیخ نورالله (فرزند آقا نجفی) در این زمان ریاست علمای اصفهان را به عهده داشت. امیر اقتدار که خود قبلاً جامه روحانیت به تن داشت با اتخاذ سیاست مدارا

کردن بامردم - برای آن که به روحانیون متوسل نشوند - عدم پذیرفتن توصیه‌ها و دخالت روحانیون در امور، به مبارزه با آنان می‌پردازد. در این ضمن، مسأله تحدید تریاک به اصفهان می‌رسد. طرفداران کشت تریاک در تلگرافخانه‌ها متحصن شده و به مجلس چهارم شکایت می‌کنند. روحانیون مانند ملا حسین فشارکی به همراهی هوا داران خود به خیابان‌ها می‌ریزند و امیراقتدار که مترصد فرصت بود با قوای نظامی آن‌ها را پراکنده می‌سازد. حاج شیخ نورالله به مشهد، و ملا حسین فشارکی و سیدالعراقین به قم می‌روند. در این زمینه نگاه کنید به:

یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، صفحات ۲۹۶-۲۹۲ - مترجم

۳۷- در این زمینه نگاه کنید به تحلیل سیاسی جالب و منطقی یحیی دولت‌آبادی (جلد چهارم، فصل‌های ۳۳ و ۳۴)، و شرح حسین مکی از جریان آن در جلد سوم تاریخ بیست ساله ایران (صفحه ۳۳۰ به بعد) - مترجم

۳۸- نگاه کنید به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، صفحه ۵۶۱ به بعد - مترجم

۳۹- پهلوی نام خانوادگی میرزا محمود پهلوی بود که بر اثر تهدید از نام خانوادگی خود صرف نظر کرد و به محمود محمود معروف شد. وی نویسنده کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس می‌باشد - مترجم

۴۰- دولت‌آبادی در تاریخ ۴ آبان ماه ۱۳۱۸، حسین علاء در ۱۳۴۳، دکتر مصدق در ۱۳۴۶، و تقی‌زاده نیز در همین ایام در گذشته است - مترجم

۴۱- در مورد مذاکرات مجلس پنجم در مورد انقراض سلسله قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان، شرح تفصیلی موضوع در منابع زیر آمده است:

یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد چهارم، فصل سی و هشتم
حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم.

عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، جلد سوم، صفحات ۵۳۲-۵۱۴ - مترجم

ضمائم

•
نخست وزیران و وزیران امور خارجه ایران
نمایندگان سیاسی ایران در روسیه و انگلستان
نمایندگان سیاسی انگلستان و مأموریت‌هایشان در تهران
اسناد و مدارك

اسامی نخست وزیران ایران در دوره قاجاریه

۱- سپه سالار اعظم	۱۲۸۸-۱۲۹۰ شمسی
۲- مستوفی الممالک	» ۱۲۸۹
۳- سپه سالار اعظم	» ۱۲۸۹/۱۲/۲۰
۴- صمصام السلطنه	» ۱۲۹۰/ ۳/۱۴
۵- علاء السلطنه	» ۱۲۹۱/۱۱/ ۱
۶- مستوفی الممالک	» ۱۲۹۳/۱۲/۲۰
۷- مشیرالدوله	» ۱۲۹۳/۱۲/۲۴
۸- عین الدوله	» ۱۲۹۴/ ۲/۱۰
۹- مستوفی الممالک	» ۱۲۹۴/ ۵/۱۲
۱۰- فرمانفرما	» ۱۲۹۴/۱۰/۱۹
۱۱- سپه سالار اعظم	» ۱۲۹۴/۱۲/۱۴
۱۲- وثوق الدوله	» ۱۲۹۵/ ۶/ ۹
۱۳- علاء السلطنه	» ۱۲۹۶/ ۳/ ۸

- ۱۴- عین الدوله
۱۲۹۶/ ۸/ ۲۸ شمسی
- ۱۵- مستوفی الممالك
» ۱۲۹۶/ ۱۰/ ۷
- ۱۶- صمصام السلطنه
» ۱۲۹۷/ ۲/ ۸
- ۱۷- وثوق الدوله
» ۱۲۹۷/ ۵/ ۱۱
- ۱۸- مشیر الدوله
» ۱۲۹۹/ ۴/ ۱۰
- ۱۹- سپه سالار اعظم
» ۱۲۹۹/ ۸/ ۵
- ۲۰- سید ضیاء الدین طباطبائی
» ۱۲۹۹/ ۱۲/ ۳
- ۲۱- قوام السلطنه
» ۱۳۰۰/ ۳/ ۱۴
- ۲۲- مشیر الدوله پیرنیا
» ۱۳۰۰/ ۱۱/ ۳
- ۲۳- قوام السلطنه
» ۱۳۰۱/ ۳/ ۱۷
- ۲۴- مستوفی الممالك
» ۱۳۰۱/ ۱۱/ ۲۶
- ۲۵- مشیر الدوله پیرنیا
» ۱۳۰۲/ ۳/ ۲۶
- ۲۶- سردار سپه
» ۱۳۰۲/ ۸/ ۶
- ۲۷- محمد علی فروغی (کفیل نخست وزیر) ۱۳۰۴/ ۸/ ۱۱

اسامی وزیران امور خارجه ایران در دوره قاجاریه

- ۱- میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله نشاط ۱۱۹۸-۱۲۰۳ شمسی
- ۲- حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) ۱۲۰۳-۱۲۱۳ »
- ۳- حاجی میرزا مسعودخان انصاری ۱۲۱۳-۱۲۲۰ »
- ۴- حاجی میرزا ابوالحسن شیرازی (ایلچی) ۱۲۲۰-۱۲۲۵ »
- ۵- حاجی میرزا مسعودخان انصاری ۱۲۲۵-۱۲۲۹ »
- ۶- میرزا محمدعلی خان شیرازی ۱۲۲۹-۱۲۳۱ »
- ۷- میرزا سعیدخان مؤتمن الملك ۱۲۳۱-۱۲۵۱ »
- ۸- حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) ۱۲۵۱-۱۲۵۹ »
- ۹- میرزا سعیدخان مؤتمن الملك ۱۲۵۹-۱۲۶۲ »
- ۱۰- میرزا محمودخان ناصر الملك ۱۲۶۲-۱۲۶۴ »
- ۱۱- میرزا یحیی خان مشیرالدوله ۱۲۶۴-۱۲۶۶ »
- ۱۲- میرزا عباس خان قوام الدوله ۱۲۶۶-۱۲۷۵ »
- ۱۳- شیخ محسن خان مشیرالدوله ۱۲۷۵-۱۲۷۸ »

- ۱۴- میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی ۱۲۷۸-۱۲۸۵ شمسی
- ۱۵- میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه بهمن ۱۲۸۵ تا شهریور ۱۲۸۶ »
- ۱۶- میرزا جواد خان سعدالدوله شهریور ۱۲۸۶ تا مهر ۱۲۸۶ »
- ۱۷- میرزا احسن خان مشیرالدوله آبان ۱۲۸۶ تا اردیبهشت ۱۲۸۷ »
- ۱۸- میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه خرداد ۱۲۸۷ تا دی ۱۲۸۷ »
- ۱۹- میرزا جواد خان سعدالدوله دی ۱۲۸۷ تا مهر ۱۲۸۸ »
- ۲۰- میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه آذر ۱۲۸۸ تا اردیبهشت ۱۲۸۹ »
- ۲۱- میرزا ابراهیم خان معاون الدوله اردیبهشت ۱۲۸۹ تا تیر ۱۲۸۹ »
- ۲۲- حسینقلی خان نواب امرداد ۱۲۸۹ تا دی ۱۲۸۹ »
- ۲۳- حاجی میرزا حسن خان محتشم السلطنه دی ۱۲۸۹ تا خرداد ۱۲۹۰ »
- ۲۴- میرزا احسن خان وثوق الدوله خرداد ۱۲۹۰ تا امرداد ۱۲۹۲ »
- ۲۵- میرزا ابراهیم خان معاون الدوله امرداد ۱۲۹۲ تا اردیبهشت ۱۲۹۴ »
- ۲۶- حاجی میرزا احسن خان محتشم السلطنه اردیبهشت ۱۲۹۴ تا دی ۱۲۹۴ »
- ۲۷- علیقلی خان مشاور الملك انصاری دی ۱۲۹۴ تا اسفند ۱۲۹۴ »
- ۲۸- اکبر میرزا صارم الدوله اسفند ۱۲۹۴ تا امرداد ۱۲۹۵ »
- ۲۹- میرزا احسن خان وثوق الدوله امرداد ۱۲۹۵ تا خرداد ۱۲۹۶ »
- ۳۰- میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه خرداد ۱۲۹۶ تا دی ۱۲۹۶ »
- ۳۱- علیقلی خان مشاور الملك انصاری دی ۱۲۹۶ تا خرداد ۱۲۹۷ »
- ۳۲- میرزا اسداله خان مشاور السلطنه خرداد ۱۲۹۷ تا امرداد ۱۲۹۷ »
- ۳۳- علیقلی خان مشاور الملك انصاری امرداد ۱۲۹۷ تا تیر ۱۲۹۸ »
- ۳۴- فیروز میرزا نصرت الدوله امرداد ۱۲۹۸ تا خرداد ۱۲۹۹ »
- ۳۵- میرزا اسداله خان مشاور السلطنه خرداد ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۲۹۹ »
- ۳۶- حاجی میرزا حسن خان محتشم السلطنه آبان ۱۲۹۹ تا اسفند ۱۲۹۹ »
- ۳۷- میرزا محمود خان مدبر الملك / جم اسفند ۱۲۹۹ تا اردیبهشت ۱۳۰۰ »

- ۳۸- میرزا تقی خان معزالدوله نبوی اردیبهشت ۱۳۰۰ تا خرداد ۱۳۰۰ شمسی
- ۳۹- حاجی میرزا احسن خان محتشم السلطنه خرداد ۱۳۰۰ تا شهریور ۱۳۰۰ »
- ۴۰- میرزا اسداله خان مشاور السلطنه مهر ۱۳۰۰ تا دی ۱۳۰۰ »
- ۴۱- میرزا ابراهیم خان حکیم الملك بهمن ۱۳۰۰ تا خرداد ۱۳۰۱ »
- ۴۲- میرزا احمد خان قوام السلطنه خرداد ۱۳۰۱ تا دی ۱۳۰۱ »
- ۴۳- میرزا احمد خان قوام السلطنه بهمن ۱۳۰۱ تا خرداد ۱۳۰۲ »
- ۴۴- میرزا محمد علی خان ذکاء الملك فروغی خرداد ۱۳۰۲ تا مهر ۱۳۰۲ »
- ۴۵- دکتر محمد خان مصدق السلطنه آبان ۱۳۰۲ تا دی ۱۳۰۲ »
- ۴۶- میرزا احسن خان مشاور الملك دی ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۰۵ »

نمایندگان سیاسی ایران در روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) در دوران قاجاریه^۱

- ۱۲۳۰-۱۲۳۳ : میرزا محمد حسین خان عضدالملک، وزیرمختار
- ۱۲۳۳-۱۲۳۷ : میرزا محمودخان ناصرالملک، وزیرمختار
- ۱۲۳۷-۱۲۳۹ : میرزا قاسم خان والی، وزیرمختار
- ۱۲۳۹-۱۲۴۶ : میرزا غفارخان صدیقالملک، وزیرمختار
- ۱۲۴۶-۱۲۶۰ : میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک، وزیرمختار
- ۱۲۶۰-۱۲۶۹ : میرزا اسدالله خان وکیلالملک، وزیرمختار
- ۱۲۶۹-۱۲۷۳ : میرزا محمودخان علاءالملک، وزیرمختار
- ۱۲۷۳-۱۲۸۰ : میرزا رضاخان رفیعالدوله
- ۱۲۸۰-۱۲۸۴ : میرزا حسین خان مشیرالدوله پیرنیا
- ۱۲۸۴-۱۲۸۷ : علیقلی خان مشاورالملک انصاری، وزیرمختار
- ۱۲۸۷-۱۲۸۸ : اسحق خان مفخمالدوله، وزیرمختار

۱- سفارت ایران در سن پترزبورگ [لنین گرادکنونی] در سال ۱۲۳۰ شمسی توسط میرزا محمد حسین خان عضدالملک تأسیس شد. کلیه تاریخها به مأخذ هجری شمسی است.

- ۱۲۹۱-۱۲۹۶ : اسحق خان مفخم الدوله، وزیر مختار^۱
 ۱۲۹۷-۱۲۹۸ : اسدخان بهادر، کاردار^۲
 ۱۳۰۰-۱۳۰۵ : علیقلی خان مشاور الملك انصاری^۳، وزیر مختار^۴

- ۱- نامبرده به علت انقلاب روسیه به تهران احضار شد.
 ۲- در این فاصله روابط سیاسی دو کشور قطع گردیده بود و سفارت تعطیل بود.
 ۳- اعزام وی پس از امضای قرارداد مودت ایران و شوروی در هشتم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) صورت گرفت.
 ۴- بدین نقل از نشریه وزارت امور خارجه، چاپ فروردین ۱۳۵۰

نمایندگان سیاسی ایران در انگلستان در دوره قاجاریه^۱

۱۲۳۰-۱۲۳۵ : میرزا شفیع خان نایب آجودان بشاشی، مصلحت گزار (مستشار و
کاردار)

۱۲۳۶-۱۲۳۸ : فرخ خان امین‌الملک غفاری، وزیر مختار

۱۲۳۸-۱۲۳۹ : سر تیب حسنعلی خان امیر نظام گروسی، وزیر مختار

۱۲۳۹-۱۲۴۲ : میرزا جعفر خان مشیرالدوله، وزیر مختار

۱۲۴۲-۱۲۴۵ : میرزا محمود خان ناصرالملک، وزیر مختار

۱۲۴۵-۱۲۴۹ : شیخ محسن خان معین‌الملک (مشیرالدوله)، کاردار

۱۲۴۹-۱۲۵۲ : شیخ محسن خان معین‌الملک (مشیرالدوله)، وزیر مختار

۱۲۵۲-۱۲۶۹ : میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، وزیر مختار

۱۲۶۹-۱۲۸۵ : میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه، وزیر مختار

۱۲۸۵-۱۲۸۸ : میرزا مهدی خان مشیرالملک (علاءالسلطنه)، کاردار

۱- سفارت ایران در لندن در سال ۱۲۳۰ شمسی (۱۸۵۱ میلادی) گشایش یافت و

کلیه تاریخها بر مآخذ هجری شمسی است.

۱۲۸۸-۱۲۹۹ : میرزا مهدی خان مشیرالملک (علاء السلطنه)، وزیر مختار

۱۳۰۰-۱۳۰۴ : میرزا داود خان مفتاح السلطنه، وزیر مختار^۱

۱- به نقل از نشریه وزارت امور خارجه، چاپ فروردین ۱۳۵۰

فهرست اسامی نمایندگان سیاسی انگلیس در ایران در دوره قاجاریه

۱۸۱۱-۱۸۰۹ : سرهارفورد جونز

۱۸۱۴-۱۸۱۱ : سرگوراوزلی، سفیر فوق العاده و تام الاختیار

۱۸۱۵-۱۸۱۴ : جیمز جی. موریه، وزیر مختار تام الاختیار

۱۸۲۶-۱۸۱۵ : سروان هنری ویلوك، کاردار

۱۸۳۰-۱۸۲۶ : سرهنگ جان کینر ما کدونالد، نماینده کمپانی هند شرقی

۱۸۳۵-۱۸۳۰ : سروان جان. ان. آر. کمپبل، کاردار (۱۸۳۴-۱۸۳۰) و سر کنسول

تام الاختیار (۱۸۳۵-۱۸۳۴)

۱۸۴۲-۱۸۳۶ : دکتر جان ماک نیل، نماینده فوق العاده و وزیر مختار تام الاختیار

۱۸۵۳-۱۸۴۲ : سرهنگ جاستین شیل، کاردار (۱۸۴۴-۱۸۴۲) و نماینده فوق -

العاده و وزیر مختار تام الاختیار (۱۸۵۳-۱۸۴۴)

۱۸۵۹-۱۸۵۴ : چارلز. ای. موری

۱۸۶۰-۱۸۵۹ : ژنرال سرهنری رالینسون

۱۸۷۲-۱۸۶۰ : چارلز آلیسون

۱۸۷۹-۱۸۷۲ : ویلیام تیلور تامسون

- ۱۸۸۷-۱۸۸۷ : رونالد اف. تامسون
 ۱۸۸۷-۱۸۹۰ : سر هنری دروموند
 ۱۸۹۱-۱۸۹۴ : سر فرانک سی. لاسلز
 ۱۸۹۴-۱۹۰۰ : سر مور تمیر ام. دوراند
 ۱۹۰۰-۱۹۰۵ : سر آرتور ان هاردینگ
 ۱۹۰۶-۱۹۰۸ : سر سیسیل اسپرینگ رابیس
 ۱۹۰۸-۱۹۱۲ : سر جورج بارکلی^۱
 ۱۹۱۲-۱۹۱۵ : سر والتر تاون لی
 ۱۹۱۵-۱۹۱۸ : چارلز ام. مارلینگ
 ۱۹۱۸-۱۹۲۰ : سر پرسی کاکس
 ۱۹۲۰-۱۹۲۱ : هرمن سی. تورمان
 ۱۹۲۱-۱۹۲۶ : سر پرسی لورین

۱- پس از سر جورج بارکلی، همه نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران عنوان نماینده فوق العاده و وزیر مختار تام الاختیار را داشتند. از سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی] نمایندگی انگلیس در ایران تبدیل به سفارت و نمایندگان آن عنوان سفیر گرفتند.

نمایندگان انگلیس مقیم بو شهر در دوره قاجاریه

چارلز واتکینز	: ۱۷۸۹
نیکلاس هانکی اسمیت	: ۱۷۹۵
مهدی علی خان (سرپرست نمایندگی)	: ۱۷۹۸-۱۸۰۳
تی. اچ. لووت	: ۱۸۰۳-۱۸۰۴
ساموئل مانستی ^۱	: ۱۸۰۴
سروان ویلیام بروس (سرپرست نمایندگی)	: ۱۸۰۴-۱۸۰۷
نیکلاس هانکی اسمیت	: ۱۸۰۷-۱۸۰۸
سروان سی. پاسلی	: ۱۸۰۸
سروان ویلیام بروس (در سال ۱۸۲۲ اخراج شد)	: ۱۸۰۹-۱۸۲۲
سروان جاف ماک لود (در ۱۸۲۳ در حین مأموریت در گذشت)	: ۱۸۲۲-۱۸۲۳
سرهنک استانوس	: ۱۸۲۷
سروان ویلسون	: ۱۸۲۷
ای. دی. بلین	: ۱۸۳۱
سروان اس. نل (سرپرست نمایندگی)	: ۱۸۳۱

ضمائم	۵۳۳
۱۸۳۷:	سرگرد موریسون
۱۸۳۸:	سروان اس. هنل
۱۸۴۱:	سروان مکنزی (سرپرست نمایندگی)
—:	سرهنگ اس. هنل
۱۸۵۲-۱۸۵۶:	سروان آرنولد بی کمپبل
۱۸۵۶-۱۸۶۲:	سروان فلیکس جونز
۱۸۶۳-۱۸۷۲:	سرهنگ لوئیس پلی
۱۸۷۲-۱۸۹۱:	سرهنگ ادوارد سی. راس
۱۸۷۶-۱۸۷۷:	سرهنگ ویلیام اف. پریدو (سرپرست نمایندگی)
۱۸۸۶:	سرهنگ مایلز (سرپرست نمایندگی)
۱۸۹۱-۱۸۹۳:	سرهنگ سی. آی. ثالیوت
۱۸۹۳-۱۸۹۴:	سرگرد جی. هایز سادلی (سرپرست نمایندگی)

۱- این شخص که نماینده کمپانی هند شرقی در بصره بود، بدون دستور لندن یا کلکته، مسئولیت نمایندگی بوشهر را در هنگام بیماری لووت به عهده گرفت. وی خود را سفیر دولت هند نامید و با شاه ملاقات کرد. از اینرو، دولت هند وی را فراخواند.

ماموریت‌های مخصوص نمایندگان انگلیس

- ۱۷۹۸-۱۷۹۹ : مهدی علی‌خان، نماینده کمپانی هند شرقی
- ۱۸۰۰-۱۸۰۱ : سروان جان مالکم، نماینده کمپانی هند شرقی
- ۱۸۰۸ : سرتیپ جان مالکم، نماینده کمپانی هند شرقی که شاه اورا پذیرفت.
- ۱۸۱۰ : سرلشگر جان مالکم، نماینده کمپانی هند شرقی
- ۱۸۱۴ : هنری الیس، نماینده تام‌الاختیار که با اختیارات کامل به اوزلی و موریه پیوست تا در مذاکرات تجدیدنظر در عهدنامه ۱۸۰۹ ایران و انگلیس شرکت کند.
- ۱۸۳۵-۱۸۳۶ : هنری الیس، سفیر فوق‌العاده برای تسلیت [مرگ فتح‌علی‌شاه] و تبریک سلطنت به محمدشاه
- ۱۹۰۳ : ویسکونت‌داون، نماینده مخصوص برای تقدیم نشان گارتر (زانوبند) به شاه [ناصرالدین‌شاه]^۱

۱- به نقل از سر دنیس رایت: انگلیسی‌ها در میان ایرانیان (نقش انگلیس در ایران)، ترجمه فرامرز فرامرزی، انتشارات فرخی، ۱۳۶۱، صفحات ۳۰۵-۳۰۹ [برخی عناوین سیاسی این متن اصلاح گردید].

—: جی. آی کرو فورد (سرپرست نمایندگی)

۱۸۹۷-۱۸۹۴ : سرهنگ اف. آی. ویلسون

۱۸۹۷-۱۹۰۰ : سرهنگ ام. جی. مید

۱۹۰۰-۱۹۰۴ : سرهنگ سی. آی. کمپبل

۱۹۰۴-۱۹۱۳ : سرگرد پرسی کاکس

۱۹۱۴-۱۹۱۵ : سرهنگ اس. جی. ناکس

۱۹۱۵-۱۹۱۸ : سرپرسی کاکس^۱

۱۹۱۷-۱۹۲۰ : سرهنگ آرنولد تی. ویلسون (سرپرست نمایندگی)

۱۹۲۰-۱۹۲۴ : سرهنگ ای. پی. ترور

۱- وی افسر ارشد سیاسی نیروهای انگلیس در بین النهرین نیز بود.

متن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹

سر پرستی کاکس

و

وثوق الدوله

نظر به روابط محکمه [استوار] دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترک [مشترک] و اساسی هر دو دولت در آتی، تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام [الزامی] می نماید، و نظر به لزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف، و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلیس به نمایندگی از دولت خود [سر پرستی کاکس] از طرف دیگر، موافقت مقرر می شود [در موارد ذیل توافق می نمایند]:

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق [به] استقلال و تمامیت [ارضی] ایران نموده است، تکرار می نماید [مورد تأکید قرار می دهد].

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را - که برای لزوم

استخدام آنها در ادارات مختلفه بين دولتين توافق حاصل گردد - به خرج دولت ايران تهيه خواهد كرد. اين مستشارها، با كنترات اجير، [از طريق قرارداد استخدام گرديده] و به آنها اختيارات متناسبه [متناسب] داده خواهد شد. كيفيت اين اختيارات بسته به توافق بين دولت ايران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگليس به خرج دولت ايران صاحب منصبان و ذخاير و مهمات سيستم جديد را براي تشكيل قوه متحدالشكلى [ارتش متحدالشكل] كه دولت ايران ايجاد آن را براي حفظ نظم در داخله [داخلی] و سرحدات [كشور] در نظر دارد، تهيه خواهد كرد. عده [تعداد] و مقدار ضرورت صاحب منصبان و ذخاير و مهمات مزبور به توسط كمسيوني كه از متخصصين انگليسي و ايراني تشكيل خواهد شد و احتياجات دولت را براي تشكيل قوه مزبور تشخيص خواهد داد، معين خواهد شد.

۴- براي تهيه وسايل نقدي لازمه [وجوهات نقد ضروري] به جهت اصلاحات مذكوره [مذكور] در ماده ۲ و ۳ اين قرارداد، دولت انگلستان حاضر است كه يك قرض [قرضه] كافي براي دولت تهيه و يا ترتيب انجام [فراهم كردن] آن را بدهد. تصميمات [بازپرداخت] اين قرض به [با] اتفاق نظر دولتين از [محل] عايدات گمركات يا عايدات ديگري كه در اختيار دولت ايران باشد، تضمين مي شود [خواهد شد].

تا مدتي كه مذاكرات استقراض مذكور خاتمه نيافته، دولت انگلستان بطور [به عنوان] مساعده، وجوهات لازم كه براي اصلاحات مذكوره لازم است، خواهد رسانيد [در اختيار ايران خواهد گذارد].

۵- دولت انگلستان با تصديق كامل [تأييد كامل] احتياجات فوري دولت ايران به ترقى [توسعه] وسايل حمل و نقل كه موجب تأمين و توسعه تجارت و جلو گيري از قحطى در مملكت مي باشد، حاضر است كه با دولت ايران موافقت نموده، اقدامات مشترك كه ايران و انگليس را راجع به تأسيس خطوط آهن و يا اقسام ديگر وسايل نقليه تشويق نمايد. در اين باب، بايد مثلاً مراجعه به متخصصين شده و

توافق بین دولتین در طرجهائی که مهم تر و سهل تر و مفید تر باشد، حاصل شود.
 ۶- دولتین توافق می نمایند در باب تعیین متخصصین، طرفین برای تشکیل
 کمیته [ای] که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع حقه مملکتی
 و تمهید و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید [اقدام نمایند].^{۱۰}

۱- توضیحات داخل قلاب با توجه به متن انگلیسی قرارداد و نیز زبان حقوقی متداول
 کنونی در انعقاد قراردادها آورده شده است. در ضمن، ترجمه درست ماده ۶، به شرح زیر
 است :

«دولتین توافق می نمایند که برای تعیین متخصصین مبادرت به تشکیل کمیته ای بنمایند
 که تعرفه گمرکی را مورد بررسی و تجدید نظر قرارداد و آن را مطابق با منافع حقه مملکت
 و تمهید و توسعه وسایل ترقی کشور تنظیم نماید».

متن قرارداد ۱۹۰۷

انگلیس و روسیه

درباره

ایران و افغانستان^۱

دولت‌های بریتانیا و روسیه متقابلاً متعهد می‌شوند تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم شمرده و صمیمانه خواهان برقراری نظم در سرتاسر این کشور و پیشرفت و توسعه صلح جویانه آن بوده و به همان اندازه که طالب حفظ مزایای دائمی مساوی در تجارت و در صنعت کلیه کشورها می‌باشند به این که هر کدام از آنها به دلائل موقعیت جغرافیائی و اقتصادی، دارای نفع بخصوصی در حفظ صلح و آرامش در بعضی ایالات ایران می‌باشند که از یکطرف به مرزهای روس و از طرف دیگر به مرزهای افغانستان و بلوچستان متصل می‌گردند یا در مجاورت آن قرار دارند، و با تمایل به احتراز از هر گونه انگیزه اختلاف بین منافع مخصوص و مربوط آنها در ایالات ایران که در بالا به آن اشاره شد در زمینه‌های زیر با یکدیگر توافق می‌نمایند:

۱- دکتر پیو کارلو ترنزیو: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه دکتر

عباس آذرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، صفحات ۱۸۵-۱۸۹.

ماده اول

دولت بریتانیا متعهد می شود در خطی که از قصر شیرین، اصفهان، یزد، کاخک گذشته و به نقطه ای از مرز ایران در محل تقاطع مرز روسیه و افغانستان منتهی می شود برای خود امتیازی، خواه سیاسی باشد و خواه تجاری از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راههای شوسه، حمل و نقل، بیمه و غیره تحصیل ننماید و از اتباع انگلیس یا دولت ثالث در تحصیل این امتیازات پشتیبانی نکند و در صورتی که دولت روسیه در صدد تحصیل این قبیل امتیازات در این ناحیه باشد دولت انگلیس خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم مخالفتی ابراز نکند. بدیهی است محل های تعیین شده فوق قطعه ای است که دولت بریتانیا متعهد می شود در صدد تحصیل امتیازات فوق الذکر در آنجا نباشد.

ماده دوم

دولت روسیه از جانب خود متعهد می شود در مورد راه خطی که از مرز افغانستان از گزیک شروع شده از بیرجند و کرمان گذشته و به بندر عباس منتهی می شود برای خود و اتباع خود و همچنین به نفع اتباع دولت ثالث دیگری خواه سیاسی باشد و خواه تجاری از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، حمل و نقل، بیمه و غیره تحصیل نکند و در صورتی که دولت انگلیس در صدد کسب این امتیازات بر آید دولت روسیه مستقیماً یا بطور غیر مستقیم مخالفتی با آن ننماید. بدیهی است محل تعیین شده فوق قطعه ای است که دولت روسیه متعهد می شود در آنجا در صدد تحصیل امتیازات فوق الذکر بر نیاید.

ماده سوم

دولت روسیه متعهد می شود از طرف خود بدون موافقت قبلی با انگلستان از

این که ما بین خطوط ذکر شده در مواد ۱ و ۲ امتیازهایی به اتباع انگلیس داده شود مخالفت ننماید و همچنین دولت بریتانیا در باب امتیازاتی که به اتباع دولت روسیه در نقاط مزبور داده شود همین تعهد را می نماید.

کلیه امتیازاتی که فعلا در نقاط مشروحه در مواد اول و دوم موجود است بحال خود باقی خواهد بود.

ماده چهارم

موافقت می شود که عایدات همه گمرکات ایران غیر از گمرکات فارس و خلیج فارس که ضامن تأدیه اصل و فرع قروضی می باشد که دولت شاهنشاهی ایران تا تاریخ امضاء این موافقت نامه از بانک استقراضی ورهنی ایران اخذ نموده است کماکان به همان مصرف خواهد رسید.

همچنین موافقت می شود که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج فارس و نیز عایدات صید ماهی در سواحل بحر خزر که متعلق به ایران است و همچنین عایدات پست و تلگراف مانند گذشته به مصرف تأدیه قرضه ای خواهد رسید که دولت شاهنشاهی ایران از بانک شاهنشاهی ایران تا تاریخ امضای این موافقت نامه گرفته است.

ماده پنجم

در صورت بروز بی نظمی در استهلاك یا تأدیه تنزیل و قرضه ای که دولت ایران از بانک شاهنشاهی دریافت نموده است و در صورت اقتضا در عایداتی که محل قرضه هائی است که از بانک استقراضی ورهنی ایران اخذ نموده است دولت روسیه در نقاط ذکر شده در ماده ۲ این موافقت نامه نظارت نماید و اگر برای دولت انگلیس اقتضا نماید بر منابع عایداتی که متضمن تأدیه قرضه ها به بانک شاهنشاهی است و در

منطقه ذکر شده در ماده اول موافقت نامه واقع شده نظارت کند دولتین انگلیس و روس متعهد می شوند که قبل از وقت بین خود دوستانه تبادل نظر نموده و در اقداماتی که برای نظارت باید انجام دهند مشترکاً توافق نموده و از هر نوع اقدام و دخالت که مغایر با اصول این موافقت نامه باشد احتراز نمایند.

قرارداد مربوط به افغانستان

مقامات عالی رتبه دو کشور متعهد بمنظور برقراری امنیت کامل در مرزهای مربوطه در آسیای مرکزی و حفظ يك صلح محکم و قابل دوام در این نواحی با امضاء قرارداد زیر موافقت می نمایند:

ماده اول

دولت پادشاهی بریتانیا اعلام می دارد که قصد تغییر وضع سیاسی افغانستان را ندارد.

دولت پادشاهی بریتانیا متعهد می شود علاوه بر آنکه نفوذ خود را در افغانستان فقط در جهت صلح جویانه بکاربرد، شخصاً نیز در افغانستان از دست زدن به اقدامات تهدید آمیز نسبت به روسیه خود داری نموده و افغانستان را نیز به این امر تشویق نکند.

دولت امپراطوی روسیه نیز از جانب خود اعلام می دارد که افغانستان را بعنوان منطقه خارج از قلمرو نفوذ خود شناخته و متعهد می شود که روابط سیاسی خود را از طریق دولت پادشاهی بریتانیا با افغانستان برقرار کند.

او همچنین متعهد می گردد که هیچ گونه نمایندگان و مأموران را به افغانستان اعزام ننماید.

ماده دوم

دولت پادشاهی بریتانیا که با امضاء معاهده کابل مورخ ۲۱ مارس ۱۹۰۵ با امیر عبدالرحمن فقید بتوافق رسیده بود اعلام می دارد که کلیه موافقت نامه ها و تعهدات مربوط به این معاهده را محترم شمرده و هیچ گونه قصد مداخله در امور داخلی افغانستان را ندارد.

دولت بریتانیا تعهد می کند که برخلاف قرارداد مذکور قسمتی از خاک افغانستان را ضمیمه یا اشغال نکند و همچنین دخالت در اداره امور داخلی این کشور ننماید، به شرط اجرای تعهداتی که امیر افغان در برابر دولت پادشاهی بریتانیا در قرارداد مذکور فوق، انجام آنها را بعهده گرفته است.

ماده سوم

مقامات روس و افغانستان که در مرز ایالات مرزی بخصوص به این منظور تعیین شده اند می توانند روابط مستقیم متقابل برای تنظیم مسائل محلی از نظر غیر سیاسی برقرار کنند.

ماده چهارم

دولتین بریتانیا و روسیه اعلام می کنند که نسبت به افغانستان اصل تساوی ملاحظات مربوط به امور تجاری را رعایت نمایند و موافقت دارند که کلیه تسهیلات مربوط به امور تجارت و تجار انگلیسی، و انگلیسی-هندی، طبق همان ملاحظات که در مورد تجار روسی بعمل خواهد آمد اعمال شود و چنانچه گسترش تجارت لزوم مأمورین تجاری را ایجاب نماید دو دولت درباره اقدامات لازم با توجه به حقوق خود مختاری امیر افغانستان توافق خواهند نمود.

ماده پنجم

این موافقت نامه فقط از تاریخی قابل اجرا خواهد بود که دولت بریتانیا موافقت امیر افغانستان را در موارد مقررۀ فوق رسماً به دولت روس اعلام نماید.

فرمان تنباکو و توتون

(مینیو پل)^۱

خرید و فروش و ساختن در داخل و خارج کل توتون و تنباکو که در ممالک محروسه ایران بعمل آورده میشود تا انقضاء مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه بجاؤور۔
تالبت و شرکای خودشان مشروط بشرايط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل اول- صاحبان امتیاز نامه متعهد میشوند که در سال مبلغ پانزده هزار لیرای انگلیسی بخزانة دولت علیه ایران بپردازند اعم از آنکه از امتیازی کسه بایشان داده شده است نفعی ببرند یا ضرر و این مبلغ را کمپانی دخانیات در آخر هر شش ماه مقسطاً خواهد پرداخت.

فصل دویم- صاحبان امتیاز نامه محض تعیین مقدار تنباکو و توتون که در ایران عمل میآید حق دارند که از زارعین آنها اطلاعات لازمه بخواهند و دولت اعلیحضرت شاهنشاهی بحکام ولایات امر و مقرر خواهند فرمود که آنها بجهة حصول اطلاعات از زارعین توتون و تنباکو اسباب تسهیل فراهم آورند.

و بجز صاحبان امتیاز نامه احدی حق نداشته و نخواهد داشت که بجهة خرید و فروش توتون و تنباکو وسیگارت و سیگار و انقیه و مثله اجازه کتبی باحدی بدهد اشخاصی کسه الحال توتون و تنباکو را خرده فروشی میکنند میتوانند بساین تجارت مداومت نمایند ولی مشروط بر این است که از کمپانی دخانیات در این باب اجازه حاصل نمایند.

فصل سیم- از آنچه عاید کمپانی میشود، مخارجی کسه بتوسط کمپانی شده بعلاوه پنج درصد کسر میشود و پس از وضع مخارج و پنج درصد هر چه باقی میماند و عاید خالص

۱- به نقل از ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو، کتابخانه سقراط، تهران صفحات ۳۲-۲۹

میشود سه ربع آنهم راجع بکمپانی خواهد بود و يك ربعش باید بخزانة دولت پرداخته شود و محض این فقره دولت علیه ایران حق دارد که رسیدگی بامور حساییه کمپانی نموده تدقیقات لازمه را بعمل بیاورد.

فصل چهارم- جمیع اسباب و آلات لازمه بدخانیات که صاحبان امتیازنامه بایران میآورند از جمیع رسوم گمرکی و هر گونه مالیات معاف خواهند بود.

فصل پنجم- حمل و نقل توتون و تنباکو به ایران غدغن است مگر در صورتیکه صاحبان این امتیازنامه اجازه بدهند ولی مسافرین میتوانند مقداری از توتون و تنباکو بجهت استهلاك لازمه شخصی خودشان همراه داشته باشند.

فصل ششم- صاحبان امتیاز متعهد میشوند که تمامی مقدار توتون و تنباکو که در ایران حاصل میشود و قابل استهلاك باشد نقداً ابتیاع نمایند اما در باب قیمت آنها باید مابین صاحبان امتیازنامه و زارع موافقت و رضای طرفین ملحوظ شود و در ظهور اختلاف در قیمت از طرفین یکنفر حکم انتخاب گردیده هر قیمتی که آن حکم معین نماید باید طرفین آن قیمت را قبول کنند.

فصل هفتم- دولت علیه ایران تعهد میفرماید که بر رسوم گمرک و سایر عوارضی که تا کنون از توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفییه گرفته میشد از روز امضای این امتیازنامه تا پنجاه سال بهیچوجه نیفزایند و صاحبان امتیازنامه هم متقبلند که آنچه را که دولت علیه ایران تا بحال از دخانیات مالیات و رسومات میگرفت بدولت علیه ایران بپردازد.

فصل هشتم- کسانی که از شرایط حالیه تخطی نمایند گرفتار کیفر سخت خواهند شد و هر کس که معلوم شد بدون اجازه کمپانی توتون و تنباکو و سایر دخانیات فروخته است مورد تنبیه سخت خواهد گردید و جریمه خواهد شد دولت علیه ایران وعده میدهند که بصاحبان امتیازنامه در جمیع کارهای متعلقه بدخانیات کمک و تقویت فرمایند و کمپانی نیز از طرف خود وعده میدهد که از شرایط این امتیازنامه بهیچوجه تخطی و تجاوز ننماید.

فصل نهم- صاحبان امتیازنامه مختار خواهند بود که تمام حقوق و امتیازی را که بایشان مرحمت شده است باتعهدات و غیره خود بهر کس که بخواهند واگذار نمایند مشروط بر این که قبل از وقت در این باب بدولت علیه اطلاع بدهند.

فصل دهم- زراع توتون و تنباکو متعهد میشوند که بنزدیکترین گماشته کمپانی از مقدار توتون و تنباکوی محصول خودشان بلا درنگ اطلاع بدهند تا اینکه باین واسطه صاحبان امتیازنامه بتوانند تعهد خود را که در فصل ششم مسطور است بانجام رسانده بمهلت جزوی ابتیاع نمایند.

فصل یازدهم- صاحبان امتیازنامه حق ندارند که در ایران زمینی تحصیل نمایند

مگر آنچه را که بجهت انبار و ملزومات کار لازم است.

فصل دوازدهم- زراع دخانیات ذیحق خواهند بود که از توتون و تنباکوئی که بکمپانی میفروشند تنخواهی برسم مساعد و بیعانه دریافت نمایند و این فقره موافق قراری خواهد بود که بادیولت علیه ایران باتفاق خواهند داد.

فصل سیزدهم- هرگاه از روزی که این امتیازنامه امضاء شده است تا مدت یکسال کمپانی دخانیات تشکیل نیافته باشد بآنکه بکارهای راجعه خود شروع نکند حکم این امتیازنامه از درجه اعتبار ساقط و باطل خواهد بود مگر در صورتیکه عوایقی برای اقدام در کار روی دهد بواسطه جنگ یا چیز دیگر از این قبیل.

فصل چهاردهم- در صورتیکه فیما بین دولت علیه ایران و صاحبان امتیازنامه اختلافی ظاهر شود فصل و ختم آن اختلاف برآی یکنفر حکم که از طرفین معین میشود رسانیده و او حکم خواهد نمود ولی هرگاه در انتخاب حکم طرفین هم عقیده نبوده و در این باب اختلاف رای واقع شود باید یکنفر از سفرای دول اتا زونی و آلمان و اطیش که در تهران اقامت دارند قطع گفتگورا بنمایند و هرچه او حکم کند طرفین باید قبول نمایند.

فصل پانزدهم- این امتیازنامه که نسخین است بامضای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی موشح گردید و وزارت امور خارجه دولت علیه ایران آنرا تصدیق نموده و ما بین دولت علیه ایران و (ماژور تالبوت) مبادله شده است و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد بود.

مورخه پنجشنبه بیست و هشتم رجب ۱۳۰۷ مطابق بیستم مارس ۱۸۹۰ محل مهر و امضای سرهانری ولف سفیر انگلیس.

حکم تحریم بتهران میرسد

در اواخر ماه ربیع الثانی بود که در تهران شیوع پیدا کرد حکمی در خصوص حرمت استعمال دخانیات از طرف میرزای شیرازی صادر و باصفهان نزد حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی مجتهد اصفهانی فرستاده شده است. انتشار این خبر هر چند اغلب در صحت آن تردید داشتند ولی ترس و وحشتی از شنیدن آن در مسئولین امر انحصار تولید شد و همین روزنه امیدی برای پیروزی مردم ایران بود.

عده ای از تجار و رهبران مردم برای آنکه خبر صحیحی بدست آرند بطرف پستخانه و تلگرافخانه رفتند ولی بواسطه برف و باران یا شاید هم عمدتاً سیمهای تلگراف خراب و ارتباط تهران از این طریق باخارج قطع بود.

بنابراین باید در انتظار پست نشست تا این خبر هیجان انگیز و درعین حال نشاط آور را صحیحاً بدست آورد. البته دیگر این موضوع علاوه بر آنکه جنبه ملی داشت یک تکلیف شرعی هم شده بود زیرا گفته میشد حکمی است که از طرف «نایب امام» صادر شده و وظیفه

هرمسلمان شیعه است که درصحت و سقم آن تحقیق کرده بآن رفتار کند. اتفاقاً بسبب خرابی راه که از برف و باران ایجاد گشته بود پست آن هفته چند روزی عقب افتاد و دیرتر رسید این چند روز مثل چند سال بمردم گذشت تا صبح روز پنجشنبه اول جمادی الاولی ۱۳۰۹ (۳ دسامبر ۱۸۹۱-۱۲ آذر ۱۲۷۰) پست تهران وارد شد و پاکتی را که حاوی بهترین مژده برای مردم فلکزده ایران بود بنام میرزا حسن آشتیانی آورد این نامه جواب سؤالاتی بود که مکرراً از طرف کلیه طبقات مردم ایران تقریباً باین مضمون از میرزا محمد حسن شیرازی کرده بودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم - حجة الاسلام، مرجع الاناما، ادام الله ظلكم العالي. با این وضعی که در بلاد اسلام از بسایت عمل تنباکو پیش آمده فعلا کشیدن غلیان شرعاً چه صورت دارد تکلیف مسلمانان چیست؟ مستدعی آنکه چگونگی تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید.» غلام پست یکسر پاکت را نزد میرزا حسن آشتیانی برد ولی هیچکس را از مضمون آن اطلاعی نبود. مأمورین دولت مراقبت شدیدی بعمل میآوردند که اقدامی برای تحریک مردم عوام از کسی بروز نکند. مرحوم آشتیانی هم بواسطه فشار و تهدیداتی که میشد در آن موقع آن نامه را به هیچکس نشان نداد معیناً معلوم نیست چگونه و چه کسی هنوز ظهر نشده فهمید آن پاکت که از طرف میرزای شیرازی از سامره برای میرزا آشتیانی فرستاده شده حاوی این حکم میباشد:

«بسم الله الرحمن الرحيم - الیوم استعمال تنباکو و تو تون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است. حرره الاحقر محمد حسن الحسینی.»

نامه سید جمال الدین اسدآبادی

بمیرخو ۲ میرزا محمد حسن شیرازی

نامه از بصره بسامره

بسم الله الرحمن الرحيم

حق را بگویم. من دوست داشتم این نامه را (اگرچه بنام شخص خاصی عنوان شده است) بهمه دانشمندان تقدیم کنم. چون دانشمندان در هر نقطه ای طلوع نموده و هر نحوی که رشد کرده و هر کجا یافت شوند، جانی هستند که در پیکردین محمد (ص) دمیده شده است. این نامه درخواست عاجزانۀ ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم الشان خود، نفوس پاکیزه ای که زمام ملت را در کف گرفته اند تقدیم میدارد.

پیشوای دین! پرتودرخشان انوار ائمه! پایه تخت دیانت! زبان گویای شریعت!
جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی (خدا قلمرو اسلام را باومحفوظ بدارد و
نقشه شوم کفار پست فطرت را بواسطه وجود او بهم زند).
خدا نیابت امام زمان را بتو اختصاص داده وازمیان طائفه شیعه تورا برگزیده و
زمان ملت را ازطریق ریاست دینی بدست داده وحفظ حقوق ملت را بتواگذارده و
برطرف ساختن شك وشبهه را ازدلای مردم جزء وظایف توفرار داده.
چون تو وارث پیمبرانی، سر رشته کارهائی را بدست سپرده که سعادت این جهان و
رستگاری آنجهان بدان وابسته است.

خدا کرسی ریاست تورا دردلها وخردهای مردم نصب کرده، تا بوسیله آن ستون عدل
محکم شود وراه راست روشن گردد ودرمقابل این بزرگی، که بتوارزانی داشته، حفظ دین
ومدافعه ازجهان اسلامی را نیز درعهدهات نهاده است، تا آنجا که بروش پیشینیان بفیض
شهادت نائل شوی.

ملت اسلام، پست وبلند، شهری وبیابانی، دارا وندار، باین عظمت خدائی اقرار
نموده ودرمقابل این بزرگی زانو بزمین زده و سرتعظیم خم میکند.
ملت اسلام درهر پیش آمدی بتومتوجه شده ودرهر مصیبتی چشمش را بتودوخته،
سعادت وخوشبختی، رستگاری ورهائی خود را دردست تومیداند، آرزوهایش بتو بسته
است و آرامش توئی.

با این حال اگر (برای مدتی که ازیک چشم بهزدن بیشتر نبوده واز گردش بیک پهلو
تجاوز نکند) ملت را بحال خود گذاشته وبآنها توجه نداشته باشی افکارشان پریشان میشود
ودلهاشان از بیم بلرزه درمیآید وپایه ایمانشان سست میگردد، چرا؟ چون توده نادان در
معتقدات خود جز استقامت وثبات قدمی که طبقه دانا در عقایدش نشان میدهد، دلیلی ندارد.
هر گاه طبقه علما در انجام وظیفه ای که برعهده دارند سستی کنند، یادر نهی از منکر کوتاهی
نمایند، توده عامی دچار تردید و بدگمانی شده وهر کسی از دین بیرون رفته وبعقاید اولیه
خود بر میگردد واز راه راست منحرف میشود.

پس از این مقدمات متذکر میشوم که: ملت ایران با همه مشکلات سختی که دامنگیرش
گشته، مشکلاتی که سبب شده است، کفار برکشور اسلامی دست یافته و بیگانگان بحقوق
مسلمانان دست بیاندازند وباینحال تورا ساکت دیده ومیبینند، بامسؤولیت بزرگی که در
عهده داری، بیاری آنها برنمیخیزی، ازخود بیگانه شده ومشاعرش را ازدست داده ودر سر
دوراهی شك ویقین، انکار و قبول مانده نمیداند چه بکند وراهش از کدام سمت است مانند
مسافر نابلدی که در شب تاریک خط سیر خود را گم کرده، گاهی از چپ وگاهی از راست

میرود، دروادی پهناور خیالات گوناگون متحیر مانده، چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه چاره برویش بسته است که نزدیک است گمراهی را بر سر نگاری ترجیح دهد و از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هوی و هوس گردد.

ایرانیان همگی مات و مبهوت مانده، از هم میپرسند چرا حضرت حجة الاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده؟ کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین باز داشته؟ چرا از انجام وظیفه، پهلوتپی میکند؟ چه شده که دین و اهل دین را از نظر انداخته و آنها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طوری که دلخواهشان هست با آنها بازی کنند و بهر چه میخواهند فرمان دهند؟

برخی مردم سست عقیده درباره شما نیز بدگمان شده، خیال میکنند، هر چه بآنها گفتند دروغ بوده و دین افسانه‌های بهم آمیخته و دام گسترده‌ایست که مردم دانا بوسیله آن نادانان را صید میکنند! چرا؟

چون آنها میبینند (و همین است) همه مردم در برابر تو تسلیمند؛ همه، فرمان بردار هستند.

امرتو در جامعه مسلمانان نافذ است، هیچکس در مقابل حکمت کردن فرازی نمیکند. اگر بخواهی، میتوانی بایک کلمه (کلمه‌ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینه اهل حقیقت می‌نشیند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آنها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شرکفار را از سرشان برطرف نمایی، این رنج و مشقتی را که دامنگیرشان شده است از آنها دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده بزندگان گوارا و دلپذیری نائل سازی، تادین در نظر اهل دین بزرگ وارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوائی در دیده ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد.

حق را باید گفت- تو رئیس فرقه شیعه هستی، تو مثل جان در تن همه مسلمانان دمیده‌ای، هیچکس جز در پناه تو نمیتواند برای نجات ملت برخیزد و آنها نیز بغیر تو اطمینان ندارند، اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته، آنگاه افتخار و سربلندی نصیبشان خواهد شد ولی اگر بجای خود بنشینی، مسلمانان هم متوقف شده و زیر دست میشوند.

ممکن است وقتی کار باینصورت بماند و مسلمانان رئیس خود را خاموش دیده و ببینند وی آنها را چون گله بدون شبان و حیوان بی‌سرپرست رها کرده، این خاموشی را برای خود عذری بدارند، بخصوص وقتی مشاهده میکنند رئیس مذهب در یک اقدامی که همه مسلمانان آن را واجب دانسته و خطر حتمی را در پرهیزش میدانند؛ سستی مینماید (حفظ دین، دینی که آوازه آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش بگوش همه رسیده).

آیا چه کسی برای اینکار سزاوارتر از مردیست که خدا در قرن چهاردهم از میان همه

اورا انتخاب کرده و برهان دین؛ و حجت بر مردمان قرار داده؟!

پیشوای بزرگ! پادشاه ایران مست عنصر و بد سیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده، بد رفتاری را پیش گرفته خودش از اداره کشور و حفظ منابع عمومی عاجز است لذا زمام کار را بدست مرد پلید بد کردار پستی داده که در مجمع عمومی بد پیمبران بد میگوید. نه فرمان دین را میپذیرد، نه بروساء دینی ارجی میگذارد. بعلماء بد میگوید بمردم پرهیزکار تهمت میزند، بسادات بزرگوار توهین مینماید، باو اعاظ مثل مردم پست رفتار میکند. از اروپا که برگشته، پرده شرم را پاره کرده و خود سری را پیش گرفته، بی پرده باده گساری مینماید، با کفار دوستی میورزد، با مردم نیکوکار دشمنی میکند. این کارهای خصوصی اوست. اما آنچه بزیان مسلمانان انجام داده اینست که قسمت عمده کشور و درآمد آنرا بدشمنان دین فروخته که بتفصیل عبارتست از:

۱- کانها و راههایی که بکانها منتهی میشود و همچنین خطوطی که از معادن بنقاط مهمه کشور متصل است.

۲- کاروانسراهائیکه در اطراف خطوط شوسه بنا میشود (در تمام کشور) بانضمام مزارع و باغستانهایی که در اطراف این راهها واقع است.

۳- رود کارون و مسافر خانه هائیکه در دو طرف این رود (تا منتهی الیدان) ساخته میشود و همچنین مراعاتی که تابع این رودخانه است.

۴- راه از اهواز تا تهران و آنچه از ساختمانها و مسافر خانه ها و باغستانها و مزارع در اطراف آن واقع است.

۵- تنباکو و آنچه لازمه این محصول است (از مراکز، کشتزارها، خانه های نگاهبانان و متصدیان حمل و نقل و فروشنده ها، هر کجا واقع شده و هر جا ساخته شود).

۶- جمع آوری انگور بمنظور ساختن شراب و هر چه از دکان و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور).

۷- صابون، شمع و شکر و کارخانه هائیکه لازمه آنهاست.

۸- بانک (چه میدانی بانک چیست؟) بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا بدست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت و آقائی کفار را بر آنها بپذیرند.

آنوقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و میگوید اینها معاهده موقتی است که مدتش از صد سال تجاوز نخواهد کرد!

چه برهانی برای رسوائی خیانتکاران از این بهتر!

نصف دیگر مملکت را هم بعنوان حق السکوت بدولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آنها عبارتست از:

۱- مرداب رشت و راه انزلی تا خراسان و آنچه از خانه‌ها و مسافر خانه‌ها و باغستانها تابع این راه است.

ولی دولت روسیه بدماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته. اودر صدر است: اگر این معاهده‌ها، معاهده‌هاییکه بتسلیم کشور باجانب منتهی میشود، بهم نخورد. خراسان را مستعمره خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست بیاندازد. این اولین نتیجه‌ایست که بر سیاست این احمق مترتب میشود.

خلاصه این مرد تبه کار کشور ایران را اینطور بمزایده گذاشته و خانه‌های محمد (ص) و ممالک اسلامی را باجنبی میفروشد ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد بقیمت کم و وجه اندک حاضر بفروش میشود- بله وقتی پست فطرتی باخست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد.

توای پیشوای دین! اگر بکمک ملت برنخیزی و آنها را جمع نکنی و کشور را بسا قدرت خود از چنگ این گناهکار بیرون نیاوری، طولی نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان درمیآید. آنوقت است که هر چه می‌خواهند می‌کنند و هر حکمی دلشان خواست میدهند.

اگر این فرصت از دستت برود و این معاهده‌ها در حیات تو صورت بگیرد در صفحه روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت.

تو میدانی علمای ایران هم سینه‌هاشان تنگ شده و منتظر شنیدن يك كلمه از تو هستند (كلمه‌ای که سعادت و نجاتشان در آن میباشد) چطور جایز است کسی که خدا این قدرت را باو داده کشور و ملت را باین حال بگذارد.

باز بنام یکنفر مطلع بحجة الاسلام می‌گویم، دولت عثمانی هم از قیام تو خوشحال شده و در مبارزه با این تبه‌کار بتو کمک خواهد کرد، زیرا دولت عثمانی میدانند مداخله فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور بزیان کشور او نیز خواهد بود.

از طرفی وزراء، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق بوده و خوشحالند زیرا طبعاً آنها نیز از این مقولاتی که جدیداً بناست صورت بگیرد ناراضی هستند.

بانهضت تو فرصتی خواهند یافت که این مقوله نامه‌ها را بهم بزنند. علما اگر چه از رفتار این مرد احمق خائن بشدت انتقاد کرده‌اند ولی طوری نیست که بتوانند در يك آن مقاصد خود را یکی کنند.

چون اینها از حیث پایه علمی و ریاست و وجهه بین مردم در يك درجه هستند، حاضر

نمیشوند بعضی با بعض دیگر پیوسته و باهم هم آهنگ شوند، تا يك اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید تولید گردد.

هر کس بمحور خودش میچرخد و بتنهائی باهم مبارزه میکنند، این تشتت آراء علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع میباشد.

ولی تونظر بتوانائی و نفوذ کلمه‌ای که داری در همه آنها مؤثر خواهی بود، دلهای پراکنده آنها را متحد خواهی کرد، این اختلاف کلمه را از میان بر میداری و بواسطه تو قدرتهای اندك اندك جمع خواهد شد.

يك کلمه توسط ایجاد وحدتی میشود که این بلاهای محیط بکشور را برطرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده، جامعه دینی را نگاه بدارد. پس همه بسا تو است و تو نزد خدا و مردم مسؤول خواهی بود.

باز میگویم علما و پرهیزکاران در نتیجه دفاع منفردی که از دین نمودند، از این مرد سرکش سختیهائی کشیدند که در تاریخ نظیر ندارد. چون میخواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند، هر گونه تحقیر و رسوائی را متحمل شدند.

مسلمان پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و یاوران مشرکین بدانשמند پرهیزکار و اعظ حاجی ملا فیض الله در بندی نموده اند مطلع است و قریباً هم از بد رفتاری که نسبت بدانשמند مجتهد و نیکوکار حاجی سید علی اکبر شیرازی مرتکب شده اند مطلع میشود.

همچنین از كتك و حبس و کشتار پیشوایان ملت آگاه خواهی شد که از جمله آنها جوان پاکدامن، میرزا محمد رضای کرمانی است و این مرد خارج از دین او را در زندان کشت. و از جمله آنها فاضل ارجمند حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علیخان و فاضل قانونگذار اعتماد السلطنه میباشد.

اما فجایی که این پست فطرت نسبت بخودم مرتکب شده طور است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دلهایشان را قطعه قطعه میکند و حتی موجب وحشت کفار و بت پرستان خواهد شد.

این مرد پست فطرت موقعیکه من با حالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور زندانی نمودنم را داد. از حضرت عبدالعظیم تا تهران مرا روی برف (با اهانتی که مافوق آن متصور نیست) حرکت دادند (البته اینها پس از غارت اموالم بود) انالله وانا الیه راجعون. از تهران هم باز یکدسته از كوچك ابدالهای دربار مرا سوار اسب بارکشی کرده و خودشان سوار اسبهای راهوار، من بیمار را در زمستان سخت با این حال تا خاقین حرکت دادند.

واز.... والی درخواست کردند مرا ببصره تبعید نماید. زیرا میدانست اگر مرا در عراق آزاد و بحال خود بگذارد، نزد تورئیس مذهب خواهم آمد و گزارش او و اوضاع کشور را بتو گفته و بدبختیهای را که این مرد زندق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهم داد و تورا بکمک دین و فریادرسی مسلمانان خواهم خواند.

اومیدانست اگر من و تویک جلسه باهم مصاحبه کنیم دیگر نمیتواند وزارت رعیت کش کشور خراب کن خود را نگاهداری نموده و کفر را ترویج کند.

باز از جمله کارهایی که کرد و بر پست فطرتی و دنائت خود افزود، اینکه برای فرو نشاندن هیجان احساسات عمومی، من و هواخواهانم را که فقط روی غیرت دینی (بقدر استطاعت) در مقام مدافعه از کشور و حقوق رعیت برآمده بودیم بطایفه بایبها نسبت داد. همچنانکه زبان بریده ابتدا شهرت داد که من ختنه نشده‌ام! و اسلاما- این ناتوانی چیست؟ این سستی برای چه؟ چگونه ممکن است دزد بی‌سروپا و فرومایه‌ای مسلمین و کشور اسلام را باندک بهائی بفروشد و بدانشمندان و سادات اعتنا نکند و فرزندان مرتضی بهتان باین بزرگی ببندد و یکدست قوی نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشه گندیده را کنده و انتقام آل پیغمبر را بگیرد.

چون از شما دور هستم مفصلا شکایت نمیکنم.

و چون مجتهد عالم حاجی سیدعلی اکبر عازم بصره بود از من درخواست کرد نامه‌ای بر رئیس مذهب بنویسم و این مفاصد را متذکر شوم. من هم درخواست او را پذیرفتم- این نامه را مینویسم و میدانم، خدا بدست تو گشایشی خواهد داد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

جمال‌الدین‌الحسینی

متن قرارداد داری
که در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ قمری در
کاخ صاحبقرانیه بامضاء رسیده است

امتیازنامه نفت و موم طبیعی معدنی

ما بین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یکطرف و ویلیام کنکس داری رانیت شهر لندن نمره ۴۲ گرس و نر (من بعد در تمام امتیازنامه بجای اسامی و محل توقف و غیره مختصراً صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیازنامه تفصیل ذیل مقرر شده است.

فصل اول - دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران بموجب این امتیازنامه اجازه مخصوصه بجهت تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالك ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطاء مینماید.

فصل دوم - صاحب این امتیاز دارای حق بالانحصار کشیدن لوله‌های لازمه از سرچشمه‌های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذا لك شعبات لازمه لوله‌های فوق بجهت توزیع و تقسیم نفت بجا‌های دیگر خواهد بود و کذا لك حق بنای چاه‌های نفت و حوض‌ها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هر چه که لازم باشد خواهد داشت .

فصل سوم - دولت علیه ایران اراضی بایره خود را در جائیکه مهندسین صاحب امتیاز بجهت بنا و تأسیس کارهاییکه در فوق مذکور است لازم بدانند مجاناً بصاحب امتیاز واگذار خواهند کرد و اگر آن اراضی دایر باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت بقیمتی عادلانه خریداری نماید و دولت علیه بصاحب امتیاز نیز حق میدهد که اراضی و املاک لازمه را بجهت اجرای این امتیاز از صاحبان ملك برضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که مابین صاحب امتیاز و مالکین ملك مقرر خواهد شد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانه اراضی واقع در حول و حوش تجاوز نمایند.

جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دائره که دو یست ذرع شعاع آن باشد مجزی و مستثنی هستند .

فصل چهارم - چون معادن نفت شوشتر و قصر شیرین و والکی بندر بوشهر که بالفعل دایر و مبلغ دوهزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق بدیوان همیون اعلی میباشند شرط شد که آنها را نیز دولت بموجب فصل اول بصاحب امتیاز واگذار نماید مشروط بر اینکه علاوه بر صدی شانزده مذکور در فصل دهم که باید به دولت برسد صاحب امتیاز همه ساله دوهزار تومان جمع حایه معادن مذکوره را نیز به دولت کار سازی دارد.

فصل پنجم - طرح ریزی و نقشه کار گذاشتن لوله ها بتوسط مهندسین صاحب امتیاز و یا خود او خواهد بود.

فصل ششم - قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شده این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود ولی بشرطی که دولت علیه بهیچ کس اجازه ندهند که لوله های نفت بطرف رودخانه ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم - تمام اراضی که بصاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز بموجب فصل سوم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که بخارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این امتیاز نامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و کذا لک بجهت تأسیس لوله ها در وقت دخول بایران بهیچوجه من الوجوه حقوق گمرک را نخواهند پرداخت .

فصل هشتم - صاحب امتیاز نامه مکلف است که بدون تعلل و تأخیر به خرج خود يك ياچند نفر را از اهل خبره بایران بجهت تفتیش صفحاتی که صاحب امتیاز احتمال وجود معادن مزبوره را در آنها میبرد بفرستد و در صورتی که را پورتهای آن اشخاص خبره بعقیده صاحب امتیاز کافی باشد صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر و به خرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب و آلات و ادوات استخراج بجهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستند.

فصل نهم - دولت علیه ایران بصاحب امتیاز اجازه میدهد که يك ياچند شرکت بجهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید اسامی و نظام نامه سرمایه آن شرکتها بتوسط صاحب امتیاز معین خواهد شد مشروط بر اینکه در ایجاد هر شرکتی صاحب امتیاز آن ایجاد را رسماً بتوسط کمیسر بدولت اطلاع بدهد و نظام نامه آن شرکت را باتعین محلی که شرکت مزبور باید در آنجا کار کند بدولت اظهار دارد و مدیرهای شرکتها نیز بتوسط او انتخاب خواهند شد این شرکت با آن شرکتها تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را نیز در عهده خود گیرند.

فصل دهم - بین صاحب امتیاز از یکطرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر قرارداد خواهد شد که یکماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر سهام پرداخته شده بدولت علیه بدهد علاوه بر آن آن شرکت و تمام شرکت هائی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده بدولت علیه سال بسال کارسازی نمایند.

فصل یازدهم - دولت علیه مختار است که یک نفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیر آن شرکتها خواهد بود و محض خیر این تأسیس هر گونه اطلاعات مفید داشته باشد بآنها داده همه نوع راه نمائی بآنها خواهد کرد و محض حفظ حقوق دولت متفقاً با صاحب امتیاز هر گونه تفتیش که مفید بداند بعمل خواهد آورد حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظام نامه شرکتی که تشکیل شود معین خواهد گردید صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول مبلغ هزار لیره انگلیسی بکمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم - عمل و فعله که در تأسیسات فوق کار می کنند باید رعیت اعلی حضرت شاهنشاه باشند باستثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماق و مباشرین.

فصل سیزدهم - در تمام جاهائیکه مدلل شود که اهالی محلیه حالا از نفت آنجا منتفع می شدند شرکت باید بآنها مجاناً همین مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع میکردند حالا هم بدهد این مقدار باظهار خود آنها و بتصدیق حکومتی محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم - دولت عایه متعهد میشود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب و آلات و ادوات مذکوره در فوق بعمل آورد و کذاک نماینده ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصه خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را اداء کرد صاحب امتیاز و شرکتهای تشکیل شده دیگر بهیچ اسم و رسم حق مطالبه خسارت از دولت علیه ندارند.

فصل پانزدهم - بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکتی بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق بدولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.

فصل شانزدهم - اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیازنامه صاحب امتیاز نتواند شرکت اولی مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید این امتیاز از درجه اعتبار بکلی ساقط است.

فصل هفدهم - در صورتیکه مابین طرفین متعاهدین منازعه و اختلافی در تأویل و ترجمه این امتیازنامه و کذاک در باب حقوق و مسؤولیت طرفین مشاجره اتفاق افتد حل مشکل و مسئله در تهران بدو حکم رجوع خواهد شد و آن دو حکم بتوسط طرفین معین خواهند شد و نیز آن دو حکم قبل از مبادرت بمرافعه حکم ثالث را معین خواهند کرد حکم آن دو حکم و یا در صورتیکه حکمین مزبورین متفق نشوند حکم حکم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هیجدهم - این امتیازنامه در دو نسخه بفرانسه نوشته شده و بهمان مضمون بفارسی ترجمه شده است. و اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دوزبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و بآن متن باید رجوع کرد.

ملاحظه شد. صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹

امتیازنامه موم و نفت طبیعی معدنی است که بشرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است - علی اصغر محل مهر اتابک اعظم.

این امتیازنامه موم و نفت معدنی که بشرف امضای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون

شاهنشاهی روحنا فداه رسیده است دروزارت امور خارجه دولت ایران ثبت شد درسال ۸۹۲ فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل محل مهر مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دونسخه بفرانسه نوشته و بفارسی ترجمه شده و مبادله گردیده است هر دو بدستخط مبارك شاهنشاهی روحنا فداه موشح و بدستخط و مهر حضرت اشرف اتابك اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزین شده اند فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ نظام الدین وزیر معادن محل مهر و امضاء ملاحظه شد صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹.

امتیازنامه موم و نفت طبیعی معدنی که بشرف امضاء سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است. علی اصغر - اتابك اعظم.

این امتیازنامه موم و نفت معدنی که بشرف امضای مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فدا رسیده است دروزارت امور خارجه دولت ایران ثبت شده و درسنه ۸۹۲ فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ - نصرالله مشیرالدوله.

این امتیازنامه در دونسخه بفرانسه نوشته و بفارسی ترجمه شده و مبادله گردیده است هر دو بدستخط مبارك شاهنشاهی روحنا فداه موشح و بدستخط و مهر حضرت اشرف اتابك اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزین شده اند - فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ - نظام الدین، وزیر معادن

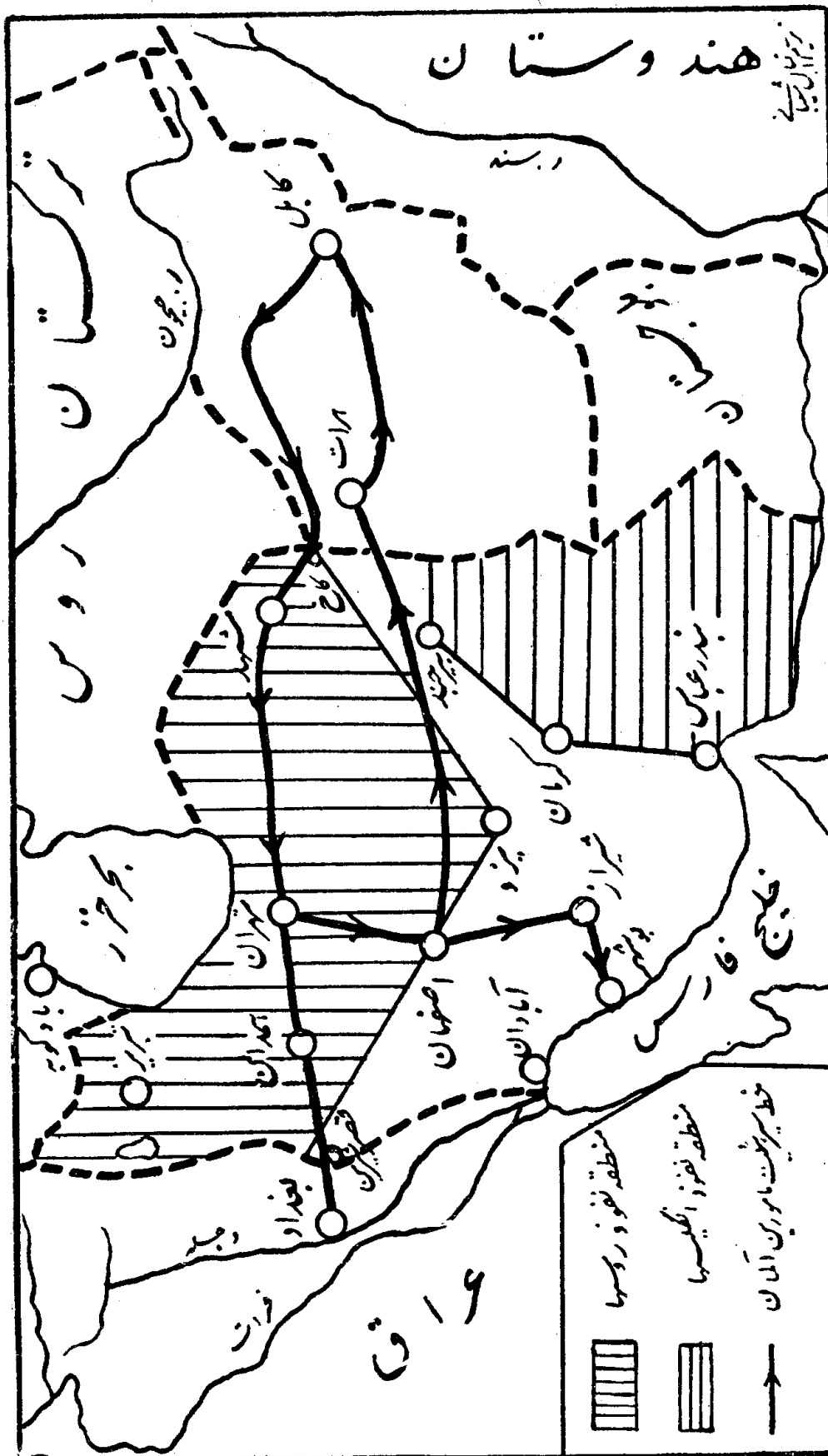
رونوشت برابر اصل است

توضیح:

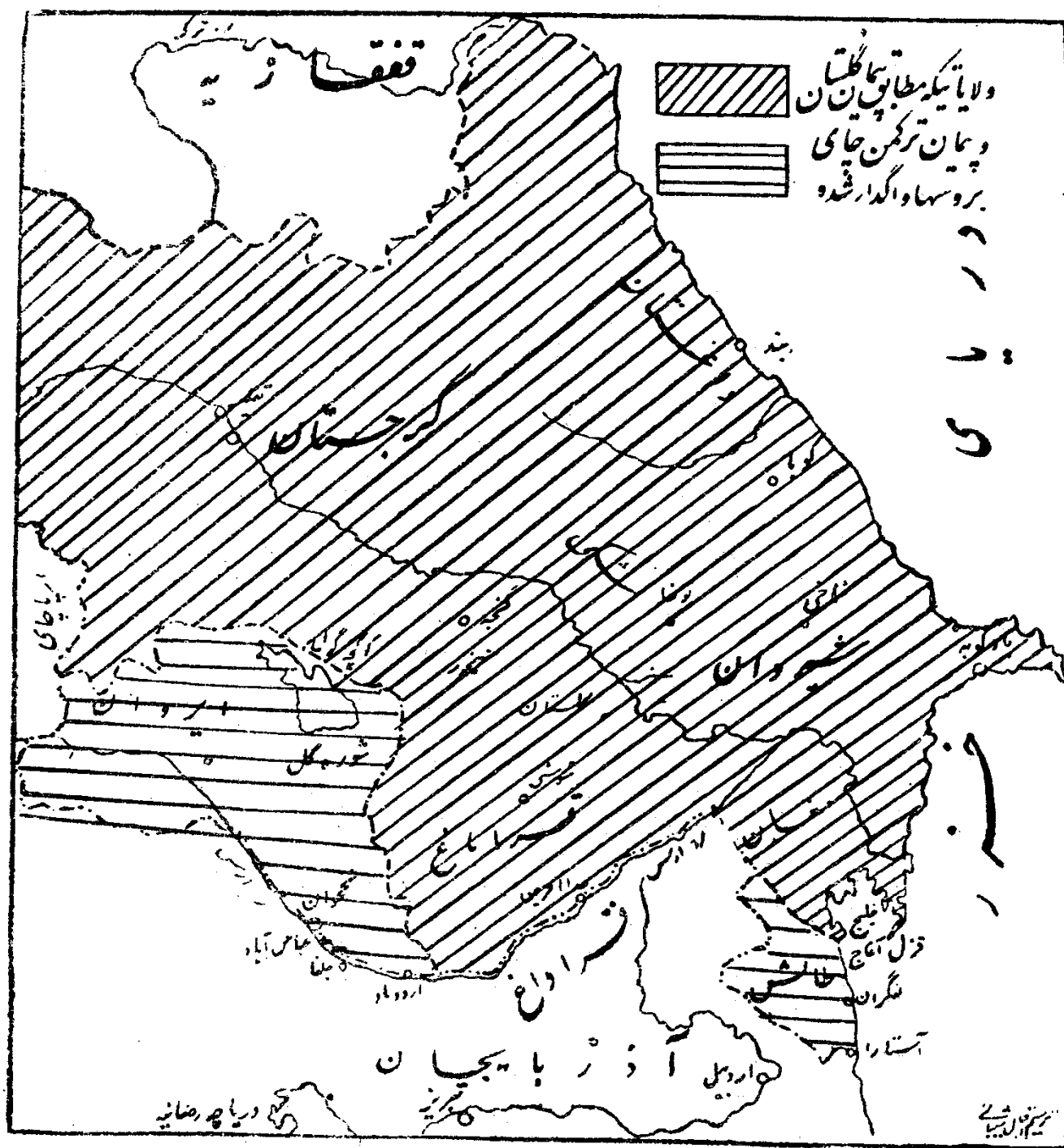
درمورد سایر قراردادهای اشاره شده در این کتاب، و شرح
تفصیلی آن، به کتاب قرارها و قراردادهای، از همین ناشر،
مراجعه فرمائید.

.

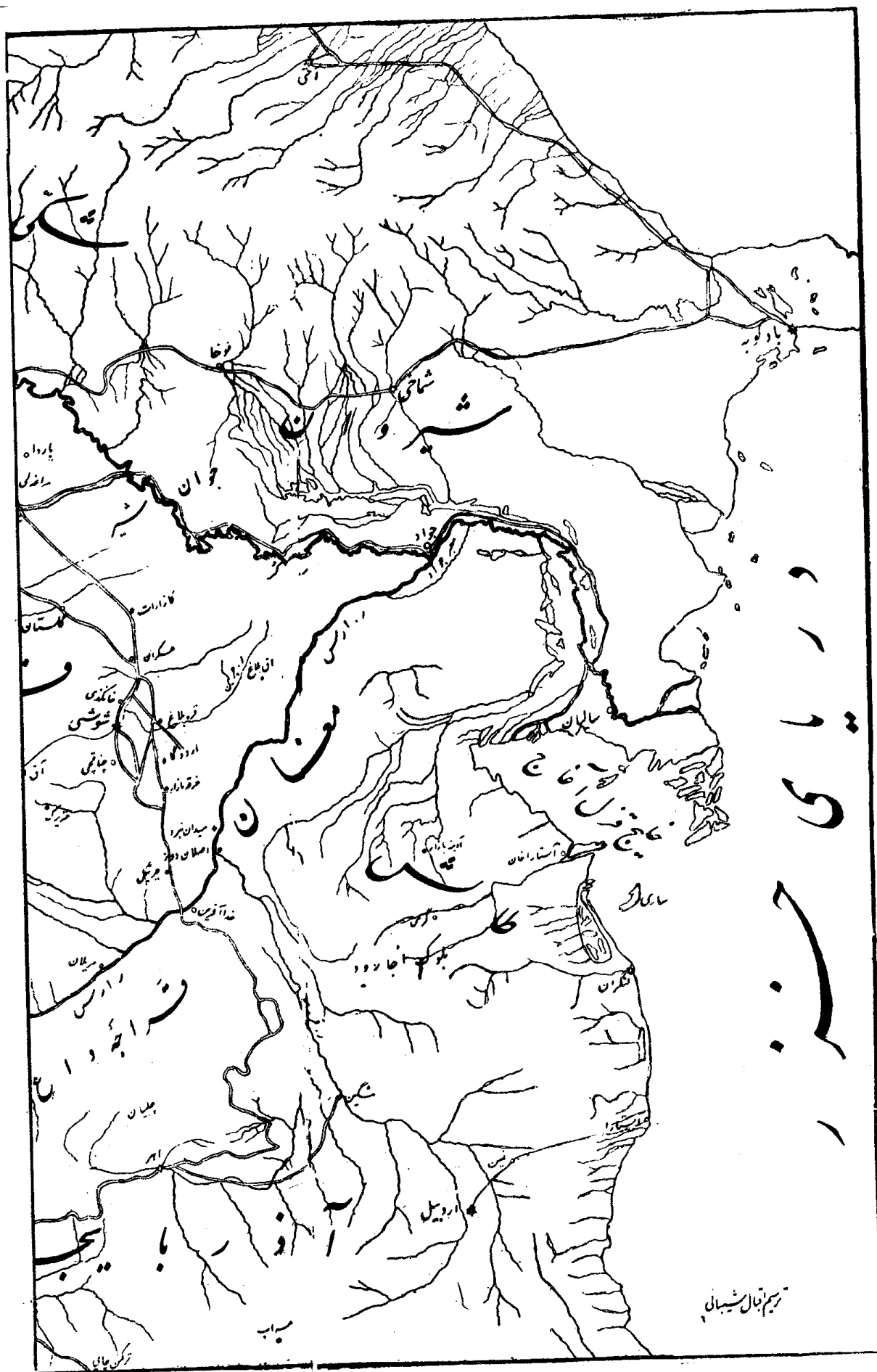
نقشه‌های نظامی

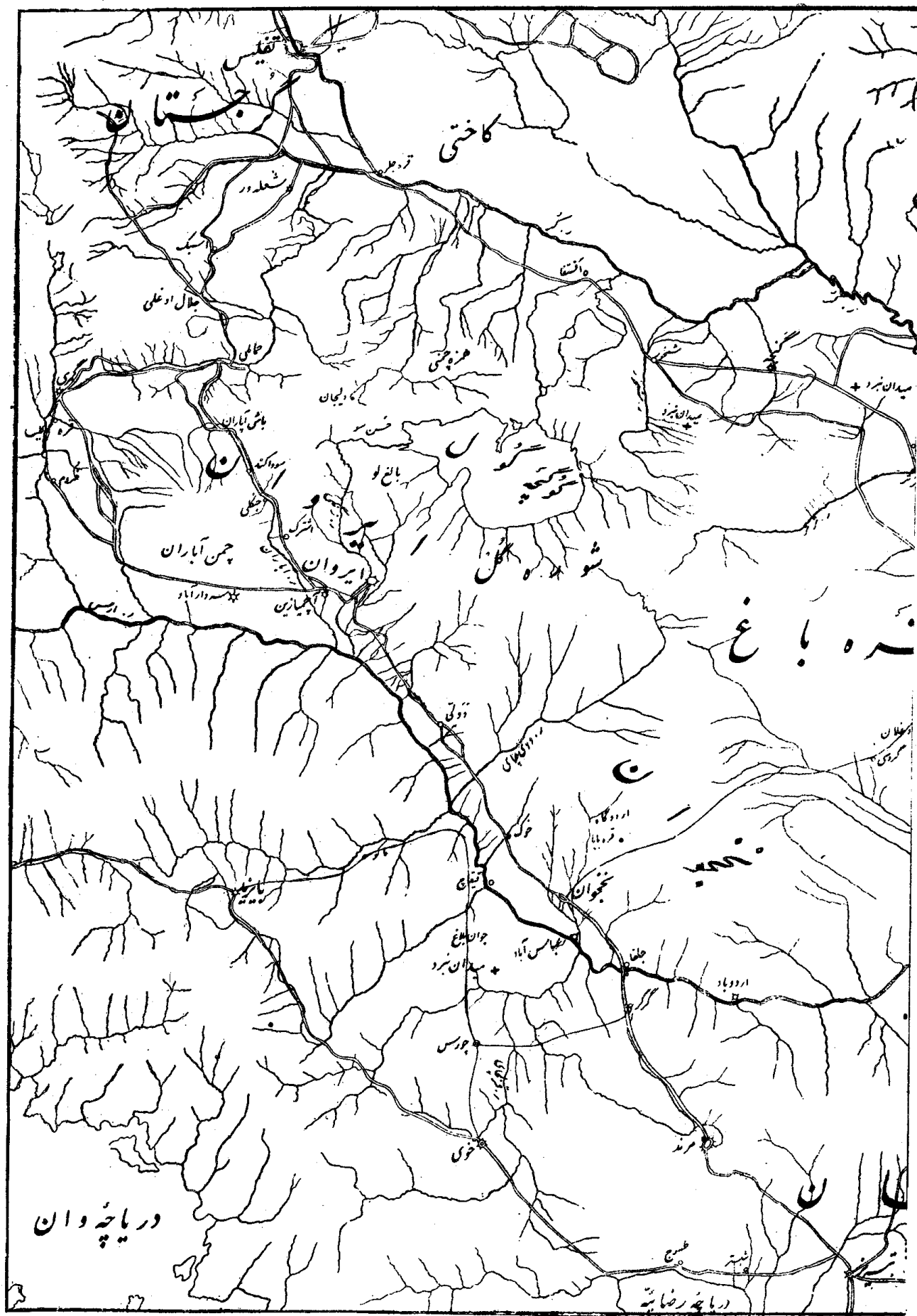


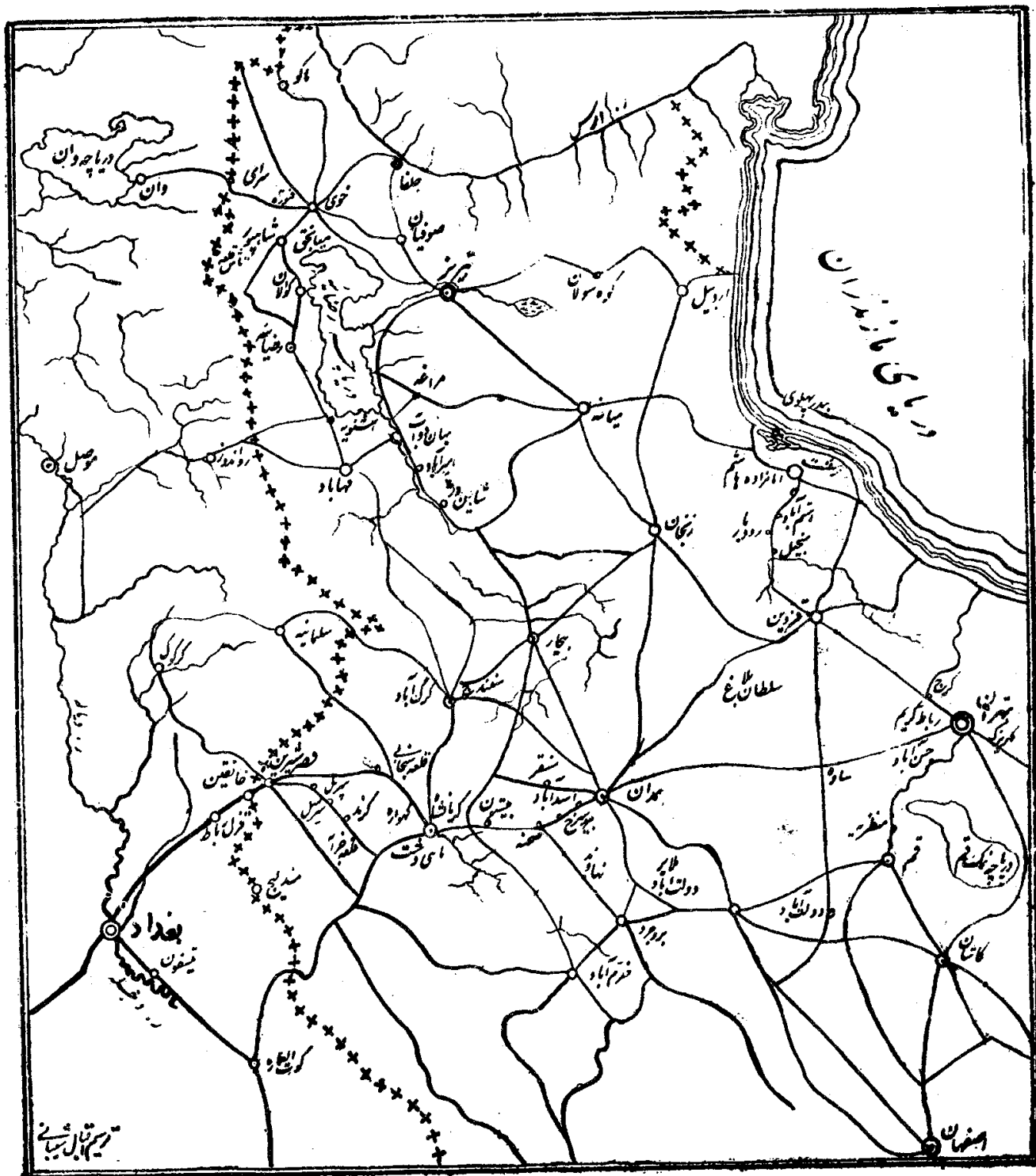
منطقه نفوذ روس و انگلیس مطابق پیمان ۱۹۰۷



اوردکاه ایران و روس







منطقه عملیات ارتش‌های اجنبی در خاک ایران در جنگ اول جهانی

